وما اٰتٰکم الرسول فخذوہ وما نہٰکم عنہ فانتہوا

یہ کتاب مذہب شیعہ کی ہے

جامع عباسی

بست بابی

اہل سنت وجماعت اسکو ملاحظہ کریں

درمطبع نامی منشی نولکشور لکھنؤ طبع مقبول جہان شد

اطلاع - اس مطبع مین ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہی جسکی فہرست مقبول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے ملسکتی ہی جسکے معائنہ اور ملاحظہ سے انشاء اللہ اصلی حالات کتب کے معلوم فرماسکتے ہین قیمت بھی ارزان ہی اس کتاب کے ٹیٹل پیج کے تین صفحہ جو سادے تھے انمین بعض کتب علم فقہ وغیرہ فارسی و اردو مذہب امامیہ کی درج کرتے ہین تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہی اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدر دانون کو آگاہی کا مزید ذریعہ حاصل ہو

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
کتب فقہ فارسی		شرعۃ المصائب - خلاصہ در المصائب و نہر المصائب وغیرہ مجالس مصائب لائق اسکے کہ ذاکرین منبرون پر بیٹھکر عزاداروں کو سنائین مصنفہ جناب اخوند مرزا قاسم علیہ الرحمۃ لکھنوی -	[illegible]
زاد المعاد - با ترجمۂ فارسی و ادعیۂ زیارت وغیرہ از ملا محمد باقر مجلسی -	عہ۸ر پ	زین المتقین - مولفہ مولوی سید محمد تقی صاحب اس کتاب مین اوراد و وظائف و اعمال و اذکار و احکام مذہب اثنا عشری کا بیان ہی اور ادعیۂ معتبرہ و فضائل تلاوت قرآن و احکام وضو و غسل و تیمم و فضائل اذان و اقامت و احکام و آداب نماز پنجگانہ و احکام سجدۂ مرتضی و فضائل ماہ رمضان و اعمال نوروز و دیگر ادعیہ و نقوش و فضائل سورہ ہاے کلام مجید و فضائل نماز جمعہ و دیگر نمازہا و فضائل حج وغیرہ و فضائل زیارت ائمہ معصومین و دیگر احکام و مسائل دین وغیرہ کا بیان ہی کاغذ سفید -	[illegible]
رسالۂ فقہ - از علامہ مجلسی اثنا عشری -	۹ر پ	غزوات حیدری - ترجمۂ اردو نثر حملۂ حیدری -	عہ۸ر پ
ترجمۂ شرائع الاسلام موسوم بجامع الرضوی از مولانا عبد الغنی -	عہ۸ر پ	بعد محمد شہدی - فقہ اثنا عشریہ -	۱؍
بناء الاسلام فی احکام الصیام - از مفتی محمد عباس صاحب -	۵؍		
کتب فقہ اردو			
نہر المصائب - ہر سہ جلد یکجائی - یہ کتاب مصائب خامس آل عبا علیہ التحیۃ والثناء مین نہایت عمدہ لکھی ہی مصنفہ اخوند مرزا قاسم علیہ الرحمۃ یہ پہلے بھی چھپ چکی ہی مگر بسبب کثرت خریداری نوبت طبع مکرر کی پہونچی - اب پھر بعد نظر ثانی مصنف بہ اضافہ بعض مجالس کے طبع ہوئی اسکی مرتبہ قلم بہت واضح کر دیا گیا ہی اور تقطیع کاغذ کی بڑھا دیگئی تاکہ شب کے وقت اکثر ذاکرین کو پڑھنے مین آسانی ہو - کاغذ سفید ہے	[illegible]		

وما آتاکم الرسول فخذوه وما نہاکم عنہ فانتہوا

کتاب مستطاب جامع مسائل عبادات و معاملات و ایقاعات موافق مذہب ناجیہ [illegible] فی البریۃ

جامع عباسی

یہ کتاب مذہب پنج بابی درفن شیعہ کی ہے

از مصنفات خاتم المجتہدین شیخ الاسلام والمسلمین آیۃ اللہ فی العالمین مولانا الشیخ بہاء الدین محمد العاملی

اہل سنت وجماعت و برحاشیہ اسکو ملاحظہ نہ کریں

ترجمۃ الصلوٰۃ

من مؤلفات عمدۃ المحدثین الابرار قدوۃ المجتہدین الاخیار آخوند ملا محمد باقر المجلسی بتصحیح مولوی سید تصدق حسین صاحب

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع لکھنؤ سنہ طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف الاولین والاخرین
محمد سید المرسلین وعلی علی بن ابیطالب امیر المومنین وافضل
الوصیین واولادهما الائمة الطاهرین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین
اما بعد چون توجه خاطر ملکوت ناظر اشرف اقدس کلب آستان علی ابن ابیطالب
علیه الصلوة والسلام شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان که اسم
اشرف نقش زینیات خلد الله ملکه هویدا و ظاهر است بانتشار مسائل دینی و اشتهار معارف
یقینی مصروف و معطوف است و اراده خاطر اقدس آنست که جمیع شیعیان و غلامان حضرت
امیر المومنین علیه السلام عارف بمسائل دین مبین و واقف بر احکام حضرات ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین باشند لهذا امر اشرف اقدس عز صدور یافت که این بنده
دعاگو بهاء الدین محمد العاملی کتابی ترتیب نماید که مشتمل باشد بر مسائل ضروری مثل وضو
و غسل و تیمم و نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و حضرت امیر المومنین و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و ایام مولود و وفات
ایشان و مسائلی که اغلب اوقات بآن احتیاج واقع میشود مثل مسائل قرض و قرضه و بیع
و نکاح و طلاق و نذر و کفارات دادن و بنده آزاد کردن و با کافران جهاد کردن و مقدار

خونبهای آدمی و خونبهای زخمی که شخصی بر شخصی زند و آدابی که از حضرات ائمه معصومین
علیهم السلام نقل شده باشد در باب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن
و شکار کردن و امثال آن امتثالاً للامر الاشرف الارفع این کتاب سمت تحریر یافت
و مسائل آنرا بعبارتی واضح نزدیک بفهم مؤدّی ساخت تا جمیع خلائق از خاص و عام از
مطالعهٔ آن نفع یابند و بهره‌مند گردند و ثواب آن بروزگار فرخنده آثار اقدس
همایون خلد الله ملکه عائد گردد و این کتاب را به جامع عبّاسی موسوم ساخت
و الله ولی التوفیق و ابواب آن باین تفصیل است باب اول در بیان
طهارت یعنی وضو و غسل و تیمم و توابع آن باب دوم در نمازهای واجبی و سنّتی
باب سوم در خمس و زکوة واجبی و سنّتی باب چهارم در روزهٔ واجب و سنّت
باب پنجم در حج گزاردن باب ششم در وقف کردن و تصدق نمودن و قرض
دادن و بنده آزاد کردن و با کافران جهاد کردن باب هفتم در زیارت حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین علیهم السلام
و ایام مولود و وفات ایشان باب هشتم در بیان نذر و عهد کردن و سوگند خوردن
و کفّاره دادن باب نهم در بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن
باب دهم در اجاره دادن و رعایت نمودن و احکام غصب کردن و توابع آن باب
یازدهم در نکاح کردن بدوام و متعه و تحلیل و ملک یمین باب دوازدهم در طلاق
و خلع و مبارات و ایلاء و ظهار و لعان و عدّه داشتن زنان باب سیزدهم در شکار
کردن و شروط آن باب چهاردهم در ذبح حیوانات و حلال و حرام آن باب
پانزدهم در آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن باب شانزدهم
در قضا پرسیدن و شروط آن باب هفدهم در اقرار کردن و وصیت نمودن باب
هیجدهم در قسمت کردن ترکه باب نوزدهم در حدودی که در شرع مقرر است بجهت

دزدی و زنا و لواطه و سحق و غیر آن باب بیستم در بیان خونبهای قتل آدمی و خونبهای قطع اعضای او و خونبهای زخمی که بر آدمی زنند و خونبهای سنگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ از زراعت کند

باب اول

در بیان مسائلی که تعلق بطهارت دارد و در آن دو مطلب است مطلب اول در بیان طهارتی که احتیاج بنیت دارد و این طهارت یا بآب است یا بخاک و طهارت بآب وضو و غسل است و طهارت بخاک تیمم است و در نماز گزاردن گاهی وضو کافیست و احتیاج بغسل نیست و گاهی غسل کافیست و احتیاج بوضو نیست و گاهی وضو تنها و غسل تنها کافی نیست بلکه غسل و وضو هر دو میباید تا نماز صحیح باشد و گاهی تیمم و هم وضو باید کرد و گاهی هم غسل و هم تیمم باید تا نماز صحیح باشد و گاهی در نماز گزاردن بهیچیک از وضو و غسل و تیمم احتیاج نیست امّا جائیکه در نماز گزاردن وضو کافیست و احتیاج بغسل نیست آن وقتیست که شخصی بخواب رفته باشد یا بیهوشی او را رو داده باشد یا بول یا غائط یا بادی از موضع معتاد بیرون آمده باشد یا زن استحاضه قلیله داشته باشد چنانچه مذکور خواهد شد و امّا جائیکه غسل کافیست و احتیاج بوضو نیست آن وقتیست که آدمی جنب باشد که چون غسل جنابت بجا آورد نماز می تواند گزارد و احتیاج بوضو نیست بلکه اکثر علما فرموده اند که وضو ساختن با غسل جنابت حرام است و امّا جائیکه در نماز گزاردن هم وضو باید ساخت و هم غسل آن وقتیست که زن از حیض پاک شود یا از نفاس یا از استحاضه کثیره یا متوسطه که داشته باشد یا عضوی از اعضای آدمی زنده یا عضوی از اعضای میت آدمی برسد به پنج شرط یکی آنکه میت سرد شده باشد دوم آنکه آنرا غسل نداده باشند سوم آنکه شهید نباشد که شهید را غسل دادن جائز نیست و اگر بدن کسی به بدن او برسد بر آنکس غسل

واجب نمی‌شود چهارم آنکه آن دو عضو که بی‌حس شده حیات داشته باشد پس مثل ناخن
و استخوان و مو نباشد پنجم آنکه میت در حال حیات واجب الغسل نشده باشد و خود
غسل میت نداده باشد که اگر واجب الغسل شده باشد بحسب شرع بر او واجب است
که خود را غسل میت بدهد چون در این غسل او را لازم نیست و اگر بدن شخصی
به بدن او برسد بر آن شخص نیز غسل واجب نمی‌شود و اما جائیکه هم وضو باید ساختن
و هم تیمم تا نماز او صحیح باشد آن وقتیست که زن از حیض یا از نفاس پاک شده باشد
یا استحاضه کثیره یا متوسطه داشته باشد یا شخصی مس میت کرده باشد و آن قدر
آب یافت شود که وضو را کافی باشد و غسل را کافی نباشد پس در این صورت تیمم
بدل غسل باید کرد و وضو نیز بجا باید آورد تا نماز صحیح باشد و اما جائیکه تیمم بدل [illegible] باید کرد
و هم تیمم آن وقتی است که یکی از این جماعت آن قدر آب یابد که غسل را کافی باشد
و پس در این صورت غسل باید کرد و تیمم بدل وضو تا نماز صحیح باشد [illegible]
احتیاج بهیچ یک از وضو و غسل و تیمم نیست آن نماز میت است که [illegible]
ندارد و با جنب و زن حائض [illegible] نماز میت می‌توانند کرد فصل آب غصبی [illegible] غسل
درست نیست و بجای غصبی نیز تیمم درست نیست و در مکان غصبی نیز وضو و غسل و تیمم
صحیح نیست و کفش غصبی حکم مکان غصبی دارد پس در کفش غصبی وضو و تیمم باطل است مگر آنکه
زمین مباح باشد اما اگر کفش غصبی در پا بوده باشد و بر آن فرا گرفته باشد یعنی سنگینی
بدن بر آن نباشد وضو و تیمم در آن کفش صحیح است فصل در آداب طهارت خانه رفتن
بدانکه در آداب طهارت خانه سه چیز واجب است و پنج چیز حرام است و پنج چیز سنت است و هشت چیز
مکروه اما آن سه چیز که واجب است اول پوشانیدن عورتین از نامحرم اما از طفل کوچک که
تمیز نداشته باشد لازم نیست دوم آنکه از قبله منحرف نشیند یعنی رو و پشت به قبله نکند
سیوم تحصیل بدن را بآب مطلق طهارت دادن نه بآب مضاف مثل گلاب و امثال آن

اونه بلکه فرج که آن مذهب سنیان است امّا فرج غائط را که حوالی موضع آن آلوده نشده باشد
به کلوخ و لته و پنبه و امثال آن طاهر توان گردانید هر چند پاک آسا نشده باشد امّا لازم است
که از سه نوبت کمتر نباشد اگرچه به دو نوبت یا کمتر پاک شود امّا اگر حوالی موضع را آلوده
کرده باشد پاک کردن حوالی آن را آب می باید بسبق امّا آن پنج چیز که حرام است اوّل
مخرج غائط را به سرگین پاک کردن هر چند سرگین از حیوانی باشد که گوشت آن حلال است
دوم چیزیست پاک کردن که خوردنی باشد مثل میوه و غیره سوم استخوان پاک کردن که
آن مثل حیوانست چهارم چیزی پاک کردن که محترم باشد مثل کاغذی که علم دین بر آن
نوشته باشد و اگر کسی از این سه چیز اول پاک کند طاهر نشود امّا آن فعل حرام است
امّا اگر به تربت پاک کند از روی استخفاف کافر میشود پنجم به دست چپ استنجا کردن که در آن
دست انگشتری باشد که نام محترم بر آن نقش کرده باشند مثل نام یکی از ائمه معصومین
علیهم السلام هرگاه که ترس آن باشد که نجس شود امّا آن پنج چیز که سنّت است
اوّل آنست که در جایی نشیند که هیچ کس او را نبیند مثل گودالی یا پس
دیواری دوم در وقت داخل شدن طهارت خانه پای چپ خود را پیش کند و
در وقت بیرون آمدن پای راست را سوم آنکه در وقت طهارت [illegible]
خود را بر پای چپ [illegible] چهارم آنکه [illegible]
[illegible]
[illegible] امّا آن هشت چیز که در وقت طهارت کردن فعل
[illegible] مکروه است اوّل روی خود را یا پشت خود را بجانب آفتاب یا ماه
کردن چنانکه فرج [illegible] بجانب باد کردن دوم بدست
راست استنجا کردن سوم بول کردن در زمین سخت که بیم آن باشد که
قطرات بول برگردد چهارم بول کردن در سوراخهای حیوانات مثل مورچه

دهان و امثال آنها پنجم طهارت کردن در شارع و در جائیکه مردم از آنجا آب از جهت
بر میدارند و در جائیکه مردم در آنجا جمع میشوند ششم طهارت کردن در زیر درختی که
میوه داشته باشد یا میوه خواهد داد هفتم طهارت کردن در آبی که روان باشد خواه
استاده هشتم حرف زدن در وقت طهارت گرفتن مگر یکی از چهار چیز اول ذکر خدا تعالی
کردن دوم آیة الکرسی خواندن سوم حکایت اذان یعنی هرچه مؤذن گوید این کس نیز
بگوید چهارم اگر امر ضروری باشد که اگر حرف نزند آن امر فوت شود بدانکه طهارت
یا موقوف است بر نیت قربت و بی آن صحیح نیست یا احتیاج به نیت قربت ندارد و بی آن
صحیح است نوع اول طهارت حقیقی است و آن وضو و غسل و تیمم است و نوع دوم ازاله نجاست
است احکام نوع اول در سه مقصد بیان میشود مقصد اول در بیان احکام وضو بدانکه
پنجاه چیز است که تعلق بوضو ساختن دارد از انجمله بیست و یک امر واجبست و بیست امر
سنت و نه امر مکروه اما بیست و یک امر که واجبست اول آنکه مکان وضو یعنی آنچه
در وقت وضو ساختن بر روی قرار گیرد غصبی نباشد پس اگر در زمین غصبی وضو بسازد
وضو باطل است و همچنین بر فرش غصبی وضو ساختن باطلست اگرچه زمین غصبی نباشد
اما در جامه غصبی وضو درست است اگرچه نماز درست نیست و در کفش غصبی وضو جائز
نیست اگر بر آن قرار گرفته باشد و وضو از آفتابه نقره یا طلا درست است اگرچه
درست نیست [illegible] آن فعل یعنی ریختن آب از آن آفتابه [illegible]
حرام است دوم آنکه باید که آب وضو طاهر باشد و مشتبه به آب نجس نباشد پس اگر
دو کاسه آب بوده باشد یکی از آنها نجس باشد و ندانیم که نجس کدام است از هیچیک
وضو ساختن جایز نیست و تیمم لازم است و اگر آب یک کاسه از آن دو کاسه
وضو سازد و آب کاسه دیگر اولا اعضای خود را طهارت دهد و بعد از آن
بتتمه آن آب وضو سازد بعضی گمان برده اند که ازین دو وضو یکی درست خواهد بود

اگرچه آن شخص دست و رو و پای خود را طهارت ندهد نماز نمی تواند گذارد امّا این گمان
باطل است و حق آنست که هیچیک ازین دو وضو درست نیست بجهت آنکه آب
شستن نجس چکه آب نجس اند و وضو با آن درست نیست و حدیث باین معنی از حضرات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین منقول است سوم آنکه میباید که آب وضو مضاف
نباشد پس مثل گلاب یا عرق بید مشک وضو ساختن درست نیست و این مذهب
اکثر علماست مگر ابن بابویه که او وضو را با آب مضاف جایز میداند و این مذهب ضعیف
است امّا اگر دو کاسه باشد یکی آب و یکی گلاب بود و بیکدیگر مشتبه باشند و آب
دیگر نباشد درین وقت واجبست که از هر یک وضو بسازد که یکی ازین دو وضو صحیح
خواهد بود چهارم آنکه میباید که آب وضو غصبی نباشد که وضو با آب غصبی جایز نیست اگر داند
که غصبی است و اگر شخصی نداند که آب غصبی است و از آن وضو بسازد وضوی او درست
است و احتیاج بوضوی دیگر نیست امّا بر او لازم است که اگر آن آب قیمتی داشته باشد
قیمت آن آب را بصاحبش برساند و اگر داند که آن غصبی است امّا نداند که با آب غصبی
وضو جایز نیست و وضو با آن آب بسازد وضو باطل است پنجم آنکه میباید که اعضای وضو
پاک باشد پیش از وضو ساختن پس اگر دست مثلاً نجس باشد یک شستن از برای
ازاله نجاست و وضو کافی نیست بلکه اوّل ازاله نجاست باید کرد و بعد از آن نجاست
وضو باید ساخت ششم نیت وضو است و نیت وضو چنین کند که وضوی واجب میسازم
از برای مباح بودن نماز لقربة الی الله و اگر بجای مباح بودن نماز رفع حدث گوید هم
درست است و این نیت را بهر زبانی که گوید جائز است و اگر بر زبان در نیاورد
و این معنی را در دل بگذراند وضو صحیح است هفتم مقارن داشتن نیت است با ابتداء
شستن رو هشتم شستن روست و آن از رستنگاه موی سر است تا آخر زنخ
در طول و آنچه انگشت مهین و میانین آنرا فرا گیرد در عرض و آنچه اندرون دو زنخ

نجاست باشد و هیچ وجه نمایان نباشد لازم نیست که شسته شود و شستن مو
[illegible] اما آنچه در بعضی اوقات می نماید شستن آن واجبست و آنچه از محاسن از
زنخ گذشته باشد شستن آن واجب نیست نهم شستن دست راست است
از مرفق تا سر انگشتان و اگر شخصی دستی زیاده داشته باشد و اصلی از زائد معلوم
باشد واجب است که هر دو را بشوید و اگر دست زائد معلوم باشد پس اگر از زیر
مرفق است باید شست و اگر بالای مرفق است شستن آن لازم نیست دهم
شستن دست چپ است بطریق دست راست یازدهم مسح موی سر که بالای
پیشانی است یا جای آن اگر آنجا موی نباشد و میباید که این مسح بآب تازه
نباشد دوازدهم مسح پای راست از سر انگشتان تا بند پای و این نیز می باید
که بآب تازه نباشد سیزدهم مسح پای چپ است بهمان طریق چهاردهم آنکه هر
مسح به تری وضو باشد نه بآب تازه پس اگر بر دست تری وضو باقی نباشد از
موی ریش یا ابرو فراگیرد و مسح نماید پانزدهم موالاتست یعنی پی در پی بجا آوردن
افعال وضو پس اگر روی خود را بشوید و بعد از لحظه دست راست را بشوید فعل
حرام کرده اما وضوی او درست است اما اگر آن قدر صبر کند که رو خشک
شود و بعد از آن دست راست بشوید وضوی او باطل است و همچنین در باقی
اعضا شانزدهم ترتیب وضو است بطریقی که مذکور شد پس اگر دست چپ را
پیش از دست راست بشوید واجب است که دست راست را نوبت دیگر بشوید و
بعد از آن دست چپ را و در مسح پا بعضی از مجتهدین جائز داشته اند اول پای
چپ را مسح کند و بعد از آن پای راست را هفدهم آنکه با نیت قربت چیزی
دیگر قصد نکند مثل خنک ساختن اعضا یا چرک از دست دور کردن هیجدهم
آنکه در شستن رو و دستها از بالا گرفته بزیر آید پس اگر برعکس کند وضو باطلست اما

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
و حضرات ائمه طاهرین صلوات [illegible]
ائمه معصومین [illegible] ظاهر شده است
[illegible] حقیقت امامت ایشان
چنانچه دلیل حقیت آنحضرت تصدیق
دلیل نبوت آنحضرت معجزات
آن حضرت است که [illegible] واجب الوجود
نبوت [illegible] وجود [illegible] پیغمبران
همه دلیل [illegible]
9
که معجزات می نمودند که خلق میگفتند
که اگر خدائی بود و ایشان را قدرت
بر این امور می داشتند و باید که اعتقاد
کند که بعد از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام خلیفه
و جانشین آن حضرت است و
اطاعت او بر همه خلق واجب است و
و بعد از حضرت [illegible]

سید مرتضی عکس آن جائز میداند و باقی مجتهدین با او موافقت نه کرده اند نوزدهم آنکه
خود افعال وضو را بجا آرد پس اگر شخصی دیگر آب بر روی او بریزد آن وضو باطل
است مگر آنکه شل باشد یا بیمار یا قوت آن نداشته باشد که افعال وضو را بجا آورد
در این صورت واجب است که شخصی را بگوید که او را وضو دهد و اگر آن شخص
مزد خواهد واجب است مزد با و دادن اگر قادر بر آن باشد بیستم آنکه آب وضو بر رو و دستها
روان شود پس اگر دست تر سازد و بر رو و دستها مالد وضو درست نیست بیست و یکم
تخلیل کردن آنچه مانع رسیدن آب باشد مثل انگشتر و مگر که تنگ باشد پس باید که
آنرا حرکت دهد تا آب بزیر آن برسد فصل ۳ آن بیست امریکه در وضو سنت است
اول آنکه چون خواهد که شروع در وضو نماید این دعا بخواند بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ
اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ دوم آنکه هرگاه از ظرف سرگشاده
مثل کاسه یا طاس یا امثال آن وضو سازد باید که قبل از آنکه دست در آن ظرف کند
هر دو دست را از بند دست یک نوبت بشوید اگر خواب یا بول کرده باشد و دو
نوبت بشوید اگر غائط کرده باشد و سه نوبت بشوید اگر جنابت داشته باشد سوم
آنکه آن ظرف سرگشاده را بر جانب راست نهد چهارم آنکه آب را از آن ظرف
بدست راست بردارد پنجم آنکه سه نوبت مضمضه کند بسه کف آب ششم آنکه سه نوبت استنشاق
کند آن نیز بسه کف آب هفتم مسواک کردن اگرچه بانگشت باشد هشتم آنکه در وقت وضو
ساختن رو بجانب قبله کند نهم آنکه روی را بدست راست بشوید دهم آنکه مسح سر بمقدار
عرض سه انگشت باشد یازدهم آنکه بکل کف دست مسح پاها نماید دوازدهم آنکه آب وضو
بمقدار یک مد باشد و آن چهار یک صاع است و صاع بوزن پنجاه و شش هزار و یکصد و شصت
جو متوسط است پس مدی بوزن چهارده هزار و چهل جو میانه است سیزدهم آنکه نزد
مضمضه کردن این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ لَقِّنِي حُجَّتِي يَوْمَ اَلْقَاكَ وَاَطْلِقْ

علیه السلام و بعد از وی حضرت امام حسین علیه السلام و بعد از وی حضرت امام زین العابدین علیه السلام و بعد از وی حضرت امام محمد باقر علیه السلام و بعد از وی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و بعد از وی حضرت امام موسی کاظم علیه السلام و بعد از وی حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و بعد از وی حضرت امام محمد تقی علیه السلام و بعد از وی حضرت امام علی نقی علیه السلام و بعد از وی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و بعد از وی حضرت امام محمد مهدی صاحب الزمان علیه السلام صاحب الزمان است و غایب است ... و مخالفان

منه ۱۰

لِسَانِي بِذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ چهاردهم آنکه نزد استنشاق کردن این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ
لَا تُحَرِّمْنِي طَيِّبَاتِ الْجَنَّةِ وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَشُمُّ رِيحَهَا وَرَوْحَهَا وَرَيْحَانَهَا
پانزدهم آنکه نزد شستن رو این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَسْوَدُّ فِيهِ الْوُجُوهُ
وَلَا تُسَوِّدْ وَجْهِي يَوْمَ تَبْيَضُّ فِيهِ الْوُجُوهُ شانزدهم آنکه وقت شستن دست راست
این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ أَعْطِنِي كِتَابِي بِيَمِينِي وَالْخُلْدَ فِي الْجِنَانِ بِيَسَارِي وَحَاسِبْنِي
حِسَابًا يَسِيرًا هفدهم آنکه در وقت شستن دست چپ این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ
لَا تُعْطِنِي كِتَابِي بِشِمَالِي وَلَا مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي وَلَا تَجْعَلْهَا مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِي وَأَعُوذُ بِكَ
مِنْ مُقَطَّعَاتِ النِّيرَانِ هجدهم آنکه در وقت مسح سر این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ غَشِّنِي بِرَحْمَتِكَ
وَبَرَكَاتِكَ نوزدهم آنکه در وقت مسح پای این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمَيَّ عَلَى
الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزِلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ وَاجْعَلْ سَعْيِي فِيمَا يُرْضِيكَ عَنِّي يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ
بیستم آنکه چون از وضو فارغ شود این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ تَمَامَ الْوُضُوءِ
وَتَمَامَ الصَّلَاةِ وَتَمَامَ رِضْوَانِكَ وَالْجَنَّةَ اینست آن بیست چیز که در وضو سنت
است و بدانکه بعضی از مجتهدین را مذهب آنست که رو و دستها را در وضو دو نوبت
باید شست نوبت اول واجب و نوبت دوم سنت اما شیخ ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی
و شیخ محمد ابن بابویه را مذهب آنست که نوبت دوم سنت نیست و این مذهب بسیار قوت
دارد و در کتاب مشرق الشمسین و کتاب حبل المتین بیان این شده بنا برین باید که
رو و دستها را زیاده از یک نوبت نشویند و اگر دو نوبت بشویند آب نوبت دوم آب
وضو نخواهد بود پس مسح سر و پا باب تازه خواهد شد و وضو باطل خواهد بود اما آن نه
چیز که بفعل آوردن آن در وضو مکروه است اول استعانت نمودن یعنی دیگری آب
در کف دست اینکس بریزد که اینکس خود رو و دستهای خود را بشوید اما اگر آب وضو را
بر رو یا بر دستهای اینکس بریزد بی ضرورت آن وضو صحیح نیست دوم آنکه وضو سازد

۱۱

و ثنی القاف را ببین حق در نقد اولیاء آورد
چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از حج وداع برگشت اعلام نمود در غدیر
خم ... علی بن ابی طالب را ...
که آن حضرت ... وصی و جانشین رسول صلی الله علیه ...
دوازده معصوم ...
به ترتیب یکی بعد دیگری
دوازدهم ... غائب ... و امام
دوازدهم غائب خواهد شد و بعد
... ظاهر خواهد شد و عالم را
پر از عدل و داد خواهد کرد بعد
از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد
... حضرت امام مهدی صلوات الله ...

بآبی که بآفتاب گرم شده باشد سوم وضو ساختن از ظرفی که بر آن صورت حیوانی نقش
شده باشد چهارم وضو ساختن از ظرفی که نقره کوب یا طلا کوب بوده باشد پنجم وضو
ساختن در مسجد از حدثی که غیر باد و خواب باشد امّا از حدث باد و یا از خواب در مسجد وضو
ساختن مکروه نیست ششم وضو ساختن بآبی که رنگ یا بوی یا طعم آن تغییر یافته باشد از
نجاست هفتم آب وضو را خشک کردن بدستمال یا بآفتاب یا غیر آن هشتم وضو ساختن بآبی که سؤر
حیوانی باشد که خوردن گوشت آن حرام است هرگاه آن حیوان طاهر باشد مثل باز
و کلاغ و میمون نهم وضو ساختن بآبی که سؤر حیوانی باشد که خوردن گوشت آن مکروه است
خواه کراهت شدید باشد مثل استر و خواه کراهت قلیل مثل اسب فصل دوم در بیان چیزهایی که وضو بجهت آنها واجب
است و بجهت بیست و دو چیز سنّت امّا آن سه چیز که وضو بجهت آنها واجبست اوّل نماز
که بی وضو درست نیست مگر نماز میّت که آنرا بی وضو میتوان گذارد چنانکه گذشت بلکه
جنب و زن حیض دار نیز نماز میّت میتوان گذارد هرچند قدرت بر غسل داشته باشند دوم طواف
خانهٔ کعبه هرگاه طواف واجب باشد امّا طواف سنّت را بی وضو می توان کرد سوم عضوی از
اعضا را بخط مصحف رسانیدن یعنی حرفهای آن و اعراب آن هم مقام حرف است مثل تشدید و
همزه و مثل آنکه آن عضو حس داشته باشد پس ناخن و موی خود را بی وضو بخط قرآن میتوان رسانید
و امّا آن بیست و دو چیز که وضو ساختن بجهت آنها سنّت است اوّل قرآن خواندن دوم
مصحف برداشتن سوم در آمدن بمسجد چهارم نماز میّت گذاردن پنجم سعی در حاجت خود
و یا در حاجت مؤمنی نمودن ششم زیارت قبر مؤمن کردن هفتم آنکه اگر شخصی خواهد که خواب
کند سنّت است که اول وضو بسازد و بخسبد هشتم اگر آن شخص جنب باشد نهم اگر شخصی محتلم
شده باشد و خواهد که مجامعت کند سنّت است که اول وضو بسازد تا ایمن شود از دیوانه
بودن فرزندی که از این جماع بهم رسد دهم آنکه اگر خواهد که زن آبستن را مجامعت کند
وضو بسازد تا ایمن شود از آنکه فرزندی که از این جماع بهم رسد بی فهم و بخیل نباشد یازدهم اگر

علیهم السلام ظاهر خواهد شد و دشمنان ایشان را زنده خواهند کرد و بسیاری از خواص شیعه نیز زنده خواهند شد و شیعیان بیداد خود خواهند رسید و از دشمنان انتقام خواهند کشید چنانچه بحق سبحانه تعالی ... بچند خبر ... ۱۵ است ... در قرآن ... اخبار است که ... ۱۵ است و باید اعتقاد کند

۱۲

[illegible]
می کند

شخصی میت را غسل داده باشد و خواهد که با زن خود مجامعت کند اول وضو بکند یازدهم اگر
زن حیض داشته باشد سنت است که در وقت هر نماز وضو بسازد و بقصد نماز مشغول
بذکر خدا باشد دوازدهم اگر شخصی از روی میل زنی را ببوسد سیزدهم اگر از شخصی مذی بیرون
آید و آن آبیست چسپنده که از ملاعبت زنان بهم میرسد چهاردهم اگر از شخصی ودی
بیرون آید و آن آبیست غلیظ که بعد از بول بیرون می آید پانزدهم اگر دست بفرج
زن رساند شانزدهم اگر شخصی را رعاف بهم رسیده باشد هفدهم اگر شخصی قی کند و او را از آن
قی کراهتی بهم رسیده باشد هجدهم اگر شخصی دندان خود را خلال کند و از آن خلال کردن خون
بیرون آید و از آن کراهتی بهم رسد نوزدهم اگر شخصی وضوی ناقص بواسطه ضرورتی
کرده باشد مثل وضوی جبیره یا تقیه یا بجهت بیماری شخصی دیگر او را وضو داده باشد یا بجهت
تعجیل قافله بموزه یا جاقشور مسح پا کرده باشد و بعد از وضو ساختن عذر برطرف شود
سنت است که نوبت دیگر وضو بسازد بیستم اگر شخصی زیاده از چهار بیت از شعر باطل خوانده
سنت است که وضو بسازد و شعر باطل آنست که مشتمل باشد بر مدح شخصی بصفتی چند که
در آن شخص نباشد یا مشتمل باشد بر هجو مومنی یا بر ترغیب مردم در امور حرام و امثال آن
بیست و یکم تجدید وضو یعنی اگر شخصی وضو داشته باشد سنت است که یکبار دیگر وضو کند
بیست و دوم سنت است که دائم با وضو باشد فصل اگر شخصی میداند که وضو ساخته
لیکن شک دارد که بعد از آن وضو حدث کرده یا نه برو وضو لازم نیست و بهمان وضو نماز
میتواند کرد و اگر داند که حدث کرده اما شک دارد که بعد از آن وضو ساخته یا نه بر وی لازم
است که وضو بسازد و اگر شخصی داند که از وی هم وضو واقع شده است و هم حدث اما نداند که
کدام یک پیشتر است بر این شخص نیز لازم است که وضو بسازد مقصد دوم در بیان احکام
غسل بدانکه غسلهای مشهور چهل و شش است شش غسل واجبست و چهل غسل سنت اما آن
شش غسل که واجبست اول غسل جنابت است دوم غسل حیض سوم غسل استحاضه

قربت می کند
واجب و سنت می کند و بس و قصد
وجوب بودن نماز مطلق می کند که هر گاه
هر نمازی که خواهد تواند کرد و بهتر است
و همچنین اگر وضو بقصد
وضو بسازد و اگر وقت داخل شده باشد
باشد بقصد وجوب و اگر پیش از
وقت باشد بقصد قربت
و همچنین اگر

متوسطه و کثیره که بعد از این تفصیل مذکور خواهد شد چهارم غسل نفاس پنجم غسل مس میت ششم
غسل دادن میت و اما چهل غسل سنت اول غسل روز جمعه است و از اول طلوع فجر روز جمعه
تا پیشین بنیت ادا باید کرد و از پیشین جمعه تا وقت شام روز شنبه بنیت قضا و اگر شخصی
ترسد که روز جمعه آب نیابد غسل بهم رسد در روز پنجشنبه و شب جمعه بنیت تقدیم بجا آورد و هر یک
از ادا و قضا و تقدیم هرچند به پیشین روز جمعه نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتر است دوم
غسل شبهای افراد ماه رمضان یعنی شبها که در شمار طاق است مثل اول و سوم و پنجم و در شب
بیست و سوم دو غسل سنت است یکی اول شب و یکی آخر شب سوم غسل شب عید ماه رمضان
چهارم غسل روز عید ماه رمضان پنجم غسل روز عید قربان ششم غسل شب نیمه رجب هفتم
غسل شب نیمه شعبان هشتم غسل روز مبعث و آن بیست و هفتم ماه رجب است نهم غسل
روز مولود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آن هفدهم ماه ربیع الاول است دهم
غسل روز مباهله است و آن بیست و چهارم ماه ذیحجه است یازدهم غسل روز دحو الارض است
و آن بیست و پنجم ماه ذیقعده است دوازدهم غسل روز عید غدیر که هجدهم ماه ذیحجه است
سیزدهم غسل روز عرفه و آن نهم ماه ذیحجه است چهاردهم روز ترویه که آن هشتم ماه ذیحجه
است پانزدهم غسل روز نوروز است شانزدهم غسل احرام حج است هفدهم غسل احرام
عمره است هجدهم غسل طواف خانه کعبه است نوزدهم غسل زیارت هر یک از چهارده
معصوم علیهم الصلوة والسلام است بیستم غسل توبه است چه هرگاه شخصی از گناه توبه نماید
سنت است که بعد از توبه کردن غسل کند بیست و یکم غسل جهت داخل شدن حرم مکه معظمه
است بیست و دوم غسل جهت داخل شدن مکه معظمه است بیست و سوم غسل جهت داخل شدن
مدینه مشرفه است بیست و چهارم غسل جهت داخل شدن مسجد الحرام است بیست و پنجم غسل جهت
داخل شدن مسجد مدینه است بیست و ششم غسل جهت داخل شدن خانه کعبه است بیست و هفتم
غسل جهت طلب حاجت بیست و هشتم غسل جهت استخاره کردن بیست و نهم غسل دادن فرزند

باشد و پاک شده باشد از خون
غسل حیض و نفاس را واقع
می سازد و پس اگر بعد از دخول
وقت باشد بقصد وجوب غسل
میکند و اگر پیش از دخول وقت باشد
بقصد قربت و اگر نماز در ذمت
ایشان باشد غسل و وضو را
بقصد [illegible] از قضا واقع می سازد
بقصد وجوب و اگر علم بقضا [illegible]

در آن وقت که زائیده شود سیم غسل نمودن هرگاه خواهند که بجهة باران روند سی و یکم غسل نمودن شخصی که عمداً ترک نماز کسوف یا خسوف کرده باشد بشرط آنکه تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته باشد سی و دوم اگر شخصی را از حلق کشیده باشند و شخصی بعد از سه روز بقصد دیدن او رود و ببیند سنت است که غسل کند سی و سوم اگر شخصی مس میت کند بعد از آنکه او را غسل داده باشند سنت است که غسل کند سی و چهارم اگر کسی وزغ یعنی چلپاسه را بکشد بعد کشتن او سنت است که غسل کند سی و پنجم اگر شخصی غسل ناقص کرده باشد بواسطه ضرورت مثل جبیره یا تقیه یا دیگری او را غسل داده باشد بواسطه ضعف سنت است که چون ضرورت برطرف شود نوبت دیگر غسل کند سی و ششم اگر شخصی غسل رفع حدث کرده باشد و شک کند که بعد از آن امری که موجب غسل باشد از و صادر شده یا نه سنت است که نوبت دیگر غسل کند سی و هفتم غسل رمی جمرات حج که بعد از آن مذکور خواهد شد سی و هشتم اگر شخصی دیوانه بوده باشد و بهوش آید سنت است که غسل کند سی و نهم غسل جهت کفن کردن میت چهلم اگر شخصی جنب بمیرد سنت است که او را غسل جنابت دهند قبل از غسل میت یا بعد از آن

فصل سیم در چیزهاست که در غسل معتبر است هفده امر واجب و پانزده امر سنت اما آن هفده چیز که واجبست اول آنکه مکان غسل غصبی نباشد دوم آنکه آب غسل طاهر باشد سوم آنکه مضاف نباشد مثل گلاب و غیره چهارم آنکه آب غصبی نباشد اما اگر نداند که آب غصبی است و بآن آب غسل کند بعد از آن ظاهر شود که غصبی بود آن غسل صحیح است و احتیاط غسل دیگر نیست پنجم آنکه هر عضوی از اعضا طاهر باشد قبل از آنکه آب غسل بآن برسد ششم نیت است و نیت چنین کند که غسل واجب می کنم از برای مباح بودن نماز برای آنکه واجب است تقرب بخدا و اگر بجای مباح بودن نماز رفع حدث گوید صحیح است اما بشرطیکه زن استحاضه کثیره یا متوسطه نداشته باشد که اگر داشته باشد بمباح بودن نماز اکتفا نماید و رفع حدث نگوید هفتم آنکه اگر غسل ترتیبی کند نیت را مقارن شستن جزو

15

از سر یا جزوی از گردن سازد و اگر غسل ارتماسی کند نیت به مقارن شستن هر جزوی از اجزاء
بدن کند خواهد سازد و بیفاصله باقی بدن را تابع آن کند هشتم شستن سر و گردن هر یکی را
بر دیگری مقدم داشتن جایز است نهم شستن جانب راست نیست دهم شستن جانب
چپ راست و ناف و عورتین را با هر یک از جانبین که بشوید رواست یازدهم آنکه در غسل
ترتیبی اول سر و گردن را بشوید بعد از آن جانب راست را بعد از آن جانب چپ را پس
اگر شستن یکی از دو جانب را بر شستن سر مقدم دارد باجماع آن غسل باطل است
اما اگر جانب چپ را بر جانب راست مقدم دارد در باطل بودن غسل خلافست بعضی از
مجتهدین بر آنند که غسل صحیح است اما اکثر بر آنند که باطل است دوازدهم آنکه خود افعال
غسل را بجا آورد مگر آنکه عاجز باشد چنانکه در وضو مذکور شد سیزدهم آنکه آب بر هر یک از
اعضا روان شود پس اگر در غسل ترتیبی دست را تر سازد و بر اعضا مالد غسل باطل خواهد بود
و همچنین اگر در غسل ارتماسی در زیر آب نیت کند و مقارن نیت اصلا حرکت نکند درین صورت نیز
غسل باطل خواهد بود چهاردهم تخلیل نمودن آنچه مانع رسیدن آب باشد مثل انگشتر و زنگیر و غیر آن
پانزدهم آنکه در غسل ارتماسی وقتیکه در آب فرو رود پاها را از زمین قلیلی بلند کند مرتفع
سازد و حرکت دهد تا آب بر کف پاها بگذرد پس اگر هر دو پا را از زمین قلیلی بر ندارد
یا یکی را بر دارد و یک پا چسپیده باشد و آب بر آن نه گذرد غسل باطل خواهد بود
شانزدهم بر حکم نیت بودن از اول غسل تا آخر غسل یعنی قصد امری که منافی غسل باشد نکند
مثل قصد ریا یا قصد خنک ساختن بدن یا چرک برطرف کردن از بدن یا قصد حدث اکبر
کردن در اثنای آن اما اگر قصد حدث اصغر کند این غسل نزد بعضی از مجتهدین باطل است
چنانکه عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد هفدهم آنکه غسل ارتماسی نکند هر گاه احرام یا روزه
واجب داشته باشد چه هر گاه روزه یا احرام داشته باشد سر در آب فرو بردن حرام است
و آن غسل باطل است اما اگر روزه سنت داشته باشد غسل ارتماسی کند صحیح است و همچنین اگر

١٧

وتخته

شخصی در روزه واجب بسهو غسل ارتماسی کند آن غسل صحیح است و هرگاه شخصی بآب غوطه خورد و در زیر آب بیاد او آید که روزه واجبی دارد و خواهد که در آن وقت غسل ارتماسی بکند باید که در وقتی که خواهد که از زیر آب بیرون آید بنیت غسل کند و در اثنای بیرون آمدن غسل را تمام کند که آن غسل صحیح است فصل در آداب آن پانزده چیز که در غسل سنت است اول آنکه اگر مرد یا زن که انزال شده باشد قبل از غسل بول کند تا بقیه منی با بول بیرون آید و اگر بول نیاید استبرا کند بطریقی که در آداب رفتن بطهارت خانه مذکور شد دوم آنکه چون دست در آب گذارد این دعا بخواند بسم الله وبالله اللهم اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين سوم آنکه هر دو دست را تا مرفق سه نوبت بشوید پیش از غسل چهارم سه نوبت مضمضه کردن پنجم سه نوبت استنشاق کردن ششم مسواک کردن هفتم آنکه هر یک از سر و جانب راست و جانب چپ را سه نوبت بشوید هشتم [illegible] نهم اعضا را پی در پی شستن دهم آنکه مکثی در میان شستن اعضا واقع شود [illegible] شستن سر و گردن بدست راست یازدهم در اثنای غسل این دعا بخواند اللهم طهر قلبي واشرح لي صدري واجر على لساني مدحتك والثناء عليك اللهم اجعله لي طهورا وشفاء ونورا انك على كل شيء قدير دوازدهم آنکه غسل ترتیبی را بر غسل ارتماسی اختیار نماید سیزدهم آنکه در وقت غسل موالات داشته باشد چهاردهم آنکه هرگاه غسل مس میت نماید یا غسل حیض یا استحاضه یا نفاس وضو را بر غسل مقدم دارد پانزدهم آنکه چون از غسل فارغ شود این دعا بخواند اللهم طهر قلبي وزك عملي واجعل ما عندك خيرا لي اللهم اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين فصل اگر شخصی را در اثنای غسلی از غسلهای واجب حدثی واقع شود مثل بول یا باد پس اگر آن غسل غیر غسل جنابت است غسل را اتمام کند و وضو بسازد و بغیر از این چیزی دیگر لازم نیست و اگر غسل جنابت است مجتهدین را در آن سه قول است بعضی بر آنند که غسل را اتمام کند و بعد از آن وضو بسازد و بعضی بر آنند که غسل را

[illegible] بر کشند و بالای [illegible] [illegible]

16

[illegible] و [illegible] شود که [illegible] گوشت [illegible] شود و اگر [illegible] و [illegible] باشد [illegible] باشد و اگر [illegible] باشد احتیاط [illegible]

تمام کند و وضو بر او لازم نیست و بعضی برآنند که غسل را از سر گیرد و ازین سه قول قول اول اقوی است
و اگر شخصی را انزال شده باشد و غسل جنابت کند و بعد از غسل رطوبتی از وی بیرون آید و نداند
که آن رطوبت منی است یا غیر منی پس اگر قبل از غسل بول کرده باشد و استبرا از بول نیز کرده باشد
با آن غسل نماز میتوان کرد و وضو لازم نیست و اگر بول کرده اما استبرا از بول نکرده بر او لازم است
که وضو بسازد و اگر نه بول کرده باشد و نه استبرا از منی بر او لازم است که غسل را از سر گیرد و اگر
از منی استبرا کرده اما بول نکرده پس اگر قادر بر بول کردن نبوده باشد با آن غسل نماز میتوان کرد
و وضو لازم نیست و اگر بر بول کردن قادر بوده غسل را از سر گیرد فصل بر جنب هشت امر
حرام است و هفت امر مکروه اما هشت امر حرام اول نماز واجب و سنت است مگر نماز میت
چنانکه گذشت دوم طواف خانه کعبه سوم عضوی از اعضای خود را بخط مصحف رسانیدن
یا بنام خدای تعالی یا بنام یکی از چهارده معصوم علیهم السلام بشرطیکه در وضو مذکور شد
چهارم قرآن نوشتن چنانکه در کتاب مشرق الشمسین بیان شد پنجم در مسجد مکه یا مدینه داخل شدن
ششم در باقی مساجد درنگ کردن هفتم سوره عزیمه خواندن خواه بعض خواه کل اگرچه
یک کلمه باشد و سوره های عزیمه چهار است سوره اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ و سوره وَالنَّجْمِ إِذَا
هَوَىٰ و سوره حم تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ و سوره الم تَنْزِيلُ السجده هشتم چیزی در مسجد
گذاشتن اما اگر مال او در مسجد باشد از مسجد بیرون آوردن آن جایز است و اما آن هفت امر
که جنب را مکروه است اول عضوی از اعضای خود به جلد مصحف یا بحاشیه آن رسانیدن
دوم زیاده بر هفت آیه از سوره های غیر عزیمه خواندن و بعضی از مجتهدین مطلق قرآن
خواندن را بر جنب حرام میدانند سوم مصحف برداشتن خواه در دست خواه در بغل خواه در
گردن چهارم چیزی خوردن پنجم آب نوشیدن اما اگر قبل از این هر دو مضمضه و استنشاق کند
کراهت برطرف میشود ششم خضاب کردن هفتم روغن بر بدن مالیدن فصل
خون حیض اغلب اوقات سیاه و تیره و غلیظ و بدبو است و اندک سوزشی دارد و از جانب

آب به همه جا برساند بعنوان ... و بعد از آن دست راست را ... ابتدا از مرفق کند تا از سر انگشتان ... اول آب ... آورد و دست ... بالا به پایین ... آورد تا آب به همه دست جاری ...

۱۸

... که بدست

چیز می آید و تا زن نه ساله نشود خونیکه می بیند خون حیض نیست و اگر سن او از پنجاه سال
بگذرد و حیض او بیاید و آن زن از طائفه قریش یا طائفه نبطیه نباشد خون او نیز خون حیض
نخواهد بود امّا اگر یکی از آن دو طائفه باشد تا شصت سال ممکن است که خون حیض باشد و هرگاه
دختر بکر را ازالهٔ بکارت شود و خون از او آید معلوم نشود که خون بکارت است یا غیر آن پنبه
بردارد و بعد از آن بیرون آورد و ملاحظه کند اگر خون تمام روی پنبه را فرو گرفته باشد
خون بکارت نخواهد بود و اگر سرخی آن بدور پنبه بطریق طوق باشد خون بکارت است
و میان مجتهدین خلافست در آنکه زن آبستن خون حیض می بیند یا نه بعضی بر آنند که
نمی بیند بجهت آنکه در وقت آبستن خون حیض دو قسم می شود قسمی به پستانها میرود و شیر
می شود و قسمی دیگر از راه ناف بشکم طفل میرود و خوراک او می شود لهذا چیزی زیاده نمی ماند که
بیرون آید و بعضی از مجتهدین بر آنند که هرگاه مزاج زن گرم باشد و غذاهائیکه مولد خون باشد
بسیار تناول نماید می تواند بود که آنچه از شیر و غذای طفل زیاده باشد بحیض بیرون آید فصل
مادام که زن حیض داشته باشد طلاق دادن او صحیح نیست بشرطی چند که انشاء الله تعالی
در کتاب طلاق مذکور خواهد شد و مجامعت او نیز در قبل حرام است باجماع امّا وقتیکه
از حیض پاک شده باشد و هنوز غسل نکرده باشد در جواز مجامعت او خلافست بعضی
از مجتهدین حرام میدانند و بعضی مکروه و احتیاط آن است که قبل از غسل مجامعت
نکند امّا اگر شخصی در وقت حیض مجامعت کند بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر مجامعت
در اول حیض واقع شود واجب است که یک مثقال شرعی طلا کفاره بدهد و اگر در
وسط حیض واقع شده باشد نیم مثقال و اگر در آخر حیض واقع شده چهار یک مثقال
و بعضی بر آنند که کفاره دادن سنت است و واجب نیست فصل حیض از سه شبانه
روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نمی باشد و مدت میانهٔ دو حیض کمتر از ده شبانه
روز نمی باشد پس هر خونی که کمتر از سه شبانه روز باشد خون حیض نیست و همچنین هر خونی

19

که از ده شبانه روز زیاده نباشد آن زیادتی خون حیض نیست و بدانکه زن یا عادت مقرر
دارد یا نه و آنکه عادت مقرر ندارد یا نوبت اول است که حیض می بیند یا نه پس اگر خون
از ده روز بگذرد و عادت مقرّر داشته باشد همین ایّام عادت او حیض است و در باقی
روزها تا ایّام عادت رسیدن عمل مستحاضه کند بطریقیکه بعد ازین مذکور خواهد شد و اگر
نوبت اول است که حیض دیده و متصل می آید ملاحظه نماید اگر خون او در بعضی اوقات
بحیض شبیه است و در بعضی اوقات شبیه بحیض نیست پس بر او لازم است که در اوقاتی
که خون او شبیه بحیض است نماز و روزه را ترک کند و در اوقاتیکه شبیه بحیض نیست عمل
مستحاضه نماید بشرط آنکه اوقاتیکه خون او شبیه بحیض است اگر از سه شبانه روز کمتر و از ده
شبانه روز بیشتر نباشد و اگر خون او همیشه بیک طریق باشد درین صورت ایّام
حیض خود را بطریق ایّام عادت اقوام خود داند اگر عادت ایشان موافق یکدیگر
باشد خواه اقوام پدری و خواه مادری مثل خواهر و عمّه و خاله و دختران ایشان و باقی
ایّام را استحاضه داند و اگر عادت ایشان مختلف باشد عمل کند بعادت اکثر ایشان و
اگر اکثر معلوم نباشد یا اقوام نداشته باشد عمل نماید بعادت همسالان خود بشرط
آنکه هم شهری او باشند و اگر ایشان نیز مختلف باشند عمل کند بعادت اکثر ایشان
و اگر اکثر معلوم نباشد در ماهی سه روز حیض داند و در ماهی ده روز یا در هر ماهی هفت
روز داند و در باقی ایّام عمل استحاضه کند فصل اگر زن عادت مقرّر داشته
امّا فراموش کرد که عادت او چند روز بود پس اگر اول وقت عادت را داند مثل
آنکه داند که اول هر ماه اول ایّام عادت او بود بیقین خواهد دانست که روز اوّل هر ماه
دوم و سوم از ایّام عادت او حیض او است پس بر او واجبست که درین سه روز
نماز و روزه را ترک کند و اگر وسط عادت را داند مثل آنکه داند که هر اوّل ماه وسط عادت
او بود پس یک روز قبل از اوّل ماه و دو روز بعد از آن حیض خواهد بود بیقین و ترک نماز و روزه

دران سه روز واجبست و اگر آخر وقت عادت را داند مثل آنکه داند که هر آخر ماه عادت
او بود پس یک روز آخر ماه و دو روز قبل از آن ایام حیض اوست و ترک نماز و روزه
دران سه روز واجبست و اگر داند که روز اول هر ماه در حیض میبود اما نداند که آن روز
اول حیض او بود یا وسط یا آخر درین صورت همان یک روز حیض است بیقین پس درین روز
ترک نماز و روزه کند و درین چهار صورت در ایامیکه احتمال حیض دارد دیگر لازم است
که عمل استحاضه کند و روزه و نماز را ترک نکند فصل خون استحاضه اغلب اوقات سیاه
و غلیظ نیست و بزردی مایل است و در وقت آمدن سوزش او کمتر از سوزش خون
حیض است گرمی این نیز کمتر است و استحاضه بر سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه قلیله
آنست که خون بطرف پنبه که بجانب بیرون فرج است نرسد درین صورت واجبست که آن
پنبه ابتدا از دو پنبه پاک ابجای آن بردارد و از برای هر نماز وضو بسازد و متوسطه آنست
که خون از طرف دیگر پنبه بگذرد و اما آن لته که در کمر بندد میکند نه گذرد و درین صورت آنچه
در قلیله واجبست برو نیز واجبست با تغییر دادن آن لته و یک نوبت غسل کردن از برای
نماز صبح و کثیره آنست که خون از لته بگذرد و درین صورت آنچه در قلیله و متوسطه واجبست
برین نیز واجبست با دو غسل دیگر یکی از برای نماز پیشین و پسین و یکی از برای نماز
شام و خفتن و مادام که وضو و غسل با طریقیکه مذکور شد بفعل نیاورد نماز او صحیح نخواهد
بود و مجامعت کردن با او در قبل نیز حرام خواهد بود و بعضی از مجتهدین برآنند که مجامعت
با زن مستحاضه بی آنکه عملهای مذکوره را بفعل آورد مکروه است و حرام نیست فصل
نفاس خونی است که با زائیدن آید و یا بعد از زائیدن پس اگر قبل از زائیدن آید نفاس
نیست و هر چه بر حائض حرام است مثل نماز و روزه و درنگ کردن در مسجد و غیر
آن بر صاحب نفاس نیز حرام است و مجامعت با او و کفارهٔ مجامعت بطریقی
است که در حیض مذکور شد و عدد ایام نفاس بمقدار عدد ایام عادت حیض است

۲۱

اگر صاحب عادت باشد و غسل نفاس مثل غسل حیض است و اگر زن بزاید و خون مطلقاً
نبیند غسل بر او واجب نیست و میانه مجتهدین خلافست در آنکه اکثر مدت نفاس چند است
اصح آنست که ده روز است و اگر بعد از زائیدن یک لحظه خون ببیند و دیگر مطلقاً خون
نبیند تا روز دهم و در روز دهم یک لحظه خون ببیند و فی الحال منقطع شود در این صورت
کل آن ده روز ایام نفاس او است پس اگر این ده روز از ماه رمضان باشد و روز
اول غسل کرده باشد تا روز دهم نماز و روزه را بجا آورده باشد آن نماز و روزه
باطل خواهد بود و بر او قضای آن نمازها واجب نیست اما قضای روزها واجب است فصل
در غسل دادن میت و مقدمات و توابع آن بدانکه صد و بیست و شش امر است که تعلق بمیت دارد
از وقت احتضار یعنی سکرات تا وقتیکه او را در قبر سپارند و از آنجمله بیست و هفت امر واجب است
و هفتاد و یک امر سنت و بیست و شش امر مکروه و دو امر حرام و این جمله بیست و شش
امر بتفصیل مذکور میشود و اما در وقت احتضار تا وقتیکه شروع در شستن او کنند بجا
باید آورد پانزده امر است یک امر واجب است و یازده امر سنت است و سه امر مکروه
اما یک امر واجب آنست که او را رو بقبله بگردانند یعنی بر پشت بخوابانند که کف پاهای
او بجانب قبله باشد و اما یازده امر سنت است اول آنست که او را تلقین کلمه اسلام
و اقرار بامامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام نمایند باین طریق یا عبد الله اذکر العهد
الذی فارقتنا علیه فی دار الدنیا من شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و ان محمداً عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره
علی الدین کله و لو کره المشرکون و ان خلیفته من بعده امیر المؤمنین و سید
الوصیین علی بن ابیطالب ثم ولده الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم
محمد بن الباقر ثم جعفر بن الصادق ثم موسی الکاظم ثم علی الرضا
ثم محمد بن التقی ثم علی بن النقی ثم الحسن العسکری ثم الخلف المنتظر

۲۲

مُحَمَّدٍ بِالْمَهْدِیِّ صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَسَلَامُهُ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِیْنَ عَلٰی هٰذَا اُحْیِیْتُ وَعَلٰی
هٰذَا اَمُوْتُ وَعَلٰی هٰذَا اُبْعَثُ اِنْشَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰی و اگر میت زن باشد بجای
یَا عَبْدَ اللّٰهِ اُذْکُرِ الْعَهْدَ یَا اَمَةَ اللّٰهِ اُذْکُرِی الْعَهْدَ بگوید دوم آنست که سوره
والصافات و سوره یس نزد او بخوانند سوم آنکه اگر جان بدشواری دهد او را نقل
نماید بجائیکه همیشه آنجا نماز میکرده تا جان بآسانی سپارد چهارم آنکه چون جان حق
تسلیم نماید چشم بندند و دهان او را بهم آورند پنجم آنکه او را تحت الحنک ببندند تا دهانش باز نشود
ششم آنکه هر دو دست او را به پهلوی او بکشند هفتم آنکه او را بچادری یا جامه
بپوشانند هشتم آنکه بعد از صافات و یس آنچه میسر شود از قرآن نزد او بخوانند نهم آنکه
اگر شب باشد چراغ نزد او روشن کنند دهم آنکه مؤمنان را خبر کنند تا به تشییع جنازه
او حاضر شوند یازدهم آنکه چون جان سپارد در برداشتن او تعجیل نمایند و اما آن
سه امر که مکروه است اول آنکه جنب یا حائض نزد او حاضر نشوند دوم آنکه بر شکم
او آهن نگذارند سوم آنکه او را تنها نگذارند فصل سی و پنج امر که تعلق بمیت
دارد از وقتیکه اراده نمایند که میت را غسل دهند تا وقتیکه او را کفن کنند دوازده
امر واجب است و پانزده امر سنت و شش امر مکروه و دو امر حرام اما آن دوازده امر
واجب اول آنکه در وقت غسل دادن عورتین میت را بپوشانند دوم آنکه مرد را مرد
بشوید و زن را زن مگر شوهر زن خود را و زن شوهر خود را هر یک می توانند که دیگری را
غسل دهد و آقا کنیز خود را میتواند غسل داد اما در غسل دادن کنیز آقا را اشکالی توقف
کرده بجهت آنکه بملک وارث انتقال یافته و مرد دختر سه ساله را و زن پسر سه
ساله را نیز میتواند غسل داد و حاجت بپوشیدن عورتین نیست و هرگاه زن
یافته نشود که زن را غسل دهد شخصی از اقوام آن زن که محرم او باشد
از بیرون پیراهن او را غسل دهد و مرد نیز بهمین طریق سوم آنکه بعد از ازاله نجاست

و او را آب سدر غسل دهند و نیت چنین کنند که غسل میدهم این میت را با آب سدر برای
آنکه واجب است قربة الی الله و مقارن نیت سر و گردن میت را بشویند بعد از آن جانب راست
او را و بعد از آن جانب چپ را بطریق غسل جنابت چهارم آنکه او را بعد از آب سدر با آب
کافور بهمان دستور بشویند پنجم آنکه او را بعد از آب کافور با آب خالی بهمان طریق بشویند ششم
آنکه در وقت غسل دادن وی میت بجانب قبله باشد بطریق وقت احتضار هفتم آنکه اگر
سدر و کافور یافت نشود عوض آن دو نوبت با آب خالی بشویند هشتم آنکه اگر آب متعذر
باشد او را تیمم دهند عوض هر غسل یک تیمم و در تیمم اول نیت چنین کنند که تیمم میدهم
این میت را عوض آب سدر واجب قربة الی الله و در نیت تیمم دوم بجای عوض آب
سدر عوض آب کافور و در سوم عوض آب خالی آورد و مقارن نیت دو کف دست
خود را بر خاک زنند و پیشانی میت را بآن مسح کنند و نوبت دیگر هر دو کف دست را بر
خاک زنند و پشت کف دست راست او را مسح نمایند و بعد از آن پشت کف دست
چپ او را نهم آنکه آب غسل طاهر باشد دهم آنکه آب مضاف نباشد یازدهم آنکه غصبی
نباشد دوازدهم آنکه تخته و زمینی که بر آن غسل میدهند غصبی نباشد فصل اما آن
پانزده امر که سنت است اول آنکه چون میت را خواهند که غسل دهند بقیه پیراهن
او را تا بزیر پا بر پاره کنند اما برخصت وارث اگر وارث بالغ و عاقل باشد و اگر
طفل یا مجنون باشد دریدن پیراهن میت جائز نیست دوم آنکه در وقت پیراهن
کندن او را به پهلو نگردانند بلکه همچنان بر پشت خوابانیده پیراهن از زیر او بکشند
سوم آنکه انگشتان را بنرمی بمالند چهارم آنکه در وقت غسل دادن بطریق حالت
احتضار رو بقبله باشد پنجم آنکه جهت آبی که از غسل جدا می شود گوی علیحده
بکنند ششم آنکه در وقت غسل دادن میان میت و آسمان حائلی باشد مثل
سقف یا شامیانه و غیر آن هفتم آنکه میت را قبل از غسل وضو دهند

۲۴

امیر المؤمنین

و دیگر در وضو مضمضه و استنشاق سنت نیست هشتم آنکه غسال در وقت غسل بر جانب
جانب راست میت باشد نهم آنکه غاسل قبل از هر یک از سه غسل دو دست خود را تا
مرفق بشوید دهم آنکه آب سدر را بر هم زنند تا کف کند و بکف آن سر میت را
بشویند یازدهم آنکه عورتین میت را قبل از غسل دادن سه نوبت با اشنان بشویند
دوازدهم آنکه بهر غسلی از آن سه غسل هر یک از سر و جانب راست و جانب چپ
را سه نوبت بشویند سیزدهم آنکه در غسل اول و دوم آهسته دستی بر شکم میت بکشند
چهاردهم آنکه اگر میت جنب باشد و رایحه از غسل واجب یا قبل از آن غسل جنابت
دهند چنانکه قبل ازین گذشت و نیت چنین کند که غسل جنابت میدهم این میت را
سنت قربة الی الله پانزدهم آنکه چون از غسلها فارغ شوند بدن میت را خشک کنند
فصل و اما آن شش امر که مکروه است اول بآب گرم میت را غسل دادن دوم
ناخن میت را چیدن سیوم موی بغل او را شانه کردن چهارم موی سر او را شانه کردن
پنجم موی زهار او را تراشیدن ششم چیزی که از آب غسل میت در طهارت خانه سر
دادن و اما آن دو امر که حرام است آنست که اگر میت احرام حج یا احرام عمره داشته
باشد حرام است که او را بکافور غسل دهند ثانی حرام است که او را بکافور حنوط
کنند فصل بیست و نه امر که تعلق بمیت دارد از وقتیکه از غسل دادن فارغ شوند
تا وقتیکه بر او نماز گذارند نه چیز واجب است و دوازده چیز سنت و هشت چیز مکروه اما
آن نه چیز که واجب است اول حنوط کردن میت است یعنی کافور رسانیدن بهفت
عضوی که بر آن سجده نماز واقع میشود و آن پیشانی است و دو کف دست و دو زانو و
دو انگشت بزرگ پاها دوم آنکه کفن سه پارچه باشد لنگ و پیراهن و چادری که میت
را سراپا فراگیرد و آنرا لفافه گویند سیوم آنکه هیچ یک ازین سه پارچه حریر نباشد خواه
میت مرد باشد خواه زن چهارم آنکه طلا باف و طلا دوز نباشد پنجم آنکه طاهر باشد

۲۵

نیست ششم آنکه غصبی نباشد هفتم آنکه بسیار تنک نباشد بحیثیتی که بدن میت از زیر آن نمایان
باشد هشتم آنکه قماشی باشد لائق بحال میت پس نسبت به بعضی کرباس واجب است
و نسبت به بعضی قماش باریک بلند قیمت اما اگر قرض میت مساوی ترکهٔ او باشد
یا کمتر قرضخواهان را میرسد که مانع شوند از کفن کردن او در قماش بلند قیمت نهم آنکه
هر چند زن مالدار باشد کفن او بر شوهر واجبست بسه شرط اول آنکه زن دائمی باشد نه متعه
دوم آنکه ناشزه نباشد سوم آنکه مرد را قدرت بر کفن کردن بوده باشد پس اگر مرد
بی چیز باشد زن را از مال خودش کفن باید کرد اما اگر مرد بمیرد کفن او بر زن واجب نیست
فصل در آداب آن دوازده چیز که سنت است اول آنکه کافور حنوط میت سیزده درهم
شرعی باشد و دو دانگ درهم و اگر این مقدار نباشد چهار درهم و اگر چهار درهم نباشد
یک درهم دوم آنکه کافور را در کف دست نرم سازند نه در هاون و غیر آن سوم
آنکه آنچه از کافور حنوط زیاده ماند بر سینهٔ میت نهند چهارم آنکه جریدتین با میت
گذارند یعنی دو چوب سبز از نخل خرما و اگر نباشد از درخت کنار و اگر نباشد از درخت
انار و اگر نباشد از درخت بید و اگر نباشد از درختهای دیگر و می باید که هر یک
از آن دو چوب بدرازی ساق دست باشد یکی را به پهلوی راست میت گذارند و
دیگری را به پهلوی چپ و آنکه به پهلوی راست است می باید که میانهٔ او و بدن میت
کفن حائل نباشد و آنکه به پهلوی چپ است می باید که میانهٔ آن و بدن میت پیراهن
حائل باشد و می باید که سر جریدتین بچنبر گردن میت برسد پنجم آنکه کفن از پنبه باشد نه از
جنس دیگر ششم آنکه سفید باشد نه رنگین هفتم آنکه ریسمانی که کفن را بآن میدوزند از کفن بیرون
آورده باشند هشتم آنکه مرد را عمامه بر سر پیچند که تحت الحنک داشته باشد و دو سر
عمامه را از زیر تحت الحنک بیرون کنند و بر سینهٔ او اندازند نهم آنکه پارچه که
طول آن سه ذرع و نیم باشد به ذرع دست بر رانهای میت باین طریق به پیچند

که اول سر آن پارچه را شق کنند آنقدر که بدو جانب شق کمر میّت توان بستن بطریق
کمربند و آن پارچه را از عقب از میان دو پای او بیرون آورند و از زیر کمربند او بیرون
کنند و بر رانهای او بپیچند دهم آنکه زن را بجای عمامه مقنعه بر سر کشند یازدهم آنکه لفّافه
پهنی بر سینه او ببندند که پستانهای او را بگیرد و دو طرف آن لفافه را بر پشت او
گره زنند دوازدهم آنکه پنبه بسیار بر عورتین میّت گذارند اگر چیزی بیرون آید که موجب
نقض وضوی زندگان باشد لازم نیست که نوبت دیگر او را غسل دهند و همچنین اگر او را
وضو داده باشند لازم نیست که نوبت دیگر او را وضو دهند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند
که هرگاه ناقض وضو بیرون آید نوبت دیگر او را غسل باید داد و این قول ضعیف است
فصل و امّا آن نه چیز که مکروه است اوّل آنکه کفن را با آهن یا فولاد ببرند دوم پیراهنی
را که جهت میّت قطع می‌کنند آستین گذاشتن امّا اگر میّت را در پیراهن خودش کفن کنند
آستین داشتن آن پیراهن مکروه نیست و امّا مکروه است که تکمه داشته باشد
سوم ریسمانی که کفن را بآن می‌دوزند بآب دهن تر ساختن چهارم کفن را بخور
کردن پنجم در کتان کفن کردن ششم در قصب مثل قطنی و غیر آن کفن کردن هفتم بسیاهی
چیزی بر کفن نوشتن هشتم کافور در چشم و گوش میّت گذاشتن نهم آنکه اگر زن
آبستن بمیرد و فرزندی که در شکم دارد زنده باشد واجبست که شکم او را از جانب
چپ بدرند و فرزند را بیرون آورند و شکم او را بدوزند و اگر فرزند در شکم بمیرد و مادر
زنده باشد و نتوان درست بیرون آوردن زن دست در شکم او برد و طفل را پاره کند
و بیرون آورد و پس اگر طفل چهار ماهه باشد او را العطرق مقرره غسل دهند و در سه
پارچه بدستوری که گذشت کفن کنند و دفن نمایند و اگر کمتر از چهار ماهه باشد در لفافه
بپیچند و بی غسل دفن کنند فصل آنچه بمیّت متعلق است از وقتیکه از کفن کردن
فارغ شوند تا وقتیکه او را بخاک سپارند چهل و هفت امر است پنج امر واجبست

۲۷

و شش امر سنت است و نه امر مکروه اما شش امر که واجب است اوّل نماز کردن بر میّت بطریقیکه در کتاب صلوة مذکور خواهد شد دوّم نقل کردن او بجانب قبر و اگر در دریا بمیرد و خشکی متعذّر باشد حکم یا در صندوق بگذارند و سرآنرا محکم سازند و اگر حکم و صندوق نباشد چیزی سنگینی برو بندند و درین دو صورت بطریقیکه در لحد می گذارند رو بقبله کرده در دریا اندازند سوّم آنکه او را در قبر بر جانب راست رو بقبله کرده بخوابانند بطریقیکه در وقت احتضار مذکور شد امّا اگر زن ذمیّه بمیرد و فرزند از مسلمان در شکم داشته باشد و آن فرزند نیز مرده باشد باید که چون او را دفن کنند پشت او را بقبله کنند بجهت آنکه روی طفل در شکم مادر بجانب پشت مادر است چهارم آنکه قبر را بنوعی بپوشانند که بدن میت از جانوران محفوظ باشد و بوی عفونت او بیرون نیاید پنجم آنکه زمین قبر مباح باشد پس اگر ظاهر شود که در زمین غصبی دفن شده و صاحب زمین بآن راضی نشود واجبست که میت را بجای دیگر نقل نمایند و امّا آن سی و سه امر که سنت است اوّل آنکه جماعتیکه تشییع جنازه می کنند از عقب جنازه بروند یا از دو جانب آن و در پیش جنازه نروند دوّم بر داشتن جنازه بترتیب یعنی دوش راست میت را بدوش راست بر داشتن و چند قدم رفتن و بعد از آن پای راست او را بدوش راست بر داشتن و چند قدم رفتن و بعد همان طریق پای چپ او را بدوش چپ بر داشتن و دوش چپ او را بدوش چپ بر داشتن سوّم آنکه چون جنازه ببیند این دعا بخواند اَللّٰهُ اَکْبَرُ هٰذَا مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ وَصَدَقَ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ اَللّٰهُمَّ زِدْنَا اِیْمَانًا وَتَسْلِیْمًا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ تَعَزَّزَ بِالْقُدْرَةِ وَقَهَرَ الْعِبَادَ بِالْمَوْتِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ لَمْ یَجْعَلْنِیْ مِنَ السَّوَادِ الْمُخْتَرَمِ چهارم آنکه مقبره نزدیک را ترجیح دهند بر مقبره دور مگر آنکه در مقبره دور شخصی از صلحا و اکابر دین مدفون باشد پنجم آنکه عمق قبر بمقدار قد آدمی باشد و اگر تا چنبر گردن باشد

سنت بفعل می آید ششم لحد در قبر کندن مگر آنکه زمین بسیار نرم باشد و بترسند که فرو ریزد
هفتم آنکه لحد بجانب قبله باشد هشتم آنکه فراخ باشد آنقدر که در آن توان نشست
نهم آنکه میّت را در جانب پای قبر لحظه بگذارند و بعد از آن قدم بجانب قبر نقل نمایند
و لحظه بگذارند باز نوبت دیگر نقل نمایند و لحظه بگذارند و بعد از آن بقبر نقل کنند و اگر میّت
زن باشد این سه نقل سنّت نیست دهم آنکه اگر میّت مرد باشد اوّل سر او را داخل قبر
سازند و بعد از آن باقی بدن او را و اگر زن باشد بیک نوبت در قبر نهند یازدهم
آنکه وقتیکه زن را در قبر می نهند سر قبر را بچادر شبی یا پرده یا امثال آن بپوشند
دوازدهم آنکه شخصی که داخل قبر میشود و میّت را در قبر میگذارد سر و پا برهنه باشد
سیزدهم آنکه اگر میّت زن باشد آن شخص که داخل قبر میشود و او را بخاک میسپارد باید
که محرم او باشد و شوهر اولی است از جمیع محارم و اگر میّت مرد باشد باید که آن شخص بیگانه
باشد چهاردهم آنکه در وقتیکه میّت را در لحد گذارند این دعا بخوانند بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ
وَ فِی سَبِیلِ اللهِ وَ عَلَی مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اَللّٰهُمَّ عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدِکَ
نَزَلَ بِکَ وَ اَنْتَ خَیْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اَللّٰهُمَّ افْسَحْ لَهُ فِی قَبْرِهِ وَ اَلْحِقْهُ بِنَبِیِّهِ
اَللّٰهُمَّ اِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلَّا خَیْراً وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنَّا و اگر میّت زن باشد بجای عَبْدُکَ
وَ ابْنُ عَبْدِکَ اَمَتُکَ وَ ابْنَةُ عَبْدِکَ بگوید و بجای نَزَلَ بِکَ نَزَلَتْ بِکَ بگوید و بجای
اِفْسَحْ لَهُ فِی قَبْرِهِ وَ اَلْحِقْهُ بِنَبِیِّهِ اِفْسَحْ لَهَا فِی قَبْرِهَا وَ اَلْحِقْهَا بِنَبِیِّهَا بگوید
و بجای لَا نَعْلَمُ مِنْهُ لَا نَعْلَمُ مِنْهَا و بجای وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنَّا وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِهَا مِنَّا
بگوید پانزدهم آنکه خاک زیر سر میّت را بطریق بالش بلند سازند شانزدهم آنکه
در قبر زیر روی میّت خاک کربلا بگذارند هفدهم آنکه گره های کفن را بگشایند هجدهم
آنکه روی میّت را باز کنند نوزدهم آنکه در پس پشت میّت کلوخی
گذارند تا بر پشت نیفتد بیستم تلقین کردن میّت در قبر باین طریق

[illegible]

۲۹

[illegible]

یا عبد الله اذکر العهد الذی خرجت علیه من دار الدنیا الی دار الآخرة شهادة
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الهاً واحداً احداً صمداً فرداً وتراً حیاً
قیوماً دائماً ابداً لم یتخذ صاحبة و لا ولداً و ان محمداً صلی الله علیه و آله خاتم
انبیائه و سید رسله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو
کره المشرکون و ان علیاً صلوات الله علیه ولی الله و وصی رسوله و خلیفته من بعده
القائم بامره و ان الاوصیاء من ولده الحسن و الحسین و علیاً و محمداً و جعفراً
و موسی و علیاً و محمداً و علیاً و الحسن و الخلف المنتظر محمد المهدی صلوات الله
و سلامه علیهم حجج الله علی الخلق اجمعین یا عبد الله اذا جاءک الملکان الرسولان
المکرمان من عند الله تبارک و تعالی و اسألاک عن ربک و عن نبیک و عن کتابک و عن
نبیک و عن قبلتک و عن امامک فقل و لا تخف و لا تحزن الله ربی و محمد نبیی
و الاسلام دینی و القرآن کتابی و الکعبة قبلتی و علی امامی و الاوصیاء المذکورون
من بعده ائمتی و حججی و اشهد ان الموت حق و القبر حق و سؤال منکر و نکیر فی
القبر حق و البعث حق و النشور حق و الحساب حق و المیزان حق و الصراط حق
و الجنة حق و النار حق و ان الوقوف بین یدی الله تعالی حق هذا اعتقادی
علیه احییت و علیه امیت و علیه ابعث ان شاء الله تعالی و اگر میت زن باشد بجای
یا عبد الله اذکر العهد یا امة الله اذکری العهد بگوید و بجای یا عبد الله اذا
جاءک یا امة الله اذا جاءک بگوید و کاف جاءک باقی کاف ها خطاب را مکسور بخواند
و بجای فقل و لا تخف و لا تحزن فقولی و لا تخافی و لا تحزنی بگوید بیست و یکم تجدید
جنت خام و گل پوشیدن بیست و دوم در وقت بگور پوشیدن این دعا بخواند
اللهم صل وحدته و آنس وحشته و آمن روعته و اسکن الیه من
رحمتک رحمة تغنیه بها عن رحمة من سواک فانما رحمتک للظالمین

واگر میّت زن باشد ضمیر مؤنث بجای ضمیر مذکر بیاورد سنت سوم آنکه حاضران
غیر اقوام میّت خاک را به پشت دست در قبر بریزند سنت چهارم در وقت خاک
ریختن بگوید اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ سنت پنجم آنکه قبر را بمقدار چهار انگشت
یکدیگر دور گردانیده تا یک وجب بلند سازند سنت ششم آنکه بروی قبر ریگ بریزند
و اگر ریگ سرخ باشد ثوابش بیشتر است سنت هفتم آنکه نشانه بر سر قبر میّت نصب نمایند
سنت هشتم آنکه آبی بر روی قبر بریزند باین طریق که از سر گرفته بجانب پا آیند و از جانب پا
بجانب سر بازگردند و آنچه از آب بماند در وسط قبر بریزند و باید که ریختن آب اوّل تا آخر منقطع
نشود سنت نهم آنکه شخصی که این آب را میریزد در وقت ریختن رو بقبله باشد سنت دهم آنکه
بعد از آب ریختن حاضران کف دست بر قبر بنهند بنحوی که نشان انگشتان بماند سنت یازدهم در وقت
دست بر قبر نهادن رو بقبله کنند سنت دوازدهم آنکه در آن وقت سورهٔ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِیْ
لَیْلَةِ الْقَدْرِ هفت نوبت بخوانند بعد از آن این دعا را یک نوبت بخوانند اَللّٰهُمَّ جَافِ
الْاَرْضَ عَنْ جَنْبَیْهِ وَاَصْعِدْ اِلَیْکَ رُوْحَهُ وَلَقِّهِ مِنْکَ رِضْوَانًا وَاَسْکِنْ قَبْرَهُ
مِنْ رَحْمَتِکَ مَا تُغْنِیْهِ عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاکَ و اگر میّت زن باشد بجای ضمیر مذکر ضمیر مؤنث
بیاورد سنت سیزدهم آنکه ولی میّت یا شخصی بر خصت او بعد از رفتن حاضران بآواز بلند تلقین میّت
کند بطریق تلقین در قبر و امّا آن نه امر که مکروه است اوّل رفتن عورات با جنازهٔ میّت دوم
دو میّت بر یک جنازه برداشتن سوم دو میّت در یک قبر دفن کردن چهارم زمین قبر را
بتخته یا غیر آن فرش کردن پنجم ریختن خویشان میّت خاک در قبر میّت ششم خاک بیگانه یعنی
غیر خاکی که از قبر کندن بهم رسیده باشد در قبر ریختن هفتم صورت قبر را مسنّم کردن یعنی
ماهی پشت ساختن هشتم تجدید نمودن قبر بعد از آنکه منهدم شده باشد نهم بر قبر تکیه
کردن یا پا نهادن و نشستن و این همه وقت مکروه است و بدانکه هرگاه میّت در مقبرهٔ
عام دفن شده باشد و آنقدر وقت گذشته باشد که معلوم شود که آن میّت خاک شده

درین صورت واجبست که صورت قبر او را برطرف سازند و حرام است که نمایان گذارند بلکه باید که با زمین برابر سازند تا هر کس خواهد میت خود را در آنجا دفن نماید اما اگر آن میت یکی از بزرگان دین باشد درین صورت باید که صورت قبر او را نمایان گذارند تا زندگان از زیارت او فیض یابند و مردگان از جوار قبر او نفعی برسد و سنت است تعزیت دادن اقوام میت را یعنی ایشان را پرسش نمودن و تسلی دادن و در وقت تعزیت این دعا جهت ایشان کردن که جَبَرَ اللّٰهُ وَهْنَکُمْ وَاَحْسَنَ عَزَاءَکُمْ وَرَحِمَ مُتَوَفّاکُمْ و نیز سنت است که تا سه روز جهت ایشان طعام فرستادن و مکروه است نزد ایشان طعام خوردن مقصد سوم در بیان احکام تیمم + بدانکه بیست و یک امر است که تعلق به تیمم کردن دارد دوازده امر واجبست و هفت امر سنت و دو امر مکروه و اما آن دوازده امر که واجبست اول آنکه مکان تیمم غصبی نباشد بطریقیکه در وضو مذکور شد دوم آنکه آنچه بآن تیمم می کنند خاک باشد چه اصح آنست که تیمم بسنگ و آجر و مانند آن درست نیست سوم آنکه خاک تیمم طاهر باشد چهارم آنکه خاک تیمم غصبی نباشد پنجم آنکه ممزوج نباشد بغیر خاک پس اگر ممزوج باشد بحیثیتی که نام خاک بر آن اطلاق نشود تیمم بر آن درست نیست ششم آنکه اعضای تیمم قبل از تیمم کردن طاهر باشد هفتم نیت کردن باین طریق که تیمم می کنم بدل وضو بجهت مباح بودن نماز واجب قربة الی الله و در تیمم عوض غسل بجای بدل وضو بدل غسل گوید هشتم آنکه انگشتر و هر چیز که حائل باشد از دست بیرون کند نهم مقارن نیت دو کف دست بر خاک زدن دهم مسح رو کردن بهر دو کف دست از رستنگاه موی سر تا طرف بینی یازدهم مسح کردن پشت دست راست بکف دست چپ دوازدهم مسح کردن پشت دست چپ بکف دست راست و بدانکه میان مجتهدین خلافست بعضی بر آنند که در تیممی که بدل وضو است یک نوبت دستها را بر خاک باید زد و اگر بدل غسل است دو نوبت یکی از برای مسح رو و دیگر

از برای مسح دستها و بعضی برآنند که در تیممی که بدل وضو باشد دو نوبت دست بر خاک
باید زدن بطریق تیممی که بدل غسل است و این مذهب اصح است فصل دوم اما آن هشت
امر که در تیمم سنت است اول آنکه خاک تیمم خالص باشد یعنی ممزوج بغیر خاک نباشد هر چند
اطلاق خاک بران توان کرد دوم آنکه خاک تیمم از زمین مرتفع باشد مثل تلهای صحرا
سوم آنکه در وقت زدن کف دست بر خاک انگشتان را از یکدیگر دور سازد چهارم
آنکه بعد از دستها بر زمین زدن هر دو دست را از خاک بتکاند پنجم آنکه اگر کسی دست
را قطع کرده باشد جای قطع را بخاک مسح کند ششم آنکه تیمم را تا آخر وقت اندازد هر چند
معلوم باشد که آخر وقت آب یافت نخواهد شد هفتم تجدید تیمم سنت است هر نمازی تیمم علیحده کند
هر چند تیمم سابق نقض نشده باشد و اما آن دو امر که در تیمم مکروه است اول بر ریگ
تیمم کردن دوم بر زمین شوره تیمم کردن مطلب اول در بیان طهارتی که
احتیاج بنیت کردن ندارد و این طهارت را ازاله نجاست گویند و ازاله نجاست به
دوازده چیز می شود که آنها را در شرع مطهرات گویند اول آب دوم زمین سوم
آفتاب چهارم آتش پنجم استحاله ششم انتقال هفتم انقلاب هشتم نقص نهم اسلام
دهم زوال عین یازدهم مسح بطاهر دوازدهم تبعیت و احکام هر یک از مطهرات دوازده گانه
بتفصیل مذکور می شود اما احکام آب که اول پاک کننده ها است بدانکه آب یا مطلق
است یا مضاف و آب مطلق آنست که آنرا در عرف و لغت آب گویند
بی آنکه قیدی با او باشد و آب مضاف آنست که با قید آب گویند مثل آب گل
و آب غوره و آب مطلق یا جاریست یا غیر جاری و آب غیر جاری بر چهار قسم است
آب مساوی کر و آب کم از کر و آب زیاده از کر و آب چاه پس آبها بپنج قسم
منقسم شد اما آب جاری در شرع آبی است که از زمین بجوشد غیر آب چاه و آن
بملاقات نجاست نجس نمی شود اگر چه کمتر از کر باشد مگر آنکه رنگ یا بوی یا طعم آن نجاست

تغییر یابد و آب باران مادام که می بارد حکم آب جاری دارد و آب حمام نیز حکم آب جاری
دارد اگر متصل بماده باشد که آن ماده کر یا زیاده بر کر باشد فصل امّا آب کر آبی
است که مساحت آن در طول و عرض و عمق چهل و دو وجب و هفت هشتم وجب
باشد بوجب مستوی الخلقه و این بوزن یکهزار و دویست رطل عراقی عرب است
و هر رطلی یکصد و سی درهم شرعی است و هر درهمی چهل و هشت جو متوسط است پس رطل
عراقی عرب شش هزار و دو صد و چهل جو متوسط است پس کر هفت هزار و چهار صد و هشتاد
هزار جو متوسط است و این آب نجس نمی شود بملاقات نجاست مگر آنکه رنگ یا بوی یا طعم آن
نجاست متغیر شود پس بنا برین اگر دست شخصی بخون آلوده باشد و در حوضی فرو برد
که یک کر باشد بی زیاده و کم آب آن حوض باتمام نجس میشود بجهت آنکه معلوم است که
اندکی از رنگ آن آب بخون تغییر یافته و تتمه آن کم از کر است پس کل آن آب نجس است
امّا اگر دست شخصی ببول آلوده شده باشد و بول خشک شود و آن شخص دست را در آن
حوض که مساوی کر است فرو برد آب آن حوض نجس نمیشود و دست آن شخص طاهر میشود
بجهت آنکه چیزی از آن نجاست تغییر نیافته امّا اگر آب حوض زیاده از کر باشد و قطره خونی
در آن افتد و بعضی از آن از آب برنگ خون تغییر یابد در این صورت تخمین باید کرد اگر آنچه از آب
آن حوض که تغییر نیافته مقدار کر است آن آب طاهر است و اگر کمتر است نجس است و اگر در آبی
که یک کر است بی زیاده و کم موی مثلاً از سگ افتد و شخصی بکاسه مثلاً آن مو را از روی آب
بیکدفعه بردارد اندرون کاسه با آبی که در و درآمده نجس خواهد بود و بیرون کاسه
با آبی که مانده طاهر است و اگر آن مو در کاسه در نیامده باشد بعکس خواهد بود یعنی اندرون
کاسه با آبی که در و درآمده طاهر است و بیرون آن کاسه با آبی که مانده نجس است و امّا
آب کمتر از کر نجس میشود بملاقات نجاست هرچند که هیچیک از رنگ و بوی و طعم آن
تغییر نیابد فصل بدانکه در آب چاه میان مجتهدین خلافست بعضی بر آنند که مادام

که رنگ یا بوی یا طعم آن نجاست تغییر نیابد نجس نمی‌شود و بعضی بر آنند که نجس می‌شود
هرچند تغییر نیابد و بعضی بر آنند که اگر مقدار یک کر است یا زیاده نجس نمی‌شود و اگر
کمتر است نجس میشود اگرچه تغییر نیابد و مذهب اوّل اقوی است و واجبست نزد
آن مجتهدین که قائلند بنجاست آب چاه بملاقات نجاست آنکه کل آب آنرا اخراج نمایند
پس اگر شتری در آن بمیرد یا گاوی یا مسکری مایع بالاصالة در آن افتد یا فقاع یا منی یا خون
حیض یا استحاضه یا نفاس در آن ریخته شود پس اگر نزح کل آب آن متعذر باشد واجب است
که چهار مرد بنوبت آب بکشند باین طریق که دو مرد آب بکشند و چون مانده شوند آن
دو مرد دیگر بکشند و وقتیکه این مانده شوند باز آن دو مرد اوّل بکشند و همچنین از طلوع فجر
تا غروب آفتاب و اگر اسبی یا خری یا گاو ماده در چاه بمیرد مقدار یک کر آب از آن
بکشند و اگر آدمی در آن بمیرد هفتاد دلو بکشند خواه مرد باشد خواه زن و خواه بالغ
باشد و خواه طفل امّا اگر کافر باشد در آن خلافست بعضی از مجتهدین کشیدن کل آب را
واجب میدانند و بعضی زیاده بر هفتاد دلو واجب نمیدانند و اگر غائط تر در چاه افتد یا خون
بسیار مثل آن قدر خونیکه از ذبح کردن گوسفند بیرون می‌آید پنجاه دلو بکشند و اگر خون
کم ریخته شود مثل آن قدر خونیکه از ذبح کبوتر بیرون می‌آید ده دلو باید کشید و همچنین
اگر غائط خشک در چاه افتد و اگر موش در چاه افتد و بمیرد و از هم پاشیده باشد یا سگ افتد
و زنده بیرون آید هفت دلو بکشند و اگر موش از هم نپاشیده باشد سه دلو باید کشید و
اگر خرگوش یا روباه یا گوسفند یا خوک یا گربه در چاه بمیرد چهل دلو بکشند و همچنین اگر
بول مرد در چاه ریزد و اگر گنجشک در چاه بمیرد یک دلو باید کشید هر آبی که مضافست
مثل گلاب و عرق بیدمشک و غیره بمجرد رسیدن نجاست باو نجس میشود اگرچه ده کر باشد
و وضو و غسل با آن صحیح نیست نزد جمیع مجتهدین مگر ابن بابویه که او تجویز وضو ساختن
و غسل کردن بگلاب کرده و باقی مجتهدین تجویز نکرده اند و هم از پاک کننده‌ها

زمین پاک است که زیر کفش و ته پا را طاهر می‌سازد و اگر پای شخصی را بریده باشند و بجای پای از
چوب چیزی ساخته باشند زیر آن چوب را نیز طاهر می‌سازد سوم از پاک کننده‌ها آفتاب است
که طاهر می‌سازد زمین نجس و حصیر و بوریا را هرگاه که آن را خشک سازد و همچنین طاهر می‌سازد
هر چیز قابل نقل و تحویل نباشد مثل درخت و میوه که بر درخت بوده باشد و درها و پنجره‌ها
که داخل عمارت شده باشد و اگر از گل نجس دیواری بطریق چینه ساخته باشند و آفتاب
بر یک پهلوی آن بتابد و گل آن دیوار را خشک کند روی دیگر آن دیوار و اندرون او همه
پاک میشود چهارم از پاک کننده‌ها آتش است و آن طاهر می‌سازد چیزی را که انگشت یا
خاکستر سازد اما اگر از گل نجس خشت سازند و آن خشت را آجر سازند در طاهر شدن آن خلاف است
و همچنین اگر از گل نجس کوزه سازند شیخ طوسی علیه الرحمه برآنست که این هر دو طاهر میشود
و این قول قوتی دارد پنجم از پاک کننده‌ها استحاله است یعنی تغییر صورت و نام نجس
مثل آنکه منی حیوان طاهر شود یا سگی در نمکزار افتد و نمک شود ششم انتقال یعنی
نجس از جائی بجائی نقل شود مثل خون آدمی که پشه بمکد هفتم انقلاب مثل آنکه خمر
سرکه شود هشتم نقص مثل شیره انگور که چون او را بجوشانند نجس میشود و چون چهار دانگ
آن کم شود طاهر میشود نهم اسلام و آن پاک میسازد کافر را از نجاست کفر دهم زوال
عین نجاست یعنی برطرف شدن عین نجاست مثل آنکه دهن اسب یا بعضی از اعضای آن
آلوده بخون شود پس هرگاه که خون برطرف شود طاهر میشود یازدهم مسح بطاهر و این
در دو جا از طهارات است که چون مخرج را به سه سنگ یا به سه کلوخ یا به سه لته یا غیر آن بشرط آنکه
طاهر باشد پاک کنند مخرج طاهر میشود دوازدهم تبعیت مثل آنکه شخصی مسلمان طفلی را
از کافر حربی اسیر کند آن طفل به تبعیت آن مسلمان طاهر میشود و همچنین شیره انگور
که چون بجوش آید نجس می‌شود و چون چهار دانگ آن برطرف شود طاهر میشود و دیگر
همه چیز آن از درخت و بدن پزنده آن به تبعیت طاهر میشود فصل نجاسات

یازده است اوّل بول دوّم غائط بشرط آنکه این هر دو از حیوانی باشد که گوشت آن
حرام باشد و خون جهنده داشته باشد سیّم خون از حیوانیکه خون جهنده داشته باشد خواه
گوشت آن حلال باشد و خواه حرام مگر خونیکه بعد ذبح در اعضای حیوان بماند بشرط آنکه در
وقت ذبح خون معتاد بیرون آمده باشد پس هر خونی که بعد از بیرون آمدن خون معتاد
در اعضای آن حیوان بماند طاهر است و خوردن آن خون حلال است چهارم منی از
حیوانی که خون جهنده داشته باشد خواه گوشت آن حلال باشد خواه حرام پنجم
سگ غیر سگ آبی که آن طاهر است امّا حرام است ششم خوک غیر خوک آبی که آن حکم سگ
آبی دارد و اگر سگی بر گوسفندی بجهد و بچه از ایشان حاصل شود پس اگر بسگ شبیه
باشد نجس است و اگر بگوسفند شبیه است یا بهیچ کدام از حیوان شبیه نیست طاهر است
امّا اگر سگی بر خوکی بجهد و بچه حاصل شود که بهیچ کدام شبیه نباشد در نجس بودن آن میانه
مجتهدین خلافست و احتیاط آنست که نجس است هفتم کافر خواه کافر ذمّی خواه کافر حربی
و خواه اهل کتاب باشد و خواه نباشد امّا قلیلی از مجتهدین را مذهب آنست که یهود و نصاری
طاهرند و این مذهب ضعیف است هشتم هر چیز مست کننده است بشرط آنکه در اصل
روان باشد و شیخ ابن بابویه جائز میداند نماز کردن در جامه که آلوده بخمر باشد و حرام
میداند نماز کردن در خانه که در آن خمر بوده باشد نهم شیره انگور هرگاه بجوشد و چهار
دانگ آن کم نشده باشد دهم فقاع یعنی بوزه و آن نجس است اگرچه مست
کننده نیست یازدهم حیوانی که بمیرد بشرط آنکه در حال حیات خون جهنده داشته باشد
خواه گوشت آن حلال باشد یا نه جمیع اجزای آن نجس است مگر اجزائی که حس ندارد
مثل موی و استخوان و شاخ و سم از حیوانی که نجس العین نباشد و سیّد مرتضی بر آنست
که اجزای نجس العین که حس نداشته باشد مثل موی و استخوان سگ و خوک طاهر است
و باقی مجتهدین خلاف او کرده اند فصل اگر سگ ظرفی را بزبان بلیسد و خواهند که

به آب قلیل آن ظرف را طهارت دهند باید که اوّل آن را به خاک پاک بمالند و بعد از آن دو نوبت به آب بشویند و اگر خاک متعذّر باشد بعضی از مجتهدین برآنند که هر چه شبیه به خاک باشد مثل اشنان و صابون عوض خاک بشود و بعضی برآنند که عوض خاک یک نوبت به آب بشویند و اگر آن ظرف را به آب کثیر مثل آب کر و آب جاری خواهند طهارت دهند یک نوبت در آب فرو بردن کافیست بعد از آنکه به خاک مالیده باشند و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر به آب کثیر طهارت دهند خاک مالیدن لازم نیست و قول اوّل اصح است و اگر خوک ظرفی را بلیسد بعضی از مجتهدین برآنند که هفت نوبت آن ظرف را به آب باید شست و بعضی برآنند که به طریق لیسیدن سگ است فصل اگر جامه مثلاً از بول نجس شده باشد و خواهند که آن را به آب قلیل طهارت دهند پس اگر به بول طفل شیرخواره نجس شده یک دفعه آب ریختن بر آن طاهر میشود و احتیاج به افشردن نیست امّا به سه شرط اوّل آنکه آن طفل پسر باشد نه دختر دوّم آنکه اکثر غذای او شیر باشد سیوم آنکه سن او کمتر از دو سال باشد و اگر به بول غیر طفل شیرخواره نجس شده باشد باید که بعد از آنکه آب بر آن بریزند یک نوبت بیفشرند و باز آب بر آن بریزند و نوبت دیگر بیفشرند و اگر به غیر بول نجس شده باشد به یک نوبت آب ریختن و به یک نوبت افشردن طاهر میشود بعد از ازالهٔ عین نجاست و احتیاج به دو نوبت نیست امّا اگر در آب کر یا آب روان طهارت دهند یک نوبت در آب فرو بردن کافیست بعد از آنکه عین نجاست از آن ازاله شده باشد و افشردن لازم نیست و اگر پوستین یا دوشک یا بالش یا مانند آنها را به آب قلیل طهارت دهند احتیاج به افشردن آن نیست و مالیدن آن کافیست و بدانکه هرگاه جامه مثلاً نجس شود به نجاستی که رنگ داشته باشد مثل خون یا غیر آن و آن را بشویند و رنگ آن نجاست در جامه بماند آن جامه پاکست و ازالهٔ آن رنگ لازم نیست فصل اگر ظرف نجس را مثل کاسه و دیگ و خم خواهند که به آب قلیل طهارت دهند قدری آب داخل کنند و حرکت دهند

تا آب بهمه جای او برسد و آن آب را بریزند و نوبت دیگر آب در آن کنند و حرکت دهند
و بریزند آن ظرف طاهر میشود و اگر آن ظرف بحیثیتی در زمین محکم کرده باشند مثل دیگ
دکان کندن آن لازم نیست و بهمین طریق طهارت میتوان داد و اگر بعد از آب ریختن
آن بماند آنرا از لته یا پنبه بردارند و بدانکه در ظرف طلا و نقره چیزی خوردن و چیزی در آن
گذاشتن حرام است بر مرد و زن تا آن آب و طعام و میوه که دران ظرف هست حرام میشود
لیکن از آن ظرف بیرون آوردن آن بقصد خوردن حرام است و بقصد آنکه بجای گذارند
و بعد از آن بخورند حلال است و از آفتابه طلا و یا نقره دست شستن حرام است و همچنین
بطاس طلا و نقره آب بر خود یا بر دیگری یا بر جای ریختن و همچنین از دوات طلا و نقره چیز
نوشتن و از سرمه دان طلا و نقره سرمه کشیدن تا قلم و میل طلا و نقره حلال است و اگر
از طاس یا کوزه نقره کوب یا طلا کوب آب بخورد واجب است که لب و دهن را به طلا
یا نقره آن نرساند و اگر ظرف مس مطلا را بر آتش گذارند پس اگر از ان طلا حاصل
شود حکم ظرف طلا خواهد داشت و اگر مطلقا طلا حاصل نشود میانه مجتهدین دران
خلافست و اصح آنست که حکم ظرف مس دارد و غسل در حوض طلا و نقره صحیح
نیست خواه غسل ترتیبی باشد و خواه ارتماسی اما اگر زمین آن حوض غیر طلا و
نقره باشد غسل دران صحیح است با تمام رسید باب اول بتوفیق الله تعالی

باب دوم

در بیان مسائل نمازهای واجبی و سنتی است و دران یک مقدمه و سه مطلب
و خاتمه است اما مقدمه بدانکه نمازهای واجبی دوازده است اول نماز
شبانه روزی که آنرا نماز یومیه گویند دوم نماز جمعه سوم نماز عید رمضان چهارم نماز
عید قربان پنجم نماز طواف خانه کعبه ششم نماز آیات یعنی کسوف و خسوف و زلزله و
هر امر آسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای سیاه و سرخ و امثال آن هفتم نماز میت

۳۶

است که راه دین حق است و ...
آخرت است که راه بهشت است
از برای مؤمنان و بر روی جهنم
کشیده است و مؤمنان که در دنیا
بر صراط دین حق ثابت مانده از آن
صراط عبور می‌کنند بسوی بهشت
و در احادیث عامه و خاصه
مستفیضه وارد شده است که صراط
مستقیم علی بن ابی طالب است

هشتم نمازیکه به نذر واجب میشود نهم نمازیکه بسوگند واجب میشود دهم نمازیکه بعهد واجب
میشود یازدهم نمازیکه باجاره واجب شود دوازدهم نمازیکه از پدر فوت شود بر پسر بزرگتر
واجب شود امّا نمازهای سنّتی بسیار است و آنچه درین کتاب مذکور میشود بیست و چهار
نماز است اوّل نماز نوافل یومیه که در هر شبانه روز سنّت است گذارده شود دوم
نمازیکه بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منسوب است سوم نمازیکه بحضرت امیر المؤمنین
علیه السلام منسوب است چهارم نمازیکه بحضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها منسوب است
پنجم نماز جعفر طیار ششم نماز اعرابی هفتم نماز طلب باران که آنرا نماز استسقا گویند
هشتم نماز عید غدیر نهم نماز اوّل هر ماه دهم نماز نافله ماه رمضان یازدهم نماز روز
مبعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله دوازدهم نماز شب مبعث سیزدهم
نماز روز مباهله چهاردهم نماز زیارت پانزدهم نماز غائب شانزدهم نماز نصف شب
ماه رجب هفدهم نماز نصف شب ماه شعبان هجدهم نماز شب عید ماه رمضان نوزدهم
نماز ساعت غفلت بیستم نماز وقت اراده سفر بیست و یکم نماز توبه بیست و دوم نماز
هدیه میت بیست و سوم نماز روز عاشورا بیست و چهارم نماز روز نوروز مطلب اوّل
در بیان نمازهای واجبی و در آن نه مقصد است مقصد اوّل در نماز یومیه یعنی نماز
پنجگانه که هر شبانه روزی واجب است بر هر بالغ و عاقل مگر زنی که حائض یا نفسا باشد بدانکه
مقدمات نماز یومیه یعنی چیزی چند که پیش از شروع در نماز بفعل باید آورد شش است اوّل
طهارت از حدث دوم نجاست برطرف کردن از بدن و جامه سوم پوشیدن
عورت چهارم ملاحظه کردن مکان نماز که غصبی و نجس نباشد پنجم ملاحظه نمودن وقت
نماز ششم تحقیق نمودن قبله و ازین شش چیز دو چیز اوّل در باب اوّل این کتاب بتفصیل
مذکور شد و چهار باقی در چهار بحث مذکور می شود بحث اوّل در پوشیدن
عورت و آن در نماز واجب است خواه کسی باشد که نگاه کند و خواه نباشد

یعنی ولایت و متابعت آنحضرت و امامان از ذریّت او یعنی ما را ایمان ثابت بدار و کمال [illegible] یقین برسان و چون کمال ایمان بمحبت و ولایت انبیا و اوصیا و متابعت ایشان است و درین مقام اشاره بآن [illegible] چنانکه [illegible] یعنی صراط مستقیم راه آن گروهی [illegible]

۳۰

است که انعام کرده بر ایشان [illegible] و مراد از نعمت دنیا نیست زیرا که کافران نعمت دنیا را بیشتر از مؤمنان [illegible] و فاسقان و کافران [illegible] و صالحان [illegible] [illegible] رب العالمین [illegible]

البیت

و خواه نگاه کننده محرم باشد مثل زن و کنیز او یا عکس خواه نامحرم باشد پس اگر شخصی در خانهٔ تاریک خالی نماز گذارد و عورت خود را نپوشد نماز او باطلست و بر مرد واجبست پوشیدن قبل و دبر و خصیه واجبست امّا بر زن واجبست پوشیدن کل بدن غیر رو و کف دستها و قدمها امّا اگر زن بنده باشد پوشیدن سر و موها او واجب نیست و بدانکه بر جنبی که در آن نماز گذارند بیست و هفت امر متعلق است پنج امر واجب و هفت امر سنّت و پانزده امر مکروه امّا پنج امر واجب اوّل غصبی نباشد دوّم آنکه حریر محض نباشد که مرد را نماز در حریر محض جائز نیست و شیخ ابن بابویه برآنست که زن را نیز در حریر محض نماز صحیح نیست امّا این قول ضعیف است و جائز است مرد را حریر پوشیدن در نماز بواسطهٔ ضرورت مثل شدت سرما یا دفع شپش و در روز جنگ نیز پوشیدن حریر مرد را جائز است سوّم آنکه طلا نباشد که نماز مرد در طلا باطل است چهارم آنکه طاهر باشد مگر در شش جا اوّل آنکه اگر جراحتی یا دنبلی داشته باشد که خون از آن روان باشد پس با آن خون نماز صحیح است تا وقتیکه آن دنبل و جراحت به شود دوّم اگر بول کسی متواتر آید و جامهٔ او بآن نجس شود در آن حال با آن جامهٔ نجس به بول نماز او صحیح است بشرط آنکه هر روز یک نوبت آن جامه را طهارت دهد سوّم آنکه اگر طفلی را تربیت نماید خواه آن طفل پسر باشد و خواه دختر و غیر از یک جامه نداشته باشد هرچند آن جامه به بول و غائط آن طفل نجس شده باشد نماز او در آن جا صحیح است بشرط آنکه در هر شبانه روزی یک نوبت آن جامه را طهارت دهد و افضل آنست که نماز ظهر و عصر را بعد از طهارت دادن آن جامه بی فاصله در آخر وقت گذارد و شام و خفتن را در اوّل وقت گذارد تا چهار نماز در جامهٔ طاهر دریافته باشد چهارم آنکه خونی که کمتر از مقدار درهم بغلی و آن بقدر بند بالای انگشت نرگیر است پس اگر در جامه یا در بدن آن مقدار خون باشد نماز صحیح است و برطرف کردن آن لازم نیست مگر آنکه از مکان خود بجامه یا بدن متصل سرایت کند یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس یا خون سگ یا خون

[حاشیه:] ... مقصود است ... فرموده ... اهلبیت علیهم السلام ... که اطاعت خدا و رسول او و ... علی بن ابی طالب ... و ولایت ... از ذریت او و پسران ایشان ... و امامان ... [illegible] ... پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان ... ایشان ... رفیقان ... وارد شده است که مراد از پیغمبران حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است و از صدیقان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و از شهیدان حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و از صالحان سایر ائمه هدی علیهم السلام پس مراد از این آیه آنست که راه رسول خدا و اهلبیت او را بمن بنما و مرا تابع ...
۲۱ منه

خوک یا خون کافر باشد پس درین هفت جا بر طرف کردن آن از بدن و جامه واجبست اگرچه کمتر از مقدار درهم بغلی باشد پنجم آنکه نجاست در پوششی باشد که ستر عورت بآن نتوان کرد مثل کلاه و بند چاقشور و بند زیر جامه هرچند نجاست آن مغلظه باشد یعنی یکی ازان هفت خون باشد که قبل ازین مذکور شد ششم هر نجاستی که نمازگذارنده قادر بر ازاله آن نباشد مثل آنکه جامه نجس و نجاست شدت سرما نتواند کند پس در آن جا نماز با نجاست جایز است هفتم از واجبات ساتر آنست که ساتر پوست حیوانی نباشد که خوردن گوشت آن حرام است مثل سمور و روباه و همچنین موی پشم آن امّا دو حیوان است که گوشت آن حرام است و با وجود این نماز در پوست و پشم آن صحیح است یکی ازان دو حیوان خز است و آن حیوانیست آبی که در خشکی زنده نمی ماند دیگری سنجابست و بعضی از مجتهدین منع نماز کرده اند در پوست و پشم سنجاب و آن هفت امر سنّت که تعلق برخت مصلّی دارد اوّل آنکه پوشش نماز سفید باشد دوم آنکه بهترین و پاکترین پوشش های او باشد سوم آنکه ممزوج با بریشم نباشد چهارم آنکه اگر سفید نداشته باشد رنگ سبز هم نداشته باشد پنجم آنکه مصلّی دستار بر سر داشته باشد ششم آنکه دستاری که در آن نماز گذارد تحت الحنک داشته باشد هفتم در نعلین عربی نماز کردن امّا آن پانزده امر که مکروه است اوّل در جامه معمور نماز گذاردن دوم در جای نماز ابریشمی نماز کردن سوم در لباس سیاهی مگر دستار و عمّامه که گذاردن درین هر دو اگر سیاه باشد مکروه نیست چهارم در رختی که کافر بافته یا دوخته باشد نماز گذاردن پنجم در لنگی که بالای پیراهن بسته باشد نماز کردن ششم نماز کردن در رخت شخصی که از نجاست ملاحظه نکند هفتم نماز کردن در رخت شخصی که از غصب کردن مال مردم ملاحظه ندارد هشتم نماز کردن اگر در دستش انگشتری آهن باشد نهم بدون ردا نماز کردن دهم آنکه زن بدون گردن بند یا قلاده نماز گزارد یازدهم آنکه خلخال در پا داشته باشد که صدا کند دوازدهم در قبای بند بسته نماز کردن سیزدهم آهن ظاهر

ایشان گردان و چون درین آیه اشاره بیک رکن عمده ایمان فرمود که ولایت و متابعت و دوستان خدا باشد و بیزاری دشمنان خدا نیز از ارکان ایمانست و ایشان دو قسم اند یکی آنکه دانسته از راه حق بدر رفته اند مانند ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و سایر خلفای بنی امیه

۴۲

حاشیه ۱۵

[illegible] و علمای اهل سنّت [illegible] شده اند

یا خود داشتن چهاردهم نماز کردن مرد در جامهٔ زرد یا سرخ پانزدهم اشتمال صمّا یعنی دو طرف ردا از زیر بغل بیرون آوردن و بر یک دوش انداختن بحث دوم در بیان احکام مکان نماز بدانکه سی و سه امر است که بمکان نماز تعلق دارد دو امر واجب و چهار امر سنّت و بیست و هفت امر مکروه امّا دو امر واجب اوّل آنکه مکان نماز غصبی نباشد که نماز در مکان غصبی باطلست مگر آنکه مالک رخصت دهد و همچنین در ملک شخصی بی رخصت او نماز صحیح نیست و رخصت بر چهار نوع است اوّل رخصت صریحی مثل آنکه مالک بگوید که در منزل من نماز بگذار دوم رخصت ضمنی مثل آنکه بگوید که امروز در منزل من باش سوم رخصت فحوی مثل آنکه مهمانی را بمنزل خود ببرد چهارم رخصت شاهد حال و آن در مثل صحرا و حمّام و کاروان سرا است که حال شاهد است بآنکه مالک بنماز کردن در آن راضی است دوم آنکه مکان نماز نجس نباشد بنجاستی که نجاست آن به بدن مصلّی یا لباس آن سرایت کند اگرچه خون کمتر از درهم بغلی باشد امّا اگر مکان نماز خشک باشد و نجاست آن سرایت نکند نماز در آن صحیح است مگر جای سجده که اگر آن نجس باشد نماز صحیح نیست هرچند خشک باشد و نجاست آن به بدن و رخت مصلّی نرسد و امّا آن چهار امر سنّت که تعلق بمکان نماز دارد اوّل آنکه کل مکان نماز طاهر باشد دوم آنکه مکان پیشانی در بلندی و پستی با مکان ایستادن برابر باشد یا آنکه مکان پیشانی از مکان ایستادن پست تر باشد سوم آنکه در برابر مصلّی ستره باشد و مراد از ستره آنست که دیواری یا حائلی در قبلهٔ مصلّی باشد که میان مصلّی و آن بیش از دو ذرع یا سه ذرع دست نباشد و اگر عصای در برابر باشد کافیست چهارم آنکه نماز واجب در مسجد گذارده شود خصوصاً در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در حدیث آمده است که ثواب یک نماز در مسجد الحرام برابر ثواب صد هزار نماز است و ثواب یک نماز در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برابر ثواب ده هزار نماز است

... ۲۳ ... فی لیلة القدر ... نزول قرآن مجید ... ماه رمضان ... نزول قرآن مجید در آن شب ...

و در هر یک از مسجد اقصی و مسجد کوفه برابر ثواب هزار نماز است و در مسجد جامع برابر صد
نماز است و در مسجد محله برابر ثواب بیست و پنج نماز است و در مسجد بازار برابر ثواب دوازده
نماز است امّا زن را نماز در خانه افضل است از نماز او در مسجد و نماز او در اندرون خانه
افضل است از نماز او در خانه بیرون و نماز او در ایوان منزل افضل است از نماز او
در صحن منزل و در صحن منزل افضل است از نماز او بر بام منزل و بر بامی که فصیل دارد
افضل است از بامی که فصیل ندارد و امّا بیست و هفت امر مکروه که تعلق بمکان نماز دارد
اوّل نماز را در اندرون حمّام گذاردن امّا در جامه کن حمّام و بر بام حمّام مکروه نیست
دوّم در کشتی نماز گذاردن هرگاه قدرت بر بیرون رفتن داشته باشد سیوم در خانه کعبه نماز
واجب گذاردن امّا نماز سنّت مکروه نیست چهارم در جائی نماز گذاردن که در برابر
مصحف کشاده باشد یا کتابی یا کاغذی نوشته بشرط آنکه خط آن نمایان باشد پنجم
در جائیکه در برابر چراغی باشد یا آتش افروخته ششم در جائیکه در برابر عورتی خوابیده
باشد هرچند محرم باشد و پشت او بجانب مصلّی باشد هفتم در جائیکه شخصی در برو باشد
هشتم در جائیکه سلاح بی غلاف در برابر باشد نهم در خانه که مجوسی در آنجا باشد امّا در خانه
که در آن یهودی یا نصرانی باشد نماز گذاردن مکروه نیست دهم خانه که در آن سگ باشد
یازدهم در جائیکه دری کشاده در برابر باشد دوازدهم در گورستان نماز گذاردن سیزدهم
در جائیکه چارپایان بسته میشوند مثل طویله مانند آن هرچند چارپایان در آن نباشند
چهاردهم در جائیکه مست کننده در آنخانه باشد پانزدهم بر روی خرمن گندم نماز گذاردن
هرچند آنرا بگل اندوده کرده باشند شانزدهم در خانه که اکثر اوقات در آنجا آتش
میسوزانند مثل تون حمّام و مطبخ و هرچند که در وقت نماز از آتش خالی باشد هفدهم
آنکه مرد در جائی نماز گذارد که در پهلوی او یا در مقدّم او زنی نماز گذارد خواه محرم باشد خواه
نامحرم هرگاه میانه ایشان حائلی نباشد یا مقدار ده ذرع بذرع دست دوری نباشد امّا اگر زن

بعضی گفته اند که قرآن در آن شب نازل شده و بعضی گفته اند که همه در آن شب از لوح محفوظ به بیت المعمور نازل شده و در بیست و سه سال ... سوره سوره بحسب مصالح نازل شده ... لیلة القدر خیر من الف شهر

۴۴

شب قدر بهتر است از هزار ماه ... و در بعضی روایات ... عبادت در آن شب ... از عبادت هزار ماه ... صلی الله علیه و آله ... بر منبر ...

در پس سر مرد باشد کراهیت بر طرف میشود و احتیاج بحائلی یا دوری ده ذرع نیست و بعضی
از مجتهدین نماز هر دو زن را باطل میدانند هرگاه مقارن تکبیر احرام گویند والا نماز آنرا
که تکبیر احرام بعد از آن دیگری گوید باطل میدانند بشرطی آنکه زن در پهلوی مرد یا مقدم برو
نماز گذارد و حائلی یا دوری ده ذرع نباشد هجدهم نماز گذاردن میان خاکی که مور چها
از سوراخ خود بیرون می‌آیند نوزدهم در جائیکه حیوانات آنجا جمع میشوند بیستم در شوره زار
نماز گذاردن بیست و یکم بر روی برف نماز گذاردن بیست و دوم در گذرگاه آب نماز
گذاردن هرچند آنجا آب نباشد بیست و سوم بر روی ریگ روان نماز گذاردن
بیست و چهارم در جادهٔ راه نماز گذاردن بیست و پنجم در زمینی که شقاق در دیده باشد
نماز کردن بیست و ششم نماز کردن در خانهٔ که مصور باشد بیست و هفتم در جائیکه شراب
میخواهند هرچند که از شراب خالی باشد فصل در بیان احکام مساجد و مسجد بنا نهادن بدانکه
مسجد بنا نهادن و عمارت کردن ثواب عظیم دارد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقول است که هر کس مسجدی بنا کند خدای تعالی جهت او خانهٔ در بهشت بنا می‌کند
و احادیث در ثواب بنا کردن مسجد بسیار است و بدانکه چهل امر بمسجد تعلق دارد دوازده
امر سنت و هفده امر مکروه و یازده امر حرام اما دوازده امر سنت اول آنکه بنای
مسجد بسیار بلند و بسیار پست نباشد دوم آنکه طهارت خانهٔ مسجد را نزدیک در مسجد
بسازند سوم آنکه شخصی که داخل مسجد میشود اول پای راست را پیش کند و وقتیکه
از مسجد بیرون میرود پای چپ را چهارم آنکه پیش از داخل شدن ملاحظه کفش
خود کند که نجس نباشد پنجم آنکه در وقت داخل شدن مسجد این دعا بخواند بِسْمِ اللّٰهِ
وَالسَّلَامُ عَلَىٰ رَسُولِ اللّٰهِ وَصَلَوَاتُ اللّٰهِ وَصَلَوَاتُ مَلَائِكَتِهِ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَالسَّلَامُ عَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ رَبِّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَافْتَحْ لِي أَبْوَابَ فَضْلِكَ
ششم آنکه در وقت بیرون رفتن نیز همین دعا بخواند هفتم آنکه بی وضو بودن وقت

داخل شدن ششم آنکه چون داخل شود دو رکعت نماز تحیت مسجد بگذارد هفتم آنکه اکثر اوقات مسجد
تردد نمودن و مسجد را خوشبو گردانیدن هشتم در مسجد رو بقبله نشستن و حمد خدای تعالی
بجا آوردن و صلوة فرستادن و حاجت از خدا طلبیدن یازدهم چراغ را در مسجد روشن
کردن چه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله منقول است که هر کس در مسجدی چراغی روشن کند جمیع
ملائکه و حاملان عرش از جهت او استغفار میکنند مادام که چراغ روشن باشد دوازدهم
مسجد را جاروب کردن خصوصا در روز پنجشنبه و شب جمعه چه از حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام منقول است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس روز پنجشنبه یا شب جمعه
مسجد را جاروب کند و مقدار سرمه که در چشم میکشند خاکروبه از مسجد بیرون کند خدای تعالی جمیع
گناهان او را می آمرزد و اما آن هفده امر که مکروه است در مسجد تعلق دارد اول آنکه دیوار مسجد کنگره
داشته باشد دوم آواز در مسجد بلند کردن سوم شمشیر از غلاف بیرون کردن چهارم شعر خواندن
پنجم خواب کردن ششم خرید و فروخت کردن هفتم حکایت امور دنیا کردن هشتم اطفال و دیوانهها را
گذاشتن که داخل مسجد شوند نهم وضو کردن در مسجد از حدث بول یا از حدث غائط دهم
برهنه کردن عورتین یا ناف یا ران یا زانو یازدهم شخصی را حد زدن دوازدهم بر دیوار
مسجد صورت چیزی کشیدن که جان نداشته باشد مثل درخت و غیر آن سیزدهم آب دهن
یا بلغم در مسجد افکندن چهاردهم داخل شدن شخصی در مسجد که از دهن او بوی سیر یا پیاز یا
امثال آن آید پانزدهم مسجد را مکتب خانه کردن شانزدهم بقفل آوردن در حجره خود را
در مسجد بتخصیص سر تراشی هفدهم در مسجد بفارسی یا ترکی حرف زدن یا بزبان دیگر غیر زبان
عربی و اما آن یازده امر که حرام است اول مسجد را بطلا نقاشی کردن دوم سنگریزه که فرش
مسجد باشد از مسجد بیرون کردن سوم در مسجد چیزی نجس داخل کردن هر چند سرایت بمسجد
نکند چهارم درنگ نمودن جنب و حائض و نفساء در مسجد پنجم فرشی که وقف مسجد باشد
در غیر مسجد انداختن ششم چیزی را در مسجد طهارت دادن اگر چه در آب کر یا آب جاری باشد

یعنی باعث سلامتی است این شب
از بلاها و دوستان خدا تا طلوع
صبح یا ملائکه و روح تا صبح نازل میشوند
و سلام میکنند بر ... و از زمین سلام میکنند
... یا آنکه ... در نماز یاد ... از جانب
احادیث در این باب بسیار است
و این رساله گنجایش ذکر آن ندارد

۳۷۶

و ... سوره قدر ... حضرت صادق علیه السلام روایت
... حضرت رسالت ... علیه و آله ...
... سوره قل هو الله احد ... سؤال
... خدا ...
عباد تست

هفتم چیزی از زمین مسجد داخل ملک خود کردن یا داخل کوچه هشتم میت را در مسجد دفن کردن نهم صورت جاندار بر دیوار مسجد کشیدن دهم مصالح مسجد که منهدم شود و قابل تعمیر نباشد در غیر مسجد بکار بردن یازدهم در مسجد درخت نشاندن مبحث سوم در ملاحظه نمودن وقت اول وقت نماز صبح از بر آمدن صبح صادق است و وقت آن می‌باشد تا برآمدن آفتاب و اول وقت نماز پیشین زیاده شدن سایهٔ شخص است بعد از آنکه بنهایت کوتاهی رسیده باشد چنانچه در بلاد واقع میشود یا ظاهر شدن سایه است بعد از آنکه برطرف شده باشد چنانچه در مکهٔ مشرفه واقع میشود و این وقت را زوال گویند و اول وقت عصر وقتیست که از زوال مقدار نماز ظهر گذشته باشد نظر بحال مصلی پس اگر مطهر و مقیم باشد و مقدار چهار رکعت گذشته باشد وقت عصر داخل شده و اگر محدث باشد مقدار طهارت و چهار رکعت گذشته باشد و اگر مسافر و مطهر باشد مقدار دو رکعت و اگر محدث باشد مقدار طهارت و دو رکعت گذشته باشد و آخر وقت ظهر وقتی است که تا غروب آفتاب مقدار نماز عصر مانده باشد نظر بحال مصلی چنانچه معلوم شد و این مقدار وقت مخصوص عصر است و مقدار ادای ظهر از اول زوال مخصوص ظهر است و مابین این دو وقت مخصوص مشترک است میان ظهر و عصر و آخر وقت عصر غروب آفتاب است و آن اول وقت نماز شام است و علامت آن برطرف شدن سرخیست که از جانب مشرق ظاهر شود و اول وقت نماز خفتن وقتیست که از غروب آفتاب مقدار سه رکعت گذشته باشد اگر مطهر باشد یا مقدار سه رکعت با طهارت اگر محدث باشد پس وقت مشترک میشود میانهٔ شام و خفتن تا آنکه باقی ماند بنصف شب آن مقدار وقت که نماز خفتن را دران ادا توان کردن که آن خاصهٔ نماز خفتن است نظر بحال مصلی چنانکه گذشت و جمعی از مجتهدین برآنند که تا سرخی جانب مغرب برطرف نشود وقت نماز خفتن داخل نمیشود

فصل نماز در اول وقت گذاردن ثواب عظیم دارد خصوص نماز صبح و نماز مغرب و تاخیر نماز از اول وقت بی‌سبب مکروه است مگر در چند جا که تاخیر نماز از اول وقت سنت است

۴۷

و از آنجمله دوازده جاست که مشهور میان علما است مذکور میسازیم اول تاخیر نماز خفتن تا وقتیکه سرخی مغرب
برطرف شود و بعضی از مجتهدین این تاخیر را واجب میدانند دوم تاخیر نماز ظهر در بلادیکه هوا
بغایت گرم میشود تا وقتیکه گرمی هوا کمتر شود سوم تاخیر نماز عصر تا وقتیکه سایه بعد از زوال
حادث شده مساوی شاخص شود چهارم تاخیر زنی که استحاضه دارد و هر یک از نماز ظهر و
عصر را و مغرب و عشا را با آخر وقت تا دو دو نماز به یک غسل دریابد پنجم تاخیر نماز صبح و ظهر و عصر
جهت گزاردن نافلهای آن ششم تاخیر پیش نماز نماز را تا وقتیکه ماموم آن جمع شوند هفتم تاخیر ماموم
نماز را تا وقتیکه پیش نماز حاضر شود هشتم تاخیر مسافر نماز را تا وقت فرود آمدن هرگاه ادای
نماز در آن منزل بهتر بجا تواند آورد نهم تاخیر نماز مغرب و خفتن تا رسیدن بمشعر الحرام چنانچه
در کتاب حج مذکور خواهد شد دهم تاخیر نماز مغرب شخصی را که جمعی انتظار او کشند که با او افطار
نمایند یا خود روزه دار بود و بغایت گرسنه باشد یازدهم تاخیر مربیه طفل ظهر و عصر را
با آخر وقت تا چهار نماز را در جامه طاهر یا در جامه قلیل النجاسة دریابد چنانچه در کتاب
طهارت مذکور شد دوازدهم تاخیر شخصی که بقضای نمازهای گذشته مشغول است نماز حاضر
را تا آخر وقت و سید مرتضی تاخیر نماز حاضر را واجب میداند در خصوص تنبیه او نیست
که هر کس که نماز قضا در ذمت او باشد واجبست که علی الفور بجا آورد و او را جایز نیست
که هیچ امر مباح یا سنت اشتغال نماید تا وقتیکه ذمت خود را از همه آن نمازها فارغ سازد
و اکثر مجتهدین درین مسئله موافقت با سید مرتضی نکرده اند فصل دوم در احکام اذان
گفتن چون وقت هر یک از نمازهای پنجگانه داخل شود اذان گفتن سنت موکده است
خصوصا از برای نمازی که قرائت آن را بلند باید خواند و بعضی از مجتهدین اذان را از
برای آن واجب میدانند و بعضی مخصوص آن نمی دانند بلکه اذان را از برای هر یک
از نمازهای پنجگانه واجب می دانند و بعضی از برای نماز صبح و مغرب واجب میدانند
پس اذان از برای غیر نمازهای پنجگانه مشروع نیست بلکه حرام است اما سنت است

٣٨

که سه مرتبه الصلوة گفته شود و در اذان گفتن جهت نماز یومیه ثواب عظیم است و احادیث
در این باب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام
بسیار است مثل آنکه در حدیث آمده که هر کس در شهری از شهرهای اسلام اذان بگوید
بهشت از برای او واجب میشود و باید دانست که لازم نیست که موذن بالغ باشد پس اگر طفل ممیز
اذان گوید کافیست و اذان زن از برای زنان و از برای مردانی که محرم او باشند جائز است
بشرط آنکه نامحرم آواز او را نشنود اما اگر زن بسیار پیر باشد و از شنیدن آواز او حظی
نباشد جائز است که آواز او را مردان نامحرم بشنوند تتمه آنچه باذان تعلق است سی و یک امر است
نوزده امر سنت و ده امر مکروه و دو امر حرام اما نوزده امر سنت اول آنکه اذان در وقت
اول گوید دوم آنکه موذن در وقت اذان گفتن رو بقبله باشد سوم آنکه اذان را بلند
گوید چهارم آنکه ایستاده اذان گوید پنجم آنکه در وقت اذان گفتن وضو داشته باشد ششم
آنکه بر جای بلند بایستد هفتم آنکه دو انگشت خود را در دو گوش کند هشتم آنکه اذان را بتانی
گوید نه بشتاب نهم آنکه در آخر هر فصلی سکوت قلیل نماید دهم آنکه اختیار موذنی کنند که عدالت
داشته باشد یازدهم آنکه موذن وقت شناس باشد دوازدهم آنکه خوش آواز باشد
سیزدهم آنکه حرف نزند در وقت اذان شنیدن چهاردهم دانستن موذن مسائل اذان
را بطریقی که مذکور شد پانزدهم صلوات فرستادن موذن و کسی که اذان می‌شنود در وقت
نام بردن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و شیخ ابن بابویه صلوات فرستادن را مطلقا
واجب میداند بر هر کس که نام آنحضرت را ببرد یا بشنود در اذان و غیره و این قول کمال
قوت دارد شانزدهم اظهار نمودن حرف ها در لفظ الله و اله و اشهد و صلوة هفدهم
اظهار کردن حرف حا را در لفظ حیّ علی الفلاح هجدهم آنکه هر چه موذن از فصول اذان
گوید شنونده آنرا نیز بگوید نوزدهم اعاده نمودن اذان صبح اگر قبل از طلوع فجر آورده
باشد و اما آن ده امر که در اذان مکروه است اول حرف زدن موذن در اثنای اذان

۴۹

علیه السلام فرموده که بعضی از جن‌ها
متولد نشده‌اند
نیامده است و از جن دیگر بیرون
کیفیت از عناصر خود بیرون آمده‌اند مانند حیوانی
حیوان که از حیوان دیگر بیرون می‌آیند مانند
مانند گیاه که از زمین بیرون می‌آید و مانند
آب ... بیرون ... آید و نه
مانند ... که لطیفتر از ... است
خود بیرون ... آیند چون ...

دوم سکوت طویل در اثنای اذان سوم نگاه کردن موذن به رجال اذان بجانبها است و چپ
چهارم هر یکی از شهادتین یا دست بر دو نوبت گفتن چنانکه مخالفان میگویند پنجم اذان گفتن در
وقت راه رفتن ششم سواره اذان گفتن هفتم اذان گفتن جهت عصر روز جمعه هرگاه نماز
جمعه گذارند هشتم اذان گفتن جهت عصر روز عرفه نهم جهت کسی که جمع میگذارد دهم اذان گفتن جهت عشا
در مشعر الحرام شخصی را که جمع میگذارد و بعضی از مجتهدین اذان را در این سه جا حرام میدانند
و اما آن دو امر که حرام است اول اذان گفتن قبل از آنکه وقت نماز داخل شود مگر اذان
نماز صبح که قبل از طلوع صبح جائز است دوم گفتن الصلوة خیر من النوم در اذان صبح
مگر به اسم التقیه که نزد مخالفان گفتن آن سنت است فصل اقامت بعد از اذان
سنت موکده است با آنکه اذان ثواب عظیم دارد و ثواب اقامت بیشتر از آن است
و سنت است که آواز را در اقامت بلند نکند و تانی در آن سنت نیست بلکه ترک تانی
سنت است و سید مرتضی علیه الرحمه اقامت را در همه نمازهای پنجگانه واجب میداند
و بی وضو اقامت گفتن را حرام میداند و ایستادن را در آن واجب میداند و جمعی از
مجتهدین حرف زدن را بعد از گفتن قد قامت الصلوة حرام میدانند مگر حرفی که به نماز
تعلق داشته باشد مثل التماس کردن حاضران از شخص عادلی که پیش نمازی ایشان
کند یا امر کردن ماموین را که صفهای خود را راست بدارید و مانند این و هرگاه
شخصی اذان و اقامت را بجا نیاورده داخل نماز شود سنت است که نماز را قطع کند
و برود و بجا آورده نماز را از سر گیرد و این مشروط به پنج شرط است اول آنکه سهو ترک
اذان و اقامت کرده باشد نه عمدا دوم آنکه در رکعت اول باشد سوم آنکه رکوع نکرده باشد
چهارم آنکه وقت نماز تنگ نشده باشد که اگر تلافی اذان و اقامت نماید بعضی از نماز در
خارج وقت واقع شود پنجم آنکه لازم نیاید که بعضی از نماز در مکان یا در جامه غیر مباح واقع شود
مثل آنکه صاحب خانه گفته باشد که رخصت دادم که دو رکعت نماز در خانه من بگذاری

[illegible]

و زیاده از دو رکعت رخصت نیست، در پنج صورت جائز نیست که نماز را قطع کند اول آنکه بعد از گفتن
اذان و اقامت از سر گیرد دویم آنکه آخر نماز در مکان غیر مباح یا در جامه غیر مباح واقع
خواهد شد و واجب است که چون خواهد که بواسطه تلافی اذان و اقامت نماز را قطع کند
قبل از قطع بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و هرگاه
در اثنای اذان از مؤذن حدثی سر زند سنت است که اذان را قطع کند و وضو سازد
و از آنجا که اذان را قطع کرده باتمام رساند و لازم نیست که اذان را از سر گیرد و اما
اگر در اثنای اقامت از وی حدثی واقع شود اقامت را از سر گیرد و سنت است که میان
اذان و اقامت فاصله واقع شود به دو رکعت یا یک سجده یا به نشستن یا به یک گام
برداشتن یا گفتن سبحان الله یا الحمد لله و اگر سجده یا نشستن کند دعائی
که این دعا است بخواند اللهم اجعل قلبی بارا و عیشی قارا و رزقی دارا و عملی
سارا و اجعل لی عند قبر رسولک صلی الله علیه و آله مستقرا و قرارا
برحمتک یا ارحم الراحمین و در روایتی است که این دعا را بخواند سبحان من لا تبید معالمه
سبحان من لا ینسی من ذکره سبحان من لا یخیب سائله سبحان من لیس له حاجب یغشی
و لا بواب یرشی و لا ترجمان یناجی سبحان من اختار لنفسه احسن الاسماء
سبحان من فلق البحر لموسی سبحان من لا یزداد علی کثرة العطاء الا کرما
و جودا سبحان من هو هکذا و لا هکذا غیره و بعد از اقامت این دعا را بخواند اللهم رب
هذه الدعوة التامة و الصلاة القائمة بلغ محمدا صلی الله علیه و آله الدرجة
و الوسیلة و الفضل و الفضیلة بالله استنجح و بالله استفتح و علی الله اتوکل
بمحمد صلی الله علیه و آله اتوجه اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعلنی بهم
عندک وجیها فی الدنیا و الآخرة و من المقربین

بحث چهارم

در ملاحظه نمودن قبله بدانکه شخصی که نماز بگذارد از چهار حال بیرون نیست یا در اندرون

خانهٔ کعبه است یا بر بام خانهٔ کعبه است یا بخانهٔ کعبه آنقدر نزدیک است که اگر خواهد خانهٔ کعبه را
تواند دید یا از شهر مکه آنقدر دور است که دیدن خانهٔ کعبه او را میسر نیست پس اگر در اندرون
خانهٔ کعبه است بهر طرف که نماز بگذارد نمازش صحیح است بلکه در نماز چهار رکعتی میتواند که
در هر رکعتی رو بدیواری از دیوارهای خانهٔ کعبه کند بشرط آنکه فعل کثیر لازم نیاید و اگر بر بام
خانهٔ کعبه باشد نیز همین حکم دارد اما واجب است که آنچنان بایستد که در وقت سجده
کردن از بام خانهٔ کعبه قدری در قبلهٔ او باشد و همچنین اگر در اندرون خانهٔ کعبه و بجانب
در کعبه نماز کند واجب است که قدری از آستانهٔ در کعبه در قبلهٔ او باشد و اما شخصی که نزدیک
خانهٔ کعبه باشد بحیثیتی که کعبه را تواند دید مثل مردمی که در مکه اند پس لازم نیست که در وقت
نماز کعبه را ببینند اما بر ایشان واجب است که بطریقی نماز گذارد که اگر از میان دو قدم
او از میان پیشانی او در وقت سجود خطی راست بکشند آن خط راست بخانهٔ کعبه بخورد و باید دانست
که از خانهٔ کعبه تا آسمان و تا زیر زمین تمام حکم خانهٔ کعبه دارد پس شخصی که بر کوه ابوقبیس که در شهر مکه
است یا در چاهی عمیق نماز گذارد نمازش صحیح است اگر چه خطی در میان دو قدم او و پیشانی او که
مذکور شد بکشند بر عین خانهٔ کعبه نخورد اما هر گاه بانچه در حکم خانهٔ کعبه است میرسد کافیست
و نماز درست است فصل دوم اما آن شخصی که از شهر مکه دور است بحیثیتی که دیدن خانهٔ کعبه او را
ممکن نیست مثل آنکه در شهرهای دیگر باشد قبلهٔ او عین کعبه نیست بلکه جهت کعبه است یعنی جانبیکه
خانهٔ کعبه در وست و نه همهٔ آن جانب بلکه آنمقدار از آن جانب که احتمال در هر جزوی از اجزای آن
آن تجویز کند که خانهٔ کعبه در و بوده باشد و جزم کند که از آن مقدار بیرون نیست و
آنرا بقبلهٔ مساجد و قبرهای مسلمانان معلوم میتوان کرد و علاماتیکه در میان فقها مشهور
است نیز معلوم میتوان کرد مثلاً علامات قبلهٔ بعضی از عراق عرب مثل بغداد است
که جدی را برابر دوش راست بگیرند و علامات بعضی دیگر از آن بلاد آنست مثل
شهر موصل که مشرق را بر جانب چپ و مغرب را بر جانب راست بگیرند و علامات قبلهٔ بعضی

از بلاد شام آنست که جدی را بر دوش چپ بگیرند و علامات بعضی از بلاد آنست که
سهیل را در وقتیکه بنهایت بلندی رسد برابر چشمها بگیرند و علامات قبله بلاد یمن
آنست که سهیل را در وقت مذکور در پس سر ما بین دوشها بگیرند و اکثر این علامات از علم
هیئت معلوم شده و در دانستن قبله اعتماد بر این علم جایز است اما اگر شخصی در صحرا
باشد و از علامات قبله چیزی ظاهر نباشد و شخصی یافت نشود که از قول او ظن قبله بهم رسد
بر آن شخص واجبست که نماز را چهار نوبت بچهار جهت بگذارد اگر وقت وسیع باشد و اگر
وقت تنگ باشد هر قدر که وقت گنجد نماز گذارد و اگر بقدر یک نوبت باشد هر جانب که
خواهد **فصل** اگر بر شخصی بعد از آنکه نماز گذارده باشد ظاهر شود که در حال نماز روی او بقبله
نبوده بلکه پشت او بقبله بوده نماز را اعاده نماید اگر وقت باقی باشد و قضا کند اگر
وقت باقی نباشد و اگر ظاهر شود که قبله در جانب راست او و یا در جانب چپ او
بوده پس اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده نماید و اگر وقت گذشته باشد نماز بجا آورده
کافیست و قضا بر او لازم نیست و اگر ظاهر شود که قبله در پیش او نبوده و در
یکی از دو جانب او نبوده در این صورت از چهار حال بیرون نیست یا قبله ما بین پیش رو
و جانب راست بوده یا در ما بین پیش رو و جانب چپ یا در ما بین پس پشت و جانب
راست بوده یا در ما بین پس پشت و جانب چپ بوده و در دو صورت اول اگر وقت باقی
باشد نماز را اعاده نماید و اگر وقت باقی نباشد قضا لازم نیست و در دو صورت آخر نماز را
از سر گیرد خواه وقت باقی باشد خواه نباشد بدانکه گاهی در نماز نیز ترک بقبله کردن جایز است
مثل آنکه شخصی از دشمنی که در جانب قبله باشد بگریزد و وقت نماز تنگ باشد پس بر آن شخص
واجبست که در اثنای گریختن پشت بقبله نماز بگذارد و همچنین اگر ظالمی شخصی را در کند
از خانه بیرون رود و در خانه در جهت قبله باشد و وقت نماز تنگ باشد نماز را در وقت بیرون
رفتن بگذارد اما اگر وقت تنگ نباشد نماز را در وقت گریختن و بیرون رفتن نگذارد بلکه صبر نماید

تا وقتیکه عذر برطرف شود فصل انچه در نماز معتبر است دوازده نوع است فعل است یا ترک فعل و هر یک ازین دو یا واجب است یا سنّت و هر یک ازین چهار یا بزبان است یا بدل است یا باعضا و جمیع انچه بنماز تعلق دارد ازین دوازده نوع بیرون نیست اوّل انچه بزبان بجا آوردن آن واجبست مثل تکبیر احرام و قرائت دوّم انچه بدل بجا آوردن آن واجبست مثل نیت نماز سوّم انچه باعضا بجا آوردن آن واجبست مثل رکوع و سجود چهارم انچه بزبان بجا آوردن آن سنّت است مثل قنوت خواندن پنجم انچه بدل بجا آوردن آن سنّت است مثل بخاطر گذرانیدن معانی انچه در نماز خوانده می شود ششم انچه باعضا بجا آوردن آن سنّت است مثل دستها برداشتن در حال قنوت هفتم انچه بزبان ترک کردن آن واجبست مثل تکلم کردن بدو حرف که قرآن و دعا نباشد هشتم انچه بدل ترک آن واجب است مثل قصد کردن ریا ببعضی از افعال نماز نهم انچه باعضا ترک کردن آن واجب است مثل دست بستن در نماز چنانچه مذهب سنّیانست دهم انچه بزبان ترک کردن آن سنّت است مثل قرات ماموم با وجود شنیدن قرات امام یازدهم انچه بدل ترک آن سنّت است مثل فکر در کار دنیا دوازدهم انچه باعضا ترک آن سنّت است مثل دست بر کمر زدن مثل متکبران و ما در رسالهٔ اثنا عشریه حسب الامر اشرف ارفع اعلا بفارسی ترجمه شده بیان کردیم که هر یک ازین دوازده نوع دوازده قسم است و همه اقسام را بتفصیل دران رسالهٔ مذکور ساختیم فصل بدانکه در جمیع نمازهای پنجگانه بومیه سیصد و هفتاد و دو فعل واجبست باین تفصیل در رکعت اوّل بیست و یک فعل واجبست اوّل ایستادن دوّم رو بقبله کردن سوّم نیت کردن چهارم تکبیر احرام گفتن پنجم درنگ نمودن در وقت تکبیر ششم قرائت کردن هفتم درنگ نمودن بقدر قرائت هشتم خم شدن بجهت رکوع نهم درنگ نمودن در رکوع بقدر ذکر دهم ذکر گفتن یازدهم سر از رکوع برداشتن دوازدهم لحظه درنگ نمودن

می شناسم

سیزدهم خم شدن بجهت سجود چهاردهم در نگ نمودن در سجود بقدر ذکر پانزدهم ذکر گفتن
شانزدهم سر از سجود برداشتن هفدهم نشستن در میان دو سجده هیجدهم در نگ کردن
نوزدهم خم شدن بجهت سجده بیستم در نگ نمودن بقدر ذکر بیست و یکم ذکر گفتن و باین
بیست و یک فعل رکعت اول تمام است و در رکعت دوم از بیست و یک فعل سه فعل کم میشود
نیت و تکبیر احرام و در نگ کردن در وقت تکبیر احرام پس افعالیکه واجب است در رکعت
دوم سجده است و بعد از ان چهار فعل دیگر واجب است که آنها را داخل رکعت نمی شمارند
اول سر از سجده برداشتن دوم نشستن سوم تشهد خواندن چهارم در نگ نمودن در تشهد
و اگر نماز دو رکعتی باشد سه فعل دیگر واجب است اول نشستن بجهت سلام گفتن دوم
سلام گفتن سوم در نگ کردن بقدر سلام گفتن پس در نماز صبح چهل و شش فعل واجبست
و در نماز شام شصت و هشت فعل و در هر یک از نماز ظهر و عصر و خفتن هشتاد و شش فعل
واجبست پس جمیع سیصد و هفتاد و دو فعل که واجبست در نمازهای پنجگانه شبانه
روزی بفعل آوردن آنها و بدانکه از جمله این افعال هشت فعل است که احتیاج به بیان
دارد و آن نیت است و تکبیر احرام و قیام و قرائت و رکوع و سجود و تشهد و تسلیم است
و بیان این هشت فعل در هشت فصل تفصیل مییابد فصل اول در بیان انچه تعلق به
نیت دارد بدانکه نیت هر یک از عبادات قصد بجا آوردن آن عبادتست از برای رضای
خدا و در نیت نماز اولا تعیین نماز باید کرد که کدام نماز است ادا است یا قضا و واجبست
یا سنت بعد از ان قصد کند که بجا می آورم از برای رضای خدا و این قصد در نهایت
آسانی است و هیچ اشکال ندارد و وسواسی که بعضی مردم در نیت میکنند از فعل شیطان
است و بامضمون حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست و آنکه بعضی
گمان برده اند که نیت نماز مرکب است از چند چیز مثل تعیین نماز و آنکه واجبست یا سنت
و ادا است یا قضا این گمان غلط است بلکه این امور منوی اند یعنی نیت برابنها واقع میشود

۵۵

... تحقق تمام است تشهد و اجابت ... برای خدا و ندیست ... است و گفتن ... پس چون تمام کند ...

فصل دوم دربیان انچه تعلق بتکبیر احرام دارد وآن چهارده امر است هفت امر واجب وهفت امر سنّت واما هفت امر واجب اوّل آنکه بلفظ عربی بگوید پس اگر بجای الله اکبر خدا بزرگتر است گوید نماز باطل خواهد بود دوم آنکه حروف تکبیر احرام را از مخرج خود بیرون آورد بطریقیکه مقرّر است سوم آنکه مقارن نیّت باشد پس اگر اندک فاصله درمیان تکبیر احرام ونیّت واقع شود مثل اندک سکوتی یا لفظی درمیانهٔ آخر نیّت واوّل تکبیر احرام درآید مثل آنکه بگوید قربة الی الله هو الله اکبر نماز باطلست چهارم آنکه درمیان لفظ الله ولفظ اکبر فاصله درنیارد خواه سکوت وخواه لفظ دیگر پس اگر درمیان لفظ الله ولفظ اکبر سکوت کند یا لفظی دیگر درآورد مثل آنکه بگوید الله تعالی اکبر نماز باطلست پنجم آنکه همزهٔ الله را وهمزهٔ اکبر را قطع کند پس اگر وصل سازد همزهٔ الله را باخر نیّت یا همزهٔ اکبر را بهای الله نماز باطلست ششم آنکه چنان بگوید که خود بشنود واگر چه بتقدیر باشد مثل آنکه کر باشد یا در اثنای فریاد مردم تکبیر را بگوید پس اگر بتقدیر آنکه کر نمی بود یا فریاد نمی بود تکبیر را می شنید نماز او صحیح است والّا باطل است هفتم آنکه اگر گنگ باشد بدل قصد کند وبه انگشت اشارت کند وزبان را حرکت دهد امّا آن هفت امری که در تکبیر احرام بجا آوردن آن سنّت است اوّل دستها برداشتن در حال تکبیر گفتن تا برابر گوشها دوم آنکه ابتدای تکبیر گفتن با ابتدای دست برداشتن باشد وانتها با انتهای آن سوم آنکه کفها در وقت دست برداشتن بجانب قبله باشد چهارم آنکه انگشتان بهم چسبیده باشد مگر دو انگشت بزرگ که میباید که از انگشتان دیگر دور باشد وانگشتان بزرگ را ابهام گویند پنجم آهسته گفتن تکبیر است اگر ماموم باشد وبلند گفتن آن اگر پیشنماز یا منفرد باشد ششم آنکه تکبیر احرام را بعد از شش تکبیری که در اوّل نماز سنّت است بجا آورد یا در اثنای آنها یا مقدم بر آنها هفتم آنکه شش تکبیر سنّت را وتکبیر احرام را با دعاهای مقرر بفصل آورد باین طریق که سه تکبیر بگوید واین دعا بخواند اللّهمّ انت الملک الحقّ المبین لا اله الّا انت سبحانک انّی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنوبی فانّه

بر زمین بگذارد و زانوها را ... است که زانوها را پیش از دستها بر زمین گذارد و پیشانی را بر زمین گذارد و یا بر چیزی که از زمین روییده باشد که خوردنی و پوشیدنی نباشد و سنت است که بر خاک کربلا باشد و باید که دو دست و زانوها و سر انگشتان بزرگ پا را بر زمین رساند و زور او بر همه اعضا باشد و سنت است که بینی را

۵۶

[illegible]

که منزه

لا یغفر الذنوب الا انت بعد از آن دو تکبیر بگوید و این دعا بخواند لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت عبدک وابن عبدیک ذلیل بین یدیک منک وبک ولک والیک لا ملجأ ولا منجی ولا مفر ولا مهرب منک الا الیک سبحانک وحنانیک تبارکت وتعالیت سبحانک ربنا ورب البیت الحرام بعد از آن دو تکبیر بگوید و این دعا بخواند وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة علی ملة ابراهیم ودین محمد صلی الله علیه و آله ومنهاج علی صلوات الله علیه حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین فصل سوم دربیان آنچه تعلق بقیام دارد و آن هجده امر است پنج امر واجب و ده امر سنت و سه امر مکروه اما پنج امر واجب اول راست ایستادن پس اگر بی ضرورت پشت را خم کرده ایستد نماز باطل است هر چند بحد رکوع نرسد دوم استقلال یعنی تکیه بر چیزی نکردن بحیثیتی که اگر آن چیز برداشته شود مصلی بیفتد اما اگر بیمار باشد تکیه کردن مقدم است بر نشسته نماز گذاردن سوم استقرار یعنی حرکت بسیار نکردن پس اگر وقتیکه باد تند باشد نماز بگذارد و باد او را بسیار بجنباند و تواند جای دیگر نماز گذارد که باد او را نجنباند آن نماز باطل است چهارم بر هر دو پا ایستادن پس اگر بغیر ضرورت بر یکپا بسیار ایستد نماز باطل است پنجم آنکه قدمها را از یکدیگر دور نکند بحیثیتی که از ایستادن متعارف بیرون رود و اما آن ده چیز که در وقت قیام سنت است اول بخضوع و خشوع ایستادن بطریقیکه غلامان با اخلاص در خدمت آقای خود می ایستند دوم نظر بموضع سجود افگندن نه بجای دیگر سوم قدمها را از یکدیگر دور کردن بمقدار سه انگشت از هم دور شده تا یک وجب چهارم آنکه قدمها با یکدیگر محاذی باشند نه آنکه یکی پیش باشد و یکی پس پنجم انگشتان

هردو پا بجانب قبله باشند ششم هر دو کف دست را بر دو ران گذاشتن هفتم انگشتان
دست را ملاصق بهم داشتن هشتم آنکه زن قدمها را با یکدیگر جفت سازد و از هم دور نکند
نهم آنکه زن کفهای هر دو دست خود را بر پستان خود گذارد دهم قنوت خواندن هر دو نماز
را در رکعت دوم بعد از قرائت قبل از رکوع مگر در نماز جمعه که هر دو قنوت رکعت دوم آنرا
بعد از رکوع میکند و از زن نماز جمعه ساقط است و بدانکه قنوت سنت موکده است و
معنی آن دعا است خواه دستهای خود را در اثنای آن بردارد و خواه برندارد و شیخ ابن بابویه
قنوت را واجب میداند و نماز بی قنوت را باطل میداند و اگر فراموش شود آنرا بعد از سر
برداشتن از رکوع سنت است که بنیت قضا بجا آورد و اگر آنجا نیز فراموش کند بعد از سلام
دادن نشسته قضا کند و اگر آنجا نیز فراموش شود و در وقت راه رفتن بخاطرش رسد هم آنجا رو بقبله
کند و بجا آورد و در قنوت هفت امر سنت است اول الله اکبر گفتن قبل از قنوت دوم
دست بالا کردن تا محاذی گوش در وقت تکبیر سوم آنکه در وقت قنوت دستها را بالا بدارد
برابر روی و محاذی آسمان چهارم آنکه انگشتان را بهم چسپاند مگر دو انگشت بزرگ که از
انگشتان دیگر دور سازد پنجم تطویل کردن قنوت ششم کلمات فرج در قنوت خواندن و آن
اینست لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْحَلِیْمُ الْکَرِیْمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْمَلِکُ
الْحَقُّ الْمُبِیْنُ سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ السَّمٰوٰتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ الْاَرَضِیْنَ السَّبْعِ وَ مَا
فِیْهِنَّ وَ مَا بَیْنَهُنَّ وَ مَا تَحْتَهُنَّ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ وَ سَلَامٌ عَلَی الْمُرْسَلِیْنَ
وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ و بعد از آن بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ عَافِنَا
وَ اعْفُ عَنَّا فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ هفتم بلند
خواندن پیشنماز و منفرد قنوت را و آهسته خواندن ماموم آنرا و اما آن سه امر که در قیام
مکروه است اول دست در کمر زدن بطریق متکبران دوم تورک نمودن یعنی
سنگینی خود را گاهی برپای راست و گاهی برپای چپ انداختن سوم کفها را بعد از قنوت

مراد از سنت گویند سبحان الله تعالی و قنوت [illegible] یعنی بیاری خداوند عالم که بلندتر است از آنکه عقل با و رسد و بقدرت و توانائی او [illegible] [illegible] سنت است که [illegible] ایشان بلند [illegible] سوره حمد بجا آورد [illegible] و سوره [illegible]

۵۸

[illegible] قنوت [illegible] دستها را [illegible] برداشتن [illegible] آسمان [illegible] الله [illegible]

معبود

بپردوبالیدن و در قنوت کردن بفارسی میان علما خلافست و اصح آنست که جائز نیست و در کتاب حبل المتین بیان آن شده فصل چهارم در بیان آنچه تعلق بقرائت فاتحه و سوره دارد واجبست قرائت فاتحه و سوره در رکعت اول و دوم از نمازهای پنجگانه اما در رکعت سوم و چهارم مصلی مخیر است اگر خواهد فاتحه بخواند و اگر خواهد تسبیحات اربعه را چنانچه بتفصیل مذکور خواهد شد و آنچه تعلق بقرائت فاتحه و سوره دارد سی و دو امر است یازده امر واجبست و ده امر سنت و پنج امر مکروه و شش امر حرام اما آن یازده امر که واجبست اول آنکه فاتحه و سوره بزبان عربی خوانده شود پس اگر بزبان دیگر ترجمه آنرا بخواند نماز باطلست دوم حرفها را از مخارج مقرره بیرون آوردن سوم ملاحظه اعراب الفاظ و تشدید کردن چهارم موافق یکی از هفت قرائت مشهوره خواندن و لازم نیست که از اول تا آخر یک قرائت بخواند پس اگر بعضی را مثلاً بقرائت عاصم و بعضی را بقرائت حمزه و بعضی را بقرائت باقی قرا بخواند جائز است بلکه سنت است که در قرآن خواندن التزام یک قرائت نکند پنجم مقدم داشتن فاتحه بر سوره پس اگر سهواً سوره را بر فاتحه مقدم دارد نوبت دیگر بعد از فاتحه سوره را بخواند و اگر عمداً سوره را مقدم دارد نماز باطلست ششم آنکه در میان الفاظ قرائت فاتحه فاصله واقع نشود خواه سکوت طویل و خواه بیک کلمه که غیر قرآن بود یا شد اما فاصله بهر یک از قرآن و دعا جائز است بشرط آنکه انتظام قرآن فوت نشود هفتم آنکه اگر مصلی مرد باشد نماز صبح و دو رکعت اول شام و خفتن را بلند بخواند و باقی را آهسته هشتم آنکه در اول فاتحه و سوره بسم الله بخواند و ترک نکند که آن مذهب بعضی سنیان است نهم آنکه فاتحه و سوره را از بر بخواند پس اگر از روی نوشته بخواند یا آنکه از بر نتواند بخواند نماز باطلست دهم آنکه در وقت اراده سوره خواندن قصد سوره معین کند قبل از آنکه بسم الله بخواند پس اگر بعد از بسم الله خواندن سوره را تعیین کند نماز باطلست یازدهم آنکه چون سوره الم تر کیف بخواند سوره لایلاف را عقب آن

بخواند و چون سوره والضحی بخواند الم نشرح عقب آن بخواند اما آن ده امر که در خواندن
فاتحه و سوره سنت است اول آنکه قبل از شروع در فاتحه اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم دوم ملاحظه نمودن صفات حروف بطریقی که در علم قرائت مقرر شده مثل
جهر و همس و غنه و غیر آن سوم اشباع کسره کاف مالک یوم الدین کردن چهارم اشباع
ضمه دال ایاک نعبد کردن پنجم وقف تام و وقف حسن را بجا آوردن و در فاتحه
چهار وقف تام هست و ده وقف حسن اما چهار وقف تام بر آخر بسمله است و بر یوم الدین
و بر نستعین و بر و لا الضالین و اما ده وقف حسن بر بسم الله است و بر الرحمن و بر
الحمد لله و بر رب العالمین و بر الرحمن الرحیم و بر ایاک نعبد و بر المستقیم و بر انعمت
علیهم و بر غیر المغضوب علیهم ششم آنکه بنیت قرائت فاتحه و سوره را بجهر در نماز
جهریه بخوانند بشرط آنکه بسیار بلند بطریقی از آن بخواند هفتم بلند بخواند بسم الله در
نمازها در رکعتی که فاتحه و سوره را آهسته باید خواند هشتم آنکه بعد از خواندن هر یک از فاتحه و
سوره بمقدار یک نفس ساکت شدن نهم آنکه چون سوره قل هو الله احد بخواند بعد از تمام کردن
آن صدق الله بگوید و چون سوره اخلاص بخواند بعد از تمام کردن کذلک الله
ربی سه نوبت بگوید دهم آنکه در نماز صبح سوره بخواند که دراز باشد مثل سوره عم و سوره
قیامت باشد و در نماز ظهر مثل سوره والشمس و سوره اعلی بخواند و در نماز شام و خفتن
مثل سوره انا انزلناه و سوره اذا جاء نصر الله بخواند و در ظهر روز جمعه سوره جمعه و
سوره منافقون بخواند و اما آن پنج امر که در خواندن فاتحه و سوره مکروه است اول ادغام
کردن میم الرحیم در میم مالک دوم بعد از فاتحه دو سوره خواندن و بعضی از مجتهدین آن را
حرام میدانند سوم مکرر خواندن یک سوره در دو رکعت مگر سوره اخلاص که مکرر خواندن
آن مکروه نیست چهارم عدول کردن از سوره بسوره دیگر قبل از آنکه نصف سوره اول
خوانده شود و بعد از آن حرام است چنانکه مذکور خواهد شد اما عدول از سوره اخلاص و سوره

و در بعضی از اخبار تفهیم ... حق تعالی شده است ...

٦٠

قُل یا اَیُّها الکافِرون به سورهٔ دیگر حرام است خواه قبل از خواندن نصف و خواه بعد از آن
پنجم بسیار بلند الف کشیدن مدّ الف خواه مدّ متصل و خواه منفصل و امّا آن شش امر که
در خواندن فاتحه و سوره بفعل آوردن حرام است اوّل آمین گفتن بعد از خواندن فاتحه
دوّم سورهٔ طویل خواندن که موجب آن شود که بعضی از افعال واجبی نماز در خارج وقت
واقع شود سیّوم سورهٔ از سوره‌های عزائم خواندن و سوره‌های عزائم قبل از این بتفصیل
مذکور شد چهارم خواندن فاتحه یا سوره بطریق تحریر و نقش و صوت پنجم عدول نمودن
از سوره بسورهٔ دیگر بعد از خواندن نصف سوره اوّل و نیز قبل از آن مگر عدول کردن از
سورهٔ اخلاص یا سورهٔ قُل یا اَیُّها الکافِرون که آن مطلقاً حرام است خواه عدول
قبل از خواندن نصف آن باشد و خواه بعد از آن الّا عدول کردن از این دو سوره
بسورهٔ جمعه و سورهٔ منافقین در نماز جمعه و ظهر روز جمعه که آن جائز است امّا بدو شرط
اوّل آنکه اختیار آن دو سوره از روی عمد نکرده باشد دوّم آنکه بنصف نرسیده باشد
و هرگاه از سوره بسورهٔ دیگر عدول نماید واجبست که بسمله را اعاده نماید و اکتفا به
بسمله که در سورهٔ اوّل خوانده نکند ششم بلند خواندن زن فاتحه را یا سوره را بنوعی که مرد
نامحرم بشنود امّا اگر زن بسیار پیر باشد که مرد را با آن میل نباشد جائز است که نامحرم آواز
او را بشنود و بدانکه در رکعت سیّوم و چهارم اگر بجای فاتحه سُبحانَ اللهِ وَ الحَمدُ لِلّٰهِ
وَ لا اِلٰهَ اِلّا اللهُ وَ اللهُ اَکبَر بخواند جائز است و واجبست که آهسته بخواند و اولی
آنست که اَستَغفِرُ الله در آخر آن بگوید و اگر مجموع را مکرر سازد تا سه نوبت افضل
خواهد بود و اگر در رکعت اوّل و دوّم خواندن فاتحه فراموش شود اولی آنست که
در رکعت سیّوم یا چهارم بجای تسبیحات فاتحه بخواند فصل پنجم در بیان آنچه تعلّق
برکوع دارد و آن بیست و شش امر است شش امر واجبست و شانزده امر سنّت
و چهار امر مکروه و امّا آن شش امر واجب اوّل آنکه آنقدر خم شود که کف دستها بزانو برسد

٦١

آنکه دست بر زانو گذاشتن واجب نیست دوم سبحان ربی العظیم و بحمده گفتن
یا سه نوبت سبحان الله و اگر ضرورتی داشته باشد یک نوبت سبحان الله کافیست
سوم درنگ نمودن بقدر ذکر چهارم آنکه چنان گوید که خود بشنود اگر چه تقدیری باشد چنانکه
در فصل تکبیرة الاحرام مذکور شد پنجم سر برداشتن از رکوع ششم درنگ نمودن بعد از سر برداشتن
و اما آن شانزده امر که در رکوع سنت است اول آنکه چون خواهد که خم شود الله اکبر بگوید
دوم آنکه در حال رکوع زانوها را پس برد و پیش نیاورد سوم آنکه پشت خود را راست
بدارد چنانکه اگر قطره آبی بر آن ریخته شود بجای خود بایستد چهارم آنکه گردن را موازی پشت
بکشد پنجم آنکه نظر را بمیان دو قدم خود اندازد ششم آنکه هر دو دست خود را از دو پهلوی خود دور
بدارد هفتم آنکه هر دو کف را بر دو زانو گذارد هشتم آنکه انگشتان را از هم بردارد نهم آنکه دست
راست را بر زانو پیش از دست چپ گذارد دهم آنکه زن دو کف خود را بالای زانو گذارد
یازدهم مکرر گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده تا سه نوبت شود و پنج نوبت فاضلتر است
و افضل از آن هفت نوبت است دوازدهم آنکه قبل از گفتن سبحان ربی العظیم
و بحمده این دعا بخواند اللهم لک رکعت و لک اسلمت و بک آمنت و علیک
توکلت و انت ربی خشع لک سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی
و مخی و عصبی و عظامی و ما اقلته قدمای غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر
سیزدهم آنکه اگر پیشنماز باشد ذکر رکوع را بلند گوید چهاردهم اگر ماموم باشد آهسته گوید پانزدهم
اگر منفرد باشد ذکر را بطریق قرائت بخواند در جهر و اخفات شانزدهم آنکه چون سر از رکوع
بردارد بگوید سمع الله لمن حمده و الحمد لله رب العالمین اهل الکبریاء و الجود
و العظمة و الجبروت و اما آن چهار امر که در رکوع مکروه است اول دستها را در وقت رکوع بدو پهلو
خود چسبانیدن دوم سر بزیر افکندن بر وجهی که سر و گردن موازی پشت نباشد سوم آنکه
پیش نماز ذکر رکوع را زیاده بر سه نوبت نگوید اگر گمان داشته باشد که بعضی از ماموماًن

٦٢

یعنی

باب فصل در بیان سجود — جامع عباسی

بواسطهٔ ضرورتی تعجیل دارند چهارم آنکه دو کف دست را در وقت رکوع در مابین زانو گذاشتن
و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند فصل ششم در بیان آنچه تعلق بسجود دارد آن
سی و هفت امر است ده امر واجب است و بیست و پنج امر سنت و دو امر مکروه اما ده امر
واجب اول آنکه مجموع هفت عضو سجود باید که بر زمین باشد پیشانی است و دو کف دستها و دو زانو و دو انگشت
بزرگ پایها دوم آنکه سنگینی خود را بر کل این هفت عضو اندازد پس اگر بر بعضی مطلقا سنگینی نیندازد
نماز باطل است اما لازم نیست که سنگینی انداختن بر همه اعضا برابر باشد سوم آنکه هر یک
از این هفت عضو مستقر باشد یعنی بر محل خود قرار گرفته باشند پس اگر بر روی برف نرم و پنبه یا پشم
سجده کند بنحوی که بعضی از اعضا مستقر نباشد نماز باطل است چهارم آنکه پیشانی را بر خاک
گذارد یا بر چیزی که از خاک روئیده باشد بشرط آنکه از خوردنی یا پوشیدنی نباشد بحسب
عادت پنجم گفتن سُبحانَ رَبِّیَ الأعلی وَبِحَمدِه یک نوبت یا سه نوبت سُبحانَ
الله و در وقت ضرورت یک نوبت سُبحانَ الله گفتن کافیست ششم درنگ کردن
بقدر ذکر هفتم آنکه ذکر را چنان بگوید که خود بشنود چنانچه در رکوع مذکور شد هشتم سر از سجده
اول برداشتن نهم بعد از سر برداشتن لمحه درنگ نمودن دهم نوبت دیگر سجده کردن
بطریق سجده اول و اما آن بیست و پنج امر که در وقت سجود بفعل آوردن آن سنت
است اول اَللهُ اَکبَر گفتن بعد از سر برداشتن از رکوع و قبل از خم شدن بجهت
سجود دوم درنگ نمودن بقدر اَللهُ اَکبَر گفتن سوم در وقت اَللهُ اَکبَر گفتن
دستها را بر بالا بردن تا نزدیک گوشها چهارم آنکه چون خواهد که بسجده رود اول
دو کف دست بر زمین رساند بعد از آن دو زانو را و اگر زن باشد اول زانو را بر زمین
رساند بعد از آن کف دستها را پنجم آنکه در وقت سجود انگشتان دستها را بهم چسبانیده
از یکدیگر دور نکند ششم آنکه سرهای انگشتان بجانب قبله باشد هفتم آنکه هیچیک از دستها
به پهلو چسبیده نباشد هشتم آنکه از پیشانی مقدار یکدرهم بسجده گاه برساند کمتر از آن

و بعضی مجتهدین را مذهب آنست که رسانیدن مقدار یکدرهم واجبست نهم آنکه بر خاک
سجده کند نه بر سنگ و چوب و امثال آن و افضل آنست که بر خاک یکی از چهارده معصوم صلوات
الله علیهم اجمعین باشد خصوصاً خاک کربلا علی ساکنها التحیة والثنا دهم آنکه قبل از ذکر سجود
این دعا بخواند اللهم لک سجدت و بک آمنت و لک اسلمت و علیک توکلت
و انت ربی سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره و الحمد لله رب
العالمین تبارک الله احسن الخالقین یازدهم آنکه ذکر را مکرر بگوید چنانکه در رکوع مذکور
شده دوازدهم آنکه میانه هر یک از هفت عضو و زمین حائلی نباشد بلکه باید که همه این هفت
عضو برهنه بر زمین برسد اگر مصلی مرد باشد سیزدهم بینی را هشتم اعضا گردانیدن
چهاردهم بینی را بر خاک گذاشتن پانزدهم زانوها را از یکدیگر دور داشتن اگر مصلی مرد باشد
نه زن شانزدهم آنکه چون سر از سجده بردارد الله اکبر بگوید هفدهم آنکه در وقت الله اکبر
گفتن دستها را بالا برد بطریقیکه قبل از این گفته شد هیجدهم گفتن استغفر الله ربی و اتوب
الیه بعد از گفتن الله اکبر نوزدهم درنگ نمودن بقدر الله اکبر گفتن و استغفار کردن بیستم آنکه
در مابین دو سجده تورک کند یعنی بر ران چپ بنشیند و پشت پای راست را بر شکم قدم
چپ گذارد و اگر زن باشد بر کفل خود بنشیند و زانوها را بالا بدارد و کف پا بر زمین
نهد سنت بیست و یکم آنکه در وقت سجود ساق دستها را بالا گیرد و بر زمین نگذارد و اگر زن باشد
بر زمین گذارد سنت بیست و دوم آنکه چون در رکعت اول یا سوم در نماز چهار رکعتی سر از سجده
دوم بردارد لحظه بنشیند و این را جلسه استراحت گویند و سید مرتضی علیه الرحمه آنرا
واجب میداند سنت بیست و سوم آنکه در جلسه استراحت تورک کند سنت بیست و چهارم آنکه زن
وقت سجده نگذارد که [illegible] چیزی فاصله شود میانه پیشانی او و سجده گاه هر چند از
پیشانی او آنچه واجبست که بسجده گاه رسیده باشد سنت بیست و پنجم آنکه موضع هفت عضو
برابر باشند یعنی بعضی بلند و بعضی پست نباشد اما تفاوت در بلندی و پستی بمقدار

چهار انگشت جائز است و زیاده از آن جائز نیست و امّا آن دو چیز که در سجود بفعل آوردن
آن مکروه است اوّل پهن کردن دو ذراع در موضع سجود بشرط آنکه از آن دو حرف حاصل نشود که اگر
دو حرف حاصل شود حرام است و نماز باطلست دوّم اقعا کردن میان دو سجده یعنی بر عقب
پا نشستن و سرهای انگشتان پاها را بر زمین گذاشتن است جمیع آنچه تعلق برکعت اول دارد
تتمّه در بیان احکام سجود تلاوت قرآن بدانکه سجده های تلاوت قرآن پانزده است اوّل در سورهٔ
اعراف دوّم در سورهٔ رعد سوّم در سورهٔ نحل چهارم در سورهٔ بنی اسرائیل پنجم در سورهٔ
مریم ششم و هفتم در سورهٔ حج که در آنجا دو سجده است هشتم در سورهٔ فرقان نهم در سورهٔ
نمل دهم در سورهٔ الم تنزیل یازدهم در سورهٔ ص دوازدهم در سورهٔ حم فصلت
سیزدهم در سورهٔ والنجم چهاردهم در سورهٔ انشقت پانزدهم در سورهٔ اقرأ و از این
پانزده سجده چهار واجبست و آن در سورهٔ الم تنزیل است و فصلت و والنجم و اقرأ و
یازده باقی سنّت است و سجده وقتی است که آیت تمام خوانده شود و در حال سجده پاک بودن
از حدث و خبث و رو بقبله کردن و ستر عورت نمودن هیچیک لازم نیست امّا اولی آنست که بر هفت
عضو سجده کنند و اکتفا به پیشانی بر زمین گذاشتن نکنند و چیزی که سجدهٔ نماز بر آن جائز نیست سجده
نکنند و در چهار سجده واجب سنّت است که این ذکر بگوید لا اله الّا الله حقّاً حقّاً لا اله
الّا الله ایماناً و تصدیقاً لا اله الّا الله عبودیّةً و رقّاً سجدت لک یا ربّ تعبّداً
و رقّاً لا مستنکفاً و لا مستکبراً بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر بدانکه هرگاه کسی خواند
سجدهٔ عزائم سجود واجب است بر شنونده نیز واجبست و تاخیر آن از وقت خواندن یا شنیدن جائز نیست و اگر
تاخیر شود نیّت قضا بجا آورد و بعضی از مجتهدین بر آنند که همیشه اداست پس اگر تاخیر واقع شود نیّت قضا لازم
نیست فصل هفتم در بیان آنچه بتشهّد تعلّق دارد و آن ده امر است سه امر واجب و شش امر سنّت
و یک امر مکروه امّا سه امر واجب اوّل نشستن بقدر تشهّد خواندن دوّم درنگ نمودن سوّم تشهّد
خواندن باین طریق که اشهد ان لا اله الّا الله وحده لا شریک له و اشهد انّ محمّداً

عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و جائز است که بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه
وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اکتفا نماید چهارم اخراج حروف از
مخارج مقرّره نمودن پنجم در اثنای تشهد سکوت طویل نکردن ششم کلام اجنبی در میان نیاوردن
هفتم بقدر تشهد الحمد للّٰه نگویند گفتن اگر تشهد را نداند و وقت از یاد گرفتن تنگ باشد
هشتم تشهد را بلند خواندن اگر پیشنماز باشد نهم آهسته خواندن اگر ماموم باشد و امّا
آن هشت امر که سنّت است اوّل تورّک نمودن بطریقیکه در نشستن مابین دو سجده مذکور شد
دوم دستها را بر رانها گذاشتن سوم انگشتان بهم چسپانیدن چهارم نظر بکنار رفتن کردن
پنجم پیش از شروع در تشهد بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَخَیْرُ الْاَسْمَاءِ لِلّٰهِ گفتن ششم آنکه بعد از گفتن
وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ بگوید اَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِیْراً وَنَذِیْراً بَیْنَ یَدَیِ
السَّاعَةِ وَاَشْهَدُ اَنَّ رَبِّی نِعْمَ الرَّبُّ وَاَنَّ مُحَمَّداً نِعْمَ الرَّسُولُ هفتم آنکه بعد از گفتن
اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بگوید وَتَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ فِی اُمَّتِهِ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ هشتم آنکه در تشهد دوم بعد از گفتن وَاَنَّ مُحَمَّداً نِعْمَ الرَّسُولُ
بگوید اَلتَّحِیَّاتُ لِلّٰهِ وَالصَّلَوَاتُ الطَّاهِرَاتُ الطَّیِّبَاتُ الزَّاکِیَاتُ الْغَادِیَاتُ الرَّائِحَاتُ
السَّابِغَاتُ النَّاعِمَاتُ لِلّٰهِ مَا طَابَ وَطَهُرَ وَزَکیٰ وَخَلَصَ وَصَفیٰ فَلِلّٰهِ اَشْهَدُ
اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیْکَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اَرْسَلَهُ
بِالْحَقِّ بَشِیْراً وَنَذِیْراً بَیْنَ یَدَیِ السَّاعَةِ وَاَشْهَدُ اَنَّ رَبِّی نِعْمَ الرَّبُّ وَاَنَّ مُحَمَّداً
نِعْمَ الرَّسُولُ وَاَشْهَدُ اَنَّ السَّاعَةَ اٰتِیَةٌ لَا رَیْبَ فِیْهَا وَاَنَّ اللّٰهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُوْرِ
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ هَدَانَا لِهٰذَا وَمَا کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلَا اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
رَبِّ الْعَالَمِیْنَ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِکْ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَسَلِّمْ
عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَرَحَّمْ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ کَمَا صَلَّیْتَ وَبَارَکْتَ وَسَلَّمْتَ
وَتَرَحَّمْتَ عَلیٰ اِبْرَاهِیْمَ وَآلِ اِبْرَاهِیْمَ اِنَّکَ حَمِیْدٌ مَجِیْدٌ و امّا آن یکامر مکروه

بگوید بعد از آن دو مرتبه یا سه مرتبه اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ پس اگر نماز دو رکعتی باشد سلام دهد و اگر سه رکعتی یا چهار رکعتی باشد برخیزد و در برخاستن بگوید بِحَوْلِ اللّٰهِ تَعَالیٰ وَقُوَّتِهِ اَقُوْمُ وَاَقْعُدُ و نیز میتوان گفت ... رکعت چهارم ... بگوید سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ ... اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ ... [illegible]

اقعا است در حال تشهد و معنی اقعا در بحث سجود مذکور شد فصل هشتم در بیان آنچه تعلق
به تسلیم دارد و آن هفده امر است پنج امر واجب و دوازده امر سنّت اما پنج امر واجب اوّل
نشستن بمقدار تسلیم دوم درنگ نمودن بآن مقدار سوم گفتن اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ
اللهِ وَبَرَکَاتُهُ چهارم آنکه تسلیم را بعد از فارغ شدن از تشهد بجا آورد پنجم آنکه چنان
بگوید که خود بشنود اگرچه بتقدیری باشد و امّا آن دوازده امر که سنّت است اوّل تورک
نمودن بطریق تورک در تشهد دوم کفها را بر رانها گذاشتن سوم انگشتان را بهم چسپانیدن
چهارم قصد بیرون رفتن از نماز کردن پنجم قصد سلام بر انبیا و ائمه و ملائکه و جمیع مؤمنین
و جن و انس کردن ششم قصد کردن پیشنماز سلام بر ماموین در ضمن مؤمنین هفتم قصد
کردن ماموین سلام بر پیشنماز در ضمن مؤمنین هشتم بلند گفتن پیشنماز سلام را نهم آهسته
گفتن ماموم آنرا و منفرد مخیر است دهم آنکه پیشنماز و ماموم در وقت سلام دادن اول
بجانب روی راست ابروی خود اشارت کنند یازدهم آنکه ماموم نوبت دیگر
بجانب چپ سلام دهد اگر در جانب چپ او شخصی باشد و بعضی دیوار را درین سلام
قائم مقام شخصی دانسته اند دوازدهم آنکه منفرد در وقت سلام دادن بگوشه
چشم بجانب راست اشارت کند تتمه چون مصلی از نماز فارغ شود سنّت است
که بتعقیب اشتغال نماید و اوّل تعقیب سه نوبت الله اکبر گفتن است و در هر
نوبت دستها را نزدیک گوش رساند و بعد از آن بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ اِلٰهًا وَاحِدًا
وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ اِلٰهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللهُ لَا نَعْبُدُ اِلَّا اِیَّاهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ
رَبُّنَا وَرَبُّ آبَائِنَا الْاَوَّلِینَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ صَدَقَ وَعْدَهُ
وَاَنْجَزَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَاَعَزَّ جُنْدَهُ وَهَزَمَ الْاَحْزَابَ وَحْدَهُ فَلَهُ الْمُلْکُ
وَلَهُ الْحَمْدُ یُحْیِی وَیُمِیتُ وَهُوَ حَیٌّ لَا یَمُوتُ بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ

[Margin note:] ... و منفرد ... است و بعد از تشهد ... نیت ... السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین السلام علیکم و رحمة الله و برکاته ... اول ... و سلام ... است

٦٧

[Margin note:] ... بگوید بان ... سلام بر تو باد ای پیغمبر خدا و رحمت خدا و برکتهای او و سلام بر ما باد و بر بندگان شایسته خدا و سلام بر شما باد و رحمت خدا و برکتهای او ... انبیا و ائمه را قصد کند ...

اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِی لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ وَاَتُوبُ اِلَیْهِ اَللّٰهُمَّ اهْدِنِی مِنْ
عِنْدِكَ وَاَفِضْ عَلَیَّ مِنْ فَضْلِكَ وَانْشُرْ عَلَیَّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَاَنْزِلْ عَلَیَّ مِنْ بَرَكَاتِكَ
سُبْحَانَكَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اغْفِرْ لِی ذُنُوبِی كُلَّهَا جَمِیعًا فَاِنَّهُ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ كُلَّهَا
جَمِیعًا اِلَّا اَنْتَ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ مِنْ كُلِّ خَیْرٍ اَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ وَاَعُوذُ بِكَ مِنْ كُلِّ
شَرٍّ اَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ عَافِیَتَكَ فِی جَمِیعِ اُمُورِی كُلِّهَا وَاَعُوذُ بِكَ
مِنْ خِزْیِ الدُّنْیَا وَعَذَابِ الْاٰخِرَةِ وَاَعُوذُ بِوَجْهِكَ الْكَرِیمِ وَسُلْطَانِكَ الْقَدِیمِ وَ
عِزَّتِكَ الَّتِی لَا تُرَامُ وَقُدْرَتِكَ الَّتِی لَا یَمْتَنِعُ مِنْهَا شَیْءٌ مِنْ شَرِّ الدُّنْیَا وَعَذَابِ
الْاٰخِرَةِ وَمِنْ شَرِّ الْاَوْجَاعِ كُلِّهَا وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ اَنْتَ اٰخِذٌ بِنَاصِیَتِهَا اِنَّ
رَبِّی عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ تَوَكَّلْتُ
عَلَی الْحَیِّ الَّذِی لَا یَمُوتُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ یَكُنْ لَهُ شَرِیكٌ
فِی الْمُلْكِ وَلَمْ یَكُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِیرًا بعد از آن تسبیح حضرت
فاطمه زهرا صلوات الله علیها بجا آورد و آن سی و چهار نوبت الله اکبر گفتن
است و سی و سه نوبت الحمد لله و سی و سه نوبت سبحان الله و از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که تسبیح فاطمه زهرا صلوات الله علیها
در هر شبانه روز بعد از هر نماز دوست‌تر است نزد من از هزار رکعت نماز که گذارده شود
و باید که بعد از تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام سوره توحید را دوازده نوبت بخواند و بعد
از آن دستها گشوده برابر رو ابرو ... بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ
الْمَخْزُونِ الطَّاهِرِ الْمُطَهَّرِ الْمُبَارَكِ وَاَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِیمِ وَسُلْطَانِكَ
الْقَدِیمِ یَا وَاهِبَ الْعَطَایَا یَا مُطْلِقَ الْاُسَارٰی یَا فَكَّاكَ الرِّقَابِ مِنَ النَّارِ
اَسْئَلُكَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُعْتِقَ رَقَبَتِی مِنَ النَّارِ وَاَنْ
تُخْرِجَنِی مِنَ الدُّنْیَا اٰمِنًا وَاَنْ تُدْخِلَنِی الْجَنَّةَ سَالِمًا وَاَنْ تَجْعَلَ دُعَائِی اَوَّلَهُ

فَلاَقَحَاً وَاَفَسَطَهُ نَجَاحاً وَاَفْرَکا صَلاَحاً صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اِنَّکَ اَنْتَ عَلاَّمُ
الْغُیُوبِ بعد ازان سجدهٔ شکر بجا آورد و ثواب آن بسیار است و از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه منقولست که شخصی که سجدهٔ شکر کند و وضو داشته باشد
خدا تعالی ثواب ده نماز باو میدهد و ده گناه عظیم باو بخشد و باید پیشانی را در وقت
سجده بر خاک گذارد و اگر از خاک کربلا باشد افضل است و ساق و دستها و سینه و شکم
را بر زمین ساند و این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّی اُشْهِدُکَ وَاُشْهِدُ مَلاَئِکَتَکَ وَ
اَنْبِیَائَکَ وَرُسُلَکَ وَجَمِیعَ خَلْقِکَ اِنَّکَ اَنْتَ اللهُ رَبِّی وَالْاِسْلاَمُ دِینِی وَمُحَمَّدٌ
نَبِیِّی وَعَلِیٌّ اِبْنُ اَبِیطَالِبٍ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ وَعَلِیٌّ وَمُحَمَّدٌ وَجَعْفَرٌ وَ
مُوسَی وَعَلِیٌّ وَمُحَمَّدٌ وَعَلِیٌّ وَالْحَسَنُ وَمُحَمَّدٌ صَلَوَاتُکَ عَلَیْهِمْ اَئِمَّتِی بِهِمْ
اَتَوَلَّی وَمِنْ اَعْدَائِهِمْ اَتَبَرَّءُ بعد ازان سه نوبت بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَنْشُدُکَ
دَمَ الْمَظْلُومِ بعد ازان بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَنْشُدُکَ بِاِیوَائِکَ عَلَی نَفْسِکَ
لِاَوْلِیَائِکَ لَتُظْفِرَنَّهُمْ بِعَدُوِّکَ وَعَدُوِّهِمْ اَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ وَعَلَی الْمُسْتَحْفِظِینَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بعد ازان سه
نوبت بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ الْیُسْرَ بَعْدَ الْعُسْرِ بعد ازان جانب راست رو
خود را بر زمین گذارد و بگوید یَا کَهْفِی حِینَ تُعْیِینِی الْمَذَاهِبُ وَتَضِیقُ عَلَیَّ
الْاَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ یَا بَارِئَ خَلْقِی رَحْمَةً بِی وَکَانَ عَنْ خَلْقِی غَنِیّاً صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَلَی الْمُسْتَحْفِظِینَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بعد ازان جانب
چپ روی خود را بر سجده گاه نهد و سه نوبت بگوید یَا مُذِلَّ کُلِّ جَبَّارٍ وَیَا مُعِزَّ کُلِّ
ذَلِیلٍ قَدْ وَعِزَّتِکَ بَلَغَ بِی مَجْهُودِی بعد ازان سه نوبت بگوید یَا حَنَّانُ یَا مَنَّانُ
یَا کَاشِفَ الْکُرَبِ الْعِظَامِ بعد ازان سه نوبت پیشانی بر سجده گاه گذارد و صد نوبت
شُکْراً شُکْراً بگوید بعد ازان حاجت خود را از خدای عز و جل بطلبد و چون سر از سجده

بر دو ار دست را است راست نوبتی بسجده گاه گذارد و هر نوبتی جانب چپ رو و پیشانی و جانب راست و بمالد و بگوید بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم اللهم اذهب عنی الهم والحزن والسقم والعدم والصغار والذل والفواحش ما ظهر منها وما بطن مقصد دوم در نماز جمعه است بدانکه در میان مجتهدین در وجوب نماز جمعه در زمان غیبت حضرت امام علیه السلام خلاف هست و اصح آنست که مکلف مخیر است میانه گذاردن نماز جمعه و نماز ظهر اما چون ثواب نماز جمعه بیشتر از ثواب نماز ظهر است اولی آنست که بجای نماز ظهر نماز جمعه گذارده شود و اگر کسی خواهد که بجهت احتیاط ظهر را بعد از آن که نماز جمعه گذارده شود بگذارد جائز است و از آن منعی نیست و نماز جمعه دو رکعت است مثل نماز صبح و از هشت کس ساقط است اول زن دوم بنده سوم مسافر چهارم کور پنجم پیر عاجز ششم بیمار عاجز هفتم شل که از راه رفتن عاجز باشد هشتم کسیکه از و تا جائیکه نماز گذارده میشود زیاده بر دو فرسخ باشد و اگر ازین جماعت غیر از زن حاضر شود نماز جمعه از و ساقط نیست و آنچه بنماز جمعه تعلق دارد شش امر است نه امر واجب و بیست و یک امر سنت و اما نه امر واجب اول ملاحظه وقت نماز جمعه است و وقت آن از زوال آفتاب است تا وقتیکه سایه که بعد از زوال حاصل میشود مساوی شاخص شود و بعضی از مجتهدین بر آنند که وقت نماز جمعه مثل وقت نماز ظهر است دوم آنکه بجماعت گذارده شود چه فرادی گذاردن نماز جمعه حرام است سوم آنکه جماعتیکه نماز جمعه میگذارند کمتر از پنج نفر نباشند که یکی از ایشان پیشنماز باشد چهارم آنکه پیشنماز یا غیر آن قبل از نماز جمعه دو خطبه بخواند که هر یک ازین دو خطبه مشتمل باشد بر حمد و ثنای خدا و صلوات بر پیغمبر و آل او باشد و وعظ و خواندن یک سوره کوتاه یا یک آیه تمام الفائده پنجم آنکه خطیب در وقت خواندن خطبه ایستاده باشد ششم آنکه وضو داشته باشد

با سواد نیست باشد و اما در تعقیب هر نماز بعد از سلام نماز سنت است که سه مرتبه الله اکبر گوید و در هر مرتبه دستها را تا محاذی گوش بلند کند پس بگوید لا اله الا الله الها واحدا ... وحده وحده انجز وعده ونصر عبده واعز جنده وهزم الاحزاب وحده فله الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو على كل شيء قدير پس بگوید اللهم انت السلام ومنك السلام ولك السلام واليك يعود السلام سبحان ربك رب العزة عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام على الائمة الهادين المهديين السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين

السلام

هفتم آنکه هر دو خطبه را به نحوی از حاضران یا زیاده بشنوانند هشتم آنکه در مابین دو خطبه
لمحه بنشیند نهم آنکه هرگاه دو جماعت در دو جا نماز جمعه گذارند واجب است که میانه
ایشان یک فرسخ یا زیاده فاصله بوده باشد پس اگر میان ایشان کمتر از یک فرسخ
باشد و هر دو یکبار شروع در نماز کرده باشند نماز هر دو باطل است والا نماز سابق
صحیح است و نماز لاحق باطل است و اما آن بیست و یک امر سنت که تعلق بنماز جمعه دارد
اول غسل جمعه کردن چنانکه در باب طهارت مذکور شد دوم سر تراشیدن و بسدر و خطمی شستن
سوم محاسن را شانه کردن چهارم ناخن چیدن پنجم سبیل گرفتن ششم بهترین
و پاکترین رخت پوشیدن هفتم خود را به بوی خوش معطر ساختن هشتم قبل از زوال
پیاده بمسجد رفتن نهم آنکه حاکم جماعتی را که در زندان محبوس اند رخصت دهد که به
نماز جمعه حاضر شوند بعد از آن اگر حبس کردن ایشان موافق شرع باشد ایشان
را به زندان بازگردانند دهم آنکه خطیب عادل باشد یازدهم آنکه فصیح و بلیغ باشد
دوازدهم آنکه در وقت خطبه خواندن بر شمشیر یا بر کمان یا بر عصای تکیه کند سیزدهم
آنکه چون به منبر برآید سلام بر حاضران کند چهاردهم آنکه بعد سلام آنقدر بر منبر
بنشیند که مؤذن اذان را بگوید و بعد از آن شروع در خطبه نماید پانزدهم
آنکه در خطبه بسیار تطویل نکند شانزدهم آنکه حاضران در وقت خطبه خواندن
حرف نزنند هفدهم آنکه متوجه شنیدن خطبه باشند و بعضی از مجتهدین این
دو امر را واجب می دانند هجدهم آنکه پیشنماز در رکعت اول سوره جمعه بخواند
و در رکعت دوم سوره منافقون نوزدهم آنکه در رکعت اول قبل از رکوع قنوت
بخواند و در رکعت دوم بعد از رکوع چنانکه در بحث قنوت مذکور شد بیستم آنکه جهر نماید
در قرائت قنوت و ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم بیست و یکم نافله جمعه گذاردن
قبل از نماز جمعه و آن بیست رکعت است هر وقت از روز جمعه که خواهد تواند گذارد و افضل

السلام علی امیر المؤمنین السلام علی الحسن و الحسین السلام علی علی بن الحسین السلام علی محمد بن علی الباقر السلام علی جعفر بن محمد الصادق السلام علی موسی بن جعفر الکاظم السلام علی علی بن موسی الرضا السلام علی محمد بن علی الجواد السلام علی علی بن محمد الهادی السلام علی الحسن بن علی الزکی العسکری ... پس تسبیح حضرت فاطمه صلوات الله علیها بخواند که آن بهترین تعقیبات است ... منقول است که ...

آنست که شش رکعت را بعد از طلوع آفتاب باندک ماتیکه بگذرد بجا آورد و شش رکعت را بعد از آن باندک ماتیکه بگذرد و شش رکعت را قبل از زوال باندک ماتی و دو رکعت را بعد از زوال مقصد سوم در نماز عیدین یعنی نماز عید ماه رمضان و عید قربان و این نماز واجبست بر جماعتیکه نماز جمعه بر ایشان واجبست هرگاه امام علیه السلام ظاهر باشد و در زمان غیبت سنت است حتی بر آن جماعتی که نماز جمعه بر ایشان ساقط است و افضل آنست که بجماعت گزارده شود و آن دو رکعت است بطریق نماز صبح در رکعت اول پنج تکبیر قبل از رکوع بگوید و بعد از هر تکبیر قنوت کند و در رکعت دوم چهار تکبیر بهمان طریق بجا آورد و آنچه باین نماز تعلق دارد بیست و یک امر است شانزده امر سنت و پنج امر مکروه اما شانزده امر سنت اول ملاحظه کردن وقت است و آن از طلوع آفتاب و در عید است تا زوال دوم غسل کردن سوم خود را معطر کردن چهارم جامه پاک پوشیدن پنجم پیاده و پا برهنه بذکر گویان بمصلی رفتن ششم ردا انیان ... بمصلی بردن بطریقیکه در نماز جمعه مذکور شد هفتم نماز را بجماعت گزاردن هشتم خواندن سوره سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى در رکعت اول و سوره والشمس در رکعت دوم نهم بلند خواندن فاتحه و سوره دهم این دعا را در قنوت خواندن اَللّٰهُمَّ اَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ وَاَهْلَ الْجُودِ وَالْجَبَرُوتِ وَاَهْلَ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَاَهْلَ التَّقْوٰى وَالْمَغْفِرَةِ اَسْئَلُكَ بِحَقِّ هٰذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدًا وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذُخْرًا وَمَزِيدًا اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُدْخِلَنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ اَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُخْرِجَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ اَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ خَيْرَ مَا سَئَلَكَ بِهِ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ وَاَعُوذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلَصُونَ یازدهم آنکه نماز بر روی زمین بی حائل واقع شود دوازدهم دو خطبه بعد از نماز خواندن بطریقیکه در نماز جمعه گذشت سیزدهم آنکه اگر عید رمضان باشد خطیب در اثنای خطبه آداب فطره دادن را مردم بیان کند و اگر

خواندن این ذکر سنت است از آنکه هر روز هزار رکعت نماز بکند و کیفیت آن آنست که اول سی و چهار مرتبه الله اکبر پس سی و سه مرتبه الحمد لله پس سی و سه مرتبه سبحان الله ... و این تسبیح را در وقت خواب بسیار ... ثواب خواندن ... تسبیح حضرت امام حسین ...

[illegible]

اسئلك

عید قربان باشد آداب قربان کردن را بیان نماید چهاردهم آنکه خطیب ایستاده خطبه بخواند پانزدهم آنکه این نماز در صحرا واقع شود مگر در مکه معظمه شانزدهم آنکه در وقت برگشتن از مصلی از راه دیگر برگردند و اما آن پنج امر که مکروه است اول حرف زدن در اثنای خطبه دوم سفر کردن بعد از طلوع فجر قبل از نماز عید گذاردن سیوم سلاح بسته بمصلی رفتن چهارم نافله گذاردن پیش از نماز و بعد از نماز حتی تحیت مسجد مگر تحیت مسجد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پنجم منبر عید را بمصلی بردن و سنت آنست که اگر عید رمضان باشد قبل از رفتن بمصلی چیزی خوردن و اگر عید قربان باشد بعد از برگشتن مقصد چهارم در نماز طواف خانهٔ کعبه و آنچه بآن متعلق است چهار امر است دو امر واجب و دو امر سنت اما آن دو امر واجب اول آنکه اگر طواف واجب باشد این نماز را در پس مقام ابراهیم گذارند یا در یکی از دو جانب آن و اگر طواف سنت باشد در هر جا که خواهد از مسجد الحرام بگذارد دوم آنکه نماز را بعد از فارغ شدن از طواف و قبل از شروع در سعی بگذارند و اما دو امر سنت اول خواندن سورهٔ قل یا ایها الکافرون در رکعت اول و سورهٔ توحید را در رکعت دوم دوم آنکه فاصله بعد از طواف نگذارد مقصد پنجم در نماز آیات یعنی کسوف و خسوف و زلزله و هر امر آسمانی که سبب خوف باشد مثل بادهای سیاه و سرخ و مانند آن و این نماز دو رکعت است در رکعت اول پنج رکوع واجب است باین طریق که چون بعد از تکبیر احرام فاتحه و سوره را بخواند برکوع رود و چون سر از رکوع بردارد نوبت دیگر فاتحه و سوره را بخواند و باز برکوع رود تا پنج نوبت و بعد از سر برداشتن از رکوع پنجم بسجده رود و دو سجده بجا آورد و رکعت دوم را نیز باین طریق بگذارد و بعد از تشهد سلام دهد و این نماز را باین صورت بجا آوردن افضل است و جایز است که در هر رکعت بعد از فاتحه یک آیه از سوره بخواند و برکوع رود و چون سر از رکوع بردارد از موضع قطع یک آیه دیگر بازیاده بی فاتحه بخواند و برکوع رود و همچنین کنند تا در رکوع پنجم سوره تمام شود و اول وقت نماز کسوف و خسوف از ابتدای گرفتن

[حاشیه:] اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک و اعوذ بک من کل شر احاط به علمک اللهم انی اسئلک عافیتک فی اموری کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الآخرة ... اللهم صل علی محمد و آل محمد ...

۷۳

... و الصلوة سنت موکده است که سوره ... الفلق و سورهٔ قل اعوذ برب الناس ... و این آیات را بخواند خصوصا آیة الکرسی ...

آفتاب و ماهتاب است و آخر وقت شروع در انجلا است و سید مرتضی رحمه الله آخر وقت را آخر انجلا میداند و اگر شخصی این نماز را در وقت ترک کند از روی عمد پس اگر تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته باشد قضا بر او واجبست و اگر بعضی گرفته باشد قضا ندارد و بعضی از مجتهدین قضا را واجب میدانند خواه تمام قرص گرفته باشد و خواه بعض و نماز زلزله در تمام عمر ادا است و در باد سیاه و سرخ و امثال آن بعضی از مجتهدین برآنند که اگر وقت نماز را آنقدر نگنجد نماز ساقط میشود و بعضی برآنند که ساقط نمی شود و بعضی برآنند که اگر وقت طهارت و یک رکعت داشته باشد نماز واجبست و الا ساقط اما آن هشت امر سنت که باین نماز متعلق است اول جهر نمودن مصلی در قرائت خواه در روز این نماز واقع شود خواه در شب دوم خواندن سوره های طویل مثل سوره انبیاء و سوره کهف هرگاه داند که وقت گنجایش آن دارد سوم الله اکبر گفتن بعد از سر برداشتن از رکوع مگر در رکوع پنجم و دهم که آنجا سمع الله لمن حمده بگوید چهارم قنوت کردن قبل از رکوع پنجم و دهم پنجم آنکه این نماز در مسجد گذارند در جائیکه سقف نداشته باشد ششم آنکه مقدار زمان هر یک از رکوع و سجود و قنوت مساوی زمان قرائت باشد هفتم آنکه بجماعت گذارده شود خواه کل قرص گرفته باشد و خواه بعض و شیخ ابن بابویه بر آنست که اگر همه قرص گرفته نشده باشد بجماعت گذاردن جائز نیست هشتم آنکه اگر قبل از تمام انجلا از نماز فارغ شود نماز را اعاده کند و سید مرتضی بر آنست که اعاده نماز در این صورت واجبست و بدانکه اگر وقت این نماز با وقت یکی از نمازهای یومیه جمع شود و وقت گنجایش هر دو داشته باشد در این صورت مکلف مخیر است در تقدیم هر کدام که خواهد و اگر وقت یکی مضیق باشد و وقت دیگری موسع تقدیم آنکه وقت آن مضیق است نماید و اگر وقت نسبت بهر یک مضیق باشد تقدیم نماز یومیه نماید و همچنین اگر این نماز جمع شود با نماز میت یا نماز طواف خانه کعبه اگر واجب باشد و اگر در اثنای این نماز وقت یکی از نمازهای یومیه داخل شود جائز است که این نماز را قطع کند اگر وقت تنگ باشد بنماز یومیه مشغول شود و چون سلام دهد این نماز را از آنجا که قطع

کرده باتمام رساند مقصد ششم در نماز میّت این نماز واجب کفائیست یعنی هرگاه که شخصی بگذارد از همه کس ساقط است ونماز برمیّت کردن وقتی واجبست که آن میّت مسلمان باشد یا درحکم مسلمان مثل اطفال مسلمانان بشرط آنکه شش سال تمام کرده باشد واگر کمتر از شش سال داشته باشد نماز برایشان سنّت است وکیفیت این نماز آنست که مصلّی بعد از نیّت تکبیر احرام بجای آورد وبگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیْكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ باز تکبیر دوم بجا آورد وبگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَاٰلَ مُحَمَّدٍ كَاَفْضَلِ مَا صَلَّیْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ وَاٰلِ اِبْرَاهِیْمَ اِنَّكَ حَمِیْدٌ مَجِیْدٌ باز تکبیر سوم بجا آورد وبگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِیْنَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْاَحْیَاءِ مِنْهُمْ وَالْاَمْوَاتِ تَابِعْ بَیْنَنَا وَبَیْنَهُمْ بِالْخَیْرَاتِ اِنَّكَ مُجِیْبُ الدَّعَوَاتِ اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ باز تکبیر چهارم بجا آورد پس اگر میّت مومن باشد بگوید اَللّٰهُمَّ هٰذَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ اَمَتِكَ نَزَلَ بِكَ وَاَنْتَ خَیْرُ مَنْزُوْلٍ بِهٖ اَللّٰهُمَّ اِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلَّا خَیْرًا وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِهٖ مِنَّا اَللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فِیْ اِحْسَانِهٖ وَاِنْ كَانَ مُسِیْئًا فَتَجَاوَزْ عَنْهُ وَاحْشُرْهُ مَعَ مَنْ كَانَ یَتَوَلَّاهُ مِنَ الْاَئِمَّةِ الطَّاهِرِیْنَ واگر میّت مخالف ومعاند باشد بجای این دعا بگوید اَللّٰهُمَّ امْلَاْ جَوْفَهُ نَارًا وَقَبْرَهُ نَارًا وَسَلِّطْ عَلَیْهِ الْحَیَّاتِ وَالْعَقَارِبَ واگر میّت مستضعف باشد یعنی مذهب حق را نداند وعناد نداشته باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلَّذِیْنَ تَابُوْا وَاتَّبَعُوْا سَبِیْلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِیْمِ واگر اعتقاد میّت را مطلقا نداند بعد از تکبیر چهارم بگوید اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذِهِ النَّفْسَ اَنْتَ اَحْیَیْتَهَا وَاَنْتَ اَمَتَّهَا اَللّٰهُمَّ وَلِّهَا مَا تَوَلَّتْ وَاحْشُرْهَا مَعَ مَنْ اَحَبَّتْ واگر میّت طفل باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِاَبَوَیْهِ وَلَنَا سَلَفًا وَفَرَطًا وَاَجْرًا واگر میّت زن مومنه باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذِهٖ اَمَتُكَ وَابْنَةُ عَبْدِكَ وَابْنَةُ اَمَتِكَ نَزَلَتْ بِكَ وَاَنْتَ خَیْرُ

قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر

مَنْ نُوَلّی بِهِ اللّٰهُمَّ اِنّا لا نَعْلَمُ مِنْها اِلّا خَیْراً وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِها مِنّا اَللّٰهُمَّ اِنْ کانَتْ مُحْسِنَةً فَزِدْ
فی اِحْسانِها وَاِنْ کانَتْ مُسیئَةً فَتَجاوَزْ عَنْها وَاحْشُرْها مَعَ مَنْ کانَتْ تَتَوَلّاهُمْ مِنَ
الْاَئِمَّةِ الطّاهِرینَ و آخر نماز تکبیر پنجم است و بآن ختم نماز می شود تتمه آنچه باین نماز
تعلق دارد بعد از نیت و پنج تکبیر و دعاها نوزده امر است چهار امر واجب و دوازده امر
سنت و سه امر مکروه اما چهار امر واجب اول آنکه در وقت نماز کردن بر میت سر میت
بجانب دست راست مصلی باشد پس اگر خلاف این ظاهر شود اعاده نماز واجبست دوم آنکه
میت را در آنوقت بر پشت بخوابانند نه بر پهلو و اگر خلاف ظاهر شود اعاده نماز واجبست سوم آنکه
مصلی از تابوت بسیار دور نباشد چهارم آنکه نماز گذاردن بعد از تغسیل و تکفین باشد و بدانکه آنچه
درین نماز مجزیست و کمتر از آن مجزی نیست آنست که بعد از نیت و تکبیر احرام اَشْهَدُ اَنْ
لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ بگوید و بعد از تکبیر دوم اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بگوید و بعد از تکبیر سوم اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنینَ وَالْمُؤْمِناتِ بگوید و بعد از
تکبیر چهارم دعای میت بجا آورد اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذَا الْمَیِّتِ اگر مرد باشد و اگر زن باشد
اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذِهِ و بعد از آن تکبیر پنجم بگوید و نماز را ختم کند و اما آن دوازده امر که درین
نماز سنت است اول آنکه مصلی مطهر باشد دوم آنکه پیشنماز محاذی کمر میت بایستد اگر
میت مذکر باشد و محاذی سینه میت بایستد اگر میت مؤنث باشد سوم آنکه کفش از پا
بیرون کردن چهارم نزدیک ایستادن بمیت بمرتبه که اگر بادی وزد دامن مصلی بتابوت برسد
پنجم آنکه مصلی در هر یک از پنج تکبیر دستها را نزدیک گوش ساند ششم آنکه این نماز را بجماعت
گذارند هفتم آنکه اگر ماموم همین یک کس باشد در پس پیشنماز بایستد اما در غیر این نماز
سنت است که در جانب راست پیشنماز ایستد هشتم ایستادن در صف آخر
جماعت که ثواب آن بیشتر است نهم نماز گذاردن بر طفلی که کمتر از شش ماه داشته باشد
بشرط آنکه زنده از رحم جدا شده باشد پس اگر در رحم زنده بود و مرده جدا شد نماز برو

سنت نیست [نهم] آنکه نماز میت را در روز بگذارند اگر عذری نباشد یازدهم آنکه مرد را
بجانب [illegible] گذارند و زن را بجانب قبله اگر جمع شوند اما بنوعی که سینه زن محاذی
مرد باشد و اگر طفلی که کمتر از شش سال داشته باشد با ایشان جمع شود او را از زن مؤخر گذارند
و به هر یک نماز جایز است و دعا جهت هر یک [illegible] مذکور شد بفعل آورد و اگر هر سه را
در یک دعا شریک کند هم جایز است مثل آنکه بگوید اللهم [illegible]
دوازدهم آنکه چون از نماز فارغ شود پیشنماز در مکان خود بایستد تا وقتیکه تابوت را
بردارند و اما آن [illegible] امر که مکروه است اول [illegible] نماز گذاردن در مسجد دوم فاتحه یا سوره
در این نماز خواندن [illegible] و تقیه نباشد سوم سلام دادن در آخر این نماز مگر وقتیکه تقیه باشد
[illegible] این نماز [illegible] و این نماز از [illegible]
[illegible] در باب طهارت گذشت مقصد هفتم در نماز [illegible]
[illegible] و شرط نمازی که یکی از این [illegible] امر واجب [illegible]
[illegible] های متعارف شرع نباشد پس اگر نذر کند که [illegible]
نماز [illegible] سلام [illegible] در رکوع آن نذر باطل است اما اگر نذر کند [illegible]
[illegible] سلام [illegible] یک سلام بگذارد و صحت این نذر [illegible]
[illegible] است و اگر نذر کند [illegible] نماز کسوف را در غیر عید و کسوف [illegible]
[illegible] صحت است و اگر شخصی نماز واجب مثل نمازهای یومیه نذر کند [illegible]
صحیح است و وجوب آن موکد میشود پس اگر بجا نیاورد کفاره بر او لازم است [illegible]
کفاره در باب نذر مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و چون کفاره هر گناهی [illegible]
[illegible] تخفیف میدهد و اما گناه ترک نماز بحال خود باقی است و کفاره [illegible]
[illegible] باید و اگر شخصی نذر دو رکعت از نمازهای نافله کند بعضی از مجتهدین [illegible]
آن است که واجب است که در هر رکعت بعد از فاتحه سوره بخواند [illegible]

نافله سوره واجب نیست و اگر شخصی نذر کند که هر روز دو رکعت نماز بگذارد مثلاً یکی و نذر
عمداً ترک کند نذر او برطرف میشود و لازم نیست که دیگر بگذارد اما کفاره نذر لازم است و
اگر شخصی نذر کند که سجده بجا می‌آورد نذر او صحیح است اما اگر نذر کند که رکوعی یا تکبیر
احرامی بجا آورد آن نذر باطل است مقصد ششم در نمازی که باجاره واجب میشود هرگاه در
ذمه شخصی نماز واجبی باشد واجب است که وصیت کند که شخصی را اجاره کنند که نمازی که
در ذمه اوست بگذارد و این در وقتی است که آن شخص پسر نداشته باشد که اگر پسر دارد
قضای نماز پدر بر او است چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد و بر پدر واجب است که پسر را
بدان مطلع سازد و چون شخصی را بجهت قضای نماز میت اجاره گیرند وجه اجاره را از
ثلث متروکات او اخراج باید کرد و اگر وصیت نکند بر ورثه لازم نیست که اخراج کنند و بعضی
از مجتهدین برآنند که وجه اجاره نماز را مطلق و وجه اجاره حج را از اصل ترکه باید داد خواه میت
وصیت کرده باشد و خواه نکرده باشد و شخصی را که باجاره میگیرند که نماز بجهت میت بگذارد
میباید که مسائل ضروری نماز را بداند و عادل باشد و عاجز از بعضی افعال نماز مثل قیام و
غیر آن نباشد و واجب نیست که بعد از وقوع اجاره علی الفور بآن اشتغال نماید یا اکثر
اوقات بآن امر مشغول باشد بلکه همین قدر کافیست که بعضی اوقات بجا آورد بنحوی که
بحسب عرف گویند که بآن اشتغال دارد و کاهلی نکند و جائز است که دو شخص را یا زیاده
بجهت نماز یک شخص اجاره بگیرند اما وقت نماز هر یک از آنجماعت میباید که معین باشد تا
دیگری در آن وقت بقضای نماز آن میت اشتغال نماید تا نماز او بترتیب قضا شود و چون
مرد خود را بجهت قضای نماز زن باجاره بدهد مخیر است میانه جهر و اخفات و همچنین اگر
زن خود را بجهت قضای نماز زن باجاره بدهد بشرط آنکه نامحرم آواز او را نشنود بتفصیلی که
قبل ازین مذکور شد مقصد نهم در نمازی که از پدر شخصی فوت شده باشد بر پسر واجب است که آنرا بجا
آورد و بدانکه بر پسر واجب است که بعد از فوت پدر نمازی که از و فوت شده باشد قضا کند بدو شرط اول

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا خِیَرَةَ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حَبیبَ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صِفْوَةَ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَمینَ اللهِ اَشْهَدُ اَنَّکَ رَسُولُ اللهِ وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ نَصَحْتَ لِاُمَّتِکَ وَ جاهَدْتَ فی سَبیلِ رَبِّکَ وَ عَبَدْتَهُ حَتّی اَتاکَ الْیَقینُ فَجَزاکَ اللهُ یا رَسُولَ اللهِ اَفْضَلَ ما جَزی نَبِیّاً عَنْ اُمَّتِهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اَفْضَلَ ما صَلَّیْتَ عَلی اِبْراهیمَ وَ آلِ اِبْراهیمَ اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ [illegible]

۷۸

بعد

آنکه میت را پسری بزرگتر نباشد که اگر بزرگتر باشد بر پسر کوچک واجب نیست تا اگر دو پسر داشته باشد یا زیاده که همه در سن برابر باشند واجبست که نماز پدر را بالسویه قضا کنند و اگر یک نماز باقی بماند مثل آنکه چهار پسر او باقی بمانند و پنج نماز او فوت شده باشد درینصورت قضای آن یک نماز بر ایشان واجب کفائیست یعنی هر کدام که بجا آورد از دیگری ساقط میشود شرط دوم آنکه پدر وصیت نکرده باشد که شخصی غیر از پسر بزرگتر جهت نماز او استیجار کنند که اگر وصیت کرده باشد درینصورت قضای نماز پدر از پسر بزرگتر ساقط میشود و بعضی از مجتهدین شرط ثالث کرده اند و آن آنست که آن نماز بواسطهٔ بیماری یا عذری از پدر فوت شده باشد پس اگر عمداً بی عذری ازو فوت شده باشد قضاء آنرا بر پسر لازم نمیدانند و بعضی دیگر شرط رابع کرده اند و آن اینست که پسر بزرگتر در وقت فوت پدر بالغ و عاقل باشد که اگر طفل یا مجنون باشد قضای نماز پدر را بعد از بلوغ و عقل برو واجب نمیدانند مطلب دوم در نمازهای سنّتی و انواع آن بسیار است و درین کتاب از انجمله بیست و چهار نماز مذکور میشود چنانکه قبل ازین گفته شد اوّل نوافل نماز یومیّه است که در هر شبانه روزی گذاردن آن سنّت است و آن سی و چهار رکعت است هشت رکعت نافلهٔ ظهر است مقدّم بر ظهر و هشت رکعت نافلهٔ عصر است مقدّم بر عصر و چهار رکعت نافلهٔ مغرب است بعد از مغرب و دو رکعت نشسته که بیک رکعت ایستاده حسابست و آنرا وتیره گویند و آن نافلهٔ خفتن است بعد از خفتن و هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت نماز شفع است و یک رکعت نماز وتر است و دو رکعت نافلهٔ صبح است و اوّل وقت نافلهٔ ظهر زوال آفتابست و آخر آن وقتیست که سایهٔ شاخص بمقدار دو قدم بر سایهٔ وقت زوال افزاید در جائیکه وقت زوال شخص را سایه باشد و در جائیکه سایه در وقت زوال معدوم میشود آنوقتیست که سایه بعد از عدم بدو قدم برسد و مراد از قدم هفت یک شاخص است و اوّل وقت نافلهٔ عصر فارغ شدنست از نماز ظهر که در اوّل وقت گذارده میشود و آخر آن وقتیست که سایهٔ شخص بمقدار چهار قدم برسد و اوّل وقت نافلهٔ مغرب فارغ شدن است از نماز مغرب و اوّل وقت

۷۹

گذارده شود و آخر آن برطرف شدن سرخی است که در جانب مغرب بهم رسد و اوّل وقت
نافلهٔ خفتن فارغ شدن از نماز خفتن است که در اوّل وقت گذارده شود و آخر آن نصف
شب است و وقت اوّل نماز شب از نصف شب است و آخر آن وقتیست تا طلوع فجر دوم و
هر چند بفجر دوم نزدیکتر باشد افضل است و اگر بعد از گذاردن چهار رکعت فجر دوم طالع شود
چهار رکعت باقی مخفف بگذارد و اگر قبل از اتمام چهار رکعت طالع شود نافله را قطع کند و
بنماز صبح اشتغال نماید و جائز است نماز شب را اوّل شب بگذارد هرگاه ترسد که نصف شب
بیدار نشود و وقت نماز شفع و وتر بعد از فارغ شدن از نماز شب است و افضل آنست
که شفع و وتر را ما بین فجر اول و دوم بجا آورد و وقت نافلهٔ صبح بعد از فارغ شدن
از شفع و وتر و وقت آن میکشد تا پیدا شدن حمرت مشرق و آداب و ادعیهٔ نوافل
یومیه بسیار است و آنرا در کتاب مفتاح الفلاح بتفصیل مذکور ساختیم و در این کتاب
آنچه اهم است مذکور میسازیم بدانکه چون زوال آفتاب متحقق شود یعنی وقت ظهر داخل
شود باید که این دعا بخواند که امام محمد باقر صلواة الله علیه تعلیم محمد بن مسلم را داده و فرمود
که محافظت کن بر آن چنانکه محافظت میکنی چشمهای خود را و آن اینست سُبْحَانَ اللهِ
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَكْبَرُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ یَكُنْ لَهٗ شَرِیْكٌ
فِی الْمُلْكِ وَلَمْ یَكُنْ لَهٗ وَلِیٌّ مِّنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِیْرًا بعد از آن وضو سازد و شروع
در نافلهٔ ظهر کند و در رکعت اوّل تکبیرات سبعهٔ افتتاحیه را با ادعیه بطریقیکه در فصل تکبیر
احرام مذکور شد بجا آورد و بعد از فاتحه سورهٔ قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ بخواند و در رکعت دوم
بعد از فاتحه سورهٔ قُلْ یَا اَیُّهَا الْكَافِرُوْنَ بخواند پس سلام دهد و بعد از سلام سه تکبیر بگوید
و تسبیح فاطمه زهرا صلواة الله علیها بجا آورد و بعد این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ
ضَعِیْفٌ فَقَوِّ فِیْ رِضَاكَ ضَعْفِیْ وَخُذْ اِلَى الْخَیْرِ بِنَاصِیَتِیْ وَاجْعَلِ الْاِیْمَانَ مُنْتَهٰی
رِضَایَ وَبَارِكْ لِیْ فِیْمَا قَسَمْتَ لِیْ وَبَلِّغْنِیْ بِرَحْمَتِكَ كُلَّ الَّذِیْ اَرْجُوْ مِنْكَ وَاجْعَلْ

وُدًّا وَسُرُوْرًا لِّلْمُؤْمِنِيْنَ وَعَهْدًا عِنْدَكَ پس دو رکعت دیگر نافلهٔ ظهر را بگذارد بطریقیکه ذکر کرده شد سوای شش تکبیر افتتاحیه و ادعیهٔ آن پس دو رکعت دیگر را نیز باین طریق بجا آورد و بعد از هر دو رکعت ازین شش رکعت آنچه میسر باشد از تعقیب نماز بجا آورد و بعد از آن اذان ظهر بگوید و بعد از آن دو رکعت دیگر نافلهٔ ظهر را باین طریق بجا آورد و بعد از فارغ شدن از نماز ظهر و متعلقات آن شروع کند در نافلهٔ عصر و در هر رکعت بعد از فاتحه هر سوره که خواهد بخواند و چون از دو رکعت اوّل فارغ شود این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنَّهٗ لَآ اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ الْعَلِيُّ الْعَظِيْمُ الْحَلِيْمُ الْكَرِيْمُ الْخَالِقُ الرَّازِقُ الْمُحْيِي الْمُمِيْتُ الْمُبْدِئُ الْبَدِيْعُ لَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الْعِزُّ وَلَكَ الْمَنُّ وَلَكَ الْكَرَمُ وَلَكَ الْجُوْدُ وَلَكَ الْاَمْرُ وَحْدَكَ لَا شَرِيْكَ لَكَ يَا وَاحِدُ يَا اَحَدُ يَا صَمَدُ يَا مَنْ لَّمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوْلَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَّهٗ كُفُوًا اَحَدٌ وَلَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَّلَا وَلَدًا وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ پس حاجت خود را بخواهد و بعد از آن دو رکعت دیگر نافلهٔ عصر را بگذارد بطریق دو رکعت اوّل پس این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ رَبَّ السَّمٰوٰتِ السَّبْعِ وَرَبَّ الْاَرَضِيْنَ السَّبْعِ وَمَا فِيْهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَمَا تَحْتَهُنَّ وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ وَرَبَّ جَبْرَائِيْلَ وَمِيْكَائِيْلَ وَاِسْرَافِيْلَ وَرَبَّ السَّبْعِ الْمَثَانِيْ وَالْقُرْاٰنِ الْعَظِيْمِ وَرَبَّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّيْنَ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَاَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الْاَعْظَمِ الَّذِيْ بِهٖ تَقُوْمُ السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ وَبِهٖ تُحْيِي الْمَوْتٰى وَتَرْزُقُ الْاَحْيَاۤءَ وَتُفَرِّقُ بَيْنَ الْمُجْتَمِعِ وَتَجْمَعُ بَيْنَ الْمُتَفَرِّقِ وَبِهٖ اَحْصَيْتَ عَدَدَ الرِّمَالِ وَعَدَدَ الْاٰجَالِ وَوَزْنَ الْجِبَالِ وَكَيْلَ الْبِحَارِ اَسْئَلُكَ يَا مَنْ هُوَ كَذٰلِكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ پس حاجت خود را بخواهد پس دو رکعت دیگر را بگذارد باین طریق و بعد از آن این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَدْعُوْكَ بِمَا دَعَاكَ بِهٖ عَبْدُكَ يُوْنُسُ ذُو النُّوْنِ اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَّنْ نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادٰى

فِی الظُّلُمَاتِ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّی كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِیْنَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّیْنَاهُ
مِنَ الْغَمِّ وَكَذٰلِكَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِیْنَ فَاِنَّهُ دَعَاكَ وَهُوَ عَبْدُكَ وَاَنَا اَدْعُوكَ وَاَنَا عَبْدُكَ
وَسَاَلَكَ وَهُوَ عَبْدُكَ وَاَنَا اَسْاَلُكَ وَاَنَا عَبْدُكَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَ
اَنْ تَسْتَجِیْبَ لِی كَمَا اسْتَجَبْتَ لَهُ وَاَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهٖ عَبْدُكَ اَیُّوْبُ اِذْ مَسَّهُ الضُّرُّ
فَدَعَاكَ اَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَكَشَفْتَ مَا بِهٖ مِنْ
ضُرٍّ وَاٰتَیْتَهُ اَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ فَاِنَّهُ دَعَاكَ وَهُوَ عَبْدُكَ وَاَنَا اَدْعُوكَ وَاَنَا عَبْدُكَ
وَسَاَلَكَ وَهُوَ عَبْدُكَ وَاَنَا اَسْاَلُكَ وَاَنَا عَبْدُكَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُفَرِّجَ
عَنِّی كَمَا فَرَّجْتَ عَنْهُ وَاَنْ تَسْتَجِیْبَ لِی كَمَا اسْتَجَبْتَ لَهُ وَاَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهٖ عَبْدُكَ یُوْسُفُ اِذْ
فَرَّقْتَ بَیْنَهُ وَبَیْنَ اَهْلِهٖ اِذْ هُوَ فِی السِّجْنِ فَاِنَّهُ دَعَاكَ وَهُوَ عَبْدُكَ وَاَنَا اَدْعُوكَ وَاَنَا
عَبْدُكَ وَسَاَلَكَ وَهُوَ عَبْدُكَ وَاَنَا اَسْاَلُكَ وَاَنَا عَبْدُكَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَ
اَنْ تُفَرِّجَ عَنِّی كَمَا فَرَّجْتَ عَنْهُ وَاَنْ تَسْتَجِیْبَ لِی كَمَا اسْتَجَبْتَ لَهُ فَصَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ
تَفْعَلَ بِی پس حاجت خود را بخواهد و بعد از آن دو رکعت دیگر نافلهٔ عصر بگذارد و پس این دعا بخواند
یَا مَنْ اَظْهَرَ الْجَمِیْلَ وَسَتَرَ الْقَبِیْحَ یَا مَنْ لَمْ یُؤَاخِذْ بِالْجَرِیْرَةِ وَلَمْ یَهْتِكِ السِّتْرَ یَا كَرِیْمَ
الصَّفْحِ یَا عَظِیْمَ الْمَنِّ یَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ یَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ یَا بَاسِطَ الْیَدَیْنِ بِالرَّحْمَةِ یَا سَامِعَ
كُلِّ نَجْوٰی وَیَا مُنْتَهٰی كُلِّ شَكْوٰی یَا مُبْتَدِئًا بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا یَا رَبَّاهُ
یَا رَبَّاهُ یَا رَبَّاهُ یَا سَیِّدَاهُ یَا سَیِّدَاهُ یَا سَیِّدَاهُ یَا غَایَةَ رَغْبَتَاهُ یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ
اَسْاَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِیٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ وَعَلِیٍّ وَمُحَمَّدٍ وَجَعْفَرٍ وَمُوسٰی وَ
عَلِیٍّ وَمُحَمَّدٍ وَعَلِیٍّ وَالْحَسَنِ وَمُحَمَّدٍ صَاحِبِ الزَّمَانِ سَلَامُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِیْنَ اَنْ تُصَلِّیَ
عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَكْشِفَ كُرْبَتِی وَتُنَفِّسَ هَمِّی وَتُفَرِّجَ غَمِّی وَتُصْلِحَ شَاْنِی
فِی دِیْنِی وَدُنْیَایَ وَاَنْ تُدْخِلَنِی الْجَنَّةَ وَلَا تُشَوِّهَ خَلْقِی بِالنَّارِ وَافْعَلْ بِی مَا اَنْتَ
اَهْلُهُ وَلَا تَفْعَلْ بِی مَا اَنَا اَهْلُهُ بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ پس اذان و اقامت بگوید

برای نماز عصر و بعد از نماز عصر تعقیب بجا آورد و بعد از آن بگوید اَستَغفِرُ اللهَ الَّذی لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ الحَیُّ القَیّومُ الرَّحمٰنُ الرَّحیمُ ذُو الجَلالِ وَ الاِکرامِ وَ اَسئَلُهُ اَن یَتوبَ عَلَیَّ تَوبَةَ عَبدٍ ذَلیلٍ خاضِعٍ مِسکینٍ فَقیرٍ بائِسٍ مُستَکینٍ مُستَجیرٍ لا یَملِکُ لِنَفسِهِ ضَرّاً وَ لا نَفعاً وَ لا مَوتاً وَ لا حَیوةً وَ لا نُشوراً اَللّٰهُمَّ اِنّی اَعوذُ بِکَ مِن نَفسٍ لا تَشبَعُ وَ مِن قَلبٍ لا یَخشَعُ وَ مِن عِلمٍ لا یَنفَعُ وَ مِن صَلوةٍ لا تُرفَعُ وَ مِن دُعاءٍ لا یُسمَعُ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ الیُسرَ بَعدَ العُسرِ وَ الفَرَجَ بَعدَ الکَربِ وَ الرَّخاءَ بَعدَ الشِّدَّةِ اَللّٰهُمَّ ما بِنا مِن نِعمَةٍ فَمِنکَ وَحدَکَ لا شَریکَ لَکَ لا اِلٰهَ اِلّا اَنتَ اَستَغفِرُکَ وَ اَتوبُ اِلَیکَ و سنت است که بعد نماز عصر هفتاد نوبت استغفار کند و سورهٔ اِنّا اَنزَلناهُ فی لَیلَةِ القَدرِ ده نوبت بخواند و بعد از آن دو سجدهٔ شکر بجا آورد بطریقیکه قبل ازین مذکور شد و باید که آخر دعاهای که بعد از نماز عصر بخواند این دعا باشد اَللّٰهُمَّ اِنّی وَجَّهتُ وَجهی اِلَیکَ وَ اَقبَلتُ بِدُعائی عَلَیکَ راجِیاً اِجابَتَکَ طامِعاً فی مَغفِرَتِکَ طالِباً ما وَاَیتَ بِهِ عَلی نَفسِکَ مُستَنجِزاً وَعدَکَ اِذ تَقولُ اُدعونی اَستَجِب لَکُم فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَقبِل اِلَیَّ بِوَجهِکَ وَ ارحَمنی وَ استَجِب دُعائی یا اِلٰهَ العالَمینَ

فصل چون وقت نماز مغرب داخل شود باید که بی تأخیر متوجه نماز مغرب شود بجهت آنکه وقت آن بسیار تنگ است چنانکه قبل ازین مذکور شد بعد از آنکه نماز مغرب را بگذارد و تعقیب را بطریقیکه مذکور شد بجا آورد سه نوبت بگوید اَلحَمدُ لِلّٰهِ الَّذی یَفعَلُ ما یَشاءُ وَ لا یَفعَلُ ما یَشاءُ غَیرُهُ پس نافلهٔ مغرب را بگذارد و از ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مبالغه و تأکید در گذاردن نافلهٔ مغرب بسیار است چنانچه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود بحارث بن مغیره که ترک مکن چهار رکعت نماز را بعد از مغرب در سفر و در حضر اگرچه گریخته باشی از اعدا و ایشان در عقب تو شتابند و مکروه است حرف زدن میانهٔ نماز مغرب و نافلهٔ آن

و همچنین مکروه است حرف زدن میانهٔ چهار رکعت نافلهٔ مغرب و هرگاه فوت شود وقت نافلهٔ مغرب قضا کند آنرا همچو سائر نوافل و چون شروع در نافلهٔ مغرب کند هفت تکبیر افتتاحیه با ادعیهٔ ثلاثه بجا آورد و در رکعت اوّل بعد از حمد سورهٔ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ سه نوبت بخواند و در رکعت دوم سورهٔ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ یکبار بخواند و اگر خواهد در رکعت اوّل قُلْ يَا اَيُّهَا الْكَافِرُونَ بخواند و در رکعت دوم سورهٔ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ بخواند و اگر در هر دو رکعت اکتفا بحمد کند جائز است همچنانکه در سائر نوافل و باید که قرأت را در نافلهٔ مغرب و در جمیع نوافل شب بلند بخواند و بعد از فارغ شدن از دو رکعت اوّل این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ تَرٰى وَلَا تُرٰى وَاَنْتَ بِالْمَنْظَرِ الْاَعْلٰى وَاَنَّ اِلَيْكَ الرُّجْعٰى وَالْمُنْتَهٰى وَاَنَّ لَكَ الْمَمَاتَ وَالْمَحْيَا وَاَنَّ لَكَ الْاٰخِرَةَ وَالْاُوْلٰى اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَعُوْذُ بِكَ اَنْ نَذِلَّ وَنَخْزٰى وَنَاْتِيَ عَنْهُ مَا نُهِيَ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْئَلُكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَسْئَلُكَ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ وَاَسْتَعِيْذُ بِكَ مِنَ النَّارِ بِقُدْرَتِكَ وَاَسْئَلُكَ مِنَ الْحُوْرِ الْعِيْنِ بِعِزَّتِكَ وَاَنْ تَجْعَلَ اَوْسَعَ رِزْقِيْ عِنْدَ كِبَرِ سِنِّيْ وَاَحْسَنَ عَمَلِيْ عِنْدَ اقْتِرَابِ اَجَلِيْ وَاَطِلْ فِيْ طَاعَتِكَ وَمَا يُقَرِّبُ مِنْكَ وَيُحْظِيْ عِنْدَكَ وَيُزْلِفُ لَدَيْكَ عُمْرِيْ وَاَحْسِنْ فِيْ جَمِيْعِ اَحْوَالِيْ وَاُمُوْرِيْ مَعْرِفَتِيْ وَلَا تَكِلْنِيْ اِلٰى اَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ وَتَطَوَّلْ عَلَيَّ بِقَضَاءِ جَمِيْعِ حَوَائِجِيْ لِلدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَابْدَأْ بِوَالِدَيَّ وَوَلَدِيْ وَجَمِيْعِ اِخْوَانِي الْمُؤْمِنِيْنَ فِيْ جَمِيْعِ مَا سَئَلْتُكَ لِنَفْسِيْ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ پس شروع کند در دو رکعت دیگر از نافلهٔ مغرب بعد از رکعت اوّل از این دو رکعت بعد از حمد این چند آیه را از سورهٔ حدید بخواند شش آیه بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ يُحْيِيْ وَيُمِيْتُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ هُوَ الَّذِيْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ فِيْ سِتَّةِ اَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْاَرْضِ

و اینجا مذکور کردیم و سائر ادعیه و آداب را در کتاب مقباس المصابیح بیان کردیم و هر وقت که آدمی بیاید با صحرا رود که اطراف آسمان نمایان باشد و نماز کند بجانب راست و بجانب چپ و پیش و پس و بالا سر خود [illegible] تشهد و [illegible] اشاره بجانب قبر مطهر حضرت امام حسین کند و بگوید
السلام علیک یا اباعبدالله السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک و رحمة الله و برکاته [illegible]
ماشاء

وما یخرج منها وما ینزل من السماء وما یعرج فیها وهو معکم این ما کنتم والله بما
تعملون بصیر له ملک السموات والارض والی الله ترجع الامور یولج اللیل فی
النهار ویولج النهار فی اللیل وهو علیم بذات الصدور و در رکعت دوم آخر
سوره حشر بخواند لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من
خشیة الله وتلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون هو الله الذی لا اله
الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم هو الله الذی لا اله الا هو الملک
القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون
هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات
والارض وهو العزیز الحکیم و در سجده آخر بعد از دو رکعت هشت نوبت بگوید
اللهم انی اسئلک بوجهک الکریم واسمک العظیم وملکک القدیم
ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تغفر لی ذنبی العظیم انه لا یغفر الذنب
العظیم الا العظیم و سجده شکر بجا آورد و بگوید آنچه قبل ازین در سجده شکر
مذکور شد و اگر در سر یک شکرا شکرا بگوید کافیست و بعد از ان دو رکعت نماز غفیله بگذارد
و کیفیت آن عنقریب مذکور خواهد شد و چون سرخی از جانب مغرب بر طرف شود از
برای نماز خفتن اذان و اقامت بگوید و دعایی پیش از اقامت و بعد از اقامت
بجا آورد و چون از نماز خفتن فارغ شود و تعقیب بجا آورد این دعا را بخواند اللهم
بحق محمد وآل محمد صل علی محمد وآل محمد ولا تؤمنا مکرک ولا تنسنا
ذکرک ولا تکشف عنا سترک ولا تحرمنا فضلک ولا تحلل علینا غضبک
ولا تباعدنا من جوارک ولا تنقصنا من رحمتک ولا تنزع منا برکتک
ولا تمنعنا عافیتک واصلح لنا ما اعطیتنا وزدنا من فضلک المبارک
الطیب الحسن الجمیل ولا تغیر ما بنا من نعمتک ولا تؤیسنا من روحک

ما شاء الله ... بسم الله الرحمن الرحیم ... سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

۸۵

پس حاجتهای دنیا و آخرت
از خدا بطلبد که البته بر آورده شود
و بروایتی دیگر نزدیک پیشین دو
رکعت نماز بکند در رکعت اول
سوره انا انزلناه و در رکعت دوم
سوره قل هو الله احد بخواند پس
بسجده رود و صد مرتبه بگوید شکرا
شکرا پس حاجتهای دنیا و آخرت
را از خدا بطلبد ... والسلام

وَلَا تُهِنَّا بَعْدَ كَرَامَتِكَ وَلَا تُضِلَّنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ پس هر یک از فاتحه وقُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ وقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ وقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ را ده نوبت بخواند و ده نوبت بگوید سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ و ده نوبت اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و بعد از آن این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ افْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَأَسْبِغْ عَلَيَّ مِنْ حَلَالِ رِزْقِكَ وَمَتِّعْنِي بِالْعَافِيَةِ مَا أَبْقَيْتَنِي فِي سَمْعِي وَبَصَرِي وَجَمِيعِ جَوَارِحِي اَللّٰهُمَّ مَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ پس دو سجدهٔ شکر بجا آورد و بعد از آن دو رکعت وتیره را نشسته گذارد و ایستاده نیز جائز است و هفت تکبیر افتتاحیه را با ادعیهٔ ثلثه بجا آورد و در رکعت اول بعد از فاتحه سورهٔ تبارک یا سورهٔ واقعه را بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه سورهٔ توحید. و بعد از فارغ شدن حاجت خود را بخواهد

فصل در بیان آداب نماز شب چون بندهٔ مؤمن از خواب شب بیدار شود اول چیزی که باید بکند آنست که سجده کند پس بگوید در سجود یا بعد از سر برداشتن از سجود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَحْيَانِي بَعْدَ مَا أَمَاتَنِي وَإِلَيْهِ النُّشُورُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي رَدَّ عَلَيَّ رُوحِي لِأَحْمَدَهُ وَأَشْكُرَهُ وَأَعْبُدَهُ پس چون خواهد که شروع در نماز شب کند این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَآلِهِ وَأُقَدِّمُهُمْ بَيْنَ يَدَيْ حَوَائِجِي فَاجْعَلْنِي بِهِمْ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ اَللّٰهُمَّ ارْحَمْنِي بِهِمْ وَلَا تُعَذِّبْنِي بِهِمْ وَاهْدِنِي بِهِمْ وَلَا تُضِلَّنِي بِهِمْ وَارْزُقْنِي بِهِمْ وَلَا تَحْرِمْنِي بِهِمْ وَاقْضِ لِي حَوَائِجَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَبِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ پس افتتاح کند در رکعت اول از نماز شب تکبیرات سبعه و ادعیهٔ ثلثه و افضل آنست که در رکعت اول بعد از حمد سورهٔ قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ را سی نوبت بخواند و در رکعت دوم قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ

ذی الحجه ... مشهور آنست که روز بیست ... که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نصاری نجران را بخواند و دعوت مباهله فرمود قبول نکردند و حقیقت آن حضرت ظاهر شد و روزه این روز سنت است و غسل نیز سنت است و در نیم ساعت پیش از زوال مثل نماز روز غدیر سنت است ... حاشیه

۸۷

دو رکعت ... سوره ... انا انزلناه ... و ده ... در بیان ... خاتمه ... است که ... ایشان ... اول ... و زنان ... تمام

مراد و در شش رکعت دیگر از نماز شب سوره های دراز مانند سوره انعام و کهف و انبیا و یس
و اگر وقت تنگ باشد از خواندن سوره های دراز کافیست خواندن حمد و قل هو الله احد
در هر رکعت و جائز است که اختصار به حمد تنها کند چون سایر نوافل چنانکه اتفاق کرده اند
علما بر آن رحمهم الله و اهم ارکان قنوت است چنانکه در نمازهای واجبی سنت است در هر رکعت
دوم از نوافل نیز سنت است مگر در رکعت دوم شفع که در و قنوت نیست بلکه قنوت
آن در رکعت سوم است که آن را وتر گویند چنانکه عنقریب مذکور شود و کافیست از قنوت
اینکه بگوید اللّهمّ اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنّا فی الدّنیا والآخرة انّک
علی کلّ شیء قدیر و سنت است بلند خواندن قنوت اگرچه در نوافل روز باشد و همچنین سنت
است تطویل قنوت خصوصا در نماز شب که وقت آن وسیع است و از قنوتهای مختصر که
سزاوار است که در نماز واجب و سنت خوانده شود اینست الهی کیف ادعوک وقد عصیتک
وکیف لا ادعوک وقد عرفت حبّک فی قلبی وان کنت عاصیا مددت الیک
یدا بالذّنوب مملوّة وعینا بالرّجاء ممدودة مولای انت عظیم العظماء وانا
اسیر الاسراء انا الاسیر بذنبی المرتهن بجرمی الهی لئن طالبتنی بذنبی
لاطالبنّک بکرمک ولئن طالبتنی بجریرتی لاطالبنّک بعفوک ولئن امرت بی
الی النّار لاخبرنّ اهلها انّی کنت اقول لا اله الّا الله محمّد رسول الله اللّهمّ
انّ الطّاعة تسرّک والمعصیة لا تضرّک فهب لی ما یسرّک واغفر لی ما لا یضرّک
یا ارحم الرّاحمین و سنت است که میانه هر دو رکعت از هشت رکعت نماز شب این
دعا بخواند اللّهمّ انّی اسئلک ولم یسئل مثلک انت موضع مسئلة السّائلین
ومنتهی رغبة الرّاغبین ادعوک ولم یدع مثلک ارغب الیک ولم یرغب
الی مثلک وانت مجیب دعوة المضطرّین وارحم الرّاحمین واسئلک
بافضل المسائل کلّها وانجحها واعظمها یا الله یا رحمن یا رحیم وباسمائک الحسنی

[illegible]

۸۷

بر بالا است و جائز است [illegible] پوشند و [illegible]
را سر برهنه نماز کردن و [illegible]
جامه حریر و طلا [illegible] پوشیدن
جائز است و پوشیدن آن زنان را
جائز است سوم مردان را در
مسجد نماز گذاردن سنت است
و زنان را در خانه نماز کردن سنت
است و هر چند [illegible]

وَاَمْثالِكَ الْعُلْيا وَنِعَمِكَ الَّتي لا تُحْصى وَبِاَكْرَمِ اَسْمائِكَ عَلَيْكَ وَاَحَبِّها اِلَيْكَ وَ
اَقْرَبِها مِنْكَ وَسيلَةً وَاَشْرَفِها عِنْدَكَ مَنْزِلَةً وَاَجْزَلِها لَدَيْكَ ثَواباً وَاَسْرَعِها
فِى الْاُمُورِ اِجابَةً وَبِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ الْاَكْبَرِ الْاَعَزِّ الْاَجَلِّ الْاَعْظَمِ الْاَكْرَمِ الَّذى
تُحِبُّهُ وَتَهْواهُ وَتَرْضى بِهِ عَمَّنْ دَعاكَ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ دُعاءَهُ وَحَقٌّ عَلَيْكَ اَنْ لا تَحْرِمَ
سائِلَكَ وَبِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ فِى التَّوْراةِ وَالْاِنْجيلِ وَالزَّبُورِ وَالْفُرْقانِ الْعَظيمِ وَبِكُلِّ
اسْمٍ دَعاكَ بِهِ حَمَلَةُ عَرْشِكَ وَمَلائِكَتُكَ وَاَنْبِيائُكَ وَرُسُلُكَ وَاَهْلُ طاعَتِكَ
مِنْ خَلْقِكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَ وَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ وَتُعَجِّلَ
خِزْيَ اَعْدائِهِ بعد ازان حاجت خود را بخواهد و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بجا آورد
و بعد ازان دو سجده شکر بکند و بخواند در یکی ازان دو سجده این دعا که منسوب است بحضرت
امام زین العابدین صلوات الله وسلامه علیه اِلهي وَعِزَّتِكَ وَجَلالِكَ وَعَظَمَتِكَ
لَوْ اَنّي مُنْذُ بَدَعْتَ فِطْرَتي مِنْ اَوَّلِ الدَّهْرِ عَبَدْتُكَ دَوامَ خُلُودِ رُبُوبِيَّتِكَ
بِكُلِّ شَعْرَةٍ في كُلِّ طَرْفَةِ عَيْنٍ سَرْمَدَ الْاَبَدِ بِحَمْدِ الْخَلائِقِ وَشُكْرِهِمْ اَجْمَعينَ لَكُنْتُ
مُقَصِّراً في بُلُوغِ اَداءِ شُكْرِ اَخْفى نِعْمَةٍ مِنْ نِعَمِكَ عَلَيَّ وَلَوْ اَنّي كَرَبْتُ مَعادِنَ
حَديدِ الدُّنْيا بِاَنْيابي وَحَرَثْتُ اَرْضَها بِاَشْفارِ عَيْني وَبَكَيْتُ مِنْ خَشْيَتِكَ
مِثْلَ بُحُورِ السَّماواتِ وَالْاَرَضينَ دَماً وَصَديداً لَكانَ ذلِكَ قَليلاً في كَثيرِ
ما يَجِبُ مِنْ حَقِّكَ عَلَيَّ وَلَوْ اَنَّكَ اِلهي عَذَّبْتَني بَعْدَ ذلِكَ بِعَذابِ الْخَلائِقِ
اَجْمَعينَ وَعَظَّمْتَ لِلنّارِ خَلْقي وَجِسْمي وَمَلَأْتَ طَبَقاتِ جَهَنَّمَ مِنّي حَتّى
لا يَكُونَ فِى النّارِ مُعَذَّبٌ غَيْري وَلا يَكُونَ لِجَهَنَّمَ حَطَبٌ سِوايَ لَكانَ
ذلِكَ بِعَدْلِكَ عَلَيَّ قَليلاً في كَثيرِ مَا اسْتَوْجَبْتُهُ مِنْ عُقُوبَتِكَ پس ده مرتبه بگوید
يا اَللهُ يا اَللهُ پس این دعا بخواند صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْحَمْني وَثَبِّتْني عَلى دينِكَ
وَدينِ نَبِيِّكَ وَلا تُزِغْ قَلْبي بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَني وَهَبْ لي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً

باشد بهتر است که چیزی از ایشان در صندوق خانه و خانه عقب بهتر است از خانه پیش و در خانه پیش بهتر است از صحن خانه و در صحن خانه بهتر است از بام خانه چهارم مردان ... که در نماز پا ... نزدیک بیکدیگر بگذارند و زنان را ... است ...

٩٨

... مردان را ... و زنان را ... بگذارند ... دیگر ... زنان ... مردان ...

ایضاً

إنك أنت الوهاب **فصل** بعد از فارغ شدن از هشت رکعت نماز شب و آداب
و ادعیهٔ آن شروع کند در دو رکعت شفع و مفرده وتر و افضل اوقات آن مابین فجر اول
و دوم است و در هر یک از دو رکعت شفع بعد از حمد سورهٔ توحید بخواند و اگر خواهد
در رکعت اول قل اعوذ برب الفلق و در رکعت دوم قل اعوذ برب الناس بخواند
و بعد از سلام دادن این دعا بخواند الهی تعرض لک فی هذا اللیل المتعرضون
وقصدک فیه القاصدون وأمل فضلک ومعروفک الطالبون ولک فی هذا اللیل
نفحات وجوائز وعطایا ومواهب تمن بها علی من تشاء من عبادک وتمنعها
من لم تسبق له العنایة منک وها أنا ذا عبدک الفقیر الیک المؤمل فضلک
ومعروفک فإن کنت یا مولای تفضلت فی هذه اللیلة علی أحد من خلقک وعدت
علیه بعائدة من عطفک فصل علی محمد وآله الطیبین الطاهرین الخیرین
الفاضلین وجد علی بطولک ومعروفک یا رب العالمین وصلی الله علی
محمد خاتم النبیین وآله الطاهرین الذین أذهب الله عنهم الرجس
وطهرهم تطهیرا إن الله حمید مجید اللهم إنی أدعوک کما أمرت
فاستجب لی کما وعدت إنک لا تخلف المیعاد پس مشغول شود بگزاردن مفرده
وتر و افتتاح کند بتکبیرات سبعه و ادعیهٔ ثلاثه و بخواند سورهٔ توحید را بعد از حمد
سه نوبت و معوذتین را پس بردارد دستها را برابر رو و قنوت کند در حالیکه
بگرید یا بگریه در آید باین دعا لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم
سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن
وما فوقهن وما تحتهن وهو رب العرش العظیم اللهم انت الله نور السموات والارض
وانت الله زین السموات والارض وانت الله جمال السموات والارض انت الله عماد
السموات والارض انت الله قوام السموات والارض انت الله صریخ المستصرخین

۸۹

وأنت الله غياث المستغيثين وأنت الله المفرّج عن المكروبين وأنت الله
المروّح عن المغمومين وأنت الله مجيب دعوة المضطرين وأنت الله إله
العالمين وأنت الله الرحمن الرحيم وأنت الله كاشف السوء وأنت
الله بك تنزل كل حاجة يا الله ليس يردّ غضبك إلا حلمك ولا ينجي
منك إلا التضرع إليك فهب لي من لدنك يا إلهي رحمة تغنيني بها عن
رحمة من سواك بالقدرة التي بها أحييت جميع ما في البلاد وبها تنشر
ميت العباد ولا تهلكني غمّا حتى تغفر لي وترحمني وتعرّفني
الاستجابة في دعائي وارزقني العافية إلى منتهى أجلي وأقلني
عثرتي ولا تشمت بي عدوي ولا تمكّنه من رقبتي اللهم إن رفعتني
فمن ذا الذي يضعني وإن وضعتني فمن ذا الذي يرفعني وإن أهلكتني
فمن ذا الذي يحول بينك وبيني أو يتعرض لك في شيء من أمري وقد
علمت أن ليس في حكمك ظلم ولا في نقمتك عجلة وإنما يعجل من يخاف
الفوت وإنما يحتاج إلى الظلم الضعيف وقد تعاليت عن ذلك يا إلهي
فلا تجعلني للبلاء غرضا ولا لنقمتك نصبا ومهّلني ونفّسني وأقلني
عثرتي ولا تتبعني ببلاء على أثر بلاء فقد ترى ضعفي وقلة حيلتي أستعيذ
بك الليلة فأعذني وأستجير بك من النار فأجرني وأسألك الجنة فلا
تحرمني پس بخواند در قنوت هر دعا که خواهد و هفتاد نوبت استغفار کند باین طریق که
أستغفر الله وأتوب إليه بعد از ان دعا کند از برای چهل شخص یا بیشتر
از برادران مؤمن باین طریق اللهم اغفر لفلان وفلان و اسم ایشان ذکر
کند تا آخر و اگر صد نوبت استغفار کند افضل است و ثواب آن بیشتر است
پس هفت نوبت بگوید أستغفر الله الذي لا إله إلا هو الحي القيوم

بجمیع ظلمی و جرمی و اسرافی علی نفسی و اتوب الیه پس بگوید رب اسائت و ظلمت نفسی و بئس ما صنعت و هذه یدای یا رب جزاء بما کسبتا و هذه رقبتی خاضعة لما اتیت و ها انا ذا بین یدیک فخذ لنفسک من نفسی الرضا حتی ترضی لک العتبی لا اعود پس سیصد نوبت بگوید العفو العفو پس بگوید رب اغفرلی وارحمنی و تب علی انک انت التواب الرحیم و بدانکه قنوت در نماز وتر در رکعت سوم است پس در رکعت دوم شفع قنوت نخواند و اگر وقت تنگ باشد از تطویل قنوت اختصار کند بر آنچه وقت وسعت آن داشته باشد و بعد از ان سلام بدهد و تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها بجا آورد و بعد از ان سجده کند و این دعا بخواند اللهم صل علی محمد و آل محمد وارحمنی بین یدیک و تضرعی الیک و وحشتی من الناس و انسی بک یا کریم یا کائنا قبل کل شیء یا مکون کل شیء یا کائنا بعد کل شیء لا تفضحنی فانک بی عالم و لا تعذبنی فانک علی قادر اللهم انی اعوذ بک من کرب الموت و من سوء المضجع فی القبور و من الندامة یوم القیمة اسئلک عیشة هنیئة و میتة سویة و منقلبا کریما غیر مخز و لا فاضح اللهم مغفرتک اوسع من ذنوبی و رحمتک ارجی عندی من عملی فصل علی محمد و آل محمد و اغفرلی یا حیا لا یموت و بعد از فارغ شدن از مفرده وتر و آنچه متعلق است بآن از ادعیه و آداب دو رکعت نافله صبح را بگذارد و در رکعت اول بعد از حمد سوره قل یا ایها الکافرون بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد سوره قل هو الله احد پس چون سلام دهد بر پهلوی راست بخوابد رو بقبله و جانب راست رو را بر دست راست بگذارد و این دعا بخواند استمسکت بعروة الله الوثقی التی لا انفصام لها و اعتصمت بحبل الله المتین و اعوذ بالله من شر فسقة العرب و العجم و من شر فسقة الجن و الانس ربی الله آمنت بالله توکلت علی الله

رسالهٔ اختیارات

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین [illegible] الطیبین الطاهرین و [illegible] من [illegible] عفی الله عنه [illegible] احادیث [illegible]

91

رسالت پناه صلوات الله علیه و آله اجمعین که معلوم می شود از سعادت و نحوست ایام هفته و ماه بجهت ارتکاب و اشتغال اعمال بر وجه اخص بر [illegible] تقاضای شیعیان که در [illegible] متابعت پیشوایان دین لازم است و [illegible] این رساله [illegible] موسوم [illegible] باختیارات ساعات

لا حول و لا قوّة الّا بالله و من یتوکّل علی الله فهو حسبه انّ الله بالغ امره قد جعل الله لکلّ شیءٍ قدراً حسبی الله و نعم الوکیل اللهمّ من اصبح و له حاجة الی المخلوق فانّ حاجتی و رغبتی الیک وحدک لا شریک لک الحمد لله ربّ الصّباح الحمد لله فالق الاصباح الحمد لله فالق المعاش الحمد لله جاعل اللّیل سکناً و الشّمس و القمر حسباناً ذلک تقدیر العزیز العلیم اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و اجعل فی قلبی نوراً و فی بصری نوراً و علی لسانی نوراً و من بین یدیّ نوراً و من خلفی نوراً و عن یمینی نوراً و عن شمالی نوراً و من فوقی نوراً و من تحتی نوراً و اعظم لی النّور و اجعل لی نوراً امشی به فی النّاس لا تحرمنی نورک یوم القیمة پس بخواند آیة الکرسی و قل اعوذ بربّ النّاس و قل اعوذ بربّ الفلق و پنج آیه از آخر سورهٔ آل عمران انّ فی خلق السّموات و الارض و اختلاف اللّیل و النّهار لآیات لاولی الالباب الّذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم و یتفکّرون فی خلق السّموات و الارض ربّنا ما خلقت هذا باطلاً سبحانک فقنا عذاب النّار ربّنا انّک من تدخل النّار فقد اخزیته و ما للظّالمین من انصار ربّنا انّنا سمعنا منادیاً ینادی للایمان ان آمنوا بربّکم فآمنّا ربّنا فاغفر لنا ذنوبنا و کفّر عنّا سیّئاتنا و توفّنا مع الابرار ربّنا و آتنا ما وعدتنا علی رسلک و لا تخزنا یوم القیمة انّک لا تخلف المیعاد پس تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها بجا آورد و بعد از آن صد نوبت بگوید سبحان ربّی العظیم و بحمده استغفر الله ربّی و اتوب الیه بعد از آن هفت نوبت بگوید بسم الله الرّحمن الرّحیم لا حول و لا قوّة الّا بالله العلیّ العظیم و دو سجدهٔ شکر بجا آورد بطریقی که قبل از این مذکور شد و این دعا را نیز بخواند اللهمّ ربّ الفجر و اللّیالی العشر و الشّفع و الوتر و اللّیل اذا یسر و ربّ کلّ شیءٍ و اله کلّ شیءٍ و خالق کلّ شیءٍ و ملیک کلّ شیءٍ صلّ علی محمّد و آل محمّد و افعل بی و بفلان

باب دوم ... در ...
۹۲
... ابن طاوس علیه الرحمه از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه روایت نموده که روز اول ماه ... در آن روز آدم ... خلق شد ... روزی است مبارک ... و بابرکت

وَ فُلانٍ نام برادران مؤمن ببرد سَاَلْتَ اَهْلُهُ وَلاَ تَفْعَلْ بِنَا مَا نَحْنُ اَهْلُهُ فَاِنَّكَ اَهْلُ التَّقْوىٰ وَ اَهْلُ الْمَغْفِرَةِ دوم نمازهای سنّتی نمازیست که بحضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله منسوبست و آن دو رکعت است در هر رکعتی فاتحه یک نوبت و اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ پانزده نوبت بخوانند و در رکوع نیز اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ پانزده نوبت بخوانند و همچنین در هر سر برداشتن از رکوع و در هر سجود و در هر سر برداشتن از سجود سوم نمازیکه بحضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منسوبست و آن چهار رکعت است بدو سلام در هر رکعت یک نوبت فاتحه و قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ پنجاه نوبت چهارم نمازیکه بحضرت فاطمه زهرا علیها السّلام منسوبست و آن دو رکعت است در رکعت اوّل فاتحه یکبار و اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ صد بار و در رکعت دوم فاتحه یکبار و قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ صد بار پنجم نمازیکه منسوبست بجعفر طیّار رضی اللّه عنه و آن چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اوّل بعد از فاتحه اِذَا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ بخوانند و در رکعت دوم بعد از فاتحه وَالْعَادِيَاتِ و در رکعت سوم بعد از فاتحه اِذَا جَاءَ و در رکعت چهارم بعد از فاتحه قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ و قبل از رکوع سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ پانزده نوبت بخوانند و در رکوع ده نوبت و در سر برداشتن از رکوع ده نوبت و در سجود ده نوبت و در سر برداشتن از سجود ده نوبت پس این تسبیح در این نماز سیصد گفته میشود و این نماز را اگر هر شب گذارند ثواب عظیم دارد و اگر میسّر نشود هر هفته یک نوبت گذارند و الّا هر ماه یک نوبت و الّا هر سال یک نوبت گذارند و اگر شخص نوافل یومیّه را نیز باین طریق گذارد ثواب هر دو را دریابد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که نماز واجب یومیه را نیز باین طریق میتوان گذارد و مصلّی ثواب هر دو را خواهد یافت و جایز است در رکعت اوّل و دوم و سوم نماز بجای آن سه سوره قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ بخوانند و سنّت است که چون از این نماز فارغ شود این دعا را بخواند و در زاد المعاد آمده که در سجدهٔ آخر میگوئی سُبْحَانَ مَنْ لَبِسَ الْعِزَّ وَالْوَقَارَ سُبْحَانَ مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَتَكَرَّمَ

روز دوم ماه
و ابتدای سرشت آدم علیه السلام
در این روز شده و حوّا نیز
مخلوق شده از آدم خواستن و نکاح
برای دختر خواستگاری و با ملکیت
بنا کردن و حاجات طلب کردن
نقش و کارها نمودن و سیر
و اختیار این روز خوب شود
و اوّل این ساعت باشد تا آخر
آخر روز و فرزندی که در این روز
متولّد شود ...

۹۳

روز سیم ماه

سوم روز نحس است و در این روز
آدم و حوّا را از بهشت بیرون کردند
پس باید که مشغول اصلاح خانه خود
باشد تا ممکن باشد برای کاری
نرود و بیرون نرود در این روز
از دشمنان ...

یا سبحان من لا ینبغی التسبیح الا له سبحان من احصی کل شیء علمه
سبحان ذی المن والنعم سبحان ذی القدرة والامر اللهم انی اسئلک
بمعاقد العز من عرشک ومنتهی الرحمة من کتابک وباسمائک الاعظم
وکلماتک التامة التی تمت صدقا وعدلا ان تصلی علی محمد واهل بیته و در
روایتی دیگر آمده که بعد از فارغ شدن از نماز بگوید یا رب یا رب یا رب و یا رباه یا رباه و
رب رب یا الهی یا الله و یا رحیم یا رحیم هر یک بقدر یک نفس و بگوید یا رحمان
یا رحمان هفت مرتبه یا ارحم الراحمین هفت مرتبه بعد از ان حاجت خود را
بخواهد ششم نماز اعرابی است و آن ده رکعت است دو رکعت اول بیک سلام و وقت
آن چاشت روز جمعه است در رکعت اول بعد از فاتحه سوره قل اعوذ برب
الفلق هفت نوبت بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه قل اعوذ برب الناس
هفت نوبت بخواند و چون سلام دهد آیة الکرسی را هفت نوبت بخواند بعد از ان هشت
رکعت دیگر هر چهار رکعت بیک سلام و در هر رکعت بعد از فاتحه سوره اذا جاء
یک نوبت بخواند و قل هو الله احد بیست و پنج نوبت و چون سلام دهد هفتاد نوبت بگوید
سبحان الله رب العرش الکریم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم هفتم
نماز طلب باران و آنرا نماز استسقا گویند و گزاردن آن نماز بجماعت افضل است و
سنت است که امام در خطبه روز جمعه مردم را امر کند به توبه و بانکه سه روزه بعد از روز جمعه
بدارند و در روز سوم که روز دوشنبه است بصحرا روند اگر در مکه نباشند و اگر در مکه باشند
این نماز را در مسجد الحرام گزارند و سنت است که با پای برهنه بخضوع و خشوع استغفار کنان
بصحرا روند و مردان پیر و زنان پیر و اطفال و چهارپایان را با خود ببرند و اطفال را
از مادران جدا کنند و زنان جوان و امثال ایشان را همراه نبرند و موذنان پیش پیش روند
و در وقت نماز بجای اذان سه نوبت الصلاة بگویند و وقت این نماز وقت نماز عید است

و خرید و فروخت و سایر کارها و
هر بنده که در این روز گریزد و
بدست آید و هر که در این روز بیمار
شود [illegible]
[illegible]

۹۴

[illegible]

وآن دو رکعت است بطریق نماز عید مگر دعای قنوت که در قنوت این نماز این دعا بخواند
اللّهمّ اسق عبادک وبهائمک وانشر رحمتک واحی بلادک المیتة وچون از
نماز فارغ شوند پیشنماز بر منبر رود وردای خود را بگرداند یعنی آنچه بر دوش راست است
بر دوش چپ اندازد وبرعکس کند و دو خطبه بخواند وچون از خطبه فارغ شود رو بقبله
کند وصد نوبت اللّه اکبر بگوید وبعد از آن رو بجانب راست کند وصد نوبت
سبحان اللّه بگوید وبعد از آن رو بجانب چپ کند وصد نوبت لا اله الّا اللّه
بگوید وبعد از آن رو بجانب حاضران کند وصد نوبت الحمد للّه بگوید وهمه حاضران
با او تبع این ذکرها را باواز بلند بگویند ششم نماز عید غدیر است وآن دو رکعت است
در هر رکعتی فاتحه یک نوبت بخواند و هر یک از آیة الکرسی تا هم فیها خالدون
وانّا انزلناه وقل هو اللّه احد ده نوبت بخواند واوّل وقت آن قبل از زوال
است بنیم ساعت وسنّت است که بعد از نماز دعای طویل که در مصباح مذکور است
بخواند وبعد از دعا حاجت خود را بطلبد وخطبه این نماز قبل از نماز است بطریق نماز جمعه
وزیارت حضرت امیر المؤمنین از دور ونزدیک در این روز سنّت است ودر حدیث
آمده که شهرت عید غدیر در آسمان بیشتر از زمین است وثواب تصدّق یک درهم در این روز
برابر ثواب تصدّق هزار هزار درهم است وغسل کردن وروزه داشتن وروزه دار
را در این روز ضیافت کردن ثواب عظیم دارد هفتم نماز روز اوّل هر ماه وآن دو رکعت
است در رکعت اوّل فاتحه یکبار وقل هو اللّه سی بار بخواند ودر رکعت دوم فاتحه
یکبار وانّا انزلناه سی بار هشتم نافله ماه رمضان وآن هزار رکعت است و
گذاردن آن بدو طریق است طریق اوّل آنکه در شب اوّل تا بیستم شب هر شب بیست
رکعت گذارند هشت رکعت میان شام وخفتن ودوازده رکعت بعد از خفتن ودر شب
نوزدهم صد رکعت افزایند وپنجصد رکعت که باقی میماند در ده شب آخر هر شبی سی رکعت

بگذارند هشت رکعت میان شام و خفتن و بیست و دو رکعت بعد از خفتن و در شب
بیست و یکم یکصد رکعت بجا آورند و همچنین در شب بیست و سوم و دوم آنکه در هر
یک از شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم بر سی رکعت اکتفا نمایند و آن هشتاد
رکعت که باقی میماند از آن رکعت‌ها در چهار روز جمعه بگذارند در هر روز ده رکعت چهار رکعت
نماز از حضرت امیرالمؤمنین و دو رکعت نماز حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها و چهار
رکعت نماز جعفر طیار و اگر پنج جمعه در ماه رمضان اتفاق افتد مخیر است اگر خواهد در یک
جمعه هیچ نگذارد و اگر خواهد چند رکعت از جمله در جمعه پنجم بگذارد و از چهل رکعت باقی بیست
رکعت نماز حضرت امیرالمؤمنین در شب جمعه آخر بگذارد و بیست رکعت نماز حضرت فاطمه زهرا
در شب شنبه که بعد از جمعه آخر است بگذارد و اگر ماه رمضان از سی روز کمتر باشد
از شب سی ام ساقط است و قضای آن شرعی نیست و هرچه غیر از آن گذارده شود
قضای آن سنت است یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه است و آن
بیست و هفتم ماه رجب است و این نماز دوازده رکعت است و در هر وقت از آن روز که خواهد بگذارد
و در هر رکعت فاتحه یکبار و هر سوره که خواهد یکبار بخواند و چون از نماز فارغ شود در همانجا
که نشسته است چهار نوبت بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسُبْحَانَ اللّٰهِ وَلَا
حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ بعد از آن چهار نوبت بگوید اَللّٰهُ اَللّٰهُ رَبِّیْ لَا
اُشْرِکُ بِهٖ شَیْئًا بعد از آن حاجت خود را بطلبد دوازدهم نماز شب مبعث و این نماز
نیز دوازده رکعت است هر دو رکعت بیک سلام در هر وقت از شب که خواهد بگذارد
در هر رکعت فاتحه یکبار و هر یک از سوره ناس و سوره فلق و سوره قل هو الله احد چهار
بار و چون از نماز فارغ شود در همانجا که نشسته است چهار نوبت بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَاللّٰهُ اَکْبَرُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسُبْحَانَ اللّٰهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ بعد از آن حاجت
خود بخواهد سیزدهم نماز روز مباهله است و آن بیست و چهارم ذیحجه است آن روزیست که

تصدق کرد حضرت امیر المؤمنین بجا آورد و این نماز مثل نماز عید غدیر است چهاردهم نماز زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و باقی حضرات ائمه معصومین علیهم السلام است و آن دو رکعت است بعد از زیارت کردن و چون زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بکنند دو رکعت نماز زیارت آدم علیه السلام و دو رکعت نماز زیارت نوح علیه السلام بکنند چون هر دو مقدس در آنجا مدفونند سنت است که نماز زیارت را در بالای سر بگذارند و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر شخصی از دور زیارت کند یعنی در شهر دیگر باشد اولی آنست که دو رکعت نماز زیارت را بجا آورد و بعد از آن زیارت کند پانزدهم نماز رغائب است و آن در شب جمعه اول ماه رجب باید کرد و بعد از آنکه پنجشنبه را روزه بدارند و این نماز دوازده رکعت است هر دو رکعت بیک سلام و در هر رکعت اَلْحَمْد یک بار و اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ سه بار و قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ دوازده بار و چون سلام دهد هفتاد نوبت بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بعد از آن بسجده رود و هفتاد نوبت گوید سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنَا وَرَبُّ الْمَلٰئِكَةِ وَالرُّوحِ و چون سر از سجده بردارد هفتاد نوبت بگوید رَبِّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ الْاَعْظَمُ باز بسجده رود و آنچه در سجده اول گفته بود بهمان طریق باز بگوید و بعد از آن حاجت خود را از خدا طلب نماید شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب آن سی رکعت است در هر رکعتی فاتحه یکنوبت و قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ پانزده نوبت هفدهم نماز شب نصف ماه شعبان و آن چهار رکعت است در هر رکعتی فاتحه یکنوبت و قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ صد نوبت هیجدهم نماز شب عید ماه رمضان و آن دو رکعت است در رکعت اول فاتحه یکبار و قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ هزار بار و در رکعت دوم فاتحه یکبار و قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ یکبار نوزدهم نماز ساعت غفلت است و آن ساعت ما بین شام و خفتن است و این نماز را نماز غفیله گویند و آن دو رکعت است در رکعت اول بعد از فاتحه این آیه بخواند وَذَا النُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادٰى فِي الظُّلُمَاتِ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ

مِنَ الظّالِمِینَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّیْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَکَذٰلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ و در رکعت دوم
بعد از فاتحه این آیه را بخواند وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَیْبِ لَا یَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَیَعْلَمُ مَا فِی الْبَرِّ
وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا یَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِی ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا یَابِسٍ
إِلَّا فِی کِتَابٍ مُبِینٍ بعد از آن دست بردارد و این قنوت بخواند اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ
بِمَفَاتِحِ الْغَیْبِ الَّتِی لَا یَعْلَمُهَا إِلَّا أَنْتَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَقْضِیَ حَاجَتِی
بعد از آن حاجت خود بطلبد بیستم نماز در وقت ارادهٔ سفر و آن دو رکعت است در
هر رکعت فاتحه و سوره یکبار بخواند و چون فارغ شود این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْتَوْدِعُکَ
نَفْسِی وَأَهْلِی وَمَالِی وَدِینِی وَدُنْیَایَ وَآخِرَتِی وَخَوَاتِیمَ عَمَلِی بیست و یکم نماز توبه است
و آن دو رکعت است در هر رکعت فاتحه و هر سوره که خواهد بخواند و این نماز را بعد از توبه
و غسل توبه باید گذارد و چون از نماز فارغ شود دعای توبه که در صحیفهٔ کامله مذکور است
بخواند بیست و دوم نماز هدیهٔ میّت است و آن دو رکعت است در رکعت اوّل بعد
از فاتحه آیة الکرسی یک نوبت و در رکعت دوم فاتحه یک نوبت و إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ ده
نوبت و چون سلام دهد بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابْعَثْ ثَوَابَ هَاتَیْنِ
الرَّکْعَتَیْنِ إِلٰی قَبْرِ فُلَانٍ و نام میّت را ببرد و وقت این نماز شب اوّل دفن میّت است
بیست و سوم نماز روز عاشورا و آن چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اوّل فاتحه یکنوبت
و قُلْ یَا أَیُّهَا الْکَافِرُونَ یکنوبت و در رکعت دوم فاتحه یکنوبت و قُلْ هُوَ اللّٰهُ یکنوبت و در رکعت سوم
فاتحه یکنوبت و سورهٔ احزاب یکنوبت و در رکعت چهارم فاتحه یکنوبت و سورهٔ منافقون یکنوبت و
بعد از آن نماز زیارت امام حسین علیه السلام بکند بیست و چهارم نماز روز نوروز است و آن چهار رکعت است
بدو سلام در رکعت اوّل فاتحه یکنوبت بخواند و إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ ده نوبت بخواند و در رکعت دوم بعد از
فاتحه ده نوبت قُلْ یَا أَیُّهَا الْکَافِرُونَ و در رکعت سوم بعد از فاتحه ده نوبت قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ
و در رکعت چهارم بعد از فاتحه هر یک قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ وَقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ را

ده نوبت بخواند و بعد از سلام سجده رود و در سجده این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ
اٰلِ مُحَمَّدٍ الْاَوْصِیَاءِ الرَّاضِینَ الْمَرْضِیِّینَ وَعَلیٰ جَمِیعِ اَنْبِیَائِکَ وَرُسُلِکَ بِاَفْضَلِ
صَلَوَاتِکَ وَبَارِکْ عَلَیْهِمْ بِاَفْضَلِ بَرَکَاتِکَ وَصَلِّ عَلیٰ اَرْوَاحِهِمْ وَاَجْسَادِهِمْ
اَللّٰهُمَّ بَارِکْ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِکْ لَنَا فِی یَوْمِنَا هٰذَا الَّذِی فَضَّلْتَهُ وَکَرَّمْتَهُ وَشَرَّفْتَهُ
وَعَظَّمْتَ خَطَرَهُ اَللّٰهُمَّ بَارِکْ لِی فِیمَا اَنْعَمْتَ بِهِ عَلَیَّ حَتّیٰ لَا اَشْکُرَ اَحَداً غَیْرَکَ
وَوَسِّعْ عَلَیَّ فِی رِزْقِی یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ و وقت این نماز بعد از فارغ شدن است از
نماز ظهر و عصر و نافله آن که در اوّل وقت گذارده شود مطلب سوم در بیان احکام
خللی که در نماز واقع میشود و دران سه مقصد است مقصد اوّل در بیان خللی که
موجب بطلان نماز است و آن بیست و سه امر است اوّل حدث کردن در اثنای نماز
خواه از روی عمد واقع شود و خواه از روی سهو و خواه از روی اختیار و خواه از رو
اضطرار و خواه قبل از سر برداشتن از سجده آخر نماز و خواه بعد از آن و شیخ ابن بابویه
بر آنست که اگر حدث در نماز بعد از سر برداشتن از سجده آخر واقع شود نماز باطل
نمیشود و واجبست که وضو بسازد و نماز را با تمام رساند دوم عمداً پشت بقبله کردن
بی ضرورتی و اگر ضرورت باشد مثل وقت جنگ که خصم رو بقبله باشد و وقت نماز
تنگ باشد نماز باطل نمیشود اما اگر پشت بقبله کردن از روی سهو واقع شود درین صورت
شرط بطلان نماز آنست که وقت نماز باقی باشد که اگر بعد از خروج وقت بخاطر رسد که
پشت بقبله نماز کرده آن نماز صحیح است چنانچه در بحث قبله مذکور شد سوم انحراف از
قبله بجانب یمین یا یسار از روی عمد بی ضرورت اما اگر از روی سهو باشد وقتی آن نماز
باطل خواهد بود که هنوز وقت نماز باقی باشد چنانکه سابقاً مذکور شد چهارم هرگاه ظاهر
شود که غسل یا وضو یا تیمم خللی داشته باشد مثل آنکه ظاهر شود که بعضی اعضا را نشسته
یا مسح نکرده یا آب وضو و غسل یا خاک تیمم مغصوب بوده یا مشتبه بمغصوب یا نجس بوده

ویا مشتبه به نجس یا آب یا بخاک غصبی باشد یا مشتبه بغصبی دانسته وضو یا تیمم کرده
باشد امّا اگر در وقت وضو یا غسل یا تیمم عالم بغصب یا اشتباه نباشد و بعد از نماز
اطلاع یابد که غصبی بوده یا مشتبه بغصبی در این صورت نمازی که کرده صحیح است پنجم
هرگاه نداند که یک رکعت گذارده یا دو رکعت ششم شک در عدد رکعات نماز مغرب کردن
هفتم هرگاه کسی رکنی از ارکان خمسهٔ نماز که نیت و تکبیر احرام و قیام و رکوع و دو سجده است
زیاده کند یا کم کند اگرچه از روی سهو باشد هشتم فعل کثیر در اثنای نماز کردن بهیئتی که در عرف
اورا مصلّی نگویند اگرچه سهوًا باشد امّا اگر فعل قلیل باشد مثل کفش کندن یا عقرب بیک
ضرب کشتن یا یک قدم پیش یا پس رفتن نماز باطل نمیشود نهم سکوت طول کردن بطریقی
فعل کثیر است که در عرف اورا مصلّی نگویند دهم اگر یک رکعت یا زیاده فراموش کند و
بخاطر نرسد مگر وقتیکه در میان امری از و صادر شده باشد که نماز بآن باطل میشود عمدًا و
سهوًا مثل حدث یا پشت بقبله کردن امّا اگر در میانه امری صادر شده باشد اگر عمدًا صادر
شود نماز باطل میشود و اگر سهوًا صادر شود نماز باطل نمیشود مثل تکلم بدو حرف در این صورت
نماز باطل نمیشود و باتمام باید رسانید یازدهم در نماز چهار رکعتی یک رکعت سهوًا زیاده
کردن بشرط آنکه بعد از رکعت چهارم بمقدار تشهد ننشسته باشد که اگر بقدر تشهد
نشسته باشد نماز او صحیح است هرچند تشهد نخوانده باشد دوازدهم هرگاه کل نماز را قبل
از وقت واقع شده باشد خواه عمدًا خواه سهوًا امّا اگر بگمان آنکه وقت داخل شده نماز گذارد
و در اثنای نماز وقت داخل شود در این صورت نماز صحیح است سیزدهم آنکه هرگاه دانسته
در مکان غصبی یا جامهٔ غصبی نماز گذارد چهاردهم در جامه یا بدن نجس که پیش از نماز
میدانسته که نجس است و بعد از آن فراموش کرده نماز گذاردن پانزدهم سبب تقیه عمدًا
بطریق سنیان دست در نماز بستن شانزدهم در اثنای نماز عمدًا چیزی خوردن هرچند
اندک باشد هفدهم عمدًا بدو حرف تکلم کردن هجدهم عمدًا بقهقهه خندیدن نوزدهم از برای

وخرید و فروخت و سفر کردن
و باید که احتراز نماید از رفتن
به نزد پادشاهان و هر که در این
روز به نزد پادشاه رود
...
۱۰۰
...
امید

امور دنیا عمداً اگرچه کردن آن ششم عمداً ترک واجبی از واجبات نماز کردن اگرچه رکن نباشد اما اگر بجهت
جهل مسئله عمداً ترک کند جهر را در جای که در جهر واجبست یا اخفات را در جای که اخفات واجبست
آن نماز صحیح است هفتم عمداً زیاده کردن واجبی از واجبات نماز اگرچه رکن نباشد هشتم
عمداً انحراف قلیل از قبله کردن که بحد یمین یا یسار نرسد نهم عمداً کشف عورت نمود
کردن مقصد دوم در بیان احکام خللی که بوقوع آن نماز باطل نمیشود و آن دو نوعست
نوع اوّل خللی که بواسطهٔ آن سجدهٔ سهو واجب نمیشود و نوع دوم خللی که بواسطهٔ آن
سجده واجبست و احکام این دو نوع در دو فصل تفصیل بیاید فصل اوّل در بیان
خللی که بواسطهٔ آن سجدهٔ سهو واجب نمیشود و آن فراموش کردن فعلی از افعال واجبی
نماز است که قبل از فوت محل آن بیاد آید پس اگر خواندن فاتحه را فراموش کند و بعد از
خواندن سوره و قبل از رکوع بیادش آید پس باید که نماز را قطع نکند بلکه بسم الله را از سر نو
گفته اوّل فاتحه بخواند و بعد از آن همان سوره را که خوانده بود اعاده نماید یا سورهٔ دیگر
بخواند و اگر رکوع را فراموش کند و بعد از خم شدن بقصد سجود و قبل از سجود بیادش
آید راست ایستد و رکوع را بجا آورد و جائز نیست که اکتفا بآن خم شدن کند خواه
آن خم شدن بحد رکوع رسیده باشد و خواه کم از حد رکوع باشد و خواه زیاده بر آن و اگر
هر دو سجده را یا تشهد اوّل فراموش کند و بعد از ایستادن و قبل از رکوع بیادش آید دو سجده
و تشهد را بجا می آورده نماز را باتمام رساند و اگر یک سجده را فراموش کرده پس اگر بعد از سجده
که کرده نشستن و طمانینت را بجا آورده احتیاج بنشستن و طمانینت دیگر نیست و الا بنشیند
و طمانینت را بجا آورد و سجدهٔ فراموش شده بجا آورد و احتیاج بسجدهٔ سهو نیست
و اگر پیشنماز در فعلی از افعال نماز شک کند و ماموم آنرا بجا آورده امام را بفعل آن یا به
عدم فعل آن واقف سازد پیشنماز را واجبست که عمل بقول ماموم نماید اگرچه ماموم یک شخص
باشد و عادل نباشد در صورت پیشنماز سجدهٔ سهو واجب نیست و واقف ساختن ماموم

پیشنماز را جایز است که باشارهٔ دست یا شانگی نزد یا به پیشنماز یا شد یا بلفظ قرآن مثل آنکه پیشنماز شک
کرده باشد که در نماز چهار رکعتی سه یا دو و سه یا در میانه سه و چهار و ماموم داند که سه رکعت گذارده
پس آن سوره که در سه فَقُولُوا سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ بخواند و اگر شخصی سهو بسیار در نماز کند بحیثیتی که او را
در عرف کثیر السهو گویند در صورت تلافی آنچه نکرده بر او واجب نیست هر چند محلش باقی باشد
و سجدهٔ سهو نیز بر او واجب نیست و بعضی از مجتهدین او را وقتی کثیر السهو میگویند که در سه نماز
متوالی سه سهو بکند یا در یک نماز سه سهو کند و اگر شک بسیار کند بحیثیتی که او را در عرف
کثیر الشک گویند ملتفت نشود هر چند محلش باقی باشد نمازش صحیح است و سجدهٔ سهو بر او واجب
نیست پس اگر مثلاً شک کند در خواندن سوره قبل از رکوع بر او واجب است که بآن
ملتفت نشده برکوع رود و سوره را نخواند و اگر سوره در صورت نخواندن آن نمازش
باطل است هر چند بعد از خواندن ظاهر شود که نخوانده بود فصل دوم در بیان خللی که در سجدهٔ
سهو سبب آن واجب است و آن در هفت موضع است اول فراموش کردن یک سجده دوم فراموش
کردن تشهد سیم فراموش کردن صلوات بر محمد و آل اطهار او بشرط آنکه محل هر یک گذشته
باشد پس در صورت واجب است که آنرا بعد از سلام دادن بجا آورد و بعد از آن دو سجدهٔ سهو بکند
و اگر دو چیز از این سه چیز که مذکور شد فراموش شده باشد واجب است که اول بعد از سلام دادن
هر دو را بآن ترتیب که فوت شده بجا آورد و بعد از آن از برای هر یک دو سجدهٔ سهو بکند اما
لازم نیست که قصد کند که دو سجدهٔ اول از جهت خلل اول است و دو سجدهٔ ثانی از برای خلل دوم است
پس اگر در نماز ظهر مثلاً تشهد اول را یا یک سجده را از رکعت سوم فراموش کرده باشد اول تشهد را
بجا آورد و نیت چنین کند که تشهد فراموش شده نماز ظهر را بجای می آرم ادا واجب قربة الی الله و اگر
وقت گذشته باشد بجای ادا قضا بگوید و بعد از آن سجده فراموش شده را همین طریق بکند و سجدهٔ
سهو را بعد از آن بجا آورد و اگر دو سجدهٔ سهو تشهد را بر دو سجدهٔ سهو سجدهٔ فراموش شده
مقدم دارد بهتر است و اما واجب نیست و نیت چنین کند که دو سجدهٔ سهو از برای سهوی که

بیمار

در نماز ظهر کرده ام بجا می آرم واجب قربة الی الله ادا و قضا لازم نیست و اگر نمازی
که باجاره یا بجهت پدر بگذارد مثل این سهو واقع شود نیت چنین کند که بنیابت فلان تشهد
فراموش کرده را بجا می آورم بجهت آنکه واجب است بر او بالاصالة و بر من بنیابت او قربة الی الله
اما در نیت سجده سهو ذکر نام آن شخص واجب نیست و بعضی از مجتهدین واجب میدانند و نیت سجده
فراموش شده و سجده اول دو سجده سهو واجب است که مقارن سازد به پیشانی بر زمین گذاشتن
و ذکر دو سجده سهو اینست بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد و چون سر از سجده
دوم بردارد تشهد باین طریق بخواند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا
رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از آن سلام دهد و واجب است در آن
استقبال قبله و طهارت از حدث و خبث چهارم از هفت موضع که دو سجده سهو در آن واجب است
شک کردن است میان چهار رکعت و پنج رکعت چنانکه در بحث شکیات مذکور خواهد شد پنجم سلام دادن
از روی سهو در غیر محل ششم ایستادن یا نشستن در غیر محل هفتم حرف زدن بزیاده از دو حرف
غیر قرآن و دعا و بعضی از مجتهدین دو سجده سهو را واجب میدانند از برای هر زیاده و نقصانی
که در نماز واقع شود و نماز را باطل نسازد و این قول احوط است و وقت آن بعد از سلام
دادن است خواه از برای زیادة باشد و خواه از برای نقص و بعضی از مجتهدین آنچه از برای
نقص است مقدم بر سلام میدانند و اولی آنست که ادای آن قبل از فعل منافی و بعد
از سلام دادن بی فاصله بجا آورد مقصد سیم در بیان احکام شک که در نماز
یا در غیر عدد رکعات است یا در عدد رکعات و احکام هر یک در بحثی مذکور میشود بحث اول
در شک در غیر عدد رکعات بدانکه هر گاه مصلی در فعلی از افعال نماز شک کند خواه آن رکن باشد
خواه غیر رکن پس اگر محل آن فعل نگذشته باشد واجب است که آنرا بجا آورد مثل آنکه قبل از
رکوع شک کند که قرائت کرده یا نه یا بعد از قرائت و پیش از خم شدن بجهت رکوع شک کند
که رکوع کرده است یا نه قبل از درست نشستن ... از تشهد یا ... ایستادن

بواسطهٔ قیام شک کند که سجود کرده است یا نه و اگر محلّ آن نگذشته باشد و شروع در واجب دیگر کرده باشد بجا آوردن آن لازم نیست و شکّ کو را زمعرض اعتبار ساقط است مثل آنکه در اثنای قرائت شک کند که تکبیر احرام را بجا آورده یا نه یا در اثنای سجود شک کند که رکوع بجا آورده یا نه یا در اثنای تشهد شک کند که سجود کرده یا نه یا در وقت شروع در قیام شک کند که سجود کرده یا نه امّا در یک صورت آخر بعضی از مجتهدین بر آنند که سجود را بجا باید آورد و بدانکه هرگاه فعلی از افعال مشکوک فیها در محلّ تلافی کند و بعد از آن ظاهر شود که آنرا بجا آورده بود پس اگر آن فعل رکن است نماز باطل میشود و اگر رکن نیست نماز صحیح است و اگر بعد از فوت محلّ تلافی کند نماز باطلست خواه آن فعل رکن باشد و خواه غیر رکن بحث دوم در شک در عدد رکعات بدانکه شک در عدد رکعات نماز صبح و نماز مغرب موجب بطلان نماز است و همچنین شک میانهٔ یک رکعت و دو رکعت و هرگاه در نماز چهار رکعتی شک در عدد رکعات واقع شود مشهور از آن دوازده صورت است اوّل شک میانهٔ دو و سه بعد از اتمام سجدتین و اتمام آن بفارغ شدن از ذکر سجدهٔ آخر است اگرچه سر از سجده برنداشته باشد پس واجب است که بنا بر سه نهد و نماز را تمام کند و بعد از سلام دادن یک رکعت نماز را احتیاطاً ایستاده بگذارد یا دو رکعت نشسته دوم شک کردن میانهٔ سه و چهار خواه سجدتین باتمام رسانیده باشد و خواه نرسانیده باشد پس بنا بر چهار نهد و احتیاط را بطریق سابق بجا آورد سوم شک کردن میانهٔ دو و چهار بعد از اکمال سجدتین پس بنا بر چهار نهد و دو رکعت نماز ایستاده بجهت احتیاط بگذارد و شیخ ابن بابویه شک میان دو و چهار را مبطل نماز میداند چهارم شک میانهٔ دو و سه و چهار بعد از اکمال سجدتین پس بنا بر چهار نهد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد و دو رکعت نشسته و مخیر است در تقدیم هر کدام که خواهد و بعضی از مجتهدین بر آنند که دو رکعت نشسته را مقدم باید داشت پنجم شک کردن میانهٔ دو و پنج بعد از اکمال سجدتین ششم شک کردن میانهٔ سه و پنج بعد از رکوع امّا اگر قبل از رکوع این شک واقع شود آن رکعت را منهدم سازد تا شک میانهٔ دو و چهار شود و حکم آن گذشت

امّا بر دو سجدهٔ سهو واجبست بواسطهٔ زیاده کردن قیام هفتم شک کردن میانهٔ دو و سه و پنج
بعد از اکمال سجدتین هشتم شک کردن میانهٔ دو و چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین در این چهار صورت
مجتهدین را دو وجه است یکی آنکه بنا بر کمتر گذارد و نماز را تمام کند و وجه دیگر نماز باطلست و در این
صورت آخر وجه دیگر گفته اند و آن بنا بر چهار نهادنست و دو رکعت احتیاط ایستاده بجا آوردن
و دو سجدهٔ سهو کردن نهم شک کردن میانهٔ دو و سه و چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین و این
حکم صورت هشتم دارد با زیادتی دو رکعت احتیاط نشسته و اگر خواهد یک رکعت بجای آن ایستاده
بگذارد دهم شک کردن میانهٔ چهار و پنج پس اگر بعد از سجود است سلام دهد و دو سجدهٔ سهو بجا آورد
و اگر قبل از رکوع است آن رکعت را منهدم سازد تا شک میانهٔ سه و چهار شود و این مخیّر است
در گذاردن یک رکعت احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته و دو سجدهٔ سهو بجا آورد و اگر
بعد از رکوع است قبل از سجدتین بعضی از مجتهدین در این صورت نماز را باطل میدانند و بعضی مثل شک
قبل از رکوع میدانند یازدهم شک کردن میانهٔ سه و چهار و پنج و در این صورت بعضی از مجتهدین
بر آنند که بنا بر سه نهد و نماز را تمام کند و نماز احتیاط نکند و بعضی بر آنند که بنا بر چهار نهد و
یک رکعت احتیاط ایستاده بگذارد و دو سجدهٔ سهو بجا آورد دوازدهم آنکه شک تعلق برکعت
ششم گیرد در این صورت بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز باطلست و بعضی بر آنند که بنا بر کمتر نهد
و حکم آن مثل حکم تعلق شک برکعت پنجم است و هرگاه در عدد رکعت نماز سنّتی شک واقع شود
مصلّی مخیّر است در بنا بر اقل و بنا بر اکثر و بنا بر اقل افضل است فصل در بیان نماز احتیاط
بدانکه آنچه در نماز واجبست در اصل نماز احتیاط واجبست مثل طاهر بودن از حدث و خبث
و استقبال قبله و ستر عورت و نیّت قربت و تکبیر احرام و تشهّد و تسلیم و چهار امر در نیّت
آن واجبست که در نماز اصلی واجب نیست اوّل قصد نماز احتیاط دوم تعیین آنکه
یک رکعت است یا دو رکعت سوم تعیین آنکه ایستاده گذارده می شود یا نشسته چهارم
تعیین نمازی که احتیاط بجهت اوست و در این نماز بعد از فاتحه سوره نمی باید خواند الحمد

و فاتحه را باید خواند و جایز نیست که تسبیحات اربع قائم مقام فاتحه بشود و قنوت هم نکند که
دو رکعت نماز ایستاده میگذارم از جهت احتیاط فلان نماز را به جای آنکه بر من واجب است ادا قربة الی الله
و اگر نشسته بگذارد دو رکعت نشسته ... و اگر ... و هرگاه میان
نماز اصل و نماز احتیاط امر منافی نماز واقع شود مثل آنکه رو از قبله بگرداند یا حدثی یا فعل کثیری از او صادر شود
بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز اصل باطل میشود و اولی بطلان آنست و هرگاه در اثنای
نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز احتیاط تمام کند
و چیزی دیگر لازم نیست و بعضی بر آنند که نماز اصل باطل میشود و اعادهٔ آن باید کرد و قول
دوم احوط است و اگر بعد از فارغ شدن از نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده به آن
التفات نکند نماز او صحیح است و اگر در اثنای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل درست بوده
و احتیاط ضرور نبوده نماز احتیاط نافله میشود و مکلف مخیر است میان قطع و اتمام آن و هرگاه شخصی که
نماز احتیاط برو واجب شده باشد ترک آن کند و نماز را از سر گیرد آن نماز او درست و ادا
نمیشود و واجب است بروی که احتیاطی را که شارع فرموده بجا آورد و اگر نماز احتیاط را بعد از اعادهٔ
نماز اصل بجا آورد و در صحت آن هر نماز در وقت او باقیست بجهت آنکه فصل منافی در ما بین نماز
اصل و نماز احتیاط واقع شده و آن نمازیست که از جهت آن شرع کرده و خاتمه در بیان
احکام نماز قضا و نماز سفر و نماز خوف و نماز جماعت و در این چهار فصل است فصل اول
در بیان احکام نماز قضا هرگاه نمازی از نمازهای یومیه از شخصی فوت شود و آن شخص
در وقت فوت آن نماز بالغ و عاقل و خالی از حیض و نفاس بوده باشد و کافر اصلی
نبوده باشد قضای آن نماز برو واجب است پس اگر نماز در وقت جنون یا عدم بلوغ
یا حیض و نفاس فوت شود قضا ندارد و همچنین هرگاه کافر اصلی مسلمان شود نمازهای ایام
کفر قضا ندارد اما کافر ... هرگاه مسلمان شود واجب است برو قضای نمازهای
ایام ارتداد ... که در وقت ... یا در وقت مستی از شخصی فوت شود

قضای آن نیز واجب است و اگر شخصی چیزی بخورد که میداند که خواب بر او غالب شود و تمام وقت
نماز در خواب باشد پس اگر چنین دانسته که خواب بر او غالب میشود قضا بر وی واجب است و قضای
آن نماز واجب نیست و اگر نمیدانسته که خوردن آن چیز باعث بیهوشی است و اگر بواسطه
مرض تناول نموده و علاج بقول طبیب حاذق منحصر در آن بوده در این صورت نیز قضای
آن نماز واجب نیست و همچنین قضا ندارد اگر به اکراه آنرا بخورد یا داده باشند اما اگر نه
بواسطه معالجه مرض آنرا تناول نموده باشد یا بقول طبیب غیر حاذق خورده باشد یا
علاج در آن منحصر نباشد در این صورت قضا بر او واجب است و هرگاه شخصی مرتد شود بر او
واجب است که نمازهای ایام ارتداد را قضا کند و اما واجب نیست که نمازی که در ایام کفر اصلی
بر او واجب بوده و از او فوت شده قضا کند و اگر شخصی مسلمان باشد و تا آخر وقت
نماز نه آب یابد و نه خاکی که وضو سازد یا تیمم کند نماز از او ساقط میشود و اما در وجوب قضای
آن میانه مجتهدین اختلاف است و اولی قضا است و اما اگر از اول وقت آن مقدار زمانی گذشته
باشد که طهارت و نماز را در آن وقت بجا توان آورد و بجا نیاورده باشد و بعد از آن آب
و خاک نیابد در این صورت قضای آن نماز بر او واجب است بدانکه هرگاه نمازی از شخصی فوت
شود و آن شخص در آن زمان صحیح باشد و قادر بر قیام و بر سایر افعال و طاعت نماز بوده
باشد آن شخص را جایز است که در ایام بیماری و عدم قدرت بر قیام بعضی از افعال آن نماز
را بجا نیاورد و قضا کند و لازم نیست که انتظار ایام صحت و قدرت بر اتیان افعال بکشد.
پس بیماری که قادر بر قیام نباشد جایز است که نشسته نماز کند خواه ادا خواه قضا
و اگر بر نشستن قادر نباشد بر جانب راست خوابیده نماز کند و اگر از آن عاجز شود
بر جانب چپ و چون از آن عاجز باشد بر پشت خوابیده بطریقی که وقت احتضار و رکوع
و سجود را با اشارت سر بجا آورد و اگر به اشارت سر قادر نباشد به چشم اشارت کند
و در صورت سجود را از رکوع منخفض تر سازد و قرائت و باقی اذکار را بجا آورد و اگر

آنها عاجز باشد افعال نماز را به ترتیب بجا نگذارند و اگر بیماری که نشسته نماز میگذارد در اثنای نشستن قدرت بر قیام پیدا کند باید که بایستد و قرائت کند و اگر قرائت را تمام کرده باشد این ایستادن بجهت رکوع باشد و درنگ کردن در این قیام واجب نیست و اگر از قیام عاجز شود بنشیند اما در حال انتقال از قعود بقیام قرائت بکند و اگر بیماری که نشسته رکوع میکند بعد از رکوع و قبل از سجود قدرت بر قیام پیدا کند باید که بایستد و بعد از ایستادن بجهت سجود خم شود و درنگ در این قیام لازم نیست و در همهٔ این احکام میانهٔ ادا و قضا فرق نیست تتمه در ترتیب نماز قضا که پیش جمعی از مجتهدین واجب است اگر از شخصی ظهری و عصری فوت شده باشد و نداند که اول کدام فوت شده در این صورت سه نماز بگذارد یک عصر مابین دو ظهر یا یک ظهر مابین دو عصر و اگر ظهر و عصر و مغربی فوت شده باشد در این صورت به هفت نماز گزاردن ذمه او بری میشود باین طریق که ظهری بگذارد و باز عصری و باز مغربی و باز ظهری و باز عصری و باز مغربی و باز ظهری و باز عصری و باز مغربی و اخصر از این آنست که قبل از مغرب و بعد از آن ظهری و عصری و ظهری بگذارد پس هفت نماز ذمه او بری میشود و اگر ظهر و عصر و مغرب و عشا فوت شده باشد شانزده نماز بگذارد دیگر از این چهار را بگذارد و سه دیگر را بعد از آن و باز دیگری بگذارد و سه دیگر را بعد از آن و باز دیگری و سه دیگر را بعد از آن و باز دیگری و سه دیگر را بعد از آن و اخصر از آن اینست که آن هفت نماز که مذکور شد قبل از عشا و بعد از عشا بگذارد پس به پانزده نماز ذمه او بری میشود و اگر با آن چهار صبحی فوت شده باشد بیست و پنج نماز بکند یکی از این پنج را بکند و چهار دیگر بعد از آن باز دیگری و چهار دیگر بعد از آن و همچنین تا پنج نوبت و اخصر از این آنست که چهار روزه نماز را به ترتیب بگذارد و بعد از آن صبحی بجا آورد تتمه اگر از شخصی یک نماز از نمازهای پنجگانه فوت شده باشد و نداند که کدام نماز است پس اگر در حضر فوت شده صبحی و مغربی و چهار رکعتی بگذارد و چهار رکعتی را اطلاق کند

رسالهٔ اختیارات ۱۰۸

[illegible]

میانهٔ ظهر و عصر و عشا و در جهر و اخفات آن مخیر است و همچنین مخیر است میانهٔ جهر و اخفات در
هر نمازی که اطلاق کند میانهٔ نماز جهری و نماز اخفاتی و اگر در سفر فوت شده باشد مغربی
بگذارد و دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح و ظهر و عصر و عشا و اگر مشتبه باشد و نداند که آن نماز در
سفر فوت شده یا در حضر دو رکعتی بگذارد مطلق میانهٔ صبح و ظهر و عصر و عشا و چهار رکعتی
مطلق میانهٔ ظهر و عصر و عشا و مغربی بکند و اگر دو نماز فوت شده باشد پس اگر در حضر فوت شده
چهار نماز بگذارد دو صبحی و دو چهار رکعتی چهار رکعت اول اطلاق کند میانهٔ ظهر و عصر
و چهار رکعتی دوم میانهٔ عصر و عشا و مغربی میانهٔ دو چهار رکعتی بگذارد تا ترتیب حاصل
شود و اگر در سفر فوت شده باشد سه نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح و ظهر و عصر
و بعد از ان مغربی و بعد از مغرب دو رکعتی مطلق میانهٔ ظهر و عصر و عشا و اگر مشتبه
باشد و نداند که آن دو نماز در سفر فوت شده یا در حضر پنج نماز بگذارد دو رکعتی مطلق
میانهٔ صبح و ظهر و عصر بعد از ان چهار رکعتی مطلق میانهٔ ظهر و عصر بعد از ان مغربی
بعد از ان دو رکعتی میانهٔ ظهر و عصر و عشا و بعد از ان چهار رکعتی مطلق میانهٔ عصر و
عشا و اگر سه نماز فوت شده باشد پس اگر در حضر فوت شده باشد پنج نماز بر همین ترتیب
بگذارد و اگر در سفر فوت شده چهار نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح و ظهر و دو رکعتی
دیگر مطلق میانهٔ ظهر و عصر بعد از ان مغربی بعد از ان دو رکعتی مطلق میانهٔ عصر و عشا و
اگر نداند که آن سه نماز در حضر فوت شده یا در سفر هفت نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح
و ظهر و بعد از ان ظهری و عصری تمام و دو رکعتی مطلق میانهٔ ظهر و عصر و بعد از ان مغربی
بعد از ان دو رکعتی مطلق میانهٔ عصر و عشا و بعد از ان عشا را تمام بگذارد و اگر چهار
نماز فوت شده باشد پنج نماز حاضر را بگذارد و اگر در حضر فوت شده باشد پنج نماز مسافر را
اگر در سفر فوت شده باشد و اگر نداند که این چهار نماز در سفر فوت شده یا در حضر هشت
نماز بگذارد باین طریق صبحی بعد از ان ظهری تمام بعد از ان ظهری قصر بعد از ان عصری تمام

بعد از آن عصری قصر بعد از آن مغربی بعد از آن عشای تمام بعد از آن عشای قصر
و همچنین اگر نماز پنجگانهٔ شبانه روزی فوت شود و نداند که در سفر فوت شده یا در حضر
پس هشت نماز بهمین طریق بگزارد بدانکه سه نماز است از نمازهای واجبی که قضا ندارد
اوّل نماز جمعه دوّم نماز عید قربان سوّم نماز عید ماه رمضان و امّا نماز آیات غیر زلزله پس اگر بعضی
قرص ماه یا آفتاب گرفته باشد و بعد از خروج وقت بران مطلع شده باشد قضا ندارد
و اگر قبل از خروج وقت بران مطلع شده عمدا بجا نیاورده یا فراموش کرده بعضی از مجتهدین
قضای آنرا واجب میدانند و بعضی واجب نمیدانند و اولی وجوب است و اگر
همه قرص آفتاب یا ماه گرفته باشد بر جمیع تقادیر قضا لازم است خواه بعد از خروج
وقت بران مطلع شده باشد و خواه قبل از آن و خواه عمدا بجا نیاورده باشد و خواه
فراموش شده باشد و امّا نماز زلزله در تمام عمر ادا است فصل دوم در بیان احکام نماز
سفر واجبست بر مسافر که هر یک از نماز ظهر و عصر و عشا را دو رکعت بگذارد به هشت شرط
شرط اوّل قصد مسافت و آن هشت فرسخ شرعیست یا قصد چهار فرسخ بقصد او
بازگشتن در همان شب یا در همان روز و فرسخی سه میل است و میلی چهار هزار گز است
بگز دست و گز بیست و چهار انگشت است که بعرض در پهلوی هم باشند و انگشت هفت
جو متوسط است که بعرض در پهلوی هم باشند و هر جوی برابر هفت موی از موهای
یال یابو که بعرض در پهلوی هم باشد پس فرسخ شرعی بگز شرعی دوازده هزار گز است و
بانگشت دویست و هشتاد و هشت هزار انگشت است و بجو دو هزار هزار و شانزده هزار
جو است و بموی یال یابو چهارده هزار هزار و یکصد و دوازده هزار موست و این هشت فرسخ
را در شرع برابر میدانند بیک روز راهی که شتر باربردار آنرا ببرد بشرط آنکه آن روز معتدل
باشد در درازی و کوتاهی و آن راه معتدل باشد در آسانی و دشواری و اگر موضعی
که دو راه داشته باشد یکی هشت فرسخ و دیگری کمتر در هر صورت جایز است از راه دور

رسالهٔ اختیارات
۱۱۰

رفتن بقصد نماز قصر کردن لازم نیست از راه نزدیک رفتن و نماز را تمام کردن چهارم آنکه اگر شخصی قصد مسافت نکند مثل آنکه در طلب غلام گریخته خود از شهر بیرون رود بقصد آنکه هر جا که غلام را یابد برگردد درین صورت این شخص را قصر کردن نماز جایز نیست هر چند که از هشت فرسخ بیشتر رود اما در وقت برگشتن بشهر قصر کند اگر میانه او و شهر هشت فرسخ باشد یا بیشتر شرط دوم آنکه اگر از موضع اقامت آنقدر برود که اذان را نشنود و دیوارها را تمیز نکند و این مقدار را حد ترخص گویند شرط سوم آنکه سفر معصیت نباشد پس غلام گریخته و زن ناشزه و شکار کننده که بمحض لهو و لعب شکار کند و شخصی که مقصد او از سفر کردن امر حرام باشد هیچیک از ینها را قصر نماز جایز نیست شرط چهارم آنکه سفر هم وقت نماز را فرا گرفته باشد پس اگر بسفر رود بعد از آنکه از اول وقت مقدار طهارت و نماز تمام گذشته باشد درین صورت این نماز را تمام بگذارد و قصر جایز نیست و همچنین هرگاه از سفر بوطن آید و از وقت نماز مقدار طهارت و یک رکعت مانده باشد نماز را تمام بگذارد شرط پنجم آنکه کثیر السفر نباشد یعنی در عرف او را کثیر السفر نگویند مثل مکاری و ملاح و بعضی از مجتهدین برآنند که وقتی کثیر السفر میشود که سه سفر کند که در مابین این سه سفر ده روز در وطن خود توقف نکند و ده روز در غیر وطن خود نیز بقصد توقف ننماید پس مادام که کثیر السفر باشد او را قصر کردن نماز جایز نیست شرط ششم آنکه در اثنای سفر بوطن خود نرسد پس اگر مسافر در اثنای سفر بوطن خود عبور کند نماز را تمام کند هر چند قصد اقامت ده روز ننماید شرط هفتم آنکه در اثنای سفر بموضعی نرسد که او را در آن موضع ملکی باشد اگر چه یک درخت باشد یا شش ماه در آن موضع توطن کرده باشد خواه آن مدت شش ماه متوالی باشد و خواه متفرق پس هرگاه مسافر بچنین موضعی برسد واجبست که نماز را تمام کند اگر چه قصد مثل این باشد که زیاده بر یک روز یا کمتر در آنجا نماند شرط هشتم آنکه در اثنای سفر بیکی از چهار مواضع که آن مسجد مکه و مسجد مدینه و مسجد کوفه و حائر کربلاست نرسد و مراد از حائر آن زمینی است که متوکل آب فرات را در آن

111

که اگر در آن ساعت حجامت واقع شود و بلائی بشود و در روایتی وارد شده است که [illegible] و در حدیث معتبر از حضرت موسی بن جعفر منقول است که هرگاه [illegible] آیة الکرسی بخوان [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

سرزاده بود تا مرقد مقدس حضرت امام حسین علیه السلام خراب شود و پس آب بر دور آن زمین
بر بالای هم ایستاده و یک قطره داخل آن زمین نشده و آنرا حائر بجهت آن گفتند که آب
حیران وار بر گرد آن ایستاده بود و مشهور آنست که داخل آن موضع شود و آن صحن
آستانهٔ مقدسه است با عماراتی که در آن هست پس هرگاه مسافر بیکی ازین چهار موضع
برسد و قصد اقامت ده روز نکند بر او لازم نیست که نماز را قصر کند بلکه مخیر است میانهٔ
قصر و اتمام و اگر نماز را اتمام کند ثواب آن بیشتر خواهد بود و قول مشهور آنست که تخییر میانهٔ
قصر و اتمام مخصوص مواضع اربعه است و سید مرتضی رحمه الله با بعضی از مجتهدین بر آنند که فرقی میانهٔ
این چهار موضع و مشاهد مقدسهٔ حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نیست و ظاهر کلام
ایشان آنست که اتمام نماز در همه این مواضع بر مسافر واجب است و قصر جایز نیست
و ابن بابویه بر آنست که در چهار موضع مذکوره قصر واجب است و اتمام جایز نیست و اصح
قول مشهور است و واجب است در نیت نماز قصر یا اتمام کردن الا جایز است در اثنای نماز
عدول کردن بقصر بعد از نیت اتمام و عدول کردن باتمام بعد از نیت قصر اما در صورت
اولی وقتی عدول بقصر جایز است که برکعت سوم شروع نکرده باشد و هرگاه نماز در یکی
از چهار مواضع فوت شود مجتهدین را در کیفیت قضای آن سه احتمال است اول آنکه
همچنانکه مکلف در ادا مخیر است در قضا نیز مخیر است اگرچه قضا را در غیر چهار موضع بجا آورد
دوم آنکه اگر مکلف قضا را در یکی از آن چهار مواضع بجا آورد مخیر است اما در غیر آن
مخیر نیست بلکه قصر لازم است سوم آنکه مطلقاً قصر لازم است خواه قضا در یکی ازین چهار
مواضع واقع شده و خواه در غیر آن و اصح احتمال اول است تتمه هرگاه شخصی بقصد سفر از
شهر بیرون رود و بموضعی رسد که از شهر تا آن موضع حد ترخص باشد و در آن موضع منتظر
قافله شده و قافله دیر برسد در این صورت بر آن شخص واجب است که از روزی که بآن موضع رسیده
تا سی روز نماز را قصر کند و بعد از سی روز نماز را تمام بگذارد هر چند داند که قافله ساعتی

۱۱۲ رسالهٔ اختیارات

دیگری می‌رسد و همچنین هر مسافری که در اثنای سفر بموضعی برسد و در بودن ده روز در ان موضع
متردد باشد پس مادام که تردد او باقی باشد تا سی روز نماز را قصر کند و بعد از سی روز نماز را
تمام گذارد اگرچه یک نماز باشد و بدانکه هرگاه مسافر در موضع قصد توقف ده روز کند
و در اثنای آن ده روز از ان موضع بیرون رود بموضعی که حد ترخص است یا برسد و از
موضع اول تا این موضع کمتر از هشت فرسخ باشد پس اگر در وقت بیرون رفتن از موضع
اول عزم داشت که معاودت کند و ده روز در انجا توقف نماید درین صورت در وقت
رفتن بموضع دوم و در وقت معاودت و در وقت توقف نماز را تمام بگذارد و
اگر در وقت بیرون رفتن از موضع اول بعزم سفر بیرون رفته باشد بعزم آنکه
بعد از عود ده روز آنجا توقف نماید و عزم عدم توقف باقی باشد درین صورت نماز را
در وقت رفتن تا محل ترخص رسد و در وقت برگشتن و توقف نمودن قصر کند و هرگاه
مسافر در عزم اقامت ده روز نماید بعد از ان عزم را تغیر دهد و قصد سفر کند پس اگر بعد از
عزم یک نماز را تمام گذارده باشد باقی نمازها را که دران موضع میگذارد تمام گذارد
و الا قصر کند و جایز است مسافر را که در اثنای گذاردن نماز قصر قصد اقامت ده
روز نماید پس درین حال لازم نیست که آن نماز را که شروع دران کرده تمام بگذارد
و سنت است که مسافر بعد از هر نماز قصر سی نوبت بگوید سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ لِلهِ وَلا اِلهَ
اِلّا اللهُ وَاللهُ اَکبَر **فصل سوم** در بیان نماز خوف بدانکه خوف موجب قصر نماز میشود
خواه در سفر باشد و خواه در حضر و حضرت رسالت پناه مکرر نماز خوف را با جماعت
گذارده اند هرگاه خوف حاصل شود و اعدا در غیر جهت قبله باشند و اهل اسلام
اراده نمایند که نماز را بجماعت گذارند و ترسند که در اثنای نماز اعدا بر ایشان حمله آورند
دو فرقه شوند اگر احتیاج زیاده از دو فرقه نباشد یک فرقه نماز را بجماعت گذارند و دیگر
فرقه حراست ایشان نمایند و پیشنماز با یک فرقه یک رکعت بگذارد و چون برکعت

دوم برخیزد و فرقه که اقتدا کرده اند قصد انفراد کنند و رکعت دوم را منفرد بگذارند و چون فارغ
شوند بحراست اشتغال نمایند و فرقه دیگر آیند و در رکعت اول خود برکعت دوم پیشنماز
اقتدا کنند و چون پیشنماز بتشهد نشیند ایشان برخیزند و رکعت دوم را بانفراد بگذارند
و پیشنماز تشهد را تطویل نماید تا با ایشان تشهد را بفعل آورده سلام دهد و اگر نماز مغرب
باشد پیشنماز مخیر است و بهر یک از این دو با یک فرقه که خواهد یک رکعت بگذارد و با فرقه دیگر دو
رکعت و جایز است که پیشنماز را با یک فرقه باخر رساند و نوبت دیگر آن نماز را با فرقه دیگر
بگذارد و این نماز دوم پیشنماز نافله خواهد بود و اگر اعدا در جهت قبله باشند و نمایان
باشند پیشنماز اهل اسلام را دو صف سازد که صفی پیش و صفی پس و هر دو صف با او برکوع
روند و چون او بسجود رود صف اول با او بسجود رود و صف دوم با او سجود نکنند بلکه
ایستاده بحراست مشغول باشد و چون پیشنماز برکعت دوم شروع نماید صف دوم
بسجود رود و صف اول بحراست اشتغال نماید و چون برکوع رود هر دو صف
با او رکوع کنند و چون بسجود رود صف اول با او سجود کند و صف دوم حراست نماید
و چون پیشنماز با صف اول بتشهد مشغول شود صف دوم بسجود رود و بعد از تشهد
هر دو صف با پیشنماز سلام دهند و بدانکه در نماز خوف چون محل ضرورتست سلاح
با خود داشتن واجبست هر چند سلاح نجس باشد و اگر کلاه خود پیشانی را پوشیده
نتوان در وقت سجود دور کردن دور کردن آن لازم نیست و نماز صحیح است تتمه
هرگاه جنگ درگیرد در آن وقت بهر طریق که ممکن باشد ایستاده یا سواره یا در حالت
راه رفتن نماز بگذارد و پس اگر رو بقبله کردن در کل نماز متعذر باشد در بعضی که تواند بکند
اگر چه در تکبیر احرام باشد پس سجده بر یال اسب یا کوهه زین کند و اگر از رکوع و سجود متعذر
باشد اشارت بسر کافیست و اگر نتواند بچشم اشارت کند و اگر حال بجائی رسد که اشاره
نیز ممکن نباشد عوض هر رکعت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر

۱۱۴

بگوید پس عوض نماز مغرب سه نوبت بگوید و عوض هر یک از چهار نماز دیگر دو نوبت و نیست تکبیر احرام و تشهد و تسلیم بجا آورد **فصل چهارم در بیان احکام نماز جماعت** از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که نماز جماعت فضلست از نماز منفرد به بیست و چهار درجه و جماعت در نمازهای پنجگانه یومیه مستحب است باتفاق مجتهدین و در نماز جمعه خواه سنت گذارده شود و خواه واجب و در نماز عید قربان و عید ماه رمضان اگر واجب باشد و در نماز کسوف و خسوف و مانند آن مستحب است و امّا در نمازهای سنتی جماعت حرام است مگر در شش جا اوّل نماز طلب باران دوم نماز عید قربان سیوم نماز عید رمضان است چهارم نماز عید غدیر است پنجم نماز برپسری که شش سال رسیده باشد ششم نمازی که یکبار پیش نماز گذارده باشد و جمعی حاضر شوند و خواهند که در آن نماز با او اقتدا کنند پس جائز است که پیشنماز آن نماز را نوبت دیگر به نیت سنت بگذارد و جمعی که با او آن نماز را کرده بودند نیز جائز است که آن نماز را نوبت دیگر با او به نیت سنت بگذارند و بدانکه مشروع بودن نماز جماعت مشروط است بچهارده شروط شرط اوّل آنکه پیشنماز بالغ باشد و بعضی از مجتهدین جائز داشته اند که طفل نزدیک ببلوغ پیشنمازی کند و این مذهب ضعیف است دوم آنکه شیعهٔ اثنا عشری باشد سیوم آنکه عادل باشد اگرچه بنده باشد و بعضی از مجتهدین تجویز نکرده اند که بنده پیشنمازی غیر بنده کند و هرگاه بعد از نماز جماعت ظاهر شود که پیشنماز عادل نبوده بر ماموین لازم نیست که نماز را اعاده کنند خواه وقت نماز باقی باشد خواه نباشد و اگر در اثنای نماز ظاهر شود نیت انفراد کنند و آنچه به نیت اقتدا واقع شده صحیح است چهارم آنکه ایستاده نماز گذارد پس اگر بجهت بیماری نشسته نماز گذارد جائز نیست شخصی را که قادر بر ایستادن باشد با او اقتدا کند امّا کسی را که قدرت ایستادن نباشد جائز است پنجم آنکه از اخراج بعضی حروف فاتحه و سوره و اذکار واجبی از مخارج مقرره عاجز نباشد پس اگر عاجز باشد او را جائز نیست که پیشنمازی

ششم آنکه کنند که پیران قادر باشند و جائز است که پیشنمازی مثل خود کنند ششم آنکه مرد باشد هرگاه پیشنماز است مردان که همچنین زنان را پیشنمازی مردان کردن جائز نیست امّا پیشنمازی زنان کردن جائز است مرد را و زن را و خنثی را جائز است که پیشنمازی زنان کنند امّا پیشنمازی مردان و مثل خود جائز نیست هفتم آنکه ماموم تقدیم بر پیشنماز نکند یعنی جای ایستادن او نزدیک تر بقبله نباشد امّا در پهلوی پیشنماز ایستادن جائز است و بعضی از مجتهدین آنرا نیز جائز نمیدانند و اگر سجده گاه ماموم بواسطه درازی قد او بقبله نزدیک تر باشد از سجده گاه پیشنماز امّا جای ایستادن او نزدیک تر نباشد بعضی از مجتهدین نماز ماموم را جائز می دانند و همچنین هرگاه ماموان بر دور کعبه نماز گذارند جائز نیست که احدی از ایشان بکعبه نزدیک تر باشد از پیشنماز و اگر در اندرون خانه کعبه نماز گذارند جائز است که یک صف در پس سر پیشنماز بایستد و یک صف در پیش ایستد رو برو و روی پیشنماز و جائز است که بر دو پیشنماز ایستد و او در میان ایشان ایستد و اگر کشتی که در ان ماموین نماز گذارند بواسطه بادی مقدم بر کشتی پیشنماز شود واجب است که ماموین نیت انفراد کنند و اگر بر نیت جماعت بمانند نماز ایشان باطل است هشتم آنکه ماموم از پیشنماز بسیار دور نباشد بحیثیتی که بخلاف عادت رسد امّا اگر بعضی از ماموین بواسطه تعدد صفها بسیار دور باشد قصوری ندارد نهم آنکه مکان پیشنماز از مکان ماموین آنقدر بلند نباشد که نتوان آنرا گام زدن و جائز است که مکان ماموم بلندتر باشد از مکان پیشنماز زیادت از یک گام امّا هرگاه زمین سراپا لا یا سرا شیب باشد نماز جماعت در ان جائز است خواه ماموم بلندتر باشد و خواه پیشنماز دهم نیت اقتدا کردن بعد از انکه پیشنماز تکبیر احرام بگوید و اگر بی نیت اقتدا متابعت کند و امریکه بر منفرد واجبست مثل ذکر رکوع و سجود بجا نیاورد نماز او باطلست امّا بر پیشنماز نیت پیشنمازی واجب نیست مگر در نمازی که جماعت در ان واجب باشد مثل نماز جمعه که در ان بر پیشنماز نیت جماعت واجبست یازدهم آنکه پیشنماز نزد ماموم معیّن

باشد پس اگر دو پیشنماز نماز گذارند و ماموم بیکی غیر معیّن اقتدا کند نماز او باطل است دوازدهم آنکه پیشنماز زیاده از یکشخص نباشد پس اگر اقتدا بدو شخص کند نماز باطل است امّا اگر پیشنماز را بیهوشی یا حدثی واقع شود دراین صورت بواسطهٔ این عذر ماموم را جایز است که در باقی نماز اقتدا به پیشنماز دیگر کند و بعضی از مجتهدین برآنند که بی عذر نیز جایز است در اثنای اقتدا به پیشنمازی دیگر عدول کردن خصوصاً اگر پیشنماز دوم افضل و اتقی باشد سیزدهم آنکه ماموم پیشنماز را به بیند یا شخصی از ماموین را که او پیشنماز را بی واسطه بیند یا بواسطه یا بوسائط پس اگر پرده یا دیواری باشد بنحوی که ماموم پیشنماز را نه بیند و نه کسی را که بواسطه یا بوسائط پیشنماز را بیند نماز باطل است و اگر حائل کوتاه باشد چنانچه پیشنماز در وقت تشهد دیده نشود امّا در وقت قیام دیده شود دراین صورت نماز جماعت صحیح است امّا اگر زن بمرد اقتدا کند و حائلی درمیان باشد نماز آن صحیح است چهاردهم آنکه صورت نماز پیشنماز مخالف صورت نماز ماموم نباشد پس در وقتی که مثلاً پیشنماز نماز کسوف میگذارد جایز نیست که شخصی در نماز صبح یا ظهر باو اقتدا کند و جایز است در نماز واجبی اقتدا کردن بشخصی که نماز سنّت میگذارد در شش صورت که قبل ازین مذکور شد و همچنین جایز است اقتدا کردن در نماز ظهر بنماز عصر و عکس آن در نماز ادا بنماز قضا و عکس آن در نماز دو رکعتی بنماز سه رکعتی یا چهار رکعتی و عکس آن و چون نماز ماموم کمتر باشد مخیّر است اگر خواهد انتظار پیشنماز کند تا وقتی که سلام دهد او نیز سلام دهد و اگر خواهد بی انتظار سلام دهد جایز است امّا انتظار افضلست و اگر نماز ماموم طولانی باشد مخیّر است اگر خواهد قبل از آنکه پیشنماز سلام دهد برخیزد و تتمّهٔ نماز خود را بجا آورد و اگر خواهد انتظار سلام دادن او بکشد و بعد از آن نماز خود را اتمام کند و انتظار افضلست تتمه بر ماموم واجبست که متابعت پیشنماز کند یعنی هیچیک از اقوال و افعال نماز را قبل از پیشنماز بفعل نیاورد و امّا باهم بجا آوردن جایز است مگر تکبیر احرام که آنرا واجبست

که ماموم بعد از پیشنماز بفعل آورد پس اگر با هم تکبیر احرام را بجا آورند نماز ماموم باطل خواهد بود و بعضی از مجتهدین بر آنند که متابعت پیشنماز در اقوال سوای تکبیر احرام واجب نیست پس اگر ماموم ذکر رکوع یا سجود یا امثال آنرا قبل از پیشنماز بجا آورد قصوری ندارد و این قول اصح است و هرگاه بعضی از افعال قبل از پیشنماز عمداً بجا آورد نماز او باطل نمیشود پس اگر قبل از پیشنماز در رکوع کند واجبست که در رکوع توقف کند تا با پیشنماز در رکوع را بجا آورد و نماز او صحیح است مگر در یک صورت و آن آنست که عمداً برکوع رود قبل از آنکه پیشنماز قرائت را تمام کند اما اگر از روی سهو قبل از پیشنماز در رکوع کند در نصورت واجبست که سر از رکوع بردارد و بمتابعت پیشنماز در رکوع رود و جایز است ماموم را سلام دادن قبل از آنکه پیشنماز سلام دهد خواه ضرورت داشته باشد و خواه نه اما بعد از آنکه نیت انفراد کند و همچنین جایز است که در اثنای نماز نیت انفراد نماید و تتمه نماز را منفرد بگذارد مگر در نمازی که جماعت در آن واجبست مثل نماز جمعه و نماز عید وقتیکه واجب شود و هرگاه ماموم در اثنای نماز نیت انفراد کند پس اگر او قبل از آن که پیشنماز حمد را خوانده لازم است که او حمد و سوره را بخواند اگر محل سوره باقی باشد و اگر بعد از خواندن پیشنماز حمد را منفرد شده اکتفا بخواندن پیشنماز کند در خواندن حمد و خود سوره را بخواند اگر محل سوره باقی باشد و اگر در اثنای خواندن پیشنماز حمد را یا سوره یا تسبیحات را نیت انفراد کند لازم است که آنچه پیشنماز نخوانده بخواند و از ماموم غیر از قرائت حمد و سوره و تسبیحات اربع چیزی ساقط نمیشود خواه قرائت پیشنماز را بشنود یا نشنود اما تکبیر احرام و ذکر رکوع و سجود و تشهد و سلام دادن بر ماموم واجبست و بفعل آوردن پیشنماز از او ساقط نمیشود و بعضی از مجتهدین قرائت کردن ماموم را حرام میدانند و بعضی مکروه میدانند در وقتیکه ماموم قرائت پیشنماز را هیچ وجه نشنود در نصورت قرائت او را مکروه نمیدانند و بدانکه هرگاه شخصی وقتی برسد که پیشنماز در رکوع باشد در این حال نیت اقتدا کند و برکوع رود حکم آن دارد که کل رکعت را دریافته باشد هر چند بعد از فراغ شدن پیشنماز

از ذکر رکوع رسیده باشد و اگر نرسد که بصف ماموین رسیدن پیشنماز از رکوع سر بردارد
درین صورت مخیّر است اگر خواهد همانجا که رسیده نیت اقتدا کند و تکبیر احرام بگوید و
به رکوع رود و در رکوع کرده خود را بصف برساند و اگر خواهد دو سجده را نیز آنجا بجا آورد
و بعد از آن خود را بصف برساند و سنّت است که در وقت رفتن بجانب صف پای
خود را بروی زمین بکشد و گام برندارد و اگر وقتی برسد که پیشنماز سر از رکوع برداشته و بسجود
رفته یا در وقتی که در سجده اوّل باشد درین دو صورت سنّت است که نیت اقتدا
و تکبیر احرام بجا آورد و با پیشنماز سجده کند و چون پیشنماز برکعت دوم برخیزد با او برخیزد و نیت
کرده نماز را از سر گیرد و بعضی از مجتهدین برآنند که نیت اوّل کافیست و احتیاج به نیت
دیگر نیست و اگر وقتی برسد که پیشنماز سر از سجدهٔ دوم برداشته به تشهد نشسته باشد سنّت
است که بعد از نیت و تکبیر احرام با او بنشیند و ذکر خدا بجا آورد پس اگر تشهد آخر باشد ماموم
آن قدر صبر نماید که پیشنماز سلام دهد و بعد از آن برخیزد و نماز را بهمان نیت اقتدا
سابق تمام کند و اگر تشهد اوّل باشد با پیشنماز برخیزد و نماز را بهمان نیت باتمام رساند
و هرگاه ماموم دو رکعت آخر را با پیشنماز دریافته باشد مخیّر است در رکعت باقی که منفرد
میگذارد و میانه حمد و تسبیح اگرچه پیشنماز در دو رکعت آخر فاتحه نخوانده باشد و بعضی از مجتهدین
برآنند که هرگاه پیشنماز در دو رکعت آخر فاتحه نخوانده باشد و اکتفا به تسبیح کرده باشد
بر ماموم واجبست که در یکی از آن دو رکعت فاتحه بخواند و اکتفا به تسبیح نکند و اگر [illegible]
بواسطهٔ تقیه پیشنماز مخالف اظهار اقتدا نماید [illegible] سنّت که آهسته قرائت نماید و اگر مجال
سوره خواندن نماند فاتحه کافیست و اگر مجال فاتحه نکند نماز او باطلست [illegible]
در اثنای قرائت کردن او پیشنماز برکوع رود او نیز برکوع رود و از قرائت فاتحه [illegible]
آوردن در وقت تمام شدن و حال رکوع قبل از [illegible] آورد [illegible] سنّت که [illegible]
جماعت را درک [illegible] اوّل [illegible] گردانند و اگر ماموم [illegible]

119

در جانب راست پیشنماز بایستد اگر مرد باشد و اگر زن یا خنثی باشد در پس سر پیشنماز بایستد و اگر زن پیشنمازی زنان کند داخل صف ایشان بایستد و تقدّم بر ایشان نکند و نیز سنّت است که پیشنماز در ذکر رکوع و سجود و قنوت و تشهّد جهر کند و نماز را تطویل ننماید بسوره های طویل خواندن یا تطویل قنوت یا ذکر رکوع و سجود و امثال آن و هرگاه پیشنماز در اثنای نماز واقف شود که شخصی داخل مسجد شده و اراده نماز جماعت دارد انتظار او بکشد بتطویل ذکر یا قرائت تا آن شخص رکعت اوّل را دریابد و می باید که انتظام زیاده از مقدار ذکر رکوع نباشد و هرگاه داند که جماعتی حاضر خواهند شد که با او اقتدا کنند انتظار آمدن ایشان بکشد آنقدر که وقت فضیلت نماز فوت نشود و مکروه است که پیشنماز جاهل باشد اگرچه عالم باشد یا حجّام باشد اگرچه زاهد باشد یا دبّاغ باشد اگرچه عابد باشد و همچنین مکروه است اگر کور باشد یا افلج یا جذام یا برص داشته باشد مگر آنکه پیشنمازی جماعتی کند که در این علتها مثل او باشند و همچنین مکروه است اقتدا کردن شخصی که وضو دارد بشخصی که نماز را بواسطه ضرورت به تیمّم بگذارد

باب سوم

در بیان احکام زکوة واجبی و سنّتی و خمس واجبی و سنّتی است و در آن سه مطلب است

مطلب اوّل در بیان زکوة واجبی و در آن شش فصل است **فصل اوّل** بدانکه در باب زکوة دادن مبالغه بسیار در حدیث وارد است از آنجمله از حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و آله منقولست که فرمود زَكُّوا اَمْوَالَكُمْ تُقْبَلْ صَلٰوتُكُمْ یعنی زکوة مال خود را بدهید تا نماز شما قبول شود و نیز از آنحضرت منقولست که فرمود مَانِعُ الزَّكٰوةِ فِی النَّارِ یعنی منع کننده زکوة در آتش خواهد سوخت و در حدیث دیگر باین مضمون وارد است که اگر شخصی زکوة مال خود ندهد خدای تعالی در قیامت مار افعی بر وی بگمارد که دست او را بگزد و طوق گردن او باشد و هر شتری و گاوی و گوسفندی را که زکوتش نداده باشد آن شخص را در زیر پا و دست خود بگیرند و شاخ او را بشاخ بزنند

۱۲۰

تا وقتیکه حساب خلایق باخر رسد فصل دوم در بیان آنکه زکوة در نه چیز واجبست طلا و
نقره و گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند و بر شخصی واجبست که بالغ و
عاقل باشد و بنده نباشد و مالک نصاب باشد بتفصیلی که انشاء الله تعالی مذکور
خواهد شد و قدرت داشته باشد که در مال خود تصرف نماید پس در مالی که غصب شده باشد
زکوة واجب نیست و زکوة طلا و نقره دادن وقتی واجبست که سه شرط بهم رسد شرط
اول آنکه سکه داشته باشد اگرچه آن سکه متروک شده باشد و کسی بآن معامله نکند پس در
شمش طلا و نقره و طلا آلات و نقره آلات زکوة واجب نیست و همچنین در زر طلا اگرچه
مردم بآن معامله کنند شرط دوم آنکه هر یک از طلا و نقره بقدر نصاب باشد پس نصاب اول
طلا بیست مثقال شرعیست و در کمتر از بیست مثقال زکوة نیست و اگر بر بیست مثقال یک
مثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاده شود در آن زیاده زکوة نیست تا چهار مثقال برسد
و همچنین اگر بر بیست و چهار مثقال یک مثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاده شود در آن زیاده
زکوة نیست تا وقتیکه بچهار مثقال رسد و برین قیاس و نصاب نقره دویست درهم است و
در کمتر از آن زکوة نیست و همچنین اگر بر دویست درهم چیزی زیاده شود در آن زیاده زکوة نیست
تا وقتیکه بچهل درهم رسد و برین قیاس و زکوة طلا و نقره یک دانگ و نیم ده یک است
پس زکوة بیست مثقال طلا نیم مثقال است و زکوة هر چهار مثقال که بعد از بیست مثقال
بهم رسد ده یک مثقال است و زکوة دویست درهم نقره پنج درهم است و زکوة چهل
درهم که بعد از دویست درهم بهم رسد یک درهم است شرط سیوم حول است یعنی آنکه نصاب
مدت یازده ماه در ملک این کس باشد و درین یازده ماه سکه دار باشد پس در اول
ماه دوازدهم زکوة واجب میشود و اگر در اثنای این مدت چیزی از مقدار نصاب ناقص
شود یا بقرض بشخصی داده شود یا بعضی را طلا آلات یا نقره آلات یا مطلس سازد
زکوة ساقط میشود و هر چند حیله کرده باشد تا زکوة ندهد واجب نشود بدانکه قرضداری

مانع زکوة نمی‌شود پس اگر شخصی مالک دویست درهم باشد و دویست درهم یا زیاده قرض کرده باشد زکوة دادن بر او واجب است هر چند مالک چیزی دیگر نباشد

فصل سوم

در زکوة گندم و جو و خرما و مویز و زکوة درین اجناس اربعه واجب میشود بدو شرط شرط اول آنکه خود این اجناس را کاشته باشد یا قبل از آنکه جو و گندم و انگور دانه ببندد و خرما زرد یا سرخ شود ملک او درآید پس اگر گندم و جو و انگور بعد از دانه بستن و خرما بعد از آنکه سرخ یا زرد شود ملک شخصی درآید زکوة بر او واجب نیست شرط دوم آنکه بنصاب رسیده باشد و آن سیصد صاع شرعی است و صاع شرعی یکهزار و صد و هفتاد درهم شرعی است و درهم شرعی بوزن چهل و هشت جو میانه است پس صاع بوزن پنجاه و شش هزار و یکصد و شصت جو میانه است [illegible] و هر چه بر نصاب زیاده باشد اگر چه آن یک من باشد [illegible] زکوة دادن آن واجب است و زکوة این اجناس ده یک است اگر بآب باران یا آب روان بی احتیاج آب دادن حاصل شده باشد و نصف ده یک است اگر بآب چاه یا کاریز و امثال آن حاصل شده باشد و اگر بهر دو حاصل شده باشد حکم اغلب است و اگر برابر باشد چهار دانگ و نیم از ده یک آن باید داد پس اگر شصت خروار گندم [illegible] بهر دو آب برابر حاصل شود زکوة آن چهار خروار و نیم است و اعتبار نصاب این اجناس بعد از وضع خراج و تخم و حصهٔ برزگر و نقصان گاو و مصالح الاملاک است و اگر آب یا زمین [illegible] از دانه بستن خریده باشد قیمت آنرا نیز بیرون کنند و بعد از بیرون کردن اینها اگر مقدار نصاب بماند زکوة واجب است و اگر کمتر بماند ساقط است و انگوری که عادت نیست که آنرا مویز کنند و رطبی که عادت نیست که آنرا خرما کنند تخمین باید کرد که اگر مویز و خرما شود بنصاب میرسد یا نه اگر بنصاب رسد زکوة واجبست والا ساقط است و تا وقت دادن زکوة هر چه صاحب مال ازین اجناس تصرف نماید از انگور و رطب و شیره واجب است که مقدار زکوة آنرا معلوم خود سازد تا در وقت دادن

زکوٰة عوض آن بمستحق رساند و هرگاه زکوٰة این اجناس را یک نوبت داده باشد دیگر دادن زکوٰة
آنها واجب نیست اگرچه چند سال بران بگذرد

فصل چهارم در بیان زکوٰة شتر و گاو و

گوسفند زکوٰة اینها واجبست بچهار شرط اوّل آنکه مدّت یازده ماه در ملک این کس
باشد دوم آنکه در مدّت مذکور قوت اینها از چریدن باشد نه از مال صاحب سوم آنکه
در مدّت مذکور شتر و گاو را کار نفرمایند مثل بار کردن و زمین شیار کردن چهارم آنکه بنصاب
رسد پس هرگاه کمتر از پنج شتر زکوٰة نیست تا بیست و شصت شتر برسد زکوٰة هر پنج شتر یک
راس گوسفند است و همچنین چون به بیست و شش رسد زکوٰة آن یک نفر شتر ماده
است که یک سال تمام کرده باشد و داخل سال دوم شده باشد و چون بسی و شش
رسد زکوٰة یک نفر شتر ماده است که در سال سوم داخل شده باشد و چون بچهل و شش
رسد زکوٰة آن یک نفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد و چون
بشصت و یک رسد زکوٰة آن یک نفر شتر ماده است که در سال ششم داخل شده باشد
و چون بهفتاد و شش رسد زکوٰة آن دو نفر شتر ماده است که داخل در سال سوم
شده باشد و چون بنود و یک رسد زکوٰة آن دو نفر شتر ماده است که در سال چهارم
داخل شده باشد و چون بصد و بیست و یک رسد زکوٰة آن در هر چهل یک نفر شتر ماده است
که در سال سوم داخل شده باشد یا در هر پنجاه نفر یک نفر شتر ماده است که در سال چهارم
داخل شده باشد و گاو تا بسی نرسد زکوٰة ندارد و چون بسی رسد زکوٰة آن یک فرد
گوساله است خواه نر خواه ماده که در سال دوم داخل شده باشد و چون بچهل رسد
زکوٰة آن یک فرد گوساله است که در سال سوم داخل شده باشد و گوسفند تا بچهل
راس نرسد زکوٰة ندارد و چون بچهل رسد زکوٰة یک راس گوسفند است و چون
بصد و بیست و یک رسد زکوٰة آن دو راس گوسفند است و چون بدویست و یک رسد
زکوٰة آن سه راس گوسفند است و چون بسیصد و یک رسد زکوٰة آن چهار راس [illegible]

سنه ۱۲۸۱ هجری

وچون بچهار صد رسد زکوة آن در هر صد یک راس است و هر عددی که مذکور شد از شتر و گاو
و گوسفند آنرا در شرع نصاب گویند و هر چه در مابین دو نصاب واقع شود زکوة ندارد و گوسفندی
که بزکوة داده میشود واجبست که کمتر از هفت ماه نباشد و بیمار و عیبناک و لاغر و آبستن
نباشد و اگر تازه زائیده باشد تا پانزده روز نگذرد بزکوة نمیتوان داد فصل پنجم
مستحقان زکوة و ایشان هشت فرقه اند اوّل و دوم فقرا و مساکین اند یعنی کسانی
که مالک قوت یکساله خود و عیال خود نباشند و کسبی و صنعتی نداشته باشند که بآن
وفا کند بشرط آنکه سید نباشند مگر آنکه زکوة دهنده سید باشد چون زکوة سید بر سادات حرام است
سیوم جماعتی اند که حکم شرع ایشانرا نصب کرده اند که زکوة از مردم و ضبط و حساب و قسمت آن
تعیین نموده باشد و شرط نیست که این جماعت فقرا و مساکین باشند پس هر چند مالدار
باشند آنچه حاکم شرع حق السعی ایشان تعیین نماید میتوانند گرفت چهارم جماعت کافراند که در
جهاد در اعانت اسلام نمایند پنجم بنده که در خدمت آقای خود مشقت و آزار کشد اورا
بزکوة میتوان خرید و آزاد کردن و همچنین بنده که شرط کرده باشد که مبلغی بآقا بدهد و بعد
از آن آزاد باشد هرگاه عاجز شود از تحصیل کل آن مبلغ یا از بعض آن پس آن مبلغ را یا
تتمه آنرا از زکوة بآقا میتوان داد تا آزاد شود ششم جماعتی که قرض بسیار داشته باشند
و از ادای آن عاجز باشند بشرط آنکه آن قرض را در معصیت صرف نکرده باشند هفتم سبیل الله
مثل پل ساختن و مسجد عمارت کردن و مدرسه جهت طالبان علم ساختن که بتعلیم مشغول باشند که
در آخرت نفع آن بایشان برسد هشتم ابن سبیل یعنی شخصی که در شهر خود مالدار و غنی است امّا
بغربت افتاده باشد و پریشان شده باشد او را زکوة میتوان داد بشرط آنکه سفر او
معصیت نباشد و شخصی نباید که از او قرض بگیرد یا چیزی از اموالی که در شهر خود دارد
بفروشد فصل ششم در بیان زکوة فطره بدانکه هر شخصی که بالغ و عاقل باشد
و قادر بر قوت یکساله خود و عیال خود باشد خواه عیال او روزه ماه رمضان

ظفر یابد و از لشکر دشمن [illegible] و بسلامت باشد و هر سال که در ماه صفر آفتاب [illegible] و در ماه ربیع الاول [illegible] و در میان مردم [illegible]

[illegible]

گرفته باشند و خواه نگرفته باشند براو واجب است که از خود و از هر یک از عیال اوان خود
مقدار یک صاع یعنی یک من و یک چهار یک بوزن تبریز تخمیناً از گندم یا جو یا مویز یا برنج
یا خرما یا کشک یا شیر یا آنچه در اغلب اوقات قوت اهل آن ملک باشد بمستحق رساند و در
دادن بمستحق نیت چنین کند که این جنس را بمستحق میدهم بجهت زکوة فطره واجب قربة
الی الله و مصرف زکوة فطره مصرف زکوة مال است و جایز است دادن قیمت آن جنس
بمستحق و اگر در شب عید رمضان مهمانی قبل از شام برسد فطرهٔ او بر اینکس واجبست
خواه طعام اینکس خورد و خواه نخورد و همچنین هر گاه غلام و کنیزک که گریخته باشند
یا غائب باشند فطرهٔ ایشان نیز بر اینکس واجبست مادام که مردن ایشان معلوم نباشد
و وقت دادن زکوة فطره از اول شب عید است تا وقت ظهر روز عید و تاخیر حرام
است تا خیر آن بعد از آن پس اگر تا خیر کند بنیت قضا باید داد و بعضی از مجتهدین برآنند
که تا آخر روز عید بنیت ادا می توان داد و بعد از آن قضا است مطلب سیم در بیان
زکوة سنتی بدانکه زکوة در هشت چیز سنت است اول اسپ ماد یانست و زکوة
هر اسپی در سالی دو مثقال شرعی طلا است اگر پدر و مادرش هر دو اصیل باشند و یک
مثقال است اگر یکی اصیل باشد یا هیچیک اصیل نباشد بشرط آنکه تمام سال در صحرا
بچرند یعنی علف ایشان از مال مالک نباشد دوم آنکه از آنچه زکوة در آن سنت است
مالی است که مالک آن کاری کرده باشد بواسطه آن کار زکوة در آن واجب نشده
باشد مثل آنکه در اثنای سال بقرض شخصی بدهد یا از سکه دار بر آورده مس سازد یا از نصاب
اول شتر یا گاو یا گوسفند چیزی به شخصی ببخشد که از مثل اینها زکوة دادن سنت
است سیوم آنچه زکوة دادن سنت است حاصل مستغلات است مثل دکان و حمام
و کاروان سرای و امثال آن پس سنت است که یک دانگ و نیم و ده یک آن حاصل را
بزکوة بدهند هر چند بنصاب نرسد و حول نگذرد چهارم از آنچه زکوة دادن آن

سنّت است هر چیز نیست که از زمین بروید و بکیل و وزن در آید مثل برنج و نخود و عدس و ماش
و مانند آن در نصاب و حول آن بطریق نصاب و حول گندم و جو و خرما و مویز است و همچنین در عشر
و نصف عشر اما در سبزیها و خربزه و خیار و مانند آن زکوة سنّت نیست پنجم از آنچه زکوة دادن
آن سنّت است مالی است که چند سال در دست مالک باشد و بعد از چند سال بدست مالک
نیاید سنّت است که زکوة یکساله آنرا بدهد ششم از آنچه زکوة دادن آن سنّت است
مالی است که مالک شک کرده داشته باشد که بنصاب رسیده یا نه سنّت است که مادام که شک داشته
باشد زکوة آنرا هر سال بدهد هفتم از آنچه زکوة دادن آن سنّت است مال تجارت است یعنی
هرگاه شخصی متاعی چند بجهت تجارت بخرد یا ملکی را اجاره کند بقصد آنکه بکسی باجاره بدهد و
فائده از آن حاصل کند پس هرگاه راس المال بنصاب طلا یا نقره برسد و در مدّت یکسال
نقصان نکند زکوة دادن آن سنّت است هشتم از آنچه زکوة دادن آن سنّت است مال طفل
است هرگاه ولی طفل بآن تجارت کند از برای طفل و شرط زکوة تجارت بهمرسد سنّت
است که ولی از آن زکوة بدهد مطلب سوم در بیان احکام خمس بدانکه خمس در هفت چیز واجب است
اوّل غنیمت است که از کافران حربی بدست آید هر مقدار که باشد دوم هر چیز که از کانی بهم رسد مثل فیروزه
و عقیق و طلا و مس و مانند آن بشرط آنکه بعد از اخراجات ضروری مثل کندن و صاف نمودن آن
قیمت آن بیست مثقال شرعی طلا شود و بعضی از مجتهدین را مذهب آنست که دادن
خمس آن واجب است هر چند قیمت آن از بیست مثقال کمتر باشد سوم هر چه از دریا بغوص
بیرون آورند مثل مروارید و مرجان و غیر آن هرگاه قیمت آن بیست مثقال طلا شود چهارم
مال حلال هرگاه بمال حرام مخلوط شود و قدر حرام و صاحب آن معلوم نباشد اما اینقدر معلوم
باشد که از پنج یک زیاده نیست در این صورت خمس آنرا باید داد هر مقدار که باشد و باقی
حلال میشود و اگر معلوم باشد که از پنج یک زیاده است خمس آنرا باید داد و آن زیادتی را
تخمین باید نمود و بفقرا و مساکین تصدق باید کرد پنجم زمینی که از کافر ذمی مسلمان بخرد

۱۲۶

واجبست که خمس آن زمین و یا خمس قیمت آنرا یا خمس حاصل هر ساله آنرا بدهد ششم زری که در زیر زمین یافته شود پس اگر در بلاد کافران حربی یافته شده باشد دادن خمس آن واجبست خواه اثر سکّه اسلام بر آن باشد و خواه نباشد و باقی از آن شخص است که یافته است و همچنین اگر در بلاد اسلام یافته شده باشد و اثر سکّه اسلام بر آن نباشد و اگر اثر اسلام بر آن باشد لقطه است و احکام آن بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی هفتم فائده که از مال تجارت یا زراعت یا صنعت و مانند آن بهم رسد پس هرگاه آن فائده زیاده از کل اخراجات یک ساله اینکس باشد خمس آن زیاده را باید داد پس اگر شخصی از سود تجارت مثلاً بیست تومان بهم رسانیده باشد و اخراجات لائق بحال او ده تومان شود ده تومان از آن بیست تومان بجهت اخراجات بردارد و از ده تومان که باقی مانده دو تومان خمس بدهد و برین قیاس است فائده که از زراعت و صنعت حاصل شود و اگر در آن سال پیشکشی بپادشاه یا زن بخواهد یا غلام و کنیزک و مانند آن خریداری نماید یا او را جریمه کنند از جمله اخراجات سال است پس آنچه بعد از وضع کل آنها بماند دادن خمس آن واجبست هر قدر که باشد و بدانکه نصف خمس تعلق بحضرت صاحب الزمان علیه السلام دارد و نصف دیگر سادات یتیمی که از طرف پدر یا هاشم جدّ حضرت رسالت پناه صلعم منسوب اند اگرچه اولاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام باشند یا نه و اگر شیعه اثنا عشری باشند و ایتام و مساکین و ابناء سبیل باشند و نصف دیگر که بآن جماعت متعلق است صاحب مال میتواند که در میانه ایشان قسمت نماید اما آن نصفی که تعلق بحضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه دارد در زمان غیبت بمجتهد جامع الشرائط بدهند که آنرا مجتهد بجماعتی که آن را میانه آن جماعت قسمت نماید

باب چهارم

در بیان احکام روزه واجب و سنّتی است و در آن چند مطلب است مطلب اوّل

دربیان محرمات و مبطلات روزه بدانکه هشت چیز است که بفعل آوردن آن در روزه واجبی حرام است و اگر بفعل آورند روزه باطل میشود اول چیزی خوردن و آشامیدن هرچند خوردن و آشامیدن آن خلاف عادت باشد و بعضی از مجتهدین برآنند که خوردن آنچه خوردن آن خلاف عادت است مثل پوست تخم مرغ و برگ درخت و مانند آن روزه را باطل نمیکند و این مذهب ضعیف است و هرگاه بلغم از دماغ یا از سینه بدهن آید فرو بردن آن روزه را باطل میسازد و اگر تشنگی یا گرسنگی بر شخصی غالب شود چنانچه تحمل نتواند کرد در آن وقت بخورد و اما زیاده بر آنچه دفع مضرت کند نخورد و بر وی واجب است که لقمه را بزرگ نکند و همچنین جرعه آب را نامدت خوردن و آشامیدن دراز نکشد دوم آنچه روزه را باطل میسازد انزال منی است عمداً بهر طریق که باشد اما اگر روزه دار در روز محتلم شود روزه او باطل نمیشود و لازم نیست که همان وقت غسل کند مگر آنکه وقت نماز تنگ شود و اگر داند که چون در روز خواب کند محتلم خواهد شد خواب کردن او از روی عمد و اختیار حرام است سوم آنچه روزه را باطل می سازد داخل کردن حشفه است عمداً در قبل یا دبر زنده یا مرده پس روزه فاعل و مفعول باطل میشود و اگر شخصی زن خود را در روزه بزور جماع کند کفاره خود و آن زن در گردن مرد است و اگر زن مرد را بزور بجماع آورد کفاره زن و مرد به زن است چهارم آنچه روزه را باطل میسازد عمداً بر جنابت ماندن است تا وقت صبح قضا و کفاره لازم میشود و همچنین اگر زن تاخیر غسل حیض یا استحاضه یا نفاس کند تا وقتی که صبح داخل شود و اگر جنب بخوابد بقصد آنکه آخر شب غسل کند و تا صبح بیدار نشود نه قضا بر او لازم است و نه کفاره و اگر قصد آن داشت که غسل نکند هم قضا و هم کفاره لازم است و اگر غسل کردن و نه کردن بخاطرش نرسیده باشد قضا لازم است نه کفاره و همچنین اگر از خواب اول بیدار شود و نوبت دوم بخوابد و گمان آنکه بجهت غسل کردن در آخر شب بیدار خواهد شد و تا صبح بیدار نشود قضا لازم است نه کفاره و اگر درین صورت گمان بیدار شدن

۱۲۸

نداشته باشد کفاره نیز لازم نمیشود و همچنین اگر نوبت سوم بخواب رود و تا صبح بیدار نشود
قضا و کفاره هر دو لازم است هر چند بقصد غسل کردن بخواب رود و دیگران داشته باشد
که در شب بجهت غسل کردن بیدار خواهد شد پنجم از آنچه روزه را باطل میکند رسانیدن گرد
غلیظ است بحلق و همچنین رسانیدن دود غلیظ و بخار غلیظ پس هرگاه یکی از این سه چیز را
بحلق رساند از روی عمد قضا بر او لازم است نه کفاره ششم از آنچه روزه را باطل میکند
قی کردن است از روی عمد و آن موجب قضا است و کفاره لازم نیست و بعضی از مجتهدین
کفاره را نیز لازم میدانند اما اگر بی اختیار آید یا از روی سهو قی کند هیچ بر او لازم نیست
هفتم از آنچه روزه را باطل میکند فرو رفتن در آبست از روی عمد قضا بر او واجب میشود
و بعضی از مجتهدین کفاره را نیز واجب میدانند و اگر شخصی جنب روزه واجبی داشته
باشد و غسل ارتماسی کند غسل باطل است هشتم از آنچه روزه را باطل میکند دروغ بر خدا
گفتن است مثل آنکه بگوید فلان چیزی را خدا تعالی حرام کرده است یا فلان را حلال کرده
و آن قول خلاف واقع باشد و همچنین دروغ گفتن بر پیغمبر و بر یکی از ائمه معصومین علیهم
السلام و آن موجب قضا است و بعضی از مجتهدین کفاره را نیز واجب میدانند و بعضی هیچیک
را واجب نمیدانند مطلب دوم در بیان روزه واجب و سنت و حرام و مکروه
و در آن چهار فصل است فصل اول در بیان روزه های واجبی و آن بر هشت قسم است
اول روزه ماه رمضان است و ثابت میشود داخل شدن ماه رمضان بیکی از سه چیز اول آنکه
معلوم شود که سی روز از ماه شعبان گذشته دوم شیاع یعنی جمعی کثیر که از سخن ایشان ظن
حاصل شود و اخبار نمایند که ماه را دیده اند سوم آنکه دو مرد عادل گواهی دهند که ماه را
دیده اند پس اگر دو زن عادله یا آنکه یک مرد عادل و دو زن یا بیشتر زن گواه باشند و
گواهی دهند که ماه را دیده اند بگواهی ایشان ثابت نمیشود دیگر آنکه بجای شیوع رسد و بحساب
تقویم و غیر آن داخل شدن ماه ثابت نمیشود دوم از روزه های واجبی روزه قضای

۱۲۹

ماه رمضان نیست و واجبست بجا آوردن آن پیش از آنکه ماه رمضان آینده داخل شود پس اگر شخصی ده روز مثلا از قضای ماه رمضان مانده باشد قضای آنرا تاخیر میتواند کرد تا وقتیکه ماه رمضان آینده ده روز بماند پس اگر همیشه عازم بود که آن ده روز را قضا کند و چون ماه رمضان ده روز بماند مانعی از روزه داشتن بهم رسد مثل آنکه بیمار شود یا زن حیض بیند درینصورت تعیین قضای ده روزه واجبست و لیکن اگر بی عذر تا رمضان آینده تاخیر کرده باشد آن ده روز قضا کند و کفارت هر روز مقدار یک مد گندم یا برنج یا نان یا مانند آن تصدق کند و مدی چهار یک صاع است یعنی بوزن چهارده هزار و چهل جو میانه است و همچنین قضا و تصدق لازم است اگر عزم بر قضا نداشته باشد تا وقتیکه برمضان آینده مقدار مدت قضا بماند و درین مدت بیمار شود یا زن حیض بیند و بدانکه قضای ماه رمضان را پیش از پیشین بخوردن و جماع کردن و غیر آن فاسد میتوان کرد و بعد از پیشین حرام است پس اگر بعد از پیشین فاسد سازد بخوردن یا غیر آن قضا و کفّاره لازم میشود و کفارهٔ آن ده مسکین را طعام دادنست و اگر از آن عاجز شود سه روز روزه بدارد سوم از روزه‌های واجبی آنست که شخصی نذر کند یا شخصی را اجاره دهد که قضای روزهٔ میّتی را کند پس بر او واجبست که بسیار تاخیر در قضا نکند و نوعی نماید که در عرف گویند که او مشغول است بقضای روزه چهارم از روزه‌های واجبی روزه ایست که بر پدر از پیش واجب بود و پدر در حال حیات با وجود قدرت بر قضای آن قضا نکرده باشد پس بر پسر بزرگتر واجبست که آنرا قضا کند و اگر میّت دو پسر داشته باشد که سال یکی بیشتر باشد و سال یکی کمتر امّا آنکه سال او کمتر است بالغ باشد بعضی از مجتهدین برآنند که قضا بر آن کسی است که بالغ است امّا صحیح آنست که قضا بر آنکسی است که سال او بیشتر است و اگر هر دو در سن برابر باشند هر یکی نصف قضا کند اگر روزه‌های قضا جفت باشد و اگر طاق باشد قضای یک روز واجب کفائیست یعنی هر کدام که آن روز را قضا کند از دیگری ساقط میشود پس اگر هر دو آن روز را روزه بدارند و بعد از پیشین افطار کنند هم

۱۳۰

افطار کنند کفارهٔ این نزد بعضی از مجتهدین واجب کفائی است و بعضی بر آنند که بر هر دو بالسویه واجب است پنجم از روزه‌های واجبی آنست که به نذر یا عهد یا بسوگند واجب شود و این بر دو قسم است مطلق و معین مطلق مثل آنست که نذر کند که یک روز روزه بدارد و تعیین زمان و مکان ننماید و معین بر سه قسم است اول آنکه تعیین زمان کند مثل روزهٔ اول ماه رجب دوم آنکه تعیین مکان کند مثل یکی از عتبات عالیات سوم تعیین زمان و مکان هر دو کند مثل روزهٔ اول ماه رجب در مکه معظمه پس هرگاه از روزه داشتن در آن زمان یا در آن مکان مانعی مثل بیماری یا سفر ضروری یا زن را حیض بهم رسد قضا باید کرد قسم ششم از روزه‌های واجبی که بر اینکس واجب است روزهٔ دو ماه است بجهت کفارهٔ فاسد کردن روزهٔ ماه رمضان پس هرگاه شخصی بالغ و عاقل از روی عمد در روزهٔ ماه رمضان روزه را بخوردن یا آشامیدن یا جماع کردن یا مانند آن باطل سازد مخیر است در آنکه دو ماه روزه بدارد یا یک بنده آزاد کند یا شصت مسکین را طعام دهد هر مسکین را یک مد و اگر روزهٔ ماه رمضان را بچیز حرام فاسد سازد مثل خمر یا طعام غصبی خوردن یا زنا کردن یا در حیض جماع کردن در این صورت سه کفاره بر او لازم است یعنی دو ماه روزه بدارد و یک بنده آزاد کند و شصت مسکین را طعام دهد هفتم روزهٔ اعتکاف است که تفصیل مذکور خواهد شد هشتم روزهٔ کفارات است که در کتاب کفارات انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد فصل دوم در بیان روزهٔ سنتی و انواع آن بسیار است و ما در این کتاب بیست نوع از آن که مشهورتر است مذکور می‌سازیم اول آنکه روزهٔ روز مولود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آن هفدهم ماه ربیع الاول است دوم روزهٔ روز بعثت آنحضرت و آن بیست و هفتم ماه رجب است سوم روزهٔ عید غدیر و آن هیجدهم ماه ذی‌حجه است چهارم روزهٔ سه روز از هر ماه یعنی پنجشنبهٔ هفتهٔ اول و پنجشنبهٔ هفتهٔ آخر ماه و چهارشنبهٔ اول از دههٔ دوم پنجم روزهٔ ایام بیض

باب ... در بیان فضائل ...
۱۳۱
بیان زیارت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و زیارت ائمه بقیع و حضرت حمزه و شهدای احد در مدینه طیبه و فضیلت زیارت جناب امام حسین و حضرت امام رضا علیهم السلام در مشهد و ... حضرت رسول خدا صلی الله علیه

و آن نیز سه روز است سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه ششم روزهٔ عرفه که نهم ماه
ذیحجه است بدو شرط اول آنکه متحقق باشد که نهم ماه است دوم آنکه از روزه داشتن
ضعف حاصل نشود بحیثیتی که نتواند بفراغت بدعا اشتغال نماید هفتم روزهٔ مباهله و آن
بیست و چهارم ذیحجه است و آن روز تصدق نمود امیر المؤمنین انگشتر خود را در اثنای رکوع
بسائل هشتم روزهٔ اول ماه ذیحجه تا روز نهم نهم روزهٔ کل ماه رجب دهم روزهٔ کل ماه شعبان
یازدهم روزهٔ دحو الارض و آن بیست و پنجم ذیقعده است دوازدهم روزهٔ نه روز اول
ماه محرم سیزدهم روزهٔ روز عاشورا که روز دهم محرم است تا وقت عصر و بعد از آن افطار
بآب نماید یا بخاک کربلا بجهت شفا بشرط آنکه زیاده بر یک مثقال نباشد چهاردهم روزهٔ پنجشنبه
و جمعه است پانزدهم روزهٔ یوم ترویه و آن هشتم ماه ذیحجه است شانزدهم روزهٔ شش
روز بعد از عید ماه رمضان هفدهم روز پانزدهم ماه جمادی الاولی هجدهم روزهٔ داود
پیغمبر و آن یک روز در میان روزه داشتن است نوزدهم روز یوم الشک بنیت
سنت و آن آخر شعبان است هرگاه احتمال اول رمضان داشته باشد بیستم روزهٔ
بیست و نهم ذیقعده است فصل سوم در بیان روزهٔ حرام و آن نه قسم است اول
روزهٔ عید ماه رمضان و عید قربان دوم روزهٔ یوم الشک بقصد آنکه از ماه رمضان
است اما بقصد قضا یا نذر حرام نیست سوم روزهٔ صمت یعنی در اثنای نیت روزه قصد
کند که از اول روز تا شب حرف نزند چهارم روزهٔ وصال و آنرا دو تفسیر است اول
آنکه در وقت نیت روزه قصد تاخیر افطار نماید و شام و سحر را یکی کند دوم آنکه دو روز
روزه متوالی بدارد بی آنکه در شب روزه بگشاید پنجم روزهٔ زن بنیت سنت بی رخصت شوهر
ششم روزهٔ غلام و کنیز بنیت سنت بی رخصت آقا هفتم روزهٔ بیمار هرگاه از آن
روزه گمان مضرت داشته باشد یا طبیب حاذق گوید که روزه مضرت میرساند هرچند آن
طبیب کافر باشد و همچنین اگر طبیب حاذق گوید که علاج این بیماری منحصر است

۱۳۲

در مجامعت کردن و تأخیر مجامعت تا شب ثواب عظیم دارد و در این صورت مجامعت در روزه
ماه رمضان واجب شود پس اگر زن یا کنیزی که با ایشان روزه واجب داشته باشد و عورت
دیگر ... روزه بوده واجب نباشد یا نشسته شود و زن ... یا کنیز خود را به جماع ... کرد
و با ایشان مخالفت ... که نتوانند لازم است و چون یکی از ایشان مجامعت کند
واجب است که کفاره ایشان را بدهد ششم از روزه‌های حرام روزه مسافر است به
وجهی که هرگاه سفر او مباح باشد اگر در سفر روزه واجب در سفر مباح در آن سه جا
جایز است و حرام نیست اول روزه نذری که سفر و حضر قید شده باشد دوم روزه سه روز در
حج هرگاه قربانی یافت نشود چنانچه در باب حج مذکور شود ان شاء الله تعالی سوم روزه هجده
روز شخصی را که در حج قبل از غروب آفتاب از عرفات بیرون رود چنانچه در باب حج مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی هفتم از روزه‌های حرام روزه ایام تشریق و آن یازدهم و دوازدهم و
سیزدهم ماه ذیحجه است ... که در منی باشد که اگر در غیر منی باشد روزه آن حرام نیست
بلکه ثواب دارد فصل چهارم در بیان روزه مکروه و آن چهار است اول روزه سنتی در
سفر دوم روزه سنتی شخصی که مؤمنی او را دعوت کرده باشد ... سنت است که افطار
کند و اظهار نکند که روزه دارد سوم روزه یوم عرفه هرگاه شک در اول ماه داشته باشد
یا روزه که موجب ضعف شود به وجهی که به فراغت اشتغال به دعا نتواند نمود چهارم روزه
مهمان بی رخصت صاحب خانه و بعضی از مجتهدین بر آنند که روزه ... صاحب خانه
نیز بی رخصت مهمان مکروه است مطلب سوم در بیان باقی احکام روزه و در آن چهار فصل است

فصل اول در بیان نیت روزه بدانکه شش امر در نیت روزه معتبر است اول آنکه
نیت را قبل از طلوع فجر به جا آوردن دوم قصد قربت سوم قصد تعیین آنکه روزه واجب
یا سنت است چهارم قصد تعیین آنکه از ماه رمضان است یا نذر یا کفاره پنجم قصد تعیین آنکه ادا است
یا قضا و بعضی بر آنند که در روزه ماه رمضان نیت ادا لازم نیست ششم استدامت حکمی آن تا

۱۳۳

سلیمان بن ابی طالب علیه السلام از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که هر کس زیارت ... امیرالمؤمنین علیه السلام ... پیاده ... بهر گامی ... حج و عمره ... و اگر پیاده ... حج و ... عمره ... آن حضرت را زیارت کند

روزه قصد فعلی بکند که روزه را باطل میکند مثل خوردن و جماع کردن و مانند آن پس اگر شخصی در اثنای روزه قصد چنین فعلی کند گناهکار است اگرچه آن را بالفعل بجا نیاورده و در میانه مجتهدین خلافست که آیا بمجرد این قصد روزه باطل میشود یا نه بنابر مذهب بطلان آیا باین قصد قضا لازم است یا کفاره نیز لازم میشود و در این نیز خلافست و اصح آنست که قضا لازم است اما کفاره لازم نیست دوم آنکه اگر شخصی نیت روزه واجبی را فراموش کند و قبل از پیشین بیاد او آید و نیت کند روزه او صحیح است و در روزه سنتی هر وقت که بخاطر او رسد اگر نیت کند ثواب روزه آن روز دریابد اگرچه پیش از شام یکساعت مانده باشد

فصل دوم در ذکر جماعتی که روزه ایشان صحیح نیست و ایشان ده اند اول شخصی که از روزه داشتن او را مرض یا پیری مشقت عظیم داشته باشد پس عوض هر روز یک مد گندم یا مانند آن تصدق نماید دوم شخصی که تشنگی بر او غالب باشد و مشقت عظیم از روزه داشتن کشد او نیز عوض هر روز یک مد تصدق کند و هر وقت که عذر او برطرف شود قضا کند سوم زنی که حامله باشد و گمان آن داشته باشد که از روزه داشتن او بحمل او ضرر میرسد حکم او حکم صاحب تشنگی است چهارم زنی که طفل شیر میدهد خواه طفل خود را و خواه طفل غیر را هرگاه از روزه داشتن شیر او بطفل وفا نکند حکم او حکم حامله دارد پنجم زنی که حیض داشته باشد یا نفاس یا آنکه استحاضه داشته باشد و غسل واجب را بالفعل بجا نیاورده باشد ششم بیماری که از روزه داشتن ضرری یابد هفتم مسافر چنانکه قبل از این مذکور شد هشتم طفلی که بعد از طلوع فجر بالغ شود روزه آن روز از او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر قبل از پیشین بالغ شود روزه آن روز از او صحیح است نهم شخصی که مست باشد روزه او صحیح نیست و قضای آن روزه بر او واجبست دهم شخصی که کافر اصلی بوده باشد و بعد از طلوع فجر مسلمان شود روزه آن روز از او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر قبل از پیشین مسلمان شود روزه آن روز از او صحیح است و قضای روزه های گذشته از او ساقط است اما هرگاه شخصی مرتد شود و باز توبه کند بر او لازم است قضای روزهای گذشته

۱۳۳

که در ایام ردّه از او فوت شده بجا آورد و اگر سنّی شیعه شود حکم کافر اصلی دارد که قضا ساقط
روزه بر او واجب نیست **فصل سوم** در بیان امری چند که بفعل آوردن آن در ماه رمضان
سنت است و آن دوازده امر است اول آنکه در وقت دیدن هلال این دعا بخواند و
بعضی از مجتهدین خواندن این دعا را در وقت دیدن هلال واجب میدانند و میباید
که در وقت خواندن رو بجانب قبله کند نه بجانب هلال و دعا این است اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
الَّذِیْ خَلَقَنِیْ وَخَلَقَکَ وَقَدَّرَ مَنَازِلَکَ وَجَعَلَکَ مَوَاقِیْتَ لِلنَّاسِ اَللّٰهُمَّ اَهِلَّهُ
عَلَیْنَا اِهْلَالاً مُبَارَکاً اَللّٰهُمَّ اَدْخِلْهُ عَلَیْنَا بِالسَّلَامَةِ وَالْاِسْلَامِ وَالْیَقِیْنِ وَالْاِیْمَانِ
وَالْبِرِّ وَالتَّقْوٰی وَالتَّوْفِیْقِ لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضٰی دوم مباشرت با حلال خود کردن شب اول
ماه سوم افطار کردن بشیرینی چهارم تعجیل افطار قبل از نماز اگر انتظار او نکشند که با او افطار کنند
پنجم سحور خوردن و هر چند بطلوع فجر نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتر است ششم خواندن این
دعا نزد افطار اَللّٰهُمَّ لَکَ صُمْنَا وَعَلٰی رِزْقِکَ اَفْطَرْنَا فَتَقَبَّلْهُ مِنَّا ذَهَبَ الظَّمَاءُ
وَابْتَلَّتِ الْعُرُوْقُ وَبَقِیَ الْاَجْرُ اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا وَاَعِنَّا عَلَیْهِ وَسَلِّمْنَا فِیْهِ وَتَسَلَّمْهُ مِنَّا
هفتم خواندن دعاها که در روزها و شبهای ماه رمضان مقرر است هشتم گذاردن هزار رکعت
نماز بطریقی که در باب نماز مذکور شد نهم خواندن سوره روم و عنکبوت در شب بیست و سوم
دهم غسل کردن در هر شبی که طاق است مثل اول و سوم و پانزدهم و بیست و یکم اما در شب
بیست و سوم دو غسل سنت است یکی در اول شب و یکی در آخر شب چنانچه در بحث طهارت
مذکور شد یازدهم آنکه در این ماه تخفیف نماید بر غلام و کنیز خود یعنی خدمت و شغل ایشان
را کم فرماید دوازدهم دعای وداع ماه رمضان در روز آخر ماه **فصل چهارم** در ذکر
آنچه روزه دار را بفعل آوردن آن مکروه است و آن یازده امر است اول شعر خواندن
اگر چه در مدح حضرات مقدسات علیهم السلام باشد دوم هر فعلی که موجب ضعف باشد مثل
عرق بسیار در حمام و خون گرفتن و مانند آن سوم زنان را بوسیدن و دست بازی کردن

۱۳۵

چهاردهم شیاف برداشتن پانزدهم حقنه کردن بمایع شانزدهم سعوط فانیدن هفدهم در گوش یا بینی چیزی چکانیدن
هرگاه بحلق برسد روزه باطل میشود هشتم شکوفه و گل بو کردن بتخصیص نرگس نهم پیراهن خود
تر کردن و پوشیدن دهم مسواک تر که شک یا صبر داشته باشد یازدهم چشم کشیدن یازدهم زنان را در آب نشستن
[illegible] در اعتکاف و آن یک شب ماندن است در مسجد جامع سه روز یا زیاده
[illegible] ثواب عظیم دارد خصوصاً اگر در دهه آخر ماه رمضان واقع
شود [illegible] رسالت پناه صلی الله علیه و آله همیشه در دهه آخر ماه رمضان اعتکاف میفرمودند
[illegible] اعتکاف جائز نیست و از سه روز کمتر نمی باشد و در غیر مسجد جامع
[illegible] هرگاه شخصی بجهت سنت دو روز اعتکاف نماید روز سوم واجب میشود و اگر
[illegible] روز اعتکاف نماید روز ششم واجب میشود و بدین قیاس و جائز نیست معتکف
[illegible] از مسجد بیرون رود مگر از برای حاجت ضروری که در مسجد بعمل نیاید یا عیادت بیمار
یا تشییع جنازه [illegible] و مانند آن و چون از مسجد بیرون رود حرام است
[illegible] در سایه راه رفتن و نماز گذاردن در غیر مسجدی که در آن اعتکاف کرده مگر
ضرورتی [illegible] بجهت غلبه ضعف بنشیند یا راه تشییع منحصر در راه سقف باشد یا آن
وقت نماز تنگ [illegible] نتواند گذارد دیگر در مکه معظمه جائز است که هرگاه به
ضرورتی از مسجد بیرون رود نماز را در هر جا که خواهد بگذارد و نیز حرام است در اعتکاف
واجب روزه را فاسد ساختن و در شب جماع کردن و در روز و شب بوی خوش شمیدن
و زنان را بوسیدن یا دست به بدن ایشان رسانیدن هر چند روزه را باطل نمی سازد اعتکاف را
نیز باطل میسازد و اگر اعتکاف واجب را در روز ماه رمضان بجماع فاسد سازد دو کفاره لازم
میشود یکی جهت ماه رمضان و یکی جهت اعتکاف و اگر در شب بجماع فاسد سازد یک
کفاره اعتکاف لازم است و بعضی گفته اند اگر روزه اعتکاف را در روز بغیر جماع فاسد
سازد و اگر معتکف زوجه معتکفه خود را در اعتکاف واجب باکراه جماع کند

چهار رکعت نماز بجا آورد و لازم نیست که دو دو رکعت را از جهت نیت ... و گفته‌اند ... بهتر است [illegible]

باب پنجم

در بیان حج و شرائط آن و در آن مقدمه است و هفت مطلب اما مقدمه بدانکه
حج کردن از اعظم ارکان دین است [illegible] واجب شود و تاخیر کردن آن گناه کبیره است
و در حدیث این مضمون وارد است که هر گاه شخصی حج واجب [illegible]
شرعی نداشته باشد پس چون بمیرد در وقت مردن [illegible] یهودی بمیرد
یا نصرانی و روایات بسیار در کثرت ثواب حج از حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده است از آنجمله منقول است که اعرابی بخدمت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله از خانه بقصد حج بیت الله بیرون
آمده بودم چون بمیقات رسیدم وقت حج فوت شده بود و من مرد دولتمند و مالدارم پس امر
فرمائی که مال خود را در وجهی از وجوه صرف نمایم که ثواب آن مثل ثواب حج باشد پس
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روی مبارک خود را بآن مرد کرد و فرمود که بکوه ابوقبیس
نظر کن اگر تمام طلای سرخ شود و آنرا در راه خدا صرف نمائی ثواب آن بثواب حج نمیرسد
بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که چون شخصی که اراده حج کند چون بمهیا
ساختن یراق و اسباب راه حج اشتغال نماید هر [illegible] که یک چیز را از اسباب و
یراق از زمین بردارد یا بر زمین گذارد حق تعالی ده ثواب از برای او مینویسد و ده گناه
او را می‌بخشد و ده درجه او را در بهشت بلند میسازد و هر شتری که آن شخص بر آن سوار
است هر بار که پا از زمین بردارد یا بر زمین گذارد [illegible] ثواب حق تعالی
از برای آن شخص مینویسد مطلب اول در بیان [illegible] آداب سفر حج چون عزم حج
جزم شود باید که ذمت خود را از حق مردم خلاص سازد و وصیت کند و چون خواهد که از
منزل بیرون آید بعیال و بازماندگان خود را جمع سازد و دو رکعت نماز [illegible] بگذارد

١١٠٧

و در هر راه ثواب هزار شهید وارد از مشهد است که بر روی هر کس که بر بلندی رود و مرتبه سوی آسمان کند و نگاه بسوی قبر او کند و بگوید السلام علیک یا اباعبدالله السلام علیک یا ابن رسول الله [illegible] ثواب حج و عمره در دیوان [illegible]

وبعد از آن این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْتَوْدِعُکَ السّاعَةَ نَفْسی وَاَهْلی وَمالی وَذُرِّیَّتی وَدُنْیایَ وَدینی وَآخِرَتی وَاَمانَتی وَخَواتیمَ عَمَلی اَللّٰهُمَّ احْفَظِ الشّاهِدَ مِنّا وَالْغائِبَ اَللّٰهُمَّ احْفَظْنا وَاحْفَظْ عَلَیْنا اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنا فی جِوارِکَ اَللّٰهُمَّ لا تَسْلُبْنا نِعْمَتَکَ وَلا تُغَیِّرْ ما بِنا مِنْ عافِیَتِکَ وَفَضْلِکَ بعد از آن وداع عیال و اطفال خود کند تحت الحنک بسته عصای بادام تلخ بدست گرفته از منزل بیرون آید و در وقت بیرون آمدن بگوید بِسْمِ اللّٰهِ آمَنْتُ بِاللّٰهِ تَوَکَّلْتُ عَلَی اللّٰهِ اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ بعد از آن سه نوبت بگوید بِاللّٰهِ اَخْرُجُ وَبِاللّٰهِ اَدْخُلُ وَعَلَی اللّٰهِ اَتَوَکَّلُ پس بگوید اَللّٰهُمَّ افْتَحْ لی فی وَجْهی هٰذا بِخَیْرٍ وَاخْتِمْ لی بِخَیْرٍ وَقِنی مِنْ شَرِّ کُلِّ دابَّةٍ اَنْتَ آخِذٌ بِناصِیَتِها اِنَّ رَبّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ و چون از در خانه بیرون آید بر در خانه رو بقبله بایستد و فاتحه و آیة الکرسی یک نوبت پیش رو و یک نوبت بر دست راست و یک نوبت بر دست چپ بخواند بعد از آن این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ احْفَظْنی وَاحْفَظْ ما مَعی وَسَلِّمْنی وَسَلِّمْ ما مَعی وَبَلِّغْنی وَبَلِّغْ ما مَعی بَلاغاً حَسَناً جَمیلاً یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ بعد از آن نیت حج کند باین طریق که متوجه خانه خدا میشوم که حج اسلام را بجا آورم برای آنکه بر من حج واجبست تقرب بخدا و باد در رکاب کند و بگوید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ بِسْمِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ و چون بر پشت مرکب قرار گیرد این دعا بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی هَدانا لِلْاِسْلامِ وَمَنَّ عَلَیْنا بِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ سُبْحانَ الَّذی سَخَّرَ لَنا هٰذا وَما کُنّا لَهُ مُقْرِنینَ وَاِنّا اِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمینَ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْحامِلُ عَلَی الظَّهْرِ وَالْمُسْتَعانُ عَلَی الْاَمْرِ اَللّٰهُمَّ بَلِّغْنا بَلاغاً یَبْلُغُ اِلی خَیْرٍ بَلاغاً یَبْلُغُ اِلی مَغْفِرَتِکَ اَللّٰهُمَّ لا طَیْرَ اِلّا طَیْرُکَ وَلا خَیْرَ اِلّا خَیْرُکَ وَلا حافِظَ غَیْرُکَ و سنتست که در هر منزل که فرود آید در وقت فرود آمدن این دعا بخواند رَبِّ اَنْزِلْنی مُنْزَلاً مُبارَکاً وَاَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلینَ و دو رکعت نماز بگذارد و چون از آن منزل کوچ کند نیز دو رکعت نماز بگذارد بدانکه بهترین روزها از برای سفر شنبه و سه شنبه و پنجشنبه است و در روز دوشنبه فرموده اند بد است

١٣٨

وهمچنین در روز جمعه قبل از نماز و اگر ضرورت شود که در روز جمعه سفر کند باید که تصدّق بکند و
شود به سفر گردد که تصدّق تلافی بدی آن روز میکند و سنّت است فراخ دستی در این سفر مبارک
وسعی در خوبی توشه و بسیاری آن و در حدیث آمده که اسراف مذموم است مگر در راه حج و سنّت
است خوش خلقی با همراهان و ملازمان و مکاریان و خشم فرو خوردن از ایشان و از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام منقول است که هر کس که براه خانه خدا میرود اگر سه خصلت
در و نباشد حج او هیچ است و آن خوش خلقی است و خشم فرو خوردن و صلاح و تقوی شعار خود
کردن مطلب دوم در بیان شرائط وجوب حج بدانکه تا هفت شرط باهم نرسد حج واجب
نمیشود شرط اول بلوغ است پس بر طفل واجب نیست هر چند مال داشته باشد اما اگر ولی او را
بحج برد و احرام بندد و قبل از وقوف عرفه یا وقوف مشعر بالغ شود و باقی افعال حج
را بجا آورد حج او صحیح است و از حج اسلام مجزیست شرط دوم عقل است پس مجنونی که هیچ
وقت بهوش نیاید یا اگر بهوش آید مدت هشیاری او افعال حج را نگنجد بر و حج واجب
نیست اما اگر قبل از وقوف عرفه یا وقوف مشعر هشیار شود و باقی افعال را در زمان
هشیاری بجا آورد حکم او حکم طفل است بطریقی که مذکور شد شرط سوم حریت است پس بر
بنده حج واجب نیست هر چند بعضی از او آزاد شود و اگر برخصت آقا حج کند ثواب دارد
و اما این حج از حج اسلام مجزی نیست و هر گاه بعد از آزادی استطاعت حج بهمرسد او را
دیگر حج بردن واجب است مگر آنکه قبل از یکی از دو وقوف آزاد شود که در این صورت حکم او حکم مجنون
دارد بطریقی که دانسته شد شرط چهارم استطاعت است یعنی قادر بودن بر خرج راه در رفتن
و برگشتن از چهارپایان و خیمه و خدمتکار و باقی ضروریات بحسب حال او پس اگر کسی گوید
که خرج راه تو در عهده من است و بقول او اعتماد باشد در این صورت بر او حج واجب است و همچنین
اگر خود بعضی از خرج داشته باشد و تتمه را کسی که بقول او اعتماد باشد متعهد شود و از جمله
استطاعت است نفقه عیال او با زماندگان او تا نفقه از وقت رفتن تا رسیدن که این هم خواه

۱۳۶

حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که با حجر [illegible] [illegible] زیارت [illegible] مقبول [illegible]

خواه ایشان قوت [illegible] داشته باشند و خواه دیگری متعهد آن شود و نیز از جمله استطاعت
[illegible] و وفای دین [illegible] و سوران [illegible] پیدا دارم که قادر بر وفای آن نباشد
حج واجب نمیشود و اگر زن [illegible] در راه حج احتیاج به محرم داشته باشد و محرم به جهت مرافقت [illegible]
خواهد [illegible] بر اجرت آن محرم نیز از جمله استطاعت است پس اگر بر اجرت او قادر نباشد حج بر
او واجب نمیشود [illegible] که از رفتن به حج [illegible] مثل [illegible]
خود و [illegible] باشد [illegible] رفتن به حج واجب نیست [illegible]
آنقدر وقت باشد که در آنجا [illegible] واجب افعال حج [illegible]
باشد حج در آن سال واجب [illegible] و در [illegible] حج واجب میشود [illegible]
رود و اما حج مستحبی [illegible] مطلب سوم در بیان انواع حج و ذکر عمره
بدانکه حج بر سه نوع است حج تمتع و حج قران و حج افراد و حج تمتع بر کسی واجب میشود که منزل
او از مکه معظمه شانزده فرسخ شرعی دور باشد و حج قران و حج افراد بر کسی واجب میشود که اهل
مکه معظمه باشد تا دوری منزل او از آن مکان مقدس کمتر از آن مقدار باشد و اول افعال حج
تمتع احرام عمره است از میقات و میقات مکانیست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله قرار داده اند که حاجیان از آنجا احرام ببندند و آن پنج موضع است که هر یک از آن میقات
عمره تمتع جمعیست که یکی ذوالحلیفه است و آن میقات جماعتیست که از راه مدینه مقدسه
می آیند دوم جحفه است و آن میقات جمعیست که از راه شام می آیند سوم یلملم است و آن میقات
جمعیست که از یمن می آیند چهارم قرن المنازل است و آن میقات جمعیست که از راه طائف
می آیند پنجم عقیق است و آن میقات جمعیست که از راه عراق عرب می آیند بدانکه احرام بستن
قبل از رسیدن به میقات صحیح نیست مگر آنکه شخصی بنذر یا عهد یا سوگند بر خود لازم ساخته
که قبل از رسیدن به میقات احرام ببندد و همچنین گذشتن حاجیان از میقات بی احرام حرام است
و اگر از میقات بی احرام بگذرند واجب است که برگردند و از میقات احرام ببندند

بعد صراط و [illegible]
پس [illegible]
از برای [illegible]
رسالت پناه صلی الله علیه و آله [illegible]
نصب کنند که بر آن منبر باشد
تا حق تعالی [illegible] از حساب بندگان
خود فارغ شود در بیان آداب
زیارت [illegible]
تعلق به زیارت دارد اول غسل

آداب زیارت

کردن پیش از زیارت دوم [illegible] با طهارت باشد سوم [illegible]
[illegible] دوم آنکه با طهارت [illegible]
[illegible]
[illegible] مشغول [illegible]
[illegible] به دعا [illegible]
چهارم

مطلب چهارم دربیان افعال حج تمتع است بسبیل اجمال بدانکه افعال حج تمتع بیست و دو است
باین ترتیب باید که هریک ازین بیست و دو فعل را بعد از دیگری بترتیبی که مذکور میشود بجا آورد
اوّل احرام عمره بستن است دوّم طواف خانه کعبه است سوّم دو رکعت نماز طواف گذاردن
چهارم سعی ما بین صفا و مروه کردن است پنجم تقصیرات یعنی چیزی از موی یا ناخن گرفتن و باین
پنج فعل عمرهٔ تمتع تمام است ششم احرام حج بستن است هفتم وقوف عرفات است هشتم
وقوف مشعر است نهم جمرهٔ عقبه را بهفت سنگریزه زدن دهم قربانی کردن یازدهم سر تراشیدن
یا تقصیر کردن دوازدهم طواف زیارت کردن سیزدهم دو رکعت نماز طواف زیارت کردن
چهاردهم سعی ما بین صفا و مروه کردن پانزدهم طواف نسا کردن شانزدهم دو رکعت نماز
طواف نسا گزاردن هفدهم سه شب ایام تشریق در منی بودن هیجدهم در هر یک از ایام تشریق
هر یک از جمرات ثلثه را بهفت سنگریزه زدن و این آخر افعال واجبه حج است و چون از اینها
فارغ شود سنت است که بمکه عود نماید جهت بجا آوردن طواف وداع و باقی سنتها —
بعد ازین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی مطلب پنجم دربیان حج تمتع است بسبیل
تفصیل و در آن چهار مقصد و خاتمه ایست مقصد اول دربیان احرام بستن و مقدمات
و شروط آن و در آن دو فصل است فصل اول در ذکر اموری که پیش از احرام بجا آوردن
آن سنت است و آن هشت امر است اوّل آنکه از اول ماه ذیقعده از موی سر و موی ریش
مطلقا چیزی نگیرد دوم بر طرف ساختن موی زهار و موی زیر بغل به تراشیدن یا بنوره
گذاشتن و نوره افضل است سوم سبلت گرفتن چهارم ناخن گرفتن پنجم ... اگر
غسل احرام کردن و بعضی از مجتهدین آنرا واجب میدانند و اگر بعد از غسل ...
بخوابد و یا حدثی کند یا چیزی بخورد یا بپوشد یا ببوید که بر محرم خوردن و پوشیدن و بوییدن
آن حرام باشد غسل را اعاده کند ششم نماز احرام گذاردن و آن شش رکعت است
و اکتفا بچهار رکعت و دو رکعت نیز جائز است و سنت است که در رکعت اول بعد از فاتحه ...

۱۴۱

آداب زیارت

قُلْ یَا اَیُّهَا الْکَافِرُونَ و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ بخواند هشتم آنکه بعد از نماز این دعا بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِینَ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ اَنْ تَجْعَلَنِی مِمَّنِ اسْتَجَابَ لَکَ وَآمَنَ بِوَعْدِکَ وَاتَّبَعَ اَمْرَکَ فَاِنِّی عَبْدُکَ وَفِی قَبْضَتِکَ لَا اُوقٰی اِلَّا مَا وَقَیْتَ وَلَا اٰخُذُ اِلَّا مَا اَعْطَیْتَ وَقَدْ ذَکَرْتَ الْحَجَّ فَاَسْئَلُکَ اَنْ تَعْزِمَ لِی عَلَیْهِ عَلٰی کِتَابِکَ وَسُنَّةِ نَبِیِّکَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَتُقَوِّیَنِی عَلٰی مَا ضَعُفْتُ عَنْهُ وَتُسَلِّمَ مِنِّی مَنَاسِکِی فِی یُسْرٍ مِنْکَ وَعَافِیَةٍ وَاجْعَلْنِی مِنْ وَفْدِکَ الَّذِی رَضِیتَ وَارْتَضَیْتَ وَسَمَّیْتَ وَکَتَبْتَ اَللّٰهُمَّ اِنِّی خَرَجْتُ مِنْ شُقَّةٍ بَعِیدَةٍ وَاَنْفَقْتُ مَالِی ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِکَ اَللّٰهُمَّ فَتَمِّمْ لِی حَجِّی وَعُمْرَتِی اَللّٰهُمَّ اِنِّی اُرِیدُ التَّمَتُّعَ بِالْعُمْرَةِ اِلَی الْحَجِّ عَلٰی کِتَابِکَ وَسُنَّةِ نَبِیِّکَ صَلَوَاتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَاِنْ عَرَضَ لِی عَارِضٌ یَحْبِسُنِی فَحُلَّنِی حَیْثُ حَبَسْتَنِی بِقَدَرِکَ الَّذِی قَدَّرْتَ عَلَیَّ اَللّٰهُمَّ اِنْ لَمْ تَکُنْ حَجَّةٌ فَعُمْرَةٌ اَحْرَمَ لَکَ شَعْرِی وَبَشَرِی وَلَحْمِی وَدَمِی وَعِظَامِی وَمُخِّی وَعَصَبِی مِنَ النِّسَاءِ وَالثِّیَابِ وَالطِّیبِ اَبْتَغِی بِذٰلِکَ وَجْهَکَ الْکَرِیمَ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ بدانکه حیض مانع احرام نیست و همچنین مانع غسل احرام نیست اما مانع نماز احرام است

فصل دوم در بیان باقی امور متعلق باحرام و آن چهل و شش امر است سه امر واجب و چهار امر سنت و دوازده امر مکروه و بیست و چهار امر حرام اما سه امر واجب اول نیت است باین طریق که احرام عمره تمتع می بندم از برای آنکه واجب است تقرب بخدا دوم مقارن کردن نیت است بتلبیات اربع یعنی بعد از نیت بی فاصله واجب است که بگوید لَبَّیْکَ اَللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ لَا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ سوم پوشیدن دو جامه احرام است مردان را از هر چه جائز است نماز در آن یکی را لنگ کند و دیگری را بر دوش اندازد بشرط آنکه دوخته و شبیه بدوخته نباشد مثل کپنک و زره و زنان را جائز است در حال احرام پوشیدن دوخته و حریر اما آن

دعا کردن [illegible] جانب پهلوی راست خود را بضریح نهادن و سؤال کردن از خدا سبحانه تعالی بحق صاحب قبر که بگرداند او را از اهل بهشت و از اهل شفاعت صاحب قبر و مبالغه در دعا کردن و [illegible] بالین آمدن و رو بقبله کردن و دعا کردن [illegible] دو رکعت

۱۴۲

نماز زیارت کردن بعد از زیارت حضرت [illegible] زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] سنت است که نماز زیارت [illegible] میان [illegible] حضرت [illegible] علیه السلام [illegible] توان کرد

چهار امر سنت است اول آنکه مرد تلبیات را بلند گوید دوم آنکه تلبیاتی که مذکور میشود اضافه کند بر تلبیات واجب و آن اینست ان الحمد والنعمة والملک لا شریک لک لبیک لبیک ذا المعارج لبیک لبیک داعیا الی دار السلام لبیک لبیک غفار الذنوب لبیک لبیک اهل التلبیة لبیک لبیک ذا الجلال والاکرام لبیک لبیک تبدئ والمعاد الیک لبیک لبیک تستغنی ویفتقر الیک لبیک لبیک مرهوبا ومرغوبا الیک لبیک لبیک اله الحق لبیک لبیک ذا النعماء والفضل الحسن الجمیل لبیک لبیک کشاف الکرب العظام لبیک لبیک عبدک وابن عبدیک لبیک لبیک یا کریم لبیک سوم از سنتهای احرام آنست که کل تلبیات را که مذکور شد اکثر اوقات گوید خصوصا در هشت جا اول بعد از هر نماز خواه نماز واجب و خواه نماز سنت دوم هر وقت شتری که بر آن سوار است از جا برخیزد سوم هرگاه در راه بر بلندی برآید یا از پستی بالا رود چهارم هرگاه به پستی در آید پنجم هرگاه از خواب بیدار شود ششم در وقت سحر هفتم هرگاه که سوار شود یا فرود آید هشتم هرگاه در راه شخصی را بر خورد چهارم از سنتهای احرام آنکه چون خانهای مکه معظمه را ببیند تلبیات را قطع کند و بعضی از مجتهدین بر آنند که در آن وقت قطع تلبیات واجب است و اما آنچه دوازده امر که در احرام مکروه است اول بحمام رفتن دوم شستن جامه احرام هر چند که چرکین شود سوم بو کردن ... مثل سیب و غیر آن چهارم تکلم کردن بغیر تلبیات و قرآن و ذکر خدا و حاجت ضروری پنجم در جواب احدی لبیک گفتن ششم خوابیدن بر فرشی که سفید نباشد هفتم تراشیدن سر شخصی که احرام نداشته باشد که اگر احرام داشته باشد تراشیدن سر او حرام است هشتم غسل کردن از برای خنک ساختن بدن نه از جهت سنت مثل غسل جمعه و غیر آن نهم آنکه جامه احرام از غیر پنبه باشد دهم آنکه جامه سیل ... باشد یعنی خطها داشته باشد یازدهم آنکه سیاه باشد دوازدهم آنکه از ابتدای احرام جامه احرام چرکین باشد اما اگر در اثنای احرام چرکین شود پوشیدن آن مکروه نیست و اما آن بیست و چهار امر که در حال احرام بجا آوردن آن حرام است اول شکار کردن

[illegible]

١٤٣

[illegible]

یا بشخصی شکار را فرمودن یا گفتن که در فلان جا شکاری هست یا آلات شکار مثل باز و سگ و دام و تیر و تفنگ بشخصی دادن که شکار کند و این امور حرام است بدو شرط اوّل آنکه جانور آبی نباشد چه شکار کردن جانوران آبی در حال احرام حرام نیست و مراد از جانور آبی حیوانیست که در آب تخم کند پس شکار کردن ماهی و اردک و باقی حیوانات که در خشکی تخم کنند حرام است شرط دوم آنکه خوردن گوشت آن جانوران حلال باشد مثل آهو و کلنگ و غیر آن پس شکار کردن حیوانی که گوشت آن حرام است مثل خوک و پلنگ و چرغ و باز در حال احرام حلال است و امّا از جمله جانورانی که گوشت آنها حرام است شش جانورند که شکار کردن آنها در حال احرام حرام است و آن شیر و روباه و خرگوش و خارپشت و سوسمار و یربوع است و اگر شخصی در حال احرام شکار کند آن شکار هلاک او نمی شود و در دست که او رها کند و خوردن گوشت آن شکار محرم را حرام است اگرچه دیگری آنرا شکار کرده باشد و هر شکاری را که محرم بکشد آن میته است خوردن گوشت آن بر محرم و غیر محرم حرام است دوم از بیست و چهار امری که در حال احرام حرام است جماع کردن است و مقدمات آن مثل بوسه و دستبازی کردن با حلال خود و عقد نکاح بستن از برای خود یا از برای دیگری پس اگر عقد نکاح کند آن عقد باطل است امّا رجوع در طلاق و خریدن کنیز بقصد آنکه بعد از احرام با او مباشرت کند جائز است سوم گواه شدن بر عقد نکاح و گواهی دادن بآن چهارم بو کردن مشک و عنبر و عود و صندل و مانند آن و در بو کردن گل نرگس و بنفشه میان مجتهدین خلافست و اصح آنست که بو کردن آنها نیز حرام است امّا شنیدن بوی مشک و عنبر و مانند آن که بر خانه کعبه میمالند جائز است و همچنین جائز است شنیدن بوهای خوش که در مابین صفا و مروه میباشد پنجم بینی گرفتن محرم از چیزهای بدبو ششم روغن مالیدن بر بدن خواه خوشبو باشد و خواه نباشد هفتم پوشیدن مرد رختی را که دوخته باشد یا شبیه بدوخته باشد چنانچه قبل ازین مذکور شد هشتم پوشیدن چیزی که پشت پا را بپوشد نهم انگشتر در انگشت

۱۴۴

کردن بجهت زینت نه بجهت آنکه سنت است دهم پوشیدن مرد سر و گوش خود را اگرچه
بارتماس باشد یازدهم آنکه مرد در وقت راه رفتن در سایهٔ چیزی رود که آن چیز بر بالای
سر او باشد نه در پهلوی او مثل سایهٔ دیوار اما در سایهٔ کجاوه و مانند آن راه رفتن مرد را
جائز است هرچند سایه بر بالای سر او باشد و همچنین جائز است در وقت فرود آمدن
در سایهٔ چیزی براه رود و نشستن هرچند آن چیز بر بالای سر او باشد مثل خیمه و غیر آن
دوازدهم موی از سر یا از بدن جدا کردن سیزدهم ناخن چیدن اگرچه یک ناخن انگشت
زیادتی باشد چهاردهم کشتن شپش یا از جامه یا از بدن خود انداختن پانزدهم سرمهٔ سیاه
در چشم کشیدن شانزدهم حنا بستن برای زینت هفدهم در آئینه نگاه کردن هجدهم دندان
کندن نوزدهم سلاح پوشیدن بیستم خون از بدن بیرون آوردن اگرچه بمسواک کردن
باشد اما اگر از خارج بدن بیرون آید قصوری ندارد بیست و یکم جدال است یعنی لا والله و بلی
والله گفتن مگر بجهت اثبات حق یا نفی باطل بیست و دوم پوشیدن زن طلا آلات
یا نقره آلاتی که عادت آن نباشد که مثل آن بپوشد بیست و سوم اظهار کردن زن زیور
خود بر شوهر یا جمعی که محرم او باشند بیست و چهارم روی خود را بچیزی پوشیدن که بر رو
او برسد پس میباید که پوشش روی زن بنوعی باشد که مطلقا بر روی او نخورد مقصد دوم
در بیان طواف و مقدمات و شروط آن بدانکه اول افعال عمرهٔ تمتع بعد از احرام طواف
خانهٔ کعبه است و چهل امر بآن متعلق است و مجموع آن در دو فصل تفصیل می یابد فصل اول
در بیان آنچه پیش از طواف بجا آورده میشود و آن شانزده امر است دوازده امر سنت
و چهار امر واجب اما چهار امر واجب اول طهارت از حدث اکبر و اصغر هرگاه طواف واجب
باشد اما در طواف سنتی طهارت از حدث اصغر سنت است دوم ازالهٔ نجاسات از رخت
و بدن کردن سوم ستر عورت بطریق نماز چهارم ختنه کردن پس اگر شخصی ختنه نکرده باشد
طواف او باطل است و اما آن دوازده امر که قبل از طواف سنت است اول غسل است

جهت داخل شدن حرم که معظمه دوم آنکه اذخر خائیدن قبل از داخل شدن در حرم سوم نعلین
کندن و پا برهنه براه رفتن چهارم نعلین خود را بدست خود گرفتن پنجم در وقت داخل شدن حرم
این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ قُلْتَ فِی کِتَابِکَ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ وَاَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ
رِجَالاً وَعَلٰی کُلِّ ضَامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَرْجُو اَنْ اَکُونَ مِمَّنْ
اَجَابَ دَعْوَتَکَ وَقَدْ جِئْتُ مِنْ شُقَّةٍ بَعِیدَةٍ وَفَجٍّ عَمِیقٍ سَامِعاً لِنِدَائِکَ
وَمُسْتَجِیباً لَکَ وَمُطِیعاً لِاَمْرِکَ وَکُلُّ ذٰلِکَ بِفَضْلِکَ عَلَیَّ وَاِحْسَانِکَ اِلَیَّ فَلَکَ الْحَمْدُ
عَلٰی مَا وَفَّقْتَنِی لَهُ اَبْتَغِی بِذٰلِکَ الزُّلْفَةَ عِنْدَکَ وَالْقُرْبَةَ اِلَیْکَ وَالْمَنْزِلَةَ لَدَیْکَ
وَالْمَغْفِرَةَ لِذُنُوبِی وَالتَّوْبَةَ عَلَیَّ مِنْهَا بِمَنِّکَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَحَرِّمْ بَدَنِی عَلَی النَّارِ وَآمِنِّی مِنْ عَذَابِکَ وَعِقَابِکَ بِالْکَرِیمِ ششم غسل کردن
جهت داخل شدن مکه معظمه و این غسل از جمله غسلهای سنت است هفتم غسل کردن
جهت داخل شدن مسجد الحرام هشتم داخل شدن در مسجد الحرام از دری که آنرا باب
بنی شیبه گویند نهم آنکه در وقت داخل شدن در بیرون در مسجد الحرام بایستد و بگوید
اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ بعد از آن بگوید بِسْمِ اللّٰهِ وَ
بِاللّٰهِ مَا شَاءَ اللّٰهُ وَالسَّلَامُ عَلٰی اَنْبِیَاءِ اللّٰهِ وَرُسُلِهِ وَالسَّلَامُ عَلٰی رَسُولِ اللّٰهِ
وَالسَّلَامُ عَلٰی اِبْرَاهِیمَ خَلِیلِ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ دهم با خضوع و خشوع
داخل مسجد الحرام شدن یازدهم آنکه چون داخل شود رو بجانب کعبه مشرفه کند و دستها را
برداشته این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْأَلُکَ فِی مَقَامِی هٰذَا فِی اَوَّلِ مَنَاسِکِی اَنْ
تَقْبَلَ تَوْبَتِی وَاَنْ تَتَجَاوَزَ عَنْ خَطِیئَتِی وَتَضَعَ عَنِّی وِزْرِی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی بَلَّغَنِی
بَیْتَهُ الْحَرَامَ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَشْهَدُ اَنَّ هٰذَا بَیْتُکَ الْحَرَامُ الَّذِی جَعَلْتَهُ مَثَابَةً
لِلنَّاسِ وَاَمْناً مُبَارَکاً وَهُدًی لِلْعَالَمِینَ اَللّٰهُمَّ اِنَّ الْعَبْدَ عَبْدُکَ وَالْبَلَدَ بَلَدُکَ وَالْبَیْتَ
بَیْتُکَ جِئْتُ اَطْلُبُ رَحْمَتَکَ وَاَؤُمُّ طَاعَتَکَ مُطِیعاً لِاَمْرِکَ رَاضِیاً بِقَدَرِکَ اَسْأَلُکَ

۱۴۷

مسئلة الفقیر البائس الخائف ... المستجیر
بطاعتک ومرضاتک و [۲۳] ازدهم آنکه نزدیک حجر الاسود رود و رو بجانب حجر کند و این
دعا بخواند الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر الله اکبر من خلقه اکبر مما اخاف
واحذر لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت
ویمیت ویحیی بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر اللهم صل علی محمد وآل محمد
وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین و بعد از آن حجر الاسود را ببوسد و اگر بوسیدن میسر نشود از ازدحام
شود ببوسد دست خود را بآن برساند و دست خود را ببوسد و اگر نتواند رسانید بجانب
حجر بدست اشاره نموده و این دعا بخواند اللهم امانتی ادیتها و میثاقی
تعاهدته لتشهد لی بالموافاة اللهم تصدیقا
بکتابک وعلی سنة نبیک اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد
ان محمدا عبده ورسوله آمنت بالله وکفرت بالجبت والطاغوت وباللات
والعزی وعبادة الشیطان وعبادة کل ند یدعی من دون الله اللهم الیک
بسطت یدی وفیما عندک عظمت رغبتی فاقبل سبحتی واغفر لی وارحمنی
اللهم انی اعوذ بک من الکفر والفقر ومواقف الخزی فی الدنیا والآخرة
از این دعا فارغ شود و شروع در طواف نماید فصل دوم در بیان افعالی که متعلق است
بطواف و آن بیست و سه امر است یازده امر واجب و دوازده امر سنت اما یازده امر واجب
اول نیت طواف باین طریق که طواف عمره تمتع میکنم از برای آنکه واجب است قربة
الی الله و نیت را مقارن طواف سازد بر وجهی که جزو اول جانب چپ او در ابتدای طواف
محاذی جزو اول حجر اسود باشد و این بدو طریق میشود یکی آنکه در مقابل حجر اسود بایستد
و مقارن نیت خود را بگرداند تا در ابتدای طواف کل بدن او محاذی کل حجر اسود

[illegible]

۱۲۷

[illegible] ... بعد از آن سلام ... بعد از آن ... [illegible]

بکند در طریق دوم آنکه در مقابل حجر اسود نایستد بلکه آنقدر پایین‌تر بایستد که پیش خود را بگیرد و بعضی از
اجزای بدن خود را پیشتر از اول محاذی اول حجر نماید و شروع در طواف کند تا کل بدن او
به محاذات کل حجر بگذرد و طریق اول افضل است دوم است آنکه هیچ امری در اثنای طواف
واقع نشود و امری نکند که منافی طواف باشد مثل حدث و قصد آنکه طواف را تمام نماید سوم
آنکه در حال طواف میباید که خانهٔ کعبه بر دست چپ باشد چهارم آنکه دوری طواف کننده
از خانهٔ کعبه در کل جهات کمتر از دوری مقام ابراهیم باشد از خانهٔ کعبه پنجم آنکه شوط بر گرد خانهٔ کعبه
کمتر از هفت نوبت و زیاده بر هفت نوبت نباشد و هر نوبت را شوط گویند و هر هفت
شوط یک طواف است و اگر بعد از فارغ شدن شک کند که هفت شوط کرده یا کمتر یا
بیشتر التفات ننماید طواف او صحیح است اما اگر شک او قبل از فارغ شدن باشد در شش صورت
از سه حال بیرون نیست اول آنکه شک کند میانهٔ هفت شوط و زیاده دوم آنکه شک
کند میانهٔ هفت شوط و کمتر سوم آنکه یقین داند که هفت شوط نکرده و شک او در مادون
هفت شوط باشد مثل آنکه شک کند میانهٔ چهار و پنج یا میانهٔ پنج و شش پس در صورت
اول اگر به رکنی که حجر اسود در وست رسیده باشد طواف او صحیح است و اگر به آن رکن نرسیده
باشد طواف او باطل است و از سر باید گرفت و در صورت دوم و سوم مطلقاً طواف او
باطل است خواه به رکن رسیده باشد و خواه نرسیده باشد طواف را از سر باید گرفت ششم
آنکه چهار شوط اول از پی یکدیگر باشند یعنی فاصله در میانه واقع نشود پس اگر فاصله در میانه
واقع شود طواف را از سر گیرد خواه فاصله بجهت ضرورت واقع شده باشد مثل نماز
واجب که وقت آن تنگ شده و خواه بی ضرورت واقع شده باشد اما در میانهٔ شوط
چهارم و پنجم در میانهٔ شوط آخر جائز است که فاصله واقع شود مثل نماز سنتی که وقت
آن تنگ شده یا قضای حاجت مومنی یا داخل شدن بخانهٔ کعبه و همچنین جائز است در
شوط آخر قطع شوط کردن بجهت امثال آن امور اما واجب است که در وقت قطع طواف

مکانی را که از آنجا قطع شده نشان کنند تا چون بر سر اتمام آن آید زیاده و کم نشود ششم آنکه
حجر بکسر حاء مهمله و سکون جیم را داخل طواف سازد و آن دیواریست کوتاه در جانب ناودان
خانهٔ کعبه هفتم آنکه در وقت طواف چیزی از بدن داخل شادروان کعبه نباشد پس اگر طواف
کنان دست بر دیوار خانهٔ کعبه گذارد آن طواف باطلست هشتم آنکه در وقت طواف
بطریقی متعارف راه رود پس اگر بر یک پا یا بر چهار دست و پا یا خیز کنان طواف کند صحیح
نخواهد بود نهم آنکه آخر شوط هفتم جای باشد که ابتدای طواف از آن کرده بی زیاده و نقصان
دهم دو رکعت نماز طواف گذاردن در پس مقام ابراهیم علیه السلام یا در پهلوی آن
و مخیر است در قرائت این دو رکعت میانهٔ جهر و اخفات و اگر طواف سنت باشد در هر جا از
مسجد الحرام که خواهد این دو رکعت بتواند گذارد و سنت است که در رکعت اول بعد از حمد سورهٔ
قل هو الله احد بخواند و در رکعت دوم سورهٔ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ و آن دوازده امر سنت
که تعلق بطواف دارد اول آنکه چون داخل مسجد الحرام شود بهیچ امر اشتغال ننماید الا بعد منه
یازدهم و دوازدهم طواف که قبل ازین مذکور شد و بعد از آن بی فاصله شروع در طواف
عمره کند مگر آنکه وقت نماز واجب داخل شده باشد یا ترسد که نماز جماعت از او فوت شود دوم
بوسیدن حجر اسود در هر شوطی و همچنین رخ خود را بر آن گذاشتن سوم بوسیدن هر رکنی از
چهار رکن خانه و بعضی تخصیص برکن یمانی و رکن عراقی داده اند چهارم آنکه یک طرف ردا را از زیر بغل راست
بیرون آورده بر دوش چپ اندازد و دوش راست را برهنه گذارد پنجم هر گاه گام خود را در
حین طواف کوتاه گرداند بواسطهٔ هر گامی شش هزار حسنه جهت آن کس نوشته شود ششم
نزدیک شادروان طواف کردن هرچند گام کمتر شود که نزدیک تلاقی زیادتی گام
میکند هفتم آنکه راه رفتن در اثنای طواف نه تند باشد و نه آهسته بلکه میانه باشد
هشتم آنکه در اثنای طواف این دعا بخواند اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي يُمْشَى
بِهِ عَلَى ظُلَلِ الْمَاءِ كَمَا يُمْشَى بِهِ عَلَى جُدَدِ الْأَرْضِ وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي [illegible]

۱۴۹

بِهِ مِن شَكَّ وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي تَهْتَزُّ لَهُ أَقْدَامُ مَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَسْأَلُكَ
بِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ مُوسَى مِنْ جَانِبِ الطُّورِ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَ أَلْقَيْتَ عَلَيْهِ
مَحَبَّةً مِنْكَ وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي غَفَرْتَ بِهِ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ
مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ أَتْمَمْتَ عَلَيْهِ نِعْمَتَكَ بعد از آن هر حاجت که خود را هست طلب
نماید پنجم آنکه در اثنای طواف هرگاه محاذی در خانه کعبه شود صلوات بفرستد ششم آنکه
که در اثنای طواف باید ارکان که در طرف ناودان است که به سمت ... حاجت این دعا بخواند اللَّهُمَّ
أَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ وَ عَافِنِي مِنَ السُّقْمِ وَ أَوْسِعْ عَلَيَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلَالِ وَ ادْرَأْ
عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ شَرَّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ هفتم آنکه چون
در شوط هفتم به مستجار برسد و آن در زمان سابق در خانه کعبه بود و الحال بسته شده و تکیه
آن جا بالنسبه بپشت باید کرد و بآن کند و خود را بآن بچسباند و این دعا بخواند اللَّهُمَّ
الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَ الْعَبْدُ عَبْدُكَ وَ هَذَا مَكَانُ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ النَّارِ
و در آن وقت بگناهان خود یک یک اقرار نماید چه در حدیث وارد است که هر مؤمنی که در آن
مکان شریف اقرار بگناهان خود کند البته حق تعالی گناهان او را می بخشد و هشتم آنکه بعد از
اقرار بگناهان خود این دعا بخواند اللَّهُمَّ مِنْ قِبَلِكَ الرَّوْحُ وَ الْفَرَجُ وَ الْعَافِيَةُ اللَّهُمَّ
إِنَّ عَمَلِي ضَعِيفٌ فَضَاعِفْهُ لِي وَ اغْفِرْ لِي مَا اطَّلَعْتَ عَلَيْهِ مِنِّي وَ خَفِيَ عَلَى
خَلْقِكَ أَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ اللَّهُمَّ قَنِّعْنِي بِمَا رَزَقْتَنِي وَ بَارِكْ لِي فِيمَا آتَيْتَنِي
و بعد از گذاردن دو رکعت نماز طواف سنت است که نزد حجر اسود آید و آن را ببوسد و بجانب
چاه زمزم آید و یکی دو دلو آب بکشد و از آن آب بخورد و بر سر و تن خود بریزد و در وقت
ریختن بگوید اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْماً نَافِعاً وَ رِزْقاً وَاسِعاً وَ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سُقْمٍ
و بعد از آن متوجه سعی ما بین صفا و مروه شود مقصد سوم در بیان سعی ما بین صفا و مروه
و مقدمات و شروط آن بدانکه آنچه بسعی تعلق دارد هجده امر است ده امر واجب و هشت امر سنت

و اما ذکر امور واجبه در سعی است به این طریق که سعی کردن ما بین صفا و مروه هفت شوط
است و در هر شوطی برای آنکه واجب است نیت قربة الی الله دوم آنکه در وقت نیت پاشنه پای او بر پله
اول صفا چسبیده باشد سوم مقارن ساختن نیت را با ابتدای رفتن به جانب مروه چهارم
استدامه حکم نیت تا آخر سعی ... پنجم آنکه از راه متعارف رود ما بین صفا و
مروه و اگر از راه دیگر رود ... ششم آنکه سعی او هفت شوط باشد نه کمتر و نه بیشتر
هفتم ... الابتدا به صفا ... اگر بیشتر کند سهواً ...
بر آن ... هشتم آنکه هر گاه سعی را ساخته باشد ما بین صفا و مروه را قطع کند و چیزی
در میان نگذارد و پس چون از صفا به مروه رسد چنان کند که سر انگشتان پای او به پله
اول مروه برسد و چون خواهد که از مروه به صفا رود پاشنه پا را بر پله اول مروه بچسباند
و پس به جانب صفا رود و این قاعده را منظور دارد تا هفت شوط به اتمام رسد
نهم آنکه اگر طواف را به روز کرده باشد سعی را به روز دیگر تأخیر نکند بلکه شب بجا آورد و اگر
شب طواف کرده سعی در آن شب بجا آورد و بعضی از مجتهدین تأخیر به روز دیگر را جایز داشته‌اند
دهم آنکه سعی بعد از طواف واقع شود و پس اگر قبل از طواف سعی کند باطل خواهد بود و اما
آن هشت امر که در سعی سنت است اول آنکه چون از مسجد الحرام جهت سعی بیرون رود
باید که از صفا بیرون رود و جای آن حال داخل مسجد الحرام است ... بوده ... علامت
آن گذاشته‌اند پس باید که از میان دو ستون بگذرد دوم طهارت از حدث اکبر و اصغر
سوم ازاله نجاست از بدن و رخت چهارم آنکه چون از مسجد الحرام بیرون آید رو بالای
صفا رود و رو به کعبه ایستد در مقابل رکنی که حجر اسود در وی است هفت نوبت الله اکبر بگوید
و هفت نوبت لا اله الا الله و سه نوبت لا اله الا الله وحده لا شریک له له
الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر
بعد از آن صلوات بفرستد و سه نوبت بگوید الله اکبر الحمد لله علی ما هدانا و الحمد

لله على ما ابلانا والحمد لله الحي القيوم والحمد لله الحي الدائم وسه نوبت اشهد
ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله لا نعبد الا اياه مخلصين
له الدين ولو كره المشركون وسه نوبت اللهم اني اسألك العفو والعافية واليقين
في الدنيا والآخرة وسه نوبت اللهم آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا
عذاب النار بعد از ان الله اكبر صد نوبت لا اله الا الله صد نوبت الحمد
لله صد نوبت سبحان الله صد نوبت بعد از ان بگوید لا اله الا الله وحده وحده انجز
وعده ونصر عبده وغلب الاحزاب وحده فله الملك وله الحمد وحده وحده
اللهم بارك لي في الموت وفيما بعد الموت اللهم اني اعوذ بك من ظلمة القبر و
وحشته اللهم اظلني في ظل عرشك يوم لا ظل الا ظلك استودع الله الرحمن الرحيم
الذي لا تضيع ودائعه ديني ونفسي واهلي اللهم استعملني على كتابك وسنة
نبيك وتوفني على ملته واعذني من مضلات الفتن اللهم اغفر لي كل ذنب
اذنبته قط فان عدت فعد علي بالمغفرة انك انت غني عن عذابي وانا محتاج
الى رحمتك فيا من انا محتاج الى رحمته ارحمني اللهم افعل بي ما انت اهله
ولا تفعل بي ما انا اهله فانك ان تفعل بي ما انا اهله تعذبني ولن تظلمني اصبحت
اتقي عدلك ولا اخاف جورك فيا من هو عدل لا يجور ارحمني و اگر
فرصت خواندن کل این دعاها و ذکرها نداشته باشد آنچه از آنجمله میسر باشد بخواند و چون
فارغ شود از صفا بزیر آید و شروع در سعی نماید و باید که برای صفا رفتن و در انجا
این دعا خواندن مردان را سنت است اما زنان را سنت نیست پنجم از سنتهای سعی
آنست که در آخر شوط اول چون بمروه رسد بر بالای آن رود و مقابل خانه کعبه بایستد و
دعایی که بر بالای صفا خوانده آنجا بخواند ششم آنکه پیاده سعی کند مگر آنکه ترسد که بواسطه
تعب نتواند بتوجه تمام بدعا مشغول شود هفتم آنکه در اول هر شوط و آخر آن تند براه نرود مگر

۱۵۲

در مابین مناره و کوچهٔ عطاران که آنجا تند رفتن اولی است خواه پیاده باشد خواه سوار و این تند رفتن مردان را سنّت است و زنان را سنّت نیست ششم آنکه در اثنای سعی این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعَزُّ الْأَجَلُّ الْأَكْرَمُ يَا ذَا الْمَنِّ وَالْفَضْلِ وَالْكَرَمِ وَالنَّعْمَاءِ وَالْجُودِ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ

مقصد چهارم در بیان احکام تقصیر و احکام حج بدانکه بعد از فارغ شدن از سعی باید که تقصیر کند یعنی چیزی از ناخن بگیرد خواه ناخن دست خواه ناخن پا یا از موی بدن چیزی ازاله کند اگرچه سر مو باشد خواه بمقراض کندن و خواه بنوره گذاشتن و تراشیدن همهٔ سر جائز نیست امّا تراشیدن بعضی جائز است و نیّت چنین کند که تقصیر میکنم در عمرهٔ تمتّع از برای آنکه واجب است تقرّب بخدا و مقارن نیّت به تقصیر مشغول شود و چون تقصیر بفعل آید جمیع آنچه باحرام حرام شده بود حلال می شود و تقصیر آخر افعال عمره است و سنّت است که تقصیر بر مروه واقع شود و مکروه است طواف خانهٔ کعبه بعد از سعی و قبل از تقصیر و واجب است که بعد از تقصیر باحرام حج اشتغال نماید و جمیع آنچه در احرام عمره مذکور شد از مقدمات و غیر آن در احرام حج معتبر است و میقات این احرام شهر مکّه است و نیّت چنین کند که احرام حج تمتّع بجا می آورم از برای آنکه واجب است تقرّب بخدا و نیّت را مقارن تلبیات سازد و سنّتها در این احرام شش است اوّل آنکه در روز هشتم ذی حجّه واقع شود دوم آنکه در مسجد الحرام باشد و افضل آنست که در زیر ناودان خانهٔ کعبه واقع شود سوم آنکه بلند گفتن تلبیه در مکانی که آنجا احرام بسته اگر پیاده باشد و اگر سوار باشد در وقتی که شتری که بر آن سوار است از جا برخیزد و واجب است که بعد از احرام بستن بعرفات رود و از وقت پیشین تا وقت شام در عرفات توقف نماید و چون شام شود بمشعر الحرام رود و تا طلوع آفتاب آنجا توقف کند بعد از آن بمنی رود و آنجا روز عید میلی که آنرا جمرهٔ عقبه گویند هفت سنگریزه بزند و بعد از آن قربانی کند و بعد از آن

سر تراشد و بمکّه مراجعت نماید جهت طواف زیارت و سعی و طواف نسا و بعد از آن بمنی عود کنند
بجهت بودن آنجا در شبهای تشریق و رمی جمرات ثلث و این اعمال در چهار فصل بتفصیل مذکور
میشود **فصل اوّل** دربیان احکام وقوف عرفات بدانکه مراد از وقوف عرفات
بودن در آن موضع شریف است از پیشین تا شام خواه ایستاده باشد خواه نشسته و
خواه تکیه کرده و خواه پیاده و خواه سواره و پیش از داخل شدن عرفات هفت امر
سنّت است اوّل آنکه رفتن از مکّه بجانب عرفات در روز هشتم ذیحجّه باشد نه قبل از آن
و آن روز را یوم الترویه گویند امّا اگر بیمار باشد یا از کثرت ازدحام مردم در راه ملاحظه
نماید قبل از یوم الترویه بیک روز یا دو روز یا سه روز از مکّه بیرون رفتن او قصوری
ندارد دوّم آنکه چون متوجّه عرفات شود این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِلَیْکَ صَمَدْتُ
وَاِیَّاکَ اعْتَمَدْتُ وَوَجْهَکَ اَرَدْتُ وَاَسْئَلُکَ اَنْ تُبَارِکَ لِیْ فِیْ رِحْلَتِیْ وَاَنْ
تَقْضِیَ لِیْ حَاجَتِیْ وَاَنْ تَجْعَلَنِیْ مِمَّنْ تُبَاهِیْ بِهِ الْیَوْمَ مَنْ هُوَ اَفْضَلُ مِنِّیْ سوّم آنکه چون
در راه عرفات بمنی رسد این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ هٰذِهٖ مِنًی وَهِیَ مِمَّا مَنَنْتَ بِهٖ عَلَیْنَا
مِنَ الْمَنَاسِکِ فَاَسْئَلُکَ اَنْ تَمُنَّ عَلَیَّ بِمَا مَنَنْتَ بِهٖ عَلٰی اَنْبِیَائِکَ فَاِنَّمَا اَنَا عَبْدُکَ
وَفِیْ قَبْضَتِکَ چهارم آنکه ظهر و عصر و مغرب و عشا را در منی بگذارد پنجم آنکه در شب نهم ذیحجّه
که شب عرفه است در منی تا طلوع فجر توقف نماید ششم آنکه نماز صبح را نیز در منی بگذارد
و افضل آنست که تا طلوع آفتاب در منی توقف نماید و بعد از آن از منی متوجّه عرفات شود
هفتم آنکه خیمهٔ خود را در بیرون زمین عرفات بزند در مکانی که بعرفات متصل است و آن
مکان را نمره گویند و واجبست که اوّل وقت پیشین نیّت وقوف عرفات کند
باین طریق که توقف میکنم در عرفات ازین وقت تا وقت شام در حج اسلام حج تمتّع
برای آنکه واجبست تقرّب بخدا و بر این نیّت بماند تا وقت شام و بعد از دخول عرفات
دوازده امر سنّت است که در اثنای وقوف بفعل آورد اوّل غسل جهت وقوف

ونیت چنین کند که غسل وقوف عرفات می‌کنم از برای آنکه سنت است تقرب بخدا و باید که این غسل بعد از ظهر در اول وقوف واقع شود دوم با وضو بودن سوم ظهر و عصر را در اول وقت باهم جمع کردن بیک اذان و دو اقامت چهارم برپا ایستادن از وقت ظهر تا وقت شام پنجم رو بقبله بودن از اول وقت تا آخر وقت ششم خاطر خود را بهیچ امر مشغول نساختن مگر توجه بدرگاه الهی هفتم آنکه میانه او و آسمان حایلی نباشد مثل خیمه و غیر آن هشتم گناهان خود را یک یک شمردن و استغفار کردن نهم دعا کردن از برای برادران مؤمن و باید که کمتر از چهل مرد نباشد دهم آنکه صد نوبت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ و صد نوبت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ و صد نوبت اَللّٰهُ اَكْبَرُ و صد نوبت سُبْحَانَ اللّٰهِ گوید یازدهم آنکه صد نوبت قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ بخواند دوازدهم آنکه این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّي عَبْدُكَ فَلَا تَجْعَلْنِي مِنْ اَخْيَبِ وَفْدِكَ وَارْحَمْ مَسِيرِي اِلَيْكَ مِنَ الْفَجِّ الْعَمِيقِ اَللّٰهُمَّ رَبَّ الْمَشَاعِرِ كُلِّهَا فُكَّ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَاَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ وَادْرَءْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ وَشَرَّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ اَللّٰهُمَّ لَا تَمْكُرْ بِي وَلَا تَخْدَعْنِي وَلَا تَسْتَدْرِجْنِي اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ وَجُودِكَ وَكَرَمِكَ وَمَنِّكَ وَفَضْلِكَ يَا اَسْمَعَ السَّامِعِينَ وَيَا اَبْصَرَ النَّاظِرِينَ وَيَا اَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ وَيَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و حاجت خود را از حق تعالی طلب نماید و بعد از آن رو بجانب آسمان کند و بگوید اَللّٰهُمَّ حَاجَتِي اِلَيْكَ الَّتِي اِنْ اَعْطَيْتَنِيهَا لَمْ يَضُرَّنِي مَا مَنَعْتَنِي وَاِنْ مَنَعْتَنِيهَا لَمْ يَنْفَعْنِي مَا اَعْطَيْتَنِي اَسْئَلُكَ خَلَاصَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ اَللّٰهُمَّ اِنِّي عَبْدُكَ وَمِلْكُ يَدِكَ نَاصِيَتِي بِيَدِكَ وَاَجَلِي بِعِلْمِكَ اَسْئَلُكَ اَنْ تُوَفِّقَنِي لِمَا يُرْضِيكَ عَنِّي وَاَنْ تُسَلِّمَ مِنِّي مَنَاسِكِيَ الَّتِي اَرَيْتَهَا خَلِيلَكَ اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَلَلْتَ عَلَيْهَا نَبِيَّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِمَّنْ رَضِيتَ عَمَلَهُ وَاَطَلْتَ عُمُرَهُ وَاَحْيَيْتَهُ بَعْدَ الْمَوْتِ

155

روایت ہے کہ جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ نے فرمایا [illegible]

حیوة طیبة لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و
یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر اللهم لک الحمد
کالذی تقول و خیرا مما نقول و فوق ما یقول القائلون اللهم لک صلوتی و
نسکی و محیای و مماتی و لک تراثی و بک حولی و منک قوتی اللهم انی اعوذ بک
من الفقر و من وسواس الصدر و من شتات الامر و من عذاب القبر اللهم اجعل
فی قلبی نورا و فی سمعی نورا و فی بصری نورا و فی لحمی نورا و فی دمی و عظامی
و عروقی و مقامی و مقعدی و مدخلی و مخرجی نورا و اعظم لی نورا
یا رب یوم القاک انک علی کل شیء قدیر و بدانکه دعاهای روز عرفات که از حضرات
ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده بسیار است و افضل آن دعاها دو دعاست یکی دعای
حضرت امام حسین علیه السلام که مشهور است و دیگر دعای حضرت امام زین العابدین ع که
در صحیفهٔ کامله مذکور است و چون هر یک از این دو دعا بغایت طویل بود درین مختصر مذکور
نشد **فصل دوم** در احکام وقوف بمشعر الحرام چون وقت مغرب داخل شود
پیش از نماز مغرب از عرفات متوجه مشعر الحرام شود و چون اراده بیرون آمدن از عرفات کند
این دعا بخواند اللهم لا تجعله آخر العهد من هذا الموقف وارزقنیه ابدا
ما ابقیتنی و اقلبنی الیوم مفلحا منجحا مستجابا لی مرحوما مغفورا بافضل ما
ینقلب به الیوم احد من وفدک علیک و حجاج بیتک الحرام و اجعلنی الیوم
من اکرم وفدک و اعطنی افضل ما اعطیت احدا منهم من الخیر و البرکة
و الرحمة و الرضوان و المغفرة و بارک لی فیما ارجع الیه من اهل او مال
او قلیل او کثیر و بارک علیهم فی و باید که در وقت رفتن بجانب مشعر بآهستگی راه رود
در کمال خضوع و خشوع و در اثنای راه رفتن باستغفار و طلب خلاصی از آتش دوزخ
مشغول باشد و چون بمشعر الحرام رسد واجبست که نیت کند باین طریق که ازین وقت

حدیث سوم

جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ نے فرمایا کہ بعد موت میری ...

۱۵۶

تا طلوع آفتاب توقف می‌کنم در مشعر الحرام در حج تمتع از برای آنکه واجبست تقرب بخدا و سنت است که در آنجا ده امر بفعل آورد اوّل آنکه قبل از بار فرود آوردن نماز مغرب و عشا را بیک اذان و دو اقامت بگزارد دوّم آنکه نافلهٔ مغرب را بعد از عشا بگزارد سوّم آنکه آن شب را که شب عید قربان است احیا بدارد چهارم آنکه تا صبح بذکر و دعا و تلاوت قرآن مشغول باشد و از جملهٔ دعاها این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ هٰذِهِ جَمْعٌ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ اَنْ تَجْمَعَ لِیْ فِیْهَا جَوَامِعَ الْخَیْرِ اَللّٰهُمَّ لَا تُؤْیِسْنِیْ مِنَ الْخَیْرِ الَّذِیْ سَئَلْتُكَ اَنْ تَجْمَعَهٗ لِیْ فِیْ قَلْبِیْ ثُمَّ اَطْلُبُ بِهٖ اِلَیْكَ اَنْ تُعَرِّفَنِیْ مَا عَرَّفْتَ اَوْلِیَاۤئَكَ فِیْ مَنْزِلِیْ هٰذَا وَاَنْ تَقِیَنِیْ جَوَامِعَ الشَّرِّ پنجم آنکه اوّل صبح غسل کند و نیت چنین کند که غسل می‌کنم جهت بودن در مشعر الحرام از برای آنکه سنت است تقرب بخدا ششم آنکه تا طلوع آفتاب طاهر از حدث اکبر و اصغر باشد هفتم آنکه اگر حج اوّل او باشد بر بالای کوهی که در مشعر الحرام واقع است برود و در آنجا ذکر الٰهی بجا آورد هشتم آنکه هفتاد سنگریزه را که جهت رمی جمرات مقرر است از مشعر الحرام بردارد نهم آنکه واجبست که آن شب تا صبح در مشعر الحرام باشد و چون فجر طالع شود اولی آنست که نیت علیحده جهت وقوف مشعر کند باین طریق که توقف می‌کنم در مشعر الحرام در حج تمتع از این وقت تا طلوع آفتاب از برای آنکه واجب است تقرب بخدا و سنت است که بحمد الٰهی و صلوات فرستادن و دعا کردن اشتغال نماید و از جملهٔ دعاها این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ فُکَّ رَقَبَتِیْ مِنَ النَّارِ وَاَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ وَادْرَءْ عَنِّیْ شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ خَیْرُ مَطْلُوْبٍ اِلَیْهِ وَخَیْرُ مَدْعُوٍّ وَخَیْرُ مَسْئُوْلٍ وَلِکُلِّ وَافِدٍ جَاۤئِزَةٌ فَاجْعَلْ جَاۤئِزَتِیْ فِیْ مَوْطِنِیْ هٰذَا اَنْ تُقِیْلَنِیْ عَثْرَتِیْ وَتَقْبَلَ مَعْذِرَتِیْ وَاَنْ تَجَاوَزَ عَنْ خَطِیْۤئَتِیْ ثُمَّ اجْعَلِ التَّقْوٰی مِنَ الدُّنْیَا زَادِیْ

۱۵۷

چون آفتاب برآید بجانب منیٰ رود و جائز است زنان را و شخصی را که ضرورتی داشته باشد آنکه قبل از طلوع فجر از مشعر الحرام بجانب منیٰ رود فصل سوم در رفتن بجانب منیٰ از مشعر الحرام بیان افعال ثلثه مناسک منیٰ که روز عید قربان در منیٰ واجبست که بعمل آورد و چون از مشعر الحرام متوجه منیٰ شود و در راه بموضعی رسد که آنرا وادی محسّر گویند سنت است که در آن موضع موازی صد گام تند رود و این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ سَلِّمْ عَهْدِيْ وَاقْبَلْ تَوْبَتِيْ وَاَجِبْ دَعْوَتِيْ وَاخْلُفْنِيْ فِيْمَنْ تَرَكْتُ بَعْدِيْ و چون بمنیٰ رسد واجب است که افعال ثلثه مناسک منیٰ را در روز عید بترتیب بجا آورد فعل اوّل از افعال ثلثه مناسک منیٰ رمی جمرهٔ عقبه است یعنی زدن میلی که آنرا عقبه جمره گویند بهفت سنگریزه و در رمی جمرهٔ عقبه هشت امر واجبست و دوازده امر سنت امّا هشت امر واجب اوّل نیت کردن باین طریق که این میل را میزنم بهفت سنگریزه در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجبست قربةً الی اللّٰه دوم نیت را مقارن شروع در رمی کردن سوم استدامت حکمی یعنی مدام بر حکم نیت بودن تا آخر رمی چهارم هفت سنگریزه را یک یک انداختن پس اگر هفت سنگریزه بیک دفعه بیندازد یکی از آنها محسوبست و باقی محسوب نیست پنجم هر یک از هفت سنگریزه بآن میل رسانیدن ششم مجموع هشت سنگریزه را از زمین حرم برچیدن هفتم آنکه همه آن سنگریزه ها بکر باشد یعنی هیچیک از آنها رمی جمرت نشده باشد هشتم آنکه رمی بعد از طلوع آفتاب روز عید قربان باشد و امّا آن دوازده امر که سنّت است در رمی جمرهٔ عقبه و معتبر است اوّل در وقت رمی وضو داشتن دوم پیاده بودن نه سواره سوم در وقتی که هفت سنگریزه را در کف داشته و خواهد که میل بزند این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ هٰؤُلَاۤءِ حَصَيَاتِيْ فَاَحْصِهِنَّ لِيْ وَارْفَعْهُنَّ فِيْ عَمَلِيْ چهارم آنکه در وقت انداختن هر یک از آن سنگریزه ها اللّٰه اکبر بگوید و این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ ادْحَرْ عَنِّي الشَّيْطَانَ اَللّٰهُمَّ تَصْدِيْقاً بِكِتَابِكَ

نافرمانی خدا و رسول سے نہ کرینگے اور [illegible] مذمت و خواری ہوگی اور [illegible] باعث فقر و پریشانی ہوگی [illegible] اور [illegible] وقت [illegible] ہوگا اور حق تعالی [illegible]

۱۵۸

[illegible]

۱۵۹

وعلی سنة نبیک صلی الله علیه وآله اللهم اجعله حجا مبرورا وعملا مقبولا
وسعیا مشکورا وذنبا مغفورا پنجم آنکه در وقت رمی جمره عقبه روی بجمره کند و پشت
بقبله ششم آنکه دوری وا از جمره در وقت رمی مقدار ده ذرع تا پانزده ذرع شرعی
باشد هفتم آنکه سنگریزه را بر شکم انگشت ابهام گذارد و به پشت ناخن انگشت شهادت
بیندازد هشتم آنکه سنگریزه ها را چیده باشد نه آنکه سنگی را بشکند و سنگریزه ها از برای رمی
کند نهم آنکه سنگریزه ها از مشعر الحرام چیده باشد دهم آنکه سنگریزه ها را بشوید یازدهم
آنکه هر یک از سنگریزه ها بقدر سر بند بالای انگشت باشد دوازدهم آنکه هر یک از سنگریزه ها
رنگ مختلف داشته باشد فصل دوم از افعال ثلثه مناسک منی که در روز عید قربان
در منی بجا آوردن آن واجبست قربان کردنست و در آن ده امر واجب است
و شش امر سنت اما آن ده امر واجب اول آنکه قربانی گوسفند باشد یا گاو یا شتر
و اگر غیر اینها مثل اسب و آهو قربان کند آن قربانی صحیح نیست دوم آنکه اگر قربانی
گوسفند باشد کمتر از هفت ماهه نباشد و اگر بز یا گاو باشد یک سال تمام کرده
باشد و در سال دوم داخل شده باشد و اگر شتر باشد پنج سال تمام کرده باشد و
در سال ششم داخل شده باشد سوم آنکه بیمار نباشد و کوری نداشته باشد و لاغر و
لنگ و خصی و گوش بریده نباشد و شاخ اندرونی آن شکسته نباشد چهارم آنکه کل
آن از یک شخص باشد پس جایز نیست که شخصی دیگر در قربانی شریک باشد پنجم آنکه در
کشتن قربانی نیت چنین کند که این قربانی را می کشم در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه
واجبست قربة الی الله ششم آنکه نیت مقارن اول ذبح سازد اگر قربانی گوسفند باشد
و اگر شتر باشد مقارن اول نحر سازد و نحر آنست که کاردی یا حربه در گودی ما بین
بیخ گردن و سینه شتر واقع است بزند هفتم استدامت حکمی نیت تا آخر ذبح یا نحر هشتم
آنکه خود مباشر کشتن قربانی گردد یا شخصی را نائب خود سازد و نائب چنین نیت کند

کە این قربانی را میکشم بە نیابت فلانی در حج اسلام در حج تمتع از برای آنکە بر وی واجبست تقرب بخدا و اولی آنست کە هر دو کنند پنجم آنکە قربانی کردن در روز عید واقع شود و اگر نشود در باقی ایّام ماه ذی الحجه جائز است ششم آنکە بعضی آنرا تصدق کند و بعضی خود بخورد و بعضی را هدیه کند و امّا آن شش امر کە در قربانی کردن سنّت است اوّل آنکە اگر قربانی گوسفند باشد بانر باشد یا بدکە نر باشد و اگر شتر یا گاو باشد ماده باشد دوم آنکە فربهی و نمایان باشد نە آنکە در فربهی و لاغری میانە باشد سوم آنکە او را در عرفات حاضر کرده باشند چهارم آنکە اگر قربانی شتر باشد دست چپ او را ما بین الوی او تا پاشنە ببندد پنجم آنکە اگر شخصی را در کشتن قربانی نائب خود سازد باید کە دست خود را در وقت کشتن بر دست او گذارد ششم آنکە در وقتی کە خواهد قربانی کند این دعا بخواند وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ اللّٰهُمَّ مِنْكَ وَلَكَ بِسْمِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ أَكْبَرُ پس ذبح کند و بعد از ان بگوید اللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي فصل سوم از افعال ثلثه مناسک منی کە در روز عید بفعل آورد دن آن در منی واجبست آنست اوّل قربانی کرد دست و بعد از قربانی کردن آنست کە از موی خود چیزی ازالە کند خواه تراشیدن خواه بغیر آن و زنان را تراشیدن سر جائز نیست و در ازالە کردن مو سه امر واجبست و هفت امر سنّت امّا آن سه امر کە واجبست اوّل نیّت باین طریق کند کە از موی بدن چیزی ازالە میکنم در حج اسلام حج تمتع از برای آنکە واجبست تقرب بخدا دوم مقارن نیت بموازالە کردن مشغول شود سوم استدامت حکمی و امّا آن هفت امر سنّت اوّل آنکە در وقت موازالە کردن رو بقبلە کند دوم آنکە در ان وقت بگوید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اللّٰهُمَّ أَعْطِنِي بِكُلِّ شَعْرَةٍ نُورًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ سوم آنکە در تراشیدن سر شروع از جانب راست کند چهارم آنکە کل سر را بتراشد پنجم آنکە اگر بر سر موی نداشتە باشد پاکی را

علیہ و آلہ اور ائمہ سے اور بہتر ہے کہ آخر وقت عاشورا کے دن اس زیارت کو بجالاوے وہ یہ ہے السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةِ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَىٰ كَلِيمِ اللّٰهِ السَّلَامُ

زیارت عاشورا

160

عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِيسَىٰ رُوحِ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَىٰ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ

عَلَيْكَ

بر سر بگرداند ششم آنکه موی را در منی دفن کند هفتم آنکه بعد از موازاله کردن ناخن بچیند و سبیل بگیرد و بعد از فارغ شدن از افعال ثلثه مناسک منی حلال میشود براو جمیع آنچه حرام یا حرام شده بود مگر زن و بوی خوش

فصل چهارم در بیان باقی افعال حج

چون مناسک منی بجا آورد واجبست بمکه مراجعت کردن بجهت آوردن پنج امر و آن طواف حج است و دو رکعت نماز آن وسعی مابین صفا و مروه و طواف نسا و دو رکعت نماز آن و چون سه امر اول را بفعل آورد بوی خوش براو حلال می شود اما زن وقتی حلال میشود که طواف نسا را با دو رکعت نماز آن بجا آورد و واجبست که این پنج امر بترتیبی که مذکور شد بفعل آید و جمیع آنچه در طواف عمره وسعی آن مذکور شد از امور واجبی و سنتی در این دو طواف وسعی معتبر است و فرق میان دو نیت است پس در طواف حج نیت چنین کند که طواف حج اسلام حج تمتع می کنم از برای آنکه واجبست لقربة الی الله و در طواف نسا چنین نیت کند که طواف نسا می کنم در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجبست تقرب بخدا و نیت نماز این دو طواف و نیت سعی مابین صفا و مروه برین قیاس است و چون از این پنج امر فارغ شود واجبست که بمنی مراجعت نماید بجهت چهار امر اول در منی بودن سه شب ایام تشریق و آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه است و جائز است شخصی را که در احرام عمره و حج شکار و مباشرت بزن نکرده باشد آنکه شب سوم در منی نماند و آنکه بعد از وقت ظهر روز دوازدهم از منی بیرون رود مگر آنکه در وقت مغرب شب سیزدهم در منی باشد که در این صورت بودن آن شب در منی واجبست و بیرون رفتن جائز نیست و در هر یک از این سه شب تا صبح ماندن در منی لازم نیست بلکه این قدر توقف کند که نصف شب بگذرد و بعد از آن بیرون میتواند رفت و جائز است بجای ماندن آن شب در منی ماندن آن شب در مکه معظمه بشرط آنکه تا صبح بعبادت مشغول باشد دوم رمی کردن جمره اولی در هر یک از روزهای تشریق بهفت سنگریزه سوم

۱۶۱

رمی جمرهٔ وسطی در ان سه روز بهمان طریق چهارم رمی جمرهٔ عقبه در ان سه روز بهمان طریق واجبست این ترتیب را مرعی داشتن و وقت رمی از طلوع آفتاب است تا وقت شام و اگر شخصی را عذری باشد جایز است که شب رمی کند و بدانکه آداب سنتی این رمی نظیر آداب که قبل ازین تفصیل مذکور شد و فرقی نیست الا در دو امر اول آنکه هر یک از جمرهٔ اولی و جمرهٔ وسطی را در وقت رمی بر دست راست بگیرد دوم آنکه بعد از رمی هر یک ازین دو جمره اند کی نزد آن بایستد و بحمد و صلوة و دعا اشتغال نماید اما بعد از رمی جمرهٔ عقبه ایستادن نزد آن سنت نیست و بدانکه این رمی آخر افعال واجبه حج است و جایز است که از منی بوطن خود رود و اولی آنکه بمکه معاودت نماید اما معاودت جهت وداع خانهٔ کعبه سنت است پس چون خواهد که بمکه معاودت نماید سنت است که در مسجد خیف شش رکعت نماز بگزارد هر دو رکعت بیک سلام و بعد از ان متوجه مکه شود و آداب دخول مکه و مسجد الحرام از غسل و غیر آن بطریقی است که قبل ازین گفته شد و بدانکه داخل شدن در خانهٔ کعبه سنت است و واجب نیست و آداب آن نه امر است اول غسل کردن دوم حلقه در را در وقت دخول بگیرد سوم آنکه کمال خضوع و خشوع در وقت داخل شدن بجا آورد چهارم آنکه چون داخل شود بگوید اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ قُلْتَ وَمَنْ دَخَلَهٗ كَانَ اٰمِنًا فَاٰمِنِّيْ مِنْ عَذَابِكَ عَذَابِ النَّارِ پنجم آنکه بر سنگ سرخی که ما بین دو ستون خانهٔ کعبه فرش است دو رکعت نماز بگزارد در رکعت اول بعد از فاتحه سورهٔ حم سجده بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه آیات قرآن بعد آیات سورهٔ حم سجده بخواند و آن پنجاه و چهار آیه است ششم آنکه در هر کنجی از چهار کنج خانهٔ کعبه دو رکعت نماز بگزارد و بعد از ان این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ مَنْ تَهَيَّاَ وَتَعَبَّاَ وَاَعَدَّ وَاسْتَعَدَّ لِوِفَادَةٍ اِلٰى مَخْلُوْقٍ رَجَاءَ رِفْدِهٖ وَجَوَائِزِهٖ وَنَوَافِلِهٖ وَفَوَاضِلِهٖ فَاِلَيْكَ كَانَ يَا سَيِّدِيْ تَهْيِئَتِيْ وَتَعْبِئَتِيْ وَاسْتِعْدَادِيْ رَجَاءَ رِفْدِكَ وَنَوَافِلِكَ وَجَوَائِزِكَ فَلَا تُخَيِّبِ الْيَوْمَ رَجَائِيْ يَا مَنْ لَا يَخِيْبُ

اِلَيْهِ مَا اَجْمَعُوْا ... وَصَلَوَاتُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهٗ وَتَحِيَّاتُهٗ عَلَيْكَ وَعَلٰى اٰبَائِكَ الطَّيِّبِيْنَ الْمُنْتَجَبِيْنَ وَعَلٰى ذُرِّيَّاتِهِمُ الْهُدَاةِ الْمَهْدِيِّيْنَ [illegible]

١٦٢

زیارت وداع

وَدَّعْنَاكَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ يَا مَوْلَايَ يَا ابْنَ سَيِّدِ خَاتَمِ النَّبِيِّيْنَ وَيَا ابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّيْنَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِيْنَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهِيْدُ يَا ابْنَ الشَّهِيْدِ يَا اَبَا الشُّهَدَاءِ يَا اَخَا الشَّهِيْدِ اَللّٰهُمَّ بَلِّغْهُ عَنِّيْ فِيْ هٰذَا الْيَوْمِ وَفِيْ هٰذِهِ السَّاعَةِ وَفِيْ [illegible]

سائل ولا ينقصه نائل وإنّي أتوسّل إليك اليوم بمحمّد صلّى الله عليه وآله فقدّمته ولا شفاعة
مخلوق يرجوه والّذي أتيتك مقرّاً بالذّنوب والإساءة على نفسي وأنّه
لا حجّة لي ولا عذر فأسألك يا من هو كذلك أن تصلّي على محمّد وآل محمّد و
أن تعطيني مسألتي وتقيلني عثرتي وتقلبني برغبتي ولا تردّني مجبوهاً
ولا محروماً ولا خائباً يا عظيم يا عظيم يا عظيم أرجوك للعظيم أسألك يا عظيم
أن تغفر لي الذّنب العظيم لا إله إلّا أنت پس آنکه اندرون خانهٔ کعبه مستحبست
این دعا بخواند اللّهمّ لا يردّ غضبك إلّا حلمك ولا ينجي منك إلّا التّضرّع
إليك فهب لي يا إلهي من لدنك فرجاً بالقدرة الّتي بها تحيي أموات
العباد وبها تنشر ميت البلاد ولا تهلكني يا إلهي غمّاً حتّى تستجيب
لي وتعرّفني الإجابة في دعائي اللّهمّ ارزقني العافية إلى منتهى أجلي ولا
تشمت بي عدوّي ولا تمكّنه من عنقي من ذا الّذي يرفعني إن وضعتني ومن ذا الّذي
يضعني إن رفعتني وإن أهلكتني فمن ذا الّذي يعرض لك في عبدك أو يسألك
عن أمره فقد علمت يا إلهي أن ليس في حكمك ظلم ولا في نقمتك عجلة وإنّما
يعجل من يخاف الفوت وإنّما يحتاج إلى الظّلم الضّعيف وقد تعاليت يا إلهي عن
ذلك علوّاً كبيراً فلا تجعلني للبلاء غرضاً ولا لنقمتك نصباً ومهّلني ونفّسني
وأقلني عثرتي ولا تبتليني ببلاء على أثر بلاء فقد ترى ضعفي وقلّة حيلتي
وتضرّعي إليك ووحشتي من النّاس أنسي بك وأعوذ بك اليوم فأعذني و
أستجير بك فأجرني وأستعين بك على الضّرّاء فأعنّي وأستنصرك
فانصرني وأتوكّل عليك فاكفني وأؤمن بك فآمنّي وأستهديك فاهدني
وأسترحمك فارحمني وأستغفرك ممّا تعلم فاغفر لي وأسترزقك من فضلك الواسع
فارزقني ولا حول ولا قوّة إلّا بالله العليّ العظيم پس آنکه در وقت بیرون آمدن از خانه

١٦٣

السّلام على عبّاس بن أمير المؤمنين ... السّلام على ... الشّهيد ...

کعبه حلقه در خانه را بگیرد و بگوید اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر اللّٰهم لا تجهد بلائی
ولا تشمت بی اعدائی فانّک انت الضارّ النافع ششم آنکه چون از خانه بزیر آید
دو رکعت نماز بگزارد در نزدیکی کعبه بجهتی که در خانه کعبه در جانب چپ او باشد خاتمه
در بیان آداب وداع خانه کعبه و آن ده امر است اوّل آنکه هفت شوط طواف وداع
بجا آورد و نیت چنین کند که طواف وداع خانه کعبه میکنم سنّت قربة الی اللّٰه دوم آنکه در هر
شوطی استیلام حجر اسود و رکن یمانی کند و اگر در هر شوط نتواند در شوط اوّل و دوم استیلام
نماید سوم آنکه بعد از فارغ شدن از طواف التزام مستجار کند بطریقیکه در طواف عمره مذکور شد
چهارم آنکه نزد حجر اسود آید و شکم خود را بکعبه بچسباند و دست چپ خود را بر حجر اسود گذارد
و دست راست را از جانب در خانه کعبه بچسباند و بگوید الحمد للّٰه وصلّی اللّٰه علی
سیّدنا ونبیّنا محمّد وآله اللّٰهمّ صلّ علی محمّد عبدک ورسولک وامینک
وحبیبک ونجیبک وخیرتک من خلقک اللّٰهمّ کما بلّغ رسالاتک علی
وجاهد فی سبیلک وصدع بامرک واوذی فیک وفی جنبک
حتّی اتاه الیقین اللّٰهمّ اقلبنی مفلحا منجحا مستجابا لی بافضل ما یرجع به
احد من وفدک من المغفرة والبرکة والرضوان والعافیة ممّا یسعنی ان اطلب
فاسألک ان تعطینی مثل الذی اعطیته افضل من عبدک وتزیدنی علیه
اللّٰهمّ ان امتّنی فاغفر لی وان احییتنی فارزقنیه من قابل اللّٰهمّ لا تجعله
آخر العهد من زیارة بیتک اللّٰهمّ انّی عبدک وابن عبدک وابن امتک حملتنی
علی دابّتک وسیّرتنی فی بلادک حتّی ادخلتنی حرمک وامنک وقد کان من
حسن ظنّی بک ان تغفر لی ذنوبی فان کنت غفرت ذنوبی فازدد عنّی رضا
وقرّبنی الیک زلفی ولا تباعدنی وان کنت لم تغفر لی فمن الآن فاغفر لی قبل ان
تنأی عن بیتک داری فهذا اوان انصرافی ان کنت اذنت لی غیر راغب عنک

۱۶۴

وَلا رَغْبَةً عَنْ بَيْتِكَ وَلا مُسْتَبْدِلٍ بِكَ وَلا بِهِ اَللّٰهُمَّ احْفَظْنِي مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَمِنْ خَلْفِي وَعَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي حَتّٰى تُبَلِّغَنِي اَهْلِي فَاِذَا بَلَّغْتَنِي اَهْلِي فَاكْفِنِي مَؤُنَةَ عِبَادِكَ وَعِيَالِي فَاِنَّكَ وَلِيُّ ذٰلِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَمِنِّي پنجم آنکه بعد از دعا خواندن بجانب چاه زمزم آید و قدری از آن آب بنوشد و بعد از آن متوجه بیرون رفتن از مسجد الحرام شود ششم آنکه در اثنای بیرون رفتن بگوید آئِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ اِلٰى رَبِّنَا رَاغِبُونَ وَاِلَى اللّٰهِ رَاجِعُونَ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰى هفتم آنکه در مسجد الحرام سجدهٔ طویل با کمال خضوع و خشوع بجا آورد هشتم آنکه بر در مسجد الحرام بایستد و بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَنْقَلِبُ عَلٰى لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ نهم آنکه یک درهم شرعی خرما بخرد و تصدق کند دهم آنکه قصد او همیشه این باشد که نوبت دیگر بحج آید

مطلب ششم

در بیان احکام حج قران و حج افراد قبل از این مذکور شده بود که حج قران و حج افراد بر شخصی واجب میشود که از اهل مکهٔ معظمه باشد یا آنکه دوری او از آن مکان مقدس کمتر از شانزده فرسخ شرعی باشد و اگر دوری آنکس از مکهٔ معظمه زیاده بر شانزده فرسخ شرعی باشد حجی که برا و واجب میشود حج تمتع است افعال حج تمتع را بتفصیل مذکور ساختیم و افعال حج قران و حج افراد مثل افعال حج تمتع است لیکن عمرهٔ حج تمتع قبل از حج است و طواف نسا ندارد و عمرهٔ حج قران و حج افراد بعد از حج است و طواف نسا دارد و افعال این دو نوع حج بیک طریق است لیکن در حج قران مخیر است میانه آنکه نیت احرام را بمقارن تلبیات یا مقارن اشعار یا مقارن تقلید سازد و معنی اشعار و تقلید مذکور خواهد شد و احرام هر یک از حج قران و حج افراد واجب است که از میقات باشد یا از مسکن خود هرگاه مسکن او بمکه نزدیکتر از میقات باشد یا از مکه هرگاه مسکن او مکه باشد و باقی افعال بطریق افعال

حج تمتع است پس چون احرام بندد متوجه عرفات شود و بعد از وقوف عرفات متوجه مشعر الحرام شود و بعد از وقوف مشعر بمنی رود و رمی جمرات و قربان و تقصیر بجا آورد و بمکه باز گردد و طواف و دو رکعت نماز آنرا و سعی میان صفا و مروه و طواف نسا و دو رکعت نماز آنرا بطریقیکه قبل ازین مذکور شد بعمل آورد و چون ازین افعال فارغ شود عمرهٔ مفرده بجا آورد باین طریق که یکی از میقاتها یا از نزدیک ترین موضعی بحرم احرام عمرهٔ مفرده بندد و طواف عمره و دو رکعت نماز آن و سعی مابین صفا و مروه و تقصیر و طواف نسا و دو رکعت نماز آن بجا آورد و مراد از اشعار آنست که جانب راست کوهان شتری را که بجهت قربانی میبرد که در منی قربانی کند زخم زند و آن جانب را بخون آن زخم آلوده بکند و مراد از تقلید آنست که در گردن قربانی که می برد نعلین بیاویزد که در آن نعلین نماز کرده باشد مطلب هفتم در بیان احکام حج نیابت و در آن دو فصل است

فصل اوّل در بیان نائب گرفتن از جهت میّت بدانکه چون شخصی فوت شود و ترکهٔ وافی گزارد و حج اسلام بر او واجب شده باشد و در ذمّهٔ او مستقر گردد واجبست که در ان سال شخصی را باجاره بگیرند که به نیابت او حج بجا آورد اگر وقت حج باقی باشد و الّا سال دیگر خواه میت وصیت کرده باشد که جهت او حج کنند و خواه میت وصیت نکرده باشد امّا اگر قبل از آنکه حج در ذمّت او مستقر گردد فوت شود نائب گرفتن واجب نیست و حج در ذمّت وقتی مستقر میشود که شخصی با وجود استطاعت رفتن حج را تاخیر کند یا آن قدر مدّت بگذرد که گنجایش حج بجا آوردن داشته باشد پس اگر بعد از استطاعت و قبل از گذشتن مدّت مذکور فوت شود حج ساقط است و نائب گرفتن لازم نیست و اجرت حج مقدّم است بر میراث و حکم سائر قروض دارد یعنی هرگاه میّت مشغول الذمّه باشد بحج و قرض نیز داشته باشد واجبست که اوّل اجرت المثل حج و قرض را از متروکات وافیه آن بیرون کنند

بعضے کو ان میں کہا مُباح کیا اور جس شخص نے روزہ و شنبہ اپنا لباس قطع کیا تو وہ لباس اُس شخص کے واسطے مبارک ہوگا و من قطع الثوب یوم الاثنین ... یعنے جو شخص کہ منگل کے روز لباس کو اپنے قطع کرے تو وہ لباس جل جائیگا یا اُس

بیان قطع لباس

١٦٦

لباس ... و من قطع الثوب ... اور جو شخص ... اپنا قطع ... اُس ... یعنی

و آنچه بعد از و بماند بوارث میرسد و اگر چیزی نماند از متروکات او چیزی بوارث نمیرسد و همچنین اگر همه متروکات او مساوی اجرت المثل حج باشد کل متروکات او را باجرت حج باید داد و وارث از متروکات او محروم است و هرگاه شخصی تبرع نماید و بی اجرت به نیابت میت حج بجا آورد درین صورت حج از ذمت میت ساقط میشود و لازم نیست که نایب از جهت او بگیرند و همچنین اگر شخصی تبرع از مال خود شخصی را باجاره بگیرد که بنیابت میت حج کند و بدانکه میانه مجتهدین خلافست درین که نایب میت از کجا متوجه میشود بعضی برآنند که از انجا که فوت واقع شده واجب است که متوجه شود و بعضی برآنند که توجه از میقات کافیست و بعضی برآنند که اگر متروکات میت وفا کند از محل فوت متوجه شود و اگر بآن وفا نکند از میقات و این قول بصواب نزدیکتر است و ظاهر قول دوم باین قول باز میگردد و اگر حج در ذمه شخصی مستقر شده باشد اما بواسطه مانعی که بعد از استقرار بهم رسد مثل بیماری یا خوف از دشمن نتواند بحج رفتن واجب است که شخصی را باجاره بگیرد که بنیابت او بحج رود و هرگاه امید آن نداشته باشد که مانع برطرف شود و اگر بعد از آنکه به نیابت او حج کرده باشند مانع برطرف شود براو واجبست که خود حج کند و حجی که نایب او کرده کافی نیست اما اگر بعد از آن که حج گزاردن براو واجب شده باشد و قبل از آنکه در ذمت او مستقر شود او را مانعی از حج رفتن پیش آید درین صورت در وجوب نایب گرفتن میانه مجتهدین خلافست بعضی برآنند که حکم شخصی دارد که او را بعد از استقرار حج مانعی بهم رسد و بعضی برآنند که ازین شخص حج ساقط است مادام که مانع باقی باشد و نایب گرفتن او را واجب نیست خواه امید برطرف شدن مانع داشته باشد و خواه نداشته باشد اقرب قول اول است فصل دوم در بیان شرطی چند که در نیابت حج معتبر است

و آن شش امر است اوّل آنکه نائب بالغ باشد و بعضی از مجتهدین نیابت غیر بالغ را جائز داشته اند بشرطیکه تمیز داشته باشد و بسخن او اعتماد باشد دوّم آنکه عادل باشد پس حرام است که غیر عادل را نائب حج سازند امّا اگر غیر عادل را نائب کرده باشند و دانستند که حج را بفعل آورده در نیصورت حج او کافیست و احتیاج به نیابت عادل گرفتن نیست و بعضی از مجتهدین بر آنند که هرگاه ظن غالب باشد که نائب افعال حج را بجا آورد نائب گردانیدن او جائز است سوّم آنکه ذمّت نائب حج واجب نباشد چهارم آنکه افعال حج را بالتمام داند یا شخصی عالم با او باشد که در وقت بجا آوردن هر فعلی از و تعلیم گیرد پنجم آنکه در نیت قصد کنند که این فعل را به نیابت فلانی بجا می آرم ششم آنکه شخصی که نائب به نیابت او حج میکند شیعه اثنا عشری باشد پس نائب مخالف مذهب شدن جائز نیست مگر آنکه پدر نائب یا جد پدری او باشد که درین دو صورت نیابت کردن او جائز است با وجود آنکه مخالف مذهب باشد و بعضی از مجتهدین این دو صورت را نیز جائز نداشته اند و جائز است که زن نائب مرد شود و بر عکس و همچنین جائز است که غلام یا کنیز که عادل باشد بر خصت آقای خود نائب شود و اگر نائب در اثنای راه فوت شود پس اگر فوت او قبل از احرام و داخل شدن حرم واقع شود نائب دیگر باید گرفت که از انجا که او فوت شده روانه حج گردد و ورثه او را از وجه اجاره موازی مسافتی که قطع کرده میرسد پس تتمه بورثه صاحب مال میرسد و اگر فوت او بعد از احرام و داخل شدن حرم باشد و از باقی افعال چیزی بجا نیاورده باشد آنچه بفعل آورده باشد کافیست و احتیاج نائب گرفتن دیگر نیست امّا میانه مجتهدین خلافست بعضی بر آنند که در ینوقت کل مبلغ وجه اجاره بوارث او میرسد

تمام شد جامع عبّاسی پنج بابی

بیان استخارہ ذات الرقاع

پس جاننا چاہیے کہ استخارہ کرنا فعل حرام کے واسطے جائز نہیں پس کتاب کافی میں جناب امام جعفر صادق علیہ السلام سے منقول ہے کہ جس شخص کو کسی کام کے واسطے استخارہ کرنا منظور ہو تو چاہیے کہ اوّل چھ رقعہ اس طرح پر لکھے

بیان استخارہ ذات الرقاع

١٦٨

[illegible]

ہندی از ترجمہ جناب مصنف طاب ثراہ

نقل از کتاب نجوم السماء فی تراجم العلماء مصنفہ فاضل المعی سخنور لوذعی جناب مولوی مرزا محمد علی صاحب

خاتم المجتہدین مولانا الشیخ بہاء الدین محمد بن حسین بن عبد الصمد الحارثی الہمدانی الجبعی العاملی

نسب شریفش بحارث بن عبد الله الاعور الهمدانی که از اصحاب کرامت اختصاص
جناب امیر المؤمنین علیه السلام و از راویان احادیث سید المرسلین و از کبار علمای
تابعین و فقهای عالمین بود می رسد جناب شیخ از راه مسکن بقریه جبع (بجیم مفتوحه
و باء موحده و عین مهمله) که از قریهای جبل عامل است (بعین مهمله و میم مکسوره)
نسبت دارد و صاحب سلافة العصر آورده که ولادت شیخ در بلدهٔ بعلبک روز
چهارشنبه هفدهم ماه ذی الحجه در سال نهصد و پنجاه و سه هجری بوده و همراه والد
ماجد خود در صغر سن بسوی دیار عجم آمده و در آنجا نشو و نما یافت و تلمذ نزد والد ماجد
خود و دیگر علمای عصر تحصیل علوم نمود تا آنکه بمرتبه کمال علم و غایت فضل رسید
شیخ الاسلامی ممتاز گشت بعد از آن بسوی درویشی و سیاحت رغبت
نمود و ترک اموال و مناصب کرد و مسافرت را بر اقامت اختیار فرمود
پس حج بیت الله الحرام و زیارت سید الانام و دیگر ائمه کرام مشرف
گردیدن بعد تا مدت سی سال در سیاحت و مسافرت بسر برد پس از آن به بلاد عجم
مراجعت نموده بعد انجا رحل اقامت انداخت و باران علم و فضل بر ویران دیار
بارید و متوجه تالیف و تصنیف شد علمای اعصار بتلمذش رجوع نمودند و اساتید
و اعیان شان بر اذعان فضل و کمالش متفق شدند از جمله تصانیف شریفه
آن جناب کتاب حبل المتین فی احکام الدین بحث طهارت و صلوة

اللهم ... [illegible]

149

پس جب ... [illegible]
استخارہ کرے ... [illegible]
کام کرے ... [illegible]

تا اینجا شده و کتاب مشرق الشمسین و اکسیر السعادتین مجلد طهارت از ان تصنیف
شده و کتاب عروة الوثقی در تفسیر قرآن از ان تفسیر سورهٔ فاتحه تصنیف شده
و کتاب حدائق الصالحین در شرح صحیفهٔ سید الساجدین علیه السلام و حدیقهٔ هلالیه
در شرح دعای هلال از ان بنظر رسیده بظاهر نوشتن شرح ادعیهٔ دیگر نرسیده و حاشیه
بر مختصر الاصول عضدی و کتاب زبدة الاصول و رسالهٔ مواریث و رسالهٔ
در فن درایت موسوم بوجیزه و رسالهٔ در ذبایح اهل کتاب و رسائل اثنا عشریه
در طهارت و در صلوة و در صوم و در حج و رسالهٔ از ان و در زکوة و کتاب خلاصة الحساب
کتاب کشکول در پنج مجلد کتاب مخلاة کتاب جامع عباسی در فارسی
رسالهٔ فوائد صمدیه در نحو رسالهٔ تهذیب النحو کتاب بحر الحساب [illegible]
در ایام مسترقه و حاشیه من لا یحضره الفقیه ناتمام جواب مسائل شیخ صالح جزایری
که بیست و دو مسئله اند ایضا جواب سه مسئلهٔ عجیبه و جواب مسائل مدنیات
شرح فرائض محقق خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمة ناتمام رسالهٔ در بیان اعظم جبال
نسبت قطر ارض و تفسیر آیتی که موسوم بعین الحیوة است و رسالهٔ تشریح الافلاک و
رسالهٔ در بحث و رسالهٔ در اصطرلاب موسوم بصحیفه رسالهٔ دیگر در اصطرلاب
بزبان فارسی موسوم بتحفهٔ حاتمیه و حاشیهٔ بیضاوی ناتمام و حاشیهٔ مطول ناتمام
و کتاب شرح اربعین و رسالهٔ قبله سوانح سفر حجاز و کتاب مفتاح الفلاح حواشی
بر کتاب کشاف حاشیهٔ خلاصة الاقوال در علم رجال شرح رسالهٔ اثنا عشریه
شیخ حسن حاشیهٔ قواعد شهید علیه الرحمة رسالهٔ قصر و تخییر در سفر رسالهٔ در اثبات
انکه انوار سائر کواکب مستفاد از شمس است رسالهٔ در حل اشکال عطارد و قمر رسالهٔ
در احکام سجود تلاوت رسالهٔ در استحباب سورهٔ و وجوب آن و شرح الشرح
[illegible] ملخص و حواشی زبده و حواشی تشریح الافلاک و حواشی شرح تذکره

170

وغیر اینها از کتب و رسائل - روز سه شنبه دوازدهم شوال سنه ۱۰۳۰ یکهزار و سی هجری طائر روح شریف از تنگنای قفس بدن بیرون خرامیده بعالم قدس پرواز نمود حضرت شاهی یعنی شاه عباس صفوی در ایلاق تشریف داشتند جمعی از اعیان که در شهر مانده بودند در پیش و پس جنازهٔ مغفرت اندازه اش قدم بر خاک نهاده و نعش شریف در برداشتن بیکدیگر سبقت می جستند ازدحام خلق الله بمرتبه بود که در میدان با همه وسعت و فسحت از زیادتی هجوم عوام بردن جنازه دشوار بود و در مسجد جامع قدیم علما و فضلا و اعیان جنازهٔ [illegible] ... امام زاده زین العابدین علیه السلام دفن نموده از آنجا نقل بمشهد مقدس [illegible] ... که خود کرده بود در پائین پای امام ثامن حضرت امام رضا علیه السلام [illegible] ... [illegible] ... گشت رحمة الله علیه باب استعداد و توانیق [illegible] ... کشیده اند بخوف اطناب اثبات آنها مناسب [illegible] ... از متعدین تاریخ وفات آنجناب ازین مصرع یافته اند

سال ۱۰۳۰ افسر فضل او فتاده بی سر و پا گشت شرع

خاتمة الطبع - لله الحمد و المنة که کتاب مستطاب جامع عباسی شیخ بهائی مصنفه شاه سید خاتم المجتهدین مولانا الشیخ بهاء الدین طاب ثراه و جعل الجنة مثواه بموجب خواهش خریداران بار ششم بتصحیح خاکسار سید تصدق حسین رضوی در مطبع نامی منشی نولکشور واقع لکهنؤ بمالکی جناب منشی پراگ نراین صاحب دام اقباله مالک مطبع ... بماه جولائی سنه ۱۹۱۲ع مطابق ماه رجب المرجب سنه ۱۳۳۰ هجری طبع گردید

خاتمة الطبع

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و آله ... [illegible]

مثل بیان آداب ... و بیان ... [illegible] ... در مطبع منشی نولکشور طبع شد [illegible]

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا

بعون خالق کائنات رافع سبع سموات کتاب مستطاب حاوی مسائل دینیات جامع مقاصد فقہیات از ابواب عقود وایقاعات واحکام حدود ودیات معروف بہ

یہ کتاب مذہب شیعہ کی ہے

جامع عباسی

یازدہ بابی

اہل سنت اسکو ملاحظہ کریں

از مصنفات زبدۃ الفضلاء المتقدمین عمدۃ الاجلاء البارعین فخر المجد العالی والشرف الحادی مولانا نظام الدین القرشی الساوی افاض اللہ شآبیب رحمتہ علی تربتہ بمحمد سید بریتہ والخیرۃ من عترتہ

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع لکھنؤ بطبع گردید

آغاز جامع عباسی پانزده بابی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خاتم النبیین محمد المصطفی وخیر الوصیین امیر المؤمنین علی المرتضی وآلهما الائمة النجباء علیهم صلوات الله الملک الاعلی اما بعد چون همگی همت والانهمت بندگان همایون ارفع اقدس اعلی کلب آستان خیر البشر مروج مذهب حق ائمه اثنا عشر شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان خلد الله ملکه وسلطنته وافاض علی العالمین برّه وعدله واحسانه بر احیای معالم شریعت سید المرسلین و اعلای اعلام مذهب حق ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مقصور و محصور است و ارادهٔ خاطر ملکوت ناظرش معطوف است بر آنکه شیعیان و محبان امیر المؤمنین عالم بمذهب حق آنحضرت باشند ولهذا استاد بنده اعنی حضرت خاتم المجتهدین وخلاصة المتقدمین وزبدة المتأخرین بهاء الملة والشریعة والحقیقة والدین محمد العاملی رحمه الله را مامور ساخته بود بتصنیف کردن کتابی که مشتمل باشد بر مسائل وضو و غسل و تیمم و نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و ایام مولود ایشان و مسائل ضروری که بیشتر اوقات بآن احتیاج می افتد چون بیع و توابع آن و نکاح و طلاق و غیر آن و حضرت خاتم المجتهدین

امنا الاکرم الارفع الاشرف شروع در تالیف این کتاب نموده آنرا موسوم بجامع عباسی
ساخت مشتمل بر بیست باب و چون بعد از اتمام پنج باب آن در دوازدهم ماه شوال سال یکهزار و سی و یک هجری
بجوار رحمت ایزدی پیوست در ثانی الحال امر اشرف و اعلی عز صدور یافت که پانزده باب
تتمه آن کتاب بسمت اتمام و صورت اختتام پذیرد و داعی دولت قاهره نظام بن
حسین ساوجی امنا الاکرم الاشرف المطاع لازال نافذا فی الاقطار و الارباع شروع در اتمام
آن نموده و الله الموفق للاتمام و المیسر للاختتام امید که منظور نظر کیمیا اثر نواب کامیاب
ارفع اقدس گردد

باب ششم

در وقف کردن و تصدق نمودن و قرض دادن و بنده آزاد کردن و جهاد با کفار کردن و در آن
چهار مطلب است مطلب اول در بیان وقف کردن و توابع آن و در آن سه فصلست فصل اول
در شروط وقف بدانکه شروط وقف شانزده است اول اهلیت واقف پس وقف غیر بالغ و دیوانه که تمام
وقت دیوانه باشد صحیح نیست و کسیکه گاهی دیوانه باشد و گاهی نباشد در وقت غیر دیوانگی وقفش
صحیح است و در وقف نمودن طفلی که ده سال داشته باشد میانه مجتهدین خلافست اصح عدم صحت
است و گویا آنجماعتی که گفته اند که وقف او صحیح است مستند شده اند بچیزی که واقع شده در جواز صدقه
او و حمل کرده اند بر تصدق وقف را چه وقف نیز مثل صدقه جاریه است [illegible] و
بیهوش و [illegible] که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد صحیح نیست [illegible]
نیست دوم نیت وقف پس وقف غافل و کسیکه در خواب باشد یا مست یا بیهوش [illegible]
و اگر بعد از وقف کردن و قبض دادن دعوی نماید که وقف بی نیت واقع شده [illegible]
و خلافست میانه مجتهدین که آیا قربت در وقف شرط است یا نه اقرب آنست که [illegible]
کافر صحیح نیست سوم مالکیت واقف پس اگر ملک دیگری را وقف کند صحیح نیست اگر چه [illegible]
اجازت دهد بعد از وقف چهارم ایجاب چون وقفت و آنچه با قرینه دلالت بر وقف کند [illegible]
قبول [illegible] از ایجاب بطن اول در وقف اولادی و در بطون دیگر قبول شرط نیست هرگاه وقف
بر کسی باشد که ممکن باشد ازو قبول و اگر بر وقف طفل باشد قبول ولی او [illegible] کافی است

یعنی غیر مالک چیزی را وقف کند و بعد وقف کردن مالک اجازت وقف بدهد آن وقف صحیح نمی‌شود [illegible]

با اجازت مالک وقف [illegible]

وشرط نیست قبول در وقف بر فقرا چه قبول از همه ممکن نیست و همچنین قبول شرط نیست اگر وقف
بر مصالح مؤمنین باشد چون وقف بر مساجد و مشاهد و بعضی از مجتهدین بر آن رفته‌اند که در این صورت [illegible]
قبول حاکم شرع لازم است ششم معلق نساختن وقف است بر شرطی یا صفتی غیر واقع پس اگر وقف کند و معلق سازد
بر شرط و صفت و آن وقتی و زمانی باشد که وقوع آن [illegible] صحیح نیست مثل آنکه گوید این را وقف کردم اگر امروز زید بیاید
باشد هفتم دوام وقف است پس اگر وقف را مدتی سازد آن وقف نخواهد بود بلکه آن را حبس گویند و با انقضای
آن مدت باطل میشود و همچنین است اگر شرط کرده که هر وقت خواهد که رجوع کند و اگر وقف کند بر کسی که منقرض
شود غالباً مانند اولاد زید [illegible] در صحت آن میان فقها خلاف است بعضی گفته‌اند که راجع به واقف میشود در حالت حیات او
و به وارث او منتقل میشود بعد از وفات او و بعضی گفته‌اند که [illegible] منتقل میشود و بعضی گفته‌اند در
ابواب البر صرف باید کرد و اصح قول اول است و اگر منقطع شود در اول [illegible] چون وقف بر [illegible] معدوم و آنگاه
بر موجود اقوی آنست که باطل است و اگر در وسط منقطع شود چون وقف بر زید باشد [illegible] آنگاه بر [illegible]
آنگاه بر فقرا در این دو [illegible] صحت [illegible] و بطلان در [illegible] وسط و [illegible] اصل او [illegible] وارث
[illegible] و اگر [illegible] منقطع باشد مثل [illegible] اقوی بطلان است هشتم قبض [illegible]
اولادی چه در بطون دیگر شرط نیست و قبض [illegible] یا حاکم شرع [illegible] کافی است پس بنابراین [illegible] شرط
اگر واقف پیش از قبض [illegible] وقف باطل است و در [illegible] قبض فوری [illegible] شرط نیست پس هرگاه قبض کند
صحیح است و در قبض اذن واقف شرط است [illegible] واقف [illegible] آن چیزی را که وقف بر فقرا کرده
خود [illegible] کرده باشد [illegible] قبض فقرا [illegible] آنکه [illegible] خود
بیرون کند پس اگر [illegible] وقف [illegible] صحیح نیست [illegible] اگر [illegible] خود وقف [illegible] بر فقرا در این مسئله
مجتهدین را دو قول است اول آنکه صحیح است دوم آنکه صحیح نیست و اصح آنست که باطل است و اگر
وقف بر خود و فقرا کند [illegible] باطل [illegible] دوم آنکه [illegible]
باطل باشد و اگر شرط کند [illegible] از حاصل [illegible] ادای [illegible] در حیات [illegible]
وقف باشد باطل [illegible] شرط [illegible] وقف [illegible]
[illegible]
[illegible]

مسئله [illegible] بطلان وقف [illegible]

خلافست و همچنین در نفقه زوجه خلافست دوازدهم آنکه آنچه واقف وقف کرده بباید که عینی باشد که شخص از آن
منتفع شوند پس وقف دین صحیح نیست و همچنین صحیح نیست وقف هرچه خورند از ماکولات زیرا که اصل آن باقی
نمی ماند و خلافست میانه مجتهدین که وقف درهم و دینار جائز است یا نه بعضی از مجتهدین نقل اجماع کرده اند که
وقف آنها جائز نیست و اصح آنست که جائز است زیرا که جهت زینت از آنها نفع میتوان گرفت یازدهم آنکه صحیح باشد
که آنرا مالک شوند پس اگر شراب یا خوک را وقف کنند صحیح نیست دوازدهم آنکه بیان مصرف کنند پس اگر
بیان مصرف نکنند صحیح نیست سیزدهم آنکه موقوف علیه موجود باشد در ابتدای وقف پس اگر بر معدوم
وقف کنند صحیح نیست و اگرچه طفل در شکم باشد و اگر بر موجود وقف کنند و بعد از آن بر آنچه از او بهم رسد
شود صحیح است اما اگر بر معدوم وقف کنند و بعد از آن بر موجود آیا صحیح است در حق موجود یا وقف
باطلست درین مسئله مجتهدین را دو قول است اصح آنست که باطلست چهاردهم آنکه موقوف علیه صحیح باشد
مالک شدن چیزی پس وقف بر ملک و جن و دواب و بنده و اگرچه مدبر و مکاتب مشروط باشد صحیح نیست
و بر جمادات وقف صحیح نیست اما اگر وقف بر مشاهد و مساجد و جسرها و پلها کنند صحیح است زیرا که فی الحقیقت
راجع بمسلمانان میشود پانزدهم موقوف علیه مشخص باشد پس اگر بر یکی از دو شخص وقف کنند یا بر یکی از دو مسجد
وقف کنند صحیح نیست شانزدهم آنکه وقف کردن بر موقوف علیه جائز باشد پس اگر وقف کنند
بر زنا کنندگان و قطاع الطریقان باطل است و همچنین باطل است اگر مسلمان وقف کند چیزی را
بر نوشتن توریة و انجیل و کتب انبیای سابق که الحال دین ایشان منسوخ است یا وقف
بر عبادت خانه یهود و نصاری و وقف کردن بر یهود جائز است بمذهب بعضی از مجتهدین و درین اشکال
کرده اند که چرا بر یهود وقف جائز است و بر عبادتخانه ایشان جائز نیست و جواب از این اشکال چنین
گفته اند که وقف بر عبادتخانه ایشان معصیت محض است بخلاف وقف بر یهود چه از این حیثیت
که ایشان مخلوق الله تعالی اند جائز است و احتمال دارد که از ایشان فرزندان مسلمان در
وجود آیند جائز است اما وقف کردن جهود بر اینها جائز است و بعضی از مجتهدین وقف کردن
آتش پرستان بر آتشکده باطل میدانند و هرگاه شرطهای وقف متحقق شود موقوف علیه مالک
میشود در منافعی که بعد از وقف کردن حاصل شود و در منافعی که در حالت وقف موجود باشد چون صوف
و دو بیر گوسفند خلافست میانه مجتهدین و اگر وقف مشروط باشد به شرطی در آنچه واقف شرط کرده

صرف باید کرد و جائز نیست فروختن وقف و اگر ترسند که ضایع شود یا آنکه میانه موقوف علیهم در وقف اولاد نزاعی واقع شود که منجر بخراب شدن وقف شود میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که جائز است فروختن آنچه وقف شده در ینصورت و بقیمت آن چیزی مثل آن بخرند **فصل دوم** در بیان تصدق نمودن بدانکه در تصدق کردن ثواب بسیار وارد شده و صدقه پنهانی افضل است چنانکه در حدیث تصریح بآن واقع شده مگر آنکه تو هم کنند که تصدق نمیکند چه درینصورت آشکارا باید داد و در صدقه چهار چیز شرط است اول ایجاب چون تصدقت و آنچه بدان ماند دوم قبول چون قبلت سوم اقباض باذن مالک چه بدون اذن مالک صحیح نیست چهارم نیت قربت و حرام است تصدقات واجبی چون زکوة واجب از غیر بنی هاشم به بنی هاشم چنانکه در بحث زکوة مذکور شد اما از بنی هاشم بر بنی هاشم جائز است و غلامیکه آزاد کرده باشند جائز است که از تصدقات واجبی بگیرد و جائز است بنی هاشم را که تصدقات سنتی بگیرند و واجبی نیز جائز است هرگاه خمس و فا بمعاش ایشان نکند بمقدار معاش و جائز است تصدق بر یهود اگرچه بیگانه باشد و هرگاه تصدقات واجبی اداء شده جائز نیست رجوع در آن و تصدقات سنتی نیز همین صورت دارد خواه قابض ذی رحم باشد و خواه اجنبی و بعضی از مجتهدین گفته اند که رجوع میرسد هرگاه اجنبی باشد و اصح قول اولست **فصل سوم** در بیان سکنی و عمری یعنی شخصی بدیگری بگوید که درین خانه ساکن باش تا زنده باشی و در آن سه چیز شرط است اول ایجاب چون اسکنتک و اعمرتک و ارقبتک و آنچه بدینها ماند دوم قبول سوم قبض و هرگاه ساکن گردانیدن مقید بعمر خود یا عمر ساکن یا بمدتی باشد لازم میشود و بقبض بعد از فوت هر کدام که شرط کرده باشند بمالک منتقل میشود و لیکن اگر گوید چنانکه درین خانه ساکن باشی تا زنده باشی هرگاه ساکن بمیرد بمالک منتقل میشود و اگر درینصورت مالک بمیرد ورثه مالک را نمیرسد که ساکن را بیرون کنند و اگر گوید که درینجا ساکن باش تا وقت فوت من پس هرگاه بمیرد ساکن بیرون میرود اما اگر ساکن پیش از مالک بمیرد مالک را نمیرسد که ورثه ساکن را در مدت حیات خویش بیرون کند و اگر مقید بوقت نکرده باشد هرگاه که خواهد ساکن را بیرون میتواند کرد و هر چیزی را که وقف کردن آن جائز بود سکنی و عمری آن نیز جائز است و باطل نمیشود سکنی و عمری بفروختن آن خانه و هرگاه سکنی مطلق واقع شود ساکن و عیال و فرزندان او با او ساکن میشوند و اگر شرط کرده باشد که غیر او دیگری ساکن نشود سوای اینها جائز است و هرگاه غلام خود را یا اسب خود را در راه خدای تعالی حبس نماید یا گوید که غلام من خدمت خانه کعبه یا مسجد الحرام کند لازم است

ع یعنی در صورتی که خمس وفا بمعاش ایشان نکند ... بمقدار معاش [illegible]

تا آنکه غلام و اسب زنده باشد خدمت آنجا کند و اگر گوید که خدمت شخصی کند و تعیین نکند آن شخص را بمیرد و بوارث
خودش راجع میشود مطلب دوم در بیان قرض دادن و در آن دو موقف است موقف اول در ثواب
قرض دادن بدانکه در قرض دادن ثواب عظیم است چنانچه از حضرت رسالت پناه صلعم منقولست که آنحضرت
فرموده که در شبی که مرا بمعراج بردند بر در بهشت دیدم نوشته بود که صدقه دادن ده مثل آنچیز ثواب دارد و
قرض دادن هجده مثل آن چیز ثواب دارد و آنچه در بعضی روایات وارد شده که در صدقه دادن ده مثل ثواب
قرض دادن است مراد از آن صدقه بر خویشان و علما است چه این افضل از قرض دادن است و در قرض
دادن سه چیز لازم است اول ایجاب چون اَقْرَضْتُكَ یا تَصَرَّفْ فِیهِ یا اِنْتَفِعْ بِهِ وَعَلَیْكَ رَدُّ عِوَضِهِ
و آنچه بدینها ماند دوم قبول چون قَبِلْتُ و آنچه دلالت بر رضا بایجاب کند سوم آنکه واقع شود میان کسانیکه ایشان جائز
التصرف باشند پس از دیوانه و مست و مفلس که حاکم شرع او را منع کرده باشد از مالش و طفلی که پانزده سال نداشته
باشد اگر مرد باشد و نه ساله نباشد اگر زن باشد معتبر نیست و قرض دادن بنده جائز است و در قرض [illegible]
ذکر و انثی و قرض دادن آنچه مثل داشته باشد جائز است اما آنچه مثل نداشته باشد و مجهول است و [illegible] در قرض
دادن معتبر نیست پس فی الحال قرض دهنده میتواند مال خود را بتمام طلبید و اگرچه متفرق داده باشد [illegible]
موقف دوم در اموری که بقرض دادن متعلق است بدانکه بقرض دادن نسبت امور متعلق است پنج امر واجب و هفت امر حرام و
چهار امر سنت و چهار امر مکروه اما پنج امر واجب اول رد کردن مثل آنچه گرفته دوم آنکه هرگاه قرض گیرنده همان آنچه گرفته
باشد یا مثل آنرا رد کند قبول کردن بر قرض دهنده واجب است و اگرچه نرخ تفاوت بهم رسانیده باشد و اگر مثل
نداشته باشد قیمت او را در روزی که رد میکند بدهد و اگر مثل نداشته باشد قیمت همان روزی که قرض گرفته بدهد
یعنی [illegible] پیدا نباشد
سوم آنکه در خاطرش همیشه باشد که آنرا بدهد هرگاه قدرت بهم رساند چهارم آنکه اگر قرض گیرنده بگذارد که سال
بر آن بگردد و طلا و نقره سکه دار باشد و بنصاب رسیده باشد زکوة بر او واجب است پنجم آنکه سعی کند در
دادن آن مال بقرض دهنده و اما آن هفت امر که حرام است اول شرط زیاده کردن در مقدار و وصف خواه
جنسی باشد که زیادت و نقصان در و حرام باشد مثل طلا و نقره و گندم و جو و آنچه بکیل و وزن در آید یا آنچنان
نباشد پس اگر شرط کند که خانه خود را باو باجاره بکمتر از اجرت واقعی بدهد یا زیاده از اجرت واقعی
یا آنکه هدیه بیاورد یا حاجت او کاری کند جائز نیست اما اگر زیادتی بی شرط بدهد جائز است و در بعضی از
احادیث وارد شده که جائز است عوض درهم غله درهم صحاح بدهد بدل درهم کهنه درهم تازه بدهد اگر

شرط کند که عوض درهم درست شکسته بدهد یا ناقص قیمت شرط لغو است و اگر شرط گروی یا ضامنی کند جهت
این قرض یا آنکه در شهری دیگر رد کند جائز است و اگر شرط گرو و ضامنی جهت قرض دیگر کند جائز نیست دوم
قرض دادن آنچه بکیل و وزن در آید بی آنکه بکشند سوم اسراف کردن قرض گیرنده در نفقه بلکه باید که اکتفا بقلیل
کند چهارم طلب قرض کردن بنده مال خود را از کسی که قادر بر دادن نباشد بلکه می باید که مدارا با و کند
پنجم طلب کردن صاحب مال خود را از کسی که ملتجی بحرم کعبه شده باشد مگر آنکه در حرم قرض داده باشد و بعضی
از مجتهدین مدینه طیبه و مشاهد مشرفه را نیز که به حرم ملحق ساخته اند ششم قرض کردن کسی که قادر بر دادن نباشد
هفتم نماز کردن قرض [illegible] اول قرض دادن دوم [illegible]
گیرنده مال داری [illegible] چهارم آنکه [illegible]
گیرنده [illegible] بمال خود [illegible]
باشد [illegible]
و امام [illegible] علیهم السلام [illegible]
قرض [illegible] بنده [illegible]
زیاده [illegible]
آزاد کردن [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
هر که بنده آزاد کند [illegible]
گرداند اگر مرد باشد و اگر زن باشد [illegible]
اقسام آزادی پنج است اول واجب چنانچه در [illegible]
را یا آنکه در حال خریدن غلام آقای او شرط کند که آزاد کند [illegible] آزاد کردن [illegible]
که از خویشان او باشد که بخریدن [illegible] آزاد [illegible]
آزاد کردن غلامی که مؤمن باشد [illegible]
کردن بنده که از کسب عاجز باشد یا طفل [illegible]
آزاد کردن بنده کافر پنجم [illegible] آزاد کردن [illegible]
می شود اول [illegible] دوم [illegible] سوم مالک شدن چهارم [illegible]

موقف اوّل در بیان مباشرت و آن بر چهار قسم است قسم اوّل آزاد کردن بنده و در آن هفت شرط
است اوّل صیغه چون أنتَ حُرٌّ یعنی تو آزادی و اگر گوید أعتقتُک یعنی آزاد گردانیدم ترا و قصد انشا کند مجتهدین
را در این مسئله دو قول است اصح آنست که باین قول نیز آزاد میشود و بغیر این دو لفظ آزادی بهم نمیرسد از کنایها
و اشارتها و اگرچه بآن قصد آزادی کند مگر آنکه قادر بر گفتن نباشد یا گنگ باشد چه در این صورت اشاره
و نوشتن با قرینه بر قصد قائم مقام گفتن این دو لفظ میشود دوم آنکه صیغه از بالغ عاقل مختار قصد کننده
جایز التصرف واقع شود پس اگر آزاد کردن بندگان از طفل اگرچه ده سال داشته باشد و دیوانه و کسی
که او را باکراه بدین دارند و مست و غافل و مفلس و حاکم شرع از مال منع کرده باشد که مال او را بقرضخواهان
دهد و بیماری که در بیماری زیاده از ثلث یک مالش آزاد کنند واقع شود باطل است سوم آنکه مجرد سازد آزادی
را از شرط و صفت امّا جایز است که شرط کند با آزادی چیزی را پس اگر آقا شرط خدمت غلام کند جهت خود یا
غیر خود زمانی معین جایز است و اگر در آن زمان غلام بگریزد آزادی او باطل نمی‌شود و بر غلام اجرت
آن زمان لازم است و اگر مولی بمیرد بعد از آن غلام پیدا شود آیا ورثه او را میرسد که در آن مدت
او را خدمت فرمایند مجتهدین را در این دو قول است اصح آنست که نمیرسد و اگر شرط کند که اگر آنچه شرط
کرده با غلام بفعل نیاورد همان بنده باشد چنین مجتهدین را در این دو قول است اصح آنست که شرط
باطل است چهارم آنکه قصد قربة الی الله کند پس اگر کافر بنده آزاد کند صحیح نیست و بعضی این اشتراط نمی‌نمایند
و آزاد کردن کافر را صحیح میدانند و بعضی مجتهدین گفته اند که اگر کفر او بسبب انکار نبوت پیغمبر یا قرآن
است صحیح است و اگر بسبب انکار خدا تعالی است باطل است پنجم آنکه غلام مسلمان باشد پس اگر غلام
کافر باشد آزاد کردن او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این اشتراط نمی‌دانند و بعضی دیگر می‌گویند که اگر نذر
کند آزاد کردن غلام کافر را جایز است ششم آنکه مالک غلام باشد پس اگر غلام دیگری را آزاد کند صحیح نیست
و اگر صاحب غلام بعد از آن راضی شود و اذن دهد مجتهدین را در آن دو قول است اصح آنست که
جایز نیست هفتم آنکه جنایتی از غلام بر کسی واقع نشده باشد چه در این صورت آزاد کردن او صحیح نیست
و بعضی مجتهدین تعیین را اشتراط کرده اند پس اگر گوید یکی از دو غلام من آزاد است صحیح نیست و بعضی
این اشتراط نمی‌دانند و می‌گویند که مخیر است در معین ساختن یکی از دو غلام تتمه هفت امر که
تعلق بآزاد کردن دارد چهار امر مستحب و سه امر مکروه امّا چهار امر مستحب اوّل آزاد کردن غلام

مؤمن دوم آزاد کردن غلام مؤمنی که هفت سال خدمت کرده باشد سوم هرگاه غلام خود را بخرد بقیمت
است که او را آزاد کند چهارم یاری کردن غلامی را که آزاد کرده باشد و از کسب عاجز باشد اما سه امر مکروه
اول آزاد کردن غلام سنی دوم جدا کردن طفل از مادرش و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند سوم آزاد کردن
غلامی که عاجز باشد از کسب **قسم دوم** کتابت است و کتابت آنست که کسی با غلام خویش بگوید که مبلغی
معین در مدتی بده و آزاد باش و این بر دو قسم است **قسم اول** مطلق است که اقتصار بر صیغه و عوض و غیره
و وعده کند و هرگاه غلام چیزی از آن مبلغ بدهد بقدر آن آزاد می شود **قسم دوم** مشروط آنچنانست که
آقا بغلام گوید که مکاتب ساختم ترا با آنکه ادا کنی بمن تا مدت یکسال مثلاً مبلغ معین را پس هرگاه ادا کنی
در این مدت مبلغ معین را آزاد باشی و اگر عاجز شوی همان بنده باشی پس هرگاه از بعض عوض عاجز شود
همان بنده باشد و شروط کتابت دوازده است اول صیغه و در مطلق چنین گوید که کاتبتك
علی ان تؤدی الی کذا فی وقت کذا فاذا ادیت فانت حر یعنی مکاتب ساختم ترا باینکه ادا
کنی بمن در هر ماهی مبلغ معین را و هرگاه ادا کنی آزاد باشی و در مشروط چنین گوید کاتبتك علی
ان تؤدی الی کل شهر کذا فاذا ادیت فانت حر وان عجزت فانت رق یعنی مکاتب ساختم ترا
باینکه ادا کنی بمن در هر ماهی مبلغی معین را و هرگاه ادا کنی آزاد باشی و اگر عاجز شوی همان بنده باشی دوم
قبول غلام این معنی را سوم آنکه هر یک از غلام و آقا بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح نیست و اگر چه ده
ساله باشد و اگر چه ولی اذن دهد چهارم آنکه هر یک از این هر دو عاقل باشد پس کتابت دیوانه که همیشه
دیوانگی او بیک حال باشد صحیح نیست و اگر ولی اذن دهد صحیح است و اگر دیوانگی او دوری باشد یعنی
گاهی باشد و گاهی نباشد در حالتی که نباشد صحیح است و اگر آقا بر غلام دعوی نماید که کتابت
در حال طفولیت یا جنون واقع شده و غلام منکر باشد قول آقا مقدم است هرگاه حالت جنون
ظاهر باشد و اگر عکس باشد قول غلام مقدم است پنجم قصد کند پس اگر در غافلی یا مستی صیغه بگوید صحیح
نیست ششم جواز تصرف است پس از سفیه و مفلسی که حاکم شرع او را از مالش جهت قرض خواه
دور کرده باشد صحیح نیست و بیماری که ثلث مالش وفا بآزادی غلام نکند در زیاده آن ثلث صحیح
نیست مگر باجازت وارث و از مرتد ملی[1] صحیح نیست مگر باذن حاکم شرع و بعضی از مجتهدین[2] گفته اند
مراعات اسلامش باید کرد هفتم اختیار است پس از کسی که او را باکراه بر این دارند صحیح نیست هشتم آنکه غلام مسلمان

[1] [illegible]

[2] بعضی از مجتهدین گفته اند مراعات اسلامش باید کرد شاید رغبت باسلام کند و خلاف مرتد فطری که بکفر واریکه مالش منتقل بوارث می شود و توبه اش قبول نیست ۱۲

باشد چه کتابت غلام غیر مسلمان صحیح نیست زیرا که در وی وجهی وارد نشده نهم آنکه تمام غلام را مکاتب سازد
پس اگر نصف غلام را مکاتب سازد صحیح نیست دهم آنکه عوض که غلام میدهد معین باید که باشد پس اگر معین نباشد
صحیح نیست یازدهم آنکه عوض چیزی باشد که ملک مالک او شود پس اگر خمر یا خوک باشد صحیح نیست
دوازدهم آنکه مالی که غلام میدهد باید که جنس و قدر و وصف او معلوم باشد هرگاه بر آقا زکوة واجب باشد
واجب است بر او که از سهم رقاب چیزی بغلام بدهد تا عوض مال کتابت بدهد و بعضی از مجتهدین این را
مخصوص مکاتب مطلق دانسته اند و هرگاه آقا چیزی باو بدهد واجب است که قبول کند و سنت است
که اگر زکوة بر آقا واجب نباشد چیزی بغلام بدهد و هرگاه که غلام عاجز آید ... آنکه چیزی بهم رساند
مکروه است کتابت غلام غیر امین و هرگاه غلام قادر بر کسبی نباشد مکروه است مکاتب ساختن او و مکروه
است که مال کتابت را زیاده از قیمت غلام قرار دهد و خواص کتابت سیزده امر است اول وقوع کتابت
میانه غلام و آقا دوم آنکه عوض و معوض ملک سید است سوم بودن غلام مکاتب میانه در رتبه
استقلال و عدم استقلال چهارم آنکه از میانه غلامان مکاتب مالک می شود تصرف او صحیح است
چون آزاد کردن و بیع نمودن پنجم آنکه ثابت میشود دیت و ارش جنایتی که آقا بر او جنایت کرده باشد
و اگر بر آقا جنایتی از غلام واقع شود میگیرد ششم آنکه مضاربه بمال خود نمی تواند کرد اگرچه آقا اذن دهد
و آقا از او مضاربه نمیتواند گرفت هفتم آنکه قرض نمی تواند داد اگرچه آقا اذن دهد اما قرض می تواند گرفت
هشتم آنکه غلام خود را مکاتب نمیتواند ساخت مگر باشرط ... نهم آنکه تزویج نمیتواند کرد و خاصه
... نمیتواند ساخت دهم آنکه وصیت و هبه قبول نمیتواند کرد کسی را که بر او آزاد شود یازدهم آنکه کنیز مکاتب
... نمیتواند کرد دوازدهم آنکه کفاره از او صحیح نیست مگر روزه داشتن الا باذن آقا سیزدهم آنکه مکاتب
نمی تواند غلام خود را تعزیر کند بلکه بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه غلام او کاری کند که مستوجب حد
باشد حد نیز نمیتواند زد قسم سوم تدبیر است یعنی آقا بغلام خود بگوید که تو آزادی بعد از
مردن من و آیا تدبیر بغیر آقا واقع می شود مثل آنکه آقا بغیر خود گوید که تو بعد از مردن فلان آزادی
آزادی ... میانه مجتهدین در این مسئله خلاف است آنچه در احادیث ائمه معصومین علیهم السلام وارد
شده آنست که این نیز تدبیر است و تدبیر بر سه قسم است اول تدبیر واجب مثل آنکه نذر کند و گوید
لله علیّ أن أعتق عبدي بعد وفاتي یعنی خدا را است بر من آزاد کردن بنده را بعد از وفات من

و رجوع در این قسم تدبیر جائز نیست دوم تدبیر مستحب و آن مطلق تدبیر است و رجوع در آن تدبیر جائز است
سوم تدبیر مکروه چون تدبیر کافر و ناصبی و شروط تدبیر شش است اول صیغه چون انت حر بعد وفاتی
یا بگوید [illegible] که آزادی و آنچه دلالت کند بر آن و اشارهٔ اخرس بجای صیغه گفتن است دوم
آنکه صیغه به [illegible] واقع شود پس اگر غافل یا دیوانه باشد صحیح نیست سوم آنکه بالغ باشد
پس اگر [illegible] باشد [illegible] و او را از [illegible] منع کرده باشد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین تدبیر
سفیه را صحیح میدانند چهارم آنکه قصد کند پس از غافل و مست [illegible] و او را اکراه بر آن کرده صحیح نیست
پنجم آنکه [illegible] پس تدبیر کافر صحیح نیست و بعضی از مجتهدین [illegible] میدانند و میگویند
که تدبیر وصیت است [illegible] آزاد کردن بنده ششم آنکه منجز سازد تدبیر را از شرط پس اگر معلق سازد
به شرطی [illegible] یا از سفر مثلاً صحیح نیست هفتم [illegible] و بعضی از مجتهدین [illegible] شرط میدانند و مدبر
[illegible] بنده است [illegible] و اگر بفروشد یا ببخشد آیا
تدبیر او باطل میشود یا نه مجتهدین را در این مسئله دو قول است اکثر بر آنند که باطل میشود و اگر برگردد
تدبیر او باطل میشود و صحیح است تدبیر کنیز حامله [illegible] و عکس نیز جائز است و شرط نیست
گواه گرفتن دو عادل بر تدبیر قسم چهارم [illegible] است که از آقای خود حامله شود و
در او دو چیز شرط است اول از آقای خود حامله باشد یعنی آزادی در حالیکه ملک او باشد پس اگر
وطی کند و غلام باشد یا کنیز دیگری را بشبهه [illegible] حامله شود و بعد از آن او را مالک شود ام ولد
نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که در این صورت نیز ام ولد میشود و اگر ولد بنده باشد مثل آنکه کنیز شخصی را
بنکاح درآورده و شرط کرده باشد که ولد او بنده آقا باشد آنگاه حامله شود و بعد از آن کنیز را بخرد
ام ولد نمیشود و اگر کنیز خود را بشخصی تزویج نموده باشد آنگاه خود وطی کند فعل حرامی کرده اما اگر
کنیز آبستن شود ام ولد میشود شرط دوم آنکه فرزند او کامل [illegible] و اگر [illegible] شد و شرط
نیست [illegible] اول آنکه جائز است که او را مدبر بسازد دوم آنکه جائز است او را مکاتب
بسازد سوم آنکه فروختن او جائز نیست مگر در عوض قیمت او هرگاه آن شخص که او را خریده و خود
[illegible] و قادر بر ادای [illegible] او را فروخته [illegible] و بعضی از مجتهدین سوای این موضع
در [illegible] موضع دیگر [illegible] نیز جائز داشته‌اند لیکن آنچه در حدیث وارد شده همین یک موضع است

که مذکور شد **موقف دوم** سرایت است یعنی شخصی هرگاه نصف غلامی را آزاد کند تمام او آزاد میشود و اگر غلام میانه دو شخص باشد بشراکت حصه شریک نیز آزاد میشود و لازم است بر آزاد کننده که قیمت حصه شریک را بدهد و در سرایت چهار چیز شرط است اول آنکه مالدار باشد بقدر مالی که زیاده از خانه و خادم و چهارپایان و جامه معتاد و نفقه یکروزه او و عیال او باشد و بمقدار قیمت حصه شریک باشد و اگر مفلس باشد غلام خود سعی میکند و بعضی گفته اند که اگر قصد اضرار شریک کند قیمت حصه شریک را میدهد اگر مالدار باشد و اگر مفلس باشد عتق باطل میشود و اگر قصد قربت کند خواه معتق مالدار باشد یا مفلس غلام خود سعی میکند و اگر غلام نیز از دادن قیمت حصه شریک عاجز آید نصفش آزاد است و نصف بنده و کسبش نیز در این حال دارد و خلاف است میانه مجتهدین که بمجرد آزادی پیش از دادن قیمت بشریک آزاد میشود یا بعد از دادن اصح قول دوم است چه آزادی بعد از مالک شدن میشود و آن بعد از دادن قیمت حصه شریک است دوم آنکه باختیار آزاد کند پس اگر نصف پدر و مادر بمیراث بدو منتقل شود سرایت درو جاری نیست سوم آنکه متعلق نگردد باو حقی که مانع فروختن او باشد چون وقف و تدبیر چهارم آنکه اول حصه خود را آزاد کند پس اگر اول حصه شریک را آزاد کند سرایت نیست **موقف سوم** ملک است یعنی مالک شدن مرد یازده کس را اول پدر دوم مادر سوم جد چهارم جده پنجم فرزندان خواه ذکر خواه انثی ششم فرزند فرزند هر چند پایین آید هفتم خواهر هشتم عمه نهم خاله هر چند بالا روند دهم دختر برادر هر چند پایین آید یازدهم دختر خواهر هر چند پایین آید چه هرگاه اینها را کسی مالک شود فی الحال آزاد می شوند و در آزاد شدن محرمات رضاعی بر مرد خلافست میانه مجتهدین اشهر آنست که آزاد می شوند و اگر نصف اینها بسبب خویشی آزاد شود آیا نصف دیگر اینها بسرایت آزاد میشود و قیمت نصف را بصاحبش می باید داد اصح آنست که اگر باختیار مالک شود و مالدار باشد لازم است و اگر بی اختیار مالک شود یا آنکه مفلس باشد لازم نیست و بر زن غیر از پدر و مادر هر چند بالا روند و فرزندان هر چند پایین آیند کسی دیگر بمجرد این آزاد نمی شود **موقف چهارم** عوارض است بدانکه هرگاه یکی از هشت امر عارض شود بنده آزاد میشود اول آنکه غلام کور شود چه در این صورت آزاد میشود دوم آنکه جذام بهم رساند سوم آنکه برص بهم رساند و بعضی از مجتهدین باین آزاد نمی گردانند چهارم آنکه آقای غلام بعضی از اعضای غلام را قطع نماید مثل آنکه گوش و بینی او را قطع نماید پنجم آنکه غلام لنگ زمین گیر شود ششم آنکه غلام پیش از

آقای خود در دیار کفار مسلمان شود ششم آنکه هرگاه شخصی مالداری بمیرد و میراث خوار نداشته باشد سوای میراث خوار
بنده حاکم شرع او را از مال میت بخرد و آزاد می سازد و مال را باو میدهد و اگر مال آنقدر نباشد حاکم شرع جبر نمیکند
بر فروختن هفتم آنکه هرگاه یکی از پدر و مادر آزاد باشد فرزند آزاد میشود هرگاه معلوم شود بندگی فرزند نکنند

مطلب چهارم در بیان جهاد با کفار کردن و در آن چند فصل است فصل اوّل در ثواب جهاد کردن

بدانکه جهاد اعظم ارکان اسلام است و در آیات قرآنی مبالغه بسیار در فضیلت جهاد و ترغیب بر آن و سرزنش
آن کسانیکه جهاد نکنند بی مانع واقع شده و احادیث در فضیلت جهاد و مرابطه یعنی نگاه داشتن
سرحدهای مسلمانان بسیار است از آنجمله از حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله منقول است که فرموده
وَالَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ لَغَدْوَةٌ فِی سَبِیلِ اللهِ اَوْ رَوْحَةٌ خَیْرٌ مِنَ الدُّنْیَا وَمَا فِیهَا یعنی قسم بآن کسی که
نفس من بید قدرت اوست هر آینه یک بامداد رفتن یا یک شامگاه رفتن بجنگ در راه خدا تعالی و
بر آمدنی بهتر است از دنیا و آنچه در دنیاست و نیز از آنحضرت منقول است که اَلْخَیْرُ کُلُّهُ فِی السَّیْفِ وَ
تَحْتَ ظِلِّ السَّیْفِ وَلَا یُقِیمُ النَّاسَ اِلَّا السَّیْفُ وَالسُّیُوفُ مَقَالِیدُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ یعنی تمام خیر در
شمشیر است و در زیر سایه شمشیر است مردمان راست نمی شوند الّا بشمشیر و شمشیرها کلید بهشت و دوزخ است
و هم از آنحضرت منقول است که هیچ قطره پیش خدا تعالی دوست تر نیست از قطره خونی که در راه خدا تعالی
ریخته شود و هم از آنحضرت منقول است که رِبَاطُ لَیْلَةٍ فِی سَبِیلِ اللهِ خَیْرٌ مِنْ صِیَامِ شَهْرَیْنِ
یعنی نگاه داشتن سرحدهای مسلمانان یک شب جهت رضای خدا تعالی بهتر است از دو ماه روزه
داشتن

فصل دوم در بیان جهاد و شروط آن

بدانکه جهاد واجب است بنص و اجماع و وجوب آن
کفایی است یعنی هرگاه جماعتی که مقاومت با دشمنان کنند و کافی بوده باشند متوجه جنگ دشمنان شوند
از دیگران ساقط میشود بشرطیکه امام ایشان را بآن نخوانده باشد پس اگر جماعتی را باسم طلبیده باشد جهت
مصلحت بر ایشان جهاد واجب عینی است و هرگاه بنذر یا اجاره بر خود واجب گردانیده باشد یا در وقت
بهم رسیدن دو لشکر و صف بستن هر دو لشکر حاضر شوند در این صورتها نیز جنگ کردن واجب عینی میشود
و هرگاه مسلمانان اندک باشند و تا همه جمع نشوند مقاومت با ایشان نکنند جهاد واجب عینی است هرگاه
و از برای وجوب جهاد هفت شرط است شرط اوّل آنکه مرد باشد پس بر زنان و خنثی مشکل جهاد واجب
نیست دوم آنکه بالغ باشد پس بر طفل واجب نیست تا آنکه بالغ شود سوم آنکه عاقل باشد

پس بر دیوانه واجب نیست چهارم آنکه آزاد باشد پس بر بنده واجب نیست و همچنین بر بنده که مولای او گفته
باشد که بعد از وفات او آزاد باشد واجب نیست و همچنین بر مکاتب واجب نیست یعنی بر بنده که مولای او با او قرار
داده باشد که هرگاه مبلغی بدهد آزاد شود و اگرچه بسیاری از آن مبلغ را داده باشد و اگر امام بنده های
جماعتی را با اذن ایشان بجنگ ببرد جایز است بجهت آنکه از ایشان نفع میتوان گرفت پنجم آنکه پیر نباشد
چه پیران عاجزاند و قوت جنگ کردن ندارند ششم آنکه دانا باشد بآداب جنگ چه اگر دانا نباشد واجب
نیست هفتم آنکه کور و لنگ نباشد بلکه لنگی که قادر بر پیاده رفتن و سوار شدن نباشد هشتم آنکه بیمار نباشد
و اگر در صورتی که عاجز است از رفتن بجنگ اگر قدرت داشته باشد که با اجرت کسی را بجای خود بفرستد
در این مسئله علما را دو قول است نهم آنکه قادر باشد بر نفقه خود در سفر و بجهت عیال خود دهم آنکه
قادر باشد بر چارپائی که بر او سوار شود پس اگر نیابد واجب نیست خواه مسافت دور باشد
و خواه نزدیک و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر مسافت هشت فرسخ است قدرت بر چارپا شرط نیست
و اگر کسی نفقه و راحله بکسی دهد تا آنکه جنگ کند در این صورت واجب است بجنگ رفتن و اگر باجرت بگیرد واجب
نیست قبول کردن یازدهم آنکه قرضداری باشد و وعده او رسیده باشد و صاحب قرض طلبد و قدرت
بر دادن آن داشته باشد چه در این صورت بجنگ رفتن جایز نیست مگر آنکه قرض را بدهد یا ضامنی دیگر بهم
قرضخواه دهد و او را راضی گرداند و اگر امام او را باسم طلبیده باشد واجب است که بجنگ رود و اگرچه قرضخواه
اذن ندهد احسن آنست که مرض کار های که گذشته شدن داشته باشد نشود یعنی پیش
نابینا و بیمار نطلبد و اگر وعده قرضخواه نرسیده باشد یا وعده رسیده باشد و قادر بر دادن آن
نباشد علما را در این دو قول است اصح آنست که در این صورت قرضخواه را منع نمیرسد دوازدهم رضای والدین
پس اگر شخص را امام کسی را نطلبیده باشد بدون رضای پدر و مادر بجنگ نمیتواند رفت و هرگاه این دوازده
شرط بهم رسد واجب است که در حالت حضور امام که خود بجنگ رود یا کسی را باجرت بگیرد که عوض او بجنگ رود
مگر آنکه امام او را باسم طلبیده باشد که در این صورت نائب نمیتواند فرستاد چنانچه سابقاً مذکور شد و هرگاه
عاجز شود یا بیمار شود مخیر است در برگردیدن خواه هر دو لشکر بیکدیگر رسیده باشند و خواه بهم نرسیده
باشند تا آنکه عذر بیماری باشد مگر آنکه آقا غلام را آزاد کند و ... والدین پشیمان شوند و بنده را طلب نمایند
در ... هر دو لشکر بیکدیگر نرسیده باشند [illegible] است که برگردد و اگر بهم رسیده باشند

جایز نیست و در حالت غیبت امام نیز واجبست جهاد هرگاه دشمنان بسر بلاد مسلمانان آیند و از ایشان
بر اسلام آسیب برسد فصل سوم در بیان آنکه جهاد کردن با چند فرقه و با کدام جماعت واجبست
بدانکه سه طایفه اند که قتال کردن با ایشان واجبست طایفهٔ اول حربی و ایشان دو گروه اند اول مردان
بالغ جوان اند که غیر خدا را پرستش مینمایند چون آفتاب پرستان و ستاره پرستان و بت پرستان دوم جاهلی اند
که هیچ چیز را پرستش نمی نمایند چون ملحدان و دهریان و با هر دو واجبست جهاد کردن در حال حضور امام لازم
است تا آنکه مسلمان شوند و از یهود و طایفهٔ جزیه قبول نتوان کرد طایفهٔ دوم اهل کتاب اند و ایشان
نیز دو قوم اند قوم اول جماعتی اند که کتابی در دست دارند و پیغمبری داشته اند چون یهودان که توریه
کتاب ایشانست و موسی کلیم الله پیغمبر ایشان و نصاری که انجیل کتاب ایشانست و عیسی روح الله
پیغمبر ایشان قوم دوم آنکه کتابی نداشته باشند و پیغمبری اما شبهه کتابی و پیغمبری قایل اند چون مجوسان
که میگویند کتابی داشته اند و پیغمبری زردشت نام و در احادیث وارد شده که کتابی داشته اند آنرا
سوختند و پیغمبری داشته اند آنرا کشتند و پیغمبر ایشان کتابی با ایشان آورده بود در پوست دوازده
هزار گاو نوشته بود و جهاد با این دو فرقه واجبست تا آنکه مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند. با شرایط
و شرایط جزیه دوازده است شرط اول قبول نمودن جزیه است و آن مقداریست که امام یا نایب
امام هر ساله در آخر سال بر سرهای مردان بالغ و عاقل این دو طایفه اگرچه پیر و لنگ و زمین گیر
باشند یا بر زمینهای ایشان مقرر فرمایند و میانهٔ مجتهدین خلافست که آیا بنده جزیه میدهد یا نه
اقرب آنست که نمیدهد و بعضی از مجتهدین فرق کرده اند میانهٔ بندهٔ یهود که مالک مسلمان باشد و
میانهٔ بنده یهودی که مالک یهود باشد پس بر اول واجب نمیدانند و بر دوم واجب میدانند و خلافست میانهٔ
مجتهدین که آیا جزیه را مقداری معین هست چنانچه وارد شده در حدیث که حضرت امیرالمؤمنین مقرر
کرده بود که فقرای ایشان هر سال دوازده درهم بدهند و متوسط ایشان بیست و چهار درهم و مالداران ایشان
هشت و چهل درهم یا آنکه مقدار جزیه غیر معین است و تعیین آن به رای امام منوط است اقرب قول دوم است
چه او مناسب‌تر بحالت و قوت و ثروت ایشان و آنچه در حدیث مذکور از تعیین وارد شده برای آنست
برای آنکه رای حضرت امیرالمؤمنین در آن وقت مصلحت بر آن قرار گرفته بود و اگر در اثنای
سال پیش از ادا این دو طایفه مسلمان شوند جزیه ایشان ساقط است شرط دوم التزام

نمودن احکام مسلمانان است شرط سوم آنکه آنچه منافات با امان دارد نکنند مثل عزم کردن بر حرب مسلمانان و معاونت و مدد مشرکان و باین سه شرط اگر خلل رسانند حربی میشوند خواه در عقد جزیه امام نکردن اینها را شرط کرده باشد و خواه نکرده باشند و خواه عمداً کرده و خواه سهواً شرط چهارم آنکه زنا با زنان مسلمانان نکنند و نکاح از زنان مسلمانان نکنند شرط پنجم آنکه ترک فتنه کردن کنند یا آنکه مسلمانان از راه نبرند شرط ششم آنکه ترک راه زدن مسلمانان کنند شرط هفتم آنکه جاسوسان کفار را در خانه راه ندهند و کفار را به اسرار مسلمانان عالم نسازند و بکفار چیزی ننویسند از اخبار مسلمانان شرط هشتم آنکه مردان مسلمانان و زنان مسلمانان را نکشند و این پنج شرط اگر در عقد جزیه امام شرط کرده باشد و یا آنها عمل نکنند حربی میشوند شرط نهم آنکه سب حق سبحانه و تعالی و رسول صلعم نکنند و استخفاف به دین کتاب مسلمانان نکنند چه اگر العیاذ بالله سبّی از ایشان واقع شود واجب القتل میشوند و ترک استخفاف و دین اگر شرط کرده باشد بخلاف آن حربی میشوند شرط دهم آنکه اظهار منکرات در شهر اسلام نکنند چون شراب و گوشت خوک خوردن و نکاح کردن با مادر و خواهر و غیر اینها شرط یازدهم آنکه احداث معابد و کنایس نکنند در دیار اسلام و آواز خود را در خواندن کتابهای خود بلند نسازند و ناقوس نزنند و خانهای خود را بلندتر از خانهای مسلمانان یا برابر نسازند بلکه پست‌تر سازند و این شروط اگر خلل رسانند و در عقد جزیه شرط کرده باشد که اینها را نکنند حربی میشوند شرط دوازدهم آنکه بطریقی بگردند که از مسلمانان متمیز شوند باین که لباس ایشان غیر لباس مسلمانان باشد و یا چاروای سواری ایشان غیر چاروای سواری مسلمانان باشد و بر یک طرف سوار شوند یعنی هر دو پای خود را بر یک جانب چارپا بگذارند و بر اسپ سوار نشوند و بر زین سوار نشوند و شمشیر و سلاح بر خود نبندند و اظهار زنار بر میان نه بندند و زنان ایشان نیز بنوعی بگردند که از زنان مسلمانان متمیز شوند و در جاده راه نروند بلکه از جاده منحرف شوند و لقب و کنیت به مولود خود نگذارند و این شروط دوازده را مجتهدین ذکر کرده اند اما در حدیث مذکور نیست و جایز نیست ذمی را که در حجاز توطن کند و مراد از حجاز مکه و مدینه و طائف و حوالی آنهاست و اگر بگذرند و توطن نکنند جایز است و جایز نیست ایشان را مصحف خریدن و اگر بخرند مالک آن نمیشوند و بعضی از مجتهدین احادیث را بآن ملحق کرده و بعضی از مجتهدین آنرا کراهه دانسته اند طائفه سوم که قتال کردن با ایشان واجب است باغیان و خوارج اند و ایشان طائفه‌اند که از امام زمان ...

گردانیده و یاغی شده باشد و قتال با ایشان واجبست تا آنکه با امام بگردند یا کشته شوند و هرگاه متفرق
شوند خالی از آن نیست که گروهی دیگر سوای آنها باشد که بجنگ آمده باشند خواه بود یا نه برتقدیر اول واجبست
که ایشان را بکشند و گریخته های ایشان را از عقب بروند و بگیرند و بکشند و برتقدیر ثانی احتیاج باینها
نیست بلکه در وقتیکه شکست خورند و گریختند کافیست و باجماع مجتهدین نسبت این طائفه اولاد و زنان
ایشان را مالک نمیشوند و همچنین مالک نمی شوند چیزی از مالهای این طائفه را که در لشکرگاه نباشد خواه
قابل نقل و تحویل باشد خواه نباشد و در مالهای ایشان که در لشکرگاه است میانه مجتهدین خلافست
که آیا لشکری مالک آن میشوند یا نه اصح آنست که مالک آن نمیشوند فصل چهارم در کیفیت جهاد
کردن با کفّار بدانکه بجهاد با کفّار کردن بیست و هفت امر متعلق است سه امر واجب و ده امر حرام و شش امر
سنّت و هشت امر مکروه و امّا سه امر واجب اوّل دعوت باسلام کردن است زیراکه جائز نیست ابتدا
بقتال کردن با کفّار مگر بعد از آنکه امام یا نائب امام ایشان را بشهادتین یعنی اقرار بوحدانیت خدا تعالی
و عدل او و نبوت پیغمبر و امامت امیرالمؤمنین و اولاد او علیهم السلام و جمیع شرایع و احکام آن دعوت کند
و اگر مسلمانی پیش از آنکه امام کفّار را دعوت باسلام نماید یکی از ایشان را بکشد گناه دارد و امّا قصاص و دیت
بر او نیست و این دعوت لازم است جماعتی را که دعوت بایشان نرسیده باشد و عالم ببعثت پیغمبر خدا
صلعم نبوده باشند امّا جماعتی را که دعوت بایشان رسیده باشد و عالم ببعثت رسول خدا باشند لازم
نیست لیکن سنّت است دوّم مبارزت نمودن هرگاه امام الزام نماید بر آن امر سوّم ابتدا بقتال
دشمن نزدیک کردن مگر آنکه از دشمنان دورترین بیشتر باشد یا با دشمنان نزدیک امام جهت مصلحتی صلح
کرده باشد و بعضی این را سنّت میدانند و امّا آن ده امری که حرام است اوّل در چهار ماه حرام قتال
کردن و آنها رجب و ذیقعده و ذی حجّه و محرّم است و بدین سبب این چهار ماه را ماه های حرام گویند و
جهاد کردن درین ماهها با جماعتی حرام است که حرمت این ماهها را بدانند پس اگر جماعتی که حرمت این
ماهها را بدانند و با مسلمانان حرب کنند با ایشان جنگ کردن درین ماهها حرام نیست دوّم مبارزت
نمودن با منع امام سوّم گریختن از جنگ دشمنان که زیاده بر دو مثل مسلمانان نباشد اگرچه گمان باشد که
کشته می شود بعد از آنکه صفها راست شده باشد مگر آنکه قصد داشته باشد که بدشمنان حیله کند مثل آنکه
پشت بآفتاب کند یا بر بلندی برآید یا خود را بمکانی که آب در آنجا باشد برساند یا پشته که بدو

یا در گریختن غرضش آن باشد که بجماعتی دیگر از مسلمانان ملحق شود و اگر زیاده بر دو مثل باشند باجماع فقها
ایستادن واجب نیست اما اگر گمان فتح داشته باشند درین صورت جهاد سنت است چهارم کشتن
زنان کفار را اگرچه معاونت کفار کنند و همچنین حرام است کشتن اطفال ایشان و دیوانه‌های
ایشان پنجم کشتن پیرمردان ایشان که از جنگ کردن و تدبیر کردن ایشان مایوس باشند اما کشتن بندگان
ایشان هرگاه جنگ کنند لازم است ششم گوش و بینی بریدن ایشان را هفتم غدر کردن با ایشان
یعنی بعد از آنکه امام ایشان را امان داده باشد از کشتن هشتم غلول کردن یعنی چیزی از غنیمت
پنهان کردن نهم جنگ کردن با کفار بعد از صلح دهم زهر در آب عدو ریختن هرگاه بغیر آن رفع ممکن
باشد و بعضی از مجتهدین آنرا مکروه میدانند و بعضی گفته‌اند که اگر گمان هست که در آن بلاد مسلمانی
هست حرام است و اما آن شش امری که سنت است اول آنکه در وقت بهم رسیدن دو صف
جهت قتال این دعا بخوانند که حضرت رسالت پناه صلعم میخواند اللهم منزل الکتاب
سریع الحساب مجری السحاب اهزم الاحزاب یا صریخ المکروبین یا مجیب دعوة
المضطرین یا کاشف الکرب العظیم اکشف کربی و غمی فانک تعلم حالی و حال
اصحابی فاکفنی بقوتک عدوی دوم آنکه قتال در وقت زوال آفتاب باشد در حالت
اختیار و بعد از گزاردن نماز پیشین و عصر چرا که در آن وقت درهای آسمان گشاده است و فتح
و نصرت و رحمت نازل میشود و نزدیک بشب است و کمتر کشتن واقع میشود و اگر کسی از جنگ بگریزد
از مسلمانان خلاص میشود سوم آنکه امام در راه رفتن لشکر را تعجیل نه کند بلکه مدارا کند چهارم آنکه
با صاحب تدبیران لشکری مشورت نماید پنجم آنکه اختیار منزلگاهی نماید که آب و علف در و بسیار
باشد ششم آنکه اگر چاروائی از لشکر مانده شود بارهای ایشان را بار کنند اگر چاروا نداشته باشند
و جائز است قتال کردن بهر نوع که ممکن باشد و در فتح چون خراب کردن منزلهای کفار
و قلعه ایشان و سنگ انداختن به منجنیق بر ایشان و منع کردن از تردد قافله بسوی ایشان
و کشتن ایشان اگرچه در میان ایشان زنان و اطفال و پیران و اسیران مسلمان کشته
شوند و ایشان را بآتش سوزانیدن و بریدن درختهای ایشان و منع کردن آب را
از ایشان باتفاق جائز است و در روایتی از امیر المؤمنین ع وارد شده که منع کردن آن حلال

نیست و بعضی از مجتهدین حمل کرده اند این روایت را بر آنکه حلال نیست زهر در آب ایشان ریختن بی احتیاج
اما آن هشت امری که مکروه است اول بدست خویش پدر کافر خود را کشتن دوم شبخون بر سر عدو بردن
بغیر حاجت سوم پیش از زوال آفتاب قتال کردن بغیر حاجت چهارم چارپایهای خود را پی کردن بی مصلحت
اگرچه از رفتن باز مانده باشد و با مصلحت کشتن بهتر است اما پی کردن چارپایهای کافران جایز است
چه آن سبب ضعف ایشان میشود پنجم مبارزت نمودن بی اذن امام و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند
ششم نگاهداشتن اسیر جهت کشتن و چیزی باو ندادن تا آنکه بمیرد و در حدیث وارد شده که حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله هیچ کس را باین طریق نکشته الا عقبة بن ابی معیط را هفتم هرگاه فتح بغیر خراب
کردن قلعه ها و منازل ایشان ممکن باشد خراب کردن آنها و آب بر ایشان سر دادن و ایشان را بآتش
سوختن و بریدن درختهای ایشان را بی احتیاج خصوصاً درخت خرما نیز مکروه است هشتم
کشتن چارپایهای ایشان را بعد از آنکه جنگ تمام شده باشد اما در حال جنگ جایز است چنانچه گذشت
فصل پنجم در امان دادن کفار بدانکه آحاد مسلمانان را جایز است که آحاد کافران را امان دهند
و غلام مسلمانان و زنان ایشان را جایز است که کافران را امان دهند اما امان دادن دیوانه
و نابالغ و مسلمانی که باکراه کافران را امان دهد و کسیکه عقل او بخوردن شراب یا خواب یا
خوردن داروی بیهوشی رفته باشد صحیح نیست و اسیران مسلمان که در دست کفار باشند بی اکراه
بعضی از کفار را امان دهند صحیح است و همچنین امان دادن تاجران مسلمانان که بدیار کفر تردد می نمایند
و مسلمانانی که کفار ایشان را بأجرت گرفته باشند هر کفار را صحیح است بشرطیکه امان دادن در دیار
کفر واقع شده باشد و هرگاه یکی از مسلمانان ادعا نماید که یکی از کفار را امان داده و ممکن باشد یعنی
پیش از آن باشد که گرفتار شده باشد قولش قبول است و اگر بعد از آنکه گرفتار شده باشد ادعا نماید
قولش درست نیست و امان را دو لفظ است اول أجرتك یعنی امان دادم ترا دوم
آمنتك یعنی امان دادم ترا و آنچه صریحاً دلالت بر آن حکم کند این دو لفظ دارد مثل
آنکه گوید أذممتك یعنی امان دادم ترا یا آنکه گوید أنت في ذمة الإسلام یعنی تو در امان
اسلامی و اگر چیزی بنویسد که دلالت کند بر آنکه نوشتن بقصد امان واقع شده صحیح است خواه
نوشته شده بلغت عربی باشد خواه بفارسی مثل آنکه نوشته باشد مترس و همچنین اگر اشارت کند

بلاد یعنی که امان آن مفهوم گردد و هرگاه که امان داده شود واجبست وفا کردن بآن بهر طریقی که شرط شده باشد
بشرطیکه متضمن نامشروع نباشد و آنچه کفار را اگر بی امان بنزد ما بسبب آن داخل بلاد اسلام شوند واجبست
که ایشان را نکشند و بگذارند که بمنزلهای خویش باز روند و وقت امان دادن پیش از گرفتار شدن است
پس اگر امان دادن بعد از گرفتار شدن ایشان واقع شود صحیح نیست و امام را بعد از گرفتار شدن
از کفار و غلبه بر ایشان امان دادن جائز است فصل ششم در صلح کردن با کفار بدانکه هرگاه امام
مصلحت در صلح کردن بیند و ترک جنگ را با ایشان صلاح داند جائز است که با ایشان صلح کند و نباید
که صلح زیاده از یک سال نباشد و اگر مسلمانان بسیار ضعیف باشند تا ده سال جائز داشته اند و اصح
آنست که آن بقدر وقت که امام مصلحت در آن داند صلح جائز است و اگر در صلح محتاج بدادن چیزی
باشند یا دادن آن چیز واجبست یا نه میانه مجتهدین خلافست و قول اقرب آنست که واجب نیست
و متولی عقد صلح غیر از امام و نائب او کسی دیگر نمیتواند شد یعنی همچنان که هر یک از مسلمانان را جائز بود که
هر یک از کفار را امان دهد صلح همچنان نیست و هرگاه امام با کفار صلح کند واجبست بر او که کفار را امان دهد
و مالهای ایشان را نگاه دارد و هر شرط مشروع که در صلح واقع شود وفا بآن باید نمود و اگر امام بعد از آنکه
با کفار صلح کند بمیرد بر امامی که بعد از او است لازم است که وفا بشرطهای او نماید و هرگاه کفار کاری
کنند که منافی صلح باشد صلح باطل میشود و هرگاه بعضی از ایشان کاری کنند که منافی صلح باشد نسبت
با ایشان صلح باطل است و هرگاه بامام ظاهر شود که کفار صلح را بهم خواهند زد یا از ایشان خیانتی
خواهد شد جائز است که صلح را برطرف کند بشرطیکه مجرد گمان نباشد بلکه ظن او غالب باشد و هرگاه
میانه کفاری که با ایشان امام صلح کرده نزاع واقع شود و با امام رفع نمایند و امام بطریق اسلام
میانه ایشان حکم نماید و اگر یهودان و نصاری رفع دعوی خود را با امام نمایند امام مخیر است که میانه
ایشان بطریق اسلام حکم نماید یا از ایشان اعراض کند و جواب ایشان ندهد فصل هفتم در بیان
غنیمت و احکام آن و کیفیت قسمت آن میانه جهاد کنندگان بدانکه غنیمت مالی است که جهاد
کنندگان بر سبیل قهر و غلبه گرفته باشند و آن سه قسم است اول آنچه قابل نقل و تحویل باشد چون
اثاث البیت و آنچه بدان ماند از رخت پوشیدنی و عمامه و سلاح چون شمشیر و نیزه و زره و سپر و آنچه
که پیر و سوار را شاید در معرکه در دست داشته باشد بیکسانی تعلق دارد که ایشان را کشته باشند

اما انگشتری و میان بند و همیان کفار تعلق بکشنده های ایشان دارد یا نه میانه مجتهدین خلافست
اقرب آنست که تعلق بکشنده ها دارد و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر امام شرط کرده باشد که اینها از کشنده
باشد از وست والا داخل غنیمت ست و غنیمت را جدا از آنکه جمع کرده باشند اول می باید که امام مجتهد
جماعتی را که بجهت مصلحت گرفته باشد بدهد و اجرت نگاه دارنده و چارپایان و علف ایشان را در وقت
احتیاج بیرون کند آنگاه خمس آن را بمستحقان رساند آنگاه بهر نان و اطفال و غلامان و کافران که بمدد
مسلمانان آمده باشند و در جنگ حاضر باشند آنچه صلاح داند بدهد بشرط آنکه کمتر از حصه جهاد کنندگان
باشد و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر آقا غلام خود را اذن دهد که بجهاد رود او نیز داخل جهاد کنندگان
و موافق ایشان حصه می برد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر غلام اسپ داشته باشد یک سهم
جهت اسپ با آقای او می باید داد و کمتر از یک سهم بغلام دهند و غلامی که او را مدبر کرده باشند یعنی آقای
او گفته باشد که بعد از فوت او آزاد باشد اگر پیش از آخر شدن جنگ آقای او کشته شود و ثلث
مال آقا برابر قیمت او باشد از ثلث مال آقا آزاد میشود و نیز حصه از غنیمت مساوی جهاد
کنندگان می برد آنگاه امام غنیمت را میانه جهاد کنندگان مسلمانان که در جنگگاه حاضر باشند اگرچه
جنگ نکرده باشند یا پیش از قسمت غنیمت لاحق شوند قسمت نماید بدین طریق که کسی را که صاحب
یک اسپ است اگرچه در جنگ باو محتاج نباشد یا جنگ در یافته باشد دو سهم دهند و اگر زیاده
از یک اسپ داشته باشد سه سهم دهند و پیاده را یک سهم دهند و اگر جماعتی یک اسپ داشته
باشند و بنوبت بروی سواری کنند در جنگ بهر یکی را سهمی دهند آنگاه یک سهم اسپ با ایشان
قسمت نمایند و اگر اسپ شخصی پیش از آخر شدن جنگ و جمع کردن غنیمت بمیرد یا کشته شود حصه ندارد
و اگر شخصی بعد از جمع کردن غنیمت بمیرد حصه اش تعلق بورثه دارد [illegible] که قسمت [illegible]
در دیار کفار واقع شود و تاخیر قسمت سنت نکرده است و سنت است که [illegible] جماعتی که
نزدیک بحضرت رسالت پناه صلعم باشند و اگر در نزدیکی مساوی باشند [illegible] ایشان
باشد و بعد از ایشان انصار را مقدم دارد و بعد از ان اعراب را و بعد از ان عجم را و امام
را میرسد که بجهت خود آنچه خواهد بردارد چون کنیزان خوشنما و جامهای فاخر که تعلق بپادشاهان داشته
باشد قسم دوم آنچه قابل نقل و تحویل نباشد چون شهرها و زمینها و دهات و باغها و دکانها و خانهها و [illegible]

مانند بقهر و غلبه گرفته باشند و در وقت جنگ آبادان باشد بعد از اخراج خمس از آنها یا از حاصل آنها آنچه
مانند تعلق بمسلمانان دارد و مخصوص بجهاد کنندگان نیست و متولی آن امام یا نائب او ست که حاصل
آنرا صرف مصالح مسلمانان نماید چون حفظ سرحدها و بستن پلها و معونت جهاد کنندگان و احتیاج عالمان
شهرها و قاضیان ولایتها و موذنان و آنچه بدینها ماند و فروختن و وقف نمودن و هبه کردن اینها جایز
نیست و آنچه از اینها در وقت جنگ خراب باشد یا بی آنکه جنگ کنند بدست آید مخصوص بامام است
و لشکری را در آن دخلی نیست و آنچه بدست لشکریان افتد که بی اذن امام بجنگ رفته باشند آن نیز تعلق
بامام دارد قسم سوم اسیرانی اند که در جنگگاه بدست افتند و اطفال و زنان ایشان بمجرد اسیر گرفتن
غلام کسی میشوند که ایشان را گرفته باشد و کشتن ایشان جایز نیست و اما مردان بالغ ایشان
اگر در وقت جنگ بدست افتند امام مخیر است میانه کشتن ایشان و بریدن دست و پای ایشان
و انداختن تا خون ایشان برود تا بمیرند و اگر بعد از جنگ بدست آیند و مسلمان شوند کشتن ایشان
جایز نیست و الا امام مخیر است میانه منت نهادن و سر دادن و فدیه گرفتن و آزاد کردن خاتمه
در بیان امر و نهی منکر بدانکه امر بفعل نیک واجب چون نماز واجب واجبست و بفعل نیک
سنت چون نماز سنت سنتست و نهی کردن از فعل منکر یعنی قبیح چون زنا واجبست و نهی
کردن از فعل مکروه سنتست و در این هر دو ثواب بسیارست و واجب بودن امر معروف
و نهی منکر اجماعیست یعنی هیچیک از مجتهدین را در وجوب این هر دو خلافی نیست اما میانه مجتهدین خلافست
که آیا وجوب این بسبب عقل است یا بسبب شرع اقوی قول دوم است و نیز میانه مجتهدین خلافست
که آیا واجب کفائی است چون جمعی بآن قیام کنند از دیگران ساقط است یا بر همه کس واجبست تا آنکه
قبول کنند اقوی قول دوم است و تا پنج شرط بهم نرسد واجب نمیشود اول کسیکه امر بفعل نیک و نهی از فعل بد میکند
می باید که بالغ و عاقل باشد دوم آنکه بداند فعل نیک نیک است و فعل بد بد است تا آنکه ایمن باشد
از غلط کردن سوم آنکه بداند که اگر امر کند یا نهی کند در آن شخص اثر میکند پس اگر داند که اثر نمیکند واجب
نیست چهارم آنکه آن شخص که اراده دارد بفعل نیک و راغب سازد یا نهی او کند از فعل بد عازم
باشد که فعل نیک را نکند و فعل بد را بکند پس اگر توبه کرده باشد امر یا نهی او واجب نیست پنجم آنکه امر بفعل
نیک و نهی از فعل بد مستلزم ضرر یا مفسده او یا ضرر مسلمانان نباشد پس اگر معلوم ضرر یا مفسده باشد

واجب نیست و بعد از آنکه این شروط متحقق شود هرگاه شخصی داند که بمجرد اظهار آزردگی ترک میکند واجبست
و همچنین اگر داند که باظهار کراهیت برطرف نمیکند بلکه بدوری کردن از او برطرف میکند واجبست که دوری
کند از او و اگر بداند که باینها برطرف نمیشود تا آنکه بزبان اظهار نکند واجبست که بزبان اظهار کند و وعظ گوید
و نصیحت کند او را بنرمی و اگر بنرمی برطرف نکند سخنان درشت گوید تا آنکه ترک کند و اگر داند که باین طرف
نکند الا بزدن واجبست که او را بزند و اگر داند که بزدن برطرف نمیکند و محتاج بآنست که عضوی
را از او مجروح بسازند یا او را بکشند آیا جایز است یا نه سید مرتضی رضی الله عنه برین رفته که جایز است
حتی بی اذن امام و اصح آنست که محتاج باذن امام است و همچنین خلافست میانه مجتهدین که
اقامت حدود بی اذن امام جایز است یا نه اما در حالت غیبت امام بعضی از مجتهدین برین رفته اند که
آقا غلام خود را می تواند حد زد هرگاه مشاهده کند یا غلام اقرار کند یا گواهان عادل گواهی دهند
که غلام کاری کرده که مستحق حد شده باشد بشرطیکه ضرر بر نفس یا مال یا بیکی از مسلمانان نرسد و همچنین
بعضی از مجتهدین گفته اند که پدر حد پسر خود میتواند زد و شوهر بر زن خود خواه شوهر و زن هر دو
آزاد باشند و خواه بنده یا یکی بنده باشد و فرقی نیست میانه رجم و جلد و بعضی از مجتهدین رجم را
تجویز نکرده اند و شرط [illegible] نیست در زن آنکه دخول با او کرده باشد و آیا می باید که زن بنکاح دائم باشد
یا آنکه متعه نیز این حکم دارد میانه مجتهدین درین باب خلافست اقرب آنست که در متعه نیز
این حکم جایز است و میانه مجتهدین خلافست که آقای غلام و پدر و شوهر هرگاه فقیه جامع الشرائط
باشند می توانند حد زد یا مطلقا جایز است ایشانرا اصح آنست که مطلقا جایز است چه این
تخصیص معنی ندارد چرا که فقیه جامع الشرائط چنانچه مذکور خواهد شد می تواند مطلقا که حد بزند و
خلافست میانه مجتهدین که آیا در حال غیبت امام مجتهد می تواند اقامت حدود کرد اقوی
آنست که می تواند بشرطیکه مستلزم قتل و جرح نباشد

باب ششم

در بیان زیارت حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین صلوات الله
علیه و علیهم و ایام مولود و وفات ایشان و در آن چهار فصل است فصل اول در ثواب زیارت
هر یک از ایشان بدانکه سنت موکده است [illegible] صلعم

و در مدینه طیبه و در حدیث وارد شده که امام جبر و قهر مردان را بزیارت میدارد اگر ترک کنند زیارت
را زیرا که مستلزم جفاست چنانچه در حدیث رسول صلعم وارد شده که آن کسی که حج کند و زیارت من نکند
[illegible] بمن جفا کرده به [illegible] محشر در آید و جفا بر حضرت رسالت حرام است و آنحضرت فرموده
که هر که زیارت من کند روز قیامت واجب میشود شفاعت من او را و هر گاه شفاعت من او را
واجب شد [illegible] است که بهشت رود و هم آنحضرت فرمود که آن کسانی که زیارت قبر من کنند بعد از
فوت من چنانست که هجرت کرده باشند از دار کفر بسوی من و اگر استطاعت آمدن نداشته باشند
از دور [illegible] که بمن میرسد و هم از آنحضرت منقولست که خطاب بحضرت امام حسین کرده که ای
فرزند هر که مرا در حیات و ممات زیارت کند یا پدر ترا زیارت کند یا برادر ترا زیارت کند یا ترا که
حسین [illegible] او را در روز قیامت زیارت کنم و خلاص سازم او را از گناهان و هم از آنحضرت منقولست
که هر امامی را در گردن دوستانش عهدیست و از تمام وفای آن عهد زیارت قبر اوست پس هر کس
که امام را زیارت کند [illegible] زیارت او کند هر آینه آن امام روز قیامت شفیع او باشد
و هم از آن حضرت منقولست که وقتی حضرت امام حسن سوال نمود از و که یا رسول خدا کسی که
زیارت ما کند چه ثواب دارد آنحضرت فرمود که هر کس مرا یا پدرت را یا برادرت را یا ترا در حیات و
ممات زیارت کند هر آینه بر من واجب میشود که او را در روز قیامت از آتش دوزخ نگاه دارم و هم از
آنحضرت منقولست که بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام خطاب نموده که هر کسیکه بر من یا بر تو که فاطمه
ئی سلام کند سه روز واجب میشود مرا او را ببهشت پس از و سوال نمودند در حال حیات فرمود
که در حیات و ممات و از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق منقولست که هر کس که زیارت کند
حضرت امیر المؤمنین را پیاده خدا تعالی می نویسد عوض هر گامی او یک حج و یک عمره و هر گاه پیاده
از زیارت او برگردد هر گامی دو حج و دو عمره می نویسد و آنحضرت فرموده که آن کسی که آنحضرت
را زیارت کند و عارف باشد بحق او که امام مفترض الطاعه است می نویسد جهت او حج مقبول
و عمره مبروری و بخدا سوگند که آتش دوزخ نمی چشد پایهای که خاک آلوده شده در زیارت
آنحضرت خواه در سواری و خواه در پیاده رفتن و نیز از آنحضرت منقولست که فرموده که هر کس
سه بار ما را زیارت کند چنانست که پیغمبر را زیارت کرده و از حضرت علی بن موسی الرضا

منقولست که خطاب با احمد بزنطی کرده که روز عید غدیر نزد قبر آنحضرت حاضر شو که خدای تعالی می بخشد
در آن روز از هر مؤمن و مؤمنه و مسلم و مسلمه گناهان شصت ساله ایشان را و آزاد می سازد ایشان را از
آتش دوزخ دو برابر آنچه در ماه رمضان آزاد می سازد و در شب قدر و در شب فطر و یک درهم تصدق
در آن روز برابر هزار درهم است در غیر آن روز پس درین روز صدقه کن بر برادران مؤمن خود و
حضرت امام بحق ناطق حضرت امام جعفر صادق فرموده در ثواب زیارت حضرت امام حسین که
آنکس که در مشهد آنحضرت حاضر شود و زیارت او کند و دو رکعت نماز بگزارد در دیوان اعمال او حج
مبروری جهت او نوشته شود و اگر چهار رکعت نماز بگزارد حج و عمره نوشته شود و همچنین است هر گاه هر
امامی که اطاعت او واجب باشد زیارت کنند و در زیارت حضرت امام حسین ثواب بسیار است و در بعضی
روایات وارد شده که زیارت او فرض است بر هر مؤمن و مؤمنه و تارک او تارک خدا و رسول است و
باعث عقوق پیغمبر و نقص در ایمان است و واجب است بر هر مالدار هر سال یکبار و آنکسی که یکسال بر او
بگذرد و زیارت او نکند یکسال از عمر او کم میشود و زیارتش عمر را دراز میکند و ایام زیارتش از عمر حساب نمیشود
و بهر گامی حجی مبرور و ثواب هزار غلام که در راه خدا آزاد کنند هست و هر درهمی که در آن راه صرف
کنند ثواب دو هزار درهم دارد و هر کسیکه او را زیارت کند و عارف بحق او باشد خدای تعالی
گناهان پیش و آینده او را می بخشد و زیارت او در روز عرفه مقابل بیست حج و بیست عمره مبرور است
با پیغمبر و امام و در بعضی روایات وارد شده که زیارت او در عرفه با عارف بودن بحق او مقابل
حج مقبول است و هزار هزار جهاد است در راه خدای تعالی با پیغمبر و امام و زیارت او در اول رجب
مغفرت گناهانست و در نصف شعبان مصافحه میکنند با او صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و در شب قدر
سبب مغفرت گناهانست و در یکسال جمع کردن زیارت او میان عرفه و فطر و در شب نصف شعبان
معادل هزار حج و هزار عمره مبروره است و قضای هزار حاجت دنیا و آخرت و زیارت عاشورا
با معرفت بحق او مثل زیارت خداست در عرش او و مراد ازین کلام کنایه از ثواب بسیار و
بزرگی بسیار است مثال کسی که خدا او را بعرش برد و زیارت اربعین یعنی روز بیستم ماه صفر از
علامات ایمانست و زیارت او در هر ماه ثواب هزار شهید دارد از شهدای بدر و هر کس
بر بلندی رود و سر بسوی آسمان کند آنگاه اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ

و رحمة الله و برکاته بگوید ثواب حج و عمره در دیوان اعمال او نویسند و در روایت وارد شده
که نماز کردن در مشهد آنحضرت هر رکعتی معادل هزار حج و هزار عمره است و هزار بنده که آزاد کنند و هزار
جنگ در راه خدا تعالی با پیغمبر مرسل و یک نماز واجب گزاردن معادل حج است و نماز سنت معادل
عمره و از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه منقولست که میگفتند هر کس که امام جعفر صادق را زیارت
کند هرگز درد چشم نه بیند و بیمار نشود و هیچ بلا مبتلا نمیرد و حضرت صادق خود فرموده که هر کس مرا زیارت
کند خدا تعالی گناهان او را بیامرزد و فقیر و محتاج نمیرد و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست
که پرسیدند از و که زیارت پدرت مثل زیارت حضرت امام حسین است آنحضرت فرمود که آری فرمود هر که
پدرم را زیارت کند ببغداد حکم آن دارد که حضرت پیغمبر و حضرت امیر المؤمنین را زیارت کرده باشد
و از حضرت امام موسی کاظم منقولست که فرموده زیارت فرزندم علی پیش خدا تعالی برابر هفتاد حج
مبرور است یا هفتاد هزار حج و از حضرت امام محمد تقی پرسیدند که زیارت پدرت فضل است یا زیارت
حضرت امام حسین فرمود که زیارت پدرم زیرا که پدرم را زیارت نمیکنند مگر خاصان شیعه و مراد بخاصان
شیعه جماعتی اند که بامامت دوازده امام قائل اند چه جماعت ناوسیه که تا حضرت امام جعفر صادق
امام می دانند و واقفیه که تا امام موسی کاظم امام می دانند و کیسانیه که بامامت محمد بن حنفیه قائل
اند و غیر آنها از فرق شیعه زیارت حضرت امام حسین میکنند و زیارت حضرت امام رضا نمیکنند
و بهتر آنست که امام رضا را در رجب زیارت کنند و از حضرت امام رضا منقولست که باحمد بزنطی نوشته
که برسان بشیعه من که زیارت من پیش خدا تعالی مقابل هزار حج مقبول و هزار عمره مقبوله است احمد
بزنطی گوید که از حضرت امام محمد تقی پرسیدم که زیارت پدرت مقابل هزار حج است آنحضرت فرمود مقابل
هزار هزار حج است و از حضرت امام رضا منقولست که هر که مرا درین راه دور زیارت کند او را در سه
موضع یاری کنم آنگاه که نامه از چپ و راست پران شود و هنگام گذشتن از صراط و هنگام کشیدن
اعمال **فصل دوم در آداب زیارت** بدانکه بیست و یک ادب تعلق بزیارت دارد اول غسل پیش از
دخول مشهد کردن دوم آنکه با طهارت باشد تا داخل شود پس میانه حدثی اگر از و واقع شود اعاده
غسل باید کرد سوم آنکه جامه پاک و نو پوشد چهارم بر در مشهد بایستد و دعای منقول بخواند و اذن
دخول بطلبد پس اگر در آن حال او را رقتی بهم رسد داخل شود و الا انتظاری کشد که هرگاه رقت

سیم چهارم داخل شدن بخضوع و خشوع و در حین دخول پای راست را مقدم دارد و در وقت
بیرون آمدن پای چپ را پنجم آنکه خود را بضریح بچسپاند و بعضی توهم کرده اند که دور ایستادن بهتر
است چه ادب در وی بیشتر است و این غلط است چه در حدیث وارد شده که بضریح تکیه باید کرد و
بوسیدن ضریح جائز است و در بوسیدن آستانها حدیثی وارد نشده اما مجتهدین ما میفرمایند
که جائز است ششم رو بضریح و پشت بقبله کردن در حالت زیارت و زیارت بطریق منقول
کردن بنا بر آنچه در رسائل ایشان مذکور میشود و قول اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ کافیست و بعضی از مجتهدین جائز
شمردن آنچنان را کافی میدانند هفتم جانب راست روی خود را بضریح نهادن در وقت فارغ
شدن از زیارت و دعا کردن هشتم جانب چپ روی خود را بضریح نهادن و سوال نمودن از
خدا تعالی بحق او و بحق صاحب قبر که بگرداند او را از اهل شفاعت صاحب قبر نهم مبالغه در دعا
کردن و الحاح نمودن دهم به بالین سر آمدن و رو بقبله کردن و دعا کردن یازدهم دو رکعت نماز
زیارت گزاردن بعد از زیارت و اگر زیارت حضرت رسول صلعم باشد سنت است که نماز
زیارت را در میان منبر آنحضرت و قبر او کنند و اگر زیارت حضرات ائمه معصومین باشد در بالین سر
باید کرد و در بین نماز رخصت از ائمه معصومین وارد شده که رو بقبر توان کرد و اگرچه مستلزم پشت
بقبله کردن باشد اما اگر چنان کنند که رو بضریح کنند و پشت بقبله نکنند بهترست دوازدهم بعد
از نماز زیارت دعای منقول خواندن و آنچه بخاطرش رسد از امور دین و دنیا طلب نمودن و
دعا را جهت جمیع خلائق کردن بهتر است چه آن باجابت نزدیکتر است سیزدهم تلاوت قرآن
نمودن در آن مکان و هدیه کردن ثواب آن بصاحب ضریح چه نفع آن باز بادمی رسد و باعث
تعظیم صاحب قبر است چهاردهم احضار قلب در جمیع احوال بحسب استطاعت و توبه کردن
از جمیع گناهان پانزدهم تصدق نمودن بر خدمتکاران و نگاهدارندهای آن مقام و محتاجان
آنجا چه ثواب تصدق در آن مقام مضاعف میشود شانزدهم تعظیم ایشان چه فی الحقیقت تعظیم
ایشان تعظیم صاحب قبر است هفدهم آنکه هرگاه از زیارت برگردد باز بزیارت رود تا در آن شهر هست
هجدهم آنکه هرگاه رفتن او نزدیک آید وداع بدعای منقول کند نوزدهم آنکه سوال کند از خدا تعالی
عود بآن مقام را بیستم آنکه در وقت بیرون آمدن از آن مقام روی بضریح کرده پس پس بیرون آید

بست و دیگر آنکه زود بیرون رود و از آن مقام چه حرمت و تعظیم در آن بیشتر است و اشتیاق زودتر بهم میرسد

فصل سوم در بیان زیارت حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم بدانکه زیارت حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین علیهم الصلوة والسلام بطرق متعدده وارد شده و چون این مختصر گنجایش ذکر جمیع آنها نداشت لهذا درین رساله اقتصار رفت بزیارات مختصره جهت هریک از حضرات که از کتب احادیث معتمده چون کتاب من لایحضره الفقیه ابن بابویه و کامل الزیارات ابن قولویه و تهذیب حدیث شیخ طوسی و مصباح کبیر و صغیر و غیر آنها از کتب ادعیه و مزار و غیر آن انتخاب شده زیارت حضرت رسالت پناهی بدان وفقک الله تعالی و ایانا که هرگاه اراده داخل شدن بمدینه کنی پیش از دخول باید که غسل زیارت حضرت رسالت پناهی صلعم کنی و با آدابی که در فصل سابق مذکور شد از باب جبرئیل داخل مسجد آنحضرت شوی و در بالای سر آنحضرت روبروی خود را بقبله کرده پهلوی چپ خود را بجانب ضریح مقدس آنحضرت و پهلوی راست خود را بجانب منبر آنحضرت کن و دعای که ابن عمار بطریق صحیح از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق ع روایت کرده بخوان

أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أنك رسول الله وأشهد أنك محمد بن عبد الله وأشهد أنك قد بلغت رسالات ربك ونصحت لأمتك وجاهدت في سبيل الله وعبدت الله مخلصا حتى أتاك اليقين ودعوت إلى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وأديت الذي عليك من الحق وأنك قد رؤفت بالمؤمنين وغلظت على الكافرين فبلغ الله بك أفضل شرف محل المكرمين الحمد لله الذي استنقذنا بك من الشرك والضلالة اللهم اجعل صلواتك وصلوات ملائكتك المقربين وأنبيائك المرسلين وعبادك الصالحين وأهل السماوات والأرضين ومن سبح لك يا رب العالمين من الأولين والآخرين على محمد عبدك ورسولك ونبيك وأمينك ونجيك وحبيبك وصفيك وخاصتك وصفوتك وخيرتك من خلقك اللهم أعطه الدرجة الرفيعة وآته الوسيلة من الجنة وابعثه مقاما محمودا يغبطه به الأولون والآخرون اللهم إنك

قلت وقولك الحق ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروا الله واستغفر
لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحيما اللهم واني اتيتك واتيت نبيك مستغفرا
تائبا من ذنوبي واني اتوجه اليك بنبيك نبي الرحمة محمد صلى الله عليه
وآله يا محمد اني اتوجه بك الى الله ربي وربك ليغفر لي ذنوبي بعد از ان
نیت زیارت کن که زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سنت قربة الی الله بعد از ان
بگو السلام عليك يا رسول الله السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا
صفوة الله السلام عليك يا امين الله السلام عليك يا حجة الله اشهد انك
قد نصحت لامتك وجاهدت في سبيل الله وعبدته مخلصا حتى اتاك اليقين
فجزاك الله افضل ما جزى نبيا عن امته اللهم صل على محمد وآل محمد
افضل ما صليت على ابراهيم وآل ابراهيم انك حميد مجيد آنگاه اگر حاجتی
داشته باشی ضریح مقدس آنحضرت را در پشت خود گذاشته روی خود بقبله کن و دستهای خود را
برداشته از حق سبحانه تعالی طلب نمائی که باجابت مقرون خواهد گردید بعد از ان دعائی را که حضرت
امام زین العابدین علیه السلام میخوانده بخوان اللهم اليك الجأت امري والى قبر محمد
صلى الله عليه وآله عبدك ورسولك اسندت ظهري والقبلة التي رضيت لمحمد استقبلت
اللهم اني اصبحت لا املك لنفسي خير ما ارجو لها ولا ادفع عنها شر ما احذر
عليها واصبحت الامور بيدك ولا فقير افقر مني اني لما انزلت الي من خير فقير
اللهم ارددني منك بخير ولا راد لفضلك اللهم اني اعوذ بك من ان تبدل اسمي
وتغير جسمي او تزيل نعمتك عني اللهم زيني بالتقوى وجملني بالنعم واغمرني
بالعافية وارزقني شكر العافية آنگاه نزد منبر آنحضرت رفته روی وچشمهای
خود را بران بمال چه در حدیث وارد شده که مالیدن چشمها بر منبر آن حضرت شفای
چشمهاست و در میان منبر و قبر آنحضرت جهت مطالب دنیوی و اخروی دعا کن چه از حضرت
رسالت پناه منقولست که میان منبر و قبر من روضه ایست از ریاض جنت آنگاه دو رکعت
نماز زیارت حضرت کرده بعد از فراغ نماز زیارت تسبیح حضرت فاطمه زهرا کرده جهت مطالب دنیوی واخروی

نود دعا کن که با اجابت مقرون خواهد شد آنگاه بگو اَللّهُمَّ اِنّی صَلَّیْتُ هاتَیْنِ الرَّکْعَتَیْنِ هَدِیَّةً
مِنّی اِلی سَیِّدی وَ مَوْلایَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ رَسُولِکَ وَ نَبِیِّکَ اَللّهُمَّ فَصَلِّ عَلَیْهِ وَ
آلِهِ وَ تَقَبَّلْهُما مِنّی وَ اَجْزِنی عَلی ذلِکَ جَزاءَ الْمُحْسِنینَ اَللّهُمَّ لَکَ صَلَّیْتُ وَ لَکَ
رَکَعْتُ وَ لَکَ سَجَدْتُ وَحْدَکَ لا شَریکَ لَکَ لِاَنَّهُ لا یَکُونُ الصَّلوةُ وَ الرُّکُوعُ اِلّا
لَکَ لِاَنَّکَ اَنْتَ اللهُ لا اِلهَ اِلّا اَنْتَ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ تَقَبَّلْ مِنّی زِیارَتی
وَ اَعْطِنی سُؤْلی بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرینَ **فصل چهارم زیارت حضرت فاطمه علیها السلام**
بدانکه مکان قبر حضرت فاطمه زهرا در احادیث اهل بیت مختلف وارد شده چه در بعضی از احادیث
وارد شده که آنحضرت در گورستان بقیع مدفون شده و در بعضی احادیث وارد شده که قبر
آنحضرت میانه قبر حضرت رسالت پناه و منبر واقع شده و در بعضی از روایات وارد شده که آن
حضرت در خانه خود مدفون شده و رئیس المحدثین محمد بن بابویه قمی در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کرده که
صحیح آنست که آنحضرت در خانه خود مدفون شده و چون بنی امیه مسجد را بزرگ کردند قبر آنحضرت داخل مسجد
شده و الحال در پشت خانه که حضرت مدفون اند علامت ضریح مقدس آنحضرت هست پس هرگاه بدانجا روی
بعد از آنکه غسل زیارت آنحضرت کرده باشی بنیت زیارت آنحضرت کن که زیارت حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام سنت تقرباً الی الله آنگاه بگو اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ اَلسَّلامُ
عَلَیْکِ یا بِنْتَ نَبِیِّ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ خَلیلِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ حَبیبِ اللهِ
اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ صَفِیِّ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ اَمینِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ
خَیْرِ خَلْقِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ اَفْضَلِ اَنْبِیاءِ اللهِ وَ رُسُلِهِ وَ مَلائِکَتِهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ
یا بِنْتَ خَیْرِ الْبَرِیَّةِ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا سَیِّدَةَ نِساءِ الْعالَمینَ مِنَ الْاَوَّلینَ وَ الْآخِرینَ
اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا زَوْجَةَ وَلِیِّ اللهِ وَ خَیْرِ الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا
اُمَّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ سَیِّدَیْ شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الصِّدّیقَةُ
الشَّهیدَةُ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الرَّضِیَّةُ الْمَرْضِیَّةُ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الْفاضِلَةُ
الزَّکِیَّةُ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الْمَظْلُومَةُ الْمَغْصُوبَةُ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الْمُضْطَهَدَةُ
الْمَقْهُورَةُ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا فاطِمَةُ بِنْتَ رَسُولِ اللهِ وَ رَحْمَةُ اللهِ

زیارت مختصره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا سَیِّدَةَ نِساءِ الْعالَمینَ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا والِدَةَ الْحُجَجِ عَلَی النّاسِ اَجْمَعینَ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الْمَظْلُومَةُ الْمَمْنُوعَةُ حَقُّها اَلسَّلامُ عَلَیْکِ [illegible]

وبرکاته صلّی الله علیكِ وعلی روحكِ وبدنكِ أشهد أنّكِ مضيتِ على بيّنةٍ من
ربّكِ وأنّ من سرّكِ فقد سرّ رسول الله ومن جفاكِ فقد جفا رسول الله ومن
وصلكِ فقد وصل رسول الله ومن آذاكِ فقد آذى رسول الله ومن قطعكِ فقد قطع
رسول الله لأنّكِ بضعةٌ منه وروحه التي بين جنبيه كما قال عليه أفضل
سلام الله وصلواته أشهد الله ورسوله وملائكته أنّي راضٍ عمّن رضيتِ عنه
ساخطٌ على من سخطتِ عليه متبرّئٌ ممّن تبرّأتِ منه موالٍ لمن واليتِ معادٍ لمن
عاديتِ مبغضٌ لمن أبغضتِ محبٌّ لمن أحببتِ وكفى بالله شهيداً وحسيباً وجازياً
ومثيباً آنگاه صلوات بر حضرت رسالت پناه صلعم فرستاده دو رکعت نماز زیارت حضرت فاطمه ع
بجا آورد و دعائی که مذکور شد بخواند، و چون بگورستان بقیع رسی حضرت امام حسن و امام زین العابدین
و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام را زیارت کن و نیت زیارت چنین کن که زیارت حضرت
امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام میکنم قربة الی الله آنگاه بگو
السلام علیکم یا أئمّة الهدى السلام علیکم یا أهل التقوى السلام علیکم یا حجج الله
على أهل الدنيا السلام علیکم أيّها القوّامون في البريّة بالقسط السلام علیکم یا
أهل الصفوة السلام علیکم یا آل رسول الله السلام علیکم یا أهل النجوى أشهد أنّکم قد
بلّغتم ونصحتم وصبرتم في ذات الله عزّ وجلّ وكُذّبتم وأُسيء إليكم فغفرتم وأشهد
أنّكم الأئمّة الراشدون وأنّ طاعتكم مفترضة وأنّ قولكم الصدق وأنّكم دعوتم
فلم تجابوا وأمرتم فلم تطاعوا وأنّكم دعائم الدين وأركان الأرض لم تزالوا بعين
الله ينسخكم في أصلاب المطهّرين وينقلكم في الأرحام المطهّرات لم تدنّسكم
الجاهليّة ولم تشرك فيكم فتن الأهواء طبتم وطاب منبتكم أنتم الذين منّ
بكم علينا ديّان الدين فجعلكم في بيوتٍ أذن الله أن ترفع ويذكر فيها
اسمه وجعل صلواتنا عليكم رحمةً لنا وكفّارةً لذنوبنا واختاركم
لنا وطيّب خلقنا بما منّ علينا من ولايتكم وكنّا عنده مسلّمين بعلمكم
مقرّين بفضلكم ومعترفين بتصديقنا إيّاكم وهذا مقام

منبتکم

مَنْ اَسْرَفَ وَاَخْطَأَ وَاسْتَكَانَ وَاَقَرَّ بِمَا جَنىٰ وَرَجَا بِمَقَامِهِ الْخَلَاصَ وَاَنْ يَسْتَنْقِذَكَ بِكُمْ
مُسْتَنْقِذُ الْهَلْكىٰ مِنَ النَّارِ فَكُونُوا لِي شُفَعَاءَ فَقَدْ وَفَدْتُ اِلَيْكُمْ اِذْ رَغِبَ عَنْكُمْ
اَهْلُ الدُّنْيَا وَاتَّخَذُوا آيَاتِ اللّٰهِ هُزُوًا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا آنگاه سر و دستهای خود را
بسوی آسمان کن و این دعا بخوان يَا مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا يَسْهُو وَدَائِمٌ لَا يَلْهُو وَمُحِيطٌ
بِكُلِّ شَيْءٍ لَكَ الْمَنُّ بِمَا وَفَّقْتَنِي وَعَرَّفْتَنِي اَئِمَّتِي عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اِذْ صَدَّ عَنْهُمْ
عِبَادُكَ وَجَحَدُوا مَعْرِفَتَهُمْ وَاسْتَخَفُّوا بِحَقِّهِمْ وَمَالُوا اِلىٰ سِوَاهُمْ وَكَانَتِ الْمِنَّةُ
وَمِنْكَ عَلَيَّ مَعَ اَقْوَامٍ خَصَصْتَهُمْ بِمَا خَصَصْتَنِي بِهِ فَلَكَ الْحَمْدُ اِذْ كُنْتُ
عِنْدَكَ فِي مَقَامِي هٰذَا مَذْكُورًا مَكْتُوبًا فَلَا تَحْرِمْنِي مَا رَجَوْتُ وَلَا تُخَيِّبْنِي فِيمَا دَعَوْتُ
بِحُرْمَةِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ صَلَّى اللّٰهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ آنگاه دعائی که خواهی بکن که
مستجابست آنگاه دو رکعت نماز زیارت هر امامی بگزارد و زیارت قبر عم رسول خدا حمزه
که در جنگ احد شهید شده و در احد مدفونست از جمله مستحباتست پس چون بدانجا رسی بگو
اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمَّ رَسُولِ اللّٰهِ وَخَيْرَ الشُّهَدَاءِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَسَدَ اللّٰهِ وَ
اَسَدَ رَسُولِهِ وَاَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْ جَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَنَصَحْتَ لِرَسُولِ اللّٰهِ
وَجُدْتَ بِنَفْسِكَ وَطَلَبْتَ مَا عِنْدَ اللّٰهِ وَرَغِبْتَ فِيمَا وَعَدَ اللّٰهُ و چون بقبور شهدا رسی
بگوی سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ اَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَاِنَّا بِكُمْ لَاحِقُونَ
و چون خواهی که وداع حضرت رسالت پناهی کنی باید که غسل کنی و زیارت کنی آنحضرت را بطریقی که
مذکور شد پس بگوی اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَةِ قَبْرِ نَبِيِّكَ فَاِنْ تَوَفَّيْتَنِي قَبْلَ
ذٰلِكَ فَاِنِّي اَشْهَدُ فِي مَمَاتِي عَلىٰ مَا اَشْهَدُ فِي حَيَاتِي اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ وَاَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ
رَسُولُكَ وَاَنَّكَ اخْتَرْتَهُ مِنْ خَلْقِكَ ثُمَّ اخْتَرْتَ مِنْ اَهْلِ بَيْتِهِ الْاَئِمَّةَ الطَّاهِرِينَ الَّذِينَ
اَذْهَبَ اللّٰهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا فَاحْشُرْنَا مَعَهُمْ وَفِي زُمْرَتِهِمْ وَتَحْتَ
لِوَائِهِمْ وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ و چون خواهی
که وداع ائمه بقیع علیهم السلام کنی بطریقیکه مذکور شد زیارت کن ایشانرا آنگاه بگو اَلسَّلَامُ
عَلَيْكُمْ اَئِمَّةَ الْهُدىٰ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ اَسْتَوْدِعُكُمُ اللّٰهَ وَاَقْرَءُ

فما اقتضی علیه
ن وجهلوا
ن فکانت
ن ومنک
ن ولاتحرمنی

عَلَيْكُمُ السَّلَامُ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالرَّسُولِ وَبِمَا جِئْتُمْ بِهِ وَدَلَلْتُمْ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ فَاكْتُبْنَا مَعَ
الشَّاهِدِينَ اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِي إِيَّاهُمْ وَارْزُقْنِي الْعَوْدَ ثُمَّ الْعَوْدَ
ثُمَّ الْعَوْدَ **زیارت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب** بدان وفقک الله تعالی
و ایانا که هرگاه اراده زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کنی در نجف اشرف میباید که غسل کنی و بآدابی
که در فصل سابق مذکور شد متوجه مرقد مطهر آنحضرت شو بآهستگی و سکینه و وقار تا آنکه بمرقد مطهر آنحضرت
رسی روی خود را با آنحضرت کرده پشت بقبله کن و نیت چنین کن که زیارت حضرت امیر المؤمنین علی
بن ابیطالب علیه السلام میکنم سنت تقرب بخدا آنگاه بگو اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللّٰهِ أَنْتَ أَوَّلُ
مَظْلُومٍ وَأَوَّلُ مَنْ غُصِبَ حَقُّهُ صَبَرْتَ وَاحْتَسَبْتَ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ لَقِيتَ
اللّٰهَ وَأَنْتَ شَهِيدٌ عَذَّبَ اللّٰهُ قَاتِلَكَ بِأَنْوَاعِ الْعَذَابِ وَجَدَّدَ عَلَيْهِ الْعَذَابَ جِئْتُكَ
عَارِفاً بِحَقِّكَ مُسْتَبْصِراً بِشَأْنِكَ مُعَادِياً لِأَعْدَائِكَ وَمَنْ ظَلَمَكَ أَلْقَى عَلَى ذٰلِكَ رَبِّي
إِنْ شَاءَ اللّٰهُ إِنَّ لِي ذُنُوباً كَثِيرَةً فَاشْفَعْ لِي عِنْدَ رَبِّكَ فَإِنَّ لَكَ عِنْدَ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
جَاهاً وَشَفَاعَةً وَقَدْ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى آنگاه بگو اَلْحَمْدُ
لِلّٰهِ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِهِ وَمَعْرِفَةِ رَسُولِهِ وَمَنْ فَرَضَ طَاعَتَهُ رَحْمَةً مِنْهُ وَتَطَوُّلاً مِنْهُ وَ
مَنَّ عَلَيَّ بِالْإِيمَانِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي سَيَّرَنِي فِي بِلَادِهِ وَحَمَلَنِي عَلَى دَوَابِّهِ وَطَوَى لِيَ الْبَعِيدَ
وَدَفَعَ عَنِّي الْمَكْرُوهَ حَتَّى أَدْخَلَنِي حَرَمَ أَخِي نَبِيِّهِ وَأَرَانِيهِ فِي عَافِيَةٍ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَنِي
مِنْ زُوَّارِ قَبْرِ وَصِيِّ رَسُولِهِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللّٰهُ
أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ جَاءَ
بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِهِ وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً عَبْدُ اللّٰهِ وَأَخُو رَسُولِهِ اَللّٰهُمَّ عَبْدُكَ وَزَائِرُكَ مُتَقَرِّباً
إِلَيْكَ بِزِيَارَةِ قَبْرِ أَخِي رَسُولِكَ وَعَلَى كُلِّ مَأْتِيٍّ حَقٌّ لِمَنْ أَتَاهُ وَزَارَهُ وَأَنْتَ خَيْرُ مَأْتِيٍّ وَ
أَكْرَمُ مَزُورٍ فَأَسْأَلُكَ يَا اللّٰهُ يَا رَحْمٰنُ يَا رَحِيمُ يَا جَوَادُ يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا فَرْدُ يَا صَمَدُ يَا
مَنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَأَنْ
تَجْعَلَ تُحْفَتَكَ إِيَّايَ مِنْ زِيَارَتِي فِي مَوْقِفِي هٰذَا فَكَاكَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَاجْعَلْنِي
مِمَّنْ يُسَارِعُ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُوكَ رَغَباً وَرَهَباً وَاجْعَلْنِي مِنَ الْخَاشِعِينَ

اللهمّ انّك بشّرتني على لسان نبيّك محمّدٍ فقلت فبشّر عبادي الّذين يستمعون
القول فيتّبعون احسنه وقلت وبشّر الّذين آمنوا انّ لهم قدم صدقٍ عند
ربّهم اللهمّ فانّي بك مؤمنٌ وبجميع انبيائك فلا تقفني بعد معرفتهم موقفاً
تفضحني به على رؤوس الخلائق بل قفني معهم وتوفّني على التّصديق لهم
فانّهم عبيدك وانت خصّصتهم بكرامتك وامرتني باتّباعهم آنگاه نزد ضریح
مقدّس آنحضرت رفته بگو السّلام على محمّد بن عبد الله امين الله على رسله
وعزائم امره ومعدن الوحي والتّنزيل الخاتم لما سبق والفاتح لما استقبل
والمهيمن على ذلك كلّه والشّاهد على خلقه والسّراج المنير والسّلام عليه ورحمة
الله وبركاته اللهمّ صلّ على محمّدٍ واهل بيته المظلومين افضل واكمل وارفع واشرف
ما صلّيت على احدٍ من انبيائك ورسلك واصفيائك اللهمّ صلّ على امير المؤمنين
عبدك وخير خلقك بعد نبيّك واخي رسولك ووصيّ رسولك الّذي انتجبته من
خلقك والدّليل على من بعثته برسالاتك وديّان الدّين بعدلك وفصل قضائك
بين خلقك والسّلام عليه ورحمة الله وبركاته اللهمّ صلّ على الائمّة من ولده القوّامين
بامرك من بعده المطهّرين الّذين ارتضيتهم انصاراً لدينك وحفظةً لسرّك وشهداء
على خلقك واعلاماً لعبادك ما استطعت السّلام على الائمّة المستودعين السّلام
على خالصة الله من خلقه السّلام على الائمّة المتوسّمين السّلام على المؤمنين الّذين
قاموا بامرك وآزروا اولياء الله وخافوا بخوفهم السّلام على ملائكة المقرّبين آنگاه
بگو السّلام عليك يا امير المؤمنين ورحمة الله وبركاته السّلام عليك يا حبيب الله
السّلام عليك يا صفوة الله السّلام عليك يا وليّ الله السّلام عليك يا حجّة الله السّلام
عليك يا عمود الدّين ووارث علم الاوّلين والآخرين وصاحب الميسم والصّراط المستقيم
اشهد انّك قد اقمت الصّلوة وآتيت الزّكوة وامرت بالمعروف ونهيت عن المنكر
واتّبعت الرّسول وتلوت الكتاب حقّ تلاوته وجاهدت في الله حقّ جهاده ونصحت لله
ولرسوله وجدت بنفسك صابراً محتسباً ومجاهداً عن دين الله موقّياً لرسول الله

طالباً ما عند الله راغباً فیما وعد الله ومضیت للذی کنت علیه شهیداً وشاهداً
ومشهوداً فجزاک الله عن رسوله وعن الاسلام واهله افضل الجزاء لعن الله من قتلک
ولعن الله من خالفک ولعن الله من افتری علیک وظلمک ولعن الله من غصبک ومن
بلغه ذلک فرضی به انا الی الله منهم بریء لعن الله امة خالفتک وامة جحدت ولایتک
وامة تظاهرت علیک وامة قتلتک وامة حادت عنک وخذلتک الحمد لله الذی
جعل النار مثواهم وبئس الورد المورود وبئس ورد الواردین وبئس الدرک المدرک
اللهم العن قتلة انبیائک وقتلة اوصیاء انبیائک بجمیع لعناتک واصلهم حر نارک
اللهم العن الجوابیت والطواغیت والفراعنة واللات والعزی والجبت وکل ندیدعی
من دون الله وکل مفتر علی الله اللهم العنهم واشیاعهم واتباعهم واولیاءهم و
اعوانهم ومحبیهم لعناً کثیراً آنگاه سه مرتبه بگو اللهم العن قتلة امیرالمؤمنین آنگاه
سه مرتبه بگو اللهم العن قتلة الحسن والحسین آنگاه سه مرتبه بگو اللهم العن قتلة الائمة
آنگاه بگو اللهم عذبهم عذاباً لا تعذب به احداً من العالمین فضاعف علیهم عذابک
لما شاقوا ولاة امرک واعد لهم عذاباً لم تحله باحد من خلقک اللهم وادخل
علی قتلة انصار رسولک وقتلة انصار امیرالمؤمنین وعلی قتلة انصار الحسن و
قتلة انصار الحسین وقتلة من قتل فی ولایة آل محمد اجمعین عذاباً مضاعفاً فی
اسفل درک من الجحیم ولا تخفف عنهم من عذابها وهم فیها مبلسون ملعونون
ناکسوا رؤسهم عند ربهم قد عاینوا الندامة والخزی الطویل لقتلهم عترة انبیائک
ورسلک واتباعهم من عبادک الصالحین اللهم العنهم فی مستسر السر وظاهر العلانیة فی
سمائک وارضک اللهم اجعل لی لسان صدق فی اولیائک واحبب الیّ مستقرهم
ومشاهدهم حتی تلحقنی بهم وتجعلنی لهم تبعاً فی الدنیا والآخرة یا ارحم الراحمین
آنگاه در بالای سر آنحضرت بنشین و بگو سلام الله وسلام ملائکته المقربین والمسلمین
لک بقلوبهم والناطقین بفضلک والشاهدین علی انک صادق امین
صدیق علیک یا مولای السلام من الله علی روحک وبدنک اشهد انک

أَنَّكَ طُهْرٌ طَاهِرٌ مُطَهَّرٌ مِنْ طُهْرٍ طَاهِرٍ مُطَهَّرٍ أَشْهَدُ لَكَ يَا وَلِيَّ اللّٰهِ وَوَلِيَّ رَسُولِهِ
بِالْبَلَاغِ وَالْأَدَاءِ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ حَبِيبُ اللّٰهِ فَإِنَّكَ بَابُ اللّٰهِ وَأَنَّكَ وَجْهُ اللّٰهِ
الَّذِي يُؤْتَىٰ مِنْهُ وَأَنَّكَ خَلِيلُ اللّٰهِ وَأَنَّكَ عَبْدُ اللّٰهِ وَأَخُو رَسُولِهِ أَتَيْتُكَ وَافِداً لِعَظِيمِ
حَالِكَ وَمَنْزِلَتِكَ عِنْدَ اللّٰهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَتَيْتُكَ مُتَقَرِّباً إِلَى اللّٰهِ
تَعَالَىٰ عَزَّ وَجَلَّ بِزِيَارَتِكَ فِي خَلَاصِ نَفْسِي مُتَعَوِّذاً بِكَ مِنْ نَارٍ اسْتَحَقَّهَا مِثْلِي بِمَا جَنَيْتُهُ
عَلَىٰ نَفْسِي أَتَيْتُكَ انْقِطَاعاً إِلَيْكَ وَإِلَىٰ وَلَدِكَ الْخَلَفِ مِنْ بَعْدِكَ عَلَىٰ تَزْكِيَةِ الْحَقِّ فَقَلْبِي لَكَ
مُسَلِّمٌ وَأَمْرِي لَكَ مُتَّبِعٌ وَنُصْرَتِي لَكَ مُعَدَّةٌ وَأَنَا عَبْدُ اللّٰهِ وَمَوْلَاكَ فِي طَاعَتِكَ
الْوَافِدُ إِلَيْكَ أَلْتَمِسُ بِذٰلِكَ كَمَالَ الْمَنْزِلَةِ عِنْدَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنْتَ مِمَّنْ أَمَرَنِيَ اللّٰهُ
بِصِلَتِهِ وَحَثَّنِي عَلَىٰ بِرِّهِ وَدَلَّنِي عَلَىٰ فَضْلِهِ وَهَدَانِي لِحُبِّهِ وَرَغَّبَنِي فِي الْوِفَادَةِ إِلَيْهِ
وَإِلَىٰ طَلَبِ الْحَوَائِجِ عِنْدَهُ وَأَنْتُمْ أَهْلُ بَيْتٍ يَسْعَدُ مَنْ تَوَلَّاكُمْ وَلَا يَخِيبُ مَنْ أَتَاكُمْ وَلَا
يَخْسَرُ مَنْ يَهْوَاكُمْ وَلَا يَسْعَدُ مَنْ عَادَاكُمْ لَا أَجِدُ أَحَداً أَفْزَعُ إِلَيْهِ خَيْراً لِي مِنْكُمْ أَنْتُمْ
أَهْلُ بَيْتِ الرَّحْمَةِ وَدَعَائِمُ الدِّينِ وَأَرْكَانُ الْأَرْضِ وَالشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ اللّٰهُمَّ لَا
تُخَيِّبْ تَوَجُّهِي بِرَسُولِكَ وَآلِ رَسُولِكَ وَاسْتِشْفَاعِي بِهِمْ اللّٰهُمَّ أَنْتَ مَنَنْتَ عَلَيَّ
بِزِيَارَةِ مَوْلَايَ وَوِلَايَتِهِ وَمَعْرِفَتِهِ فَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَنْتَصِرُ بِهِ وَيَنْصُرُهُ وَمُنَّ عَلَيَّ
بِنَصْرِي لِدِينِكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اللّٰهُمَّ إِنِّي أَحْيَىٰ عَلَىٰ مَا حَيِيَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ
أَبِي طَالِبٍ وَأَمُوتُ عَلَىٰ مَا مَاتَ عَلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ آنگاه
دو رکعت نماز در بالای سر بگزار و دعا کن جهت مطالب دنیوی و اخروی که محل اجابت دعا
است بعد از آن بگو اَللّٰهُمَّ صَلَّيْتُ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةً مِنِّي إِلَىٰ سَيِّدِي وَمَوْلَايَ
وَوَلِيِّكَ وَأَخِي رَسُولِكَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدِ الْوَصِيِّينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ
السَّلَامُ فَصَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَجْزِنِي عَلَىٰ ذٰلِكَ جَزَاءَ الْمُحْسِنِينَ
اَللّٰهُمَّ لَكَ صَلَّيْتُ وَلَكَ رَكَعْتُ وَلَكَ سَجَدْتُ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لِأَنَّهُ لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ
وَالرُّكُوعُ وَالسُّجُودُ إِلَّا لَكَ لِأَنَّكَ أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّلْ
مِنِّي زِيَارَتِي وَأَعْطِنِي سُؤْلِي بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ آنگاه زیارت کن آدم و نوح

علیهما السلام آنچه ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل نموده که استخوان آدم صفی الله و جسد نوح نبی در آن مکان شریف مدفونست پس هرگاه خواهی که زیارت ایشان کنی بعد از آنکه حضرت امیر را زیارت کرده بگو السَّلَامُ عَلَیْكَ یَا صَفِیَّ اللهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ یَا حَبِیبَ اللهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ یَا نَبِیَّ اللهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ یَا أَمِینَ اللهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ یَا خَلِیفَةَ اللهِ فِی أَرْضِهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ یَا أَبَا الْبَشَرِ صَلَوَاتُ اللهِ وَسَلَامُهُ عَلَیْكَ وَعَلَى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ وَعَلَى الطَّاهِرِینَ مِنْ وُلْدِكَ وَذُرِّیَّتِكَ صَلَاةً لَا یُحْصِیهَا إِلَّا هُوَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ و در زیارت نوح علیه السلام بعد از زیارت زیارت بگوید السَّلَامُ عَلَیْكَ یَا نَبِیَّ اللهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ یَا صَفِیَّ اللهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ یَا وَلِیَّ اللهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ یَا حَبِیبَ اللهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ یَا شَیْخَ الْمُرْسَلِینَ السَّلَامُ عَلَیْكَ یَا أَمِینَ اللهِ فِی أَرْضِهِ صَلَوَاتُ اللهِ وَسَلَامُهُ عَلَیْكَ وَعَلَى رُوحِكَ وَعَلَى بَدَنِكَ وَعَلَى الطَّاهِرِینَ مِنْ وُلْدِكَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ آنگاه جهت هریک از ایشان دو رکعت نماز بگزارد و دعائیکه مذکور شد بخواند و هرگاه اراده کنی که بوطن خود روی حضرت امیر المؤمنین را وداع کنی بطریقیکه مذکور شد زیارت کنی بعد از آن بگو السَّلَامُ عَلَیْكَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ أَسْتَوْدِعُكَ اللهَ وَأَسْتَرْعِیكَ وَأَقْرَأُ عَلَیْكَ السَّلَامَ آمَنَّا بِاللهِ وَبِالرُّسُلِ وَبِمَا جَاءَتْ بِهِ وَدَلَّتْ عَلَیْهِ اللَّهُمَّ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِینَ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیَارَتِی إِیَّاهُ فَإِنْ تَوَفَّیْتَنِی قَبْلَ ذَلِكَ فَإِنِّی أَشْهَدُ فِی مَمَاتِی عَلَى مَا شَهِدْتُ عَلَیْهِ فِی حَیَاتِی أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ وَعَلِیٌّ وَمُحَمَّدٌ وَجَعْفَرٌ وَمُوسَى وَعَلِیٌّ وَمُحَمَّدٌ وَعَلِیٌّ وَالْحَسَنُ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ صَاحِبُ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ وَأَشْهَدُ أَنَّ مَنْ قَتَلَهُمْ وَحَارَبَهُمْ مُشْرِكُونَ وَمَنْ رَدَّ عَلَیْهِمْ فِی أَسْفَلِ دَرْكٍ مِنَ الْجَحِیمِ وَأَشْهَدُ أَنَّ مَنْ حَارَبَهُمْ لَنَا أَعْدَاءٌ وَنَحْنُ مِنْهُمْ بُرَآءُ وَأَنَّهُمْ حِزْبُ الشَّیْطَانِ وَعَلَى مَنْ قَتَلَهُمْ لَعْنَةُ اللهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِینَ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ بَعْدَ الصَّلَاةِ وَالتَّسْلِیمِ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَلَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیَارَتِهِ فَإِنْ جَعَلْتَهُ فَاحْشُرْنِی مَعَ هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةِ الْمُسَمَّیْنَ اللَّهُمَّ وَذَلِّلْ قُلُوبَنَا لَهُمْ بِالطَّاعَةِ وَالْمُنَاصَحَةِ وَالْمَحَبَّةِ وَحُسْنِ الْمُوَازَرَةِ وَالتَّسْلِیمِ زیارت حضرت امام حسین بدان وفقک الله تعالی

وایاناکه هرگاه اراده زیارت حضرت امام حسین علیه السلام کنی در کربلای معلی میباید که در نهر فرات غسل کنی
و جامهای پاک بپوشی و پای برهنه بروی چه در حدیث وارد شده که چنانچه در حرم خدا و رسول خدا راه میروی
در راه تکبیر و تهلیل و تسبیح بگو و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست تا آنکه بدر حائر آن حضرت رسی و مراد بحائر
دیوار سیست که الحال بدور گنبد آنحضرت کشیده اند بواسطه آن حائرش میگویند که متوکل عباسی خواست که کسی
بزیارت قبر آنحضرت نرود و آب فرات را سر داد تا قبر آنحضرت را خراب کند آب چون بحوالی قبر رسید ببالای یکدیگر جمع
شده پیش نرفت و گویا حیران وا ایستاده شد پس چون بدر حائر آنحضرت رسی بگو السلام علیک
یا حجة الله وابن حجته السلام علیکم یا ملائکة الله وزوار قبر الحسین بن نبی الله المناجحون
له فی جهاد اعدائه البالغون فی نصرته اولیائه الذابون عن احبائه جزاکم الله افضل
الجزاء واوفر جزاء احد ممن وفی ببیعته واستجاب له دعوته واطاع آنگاه داخل شو و بعد از آنکه
دو گام برداشته باشی توقف کن و سی مرتبه الله اکبر بگو آنگاه متوجه آنحضرت شو و رو بحضرت کرده قبله را
در میان دو کتف بگیر و بگو السلام علیک یا حجة الله وابن حجته السلام علیک یا قتیل الله وابن
قتیله السلام علیک یا ثار الله وابن ثاره السلام علیک یا وتر الله الموتور فی السموات
والارض اشهد ان دمک سکن فی الجنة واقشعرت له اظلة العرش وبکی له
جمیع الخلائق وبکت له السموات السبع والارضون وما فیهن وما بینهن ومن
یتقلب فی الجنة والنار من خلق ربنا ما یری اشهد انک حجة الله وابن حجته و
اشهد انک قتیل الله وابن قتیله واشهد انک ثار الله وابن ثاره واشهد
انک وتر الله الموتور فی السموات والارض واشهد انک قد بلغت عن الله عز
وجل وانک وفیت ووافیت وجاهدت فی سبیل ربک ومضیت للذی کنت
علیه شهیدا ومستشهدا وشاهدا ومشهودا انا عبد الله ومولاک وفی طاعتک
والوافد الیک التمس بذلک کمال المنزلة عند الله وثبات القدم فی
الهجرة الیک والسبیل الذی لا یختلج دونک من الدخول فی کفالتک
التی امرت بها من اراد الله بدا بکم من اراد الله بدا بکم بکم یبین
الله الکذب وبکم یباعد الله الزمان الکلب وبکم فتح الله وبکم

يحق الله وبكم يمحو الله ما يشاء وبكم يثبت وبكم يفك الذل من رقابنا وبكم يدرك الله
ترة كل مؤمن يطلب وبكم تنبت الارض اشجارها وبكم تخرج الاشجار اثمارها وبكم
تنزل السماء قطرها وبكم يكشف الله الكرب وبكم ينزل الله الغيث وبكم تسيخ الارض التي
تحمل ابدانكم لعن الله امة قتلتكم وامة خالفتكم وامة جحدت ولايتكم وامة
ظاهرت عليكم وامة شهدت ولم تستشهد الحمد لله الذي جعل النار ماواهم و
بئس الورد المورود وبئس ورد الواردين وبئس الورد المورود والحمد لله رب العالمين صلى الله عليك
يا ابا عبد الله صلى الله عليك يا ابا عبد الله صلى الله عليك يا ابا عبد الله انا الى الله
ممن خالفك بري انا الى الله ممن خالفك بري انا الى الله ممن خالفك بري آنگاه
به پائين پای آن حضرت رفته فرزند او علی بن الحسين عليه السلام را زيارت کن ... و
بگو السلام عليك يا ابن رسول الله السلام عليك يا ابن امير المؤمنين السلام عليك
يا ابن الحسن والحسين السلام عليك يا ابن خديجة وفاطمة صلى الله عليك صلى
الله عليك صلى الله عليك لعن الله من قتلك لعن الله من قتلك لعن الله من قتلك
انا الى الله منهم بري انا الى الله منهم بري انا الى الله منهم بري آنگاه بر سر قبور شهدا
رفته بگو السلام عليكم السلام عليكم السلام عليكم فزتم والله فزتم والله فزتم والله
يا ليتني كنت معكم فافوز فوزا عظيما آنگاه ببالای سر آن حضرت آمده نماز زيارت بگزاری
و دعای که بعد از نماز زيارت مذکور شد بخوان و دعا کن جهت مطالب دنيوی و اخروی خويش و برادران
مؤمن و عيالان خويش که دعا در زير قبه حضرت امام حسين عليه السلام مستجاب است و اولی آنست
بعد از آنکه اراده کنی که از گنبد حضرت بيرون آئی چنان کن که پشت بحضرت نکنی و در وقت بيرون
آمدن بگو انا لله وانا اليه راجعون تا آنکه قبر آن حضرت از نظر غائب شود و آنگاه متوجه زيارت
عباس بن علی بن ابيطالب شو و چون بدر گنبد برسی بگو سلام الله وسلام ملائكته
المقربين وانبيائه المرسلين وعباده الصالحين وجميع الشهداء و
الصديقين الزاكيات الطيبات فيما تغتدي وتروح عليك يا ابن
امير المؤمنين اشهد لك بالتسليم والتصديق والوفاء والنصيحة

الخلف النبي الرحمة والمرسل والسبط المنتجب والدليل العالم والوصي
المبلغ والمظلوم المهتضم فجزاك الله عن رسوله وعن امير المؤمنين
وعن الحسن والحسين افضل الجزاء بما صبرت واحتسبت واعنت فنعم
عقبى الدار لعن الله من قتلك ولعن الله من جهل حقك واستخف بحرمتك و
لعن الله من حال بينك وبين ماء الفرات اشهد انك قتلت مظلوما وان الله
منجز لكم ما وعدكم جئتك يا ابن امير المؤمنين وافدا اليكم فمعكم معكم لا مع
عدوكم اني بكم وبايابكم من المؤمنين ولمن خالفكم وقتلكم من الكافرين قتل
الله امة قتلتكم بالايدي والالسن آنگاه داخل گنبد شده و خود را بقبر حضرت
نهاده بگو السلام عليك ايها العبد الصالح المطيع لله ولرسوله ولامير المؤمنين و
الحسن والحسين صلى الله عليهم السلام عليك ورحمة الله وبركاته ومغفرته
وعلى روحك وبدنك واشهد انك مضيت على ما مضى به البدريون
والمجاهدون في سبيل الله المناصحون له في جهاد اعدائه المبالغون في نصرة
اوليائه الذابون عن احبائه فجزاك الله افضل الجزاء واكثر الجزاء واوفر
جزاء احد ممن وفى ببيعته واستجاب له دعوته واطاع ولاة امره
اشهد انك قد بالغت في النصيحة واعطيت غاية المجهود فبعثك
الله في الشهداء وجعل روحك مع ارواح السعداء واعطاك من جنانه
افسحها منزلا وافضلها غرفا ورفع ذكرك في الطيبين وحشرك مع
النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا
اشهد انك لم تهن ولم تنكل وانك مضيت على بصيرة من امرك
مقتديا بالصالحين ومتبعا للنبيين فجمع الله بيننا وبينك وبين
رسوله واوليائه في منازل المخبتين فانه ارحم الراحمين
و هرگاه که خواهی عباس بن علی را وداع کنی بگو استودعك الله واسترعيك
واقرأ عليك السلام آمنا بالله وبرسوله وبكتابه وبما جاء من عند الله

اللّهمّ اکتبنا مع الشّاهدین اللّهمّ لا تجعله آخر العهد من زیارتی قبر ابن اخی
رسولک الاعظم وارزقنی زیارته ابداً ما ابقیتنی واحشرنی معه ومع آبائه فی
الجنان وعرّف بینی وبینه وبین رسولک واولیائک اللّهمّ صلّ علی محمّد وآل محمّد
وتوفّنی علی الایمان بک والتّصدیق برسولک والولایة لعلیّ بن ابی طالب والائمّة
من ولده والبرائة من عدوّهم فانّی قد رضیت یا ربّی بذلک و بعد از ان
دعا کن جهت خود و پدر و مادر خود و برادران مؤمن خود و هرگاه خواهی که وداع کنی حضرت امام
حسین را بطریقی که مذکور شد زیارت آنحضرت کرده بگو السّلام علیک ورحمة الله وبرکاته
نستودعک الله ونقرأ علیک السّلام آمنّا بالله وبالرّسول وبما جاء به ودلّ علیه
واتّبعنا الرّسول یا ربّ فاکتبنا مع الشّاهدین اللّهمّ لا تجعله آخر العهد
منّا ومنه اللّهمّ انّا نسألک ان ینفعنا بحبّه اللّهمّ ابعثه مقاماً محموداً
تنتصر به لدینک وتقتل به عدوّک وتنتقم به ممّن نصب حرباً لآل محمّد فانّک
وعدته ذلک وانت لا تخلف المیعاد والسّلام علیک ورحمة الله و
برکاته آنگاه رو بجانب شهدا کرده بگو اشهد انّکم شهداء نجباء جاهدتم فی
سبیل الله وقتلتم علی منهاج رسول الله وابن رسوله صلّی الله علیه وآله وسلّم
تسلیماً انتم السّابقون والمهاجرون والانصار اشهد انّکم انصار الله و
انصار رسوله وسلّم تسلیماً اللّهمّ لا تشغلنی فی الدّنیا عن شکر نعمتک ولا باکثار
منها تلهینی عجائب بهجتها وتفتننی بزهرات زهرتها ولا باقلال یضرّ بعملی
ویملأ صدری همّه واعطنی من ذلک غنی عن اشرار خلقک وبلاغاً
انال به رضاک یا رحمن السّلام علیکم یا ملائکة الله وزوّار قبر
ابی عبد الله آنگاه طرف راست روی خود را بضریح مقدّس بمال آنگاه طرف روی چپ خود را بمال
وچنان بیرون رو که پشت بضریح مقدّس نکنی تا آنکه قبر از نظر غائب شود زیارت حضرت امام
موسی کاظم و امام محمّد تقی علیهما السّلام بدان وفّقک الله تعالی که هرگاه ببغداد
رسی و زیارت حضرت امام موسی کاظم و امام محمّد تقی علیهما السّلام کنی غسل کن و هرگاه خواهی که بروی

دستور چهارم زیارت شهدا چون بمشهد ایشان برسی نزدیک قبر حضرت امام موسی کاظم رو بنیت زیارت کن و
بگو السلام علیک یا ولی الله السلام علیک یا حجة الله السلام علیک یا نور الله الساطع
فی ظلمات الارض اتیتک زائرا عارفا بحقک معادیا لاعدائک موالیا
لاولیائک فاشفع لی عند ربک آنگاه حاجتی که داری بخواه که محل اجابت است و بعد
از آن نزدیک قبر حضرت امام محمد تقی علیه السلام رو بنیت زیارت آنحضرت کن و بگو اللهم صل
علی محمد بن علی الامام البر التقی الرضی المرضی و حجتک علی من فوق الارضین و
من تحت الثری صلوة کثیرة تامة زاکیة مبارکة متواصلة مترادفة کافضل
ما صلیت علی احد من اولیائک السلام علیک یا ولی الله السلام علیک یا
نور الله السلام علیک یا حجة الله السلام علیک یا امام المؤمنین و وارث
علم النبیین و سلالة الوصیین السلام علیک یا نور الله فی ظلمات الارض
اتیتک زائرا عارفا بحقک معادیا لاعدائک موالیا لاولیائک فاشفع لی
عند ربک و ربی آنگاه حاجتی که داری بخواه که باجابت مقرون خواهد گردید آنگاه در بالین
امام محمد تقی علیه السلام جهت هر یک از دو امام دو رکعت نماز زیارت بگزار و دعائیکه مذکور شد
بخوان و هرگاه دور باشی از ایشان زیارت کن ایشانرا بطریق مذکور آنگاه بگو السلام علیکما
یا ولیی الله استودعکما الله واقرء علیکما السلام آمنا بالله و بالرسول و بما جئتما به و
دللتما علیه اللهم فاکتبنا مع الشاهدین اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی
ایاهما و ارزقنی مرافقتهما و احشرنی معهما و مع آبائهما و السلام علیکما و رحمة
الله و برکاته زیارت حضرت امام رضا علیه السلام بدان وفقک الله تعالی و ایانا
هرگاه بمشهد مقدس برسی و خواهی که زیارت حضرت امام رضا علیه السلام بکنی غسل زیارت کن
و وقت غسل کردن این دعا بخوان اللهم طهر لی قلبی و اشرح لی صدری و اجر علی لسانی
مدحتک و الثناء علیک فانه لا قوة الا بک اللهم اجعله لی طهورا و شفاء و رحمة
و نورا آنگاه جامهای پاک پوشیده پای برهنه بسکینه و وقار تکبیر و تهلیل و تسبیح گویان داخل شو و در حین
دخول بگو بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا

شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و ان علیا ولی الله و چون بضریح مقدس
آنحضرت رسی رو بقبر آنحضرت کن و قبله را در میان هر دو کتف خود بگیر و بگو اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و انه سید
الاولین و الآخرین و انه سید الانبیاء و المرسلین اللهم صل علی محمد
و آل محمد عبدک و رسولک و نبیک و سید خلقک اجمعین صلوة
لا یقوی علی احصائها غیرک اللهم صل علی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
عبدک و اخی رسولک الذی انتجبته بعلمک و جعلته هادیا لمن شئت
من خلقک و الدلیل علی من بعثت برسالاتک و دیان الدین بعدلک
و فصل قضائک بین خلقک و المهیمن علی ذلک کله و السلام علیه و رحمة
الله و برکاته اللهم صل علی فاطمة بنت نبیک و زوجة ولیک و
ام السبطین الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الجنة الطهرة الطاهرة
المطهرة التقیة النقیة الزکیة الرضیة سیدة نساء اهل الجنة اجمعین صلوة لا
یقوی علی احصائها غیرک اللهم صل علی الحسن و الحسین سبطی نبیک
و سیدی شباب اهل الجنة القائمین فی خلقک و الدالین علی من
بعثت برسالاتک و دیانی الدین بعدلک و فصلی قضائک بین خلقک
اللهم صل علی علی بن الحسین عبدک القائم فی خلقک و الدلیل علی من
بعثت برسالاتک و دیان الدین بعدلک و فصل قضائک بین خلقک
سید العابدین اللهم صل علی محمد بن علی عبدک و خلیفتک فی
ارضک باقر علم النبیین اللهم صل علی جعفر بن محمد الصادق عبدک
و ولی دینک و حجتک علی خلقک اجمعین الصادق البار اللهم
صل علی موسی بن جعفر عبدک الصالح و لسانک فی خلقک و الناطق
بحکمک و الحجة علی بریتک اللهم صل علی علی بن موسی الرضا
المرتضی عبدک و ولی دینک القائم بعدلک و الداعی الی دین آبائه

برسالاتک

الطاهرین الصادقین صلوة لا یقوی علی احصائها غیرک اللهم صل علی محمد بن علی
عبدک و ولیک القائم بامرک الداعی الی سبیلک اللهم صل علی علی بن محمد
عبدک و ولی دینک القائم بامرک الداعی الی سبیلک اللهم صل علی
الحسن بن علی العامل بامرک القائم فی خلقک و حجتک المؤدی عن
نبیک و شاهدک علی خلقک المخصوص بکرامتک الداعی الی طاعتک و
طاعة رسولک صلواتک علیه و علیهم اجمعین اللهم صل علی محمد بن الحسن
حجتک و ولیک القائم فی خلقک صلوة تامة نامیة باقیة تعجل بها فرجه
و تنصره بها و تجعلنا معه فی الدنیا و الآخرة اللهم انی اتقرب الیک بحبهم
و اوالی ولیهم و اعادی عدوهم فارزقنی بهم خیر الدنیا و الآخرة و اصرف
عنی بهم شر الدنیا و الآخرة و اهوال یوم القیمة آنگاه در بالین سر آنحضرت بایستد و بگو
السلام علیک یا ولی الله السلام علیک یا حجة الله السلام علیک یا نور الله فی
ظلمات الارض السلام علیک یا عمود الدین السلام علیک یا وارث
آدم صفوة الله السلام علیک یا وارث نوح نبی الله السلام علیک یا وارث
ابراهیم خلیل الله السلام علیک یا وارث اسمعیل ذبیح الله السلام
علیک یا وارث موسی کلیم الله السلام علیک یا وارث عیسی روح الله السلام
علیک یا وارث محمد رسول الله السلام علیک یا وارث امیر المؤمنین علی
ولی الله و وصی رسول رب العالمین السلام علیک یا وارث فاطمة الزهراء
سیدة نساء العالمین السلام علیک یا وارث الحسن و الحسین سیدی
شباب اهل الجنة السلام علیک یا وارث علی بن الحسین سید العابدین
السلام علیک یا وارث محمد بن علی باقر علوم الاولین و الآخرین
السلام علیک یا وارث جعفر بن محمد الصادق البار التقی السلام
علیک یا وارث موسی بن جعفر السلام علیک ایها الصدیق الشهید
السلام علیک ایها الوصی البار التقی اشهد انک قد اقمت الصلوة

وآتیت الزکوة وامرت بالمعروف ونهیت عن المنکر وعبدت الله مخلصا
حتی اتاک الیقین السلام علیک یا ابا الحسن ورحمة الله وبرکاته آنگاه روی خود را
بر ضریح مقدس آنحضرت نهاده بگو اللهم الیک صمدت من ارضی وقطعت البلاد
رجاء رحمتک فلا تخیبنی ولا تردنی بغیر قضاء حاجتی وارحم تقلبی علی قبر ابن
اخی رسولک صلواتک علیه وآله بابی انت وامی یا مولای اتیتک زائرا وافدا
عائذا مما جنیت علی نفسی واحتطبت علی ظهری فکن لی شافعا الی الله یوم فقری
وفاقتی فلک عند الله مقام محمود وانت عنده وجیه فی الدنیا والآخرة آنگاه
دست راست خود را بسوی آسمان بردار و دست چپ خود را بر ضریح دراز کن و بگو اللهم انی اتقرب
الیک بحبهم وبولایتهم وموالاتهم واتولی آخرهم بما تولیت به اولهم وابرء من
کل ولیجة دونهم اللهم العن الذین بدلوا نعمتک واتهموا نبیک وجحدوا بآیاتک
وسخروا بامامک وحملوا الناس علی اکتاف آل محمد اللهم انی اتقرب الیک
باللعنة علیهم والبراءة منهم فی الدنیا والآخرة یا رحمن یا رحیم برحمتک
یا ارحم الراحمین آنگاه بپایین پای آنحضرت رفته بگو صلی الله علیک یا ابا الحسن صلی
الله علی روحک الطیب وبدنک صبرت واحتسبت وانت الصادق المصدق
قتل الله من قتلک بالایدی والالسن اللهم العن قتلة امیر المؤمنین وقتلة الحسین
وقتلة اولاد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آنگاه ببالین سر رفته دو رکعت نماز
زیارت بگزار و در رکعت اول فاتحه و سوره یس بخوان و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره الرحمن
و اگر بخاطر نداشته باشی از روی قرآن میتوان خواندن و اگر میسر نشود هر سوره که خواهی بخوان و بعد از فراغ
نماز زیارت دعائیکه مذکور شد بخوان و هرگاه خواهی که آنحضرت را وداع کنی بگو السلام علیک
یا مولای وابن مولای ورحمة الله وبرکاته انت لنا جنة من العذاب وهذا
اوان انصرافی عنک غیر راغب عنک ولا مستبدل بک ولا مؤثر شیئا
علیک ولا زاهد فی قربک وقد جدت بنفسی للحدثان وترکت الاهل و
الاوطان فکن لی شافعا یوم حاجتی وفقری وفاقتی یوم لا یغنی عنی حمیمی

وَلا حَبِيبِي وَلا قَرِيبِي يَوْمَ لا يُغْنِي عَنِّي وَالِدِي أَسْأَلُ اللهَ الَّذِي قَدَّرَ رَحِيلِي إِلَيْكَ
أَنْ يُنَفِّسَ بِكَ كُرْبَتِي وَأَسْأَلُ اللهَ الَّذِي قَدَّرَ عَلَيَّ فِرَاقَ مَكَانِكَ أَنْ لا يَجْعَلَهُ آخِرَ الْعَهْدِ
مِنْ رُجُوعِي إِلَيْكَ وَأَسْأَلُ اللهَ الَّذِي أَبْكَى عَلَيْكَ عَيْنِي أَنْ يَجْعَلَهُ لِي سَبَباً وَذُخْراً وَأَسْأَلُ
اللهَ الَّذِي أَرَانِي مَكَانَكَ وَهَدَانِي لِلتَّسْلِيمِ عَلَيْكَ وَزِيَارَتِي إِيَّاكَ أَنْ يُورِدَنِي حَوْضَكَ
وَيَرْزُقَنِي مُرَافَقَتَكُمْ فِي الْجِنَانِ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا صَفْوَةَ اللهِ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ
الْمُؤْمِنِينَ وَوَصِيَّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَقَائِدَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ السَّلامُ عَلَى الْحَسَنِ
وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ السَّلامُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ
جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ
بْنِ عَلِيٍّ وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلامُ
عَلَى مَلائِكَةِ اللهِ الْحَافِّينَ السَّلامُ عَلَى مَلائِكَةِ اللهِ الْمُقِيمِينَ وَالْمُسَبِّحِينَ الَّذِينَ هُمْ
بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ السَّلامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللهِ الصَّالِحِينَ اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ
مِنْ زِيَارَتِي إِيَّاهُ فَإِنْ جَعَلْتَهُ فَاحْشُرْنِي مَعَهُ وَمَعَ آبَائِهِ الْمَاضِينَ وَإِنْ أَبْقَيْتَنِي يَا رَبِّ
فَارْزُقْنِي زِيَارَتَهُ أَبَداً مَا أَبْقَيْتَنِي إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ أَسْتَوْدِعُكَ اللهَ
وَأَسْتَرْعِيكَ وَأَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلامَ آمَنَّا بِاللهِ وَبِمَا دَعَوْتَ إِلَيْهِ فَاكْتُبْنَا مَعَ
الشَّاهِدِينَ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّهُمْ وَمَوَدَّتَهُمْ أَبَداً مَا أَبْقَيْتَنِي وَالسَّلامُ عَلَى مَلائِكَةِ
اللهِ وَزُوَّارِ قَبْرِ ابْنِ نَبِيِّ اللهِ وَالسَّلامُ مِنِّي أَبَداً مَا بَقِيتُ وَدَائِماً إِذَا فَنِيتُ السَّلامُ
عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللهِ الصَّالِحِينَ و هرگاه بیرون آئی پشت بضریح مقدس نکنی تا آنکه قبر پنهان شود

زیارت حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوة الله علیهما بدان وفقک الله تعالی

که چون بسامره رسی و خواهی که زیارت قبر حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام کنی
باید که غسل زیارت ایشان کرده جامه‌های پاک خویش را بپوشی و چون بجائی رسی که قبر حضرت را
مشاهده کنی بگوئی السَّلامُ عَلَيْكُمَا يَا وَلِيَّيِ اللهِ السَّلامُ عَلَيْكُمَا يَا حُجَّتَيِ اللهِ السَّلامُ عَلَيْكُمَا يَا
نُورَيِ اللهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ أَتَيْتُكُمَا عَارِفاً بِحَقِّكُمَا مُعَادِياً لِأَعْدَائِكُمَا مُوَالِياً لِأَوْلِيَائِكُمَا
مُؤْمِناً بِمَا آمَنْتُمَا بِهِ كَافِراً بِمَا كَفَرْتُمَا بِهِ مُحَقِّقاً لِمَا حَقَّقْتُمَا مُبْطِلاً لِمَا أَبْطَلْتُمَا أَسْأَلُ اللهَ رَبِّي

وربکما ان یجعل حظی من زیارتی ایاکما الصلوة علی محمد وآل محمد وان یرزقنی
مرافقتکما فی الجنان مع آبائکما الصالحین واسئله ان یعتق رقبتی من النار وان یرزقنی
شفاعتکما ومصاحبتکما ولا یفرق بینی وبینکما ولا یسلبنی حبکما وحب آبائکما الصالحین
وان لا یجعله آخر العهد من زیارتکما وان یجعل محشری معکما فی الجنة برحمته اللهم ارزقنی
حبهما وتوفنی علی ملتهما اللهم العن ظالمی آل محمد حقهم وانتقم لهم
منهم اللهم العن الاولین منهم والآخرین وضاعف علیهم العذاب الالیم
وبلغ بهم واشیاعهم ومحبیهم وشیعتهم اسفل درک من الجحیم انک علی
کل شیء قدیر اللهم عجل فرج ولیک واجعل فرجنا مع فرجه یا ارحم الراحمین
آنگاه دعا کن جهت خود و والدین خود و مؤمنین و مؤمنات که محل اجابت دعوات است آنگاه
جهت هر یک از امامین معصومین دو رکعت نماز زیارت بگذار و دعای مذکور بعد از زیارت بخوان و بعضی
از مجتهدین داخل شدن گنبد این دو امام را جایز نمیدانند زیرا که هر دو امام چون در خانه خود مدفون
اند داخل شدن بخانه کسی بی اذن او جایز نیست و شیخ طوسی طاب ثراه فرموده که اگر داخل شود گناه
ندارد چه در احادیث اهلبیت وارد شده که ایشان اموال خود را بر شیعیان خود حلال کرده اند و هرگاه
که خواهی وداع کنی حضرت را بگو السلام علیکما یا ولیی الله استودعکما الله واقرء علیکما
السلام آمنا بالله وبالرسول وبما جئتما به ودللتما علیه اللهم اکتبنا مع الشاهدین
اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتهما وارزقنی العود الیهما واحشرنی معهما
ومع آبائهما الطاهرین والقائم الحجة من ذریتهما یا ارحم الراحمین زیارت
حضرت صاحب الزمان علیه السلام بدانکه چون اراده زیارت آنحضرت کنی در سامره باید که
غسل کنی جهت زیارت و جامهای پاک بپوشی و در سرداب آنحضرت رفته بگو السلام علی الحق
الجدید والعالم الذی علمه لا یبید السلام علی محیی المؤمنین ومبیر الکافرین السلام
علی مهدی الامم وجامع الکلم السلام علی خلف السلف وصاحب الشرف السلام علی
حجة المعبود وکلمة المحمود السلام علی معز الاولیاء ومذل الاعداء السلام علی
وارث الانبیاء وخاتم الاوصیاء السلام علی الامام المنتظر والغائب المشتهر السلام

عَلَى السَّيْفِ الشَّاهِرِ وَالْقَمَرِ الزَّاهِرِ وَالنُّورِ الْبَاهِرِ السَّلَامُ عَلَى شَمْسِ الظَّلَامِ وَبَدْرِ التَّمَامِ السَّلَامُ
عَلَى رَبِيعِ الْأَنَامِ وَفِطْرَةِ الْأَيَّامِ السَّلَامُ عَلَى صَاحِبِ الصَّمْصَامِ وَفَلَّاقِ الْهَامِ السَّلَامُ عَلَى
صَاحِبِ الدِّينِ الْمَأْثُورِ وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ السَّلَامُ عَلَى بَقِيَّةِ اللهِ فِي أَرْضِهِ وَحُجَّتِهِ
عَلَى عِبَادِهِ الْمُنْتَهَى إِلَيْهِ مَوَارِيثُ الْأَنْبِيَاءِ وَلَدَيْهِ مَوْجُودٌ آثَارُ الْأَصْفِيَاءِ
السَّلَامُ عَلَى الْمُؤْتَمَنِ عَلَى السِّرِّ وَالْوَلِيِّ لِلْأَمْرِ السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ
اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَيَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ وَيَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً
وَعَدْلاً وَيُمَكِّنَ لَهُ وَيُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ أَشْهَدُ يَا مَوْلَايَ أَنَّكَ وَالْأَئِمَّةَ
مِنْ آبَائِكَ أَئِمَّتِي وَمَوَالِيَّ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ أَسْأَلُكَ
يَا مَوْلَايَ أَنْ تَسْأَلَ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي صَلَاحِ شَأْنِي
وَقَضَاءِ حَوَائِجِي وَغُفْرَانِ ذُنُوبِي وَالْأَخْذِ بِيَدِي فِي دِينِي وَدُنْيَايَ وَآخِرَتِي
وَلِكَافَّةِ إِخْوَانِي الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ إِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَصَلَّى اللهُ
عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ وَآلِ مُحَمَّدٍ الطَّاهِرِينَ آنگاه دو رکعت نماز کند
و این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ عَظُمَ الْبَلَاءُ وَبَرِحَ الْخَفَاءُ وَانْكَشَفَ الْغِطَاءُ وَضَاقَتِ
الْأَرْضُ وَمُنِعَتِ السَّمَاءُ وَإِلَيْكَ يَا رَبِّ الْمُشْتَكَى وَعَلَيْكَ الْمُعَوَّلُ
فِي الشِّدَّةِ وَالرَّخَاءِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الَّذِينَ فَرَضْتَ عَلَيْنَا طَاعَتَهُمْ
فَعَرَّفْتَنَا بِذَلِكَ مَنْزِلَتَهُمْ فَفَرِّجْ عَنَّا بِحَقِّهِمْ فَرَجاً عَاجِلاً كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ
أَقْرَبُ مِنْ ذَلِكَ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ انْصُرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَايَ وَاكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَايَ
يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ الْغَوْثَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ أَدْرِكْنِي أَدْرِكْنِي أَدْرِكْنِي

فصل پنجم در بیان ایام مولد حضرت رسالت پناه و امیر المؤمنین و فاطمه و حضرات ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و ایام وفات ایشان محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب
بن هاشم بن عبد مناف کنیت او ابوالقاسم مولد او در مکه واقع شده روز جمعه
نزد طلوع فجر هفدهم ربیع الاول عام الفیل و آنچه در بعضی احادیث صحیح وارد
شده که مولد آن حضرت در دوازدهم ربیع الاول است موافق قول سنیان است

و در حدیث نیز وارد شده که هرگاه دو حدیث مخالف وارد شده باشد عمل بحدیثی باید کرد که موافق قول سنّیان نباشد لهذا اصحاب بدین عمل نکرده اند و والدهٔ او آمنه بنت وهب بن عبد مناف حامله شد از پدر او عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف در ایّام تشریق که آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذیحجه است در خانهٔ ایشان بمنی نزدیک جمرهٔ وسطی و درین مقام بحثی هست و جواب این نیز در کتب مسطور است و روز بعثت و برسالت بیست و هفتم رجب است و از سن مبارکش چهل سال گذشته بود و در شب بیست و هفتم و روز آن دوازده رکعت نماز و زیارت آنحضرت سنّت است و در بیست و یکم ماه رمضان آنحضرت را معراج واقع شده و در سال سیزدهم از بعثت در شب پنجشنبه از مکه هجرت بمدینه کرده و در همین شب حضرت امیر المؤمنین بجای پیغمبر خوابید و نفس خود را فدای آنحضرت نمود تا آنکه در قرآن بواسطه مدح آنحضرت واقع شده و در دهم ماه ربیع الاول حضرت خدیجه مادر فاطمه زهرا علیها السلام را در حبالهٔ نکاح خویش در آورد و حضرت در آن وقت بیست و پنج ساله بود و خدیجه چهل ساله و در همین روز جد آنحضرت وفات یافت و در آن وقت حضرت هشت ساله بود و در روز دهم ماه رمضان سال دهم بعثت خدیجه بنت خویلد وفات یافت و وفات او در روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر سال یازدهم هجرت او از مکه بمدینه واقع شده و بعضی از مجتهدین گفته اند که وفات او در دوازدهم ربیع الاول بوده و سن شریفش شصت و سه سال بوده حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام اسم مبارکش علی کنیتش ابو الحسن پدرش ابو طالب برادر عبد الله پدر پیغمبر صلوات الله علیه مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم و امیر المؤمنین و برادرانش اوّل هاشمی اند که متولد شده اند از دو هاشمی و ولادتش در اندرون خانهٔ کعبه سیزدهم رجب و در بعضی روایات هفتم شعبان وارد شده ابد از قول حضرت ابسی سال روز نصب آنحضرت با مامت هیجدهم ذیحجه سال دهم از هجرت و در همین روز سال سی و چهارم از هجرت عثمان بن عفان کشته شد و خلق با آنحضرت بیعت کردند و در همین روز موسی بر ساحران غالب آمد و در همین روز ابراهیم از آتش نجات یافت و در همین روز موسی وصی خود یوشع و سلیمان آصف را تعیین نمودند و سائر اوصیا و انبیا در همین روز تعیین شده اند و در روز بیست و چهارم این ماه حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین

جواب حدیث ... [illegible]
... روز وفات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ... [illegible]
... زاد المعاد ... سوم جمادی الثانی ... [illegible]

مباهله با جهودان کرده اند و در این روز حضرت امیر المؤمنین تصدق بانگشتری نمود و آیه انما ولیکم
الله در آن باب نازل شد و بیست و پنجم این ماه امیر المؤمنین و فاطمه بر مسکین و یتیم و اسیر تصدق نمودند
قرصهای خویش را با وجود گرسنگی و احتیاج خویش و در آن باب سوره هل اتی آمد و در بیست و ششم ماه مذکور
عمر را زخم زدند و در بیست و هفتم سال بیست و سوم هجری فوت شد وفات آنحضرت در مسجد کوفه
شب بیست و یکم شهر رمضان سال چهلم از هجرت و در همین شب عیسی را بآسمان بردند و در این شب
موسی بن عمران بجوار رحمت ایزدی پیوست و وصی او یوشع بن نون وفات یافت مدفن او نجف
کوفه سن شریفش شصت و سه سال حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها بنت رسول الله مولد
او در مکه واقع شده بعد از مبعث بپنج سال ایام وفات او در مدینه بعد از وفات حضرت رسول
بصد روز در مدفن او خلاف است اصح آنست که در خانه خود بوده چنانچه مذکور شد و بعد از آنکه بنی امیه
مسجد پیغمبر را بزرگ ساختند آن داخل شده در میانه منبر و قبر حضرت رسالت پناه و در بقیع
نزدیک چهار امام احتیاطاً زیارت او باید کرد و در نصف رجب تزویج فاطمه و حضرت امیر المؤمنین
واقع شد در ماه پنجم هجرت و سن فاطمه یازده سال بود و در همین روز سال دوم هجرت قبله تغییر
شد یکشنبه حضرت امام حسن بن علی بن ابیطالب مادر او فاطمه کنیت او ابو محمد سید شباب
اهل الجنة مولد او در مدینه روز سه شنبه نصف ماه رمضان سال دوم از هجرت و بعضی از مجتهدین
سال ششم از هجرت گفته اند مدفنش بقیع ایام وفات او روز پنجشنبه بیست و هفتم ماه صفر سال چهل و نه
از هجرت و بعضی پنجاه و سه گفته اند سن شریفش چهل و هشت سال بود و بعضی چهل و هفت سال
گفته اند حضرت امام حسین بن علی بن ابیطالب سید شباب اهل الجنة مادر او فاطمه زهرا
کنیت او ابا عبد الله مولدش در مدینه آخر ماه ربیع الاول سال سوم از هجرت و بعضی از مجتهدین
روز پنجشنبه سیزدهم ماه رمضان و بعضی بیست و پنجم شعبان سال چهارم از هجرت گفته اند
مدفنش کربلا و شهادتش روز دوشنبه دهم محرم و بعضی روز دوشنبه و روز جمعه نیز گفته اند
سال شصت و یکم از هجرت سن شریفش پنجاه و هشت سال بود حضرت علی بن الحسین
امام زین العابدین علیه الصلوة والسلام کنیت او ابو محمد مادرش شاه زنان بنت شیرویه
بن کسری بن پرویز و بعضی گفته اند دختر یزدجرد شهریار کسری مولدش مدینه روز یکشنبه پنجم شعبان

بیست و سه سال از هجرت و بعضی سی و هشت گفته اند مدفنش بقیع پیش عم خویش امام حسن روز وفاتش
شنبه دوازدهم محرم سال نود و پنج از هجرت سن شریفش پنجاه و هفت سال حضرت امام محمد باقر
کنیتش ابوجعفر و والده اش ام عبدالله بنت الحسن بن علی پس او اول علوی است که از دو علوی
بوجود آمده مولدش در مدینه روز دوشنبه سوم ماه صفر سال پنجاه و هفت از هجرت آنچه مذکور شد
علامه و شیخ و شهید در تحریر و دروس نقل کرده اند و چون وفات حضرت امام حسین در سال شصت و
یک از هجرت واقع شده پس در روز شهادت آنحضرت امام محمد باقر چهار ساله داشته چنانچه صدوق
در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کرده مدفنش بقیع در پهلوی پدر خویش روز وفاتش روز دوشنبه
هفتم ذیحجه سال صد و چهارده از هجرت و بعضی صد و شانزده گفته اند سن شریفش پنجاه و هفت سال
حضرت امام جعفر صادق کنیتش ابوعبدالله مادرش ام فروه و بعضی گفته اند اسم مادرش
فاطمه است و لقبش ام فروه مولدش مدینه روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سال هشتاد و سه از
هجرت مدفنش در بقیع در پهلوی پدر خویش امام و وفاتش منتصف رجب و بعضی شوال گفته اند سال
صد و چهل و هشت از هجرت سن شریفش شصت و پنج سال حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
کنیتش ابوالحسن و ابوابراهیم و ابوعلی مادرش حمیده بربریه مولدش ابواء منزلیست مابین مکه و
مدینه روز یکشنبه هفتم ماه صفر سال صد و بیست و هشت هجرت و بعضی صد و بیست و نه گفته اند مدفنش
مقابر قریش بغداد در روز بیست و چهارم رجب سال صد و هشتاد و سه هجری و بعضی در پنجم
بیست و پنجم رجب سال صد و هشتاد و یک گفته اند سن شریفش پنجاه و پنج سال حضرت امام
علی بن موسی الرضا علیه السلام کنیتش ابوالحسن مادرش ام ولد و مولدش در مدینه
روز پنجشنبه یازدهم ذیقعده و بعضی بیست و سوم گفته اند سال صد و چهل و هشت هجری
مدفنش طوس خراسان و وفاتش بیست و یکم ماه رمضان سال دویست و سه هجری سن شریفش پنجاه و
پنج سال حضرت امام محمد تقی الجواد علیه السلام کنیتش ابوجعفر پدرش امام رضا علیه السلام
مادرش خیزران و بروایتی سکینه ام ولد از اهل بیت ماریه قبطیه مولدش در مدینه در نصف ماه
رمضان سال صد و نود و پنج هجری مدفنش مقابر قریش بقرب جدش در بغداد و وفاتش آخر
ذیقعده و بعضی روز سه شنبه یازدهم ذیقعده سال دویست و بیست هجرت گفته اند سن شریفش

بیست و پنج سال حضرت امام علی النقی الهادی صلوات الله علیه کنیتش ابو الحسن پدرش محمد تقی الجواد مادرش سمانه ام ولد مولدش در مدینه منتصف ذیحجه و بعضی بیست و ششم گفته اند سال دویست و دوازده هجری مدفنش خانه خود در سرمن رای روز دوشنبه سوم رجب سال دویست و پنجاه و چهار و بعضی دوم رجب نیز گفته اند سن شریفش چهل و یک سال و نه ماه حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه کنیتش ابو محمد پدرش امام علی نقی مادرش حدیث ام ولد مولدش مدینه در دهم ربیع الآخر و بعضی روز دوشنبه چهارم ماه مذکور گفته اند سال دویست و سی و دو هجری مدفنش خانه پدرش در سرمن رای روز یکشنبه و بعضی روز جمعه هشتم ربیع الاول سال دویست و شصت هجری گفته اند سن شریفش بیست و هشت سال و شیخ مفید علیه الرحمه فرموده که از بیرون خانه زیارت ایشان باید کرد چه بی اذن داخل خانه غیر نمی توان شد و اصح آنست که جائز است دخول چه ائمه مال خود را بر شیعه خود حلال کرده اند چنانچه در احادیث وارد شده حضرت امام محمد مهدی کنیتش ابو القاسم مادرش ام صیقل و لقبش نرجس و بعضی مریم بنت مزید گفته اند مولدش در سرمن رای در شب شعبان و بعضی چاشت روز پانزدهم شعبان گفته اند سال دویست و پنجاه و پنج و بعضی دویست و پنجاه و چهار گفته اند و این آن امام است که ظهورش متیقن است و پر خواهند گردانید زمین را از عدل چنانچه از جور پر شده باشد.

باب هشتم

در بیان نذر و عهد کردن و سوگند خوردن و کفاره دادن و در آن سه مطلب است مطلب اول در نذر و عهد کردن و در آن دو فصل است فصل اول در بیان شروط نذر بدانکه نذر آنست که شخصی جهت شکر نعمت یا دفع بلای یا زجر نفس چیزی بر خود لازم سازد و هشت شرط بنذر متعلق است شرط اول آنکه صیغه را بلفظ بگوید مثل آنکه لِلّٰهِ عَلَیَّ اِنْ رَزَقَنِیَ اللّٰهُ وَلَدًا اَوْ شَفَانِی مِنْ مَرَضِی اَوْ اِنْ تَرَکْتُ الصَّلٰوةَ اَوْ زَنَیْتُ عَشَرَةَ مَثَاقِیلَ ذَهَبٍ یعنی خدا راست بر من که اگر مرا فرزندی یا مالی ارزانی دارد یا از مرض شفا دهد یا اگر نماز نکنم یا زنا کنم ده مثقال طلا تصدق کنم و اگر مطلق گوید که خدای راست بر من

ده مثقال طلا یا آنکه جهت شکوفی یا رفع بلائی یا زجر نفس باشد میانه مجتهدین خلاف است اصح آنست
که صحیح است پس اگر بلفظ نگوید وفا کردن او سنت است دوم آنکه نذر کننده بالغ و عاقل باشد پس نذر طفل و
دیوانه صحیح نیست سوم آنکه مختار باشد پس نذر کسیکه او را باکراه بر آن دارد صحیح نیست چهارم آنکه قصد کند پس
نذر مست و خفته و بیهوش صحیح نیست پنجم آنکه قصد قربة الی الله کند پس نذر کافر صحیح نیست اما اگر مسلمان شود
بعد از نذر وفا کردن بآن سنت است ششم آنکه باذن پدر و شوهر و آقا بود پس نذر پسر و زن و غلام
بدون اذن صحیح نیست هفتم آنکه آن چیزی را که نذر میکند می باید که مقدور نذر کننده باشد پس اگر
ممتنع باشد خواه ممتنع عقلی چون جمع میانه دو نقیض یا ممتنع عادی چون رفتن بر آسمان صحیح نیست
هشتم آنکه آن چیزی را که نذر میکند می باید که طاعت باشد چون نماز و روزه و حج و جهاد و غیر آن از
عبادات یا فعل او راجح باشد پس اگر معصیت باشد درست نیست اما اگر مباح باشد میانه مجتهدین
خلاف است اقرب بمتابعت نذر است در صورتیکه [illegible] دنیا و مساوی بودن و اولی مراعات نذر است
در فعل و ترک چنانچه در حدیث وارد شده **فصل دوم** در احکام نذر کردن بدانکه نذر بطلاق زوجه
و آزادی بنده پیش شیعه صحیح نیست و اگر نذر طهارت کند با وجود آب تیمم جائز نیست و اگر نذر نماز
کند کمتر از دو رکعت جائز نیست و بعضی از مجتهدین یک رکعت را مجزی داشته اند و اگر نذر حج
پیاده کند از شهری که نذر کرده لازم است که متوجه مکه شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که می باید که
از هیچ محل که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله جهت احرام بستن مقرر کرده چنانچه در کتاب
حج مذکور شد می باید که پیاده برود تا مکه و اگر در صورت راه بر دریا واقع شود می باید که در کشتی بایستد
و اگر با قدرت پاره راه سوار شود واجب است که برگردد و آن راه را پیاده باز گردد و بعضی از مجتهدین
گفته اند که در برگردیدن نیز پیاده برود و اگر نذر بیت الله الحرام کند [illegible] شود و اگر
نذر بیت الله کند آن نیز منصرف بکعبه میشود و بعضی از مجتهدین این نذر را باطل میدانند و اگر
نذر روزه چند روز معین کند مخیر است در آنکه آن روزها را پی در پی بدارد یا متفرق مگر آنکه در صیغه
نذر قصد کرده باشد پی در پی را و اگر نذر روزه عیدین کند صحیح نیست و همچنین صحیح نیست
نذر کسی که در منی باشد روزه ایام تشریق که آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است و همچنین
صحیح نیست اگر زن نذر کند که در ایام حیض روزه بدارد و همچنین نذر مسافر روزه ماه رمضان را

در سفر صحیح نیست و اگر نذر روزه کند در مکان شرفی لازم است وفا کردن بآن نذر و اگر مکان شرفی نداشته باشد میانه مجتهدین خلافست اصح آنست که در غیر صورت نیز متابعت نذر لازم است و اگر نذر کند روزه داشتن زمانی را در حدیث واقع شده بیاید که پنجاه روز روزه بگیرد مگر آنکه قصدش کمتر از پنجاه باشد و اگر نذر آزاد کردن غلام قدیم کند غلامی که شش ماه خدمت او کرده آزاد کند و اگر نذر کند که اول بنده را که مالک شود آزاد باشد بعد از آن چند کس را یک دفعه مالک شود همه آزاد می شوند و اگر نذر کند آنچه کنیزش اول دفعه بزاید آزاد باشد پس یک دفعه دو طفل بزاید هر دو آزاد است و در نذر آزاد کردن بنده کوچک و بزرگ و انثی صحیح و مریض مخیر است و اگر نذر کند تصدق بمال کثیر یعنی بسیاری آنچه در حدیث وارد شده است آنست که هشتاد درهم یا بیشتر می باید که تصدق کند و اگر نذر تصدق بجمیع مالش کند و از آن ضرر باو رسد می باید که همه اموالش را قیمت کند و بتدریج تصدق نماید و اگر نذر کننده از نذر عاجز شود نذر ساقط می شود و اگر بعد از عجز قدرت پیدا کند بجا آوردن واجب می شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که در روزه که عاجز می شود می باید که کفاره بدهد و در بعضی احادیث اهلبیت رسول وارد شده که هرگاه کسی نذر روزه کند بعد از آن عاجز شود عوض هر روز نیم من بوزن تبریز گندم تصدق نماید و فقها این حدیث را حمل کرده اند بر آنکه این تصدق سنت است و عهد کردن در جمیع شروط و احکام حکم نذر کردن دارد و دیگر در صیغه که عوض لله علی عاهدت الله در عهد باید گفت مطلب دوم

در بیان سوگند خوردن و اقسام و شروط آن بدانکه سوگند خوردن بر چهارده قسم است قسم اول سوگند خوردن بر چیزهای گذشته و این قسم کفاره ندارد و اگرچه قسم دروغ خورند و این قسم را غموس میگویند و داخل گناه کبیره شمرده اند قسم دوم سوگند خوردن بر چیزهای مستقبل قسم سوم سوگند خوردن بر فعل واجب قسم چهارم قسم بر فعل سنت قسم پنجم قسم بر فعل مکروه قسم ششم قسم بر فعل مباح قسم هفتم قسم بر فعل معصیت قسم هشتم قسم بر ترک واجب قسم نهم قسم بر ترک سنت قسم دهم قسم بر ترک معصیت قسم یازدهم قسم بر ترک مکروه قسم دوازدهم قسم بر ترک مباح قسم سیزدهم سوگند خوردن بر مکروهات قسم چهاردهم دیگری را قسم دادن بر مکروهات و باز منقسم می شود سوگند خوردن به پنج قسم قسم اول واجب چون سوگند خوردن جهت

خلاص کردن مسلمانی یا مال او یا عرض او از دست ظالمی یا رفع ظلمی از او و اگر در آن صورت توریه کند
که از دروغ گفتن خلاص شود بهتر است قسم دوم حرام چون سوگند خوردن بدروغ و سوگند خوردن
بغیر نامهای خدای تعالی چون سوگند خوردن باصنام و مانند آن و سوگند خوردن فرزند و زن و غلام
بی اذن پدر و شوهر و آقا در غیر واجبات و ترک محرمات قسم سوم سنت چون سوگند خوردن جهت
چیزی که در آن مصلحتی باشد چون اصلاح میانه دو خصم قسم چهارم مکروه چون سوگند خوردن بغیر نامهای
خدای تعالی و غیر اصنام چون سوگند بپدر و مادر خوردن و بعضی از مجتهدین این را نیز حرام میدانند
و چون سوگندی که متعلق او مکروه باشد و سوگند خوردن راست نیز بی احتیاج مکروه است
قسم پنجم مباح چون سوگند خوردن بر فعل مباح و شروط سوگند خوردن هفت است اول آنکه بنام
خدای تعالی باشد چون وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ وَمُقَلِّبِ
الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ و مانند اینها یا باسمهای مخصوص او چون وَاللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَالرَّحْمٰنِ وَالْقَدِيمِ وَالْبَاقِي
و مانند اینها یا باسمهای مشترک که آنها را غالبا بر خدا اطلاق کنند چون رب و خالق و باری و رازق و
غیر از اینها چون موجود و خبیر و سمیع و بصیر سوگند خوردن صحیح نیست و اگر سوگند بقدرت الله و علم
الله خورد و قصد کند باینها معانی را صحیح نیست و اگر قصد کند باینها که خدا قادرست و عالمست
صحیح است و اگر گوید بِجَلَالِ اللّٰهِ وَعَظَمَةِ اللّٰهِ وَكِبْرِيَاءِ اللّٰهِ وَلَعَمْرُ اللّٰهِ وَاُقْسِمُ بِاللّٰهِ اَوْ اَحْلِفُ
بِاللّٰهِ اَوْ اَقْسَمْتُ بِاللّٰهِ وَاَحْلَفْتُ بِاللّٰهِ وَاَشْهَدُ بِاللّٰهِ سوگند منعقد میشود و اگر این مذکورات
بی لفظ الله واقع شود منعقد نیست و اگر گوید بحق الله منعقد میشود و بعضی از مجتهدین این قول را منعقد
نمیدانند و اگر سوگند خورد ببراءت از خدا و رسول و ائمه علیهم السلام باینکه گوید از دین خدا و محمد و ائمه بری
باشم یا سوگند منعقد میشود یا نه میانه مجتهدین درین مسئله دو قول است اصح آنست که منعقد نمیشود و بعضی از
مجتهدین سوگند بمخلوقات عظیم الهی جائز میدانند چون سوگند بحضرت رسالت پناه و ائمه معصومین
و بقرآن و کعبه و کواکب منعقد نمیشود و بطلاق زوجه یا ظهار و آزاد کردن بنده دوم آنکه سوگند
میخورد می باید که بالغ و عاقل باشد پس سوگند طفل و دیوانه صحیح نیست و اگر طفلی دعوی احتلام
کند تصدیقش باید کردن و محتاج بقسم دادن نیست چرا که احتیاج بقسم دور لازم می آید سوم آنکه
مختار باشد پس سوگند کسی که او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست چهارم آنکه قصد کند پس سوگند

مست و خفته و بیهوش صحیح نیست پنجم آنکه متعلق سوگند چیزی باید که فعل واجب یا مندوب یا مباح باشد
یا ترک حرام و مرجوح بحسب دین و دنیا باشد ششم آنکه متعلق سوگند فعل مستقبل باشد چه سوگند خوردن بر
ماضی صحیح نیست خواه مثبت و خواه منفی و در آن گناه هست و کفّاره نیست اگرچه عمداً دروغ باشد
چنانچه مذکور شد هفتم آنکه متعلّق یمین مقدور باشد پس اگر مقدور نباشد صحیح نیست و اگر مقدور باشد
و سوگند خورنده از آن عاجز شود ساقط می شود مطلب سوم در کفّاره دادن و در آن دو فصل است

فصل اول در اقسام کفّاره بدانکه کفّاره سوای آنچه در محرمات احرام مذکور شد بیست و چهار قسم است
اوّل کفّاره ظهار است یعنی کسی با زن خویش گوید که پشت تو چون پشت مادر است و بعد از آنکه این بگوید
حاکم شرع او را تا سه ماه مهلت میدهد آنگاه جبرش میکند بطلاق دادن یا کفّاره دادن و دخول کردن
و کفّاره او آنست که بنده آزاد کند و اگر از او عاجز باشد دو ماه پی در پی روزه دارد و اگر از او
عاجز شود شصت مسکین را طعام دهد هر مسکینی نیم من گندم بوزن تبریز دوم کفّاره کسیکه مؤمنی را از
روی خطا بکشد کفّاره او نیز مثل کفّاره ظهار است و بعضی از مجتهدین گفته اند که مثل کفّاره ظهار
واجبست بر کسیکه برائت خدا و رسول و ائمّه علیهم السلام سوگند خورد و خلاف کند و با عجز از کفّاره
ظهار کفّاره یمین بر او لازم است و بعضی از مجتهدین کفّاره بریدن و یا تراشیدن زن گیسوی خود
را در مصیبت و غیر مصیبت مثل کفّاره ظهار میدانند سوم کفّاره افطار قضای ماه رمضان عمداً بعد
زوال چه بود واجب است که ده مسکین را طعام یا جامه دهد و اگر از او عاجز شود سه روز
پی در پی روزه دارد چهارم کفّاره افطار کردن یک روزه ماه رمضان و افطار روزه نذر
معیّن و کفّاره آن همان سه چیز است که گذشت امّا در دادن هر یک از آنها مخیّر است و بعضی آنرا
مرتّبه گفته اند و بعضی از مجتهدین کفّاره بریدن زن گیسوی خود را در مصیبت نیز همین کفّاره مخیّره
گفته اند پنجم کفّاره خلاف نذر کردن و در آن میانه مجتهدین خلافست اصح آنست که مثل کفّاره
افطار ماه رمضان مخیّر است ششم کفّاره خلاف سوگند کردن چه کفّاره او آزاد کردن بنده
است یا طعام یا جامه دادن ده مسکین و اگر از این هر دو عاجز آید سه روز روزه دارد هفتم کفّاره
خلاف عهد کردن چون کفّاره خلاف سوگند کردن است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر عهد
روزه است کفّاره او چون کفّاره افطار رمضان است و اگر غیر صوم است مثل کفّاره سوگند

خورده است. هشتم کفاره کندن زن گیسوی خود را و خراشیدن روی خود را در مصیبت مثل کفاره سوگند
خورده است. نهم کفاره کسیکه جامهٔ خود را از برای فرزند خود یا زن خود پاره کند چون کفاره سوگند
خورده است و اگر چه زن مخصوص باشد اما اگر از برای کنیز یا جهت غیر مصیبت پاره کند کفاره ندارد و بعضی این را
نیز حرام میدانند. دهم کفاره کشتن مسلمانی بناحق عمداً و کفاره آن کفاره جمع است که هر سه خصال کفاره
در و واجب است. یازدهم کفاره افطار روزه از رمضان بچیزی حرام نزد اکثر مجتهدین چه در آن نیز
هر سه خصال کفاره واجب است. دوازدهم کفاره کسیکه زن شوهردار را یا زنی که در عده باشد
نکاح کند آنست که از و مفارقت کند و پنج من تبریزی آرد گندم را تصدق نماید و بعضی از مجتهدین این را
سنت میدانند. سیزدهم کفاره جماع کردن با زن خود در حال حیض و آن در اول حیض یک دینار است
یک مثقال شرعی طلا و در وسط نصف دینار و در آخر حیض ربع دینار و بعضی از مجتهدین این را
نیز سنت میدانند و اگر با کنیز در حیض دخول کند در هیچ حال کفاره ندارد. چهاردهم کفاره کسیکه برائت
از خدا و رسول و ائمه علیهم السلام سوگند خورد و خلاف آن سوگند نماید ده مسکین را طعام دهد و
استغفار کند. پانزدهم کفاره کسیکه نذر روزهٔ معین کند و عاجز آید از آن آنست که دو مد طعام
بمسکینی تصدق کند و با عجز از آن تصدق کند هر چه استطاعت داشته باشد و بعضی از مجتهدین
کفاره را در این صورت ساقط میدانند. شانزدهم کفاره کسیکه پیش از گزاردن نماز خفتن خواب
برد و بعد از نصف شب بیدار شود آنست که باید که آن روز را روزه دارد و اگر عمداً بخوابد یا نماز غیر
خفتن باشد این حکم ندارد چه روایت در این صورت وارد شده. هفدهم کفاره کسیکه غلام
خود را زیاده از حد زده است آنست که او را آزاد کند. هجدهم کفاره غیبت کردن استغفار کردن است
جهت کسی که غیبت او کرده اند. نوزدهم کفاره خندیدن گفتن اللهم لا تمقتنی یعنی دشمن
مدار خداوندا مرا. بیستم کفاره منصب از جانب پادشاه ظالم آنست که حاجت برادران
مؤمن مسلمان را بر آورد. بیست و یکم کفاره مجلس گفتن سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا
يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ است. بیست و دوم کفاره کسیکه
بعد از سه روز بدیدن کسی رود که او را از گلو کشیده باشند آنست که غسل کند. بیست و سوم کفاره
کسیکه نماز کسوف را در وقتیکه تمام قرص گرفته باشد عمداً ترک کند آنست که غسل کند و قضا کند

آن نماز را ببست و چهارم دست بر روی خود زدن کفارهٔ آن توبه و استغفار است فصل دوم در شروط کفاره و آن یازده است اول آنکه نیت کفاره کند دوم آنکه قصد قربةً الی الله کند سوم آنکه کفاره را از عوض مجرد سازد پس اگر غلامی را آزاد کنند و شرط کنند که چیزی بدهند صحیح نیست چهارم آنکه سبب آزاد کردن فعل حرام نباشد چون بریدن گوش و بینی چه اگر در وقت بریدن گوش و بینی قصد آزاد کردن در کفاره کند صحیح نیست پنجم تعیین کفاره با تعدد اقسام آن اما باتفاق تعیین لازم نیست ششم آنکه بنده که او را در کفاره آزاد میکنند می باید که مسلمان باشد یا طفلی که پدر او مسلمان باشد یا از مسلمانان بوجود آمده باشد پس آزاد کردن کافر صحیح نیست هفتم آنکه بنده کسی نباشد که بر آزاد کننده آزاد شود پس اگر پدر خود را بخرد و قصد کفاره کند صحیح نیست هشتم آنکه بنده سالم باشد از عیبی که موجب آزادی او میشود یعنی کور و لنگ و زمین گیر و مجذوم و غیر آن نباشد اما اگر بیمار باشد یا آبستن داشته باشد صحیح است نهم آنکه ملکیت بنده پس غلام غیر و غلامی که بر کسی جنایتی کرده باشد یا مرهون باشد یا مکاتب مطلق که چیزی داده باشد صحیح نیست دهم آنکه تمام بنده را آزاد کند پس اگر نصف آزاد در کفاره آزاد کند صحیح نیست مگر آنکه قصد سرایت کند یازدهم آنکه آزاد کردن را معلق بشرطی نسازد پس مدبر و مکاتب از کفاره مجزی نیست و فرقی نیست در کفاره میانهٔ غلام و کنیز و حاضر و غائب و گریخته هرگاه داند که زنده است و کفارهٔ بنده در جمیع آنچه مذکور شد نصف کفارهٔ آزاد است چه کفارهٔ بنده روزه است نه آزاد کردن و طعام دادن مگر آنکه آقای غلام او را چیزی بدهد که در این وقت می تواند بنده آزاد کرد یا طعام داد و در طعام لازم است که عددی را که شارع مقرر کرده از مساکین طعام دهند و اگر عدد یافت نشود آنچه یافت شود بدهند تا آن عدد تمام شود و اگر یافت نشود دیگر اطفال دو طفل را عوض یک مسکین حساب کنند و در طعام سیر شدن عدد لازم است و قوت غالب در طعام کافی است و افضل آن نان و گوشت است و معتبر در لباس دو جامه است پیراهن و ردائی و قیمت طعام و لباس مجزی نیست

باب نهم

در بیان بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن و در آن چهار مطلب است مطلب اول در بیع کردن و تجارت نمودن و کسب کردن و در آن چند فصل است فصل اول در بیان اقسام

تجارت و کسب و آن بر پنج قسم است اول تجارت و کسب واجب و آن وقتی واجب است که
قوت شخصی و قوت عیال واجب النفقه او موقوف بر آن باشد و همان تجارت که بآن نظام نوع
انسانی تمام میشود واجب کفائی است دوم تجارت و کسب سنت و آن تجارتیست که قصد بوسعت معاش
بر اهل و عیال و نفع رسانیدن بمسلمانان کنند سوم تجارت و کسب مباح و آن تجارتیست که غرض از آن زیاده
شدن مال باشد با استغنا چهارم تجارت و کسب حرام و آن تجارت و کسبی است که مشتمل باشد بر وجهی قبیح
و آن بر چهل و یک قسم است اول خریدن و فروختن چیزهای که نجس باشد خواه نجاست او اصلی باشد
چون نجاست مرده و پوست و گوشتی که در صحرا افتاده باشد و حال آن نا معلوم باشد یا در دست
کافر باشد و خونی که در وقت بریدن سر حیوانی که خون جهنده داشته باشد سوای خون دل که
خریدن و فروختن آن جائز است و چون نجاست خوک و سگ پس خریدن و فروختن آنها جائز
نیست اما بیع سگ شکاری و سگی که گله را محافظت میکند و سگی که زراعت را محافظت میکند
و سگی که محافظت باغ میکند جائز است و خواه نجاست او عارضی باشد چون چیزهای که روان باشد
و قابل پاک کردن نباشد چون دوشاب و روانی که در او موش مرده باشد سوای روغن نجس که
مجتهدین خریدن و فروختن آنرا جائز داشته اند جهت سوزانیدن در جائیکه سقف نداشته و خلافست
میانه مجتهدین که آب نجس را خرید و فروخت میتوان کرد یا نه اقوی آنست که جائز است و همچنین
جائز است خریدن و فروختن چیزهای که نجس شده باشد و قابل پاک کردن باشد چون جامه نجس
دوم خریدن و فروختن تریاق فاروق جهت داخل بودن شراب و گوشت افعی سیوم
خریدن و فروختن سرگین و بول حیوانی که گوشت او را نخورند و در فروختن بول حیوانی که
گوشت او خورند میانه مجتهدین خلافست اقوی آنست که حرام است سوای شتر جهت شفا
چهارم خریدن و فروختن آلتهای قمار و لهو چون نرد و شطرنج و دف و نی و عود و غیر اینها
پنجم خریدن و فروختن انگور و شیره بکسی که شراب کند ششم خریدن و فروختن چوب بکسی که بت تراشد
هفتم خریدن و فروختن سلاح جنگ چون تیر و نیزه و شمشیر با اعدای دین و ساختن سلاح جهت
ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که در وقت جنگ فروختن اینها حرام است نه در حالت صلح
و در فروختن سلاح بکسانی که راههای مسلمانان را میزنند خلافست میانه مجتهدین اصح آنست

که حرام است هشتم عمل صورتهای سایه دار و اجرت گرفتن بران و در عمل صورتهای که سایه نداشته
باشد چون نقش پرده نزد مجتهدین خلافست اصح آنست که حرام است نهم عمل غنا و آن تحریر آواز
ست بطریق سرود مستان و اجرت بران گرفتن و از ائمه معصومین وارد شده رخصت در جائز
بودن خوش خواندن زنانی که در عروسی چیزی خوانند بشرط آنکه سخنان باطل نگویند و مردان نامحرم
آواز ایشان نشنوند و همچنین حرام است هجو کردن مومنان و غیبت ایشان دهم عمل سحر و امانت و تسخیر
و شعبده و اجرت گرفتن بر آنها و قمار باختن یازدهم قصابی کردن یهود و نصاری دوازدهم
فروختن آنچه در و نفع نباشد چون حشرات و فضلات ایشان که بها سوای کرم ابریشم و کرمی که جهت
مکیدن خون عضوی از اعضای بیمار می چسبانند چه در زمین هر دو میانه مجتهدین خلافست اقرب
آنست که فروختن آنها جائز است و همچنین جائز است فروختن زنبور عسل بشرط آنکه ممکن باشد تسلیم
آن و مشاهده آن توان کرد سیزدهم خریدن و فروختن مصحف اما فروختن غلاف و کاغذ و جلد آن
جائز است و همچنین فروختن مصحف بکافر حرام است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر کافر مصحف
بخرد آن بیع صحیح است و حاکم جبرش بکند بر فروختن بمسلمانان چهاردهم خریدن و فروختن کتابهاست
که حکم آنها منسوخ باشد چون توریت و انجیل و زبور و نوشتن و نگاه داشتن آنها بغیر نقض پانزدهم
خریدن و فروختن چیزهایی که مغشوش باشد چیزی که از آن ظاهر نباشد چون آب در شیر شانزدهم خریدن و
فروختن حیوانی که مسخ شده باشد چون میمون و خرس با استخوان آن منتفع نتوان شد و در حدیث
وارد شده که حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق شانه از استخوان فیل داشته هفدهم خریدن و فروختن
جانوران درنده و همچنین هیجدهم خریدن و فروختن مال غیر چون مغصوب و دزدیده و لقطه پیش از تعریف
یکسال و موقوفات خاصه و عامه چون وقف اولادی سوای موضعی که استثنا شده چنانچه در بحث
وقف مذکور شد و همچنین خریدن و فروختن خاک طلا و نقره که در دکان زرگری بهم رسد جائز نیست
نوزدهم فروختن کنیزی که از او فرزند داشته باشد در غیر مکانهای که استثنا کرده اند چنانچه در باب
ششم در بحث استیلاد مذکور شد بیستم خریدن و فروختن چیزهایی که مشترک باشد چون آب دریا
و خاک صحرا پیش از آنکه در آن تصرف کنند بیست و یکم خریدن و فروختن زمین هایی که امام
آنرا بقهر و غلبه گرفته و خانه ها و درخت های که در آن زمین ها باشد در وقت فسخ کردن

کتابت کردن کافر شاید ... گفته که آن ... [illegible]

بیست و دوم خریدن و فروختن نتاج بیست و سوم خریدن و فروختن آنچه در شکم مادر و پشت پدر باشد تنها بی آنکه چیزی با آن ضم کنند بیست و چهارم خریدن و فروختن بشرط دست مالیدن باین طریق که بایع گوید هر متاعی را که تو دست بر آن نهی فروختم بتو بمبلغی معین بیست و پنجم خریدن و فروختن بشرط انداختن یعنی بایع گوید بمشتری که هر متاعی که پیش تو اندازم فروختم بتو باین مبلغ بیست و ششم خریدن و فروختن بشرط سنگ زدن باین معنی که بایع گوید بمشتری هر متاعی را که سنگ تو بر او خورد فروختم بتو بمبلغی معین بیست و هفتم خریدن و فروختن بعد از ندای روز جمعه و در این صورت بیع صحیح است اما این فعل حرام است بیست و هشتم خریدن و فروختن چیزی که بکیل و وزن در آید پیش از آنکه قبض کنند او را بغیر آنکس که از او خریده اما با او فروختن جائز است بمثل آنچه بآن خریده و اگر بغیر مثل آن بفروشد زیاده و کم فروختن با او جائز است بیست و نهم خریدن و فروختن دین بمنفعت سی ام خریدن و فروختن آزاد سی و یکم بیع بنده گریخته و مرغ در هوا سی و دوم بیع دین بدین سی و سوم سلم و سلف گوشت و نان و آنچه وصف آن نتوان کرد سی و چهارم زیاده و کم خریدن و فروختن دو جنس متفق که بکیل و وزن در آید سی و پنجم بیع میوه ها پیش از آنکه ظاهر شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر زیاده از یک سال باشد یا آنرا با چیزی ضم کنند جائز است و خریدن و فروختن پشم که بر پشت حیوانات باشد تنها جائز نیست سی و ششم بیع سبزه پیش از ظاهر شدن سی و هفتم بیع مزابنه و آن بیع میوه درختان خرما است بجنس آن خرما که از آن درخت باشد یا غیر آن سوای عریه یعنی یک درخت خرما چه در حدیث وارد شده که اگر کسی را یک خرما داشته باشد او را میوه غیر آن درخت میتواند داد سی و هشتم بیع محاقله و آن بیع زراعت است بهمان جنس بشرط آنکه از آن زمین حاصل شود سی و نهم بیع طفل و دیوانه و مست و بیهوش و خفته و کسی که او را باکراه بر آن داشته باشند و مفلس که او را از مال او منع کرده باشند چهلم فروختن گرو کننده متاعی را که پیش کسی گرو کرده باشد بی اذن او چهل و یکم خریدن و فروختن کسی که در مسجد اعتکاف کرده باشد اما آن بیع صحیح است قسم پنجم تجارت و کسب مکروه و آن تجارت و کسبی است که مشتمل باشد بر وجهی مرجوح و آن بر بیست و هشت قسم است اول گندم و جو فروختن دوم کفن فروختن سوم فروختن بنده چه در حدیث وارد شده که بدترین مردمان کسی است که بنده می فروشد چهارم قصابی و سلاخی کردن پنجم جولاهی کردن ششم حجامت کردن با شرط

[illegible]

اجرت هفتم زنا یا نیدن زنان باشرط اجرت هشتم معامله با ظالم کردن نهم معامله کردن با ناکرده کاران
... مانند ... صاحب عیب چون کسیکه جذام و برص داشته باشد دهم معامله کردن با ...
چون ... یازدهم صرافی کردن دوازدهم زرگری کردن سیزدهم ...
... پیدا ... تجارت کردن و همچنین ... کسیکه از حرام ... تجارت کردن ... چهاردهم
... و بعضی از مجتهدین آنرا حرام میدانند پانزدهم ...
... قرآن ... بر ... های قرآن ... نوشتن ... از مجتهدین این را حرام
میدانند ... فروختن چیزی زیاده از آنچه خریده ... با ... هفدهم فروختن ...
... هجدهم فروختن کنیزی که حامله ... باشد و بعد از چهار ماه
او را دخول کرده باشد نوزدهم خریداری نمودن خویشانی که برده ... آزاد ... برادر
و عم و خال بیستم فروختن زره و خود و کفش با اعدای دین در حال صلح بیست و یکم فروختن انگور و چوب
بشراب فروش و ... تراش ... شراب ریختن و بت تراشیدن بیست و دوم نوحه کردن
بباطل و اجرت گرفتن برآن اما اجرت بر نوحه کردن بحق جایز است زیرا که حضرت امام جعفر صادق علیه
السلام وصیت کرده بود که ... چند ... نوحه گران دهند که در ... فضائل ایشان ...
بیست و سوم ... خریدن ... خویش و کراهت سخت تر است در نان خریدن بیست و چهارم
فروختن ... فرزندان را ... مدت دو سال و بعضی تا هفت سال گفته اند و بعضی
از مجتهدین این را حرام میدانند همین حکم دارد ... میانه طفل و پدر و جد و برادر و خواهر ...
بودن مادر بیست و پنجم فروختن هر یک از دو مختلف ... نسیه و اگرچه در قدر مساوی باشند
هرگاه قابل وزن و کیل باشند بیست و ششم فروختن آب نهر ... آبی که باو احتیاج نداشته
باشند بیست و هفتم فروختن فرزند کنیزی را که از زنا حامله شده باشد و بعد از چهار ماه با آن دخول
کرده باشد بیست و هشتم ... شیره انگور چه احتمال دارد که در وقتیکه مشتری خواهد شراب شده باشد

فصل دوم در آداب تجارت بدانکه شصت و هشت امر تعلق به تجارت دارد دو امر واجب و
... و بیست ... امر مکروه و ... امر حرام اما دو امر واجب اول آنکه اگر متاع مشتمل
باشد بر عیبی ... آنرا بمشتری اظهار کند دوم آنکه در ... باران ... زیاده فروخته باشد

آن زیاده را بصاحب بدهد اما سنتهای کسب مرتبه است اول دانا بودن بآنکه کدام بیع صحیح است
و کدام باطل اگرچه تقلید مجتهد باشد تا آنکه از ربا سالم ماند دوم استخاره کردن در خریدن و فروختن
سوم حلیم بودن چهارم آنکه در خرید و فروخت التقاضا نکند بلکه مسامحت کند خصوصاً در متاعی
که در رو عبادت باشد پنجم کم خریدن و زیاده فروختن ششم پیش از همه کس بطلب رزق رفتن هفتم
دعای منقول خواندن در آن وقت که اراده دارد که داخل بازار شود هشتم دعای منقول خواندن
مشتری پیش از خریدن نهم سه مرتبه تکبیر گفتن مشتری و شهادتین گفتن او در وقت خریدن دهم
طلب برکت و خیر کردن در خریدن و فروختن و سهولت در آنها یازدهم ابتدا کردن فروشنده
بفروختن و واز … داشتن خریداران اگر تفاوت … جهت فضیلت و علم آن … نیست
سیزدهم آنکه اگر کسی از خریدن پشیمان شود و متاع را رد کند قیمت آنرا باز دهد چهاردهم آنکه اگر قسمی از
اقسام تجارت بر او دشوار باشد بقسمی دیگر انتقال کند که آسان باشد و اگر در شهری … نشود
بشهری دیگر انتقال کند پانزدهم هرگاه خریدار پیدا شود فی الحال بفروشد و مشتری را انتظار
نفرماید شانزدهم آنکه باندک فایده اکتفا کند و بسیار نخواهد بلکه بمقدار قوت یک روز از مشتریان
بستاند هفدهم آنکه اگر در متاع عیبی باشد اظهار کند هرگاه آن عیب ظاهر باشد هجدهم آنکه
با کسی معامله کند که در خیر نشو و نما کرده باشد نوزدهم در خریدن و فروختن قسم نخورد بیستم آنکه قوت
سال را جمع کند بیست و یکم آنکه در معاش میانه روی داشته باشد و نه اسراف کند و نه بسیار بر خود تنگ
گیرد بیست و دوم آنکه در وقت نماز اول نماز بگزارد و آنگاه مشغول بتجارت شود بیست و سوم
آنکه اگر کسی جهت او هدیه بیاورد عوض آن بدهد بیست و چهارم آنکه در دکان خود باز کند و طلب
رزق کند و اگرچه او را احتیاج نباشد بیست و پنجم پنهان کردن مال خود را اگرچه از برادر باشد
بیست و ششم خریدن املاک بیست و هفتم ثواب مقرر خود را در شب کردن بیست و هشتم آنکه اگر
بسبب تجارت در شهری نقصانی یا محرومیتی او رسد چون اسباب … نشود ساخته
بشهری دیگر انتقال کند بیست و نهم آنکه در خریدن کنیز و غلام تغییر اسم ایشان بدهد سی ام آنکه شیرینی
بخوراند ایشان بدهد سی و یکم تصدق کند جهت آنها بچیزی اما سنت و شش امر کروه اول
داخل شدن بیازار پیش از همه کس دوم مدح بایع و ذم مشتری متاع را سوم پوشیدن عیب کالا

چهارم سوگند خوردن در حال فروختن پنجم خریدن و فروختن میانه طلوع صبح و طلوع آفتاب ششم
فروختن زیاده از آنچه خریده باشد بکسی که او را وعدهٔ احسان کرده باشد هفتم ظاهر ساختن متاع
خوب و پنهان کردن متاع بد هرگاه بدی محسوس باشد و اگر حس در نیابد واجبست اظهار چنانکه
گذشت هشتم کم کردن از قیمت بعد از بیع کردن خواه کم کردن پیش از جدا شدن از یکدیگر باشد و خواه
بعد از آن نهم فروختن در موضعی که تاریک باشد و عیب ظاهر نشود دهم زیاده کردن در قیمت متاع در
وقت فریاد کردن دلال بلکه صبر کند تا دلال خاموش شود آنگاه زیاده کند یازدهم سمساری کردن
جهت کسی که از غیر آن شهر باشد در حالتی که قیمت متاع آن شهر نداند و بعضی از مجتهدین این را حرام
میدانند دوازدهم کیل و وزن کردن کسی که عالم بآن نباشد تا آنکه از زیاده و کم فروختن ایمن باشد
سیزدهم خریدن وکیل جهت موکل چیزی را که خود داشته باشد و همچنین چیزی را که موکل
در فروختن او کسی را وکیل کرده باشد جهت خود خریدن و حکم دلال حکم وکیل است و بعضی از مجتهدین
این را حرام میدانند چهاردهم کاهلی کردن در خرید و فروخت پانزدهم کاری که مستلزم دنائت باشد
بنفس خود کردن بلکه متوجه کار بزرگ باشد چون ملک خریدن و بنده خریدن و شتر خریدن شانزدهم
بهانه در بازار گردیدن هفدهم متوجه کار شدن جهت ظالمان هجدهم ایمن ساختن [illegible]
نوزدهم برداشتن متاع با [illegible] چه آن محل ضایع شدن متاع است بیستم نسبت دادن فائده
و نقصان بسرمایه چنانچه گوید اصل مایه من صد دینار است و هر ده دینار را یک دینار نفع میخواهم
بیست و یکم سفر دریا کردن جهت تجارت هرگاه ظن غالب بسلامت باشد یعنی در غیر تلاطم امواج
دریا بیست و دوم آنکه تاجر اگر میانه مشتریان تفاوت نهد آنکس که تفاوت جهت او واقع
شده قبول تفاوت کند بیست و سوم بسیار بکار گردیدن بیست و چهارم تجارت بمالی که احتمال
حلال و حرام داشته باشد چون مال کسیکه ربا خوار باشد یا جهالت حال آن مال بیست و پنجم آنکه
غلام و کنیزی را که می خرد قیمت خود را ببیند بیست و ششم آنکه متاع خود را زینت دهد بقصد آنکه
جاهل رغبت کند در آن اما اگر آن عادت او شده نه بقصد مذکور جائز است و اما آنچه حرام که
حرام است اول زیاده یا کم فروختن آنچه بکیل و وزن در آید دوم مغشوش ساختن چیزی که ظاهر
نباشد سوم زیاده کردن در قیمت متاع بعد از آنکه کسی اراده خریدن آن کرده باشد و عازم شده

به صیغه گفتن تا آنکه بایع پشیمان شود یا کم کردن قیمت مثل آنکه در زمان خیار مشتری گوید که مثل این متاع کمتر از آنچه تو خریده میدهم تا آنکه مشتری پشیمان شود و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند چهارم تفاوت میانه نقد و نسیه نهادن در فروختن چیزی پنجم خرید و فروخت بعد از ندای روز جمعه ششم زیاده کردن در قیمت متاع هر کسی را که اراده خریدن نداشته باشد تا آنکه مشتری حریص شود در خریدن و در این صورت بیع صحیح است اما مغبون اختیار فسخ دارد هفتم پیش رفتن لقا قافله جهت خرید و فروخت تا چهار فرسخ که با جماعتی که عالم به نرخ شهر نباشند معامله کنند اما اگر اتفاقی باشد یا چهار فرسخ بیشتر باشد جائز است و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند و میانه مجتهدین خلافست که آیا بیع در این صورت صحیح است یا نه و هر گاه در این صورت غبن باشد بایع را دعوی غبن میرسد هشتم نگاه داشتن گندم و جو و خرما و مویز و روغن جهت گران شدن بشرطیکه غیر از او کسی دیگر نداشته باشد و مردم محتاج باشند و بعضی از مجتهدین روغن زیت و نمک را الحاق باینها کرده اند و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند و در احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده که حد نگاه داشتن در گرانی سه روز است و در ارزانی چهل روز و بعد از آن حاکم شرع او را جبر کند بفروختن و میانه مجتهدین خلافست که آیا نرخ را حاکم تعیین کند یا نه اصح آنست که نرخ بدست صاحب است نهم سفر دریا جهت تجارت با خوف هلاک یعنی در وقت تلاطم امواج آن فصل سوم در اقسام بیع کردن بدانکه بیع کردن بر ده قسم است قسم اول آنکه متاع و قیمت آن هر دو حال باشد و این قسم را بیع نقد گویند و در جائی که بیع مطلق کنند یا بشرط حال بودن قیمت و متاع کنند منصرف باین قسم میشود و شروط آن چهارده است اول ایجاب چون بعتک هذا بهذا الثمن فروختم بتو این کتاب را بصد دینار دوم قبول چون قبلت یعنی قبول کردم این بیع را سوم آنکه بلفظ گویند ایجاب و قبول را الا با قدرت اشارت و کنایت و کتابت کافی نیست و خلافست میانه مجتهدین که اگر بلفظ نگویند و اکتفا بدادن قیمت و گرفتن متاع کنند آیا جائز است و آن را بیع میگویند اکثر مجتهدین برآنند که این قسم را بیع نمیگویند و هیچ کدام مالک نمیشوند مگر بعد از تلف شدن یکی از متاع یا قیمت آن چهارم آنکه هر یک از ایجاب و قبول را بصیغه ماضی ادا کنند چنانچه مذکور شد پس اگر بصیغه مضارع یا امر گویند صحیح نیست پنجم آنکه هر یک از فروشنده و خرنده بالغ و عاقل و جائز التصرف و مختار باشند پس خرید و فروخت طفلی اگر چه ده ساله باشد و دیوانه اگرچه ولی اذن بدهد درست

فرق در میان این مسئله و مسئله [illegible]

و خفته و بیهوش و اگرچه بعد از آنکه بهوش آیند اذن دهند و مفلسی که حاکم شرع او را از مالش بواسطه قرضخواهان
منع کرده باشد و کسی که او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست امّا اگر بعد از اکراه اگر اذن بآن بیع دهد
صحیح است ششم آنکه هر یک از ایشان آزاد باشد پس خرید و فروخت غلام بی اذن آقا صحیح نیست هفتم
آنکه مشتری مسلمان باشد هرگاه متاع مصحف یا بنده مسلمان باشد پس اگر کافر بخرد صحیح نیست و بعضی از
مجتهدین این را شرط نمی دانند بلکه گفته اند این بیع صحیح است و حاکم او را جبر میکند بفروختن آنها بمسلمانان
چنانچه گذشت هشتم آنکه فروشنده مالک باشد یا در حکم مالک چون وکیل او یا وصی و حاکم شرع یا امین پس
بیع کردن کسی که مالک آن متاع نباشد یا در حکم مالک نباشد صحیح نیست و موقوفست بر رضای
مالک نهم آنکه آن متاع چیزی باشد که مالک آن تواند شد پس خرید و فروخت شراب و خوک و حشرات
و فضلات انسان چون موی و ناخن صحیح نیست و میانه مجتهدین خلافست در جواز فروختن شیر آدمی
و اقرب آنست که جایز است دهم آنکه آن متاع نجس نباشد یا قابل پاک ساختن باشد پس بیع نجس
چنانچه گذشت صحیح نیست یازدهم آنکه متاع عین باشد پس بیع دین و منفعت صحیح نیست دوازدهم
آنکه فروشنده قادر باشد بر تسلیم آن پس خرید و فروخت مرغ در هوا و ماهی در دریا و بنده گریخته صحیح نیست
سیزدهم آنکه متاعی که می فروشد می باید که وقف نباشد پس اگر وقف باشد صحیح نیست مگر وقف
اولادی بشرط آنکه میانه موقوف علیهم نزاع باشد بطریقیکه سبب خراب شدن وقف گردد که
در آن صورت بعضی از مجتهدین گفته اند که می توان فروخت و بقیمت آن ملکی دیگر خریدن چنانچه
گذشت چهاردهم آنکه متاعی را که میفروشد اگر قابل کیل و وزن باشد می باید که معلوم باشد
بکیل یا وزن یا آنکه ذکر جنس یا وصف آن کند پس اگر مجهول باشد صحیح نیست و اگرچه مشاهده کند امّا
مشاهده در جامه و زمین ذکر ذرع و عدد در آنها کافیست و بعضی گفته اند که اگر نسبت بیکی از فروشنده
یا خریدار مجهول نباشد صحیح است مثل آنکه مشتری گوید ببایع که بفروش این متاع را بقیمتی که بدیگری
فروختهٔ و هم چنین قیمت متاع می باید که معلوم باشد قسم دوم هم متاع و هم قیمت آن هر دو نسیه
باشد و این قسم را بیع دین بدین گویند که حرامست چه حضرت پیغمبر از این بیع نهی کرده قسم
سوم آن متاع حال باشد و قیمت آن نسیه و این قسم را بیع نسیه گویند و شرطهای این قسم پانزده
است از چهارده شرطی که مذکور شد در قسم اوّل مشخص بودن وعدهٔ قیمت آنست پس اگر وعده مشخص

نباشد چون آمدن حاجیان از حج یا رسیدن محصول صحیح نیست قسم چهارم آنکه متاع نسیه باشد و
قیمت آن نقد و این قسم را سلم و سلف گویند و شرطهای این قسم زیاده بر چهارده شرط‌اند که در
قسم اول قبض کردن قیمت ست در مجلس و ذکر وعده درین عقد لازم ست و میباید که در سر وعده وجود آن جنس
ممکن باشد قسم پنجم آنکه متاع را بفروشد بی آنکه ذکر مایه کند و این قسم را مساومه گویند و شرطهای او
چهارده شرط ست که در قسم اول مذکور شد قسم ششم آنکه متاع را بزیاده از آنچه خریده بفروشد و
این قسم را مرابحه گویند و شرطهای این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکوره ذکر مایه ست با زیادتی آن در
عقد بیع و اگر بوعده خریده باشد میباید که بگوید بمشتری که من بوعده خریده‌ام و مکروه ست درین بیع
نسبت دادن فائده باصل مایه مثل آنکه گوید که این متاع را خریده‌ام بصد دینار و میفروشم بزیادتی هر ده
دینار یک دینار قسم هفتم آنکه متاع را بآنچه خریده بفروشد و این قسم را تولیه گویند و شرطهای این
قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور علم باصل مایه است و آنکه بر قیمتی که خریده باشد بفروشد بی زیاده
و نقصان قسم هشتم آنکه متاع را بکمتر از آنچه خریده میفروشد این قسم را مواضعه گویند و شرطهای
این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور اخبار باصل مایه است و مکروه است نسبت دادن نقصان را
درین قسم نیز باصل مایه چنانچه در مرابحه مذکور شد قسم نهم آنکه دو متاع متساوی را که قابل کیل و وزن
باشد بیکدیگر فروختن و آنرا ربا گویند و شرطهای این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور عدم
زیاده و نقصان ست در قدر در نقد و نسیه چه اگر بزیاده و نقصان بفروشد و بخرد جائز
نیست و اگر چه آن زیادتی حکمی باشد چون شرط کردن ساختن انگشتری جهت بایع مثلاً و آنچه
در بعضی احادیث ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده که جائز ست فروختن درهم تازه بدرهم
کهنه و شرط زرگری کردن و مراد بدرهم کهنه مغشوش ست پس زرگری آن در برابر غش دیگری
خواهد بود و زیاده نخواهد بود و همچنین طلا و نقره مغشوش را بجنس خالص او نمیتوان فروخت هرگاه
مقدار غش معلوم نباشد و اگر معلوم باشد بزیاده میتوان فروخت و اگر بایع و مشتری پدر و پسر
و زن و شوهر و غلام و آقا باشند ایشان اگر زیاده و کم متاع متساوی را که قابل کیل و وزن باشد
بفروشند صحیح ست و اگر یکی مسلمان و دیگری کافر حربی باشد درین صورت نیز زیاده از جنس
بکافر میتوان فروخت اما زیاده با ایشان نمیتوان داد و آیا در میانه مسلمان و یهود ربا هست

در این مسئله میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که ربا هست در فروختن طلا و نقره که او را صرف گویند زیاده به شروط مذکوره قبض در مجلس شرط است پس اگر پیش از آنکه خرنده و فروشنده قبض کنند متفرق شوند باطلست و اگر بعضی را قبض کنند همان بعض صحیح است و اگر در دو جنس متفق زیادتی واقع شود با علم واجبست بر گیرندهٔ آن که آن زیاده را بصاحب باز دهد اگر بشناسد او را و بعد از فوت او بورثهٔ او رساند و اگر نشناسد او را جهت او تصدق کند و اگر مقدار زیاده را نداند و صاحبش را بشناسد با او مصالحه کند و اگر صاحبش را نیز نشناسد خمس از آن بیرون کند و باقی حلال است و اگر جاهل باشد بحرام بودن ربا استغفار کند و گناه ندارد و آیا در این صورت زیادتی را بصاحب باید داد یا نه مجتهدین را در این مسئله دو قول است اقوی آنست که بدو واجبست و میتوان خلاص شد از ربا یا آنکه بگیرد با ناقص چیزی از غیر جنس او یا آنکه ناقص را بجنس دیگر بفروشد و بعد از آن بخرد یا آنکه زیادتی ببخشد قسم دهم آنکه دو جنس مختلف باشد چه آنرا بزیاده و کم نقد میتوان خرید و اما اگر هر دو قابل کیل و وزن باشند نسیه فروختن مکروه است اگرچه بی زیاده و نقصان بفروشد

فصل چهارم

در بیان آنچه در بیع کردن داخل است و قاعدهٔ کلی در آن آنست که هرچه در عرف او را داخل دانند در بیع کردن داخل است و الفاظ آن شش است اول زمین و بقعه و عرصه و ساخت پس هرگاه عقد بیع باینها واقع شود چشمه و چاه و آب در بیع آن زمین داخل است و درختها که در آنها باشد یا زراعتی که شده باشد داخل نیست و اگرچه بایع در وقت بیع گفته باشد که فروختم بتو این را بجمیع حقوق آن اما اگر گفته باشد که فروختم این خانه را با آنچه در آن در بر و بسته شود یا این زمین را با آنچه در آنست در این صورت درخت و زراعت داخل است اما سنگهائی که در زمین مدفون باشند داخل نیست و بایع را در این وقت لازم است که سنگها را از آن زمین بیرون کند اگرچه مدت تا کندن سنگها بر بایع لازم نیست و اگرچه زمان آن بسیار باشد اما بر بایع لازم است که بعد از بیرون برآوردن سنگها آنچه از زمین ناهموار شده باشد هموار کند دوم باغ و بستان پس هرگاه عقد بیع بر این هر دو واقع شود درخت و زمین و دیوار داخل است و آیا عمارتی که در باغ واقع است و خانهائی که چوب بر آن می اندازند و بر آن بالا میروند بجهت مرغ پرانیدن و جای [illegible] انجیر و انگور داخل هست یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که داخل نیست

سوم خانه و داخل است در او زمین و عمارت و بالاخانه و پائین خانه مگر آنکه هر یک بسر خود خانه باشد
و آنچه در آن خانه ثابت باشد داخل است خواه از اجزای آن خانه باشد چون سقف و درهای نشانیده
و حلقها و آنچه در را بآن بندند و خواه از اجزای آن خانه نباشد ولیکن بواسطهٔ آسانی ثابت ساخته
باشند چون نردبانیکه در جای نشانیده باشند بنوعی که نتوان آنرا از جای بجای دیگر نقل نمودن
و رفهای تخته یا چوب که ثابت ساخته باشند و میخهای که در و کوفته باشند اما دست آسیا و خمها
و تغارها و چوبهای که گازری نشانیده باشند و گنجهای مدفون و سنگهای پنهان و فرش خانه
و چاروا و رفهای که بر میخهای که کوفته گذاشته باشند و ریسمان و دلو و چرخ و قفل داخل نیست
چهارم قریه و دهکده پس اگر بیع باین هر دو واقع شود عمارت و ساختهای که احاطه بآن خانه را
کرده و راهها داخل است در آن و آیا درختهای که در میان آنها باشند داخل است میانهٔ مجتهدین
خلافست اقرب آنست که داخل نیست و مزرعهای حوالی قریه داخل نیست مگر با قرینه که دلالت بر
داخل بودن آن کند پنجم درخت و داخل است در وی شاخها و برگهای تر و آیا شاخ و برگ خشک و
برگ درخت توت داخل است میانهٔ مجتهدین خلافست اما میوهٔ درخت داخل نیست و اگر درخت
را مشتری بکند حق بائع ساقط میشود و میوهٔ درخت خرما که نر آنرا بماده نشانیده باشند داخل نیست
مگر آنکه مشتری شرط کرده باشد و بر مشتری در این صورت لازم است که بگذارد که میوه برسد اگر ضرر بدرخت
نرساند و اجرت آن زمان را نمی رسد که از بائع طلب کند و اگر درگذشتن تا رسیدن میوه
بدرخت ضرر رسد مشتری میتواند قطع آن کرد و در ارش خلافست ششم غلام و داخل نیست
در خریدن غلام مالی که مولی تملیک او کرده باشد بنا بر آن قول که گفته اند که غلام مالک چیزی
نمیشود مگر آنکه شرط کند بشرط آنکه ربا نشود و جامهای که پوشیده باشد آیا داخل است یا نه میانهٔ
مجتهدین خلافست اقرب آنست که آنچه عرف حکم آن کند داخل است فصل پنجم در بیان اقسام
خیار بدانکه اصل در بیع کردن لزوم است و در پانزده موضع رد کردن جائز است اول خیار مجلس
و آن مخصوص بیع کردن است و هر یک از بائع و مشتری را اختیار فسخ می رسد در مجلس بچهار شرط اول
آنکه در عقد بیع شرط سقوط خیار مجلس نکرده باشد چه اگر شرط سقوط خیار مجلس کنند اختیار فسخ ندارند
دوم آنکه بعد از عقد بیع باشد چه پیش از عقد بیع خیار مجلس نیست سوم آنکه هر یک از فروشنده و خریدنده

از یکدیگر باختیار متفرق نشده باشند که اگر متفرق شده باشند خیار مجلس نیست دوم آنکه اگر بکره ایشانرا
از یکدیگر متفرق سازند ساقط نمی‌شود و اگر یکی از ایشان بمیرد آیا حکم وارث او دارد یا نه میانه مجتهدین
درین مسئله خلافست و اگر یکی از ایشان دیوانه شود خیار ساقط نمیشود بلکه ولی ایشانرا با صرفه
و غبطه اختیار فسخ هست چهارم آنکه چیزی که خرید و فروخت بر آن واقع شده یکی از این یازده کس
نباشد که بر مشتری آزاد میشوند اگر یکی از این یازده کس باشد اختیار [illegible]
[illegible] بعضی از مجتهدین که جائز داشته‌اند [illegible] بعضی از مجتهدین [illegible]
آنکه اگر پدر طفل چیزی از مال خود [illegible] دوم خیار حیوان است مشتری
حیوان را اختیار فسخ هست از وقت عقد بیع تا سه روز [illegible] بعضی از مجتهدین گفته‌اند که بایع نیز
مخیر است درین سه روز و اگر قیمت حیوان نیز حیوان باشد [illegible] و شرط اول آنکه در عقد بیع شرط
سقوط نکرده باشد چه با شرط سقوط ساقط میشود دوم آنکه تصرف در حیوان نکرده باشد یا جاریه
و غیر آن چه با تصرف خیار حیوان ساقط است و اگر عیبی درین سه روز در خیار حیوان حادث
شود از جهت مشتری مجتهدین را درین مسئله قول است اصح آنست که مشتری مخیر است در
فسخ یا نگاه داشتن آن حیوان معیب و ارش و تفاوت گرفتن میانه صحیح بودن و معیوب بودن و اگر
درین سه روز بی آنکه تقصیر کند تلف شود از مال بایع است سوم خیار شرط و این خیار در جمیع
عقود جاری است سوای عقد نکاح و وقف و طلاق و ابراء و شرطهای خیار شرط در بیع پنج
است اول آنکه شرطی نباشد که منافی بیع باشد چون شرط آنکه نفروشد دوم آنکه منافی شرع
نباشد چون شرط آنکه آزاد نکند یا وطی نکند یا اگر کسی آنرا بدزدد عوض آنرا بایع بدهد سوم آنکه
مضبوط باشد پس اگر شرط مجهول کند چون آمدن حاجیان از حج باطل است چهارم آنکه شرط را
در عقد بیع کرده باشد چه اگر در عقد بیع نکرده باشد اختیار فسخ ندارد پنجم آنکه تصرف در متاع نکرده
باشد چه با تصرف چون دخول کردن خیار شرط ساقط میشود و بتلف شدن این متاع نیز خیار
شرط ساقط میشود آنگاه اگر مثل داشته باشد طلب مثل یا قیمت میکند و این خیار شرط در بیع
[illegible] برای هر یک از بایع و مشتری هست پس اگر هر یک از ایشان جهت خود یا اجنبی شرطی کنند جائز
است و اگر در فروختن شرط سکنی یک سال یا دو سال کند جائز است و خیار شرط بطریق میراث بورثه منتقل

میشود و تعلیق مخصوص انست بقبول شرط و تعلیق بر شرط چهار است اول آنکه قابل هیچ یک از نیست چون
ایمان بخدا و رسول و ائمه علیهم السلام و بواجبات قطعیه و بتحریم محرمات قطعیه دوم آنکه قابل شرط
و تعلیق هر دو هست چون آزاد کردن غلام و شرط کردن که مبلغی بدهد و نذر کردن و تدبیر کردن غلام
و چون اعتکاف واجب کردن چه آن قابل تعلیق هست تا بیند و شب آن و قابل شرط هست که
رجوع کند در آن هر وقت که خواهد سوم آنکه قابل شرط است و قابل تعلیق نیست چون بیع کردن یا
صلح نمودن و اجاره دادن چه بودن اینها انتقال بعد از رضای ایشان است و رضا نمیشود مگر
با جزم و در صورت تعلیق جزم نیست چهارم آنکه قابل تعلیق باشد و قابل شرط نباشد چون نماز
و روزه یا نذر و یمین موضع چهارم خیار تاخیر است و آن چنانست که اگر چیزی را بفروشد و
متاع را یا بعض آنرا تسلیم مشتری نکند و مشتری قیمت آنرا یا بعض آنرا به بایع ندهد یا آنکه شرط وعده
نکرده باشد تا سه روز بایع صبر میکند و بعد از سه روز بایع مخیر است در فسخ و صبر موضع پنجم خیار
چیزهایی که در آن روز تا شب ضایع شود یا قیمت آن ناقص شود پس اگر کسی چنین چیزی
را بفروشد تا شب صبر کند اگر مشتری قیمت آنرا بیاورد مال او میشود و اگر نیاورد بایع مخیر است
در فسخ و اگر مشتری بعضی از قیمت آنرا نقد قرار داده باشد و بعضی را نسیه نقد را نداده باشد آیا بایع مخیر است
در فسخ یا نه مجتهدین را درین مسئله دو قول است اقرب آنست که اختیار دارد و همچنین خلافست
که اگر آنچه وعده کرده بود در وعده قرار داده نداد موضع ششم خیار رویت و آن چنانست
که شخصی متاعی را بی آنکه ببیند بوصف بخرد پس اگر بعد از دیدن بخلاف صفت باشد مخیر است در
فسخ و نگاه داشتن آن و اگر بعضی را دیده باشد و بعضی بوصف خریده باشد آنگاه بر خلاف
صفت واقع شده باشد تمام را رد میتواند کرد نه آنکه بعضی را نگاه دارد و بعضی را رد کند موضع
هفتم خیار غبن و آن چنانست که شخصی متاعی را بخرد یا بفروشد آنگاه ظاهر شود که در وقت
عقد بیع زیاده از آن یا کمتر از آن قیمت داشته آنکس که مغبون است مخیر است در فسخ بشرط
شرط اول تصرفی که مانع رد باشد در آن متاع نکرده باشد چون فروختن مشتری و تلف
شدن در دست او و بعضی از مجتهدین گفته اند که درین صورت نیز فسخ میرسد بایع را
و التزام مشتری میکند بر رد کردن قیمت متاع یا مثل آن متاع و بعضی از مجتهدین گفته اند

که بایع را در صورت می رسد که آن متاعی را که مشتری فروخته از آن شخص که خریده بگیرد دوم
در وقت خرید و فروخت عالم بقیمت آن نباشد چه اگر در آن وقت عالم باشد اختیار فسخ
نیست سوم زیادتی و نقصان فاحش باشد بحسب عرف و عادت پس اگر اندک زیادتی و نقصانی
باشد که او را در عرف زیاده و نقصان نگویند اختیار فسخ نیست موضع هشتم خیار عیب و آن
ثابت است در هر چیزی که از خلقت اصلی زیاده یا کم باشد و آن بیست و هشت قسم است اول
دیوانه بودن غلام و کنیز دوم برص داشتن سوم جذام داشتن چهارم قرن داشتن یعنی کنیزی را
که بجز دو در فرجش چیزی باشد که مانع دخول کردن باشد پنجم برآمدن پشت یا سینه غلام و کنیز ششم
گریختن ایشان بعادت نه آنکه از روی ترس جای پنهان شوند چه آن گریختن رد نمیتوان کرد
هفتم خنثی بودن هشتم خصی بودن اگرچه قیمت بدان زیاده میشود نهم لنگ بودن دهم کور بودن
و احول بودن و مرض سبل در چشم داشتن یازدهم کر بودن دوازدهم کافر بودن غلام و کنیز هرگاه
مشتری شرط اسلام کرده باشد بر قول بعضی از مجتهدین سیزدهم نبودن موی در پشت زهار غلام
چهاردهم مستحق بودن حدی یا تعزیری که بسبب آن هلاک شود یا مستحق قتل یا بریدن عضوی باشد پانزدهم
موی سفید داشتن شانزدهم خون حیض ندیدن کنیز جوان بر قول بعضی از مجتهدین هفدهم بودن ثقل و درد زیاده
بر عادت که در غلام و کنیز باشد هیجدهم آبستنی در کنیز نوزدهم بیمار بودن اگرچه تب یک روز باشد بیستم گنده بودن
دهن بر قول بعضی از مجتهدین بیست و یکم زنا کردن کنیز و غلام بر قول بعضی از مجتهدین بیست و دوم
بول کردن غلام بزرگ در جای خواب بر قول بعضی از مجتهدین بیست و سوم دزدی و خیانت کردن
کنیز و غلام بشرط آنکه تمیز داشته باشند نه آنکه طفل باشند بیست و چهارم احمق بودن ظاهر
بیست و پنجم آنکه شراب خوار باشد بیست و ششم آنکه متاعی که خریده باشد نجس باشد و اگرچه قابل
پاک ساختن باشد یا مشقت یا نقصان در قیمت آن در پاک کردن بیست و هفتم ختنه ناکرده
بودن غلام بر قول بعضی از مجتهدین بشرط آنکه مشتری نداند که آنرا ختنه نکرده اند بیست و هشتم
بی قوت بودن دست راست غلام با وجود قوت داشتن دست چپ و پس مشتری هرگاه عالم
شود باین عیوب اختیار فسخ دارد در چهار شرط اول آنکه تصرف در آن متاع نکرده باشد چه اگر تصرف
کرده رد نمیتوان کرد اما ارش که تفاوت میانه قیمت بی عیبی و عیب دار است میگیرد دوم آنکه

پیش از بیع کردن باشد سوای چهار عیب اول آنکه آن چهار عیب اگر از وقت بیع تا یکسال بهم رسد مشتری فسخ آن می تواند کرد هرگاه تصرف نکرده باشد سیوم آنکه مشتری پیش از بیع کردن عالم نباشد که اگر عالم باشد رد نمی تواند کرد و ارش نیز نمیگیرد چهارم آنکه در وقت بیع کردن خیار عیب را اسقاط نکرده باشد خواه بتفصیل خواه باجمال چه اگر اسقاط کرده باشد رد نمی تواند کرد و گرفتن ارش در چهار موضع ثابت می شود اول آنکه مشتری تصرف کرده باشد در متاع عیبناک چنانکه گذشت دوم آنکه مشتری کسی را بخرد که بر او آزاد شود در این صورت نیز رد نمی تواند کرد و ارش میگیرد سیوم آنکه در صورتی که مشتری اختیار فسخ داشته باشد و فسخ نکند ارش میگیرد چهارم آنکه متاع در دست مشتری عیب بهم رسانیده باشد و بایع شرط کرده باشد که هرگاه عیبناک شود ارش بدهد موضع نهم خیار تدلیس و آن چنانست که شخصی کنیزی را مثلا فروخته باشد بشرط آنکه سرخ روی و جعد موی باشد و روی او را سرخ کرده باشد بسرخاب و وصل کرده باشد موی دیگری را بموی او چه در این صورت مشتری هرگاه عالم نبوده باشد و بعد از آن عالم شود اختیار دارد که فسخ کند و همچنین اختیار دارد هرگاه گوسفندی را چند روز شیر او را نادوشیده باشد و بفروشد بشرط آنکه شیر او مقدار معینی باشد و بعد از آن ظاهر شود که شیر او کمتر از آن بوده در این صورت نیز مشتری مخیر است بشرط آنکه در کمتر از سه روز شیر کم شود چه اگر بیشتر از سه روز شیر کم شود اختیار فسخ ندارد و اگر شیر آن گوسفندی را که او را سه روز ندوشیده باشند کم شود و عادت او شود آیا مشتری اختیار فسخ دارد یا نه میانه مجتهدین خلاف است اقرب آنست که اختیار فسخ ندارد و آیا این حکم در غیر گوسفند نیز می رود یا نه چون حدیث در گوسفند واقع شده مخصوص گوسفند است میانه مجتهدین خلاف است اقرب آنست که در غیر گوسفند نیز میرود و همچنین آب قنات یا آسیا را بند کردن که در نظر مشتری بسیار نماید و بعد از آن ظاهر شود که آب او کم بوده اختیار فسخ دارد و در خیار تدلیس هرگاه فسخ نکند و راضی بنگاه داشتن شود ارش نمیگیرد دیگر در شرط بکارت چه هرگاه شرط کرده باشد که کنیز بکر باشد و بعد از آن ظاهر شود که بکارت نداشته در این صورت بنابر قول مشهور ارش میگیرد و در فسخ حضور حاکم شرع یا بایع شرط نیست موضع دهم

خیار اشتراط و آن چنانست که متاعی که بشرطی بفروشد سالم نباشد شرط در وی پس با عدم آن شرط باشتراط آن موجب اختیار فسخ هست چون فروختن بشرط آنکه هرگاه در موعد معینی رد ثمن نماید مسلط بر فسخ بیع باشد موضع یازدهم خیار شرکت و آن چنانست که متاعی را که بکسی بفروشد اگر ممزوج سازد بمثل آن بحیثیتی که جدا نتوان کرد از یکدیگر چه در نصورت مشتری اختیار فسخ و شرکت هر دو دارد موضع دوازدهم خیار دشواری تسلیم کردن چه هرگاه بایع متاعی را که گمان او این باشد که می تواند تسلیم کردن بفروشد و بعد از آن دشوار شود بر او تسلیم کردن آن چون فروختن کبوتری که از عادت او این باشد که هر روز باز آید مشتری مخیر است میان فسخ و طلب مثل یا قیمت آن موضع سیزدهم خیار رد کردن بعضی از متاع و آن چنانست که کسی دو غلام را مثلاً بیکدفعه خرید آنگاه ظاهر شود که یکی از ایشان ملک دیگری بوده مخیر است میانه فسخ بیع هر دو غلام یا نگاه داشتن یک غلام را بحصه او از قیمت و طلب کردن قیمت غلام دیگر را از بایع موضع چهاردهم خیار تفلیس و آن چنانست که هرگاه شخصی متاعی را بمفلسی بفروشد و بعد از آن حاکم شرع او را از دانش منع کند جهت قسمت کردن مال او بر قرضخواهان چه در نصورت صاحب متاع مخیر است در فسخ کردن بیع و گرفتن متاع و میانه امضا و شریک بودن با قرضخواهان در مال آن مفلس موضع پانزدهم خیار تلف شدن و غصب کردن چه اگر متاع که بایع فروخته پیش از قبض یا بعد از قبض در مدت خیار تلف شود بسببی از جانب بایع یا اجنبی مشتری مخیر است در فسخ و همچنین اگر متاعی را که بایع فروخته پیش از قبض مشتری غصب کند و رد آن ممکن نباشد مشتری مخیر است در فسخ و آیا اجرت مدت غصب را مشتری از بایع میگیرد یا نه درین مسئله خلافست و اگر بایع در تسلیم تاخیر کند اجرت مدت تاخیر بر او لازم است موضع شانزدهم خیار جهالت اجاره و آن چنانست که هرگاه مشتری جاهل باشد بچیزی را که بایع باو فروخته در اجاره دیگری بوده اختیار فسخ دارد و همچنین هرگاه جاهل باشد که سنگهای که در زمین مدفون بوده باشند از بایع است مخیر است در فسخ و اجتماع اقسام خیارات مذکوره درین کتاب است خاتمه در بیان احکام بدانکه بعد از بیع کردن و گرفتن قیمت تسلیم متاع بمشتری لازم است و آن در چیزهای که قابل نقل و تحویل نباشند زمین و عمارت و باغ و درخت تخلیه است یعنی خالی کردن و دست از تصرفات آن

باز داشتن یا آنکه رخت خود را از آنجا بیرون بردن و اگر زمین یا رخت رسیده باشد چیدن و درو آنچه
قابل نقل باشد اگر قابل کیل و وزن است کیل و وزن کردن و اگر حیوانست نقل کردن و در غیر اینها
بدست گرفتن و آنچه بعد از بیع و پیش از قبض زیادتی در متاع بهم رسد مال مشتری است و جایز است که
بایع در بیع استثنا کند آنچه خواهد و اگر متاع حیوان باشد و استثنای کله و پوست آن کند در آن مجتهدین
را پنج قول است اول آنکه بیع صحیح است دوم آنکه باطلست سوم آنکه اگر آن حیوان را توان ذبح
نمودن صحیح است و الا باطلست چهارم آنکه در حیوانیکه ذبح او نتوان کرد شریکست بقیمت کله و
پوست آن پنجم آنکه مطلقا بنسبت کله و پوست در آن شریک است و اصح اقوال قول دوم است و اجرت
کیل و وزن کننده و شمرنده و فروشنده آن بر بایع است و اجرت نقد کننده قیمت و وزن کننده آن
و شمرنده متاع و نقل کننده آن بر مشتری است بشرط آنکه بر رضای خود نیامده باشند بلکه بایع و مشتری
ایشانرا آورده و دلال امین است اگر متاع در دست او بی تعدی و تقصیر فوت شود ضامن نیست
و اگر میانه مالک و دلال اختلاف واقع شود در تقصیر کردن و قیمت متاع با تقصیر قول قول دلال است
باب سوم مطلب دوم در بیان رهن نمودن یعنی گرو کردن و در آن دو فصل است فصل اول در شروط
گرو کردن بدانکه گرو گذاشتن کسی که بر ذمه او دینی باشد جهت اعتماد مشروع است خواه در سفر
خواه در حضر و آنچه در آیه کریمه واقع شده است که در سفر جایز است بنا بر غالب است چه بیشتر
اوقات در سفر کسی بهم نمیرسد که تمسک بنویسد و اکتفا بگرو می کنند و این رهن حقیست لازم
از طرف کسیکه گرو می کند باین معنی که دیگر نمیتواند تصرف در آن گرو کردن و آنرا از گرو گیرنده
گرفت تا وقتیکه دین او را ادا کند و در آن نه شرطست اول آنکه گرو کننده بالغ و عاقل باشد
و جایز التصرف باشد پس گرو کردن طفل و دیوانه و کسیکه او را باکراه بر آن دارد و بعد از
اکراه اذن بدهد و مست و بیهوش و مفلس که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد
صحیح نیست اما ولی طفل میتواند که بمصلحت طفل مال او را گرو کند جهت دینی که او بمصلحت
طفل کرده باشد یا جهت مال او گرو گیرد دوم ایجاب چون ارهنتک هذا علی الدین
الفلانی یعنی گرو کردم این عین را پیش تو جهت فلان دین سوم قبول چون قبلت
و آنچه دلالت کند بر آن و میباید که قبول بعد از ایجاب بی فاصله واقع شود چهارم آنکه

وقبول را بلفظ بگوید با قدرت و با عاجز بودن باشارت و کتابت نیز جائز است و بغیر عربی و بغیر
صیغهٔ ماضی نیز جائز ست پنجم قبض کردن گرو و در قبض کردن گرو اذن گرو کننده شرط است
پس اگر پیش از قبض گرو کننده بمیرد یا دیوانه شود یا رجوع در اذن در قبض نماید گرو باطل میشود
و بعضی از مجتهدین قبض را شرط نمیدانند و استدامت قبض شرط نیست پس اگر بعد از قبض گرو
کننده در آن تصرف کند گرو باطل نمیشود ششم حاضر بودن گرو گیرنده در قبض پس اگر در غیبت
او گرو کنند تا آنکه گرو گیرنده یا وکیل او حاضر نشود و قبض نکند صحیح نیست هفتم گرو عینی باشد که
ممکن باشد قبض آن پس صحیح باشد مالک شدن آن و جائز باشد فروختن آن پس گرو کردن دین و
منفعت چون سکنی خانه و خدمت غلام و گرو کردن ملک غیر بی اذن صاحب و گرو کردن
شراب و خوک و اگر چه یهود باشد و نزد مسلمان گرو کند و او در دست یهود دیگر بگذارد صحیح
نیست اما شیرهٔ انگور را اگر گرو کنند صحیح است و در وقتی که شراب شود از گرو بیرون میرود و
چون سرکه شود باز گرو می شود و اگر در حالتی که شراب شود صاحب آنرا بریزد و شخصی که
نزد او گرو ست آنرا جمع کند آیا مالک آن میشود بعد از آنکه سرکه شود یا همان مالک کسی ست که
گرو کرده درین مسئله مجتهدین را دو قول ست اصح آنست که اگر بقصد سرکه شدن جمع نموده باشد
مالک آن میشود و اگر بقصد شراب بودن جمع کرده باشد مالک آن نمی شود و همچنین صحیح نیست
گرو کردن مصحف و بندهٔ مسلمان نزد کافر و بعضی آنرا جائز داشته اند و گفته اند که واجبست
درین صورت بمسلمان بسپارند و گرو کردن کتب فقه و حدیث نزد یهود مکروه ست و همچنین
مکروه ست گرو کردن کنیز خوش روی نزد فاسق مگر آنکه محرم باشد و میانه مجتهدین خلافست
در آنکه گرو کردن چیزی که قبض آن نتوان کرد چون مرغ در هوا و ماهی در دریا و بندهٔ گریخته آیا
جائز ست یا نه و همچنین خلافست میانهٔ مجتهدین در گرو کردن کنیزی که از و فرزند داشته
باشد اصح آنست که گرو میتوان کرد و آنرا بجهت قیمت آن کنیز و گرو کردن کنیز مکاتب و مدبره
صحیح است و گرو کردن زمین وقف و زمین خراج جائز نیست هشتم آنکه گرو بجهت دینی باشد
که در ذمت ثابت باشد پس جائز نیست گرو کردن بجهت دینی که در ذمه ثابت نباشد
چون گرو کردن بجهت دینی که خواهد گرفت و بجهت جنایتی که شخصی بکند و باجرت کسیکه او را گرفته

باشد که بنده گریخته او را از شهری بشهر دیگر گرداند پیش از برگردانیدن او و در گرو کردن غلام جهت مال
کتابت میانهٔ مجتهدین خلافست اقوی آنست که جایز است سیم آنکه گرو جهت دینی باشد که
استیفای آن دین از و ممکن باشد پس گرو کردن بر اجارهٔ متعلقه ببدن شخصی معیّن چون خدمت
آن صحیح نیست چه اگر او بگریزد نمی تواند که گرو را بفروشد و شخص دیگر را جهت آن عمل اجاره کند
امّا اگر آن شخص را جهت عمل معیّنی چون خیاطی کردن جامه اجاره گرفته باشد جایز است چه هرگاه
او بگریزد می تواند که گرو را بفروشد و شخصی دیگر را جهت آن عمل اجاره کند **فصل دوم**
در احکام گرو کردن بدانکه عقد رهن قابل شرط است پس هر شرطی که منافی آن نباشد چون شرط
کردن آنکه گرو در دست عادلی باشد یا آنکه گرو گیرنده وکیل باشد در فروختن گرو در وعده
و در این صورت گرو کننده او را نمی تواند از وکالت عزل کرد امّا گرو کننده اگر بمیرد گرو باطل
نمیشود و اگر گرو گیرنده بمیرد گرو باطل نمی شود بلکه بوارث او منتقل می شود و اگر در گرو شرطی کند
که جایز نباشد چون شرط آنکه منافع گرو از گرو گیرنده باشد صحیح نیست و اگر شرط کند که منافع
حمل گرو نیز گرو باشد صحیح است و بعد از آنکه گرو کننده چیزی گرو کند دیگر او را تصرّفی که
منافی دین گرو گیرنده باشد صحیح نیست چون فروختن و هبه نمودن آن و دخول کردن با آن اگر باشد
گرو گیرنده و همچنین گرو گیرنده را تصرّف در آن صحیح نیست مگر باذن گرو کننده و دیگر وعده در
گرو کردن شرط نیست امّا اگر شرط لازم است و اگر بعد از وعده گرو کننده از دادن دین امتناع
نماید و گرو گیرنده وکیل در فروختن باشد بفروشد و دین خود را بر دارد و زیادتی را باز دهد و
اگر وکیل نباشد بی رخصت او نفروشد و اگر غائب باشد یا رخصت ندهد حاکم شرع انار الله برهانه
و دین آن را بدهد و اگر گرو کننده گرو گیرنده را اجازت دهد که گرو را پیش از وعده بفروشد
جایز نیست او را تصرّف در قیمت آن تا هنگام رسیدن وعده و اگر گرو کند چیزی را که
بسیار نماند جایز است که شرط کند که پیش از وعده بفروشد و بعضی از مجتهدین بر این رفته اند
که فروختن آن صحیح است و قیمت آن داخل گرو است و گرو در دست گرو گیرنده امانت است
پس اگر بی تقصیر او تلف شود ضامن نیست و قول قول اوست در عدم تقصیر با قسم و قول
قول گرو کننده است در قیمت گرو و مقدار دین و اگر گرو تلف شود و گرو کننده چیزی

دیگر بدهد محتاج بصیغهٔ دیگر نیست و اگر دو متاع بجهت دو دین گرو کند هرگاه یکی از آنها را بدهد
هر دو را بجهت یک دین نمی تواند نگاه داشت و همچنین اگر دو دین باشد یکی با گرو و یکی بی گرو
هرگاه دین با گرو را ادا نماید نمی تواند گرو را بجهت از دین دیگر نگاه داشت و هرگاه گرو کننده
دین او را بدهد گرو گیرنده را نمی رسد که گرو را بفروشد و نمیرسد گرو گیرنده را تکلیف نمودن گرو
کننده که دین او را از غیر گرو بدهد و اگر چه قادر باشد و گرو گیرنده را اگر گرو داشتن ایشان گرو لازم
نیست پیش از گرفتن مال خود و اگر چه در مجلس حاکم باشد و آنچه خرج حاضر ساختن گرو شود
بعد از دادن دین از مال گرو کننده است و اگر گرو حیوانی باشد و هر چه خرج او بگرو کننده
تعلق دارد و نفقه او بر او است و در بعضی از احادیث واقع شده که اگر گرو قابل آن باشد
که بر او سوار شوند و شیر داشته باشد که بخورند جائز است که سوار شوند و شیر آنرا بخورند و نفقه
بدهند و قول اصح آنست که تصرف در آن بی اذن گرو کننده جائز نیست و نفقه بر او است
و اگر گرو گیرنده نفقه کند از گرو کننده بستاند مطلب سوم در شفعه گرفتن و آن چنانست
که دو شخص ملکی متاع داشته باشند و یکی از ایشان پیش از دیگری مالک شده باشد هرگاه یکی
از آن دو شخص حصهٔ خود را بفروشد شریک سابق آن حصه را مستحق میشود و آنچه دیگری
قیمت می دهد همان قیمت را میدهد و سیزده شرط اول آنکه آن چیزی را که شریک فروخته باشد
میباید که قابل نقل نباشد بحسب عادت پس در آنچه قابل نقل و تحویل است شفعه نیست و بعضی
از مجتهدین گفته اند که شفعه در حیوان نیز هست و هرگاه زمین را بفروشد یا درخت یا خانه یا دولاب
بتبعیت در آن شفعه میرود دوم آنکه قابل قسمت باشد پس آنچه قابل قسمت نباشد چون حمام کوچک
و دکانچه های کوچک و نهر و راه تنگ شفعه ندارد سوم آنکه آن چیز را قسمت نکرده باشند چه هرگاه
قسمت کرده باشند شفعه ندارد مگر آنکه در نهر و راه شریک باشند چه در این صورت
با قسمت نیز شفعه دارد و هرگاه هر دو را با هم بفروشند اما اگر زمین را بی نهر و راه بفروشند
در این صورت شفعه ندارد چهارم آنکه زیاده از دو شریک نباشد و بعضی از مجتهدین گفته اند
که در غیر حیوان زیاده از دو شریک را شفعه میرسد اما در حیوان اگر زیاده از دو شریک باشد شفعه
نمیرسد پنجم آنکه حصهٔ شریک بخریدن و فروختن منتقل شود پس اگر بغیر بیع فروخته شود

میراث شده باشد یا به صلح منتقل شود و شریک دیگر را شفعه نمی‌رسد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که به همه وجوه شفعه
دارد ششم آنکه کسیکه شفعه می‌طلبد جهود یا مرتد نباشد و مشتری مسلمان باشد پس هرگاه
مشتری مسلمان باشد و شریک جهود یا مرتد باشد شفعه نمی‌رسد و اگر مشتری کافر باشد و کسیکه
شفعه می‌طلبد مرتد باشد آیا می‌رسد او را یا نه میان مجتهدین خلافست و همچنین خلافست میان
مجتهدین در آنکه اگر بعد از عقد بیع شریک مرتد شود هفتم آنکه حصهٔ شریکی که شفعه می‌طلبد
وقف نباشد چه هرگاه وقف باشد شفعه او را نمی‌رسد و سید مرتضی رضی الله عنه گفته که هرگاه
آن کسیکه وقف براو باشد یک کس باشد او را شفعه می‌رسد در صورتیکه بیع وقف او را دی
جایز است چنانچه در باب وقف گذشت شریکها و شفعه نمی‌گیرد هشتم آنکه یکی از دو شریک
مقدم باشد در خریدن چه هرگاه هر دو یکجا خریده باشند هیچیک هم را شفعه نمی‌رسد و همچنین
در صورتیکه یکی پیشتر خریده باشد متأخر را شفعه نمی‌رسد نهم آنکه آن شخصی که شفعه می‌طلبد
میباید که عالم به بیع باشد و نیز عالم باشد به قیمتی که شریک فروخته باشد آنرا چه با جهالت
هر دو او را شفعه گرفتن صحیح نیست دهم آنکه قادر باشد بر قیمت دادن آن و گرفتن پس اگر قادر
نباشد یا قادر باشد و قیمت ندهد شفعه ساقط است اما اگر گوید که قیمت آنرا حاضر ندارم و غائب
است صبر کنید تا حاضر سازم مهلتش دهند تا سه روز و اگر گوید قیمت در بلد دیگر است مهلتش
دهند تا زمانیکه حاضر سازد در آن زمان و سه روز دیگر مگر آنکه در مهلت ضرر به مشتری رسد
چه درین صورت شفعه ساقط است یازدهم آنکه در دست مشتری پیش از آنکه شفعه بطلبد
تلف نشده باشد چه اگر تلف شده باشد شفعه ساقط است دوازدهم آنکه طلب شفعه فی الفور
کند چه اگر عالم باشد به فروختن شریک و طلب شفعه نکند یا آنکه بعد از دانستن فروختن حصه
خود را نیز بفروشد شفعه درین صورت ساقط است و اگر غائب باشد یا طفل یا دیوانه یا
محبوس یا بیمار یا بیهوش باشد شفعهٔ ایشان ساقط نمیشود بلکه هرگاه عالم شوند میرسد ایشانرا
و ولی طفل یا دیوانه با صرفه و غبطهٔ ایشان شفعه میگیرد سیزدهم آنکه در وقت گرفتن آنچیز بگوید که
گرفتم این چیز را بشفعه چه این قول بجای عقد بیع است و محتاج به لفظ بیع جدا نیست
و اگر مشتری در آن چیز تصرف کرده باشد مثل آنکه او را فروخته باشد شریک را میرسد که آنرا

باطل سازد و از آن کس بگیرد و آنچه منافع بهم رسیده پیش از آنکه شریک شفعه بطلبد مال مشتری است
و ساقط نمی شود شفعه به پشیمان شدن مشتری از خریدن یا رد کردن به بایع بواسطه عیب و شفیع
میتواند رد کرد آنرا بشریک جهت عیب با جاهل بودن او بعیب اما اگر رد نکند تفاوت قیمت آنرا
نمی تواند گرفت از بایع مگر آنکه مشتری آن تفاوت را از بایع گرفته باشد و اگر میانه کسی که شفعه
می خواهد و مشتری نزاع شود در انتقال باو به بیع یا بمیراث یا بهبه اگر گواه نداشته باشد قول
قول مشتری است بر نفی استحقاق شفعه و قول قول مشتری است در قیمت با قسم بنا بر قول مشهور و اگر هر دو
گواه داشته باشند گواه مشتری مقدم است مطلب چهارم در بیان توابع بیع کردن و در آن
چند فصل است **فصل اول** در حکم جماعتی که حاکم شرع ایشان را از مال ایشان منع نموده باشد
بسبب تعلق حق غیر بمال ایشان یا جهت حفظ مال ایشان از ضایع شدن و آنها
ده قوم اند اول اطفال چه ایشان از مال خود ممنوع اند تا وقتیکه بالغ و صاحب رشد
شوند و بالغ شدن در مردان بیکی از سه چیز است یا پانزده ساله شدن یا موی درشت
بر پشت زهار ایشان بر آمدن یا محتلم شدن و در زنان بدو چیز اخیر و نه ساله شدن یا حیض
دیدن است و صاحب رشد وقتی میشوند که ایشان را آزمایش کنند تا ببینند که مال خود را در
چیزهای صحیح صرف میکنند یا نه دوم دیوانگان چه ایشان از مال خود ممنوع اند تا آنکه عاقل شوند
و ولی اطفال و دیوانگان پدر است و جد پدری و هر چند بالا روند و اگر هر دو جمع شوند هر دو
در ولی بودن شریک اند و هرگاه ایشان نباشند کسیکه پدر و جد او را وصی کرده باشد و هرگاه
او نیز نایاب باشد حاکم شرع و امینی که حاکم او را نصب نماید سوم سفیهان چه ایشان نیز از
مال خود ممنوع اند تا آنکه سفاهت ایشان برطرف شود و اگر ایشان عقلی داشته باشند و
برطرف شده باشد ولی ایشان جماعت مذکوره اند و اگر سفیهان بالغ شده باشند ولی
ایشان حاکم شرع است و هرگاه سفاهت ظاهر شود از مال خویش ممنوع اند خواه حاکم
ایشان را منع کرده باشد از مال خویش و خواه نکرده باشد اما هرگاه سفاهت برطرف شود
تا حاکم شرع حکم نکند منع ایشان از مال ایشان برطرف نمیشود و بعضی از سنیان برین رفته اند
که هرگاه سفیه بیست و پنج ساله شود دیگر تصرف در مال خود میتواند کرد اگر چه سفیه باشد و هر سفیه

۱ موی درشت ۲ احتلام ۱۲

هرگاه پیش از سفاهت حج واجب شود میتواند حج واجب خود در الفعل آورد بشرط آنکه خرج راه حج را
بدیگری بسپارند و حج سنت نیز میتواند کرد هرگاه خرج سفر و حضر او برابر باشد و اگر خلاف کند سوگند
یا نذر خود در الکفاره آن روزه گرفتن است چهارم بیماری که در آن مرض فوت شوند چه ایشان از
زیاده از سه یک مال خویش ممنوع اند باین معنی که اگر سی تومان داشته باشد مثلاً و بکسی بخشد
ده تومان آن صحیح است و باقی باطل است پنجم جماعتی که متاعی فروخته باشند و آنرا تسلیم مشتری
نکرده باشند چه از تصرف در قیمت آن متاع ممنوع اند تا آنکه آن متاع را تسلیم مشتری نمایند
ششم جماعتی که متاعی خریده باشند و قیمت آنرا نداده باشند چه ممنوع اند از تصرف در آن
متاع تا قیمت آن متاع را بدهند هفتم غلامان که آقاهای ایشان با ایشان قرار کرده باشند
که مبلغ معین بدهند و آزاد شوند چه از آنچه پیدا کنند سوای نفقه ممنوع اند تا آنچه آقا با ایشان قرار
داده بدهند هشتم جماعتی که از دین اسلام برگردیده باشند و پدرهای ایشان کافر بوده باشند
چه ایشان نیز از مال خود ممنوع اند تا آنکه مسلمان شوند نهم جماعتی که مال خود را پیش کسی گرو کرده
باشند جهت دینی چه ایشان از تصرف در آن مال ممنوع اند تا وقتی که دین را بدهند دهم
مفلسان که مالهای ایشان از قرض قرضخواهان ناقص باشد چه ایشان تصرف در مال خود
سوای نفقه و جامه خود و اهل و عیال واجب النفقه خود ممنوع اند بچهار شرط اول آنکه قرض
قرضخواهان پیش حاکم شرع ثابت باشد دوم آنکه وعدهٔ قرضهای ایشان رسیده باشد سوم
آنکه مالهای ایشان از قرض قرضخواهان ناقص باشد چهارم آنکه قرضخواهان از حاکم التماس کنند که ایشان
را منع کند از مال ایشان چه بعد از این چهار شرط حاکم شرع جمیع اموال ایشانرا قیمت نماید و بر قرضخواهان
فراخور قرض ایشان قسمت نماید باین طریق که مفلسان قرضخواهان را حاضر سازد و قرضخواهان
که گروی داشته باشند گرو را بفروشند و بآنها دهند و قرضخواهان دیگر را در آن خلافی نیست و صاحبان
متاعی را که متاع شان موجود باشد مخیر سازد که اختیار متاع خود کنند یا آنکه با قرضخواهان شریک
باشند آنگاه جماعتی که مفلس بر ایشان جنایتی کرده باشد حق ایشانرا بدهد آنگاه حیواناتی
که محتاج بنفقه باشند اول بفروشد آنگاه متاع و قماش و منقولات را بفروشد آنگاه زمین
را بفروشد و خدمتکار مفلس و خانه او نمی توان فروخت هرگاه محتاج بآنها باشد و آیا بعد از فروختن

چیزهای مفلس و بقرضخواهان دادن منعی که حاکم شرع او را کرده زائل میشود یا محتاج است بحکم حاکم
میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که بمجرد قسمت منع برطرف میشود و نمیرسد قرضخواهان را که
بعد از آنکه آنچه داشته باشد ازو گرفته باشند او را تکلیف نمایند که جهت ایشان کار کند[۱] اگرچه
صاحب کسب باشد یا آنکه اگر کسی چیزی باو بخشد تکلیف نمایندش که قبول کند یا قرض کند[۲] جهت
ایشان و تکلیف نتوان کرد زنان را بشوهر کردن جهت گرفتن مهر از ایشان و حبس او کردن
بعد از قسمت اموال جائز نیست بلکه مهلت او واجب است[۳] تا آنکه حق سبحانه و تعالی او را
مستغنی گرداند **فصل دوم** در ضامن شدن و آن بر سه قسم است اوّل متعهّد مال شدن که بر
ذمّت شخصی باشد و شروط آن هفت است اوّل ایجاب چون ضمنت یعنی ضامن شدم من از
فلان شخص بانچه بر ذمّت اوست و آنچه صریحا دلالت کند بر آن و با قدرت کتابت و اشارت
کافی نیست و اشارهٔ اخرس کافی است دوم قبول کسیکه او را ضامن میسازد[۴] و بعضی از مجتهدین
گفته اند که رضای او کافی است اگرچه بلفظ نگوید امّا رضای کسیکه از جانب او ضامن میشود دخل
ندارد و لیکن اگر بی رضای او ضامن میشود مالیکه میدهد رجوع باو[۵] نمی تواند کرد امّا اگر برضای
او ضامن[۶] شود رجوع می کند و اگر کسی که بواسطهٔ مال او ضامن شده چیزی بخشد بضامن
ضامن نمی تواند از آن کس که جهت او ضامن شده بگیرد و فوریت قبول شرط نیست
سوم آنکه ضامن بالغ و عاقل و جائز التّصرف و مختار باشد پس ضمان طفل و دیوانه و
سفیه و مغمی علیه و مست و بیهوش و خفته و مجبور صحیح نیست چهارم آنکه ضامن آزاد باشد پس ضمان
بنده بی اذن مولی صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که صحیح است و بعد از آزادی میدهد
و با اذن مولی صحیح است و تعلّق می گیرد بذمّهٔ بنده نه بمال مولی و بعضی از مجتهدین گفته اند
که تعلّق میگیرد بمال مولی پنجم آنکه ضامن مالدار باشد یا آنکه کسی از جهت او ضامن میشود
عالم باشد بمفلسی او در هنگام ضامن شدن او و امّا استمرار مالداری ضامن شرط نیست پس اگر
در اثنای ضامن شدن مال تلف شود ضمان او باطل نمیشود ششم آنکه ضمان معلّق بشرطی نسازد
چه اگر معلّق بشرط سازد صحیح نیست امّا اگر معلّق نسازد بشرطی امّا ادای مال را معلّق بشرط سازد
صحیح است هفتم آنکه مالیکه ضامن متعهّد آن میشود میباید که ثابت باشد در ذمّت آن کسیکه ازو ضامن

۱ یعنی زنان محجور علیهما ۱۲
۲ جهت تتمّهٔ قرض
۳ بقوله تعالی و ان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة
۴ یعنی ... ۱۲
۵ یعنی ... ۱۲ منه
۶ ... ۱۲

میشود پس اگر ثابت در ذمّت نباشد ضمان صحیح نیست چون ضمان مال جعاله پیش از فعل و ضمان مال
کتابت و ضمان امانت و ودیعت و مال شرکت و مضاربت و بعد از آنکه شرطهای ضامن بهم رسد
منتقل میشود مال از ذمّهٔ آن شخصیکه از جانب او ضامن شده بذمّهٔ او و ضمان حال و مؤجّل جائزست
و در مؤجّل اگر ضامن بمیرد ضمان مؤجّل حال می شود و جائز است که شخصی از ضامن ضامن شود
و همچنین قسم دوم حواله چه حواله نیز انتقال مال است از ذمّتی بذمّتی دیگر و شروط آن شش است
اوّل ایجاب چون اَحَلْتُكَ بِالَّذِي لِي عَلَى فُلَانٍ یعنی حواله کردم ترا بقرض
تو بفلان کس دوم قبول چون قَبِلْتُ و قبول حواله واجب نیست بر مالدار و بعضی از مجتهدین
گفته اند که قبول بر مالدار واجب است و احادیثی که وارد شده بدین مضمون محمول بر استحباب
است سوم رضای آنکس که حواله میکند و آنکه او را حواله کرده و کسیکه بر او حواله کرده باشد
چهارم آنکه حق ثابت باشد در ذمّهٔ کسیکه حواله میکند پس حواله کردن چیزیکه بقرض خواهد
گرفت صحیح نیست پنجم آنکه معلّق نسازد حواله را بر شرط ششم آنکه عالم باشد بقدر دین مال
هر یک از حواله کننده و کسیکه را که حواله می کنند و بر کسیکه حواله می کنند و هرگاه شروط
حواله متحقق شود منتقل میشود مال از ذمّهٔ کسیکه حواله میکند بذمّهٔ کسیکه حواله می کنند بر او
و حواله کردن آن کسیکه که حواله کرده شده بر او و بر کس دیگر جائز است و همچنین بر کس دیگر و
حواله بغیر جنس بتراضی جائز است چنانچه بر ذمّت او درم باشد و بدینار نیز حواله کند قسم
سوم کفاله و آن ضامن شدن بدن شخصی است که بر او حق غیری ثابت باشد و شروط آن
پنج است اوّل ایجاب چون كَفَلْتُكَ یعنی کفیل شدم جهت تو فلانی را دوم قبول کسی که
از برای او ضامن میشود و بعضی از مجتهدین رضای کسیکه ضامن بدن او می شود شرط
کرده اند سوم تعیین آن کسی که ضامن بدن او می شود پس اگر گوید که ضامن بدن یکی از دو
شخص شدم صحیح نیست و همچنین تعیین مدّت ضمان جائزست چهارم آنکه ضمان را معلق بشرط
نسازد چه اگر معلّق بشرط سازد باطل است پنجم آنکه آنچه بر او باشد حد نباشد چه کفیل شدن
کسیکه بر او حد لازم شده باشد صحیح نیست و بعد از آنکه این شرطها بهم رسد کفیل شدن صحیح
است و کفیل شدن حال جائزست و بوعده نیز هرگاه وعده مشخص باشد و هرگاه نفقه

کفالهٔ مطلق واقع شود منصرف الحال میشود و به تسلیم کردن آن شخص که ضامن بدن او شده کفیل
بری الذمه میشود بشرطیکه در وقت تسلیم کردن ظالمی نباشد که او را رها کند چه در این وقت
به تسلیم کردن بری الذمه نمیشود و بری الذمه نمی شود بتلف شدن آن چیزیکه بر ذمهٔ او باشد و
اگر از حاضر ساختن او امتناع نماید حاکم شرع او را حبس مینماید تا او را حاضر کند یا آنچه در ذمهٔ اوست
از عهده بیرون آید و بعد از گرفتن آنچه بر اوست ضامن رجوع می کند بر آن کسیکه ضامن بدن
او شده اگرچه باذن او ضامن نشده باشد و اگر آن شخص بگریزد یا غائب شود غائب شدنی
که خبر او منقطع شده باشد آیا ضامن را لازم است که آنچه بذمهٔ اوست بدهد میانهٔ مجتهدین
در این مسئله خلاف است اقرب آنست که می باید داد و اگر غائب شدن او بطریقی نباشد که
خبر او منقطع شده باشد ضامن را مهلت دهند تا او را حاضر سازد و در حکم ضامن شدن است
رها کردن قرضدار کسی را از دست او از روی قهر و غلبه چه در این صورت بر او لازم است که
او را رد کند یا آنچه بر اوست بدهد و باطل میشود کفاله بمردن کسی که ضامن بدن او شده باشد
و در صورت دادن مالی که بر ذمهٔ او بوده ضامن را لازم نیست و حاضر ساختن مردهٔ او نیز بر او
لازم نیست مگر آنکه حاضر ساختن آن مرده جهت گواهی دادن بر او باشد چه در این صورت حاضر
ساختن مردهٔ او لازم است و اگرچه دفن کرده باشند و اگر ضامن بمیرد آیا بر ورثهٔ او لازم است
که آن شخص را حاضر سازند مجتهدین را در این مسئله دو قول است اصح آنست که حاضر سازند فصل
سوم در بیان صلح کردن و آن عقدیست که شارع وضع کرده آنرا جهت قطع نزاع و آن سه
قسم است اول میانهٔ مسلمانان و اهل کتاب چنانچه در بحث جهاد با کفار مذکور شد دوم میانهٔ
زن و شوهر چنانچه در بحث طلاق خواهد آمد سوم میانهٔ دو خصم در اموال و صلح عقدیست
لازم و شروط آن شش است اول ایجاب چون صالحتک هذا ایضاً یعنی مصالحه کردم فلان
دعوی را بمبلغی معین مثل دوم قبول چون قبلت و هرچه دلالت کند بر رضا بر ایجاب سوم
آنکه ایجاب و قبول از بالغ عاقل رشید مختار جائز التصرف واقع شود پس مصالحت طفل و دیوانه و
سفیه و کسی که او را باکراه بر آن دارند یا مست باشد یا بیهوش باشد یا کسی باشد که حاکم شرع
بسبب افلاس از مالش منع کرده باشد بواسطهٔ قرضخواهان صحیح نیست چهارم آنکه صلح بر چیزی

واقع شود لیکن توان گرفت پس اگر عوض نتوان گرفت صحیح نیست چون صلح کردن با [illegible]
[illegible] اقرار [illegible] اگر آن زن چیزی بدهد که او ترک دعوی کند صحیح
[illegible] واقع شود پس اگر [illegible] واقع شود صحیح نیست و [illegible] باطل است
[illegible] صلح بر حلال ساختن حرام و حرام ساختن
حلال [illegible] این شرطها همه لازم می‌شود و [illegible]
[illegible] از مجتهدین گفته‌اند که کاری
[illegible] معلوم و فرع اجاره است هرگاه متعلق شود
[illegible] متعلق شود بی عوض و فرع
[illegible] هرگاه متعلق [illegible] شود
[illegible] انکار [illegible]
[illegible] صلح کردن با انکار اقرار لازم و الا صحیح است صلح
[illegible]
[illegible]
[illegible] که بوده باشد و بوده از چیز حال

باب [illegible]

در بیان اجاره دادن و عاریت دادن و احکام [illegible] کردن و [illegible] و در ان چهار مطلب است
مطلب اول در اجاره دادن و در ان [illegible] فصل است فصل اول در شرطهای اجاره
بدانکه اجاره مالک ساختن منفعت معلوم است [illegible] را بعوض معلوم و شرطهای آن پانزده است
[illegible] چون آجرتک هذا یعنی اجاره دادم بتو فلان چیز را [illegible] مثلا و بلفظ
عاریت و بیع صحیح نیست و اگرچه قصد اجاره کنند دوم قبول چون قبلت و آنچه دلالت
کند بر رضا با ایجاب سوم آنکه هر یک از موجر و مستاجر بالغ و عاقل و مختار و جائز التصرف
باشند پس اجاره طفل و دیوانه و غافل و مست و بیهوش و خفته و کسیکه او را باکراه بران دارند
صحیح نیست و اگر مفلس مال خود را اجاره دهد صحیح نیست اما اگر خود را اجاره دهد صحیح است چهارم

آنکه آنچه اجاره میکنند چیزی باشد که او را توان دید یا وصف آن توان کرد بنوعی که از جهالت بر طرف شود پس در اجاره دادن حمّام مثلاً ناچار است از دیدن خانهای آن و خزینه و بزرگی و کوچکی و تون و جائیکه خاکستر ریزند و راه و مجاری مصرف آب آن یا وصف کردن آن حمّام بنوعی که جهالت از و بر طرف شود و در اجارهٔ زمین ناچار است از دیدن یا وصف کردن و تعیین منفعت بزراعت و غیر آن و تعیین مدّت پنجم آنکه آنچه را اجاره میدهند چیزی باشد که اصل او باقی ماند و از و نفع گیرند پس اجارهٔ درخت جهت خوردن میوهٔ آن و هیمه جهت سوزانیدن و طعام جهت خوردن و گوسفند جهت خوردن شیر او صحیح نیست امّا در اجاره گرفتن دایه جهت شیر دادن بطفل میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که جائز است و آیا جائز است که گوسفند را اجاره کنند جهت شیر دادن بچّه در این مسئله میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که جائز است و همچنین اجاره کردن بوهای خوش جائز است اگرچه بوئیدن کم شود و همچنین اجارهٔ حمّام جهت نشستن در آن جائز است و ریختن آب تابع آنست و آیا اجاره کردن چاه جهت آب کشیدن جائز است یا نه میانهٔ مجتهدین در این مسئله خلافست ششم آنکه آن چیزی را که اجاره می کنند منفعت آن مستقل باشد و در اجاره کردن سیب جهت بوئیدن و درخت جهت نشستن در سایهٔ آن میانهٔ مجتهدین خلافست امّا اجارهٔ درخت جهت خشک کردن رخت بر آن صحیح است هفتم آنکه منفعت مباح باشد پس اگر خانه را جهت ریختن شراب اجاره کنند صحیح نیست هشتم آنکه منفعت مملوک باشد پس اجاره دادن کسی ملکی را که از دیگری غصب کرده باشد صحیح نیست نهم آنکه نفع گرفتن از آن چیزیکه اجاره میکنند ممکن باشد پس اجارهٔ زمین بی آب جهت زراعت کردن در آن صحیح نیست و همچنین صحیح نیست اجاره کردن گوسفند جهت زراعت و زراعت کردن بدان بعوض گاو یا جهت بار برداشتن بعوض شتر چه انتفاع در این دو صورت ممکن نیست دهم آنکه قادر باشد بر تسلیم آن پس اجارهٔ بندهٔ گریخته در مدّتی که گریخته باشد صحیح نیست یازدهم آنکه منفعت چیزی نباشد که بجهت شرع و عرف ممنوع باشد از آن پس اجارهٔ شخصی جهت کندن دندانی که درد نمیکند یا جنب و حائض جهت جاروب کردن مسجد صحیح نیست امّا اگر اجاره کنند جهت کندن دندانی که درد کند صحیح است و کافر را اجاره کردن مصحف جهت نظر کردن و مسلمان

۵ علامه در قواعد الاحکام در اجارهٔ درخت جهت خشک کردن رخت خلاف کرده فرموده [illegible]

جهت خود بسته صحیح نیست دوازدهم آنکه ممکن باشد که مستاجر را منفعت حاصل شود پس اجاره کردن
کسی که حج برو واجب باشد جهت حج کردن از غیر صحیح نیست سیزدهم آنکه منفعت معلوم باشد
چون خیاطی کردن قبای شخصی پس اگر مجهول باشد صحیح نیست چهاردهم آنکه عوض منفعت معلوم
باشد بمشاهده آن یا بوصفی که جهالت را برطرف سازد و اگر قابل کیل و وزن باشد بکیل و وزن
در آوردن پس اگر مجهول باشد صحیح نیست پانزدهم آنکه عوض منفعت عیب نداشته باشد چه اگر
عیب داشته باشد مخیر است میانه فسخ و امضا با ارش عیب و هرگاه این شروط متحقق شد اجاره
لازم است و فسخ نمیشود مگر بباطل عینی که اجاره کرده اند چون خراب شدن خانه و غرق شدن
زمین در آب و گریختن کسی که او را باجاره گرفته اند خواه تلف پیش از قبض باشد و خواه بعد
از قبض و چون ساکن شدن درد دندان در حال آمدن دلاک و باطل نمی شود بمنع کردن
موجر مستاجر را از تصرف در عین و غصب کردن عین پیش از قبض و مقاصر بودن مستاجر
و خلاف است میانه مجتهدین که آیا اجاره بموت یکی از موجر و مستاجر باطل می شود یا نه و
بعضی از مجتهدین میگویند که باطل می شود و بعضی میگویند که باطل نمیشود و خواه پیش از استیفا
منفعت باشد و خواه بعد از آن و بعضی بر آنند که بموت مستاجر باطل میشود نه بموت موجر و
استاد فقیه یعنی شیخ الطائفه بهاء الملة والدین محمد عاملی طاب ثراه درین مسئله متوقف بود
جهت تعارض ادله و اگر موجر موقوف علیه باشد و بمیرد پیش از انتهای مدت اجاره میانه
مجتهدین درین مسئله اختلاف است و بعضی برین رفته اند که اقرب آنست که باطل است و
مستاجر رجوع میکند به بقیه اجرت بر ورثه موجر و باطل نمی شود اجاره بفروختن عین اما
اگر مشتری جاهل باجاره باشد مخیر است در فسخ و امضا و اگر اجیر معین بیمار شود اجاره باطل
میشود و اگر معین نباشد یا معین باشد و مضمون باشد باطل نمی شود و الزام میکند او را
در اجاره گرفتن شخصی جهت کردن آن کار بمجرد عقد موجر مالک اجرت میشود و مستاجر مالک
منفعت می شود اما تسلیم اجرت موقوف است بر تسلیم عین اگر اجرت معجل باشد و بعد از
انقضای عمل اجرت لازم است و در حکم تسلیم عین است دادن موجر آن عین را و نگرفتن مستاجر
و هرگاه مدتی بگذرد که با انتفاع از عین ممکن باشد و مستاجر منتفع نشود اجرت تمام میشود

و آیا نفقهٔ کسی که به اجرت می‌گیرند و نفقهٔ چاروای کرایه و آب دادن آن بر کسی است که او را اجاره
کرده یا بر صاحب چاروا است خلاف است اقرب آن است که بر صاحب چاروا است و اگر
اجیر شده و احتیاج چاروای که اجاره بگیرند بر کسی است که او را اجاره بگیرد [illegible]
و شسته است که اجرت اجیر را پیش از گرفتن مشخص کنند [illegible]
بپرهیزد و مکروه است اگر چیزی که در دست او فرو شود [illegible] آن به اجرت [illegible]
فصل دوم در بیان آنکه در چند موضع اجاره حرام است و در چند موضع مکروه است و در چند
موضع جایز است بدانکه در پانزده موضع اجاره حرام است و در هشت موضع مکروه است
و در پانزده موضع جایز است اما پانزده موضع حرام اول اجاره کسی به جهت ساختن [illegible]
[illegible] و آلات قمار [illegible] دوم اجاره کسی [illegible]
سیم اجاره کسی که به جهت ساختن شراب یا خر دار یا خوک به جهت [illegible] اما اگر [illegible]
سرکه کردن باشد یا آنکه [illegible] صحیح است [illegible] چهارم [illegible]
شراب به جهت [illegible] پنجم اجاره کتابت کسی به جهت نوشتن شعر باطل و کتب اهل
ضلال به جهت غیر نقض و حجت بر ایشان ششم اجاره دادن خانه به جهت [illegible]
یا شراب بگذارند [illegible] اگر خانه را به مسلمان اجاره دهند به جهت شراب گذاشتن هفتم
اجاره دادن سگ گزنده و خوک هشتم اجاره دادن عروس [illegible] نهم اجاره گرفتن
کسی به جهت [illegible] و اذان و غسل دادن و کفن و دفن مردگان اما رزق از بیت المال
گرفتن جایز است دهم اجاره دادن زمین که آب [illegible] به جهت زراعت کردن یازدهم اجاره
دادن زمین با آنچه از آن زمین بیرون آید [illegible] اجاره دادن طفل و مجنون و سفیه و مفلس
دوازدهم اجاره گوسفند [illegible] اما اگر [illegible] صاحب گوسفند [illegible] بیاورند
جایز است سیزدهم اجاره [illegible] به جهت ساختن [illegible] چهاردهم اجاره شخصی به جهت
تعلیم [illegible] از قرآن [illegible] و مسائل شرعیه پانزدهم اجاره دادن نفس خود را
به جهت [illegible] که حق [illegible] واجب باشد و اما هشت موضع که مکروه است اول اجاره مسلمان
به جهت [illegible] دوم اجاره بر تعلیم قرآن غیر واجب و کتابت آن و نوشتن عشرهای

آن ابطال سوم اجارهٔ حجامت کننده با شرط اجرت چهارم اجاره جهت پاک کردن از نجاست پنجم اجاره جهت جهد کردن بباطل امّا جهت نوحه بحق جائز است ششم اجاره دادن نفس خود را جهت زنا یا تیممان زنان بشرط اجرت هفتم اجاره جهت ختنه کردن هشتم اجاره دادن کنیز بغیر امین و امّا پانزده موضع که جائز است اوّل اجارهٔ مصحف جهت حفظ و نظر کردن و همچنین اجارهٔ کتب فقه و حدیث و آداب دوم اجاره گرفتن جهت تعلیم شعر مباح و علم حساب و خط سوم اجاره کردن کسی جهت عمل مباحی که خواهند چهارم اجاره جهت حج از برای میت پنجم اجاره کردن جهت ساختن مسجد و پل ششم اجاره کردن جهت نماز میت هفتم اجارهٔ قنات جهت زراعت کردن بآب آن هشتم اجارهٔ عقار نهم اجارهٔ زیور جهت زینت دهم اجارهٔ درهم و دینار جهت نظر کردن و زینت یازدهم اجارهٔ درخت جهت خشک کردن رخت بر او و جهت سایهٔ آن دوازدهم اجارهٔ چارپایان جهت خرد کردن گندم و جو و غیره سیزدهم اجارهٔ خانه جهت تسبیح کردن و رخت جهت نماز کردن در آن چهاردهم اجاره کردن چاه جهت آب کشیدن از آن و بعضی از مجتهدین این را جائز نمیدانند پانزدهم اجارهٔ سگ شکاری و باز و چرغ و پارس جهت شکار فصل سوم در احکام اجاره کردن بدانکه مستاجر امین است پس با تلف کردن عین ضامن نیست و اگر شرط ضمان کند در عقد فاسد میشود و در هجده موضع ضامن است اوّل با تعدّی و تقصیر و خلافست میانهٔ مجتهدین که ضامن قیمت روز تقصیر یا روز تلف اصح آنست که ضامن قیمت روز تلف دوم گازر اگر جامه را پاره کند ضامن است و اگر جامهٔ کسی را بسبب اشتباه بدیگری بدهد ضامن است سوم اگر حمال چیزی را بشکند چهارم ساربان ضامن است چیزی را که تلف کند پنجم ملّاح اگر بحفظ کشتی تقصیر کند ضامن است ششم طبیب هفتم کحّال هشتم بیطار نهم اجیر آنچه عمل کرده اگر نگاه دارد جهت گرفتن اجرت و تلف شود ضامن است دهم معلّم اطفال اگر جهت تادیب اطفال را بزند بحدیکه بجنایت برسد یازدهم کسیکه ختنه میکند اگر قطع حشفه کند یا بی اذن ولی طفل او را ختنه کند و سرایت کند طفل ضامن است دوازدهم اگر کسی جهت کندن دندان که درد کند اجاره کند و او دندان صحیح را بکند ضامن است سیزدهم خیاط آنچه ضائع کند چهاردهم طباخ آنچه ضائع کند پانزدهم جولاه آنچه

[illegible] کردن ۱۲

ضامن نیست که رشته نشد هفتم خباز اگر نان بسوزاند ضامن است هشتم چوپان گوسفند اگر خواب کند و غافل شود
و تقصیر کند ضامن است نهم تمامی چیزی که باو سپارند و تقصیر کنند در حفظ آن و تلف شود ضامن
است دهم اگر میانه موجر و مستاجر نزاع شود در اصل اجاره قول قول منکر اجاره است یازدهم اگر در
رد کردن قول قول مالک است دوازدهم و در هلاک شدن متاع قول قول مستاجر است سیزدهم اگر در
کیفیت اذن در شغل قول قول مالک است و در قدر اجرت قول قول مستاجر است و اگر در [illegible]
اجاره قول قول موجر است و در تعدی قول قول مستاجر است مطلب سوم در بیان عاریت دادن
و امانت نزد کسی سپردن و در آن دو فصل است فصل اول در بیان عاریت دادن و آن عقدی است جایز
و هر یک از ایشان را میرسد رجوع الا در دفن میت [illegible]
چه نبش قبر حرام است تا آنکه استخوان او پوسیده شود [illegible]
در رجوع کردن ضرر رساند بکسی که عاریت کرده [illegible]
گرفته باشد [illegible]
دلالت کند بر عاریت گرفتن چیزی از کسی اشاره [illegible] کافی است دوم قبول آن [illegible]
است خواه قولی مثل آنکه گوید قبول دارم و خواه فعلی چون گرفتن عاریت سوم آنکه کسی که عاریت
میگیرد و میدهد بالغ و عاقل و جائز التصرف باشد پس عاریت طفل و مجنون [illegible] اذن [illegible]
ایشان و سفیه و بنده بی اذن مولی [illegible] صحیح نیست چهارم آنکه کسی که
عاریت میدهد مالک باشد پس عاریت [illegible] مستاجر صحیح است و عاریت غاصب صحیح نیست پنجم آنکه آن چیز
را [illegible] باشد که اصل آن باقی [illegible]
گرفتن [illegible] گوسفند [illegible]
[illegible] خوردن صحیح نیست [illegible] گوسفند [illegible] دادن [illegible]
[illegible] اقوی [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] صحیح نیست [illegible] آنکه آنچه عاریت میکند
[illegible] حرام [illegible] عاریت گرفتن [illegible] شراب [illegible] جایز نیست [illegible]

اگر فرق کنیز جهت تشخیص از وی غیر از آنکه این قدا تحلیل یا اباحت گویند جایز نیست و مکروه است عاریت
دادن و دادن غلام جهت خدمت کردن آن غلام و آنچه بعاریت میگیرند امانت است در دست
عاریت گیرنده و اگر تلف شود بی تقصیر او ضامن نیست و اگرچه بسبب استعمال کردن ناقص شود
مگر آنکه شرط ضمان کرده باشند یا آنکه آنچه بعاریت گرفته طلا و نقره باشد چه بطلا و نقره
ضامن است خواه سکه داشته باشد و خواه سکه نداشته باشد و اگر میانه عاریت دهنده و عاریت
گیرنده نزاع شود در تلف متاع قول قول عاریت گیرنده است با قسم و اگر دعوی رد کردن نماید
قول قول عاریت دهنده است با قسم فصل دوم در امانت نزد کسی نهادن و شروط آن
... قسم است اول ایجاب و قبول دوم ... بلکه بعاریت گذشت سوم آنکه هر یک از ایشان
بالغ و عاقل و مختار و جایز التصرف باشد چه اگر یکی از ایشان طفل یا دیوانه یا سفیه یا مست
یا بیهوش یا کسیکه باکراه او را ... یا غلام بی اذن آقا باشد امانت او صحیح نیست و قبول
امانت کردن ... مستحب است ... امکان ... قبول ... مالک
... در ... گواه گرفتن سنت است ... بمالک
... و امانت گیرنده امین است اگر تلف شود ضامن نیست
و در هشت موضع ضامن است اول ... کردن در آن چون پوشیدن ... دوم ضایع
گردانیدن چون جایی گذاشتن که ظالم ... بقهر و غلبه بگیرد یا آنکه متاعی باشد که در بعضی
فصلها چون تابستان از هم بپاشد یا کرم بزند سوم خلاف قول مالک کردن اگر تعیین
موضع کند مگر آنکه از تلف ترسد چهارم بکسی دیگر دادن امانت بی اذن مالک ...
اگرچه عادل باشد پنجم تقصیر کردن در ... و چون ... ششم انکار کردن امانت
هفتم اهمال کردن در رد دادن بصاحب با آنکه صاحب طلبیده هشتم عازم بودن بر ندادن بصاحب
و باطل میشود امانت بمردن هر یک از ایشان و بجنون هر یک و بیهوشی هر یک اگرچه کم باشد
و بعزل نفس خود و اگر میانه امانت گیرنده و امانت دهنده نزاع واقع شود در انکار
امانت قول قول امانت گیرنده است و قول قول مالک است در قیمت با تعدی
و قول قول امانت گیرنده است در اینکه گوید رد کردم بکسیکه امانت بمن داده بود اما اگر گوید

رد کردم بوارث او قول قول وارث است باب ششم مطلب سوم در احکام غصب کردن و توابع آن و
در آن چند فصل است فصل اوّل در احکام غصب کردن بدانکه غصب گرفتن مال غیر است از روی
تعدّی و غلبه پس اگر کسی را از مالش منع کنند و متصرّف نشوند او را غاصب نمیگویند و تصرّف
در آنچه قابل نقل باشد نقل است و در چارپا سوار شدن است بر آن و در فرش نشستن بر آن
و در خانه دخول در آن و بیرون کردن صاحب کافی است و غصب کردن حرام است بکتاب و عقل و
کتاب و حدیث و اجماع و تصرّف کردن غاصب در آن مال حرام است و فوری رد کردن بصاحب چیز
ردّ آن واجب است و اگر چه متعذّر باشد چون چوب عمارت و لوح در کشتی و اگر چه محتاج بویران کردن
باشد امّا اگر در دریا باشد و لوح در پائین کشتی باشد ردّ آن بعد اخراج بساحل واجب است و اگر رد کردن
عین مغصوب متعذّر باشد واجب است ردّ مثل آن و اگر مثل نداشته باشد واجب است که قیمت اعلی
بدهد و اگر آن عین در دست غاصب تلف شود و مثل داشته باشد و غاصب امتناع نماید از
دادن مثل آن تا آنکه مثل آن مفقود شد تا وقت دادن گردد در وجوه پنج قول است اوّل قیمت اعلی از
روز غصب تا روز تلف دوم قیمت اعلی از روز تلف تا روز نایاب بودن سوم قیمت اعلی از روز غصب
تا روز نایاب بودن چهارم قیمت اعلی از روز غصب تا وقت دادن پنجم قیمت روز اقباض و اگر
پیش غاصب زیادتی بهم رسد منفصل چون فرزند یا متصل چون فربهی واجب است بر غاصب که با اصل
رد کند بمالک و اگر غاصب آن عین را بدهد و بدل آنرا بدهد مالک صاحب بدل میشود و غاصب مالک
آن عین نمیشود و گندم و جو را هرگاه غاصب زراعت کند همان مال مالک است و اگر غاصب
در آن تصرّف کند بچیزی که قیمت آن زیاده شود چون آرد نمودن گندم و تعلیم کار بغلام را
غاصب مالک نمیشود بلکه لازم است که رد کند آن عین را و اگر تصرّف کند بچیزی که قیمت آن کم شود
لازم است که رد کند آن عین را با ارش نقصان و اگر غاصب ممزوج سازد آنرا بمساوی آن
یا بهتر از آن شریک است با مالک و در این صورت اگر حق مالک از اعلی بدهد واجب است بر او
که قبول کند و اگر بکمتر از آن در قیمت ممزوج سازد مخیّر است مالک در گرفتن آن عین با ارش
یا مثل آن و اگر مالک بقدر حق خود از غاصب خواهد واجب است بر غاصب که بدهد و اگر زیاده
از حق خود خواهد حرام است و اگر ممزوج سازد بغیر جنس حکم او دارد که آن چیز را تلف کرده پس

در این صورت ضامن مثل است و معروج ساختن گندم بجوا تا اتلاف نیست بلکه او را تکلیف میکنند بجدا کردن از یکدیگر و اگرچه بسیار دشوار باشد و اگر ریسمان را غصب کنند و قبای را بآن دوزند واجب است شکافتن و بیرون آوردن آن ریسمان مگر آنکه بترسند که بسبب بیرون آوردن از قبا ضایع شود چه در این صورت قیمت آنرا بدهند و همچنین قیمت میدهند اگر بآن ریسمان جراحت حیوانی را دوخته باشند مگر آنکه از ضایع شدن و ناقص شدن ایمن باشند چه در این صورت می توان شکافت و بیرون آورد و امّا اگر آن حیوان بمیرد آیا ریسمان را میتوانند شکافت و بیرون آورد میانه مجتهدین در این مسئله خلافست و اگر کسی با کنیزی که غصب کرده دخول کند و کنیز بکر باشد از روی جهالت ردمیکند کنیز را با مهر المثل یاده یک قیمت آن کنیز را و اگر بکر نباشد بیست و یک قیمت کنیز را با کنیز رد کند و بعضی از مجتهدین گفته اند که لازم است غاصب را که رد کنیز کند بصاحب کنیز با اکثر او از ارش و ده یک قیمت آن کنیز در صورت اولی و اگر بکارت کنیز را بانگشت ببرد دیت بکارت را با کنیز رد کند و اگر بعد از آنکه بکارت او را بانگشت برده باشد دخول کند دیت بکارت و آنچه مذکور شد از مهر المثل یاده یک قیمت کنیز با کنیز یا اجرة المثل آیا میکه کنیز را داشته میدهد و اگر حامله شود و فرزند در این صورت از غاصب است و قیمت فرزند را در روزی که وضع حمل کنیز بشود بصاحب کنیز میدهد با نقص او که در قیمت کنیز بهم رسیده باشد و اگر وقتی که کنیز از غاصب حامله باشد شخصی چیزی بشکم آن کنیز زند که طفل او بیفتد غاصب از آن کس دیت جنین آزاد میگیرد و صاحب کنیز از غاصب دیت چنین بنده میگیرد و اگر در حالت دخول کردن هم کنیز و هم غاصب عالم باشند پس اگر باکراه دخول کرده باشد صاحب کنیز مهر و فرزند و ارش و اجرت ایّا میکه پیش غاصب بوده با کنیز میگیرد و بر غاصب حد لازم است و اگر کنیز در دخول اطاعت کرده باشد هر دو را حد بزنند و در مهر خلافست میانه مجتهدین و اگر غاصب کنیز را بفروشد و مشتری با علم بغصب دخول کند حکم او حکم غاصب است و اگر گوسفند نر را غصب کنند و بر گوسفند ماده کشند نتاج آن از صاحب گوسفند ماده است و اگرچه آن از غاصب باشد امّا غاصب اجرت و ارش نقصان را بصاحب گوسفند نر میدهد و اگر زمین کسی را غصب کنند و زراعت کنند مالک آن زمین را ازاله آن زراعت می رسد و اگرچه نزدیک بچیدن باشد و اگر غاصب آنچه

غصب کرده بفروشد موقوف باجازت مالک است و مشتری ضامن عین و منفعت آنست و اگر عالم
بآن بوده باشد و واجبست که آن را رد کند بصاحب و رجوع بر غاصب در این صورت غاصب و
مالک درین صورت مخیرست در رجوع کردن بر غاصب و مشتری پس اگر رجوع کند بر غاصب
غاصب رجوع میکند بر مشتری که عالم بالغصب بوده و اگر چه مشتری بدیگری فروخته باشد و چنین
اگر چند مرتبه بیع کرده باشد همه ضامن اند و مالک مخیرست که از هر کدام از ایشان که خواهد بگیرد
و اگر غاصب گوش و بینی غلام کسی را ببرد آن غلام آزاد میشود و صاحب غلام قیمت آن را از غاصب
می گیرد و اگر شراب را غصب کند و پیش غاصب سرکه شود آیا غاصب ضامن هست یا نه میانه
مجتهدین درین مسئله خلافست فصل دوم در بیان آنکه غاصب در چند موضع ضامن است
بدانکه غاصب ضامن است عین و منفعت را در دوازده موضع اول غصب کردن غلامیکه
صاحب منفعتی باشد چه ضامن است او را با منفعت او و اگر صاحب چند منفعت باشد
اجرت منفعت اعلی را ضامن است دوم غصب کردن کنیز و وطی کردن او چه ضامن است کنیز را و
مهر المثل او را باده یک قیمت اگر بکر باشد و بیست و یک قیمت اگر بکر نباشد سوم غصب کردن
سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت زراعت کند و سگی که محافظت باغ یا خانه کند چه
غاصب این سگها را و منفعت آنها را ضامن است چهارم غصب کردن مدرسه یا رباط و منع
کردن مستحقین آنها را از داخل شدن در آنها چه درین صورت غاصب عین و منفعت آنها
را ضامن است پنجم غصب کردن زیت و دوشانیدن آن بحیثیتی که کم شود چه غاصب ضامن
است آن را و آنچه کم شده باشد از آن ششم غصب کردن میوه پس غاصب ضامن است آن
میوه را و قیمت آن را اگر قیمت داشته باشد در روزی که غصب کرده باشد هفتم غصب کردن غلام
را و خصی کردن آنچه قیمت خصی بیش غلام را با غلام ضامن است هشتم غصب کردن طلا و نقره
و زرگری کردن آنها چه غاصب ضامن مثل آنهاست بنقد بلد و اگر مثل متعذر باشد ضامن
آنهاست بنقد بلد و واجبست که زرگری کرده بصاحب بدهد و اگر بشکند و بصاحب دهد قیمت
زرگری آنها را ضامن است نهم غصب کردن شیره انگور و شراب شدن در دست غاصب
قیمت آن شیره را ضامن است و آیا لازم است که شراب را هم بصاحب بدهد و درین مسئله

میان مجتهدین خلافست اقرب آنست که آن را بشیره بدهد و اگر شراب را بگیرد و در دست او سرکه
شود آیا رد مثل آن بر غاصب لازم است یا نه در این مسئله میان مجتهدین خلافست و اما اگر در دست
غاصب سرکه شود رد کند سرکه را با تفاوت قیمت سرکه و شیره انگور اگر قیمت آن سرکه کمتر باشد از
شیره دویم غصب کردن حیوانی و [illegible] قیمت [illegible] چون غاصب قیمت آن را ادا نماید
[illegible] یازدهم غصب کردن [illegible] آزاد [illegible] بر غاصب [illegible] چهارم [illegible] ادا است
است دوازدهم غصب کردن شراب [illegible] که پنهان بخورد فصل سیوم در اسباب ضمان بدانکه
اسباب ضمان [illegible] و [illegible] اشارت [illegible] که در اینجا [illegible]
شده [illegible] ذکر [illegible] اول فوت کردن مال غیر را بنفس خود
اگر غلام کسی مال کسی را فوت کند بر ذمه غلام ثابت می شود که بعد از آزادی بدهد و بعضی از
مجتهدین گفته اند که مولی از کسب غلام بدهد دویم سبب تلف شدن آن چون کندن چاه
در ملک غیر خود [illegible] افتادن [illegible] در آن چاه یا چیزهای [illegible] در راه انداختن که پای کسی
بلغزد و [illegible] سیم [illegible] زیاده از قدر حاجت آب در ملک خود بستن که ضرری
بغیر رسد چهارم [illegible] زیاده بر حاجت آب بستن در ملک خود با آنکه داند ضرر بغیر رسد پنجم آتش
بیش از حاجت افروختن با آنکه داند [illegible] دیگر [illegible] ششم باز کردن سر مشک آب
یا ظرفی که در او روغن یا عسل یا دوشاب باشد تا آنچه در دست بریزد یا آفتاب آن را [illegible] سازد
و بر زمین فرو ریزد یا بواسطه نجاست نجس شود هفتم باز کردن در خانه که در او حیوانی باشد
تا آنکه بگریزد هشتم آنکه [illegible] فاسد یا غیر آن تصرف کرده باشد نهم [illegible]
خود [illegible] بغیر رساند دهم [illegible] در محافظت تقصیر کند یازدهم تقصیر کردن [illegible]
در محافظت گروه دوازدهم تقصیر کردن باغبان و برزگر در محافظت باغ و زراعت سیزدهم
[illegible] شریک [illegible] آنچه [illegible] او در تصرف در مال مشترک [illegible] یا تقصیر کردن او در
محافظت مال شرکت چهاردهم تقصیر کردن عامل مضاربه [illegible]
در [illegible] پانزدهم [illegible] وکیل در تسلیم مال موکل [illegible] و تلف
شدن [illegible] شانزدهم تعدی وکیل در آنچه موکل تعیین کرده هفدهم تقصیر کردن [illegible]

[illegible]

یافته باشد در حفظ آن و در تلف آن و در صورتیکه کسی وصف آن کند و باو دهد بی اذن حاکم
آنگاه گواه بگذرد که آن دیگری بوده و تلف شده باشد هیجدهم ضمان مدلّس در نکاح مهر است نوزدهم
اگر صداق در دست شوهر پیش از قبض زن فوت شود ضامن است قیمتهاست اعلای آنرا
از وقت مطالبت تا وقت تلف آن بیستم هرگاه زن نشوز کند و شوهر او را بزند بنوعیکه تلف شود
یا عضوی از اعضای آن مجروح شود ضامن است بیست و یکم افساد نکاح چون شیر دادن زن
بزرگ زن کوچک را و غیر آن بیست و دوم هرگاه عوض چیزی که زن در خلع کرده مبذول
تلف شود ضامن است عوض آنرا بیست و سوم ضمان ثمن بهیمه با دخول کردن باو بیست و چهارم
ضمان دیت آدمی و اعضای او و ارش نقصان بطریقیکه در آخر این کتاب مذکور خواهد شد
بیست و پنجم ضمان حیوان ماکول اللحم و غیر آن بکشتن چه ضامن است تفاوت میانه زنده و کشته
او اگر تفاوتی باشد و اگر تفاوت نباشد ضامن قیمت آنست بیست و ششم چارپای
کسی اگر در شب یا روز نقصانی بزراعت یا غیر آن رساند صاحب آن ضامن است با تقصیر
کردن مطلب چهارم در توابع اجاره و عاریت و غصب و در آن چند فصل است فصل اوّل
مزارعت یعنی بزرگر گرفتن با آنکه زراعت کند و حصّه از حاصل بردارد و شروط آن نه است اوّل
ایجاب چون زارعتک یعنی بزرگر کردم ترا با آنکه در محصول شریک باشی بحصّه معلومی و کار کنی
دوم قبول و آن هر لفظی است که دلالت کند بر رضا بایجاب سوم آنکه هر یک از ایشان بالغ و
عاقل باشند چه اگر طفل یا دیوانه باشد صحیح نیست چهارم آنکه جائز التصرف باشد چه اگر
مفلس یا مست یا بیهوش و خفته و غاصب باشد صحیح نیست پنجم تعیین مدّت زراعت و ضبط
آن بماه و سال ششم آنکه منتفع شدن بآن زمین ممکن باشد چه اگر زمین آب نداشته باشد یا آن
نهر یا چشمه یا چاه بزرگر مخیر است و همچنین اگر آب زمین در اثنای مدّت منقطع شود بزرگر مخیر است
پس اگر فسخ کند اجرت آنچه کار کرده بگیرد هفتم آنکه بزرگر حصّه داشته باشد هشتم آنکه قدر حصّه مشخص
باشد چه با جهالت آن صحیح نیست نهم آنکه حصّه مشترک باشد چه اگر مقسوم باشد صحیح نیست و مکروه
است که مالک شرط کند با حصّه چیزی از طلا و نقره را غیر طلا و نقره مکروه نیست و هرگاه
این شروط بهم رسد عقد مزارعه لازم میشود و هیچیک ایشان را فسخ نمیرسد مگر آنکه هر دو راضی شوند

بفسخ و باطل نمی‌شود بمردن هریک از ایشان و هرگاه عقد مزارعه مطلق واقع شود برزگر مخیر است
در زراعت هر نوع که خواهد و اگر معین کند نوعی را آن نوع متعین می‌شود و درین صورت اگر خلاف
قول مالک کند بچیزی که ضرر بمالک رسد مالک مخیر است در میانه فسخ و امضا و با فسخ اجرة المثل
بگیرد و با امضا تفاوت را و اخراجات زمین و خراج سلطان بر مالک است مگر آنکه مالک شرط
کرده باشد که برزگر بدهد و اگر با مالک شرط کنند که از و زمین باشد و از دیگری تخم و گاو و عمل جائز است
و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هرگاه عقد مزارعه مطلق واقع شود تخم برزگر را باید داد و بعضی از مجتهدین
می‌گویند که مزارعه درین صورت باطل است و جائز است که شرط کنند که تخم از هر دو باشد
خواه در حصه موافق باشند و خواه مختلف و خواه در تخم مساوی باشند و خواه مختلف و هرگاه
مزارعه فاسد شود زراعت از کسی است که تخم داده و برای او اجرت زمین زراعت لازم است و
جائز است که مالک حصه برزگر را بخرص و تخمین از و بچیزی قبول کند و قبول برزگر درین صورت
لازم نیست پس اگر قبول کند وقتی مالک را می‌باید که آنچه قرار کرده بدهد که بسلامت ماند زراعت
از آفت سماوی چه اگر با آفت سماوی نقصان واقع شود چیزی بر مالک نیست و اگر زیاده
شود از آنچه تخمین کرده آن زیاده حلال است و اگر نزاع شود میانه برزگر و مالک در عاریت یعنی
برزگر گوید که این زمین عاریت است نزد من و مالک منکر عاریت باشد و گوید که حصه یا اجرت
است قول قول مالک است در عدم عاریت و مر او را است اجرة المثل با قسم برزگر یا آنکه
آنچه دعوی میکند کمتر از اجرة المثل نباشد اما اگر گوید غصب کرده این زمین را از من بقول او
قسم بخورد و اجرت و ارش می‌گیرد با نقصان و ازاله زراعت می‌تواند کرد فصل
دوم در مساقات یعنی باغبان گرفتن که از میوه حصه در عوض کار کردن داشته باشد
و شروط آن ده چیز است اول ایجاب چون ساقیتک علی اشجاری یعنی
باغبان گردانیدم ترا که عمل کنی در درختهای باغ من و حصه معینه از حاصل آن ببری دوم
قبول و آن هر لفظی است که دلالت برضا بایجاب کند سوم آنکه بالغ و عاقل باشد چهارم
آنکه جائز التصرف باشد پنجم آنکه مدت معین باشد و در آن مدت وجود میوه ممکن باشد
پس اگر مدتی باشد که میوه در آن مدت ظاهر نشود باغبان درین صورت چیزی از آن میوه

نمی‌برد و اگر ظاهر شود میوه و در آن مدّت کامل نشود باغبان در این صورت شریک است و آیا کار کردن باغبان تا وقت رسیدن میوه لازم است خلاف است اقرب آنست که واجب نیست ششم آنکه حصّهٔ عامل معین باشد چه اگر معیّن نباشد صحیح نیست و اگر شرط کند مالک با حصّه چیزی از طلا یا نقره را مکروه است و غیر طلا و نقره مکروه نیست هفتم آنکه در عوض عمل میوه باشد پس اگر شرط کند حصّه از اصل را با میوه صحیح نیست هشتم آنکه درخت نشانده باشد پس اگر درخت را نشانیده باشد یا قرار داده باشد که بنشاند و در درخت شریک باشد صحیح نیست نهم کار کردن چه اگر محتاج بکار کردن نباشد مثل آنکه میوه رسیده باشد صحیح نیست دهم آنکه درختی باشد که میوه داشته باشد چه در درخت بی‌میوه چون چنار و توت خلافست بعضی از مجتهدین برآنند که جائز است و هرگاه این شرطها بعمل آید عقد مساقات لازم میشود و هیچیک از ایشان را فسخ جائز نیست مگر برضای یکدیگر و هرگاه مطلق واقع شود واجب است بر باغبان هر عملی که صلاح میوه در آن باشد بکند و اخراجات بر مالک است مگر با شرط و نفقه جماعتی که در کار کردن مدد باغبان کنند بر باغبان است و باغبان مالک حصّهٔ خود می‌شود بظاهر شدن میوه و اگر عقد مساقات باطل شود مالک را لازم است که اجرت باغبان بدهد و هرگاه باغبان از کار کردن امتناع نماید یا بگریزد و کسی بعوض او برضا و رغبت کار نکند اگر حاکم شرع کسی را از مال باغبان یا از بیت المال چیزی بدهد که بعوض او کار کند مالک را فسخ نمیرسد و اگر آن نیز متعذّر باشد مالک مخیّر است در فسخ و باغبان امین است پس اگر دعوی تلف کند یا دعوی عدم خیانت یا عدم تقصیر کند قولش مسموع است و مالک را میرسد که امینی همراه او کند و اجرت او بر مالک است و اگر نگاه داشتن او ممکن نباشد یا میتواند مالک و رابیرون کردن میانهٔ مجتهدین خلاف است و اقرب آنست که جائز است **فصل سوم** در شریک شدن و آن جمع شدن حقهای چند مالک است در یک چیز و اسباب شرکت چهار چیز است اوّل میراث دوّم خریدن سوّم ممزوج کردن دو جنس متفق بحیثیتی که متمیّز از یکدیگر نشود خواه مزج اختیاری باشد و خواه غیر اختیاری چهارم جمع کردن چند کس چیزی را و اقسام شرکت نیز چهار است اوّل شرکت اموال دوّم شرکت ابدان در آنچه کسب کنند باتّفاق درکسب سوّم شرکت مفاوضه و آن چنانست که دو کس با یکدیگر قرار دهند که در آنچه کسب کنند شریک باشند و در آنچه نقصان

گویند و دراکثر کتب جائز است و جائز نیست بظاهر فرق ندارد تا آن بر دو یکی است ۱۲ ۲ مراد ثبوت وثوق است که میوه نداشته باشد ۱۲ ۳ در هنگام ظهور خیانت ۱۲ ۴ جهت نگاهبانی ۵ در اکثر نسخ کتاب مکن باشد نوشته اند ظاهر این است که غلطی کاتب است صحیح ممکن است چه ممکن عبارت واضح است و آن آنست فاتت اعتذار الیه

الا ان المالک فاوجب حفظه الا ان المالک ضامنه ولم یمکن تعیین ... مع انحطاط التزام ... اجرة الشهود والتزام اجور الامین ۱۲ ۶ با وجود اطمینان عامل ۱۲ ۷ از میان برداشتن ۸ ... سوم مساوات در نفع ... باشد یا اختلاف ۱۲

با ایشان رسد چون غرامت جراحتی که بکسی بزنند به هر دو باشد چهارم شرکت وجوه و آن چنانست که دو مفلس متاعی را بنسیه بخرند و باهم شریک شوند در نفع یا آنکه مفلسی متاع مالداری را بفروشد بزیاده تا آنکه او را نفعی باشد و غیر شرکت اموال از اقسام شرکت پیش شیعه معتبر نیست و شروط آن ده چیز است اول آنکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل باشند دوم آنکه جائز التصرف باشند سوم ایجاب چون اشترکنا یعنی شریک شدیم چهارم قبول و آن هر لفظی است که دلالت کند برضای ایجاب پنجم آنکه سرمایه باشد ششم آنکه جنس و مقدار سرمایه معلوم باشد چه اگر مجهول باشد صحیح نیست و میباید که مال هر دو یک جنس باشد که بعد از آنکه ممزوج سازند تمیز نشوند از یکدیگر هفتم آنکه سرمایه حاضر باشد پس اگر غائب باشد یا دین صحیح نیست هشتم آنکه نفع میانه ایشان بالسویه باشد بقدر مال ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شرط تفاوت کنند جائز است و بعضی گفته اند که اگر زیادتی را کارکننده بردارد با شرط صحیح است نهم آنکه مدت قرار دهند چه آن عقد لیست جائز هر وقت خواهند قسمت می توانند کرد دهم آنکه یکی از ایشان دیگری را وکیل کند در تصرف کردن بفروختن و خریدن چه تصرف هیچ یک بدون اذن دیگری در مال ممزوج صحیح نیست و در اذن اقتصار بران کنند که شریک گفته پس اگر تعدی کند از آن ضامنست و در سه موضع عقد شرکت منفسخ میشود اول رجوع هر یک از شریکان هر وقت که خواهند دوم دیوانه شدن هر یک از ایشان سوم مردن هر یک از ایشان و شریک امین است پس اگر تلف شود بی تقصیر و ضامن نیست و قول او مقبول است در تلف اگر دعوی سبب ظاهری کند چون غرق شدن و همچنین قول او مقبول است در عدم خیانت و عدم تقصیر و همچنین قول او مقبول است و آنچه خریده جهت نفس خود خریده یا بشرکت خریده فصل چهارم در مضاربه کردن و آن چنانست که شخصی مال خود را بیکی دهد که تجارت کند بآن و حصه از نفع آن بردارد و شرطهای آن پانزده است اول ایجاب چون ضاربتک یعنی مضاربه کردم با تو این مال را با آنکه تجارت کنی بآن و نفع آن میانه من و تو دو نصف باشد دوم قبول و آن هر لفظی است که دلالت کند برضای بایجاب سوم آنکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل باشد چهارم آنکه جائز التصرف باشد پنجم آنکه کسیکه مال را میدهد مالک باشد یا وکیل یا ولی مالک باشد ششم آنکه سرمایه باشد هفتم آنکه سرمایه نقد

لم الدایه
کمند سر ۱۲
بکم ...
زیاده ۱۲۵ ...
یعنی بعض
از ان نفع ۱۲

باشد چه اگر متاع باشد صحیح نیست ششم آنکه سرمایه معلوم القدر باشد و آیا مشاهده او کافی است یا نه
خلافست هفتم آنکه سرمایه نقره و طلای سکه دار رایج باشد چه اگر بی سکه باشد یا فلوس یا مغشوش
یا نارایج باشد صحیح نیست و سرمایه اگر دین باشد صحیح نیست هشتم آنکه سرمایه در دست کسی باشد که
مضاربه بآن میکند پس اگر مالک شرط کند که در دست او باشد صحیح نیست و اگر در دست هر دو باشد
آیا صحیح است یا نه خلافست نهم کار کردن چه حصه نفع در برابر کار کردن است و آن
هر چیز نیست که مالک متولی آن نتوانست شد چون باز کردن متاع و پیچیدن آن و خرید و فروخت
آن و در صندوق نهادن آن و آنچه بدان ماند دهم آنکه عمل تجارت باشد پس مضاربه به غیر
تجارت کردن صحیح نیست یازدهم آنکه فائده مخصوص عامل و مالک باشد پس اگر شرط کنند که فائده
را باجنبی دهد صحیح نیست اما اگر مالک جهت غلام خود چیزی شرط کند صحیح است دوازدهم آنکه فائده
مشترک باشد میانه ایشان پس اگر مالک شرط کند که فائده از او باشد یا از عامل صحیح نیست
سیزدهم آنکه حصه معلوم باشد چون نصف یا ثلث یا ربع اما اگر گوید از فائده صد دینار از تو
باشد صحیح نیست و عقد مضاربه عقد لازم نیست جائز که هرگاه که خواهند فسخ میتوانند کرد خواه مال نقد شده
باشد و خواه نشده باشد هرگاه فسخ کنند متاع نقد نشده باشد و فائده ظاهر باشد عامل بفروشد
و اگر مالک از فروختن آن متاع ابا کند حاکم او را به فروختن جبر کند و فسخ میشود مضاربه بمردن هر یک
از ایشان و دیوانه شدن هر یک و هر شرط مشروعی که مالک کند در عقد صحیح است مثل آنکه سفر نکند
بمال او یا از شخص معین نخرد متاع را اما اگر شرط کند که عامل ضامن باشد و اگر چیزی از سرمایه یا از
میانه نقصان شود بر عامل باشد یا شرط لزوم کند صحیح نیست و نفقه عامل در سفر کمال نفقه
از اصل مال است و عامل همچون وکیل است و تصرفات او همه صحیح است با غبطه و عالم
بودن باذن مالک و آنکه از قیمت واقعی کمتر نفروشد و بظهور فائده کار کننده مالک حصه خود
میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه نقل شود مالک میشود و عامل امین است و قولش مقبول
است در مقدار سرمایه و تلف و تقصیر نکردن و نقصان شدن و مقدار فائده و قول مالک مقبول است
در رد کردن متاع و آنکه اذن در نسیه فروختن متاع نداده و مقدار حصه عامل از فائده فصل
پنجم در وکیل کردن کسی جهت تصرف بالذات در چیزی و در آن چند موقف است

موقف اوّل در شروط وکالت و آن ده چیز است اوّل ایجاب و آن هر لفظی است که
دلالت کند بر نایب گردانیدن شخصی دیگری را در تصرف کردن در مال او دوم قبول و آن هر لفظی
است که دلالت کند برضا بایجاب خواه قولی چون قَبِلْتُ و خواه فعلی چون خرید و فروش
و مقارنت قبول مر ایجاب را شرط نیست چه کسی که غایب است وکیل میتواند کرد سوم
آنکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد چه وکیل کردن طفل و دیوانه
و سفیه صحیح نیست امّا ولی ایشان وکیل جهت ایشان تعیین میتواند کرد و وکیل کردن کسیکه او را
باکراه بر آن دارند درست و خفته صحیح نیست و وکیل کردن مفلسی که حاکم شرع او را از مالش منع کرده
باشد در مال صحیح نیست اما در غیر مال صحیح است چون طلاق و خلع و وکیل کردن بنده کسی را
در چیزی که اذن مولی در آن شرط است صحیح نیست امّا در آنچه اذن مولی شرط نیست چون طلاق
زوجه صحیح است امّا غلامیکه کاتب باشد وکیل تعیین میتواند کرد چهارم آنکه احرام بسته باشد چه وکیل
شدن او در نکاح و خریدن شکار صحیح نیست پنجم آنکه معتکف نباشد چه اگر در مسجد اعتکاف کرده
باشد وکیل نمیتواند شد که خرید و فروخت کند در مسجد ششم آنکه وکالت معلق بر شرطی و قیدی نباشد
چه اگر موقوف بر شرطی متوقع باشد چون آمدن مسافر و طلوع آفتاب صحیح نیست امّا اگر در وکالت
شرط کند که بعد از مدتی تصرف کند جایز است هفتم آنکه آنچیزی را که جهت آن وکیل تعیین
میکنند میباید که مالک او باشد پس وکیل کردن جهت فروختن مال غیر یا آنکه خواهد خرید یا طلاق
زوجه که خواهد نکاح کردن صحیح نیست هشتم آنکه آنچیزی را که وکیل جهت آن تعیین میکنند میباید که
چیزی باشد که مسلمان مالک آن شود پس وکیل کردن مسلمان در خریدن یا فروختن شراب صحیح نیست
پس وکیل کردن جهت نماز کردن در حالت حیات او صحیح نیست دهم آنکه آنچیز که وکیل جهت
او تعیین میکنند میباید که معیّن باشد پس اگر غیر معیّن باشد چون خریدن غلامی صحیح نیست تا آنکه
ذکر صفت آن کنند و هرگاه این شروط متحقق شود وکالت صحیح است و آن عقدیست جایز
و در دوازده موضع فسخ میشود اوّل عزل موکّل با علم وکیل بعزل سوای وکالت گرو گیرنده
فروختن گرو در وعده چه این قسم وکالت بعزل موکّل باطل نمیشود دوم انکار وکالت وکیل را
سوم مردن هر یک از ایشان چهارم دیوانه شدن هر یک از ایشان اگرچه دوری باشد

پنجم بیهوش شدن هر یک از ایشان ششم منع حاکم شرع موکل را جهت سفاهت یا افلاس هرگاه وکیل کرده باشد در مالیات امّا اگر مفلس کسی را وکیل کرده باشد در طلاق زوجه مثلاً بمنع حاکم وکالت آن باطل نمیشود هفتم آنکه موکّل بنده شود مثل آنکه موکل کافر حربی باشد و مسلمانان او را بگیرند و بنده کنند چه وکالت او در این صورت باطل میشود هشتم آنکه آنچیز را که وکیل جهت آن تعیین کرده باشد موکّل خود آنرا بفعل آورد نهم خائن شدن وکیل دهم گریختن غلامیکه آقا او را وکیل کرده باشد یازدهم تلف شدن غلامیکه جهت فروختن او وکیل تعیین کرده باشد دوازدهم فعل موکّل منافی وکالت را چون آزاد کردن غلامیکه جهت فروختن او وکیل تعیین کرده بود و می باید که وکیل اقتصار کند بر آنچه موکّل تعیین کرده چه با تعدّی از آن ضامن است اگر تلف شود و هرگاه وکالت فروختن چیزی مطلق واقع شود تقاضا میکند فروختن را بقیمت وقت در آن شهر بشرط آنکه کسی نباشد که زیاده از قیمت وقت بخرد و آیا در این صورت جائز است تسلیم متاع بی آنکه قیمت را مشتری حاضر کند خلاف است میانه مجتهدین اقرب آنست که جائز نیست و اگر وکیل کند او را در خریدن و فروختن در یک حال خریدن وکیل جهت نفس خود حرام است و اگر وکیل کند او را در خواستن زن دختر خود را وکیل جهت او نمیتواند خواست و وکیل بی اذن موکّل تعیین وکیل نمیتواند کرد مگر آنکه آن وکیل صاحب جاه باشد یا آنکه آن چیز بجا آوردنی محتاج باشد امّا با اذن جائز است و هرگاه موکّل وکیل تعیین کند جهت وکیل پس وکیل ثانی موکّل است و بمردن وکیل اول و عزل او وکالت وکیل ثانی باطل نمیشود امّا اگر گفته باشد که وکیل نیز وکیل کند بمردن او و عزل باطل میشود و وکیل امین است ضامن نمیشود در آنچه بی تعدّی و تقصیر او تلف شود و اگرچه او را اجرت گرفته باشد و با تقصیر و تعدّی وکالت او باطل نمیشود و قول او مقبول است در دعوی نمودن با آنکه عالم بعزل خود یا تفریط نکرده و تعدّی از اذن موکّل نکرده و در تلف مال قول او مقبول است موقف و هم در چیزهائیکه قابل نیابت نیست و آن هجده چیز اند اوّل وضو و غسل و تیمم کردن با قدرت چه با عدم قدرت جائز است نائب گرفتن جهت استعانت در آنها دوم نماز واجب در حال حیات سوای دو رکعت نماز حج واجب با تعذّر چه در آن نائب میتوان گرفت سوم روزه واجب در حال حیات چهارم اعتکاف واجب

۱؎ چه لازم می آید اتحاد موجب و قابل ۱۲

۲؎ بیع اذن توکیل داده باشد ۱۲

۳؎ شناسی بعد فسق وده ... استنابت ... مطلق ... واجب است ۱۲

پنجم واجب بالقدرت بر رفتن چه اگر از رفتن عاجز باشد جایز است نائب گرفتن ششم سوگند
خوردن و نذر کردن چه دیگری به نیابت او سوگند نمیتوان خورد و نذر کرد هفتم غصب کردن
چه دیگری بعوض آن کس غصب نمیتواند کرد هشتم میراث چه دیگری میراث به نیابت نمی برد نهم
شب خوابیدن پیش زنان دهم ظهار کردن یعنی با زن خود گوید که پشت تو همچو پشت مادر است
چه درین نیز نیابت جایز نیست یازدهم سوگند خوردن بر دخول نکردن با زن خود
دوازدهم لعان کردن با زن خود بطریقیکه مذکور خواهد شد سیزدهم رضاع زیرا که هرگاه
زنی را جهت شیر دادن گرفته باشند نائب نمیتواند گرفت چهاردهم انقضای عدة پانزدهم
قسامه شانزدهم جنایات هفدهم التقاط و احتطاب و احتشاش هیجدهم اقامت شهادت
مگر بر وجه شهادت بر شهادت چه در غیر صورت حاکم جهت او نائب میتواند گرفت موقف سوم
در چیزهائیکه قابل نیابت است و آن سی و هشت چیز اند اول اخراج زکوة و خمس و قسمت صدقات
دوم خریدن و فروختن به نیابت کسیکه احرام بسته باشد سوم قبض کردن قیمت متاع چهارم
گرو کردن و قبض کردن گرو پنجم مصالحه ششم حواله هفتم ضامن شدن هشتم شریک شدن نهم
مضاربت کردن دهم برزگر گرفتن یازدهم باغبان گرفتن دوازدهم وکیل گرفتن سیزدهم عاریت
و ودیعت چهاردهم طلب شفعه کردن و گرفتن آن پانزدهم اجاره کردن شانزدهم ابراء از حق
نمودن هفدهم نکاح کردن مگر نکاح جهت کسیکه احرام بسته باشد هیجدهم تعیین کردن صداق
نوزدهم خلع بیستم رجعت کردن بیست و یکم در عدۀ رجعیه رجعت کردن بیست و دوم طلاق
دادن بیست و سوم جعالة بیست و چهارم بخشیدن و وقف کردن بیست و پنجم قصاص گرفتن
بیست و ششم قبض دیت بیست و هفتم قبض حقوق چون میراث و وصیت بیست و هشتم
عقد جزیه و قبض آن بیست و نهم جهاد با عدم تعیین او سی ام کشتن گوسفند در هدی سی و یکم حد
زدن آدمی سی و دوم اثبات حد و آدمی سی و سوم تیر انداختن و اسب دوانیدن
سی و چهارم آزاد کردن بنده و مکاتب و مدبر ساختن سی و پنجم قضا ... سی و ششم
دعوی نمودن سی و هفتم اثبات حجتهای مدعی و حقوق او سی و هشتم ... نماز کردن
جهت کسیکه فراموش کرده باشد موقف چهارم در اقسام وکالت و آن بر سه قسم است

اوّل وکالت حرام چون وکالت ذمّی جهت دعوی کردن بر مسلمان از جانب مسلمان یا ذمّی و وکیل
شدن از جانب مسلمان جهت فروختن چیزهای حرام چون شراب و گوشت خوک اگرچه وکیل جهود
باشد دوم وکالت مکروه چون وکالت مسلمان جهت ذمّی بر مسلمان و بعضی از مجتهدین این قسم را نیز
حرام میدانند سوم وکالت جائز و آن بر هشت قسم است اوّل وکالت از جانب حاضر در طلاق
زوجه و بعضی از مجتهدین این قسم را جائز نمیدانند دوم وکالت از جانب سفیهان باذن حاکم سوم
وکالت زنان جهت نکاح و طلاق از جانب غیر چهارم وکالت فاسق از جانب کسی جهت
تزویج دختر یا پسر خود بایجاب و قبول پنجم وکالت باذن آقا ششم وکالت کافر هفتم وکالت
همچون مذهب حنفی ... و سنّت است که وکیل صاحب بصیرت تمام باشد و عارف باشد یعنی که بآن معامله که میکند
و واجب است بر وکیل تسلیم کردن آنچه در دست اوست بطلبیدن موکّل بشرط آنکه تسلیم ممکن باشد چه
در آن حال اگر تسلیم نکند و تلف شود ضامن است امّا اگر تسلیم نکردن جهت گواه گرفتن باشد جائز
است و واجب است بر وکیل گواه گرفتن در دادن دین موکّل و تسلیم متاع چه بی گواه صحیح نیست
امّا اگر وکیل باشد در ودیعت واجب نیست گواه گرفتن و حرام است بر وکیل خریدن آنچه وکیل است
در فروختن آن جهت خود بی اذن موکّل و حرام است بر او نکاح کردن دختر خود اگر وکیل باشد
در نکاح زوجه جهت موکّل و سنّت است مر صاحب جاه و ثروت را که بنفس خود مرتکب دعوی
نشود و وکیل تعیین کند و ثبوت وکالت بیکی از دو چیز میشود یا باقرار موکّل پیش حاکم شرع و بگواهی
دادن دو گواه عادل پیش حاکم شرع و عزل وکیل ثابت میشود بعلم وکیل اگرچه خبر دهنده یک
مرد عادل بوده باشد چنانچه در روایت هشام بن سالم وارد شده **فصل ششم** در اسب
دوانیدن و تیر انداختن و شروط آن هفده است اوّل ایجاب و قبول از بالغ و عاقل جائز الظّرف
و بعضی از مجتهدین گفته اند که این مثل حواله است و ایجاب کافی است دوم چیزی که بران
پیشدستی توان کرد چون اسب و شتر و استر و خر و فیل پس غیر اینها جائز نیست چون کبوتر و
شاطر و کشتی گرفتن و برداشتن سنگ و آیا اگر اینها بعوض باشد حرام است خلاف است
بعضی از مجتهدین کشتی گرفتن بعوض را جائز داشته اند سوم تعیین عوض یعنی آنچیز را که قرار
میدهند که سابق بگیرد و میباید که مقدار آن معلوم باشد بمشاهده یا وصف و جائز است که عین

باشد خواه حال و خواه مؤجل و جائز است که عوض و مال مسابقان باشد یا یکی از ایشان یا
از اجنبی یا از بیت المال چهارم تعیین جنس آلتی که پیشدستی بیکدیگر کنند بسبب آن چون دو اسب
یا دو تیر پیکان دار بمشاهده امّا تعیین آن دو شخص لازم نیست پنجم برابر بودن هر دو اسب مثلاً
در احتمال پیشدستی نمودن یعنی یکی ضعیف نباشد و دیگری قوی ششم آنکه هر دو از یک جنس
باشند پس اگر یکی اسب باشد و دیگری استر صحیح نیست امّا اگر در صنف و صفت مخالف
باشند چون عربی و یابو صحیح است هفتم آنکه هر دو یکبار بدوانند که اگر پیش و پس بدوانند صحیح نیست
امّا مساوات در مکان ایستادن شرط نیست هشتم گردانیدن عوض جهت سابق در استباق دو اسب
یا محلل پس اگر غیر ایشان دهند صحیح نیست نهم علم بعدد تیر انداختن و در محاطه و در مبادرت خلاف
است دهم تعدد در زدن تیر بر نشانه مثل آنکه گویند هر که پنج تیر از جمله بیست تیر بر نشانه زند عوض
از او باشد یازدهم علم بصفت زدن مثل آنکه شرط کنند که تیر از نشانه بگذرد یا بر نشانه خورد یا پیش
نشانه بیفتد یا بر جانب نشانه بخورد بهر طریقیکه باشد و باطلاق منصرف باخیری شود
دوازدهم آنکه هر دو در عدد تیر زدن و صفت زدن و سائر احوال مساوی باشند
سیزدهم آنکه عالم باشند بقدر نشانه بمشاهده یا بتقدیر چه نشانه مختلف می باشد چهاردهم تعیین
اندازه پس اگر معین نباشد صحیح نیست پانزدهم پیشدستی کردن تیر زدن بر نشانه بر دور انداختن
پس اگر گوید عوض کسی باشد که دورتر بیندازد صحیح نیست شانزدهم آنکه ابتدای مسافت و انتهای
آن مشخص باشد پس اگر مجهول باشد صحیح نیست هفدهم آنکه زدن نشانه ممکن باشد چون زدن
از پانصد ذراع صحیح نیست فصل هفتم در اقسام غلبه تیر انداختن و آن بر سه قسم است
اوّل آنکه مبادرت مثل آنکه گوید هر کس پنج تیر از جمله بیست بیشتر زند او سابق است و عوض
مال اوست پس اگر یکی از ایشان پنج تیر از جمله ده تیر براند و دیگری چهار تیر بزند از ده تیر
اوّل سابق است و اکمال در این صورت لازم نیست دوم محاطه یعنی کم کردن آنچه برابر زنند
مثل آنکه گوید هر که پنج تیر از بیست بزند سابق است پس اگر هر دو پنج تیر از ده تیر بزنند می اندازند
تا بیست تیر کامل شود سوم مفاضله مثل آنکه گویند هر کدام بیشتر زند از بیست تیر یکی یا دو یا سه
او سابق است و سبق در اینجا باطل نشود بمردن انداز نده و یا بمردن اسب دواننده باطل

میشود یا وارث او و اسپ می دواند خلاف است **فصل هشتم** در جعاله و آن مالیست که شخصی جهت
آوردن غلام گریخته یا چارپای یاغی شده یا عملی تعیین میکنند و شروط آن پنج است اول ایجاب
و آن هر لفظی است که دلالت کند بر آنچه مذکور شد دوم قبول فعلی چه لفظی در جعاله لازم نیست سوم
آنکه بالغ و عاقل و جائز التصرف باشد چهارم آنکه عامل را ممکن باشد تحصیل آن عمل پنجم آنکه
عمل چیزی باشد که صحیح باشد اجاره گرفتن جهت آن و تعیین عمل و عوض شرط نیست پس اگر بگوید
هر کس بنده گریخته مرا بر گرداند نصف آن یا عوض از او باشد جائز است امّا اگر عوض را مشخص
سازد ذکر قدر آن شرط است و با جهالت متصرف باجرة المثل میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند
که آن گریخته را از شهری که مالک در آنست بیاورد یک مثقال طلا میگیرد و اگر از غیر آن شهر
بر گرداند چهار مثقال طلا و مستند این قول حدیثی است ضعیف اما مشهور است و اصح
آنست که متصرف باجرة المثل میشود و اگر بمیرد پیش از تسلیم آن مالک را پس اگر بدر خانه مالک
برساند و بگریزد مستحق اجرت نمی شود و اگر بمیرد پیش از تسلیم بعضی از مجتهدین گفته اند که مستحق اجرت
میشود و اگر کسی گم شده کسی را بیاورد بی آنکه صیغه واقع شده باشد مستحق چیزی نمی شود
و لازم است برو رسانیدن آن بمالک آن و اگر با صیغه زیاده از یک کس بیاورند همه در
اجرت شریک اند برابر مگر آنکه مالک شرط تفاوت میانه ایشان کرده باشد و اگر در مقدار آنچه
مالک قرار داده یا در جنس آن نزاع کنند هر دو سوگند بخورند و ثابت می شود آنچه کمتر باشد از
اجرت و آنچه دعوی میکنند مگر آنکه مالک دعوی کند زیاده از اجرة المثل را چه در این صورت
زیاده متعیّن است و اگر در اصل جعاله نزاع کنند قول قول مالک است **فصل نهم** در لقطه
و آن برداشتن چیزی است که اگر برندارند ضایع شود و آن بر سه قسم است اوّل انسان و آنرا
لقیط و منبوذ و ملقوط گویند و آن هر طفلی ضایعی است که کسی نداشته باشد که او را بزرگ کند و
محافظت آن نماید زیرا که اگر کسی داشته باشد که جبرش تواند کرد حاکم شرع بر نفقه او چون پدر
و جد و یا آقا در غلام جبر کردن او لازم است و برداشتن آن واجب کفائیست هرگاه که ترسد
از تلف شدن آن و بعضی از مجتهدین آنرا سنت میدانند و اگر دو کس یا زیاده بر سر برداشتن
طفلی نزاع کنند سابق اولی است و اگر بیکدفعه بردارند آنکس که از شهر باشد اولی است

بحفاظت از آنکه در ده باشد و آنکس که در ده باشد اولی است از کسی که در صحرا منزل او باشد و
مالدار اولی است از مفلس و ظاهر العدالت اولی است از مجهول الحال و اگر در جمیع آنچه مذکور شده
مساوی باشند قرعه بزنند نام هر کسیکه بیرون آید از آن کس است و شروط آن کسیکه برمیدارد
سه چیز است اوّل آنکه بالغ باشد و عاقل دوّم آنکه آزاد باشد چه برداشتن غلام بی اذن آقا صحیح
نیست مگر در وقتی که از تلف شدن بر طفل بترسد و کسی نباشد سوای بنده چه در این صورت
واجب است برداشتن بنده او را سوّم آنکه مسلمان باشد هرگاه مسلمان باشد یعنی در
دار الاسلام افتاده باشد یا در دار حرب با آنکه در آن مسلمان باشد و بعضی از مجتهدین اسلام
را شرط نمیدانند غرض محافظت است و آن در کافر نیز ممکن است و بعضی از مجتهدین شرط عدالت
در بردارنده کرده اند و نفقه طفل اگر مال داشته باشد از مال اوست و اگر مال نداشته باشد
استعانت جوید از سلطان و اگر نباشد بر مسلمانان واجب است بذل نفقه و اگر ایشان نباشند
یا ندهند آن کسیکه برداشته آن طفل را اگر از مال خود بدهد و قصد کند که رجوع کند جائز است
و بعضی از مجتهدین این رجوع را جائز نمیدانند و بعضی از مجتهدین گفته اند که طفل اگر غلام باشد
جهت نفقه که داده باشد او را باحتیاج می توان فروخت باذن حاکم شرع و اگر ممکن باشد
استعانت از غیر و از مال خود نفقه کند رجوع نمیتواند کرد و آنکس که او را برداشته از مال طفل
نمی تواند بی اذن حاکم شرع نفقه خود را برداشت مگر با احتیاج و قول قول بردارنده
است با قسم در قدر نفقه که معروف است و همچنین قول قول اوست در اصل نفقه و در
تقصیر نکردن و ضامن نیست اگر طفل تلف شود مگر با تقصیر در محافظت او و اگر کسی دعوی
نماید که طفل فرزند من است و ثابت سازد ملحق میشود باو و اگر طفل بعد از آنکه بالغ شود انکار
کند انکار او اعتبار ندارد و عاقله او برامام است هرگاه کسی میراث خوار و ضامن جریره او نباشد
پس دیت خطای او برامام است و حکم کرده میشود بآزادی اگر کسی دعوی بندگی او نکند
چه اصل در هر کس آنست که آزاد باشد و اگر بنده او را بکشد او را در عوض باید کشت امّا اگر
آزادی او را بکشد نمیتوان کشت در عوض چه احتمال دارد که طفل بنده باشد و اگر کسی زخمی بر فرزند
برسد او را که بعد از بالغ شدن زخمی بر او زند یا دیت بگیرد قسم دوّم حیوان و آنرا ضاله گویند

و آن هر حیوانی است ضایع که در دست کسی نباشد و اگر برندارد ضایع شود و برداشتن او مکروه
است و آنچه در احادیث وارد شده از نهی از برداشتن آن محمول بر آنکه بردارنده بقصد
تملک بردارد چه اگر بآن قصد بردارد حرام است و شیخ طوسی در کتاب مبسوط برداشتن او را مخصوص
حاکم شرع ساخته و سنت است برداشتن حیوانیکه اگر برندارد تلف شود در غیر آبادانی جهت
نگاهداشتن اما اگر در آبادانی بردارد حرام است و ضامن است در این صورت و اگر نفقه باید
رجوع نمیرسد او را بر مالک سوای گوسفند که او را میتوان برداشت و مخیر است در این صورت
میانه نگاهداشتن جهت مالک و دادن بحاکم شرع و ضامن نیست در این صورت اگر تلف شود و
اگر گوسفند بر او در صحرائی که آب نباشد بگیرد خوردن آن فی الحال حلال است باجماع مجتهدین
و ضامن است قیمت آنرا هرگاه صاحب آن پیدا شود و شتر و گاو را نمی توان گرفت
اگر صحیح باشد یا در موضعی باشد که آب و گیاه باشد پس اگر در این صورت آنها بگیرد ضامن میشوند و
بری الذمه نمیشوند بدادن آنها بحاکم یا بصاحب آن و اگر رها کنند بری الذمه نمیشوند و
خر را در صحرا میتوان گرفت چه صبر بر تشنگی ندارد و بعضی از مجتهدین گرفتن او را نیز منع کرده اند
و جائز است برداشتن سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ و زراعت کند و بعد
از تعریف کردن یکسال و انتفاع گرفتن از آنها جائز است و ضامن است هر بردارنده آنها
قیمت متعارف آنها را هرگاه صاحب آنها پیدا شود و اگر طفل یا مجنون حیوانی را
بردارد ولی ایشان یکسال تعریف میکند بعد از آن مخیر است با صرفه طفل در نگاهداشتن
آن حیوان و مالک شدن و ضامن بودن قیمت آن و نفقه دادن آن حیوان بر بردارنده
است هرگاه سلطان نباشد و هرگاه مالک بهم رسد از او بگیرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که رجوع
نمیتواند کرد زیرا که حفظ آن واجب است بر بردارنده و اتفاق مقدمه واجب است قسم
سوم لقطه اموال و آن برداشتن مالی است ضایع جهت نگاهداشتن از برای صاحب
آن و برداشتن آن مکروه است و اگرچه اعتماد بر خود داشته باشد مگر آنکه بترسد که تلف شود
چه در این صورت مکروه نیست و اگر اعتماد نداشته باشد برداشتن آن حرام است و در
بردارنده لقطه حرم مکه عدالت شرط است پس اگر فاسق باشد برداشتن آن حرام است و عادل

مخیر است میانهٔ نگاه داشتن و بحاکم سپردن و اگر فاسقی لقطه را بردارد حاکم از آن می گیرد یا کسی را همراه او میسازد تا یک سال آنگاه آن فاسق اگر قصد تملک کند حاکم از و می گیرد و بعد از یک سال باو میدهد بی آنکه ضامن از و بگیرد و آنچه در غیر حرم مکه از طلا و نقره و جواهر یافته باشد و در معموره نباشد و سکهٔ اسلام نداشته باشد یعنی شهادتان یا اسم پادشاه سلمان بر و نقش نکرده باشند از کسی است که یافته باشد او را و اگر اثر اسلام در آنها باشد یا در معموره باشد و صاحب نداشته باشد مشهور میانهٔ مجتهدین آنست که اگر زیاده از یک درهم باشد یک سال تعریف آن لازم است آنگاه اگر قصد تملک کند مالک میشود و اگر صاحب پیدا شود ضامن است و آنچه در بلاد اسلام در ملک شخصی پیدا شود صاحب آنرا خبر دار کند پس اگر دعوی کند که از و است باو دهد و گواه و قسم بر و لازم نیست و اگر گوید که از من نیست و اگر اثر اسلام بر او نباشد از کسی است که آنرا یافته باشد و اگر اثر اسلام بر او باشد حکم لقطه بر او جاری می شود و آنچه مذکور شد از حکم طلا و نقره مخصوص بلاد اسلام است اگر در دیار کافران پیدا شود از کسی است که بیابد خواه در معموره باشد و خواه در غیر معموره و خواه اثر اسلام داشته و خواه نداشته باشد و آنچه در شکم چاروا یافته شود از طلا و نقره و جواهر از صاحب چاروا است و اگر از کسی خریده باشد او را واقف سازد و اگر آن کس گوید که از من نیست از آن کس است که یافته آنرا هرگاه اثر اسلام در و نباشد چه اگر اثر اسلام داشته باشد تعریف یک سال واجب است اما آنچه در حرم مکه بیابند بی تعریف یک سال مالک نمیشوند و اگر چه کمتر از یک درهم باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر در حرم مکه نیز درهم مطلقا بیابند بی تعریف از یابنده است و اگر بنده لقطهٔ حیوان و مال بردارد و بعد از تعریف یک سال تلف کند ضمان تعلق بر قبهٔ او میگیرد که بعد از آزاد شدن بدهد مقصد احکام لقطه چهار چیز است اول واجب و آن تعریف است یعنی شناسانیدن کسی که آنرا برداشته باشد یا نایب او با آنکه فریاد کند آنرا در تا شبانگاه هر روز یک مرتبه یا دو مرتبه آنگاه هر هفته آنگاه هر ماهی بحیثیتی که فراموش نشود تا یکسال و واقع گرداند در مکانهای که مردم آنجا جمع میشوند چون بازارها و درهای مسجدها و صباحها و شامها و روزهای عید و جمعها و در وقت داخل شدن قافله بشهر و در فریاد کردن ذکر جنس بکند چون طلا و نقره

واگر در غربت یافته باشد بعد از تعریف بشهر خود میتواند برد و سال را در شهر خود تمام کرد و اگر در صحرا یافته باشد یا در شهری که خواهد تعریف کند و آنچه باقی بماند بر نفس خود قیمت نماید و بدیگری بفروشد و قیمت آنرا نگاه دارد و ضامن نیست با آنکه منتفع شود و ضامن است اگر در سال تعریف فوت شود و ضامن نیست اگر زیادتی بهم رسد خواه منفصل چون فرزند و خواه متصل چون فربهی در یک سال از مالک است و بعد از یک سال از ملتقط است بعد از نیت تملک دوم ضمان با تملک و تقصیر در حفظ و بدون تملک و تقصیر امانت است سوم مالک شدن و آن بعد از تعریف یک سال است با قصد مالک شدن چهارم رد بمالک و آن واجب است هرگاه بدو گواه عادل ثابت سازد که مالک و یست و بیک گواه ثابت نشود و وصف کردن آن کافی نیست و اگرچه ظن صدق او داشته باشد بلکه در این صورت رد کردن جائز است و اگر در این صورت از رد کردن امتناع نماید حاکم جبرش نمی کند و اگر در صورت وصف رد کند آنگاه گواهی دهند که ملک غیر بوده عین انتزاع عین میکند و با تلف رجوع کند بهر کدام که خواهد و اگر بران کس رجوع کند که بوصف کننده او را رجوع می رسد بر وصف کننده بشرط آنکه در وقت دادن اقرار بمالکیت او نکرده باشد چه در این صورت رجوع نمیتواند کرد و اگر هر یک گواه بگذرانند بعد از آنکه باول داده باشد و گواهان ایشان را بر دیگری ترجیح نتوان نهاد قرعه بزنند باسم هر یک از ایشان که بیرون آید باو دهند پس اگر اسم دوم بیرون آید انتزاع میکند از اول و اگر تلف شود ضامن نیست کسیکه باول داده اگر بحکم حاکم شرع داده و اگر بی اذن حاکم داده ضامن است تکمله التقاط بر پنج قسم است قسم اول واجب و آن برداشتن طفل است که اگر بر ندارند ضایع شود و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند قسم دوم حرام و آن وقتی است که شخصی که بر میدارد داند که خیانت میکند یا فاسق باشد در لقطهٔ حرم قسم سوم سنت و آن برداشتن مالیست که اگر بر ندارند ضایع شود قسم چهارم مکروه و آن بر چند قسم است اول مطلق برداشتن دوم برداشتن فاسق غیر لقطهٔ حرم را سوم برداشتن مال و حیوان را چهارم برداشتن چیزی که قیمت آن کم باشد و منفعت آن بسیار چون عصا و میخ و نعلین و مطهره و تازیانه و بعضی از مجتهدین برداشتن نعلین

شیخ علی قدس الله روحه در حاشیه ارشاد علامه گفته تعریف سال را باین طریق آورده که در هفته اول ماه هر روز یک مرتبه فریاد کند بعد از آن در بقیه آن ماه ...

و مطهره و تا زیانه را احرام میدانند پنجم کمتر از یک درهم در حرم برداشتن قسم پنجم لقطه مباح و آن کمتر
از یک درهم است در غیر حرم مکه و آنچه بر یابنده لقطه واجب است دو چیز است اوّل نگاه داشتن
دوم گواه گرفتن در لقطه و آنچه بر او نیز سنّت است دو چیز است اوّل گواه گرفتن در لقطه اطفال
و حیوان دوم بشناساند بگواه بعضی از اوصاف آنرا تا آنکه فائده گواهی حاصل شود و آنچه بر او
مکروه است تعریف کردن در مسجدها است و آنچه بر صاحب گم شده واجب است آنست
که هرگاه یابنده آنچه یافته باشد رد کند بر او قبول کند و اگر در صورتیکه یابنده قصد تملک
آن کرده باشد و عیبناک شود آنرا با ارش نقصان آن رد کند قبول کند فصل دهم در احیای
اموات و آن زمینهای است که کسی متصرف آنها نباشد و معطل باشد بواسطه منقطع شدن آب
از آن زمینها یا جهت مستولی شدن آب بر آنها و این زمینها ملک امام است پس اگر مسلمانی
تصرف کند در آنها بعمارت کردن مالک بهفت شرط میشود اوّل آنکه اگر امام ظاهر باشد
باذن او عمارت کند و با غیبت او هر کس که عمارت آنها کند اولی است در تصرف با آنها
از دیگری تا عمارت آن باقی باشد دوم آنکه مملوک مسلمان باشد یا کسیکه امام با او صلح کرده
باشد پس اگر زمین اموات ملک کسی باشد عمارت کردن آن بی اذن مالک آن صحیح نیست و اگر
مالک غائب باشد و کسی آنرا عمارت کند تا آمدن او اولی است از دیگری تا آنکه عمارت او
قائم باشد و اگر عمارت او خراب شود و دیگری آنرا عمارت کند ثانی اولی است بتصرف
در آن زمین سوم آنکه کسیکه عمارت میکند میباید که مسلمان باشد پس اگر یهود باشد و امام او را
اذن دهد مجتهدین را در این دو قول است چهارم آنکه آن شخص که اراده عمارت زمین اموات
دارد میباید که کاری کند که آن زمین را در عرف و عادت گویند که احیا کرده پس گرداگرد
دیوار در آن زمین با چیدن سنگها و مرزها بستن کافی نیست چه اینها فائده ملکیت او
نمی کند بلکه افاده اولویت او میکند و اگر آن زمین منتقل شود از او بدیگری آن دیگری
اولی است از او و اگر بفروشد آن زمین را آن بیع صحیح نیست و بعضی از مجتهدین بر این
اند که آنچه مذکور شد از دیوار گردانیدن و سنگ چیدن و مرزها بستن افاده ملکیت میکند
پنجم آنکه زمین اموات مکان عبادت نباشد چون عرفات و مشعر و منی ششم آنکه زمین کسی نباشد

گرداگرد زمین ... جهت احیا ۱۲ شرح لمعه

که حضرت رسالت پناه صلعم آنرا جهت مسلمانان مخصوص چیزی ساخته باشد چنانچه مخصوص ساخته
بود نقیع را که علفستانهای مهاجران بود جهت چریدن چارپایان زکوة و تصدقات و جزیه و چنین
است حکم زمینهائیکه آنحضرت مقاطعه کرده باشد با جماعتی چنانچه عقیق را با بلال بن الحارث قطع کرده
بود که چیزی و کسی از صحابه دران تصرف نکرده بوده تا زمان خلافت عمر و او منع کرد بلال را ازان هفتم
آنکه حریم خانه عمارت نباشد چه هر چیزی در مباح حریمی دارد و آن بر چند قسم است اول حریم خانه
و آن بمقدار خاکریز و برف انداز است و جائیکه آب باران از ناودان بر وی ریزد و ممر داخل
شدن بآن خانه باشد دوم حریم دیوار و آن بمقدار ریختن خاک آن دیوار است هرگاه خراب
شود سوم حریم شهر و آن حوالی آن شهر است جهت جمع شدن اهل آن شهر و اسپ دوانیدن
و خاکروبه و محل چریدن چارپایان اهل آن شهر چهارم حریم نهر و آن بمقدار ریختن خاک آن نهر است
و آن بمقدار که در جانب آن نهر راه رود پنجم حریم چاهی که شتران از آنجا آب میخورند چهل
ذرع است پس اگر کسی خواهد که جهت آب دادن شتران خود چاهی بکنند دران چهل ذرع نمیتواند
کند و در بعضی روایات وارد شده که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که حریم چاه در جاهلیت
پنجاه ذرع بوده و در اسلام بیست و پنج ذرع است ششم حریم چاهی که بآن آب می کشند جهت
زراعت کردن بآب آن چاه و آن شصت ذرع است هفتم حریم چشمه در زمین نرم هزار ذرع است
و در زمین سخت پانصد ذرع است پس دیگری را نمیرسد که درین مقدار از زمین حوالی آن چشمه
چشمه دیگر احداث کند و در بعضی احادیث جهت حریم قنات نیز همین مقدار واقع شده هشتم
حریم راه و آن در زمین اموات هفت ذرع است و این حریمها همه در زمین اموات است و حریم
در زمین معموره نیست فصل یازدهم در مشترکات بدانکه منافع مشترکه پنج قسم است اول راهها
و فایده آن رفتن است و دران نشستن دران که ضرر نرساند بجماعتی که در راه روند و اگر در راه
بنشیند جهت خرید و فروخت اگر راه وسیع باشد که بسبب این ضرر نرساند جائز است اما با ضرر
جائز نیست و اگر خواهد خود ازانجا برخیزد و متاع او آنجا باشد دیگری آنجا نمی تواند نشست
اما اگر متاع خود را بردارد و قصد داشته باشد که باز بهمان مکان عود نماید خلافست میانه
مجتهدین و دران اقرب آنست که حق او ازان مکان باطل شود برخاستن ازان مکان قبل بنای

ن
نقیع بنون و قاف ... آورده ...

دکه یعنی دکانچه خود در راه جائز نیست و اگر در راه سایه کنند بچیزی چون بوریا بشرطیکه ضرر نرساند
بمترددین جائز است و اگر دو کس بیکدفعه در مکانی که خواهند بنشینند اقرب آنست که قرعه زنند
بنام هر کدام که بیرون آید اولی ست از دیگری و حوالی راهها که تردد مینمایند در آن حکم
زمین اموات دارد پس هر کسیکه خواهد احداث چیزی می تواند کرد بشرطیکه ضرر بمترددین
نرساند اما در راهی که مخصوص جماعتی باشد احداث نمی تواند کرد مگر باذن ایشان قسم دوم
مسجدها و فائده آن معلوم است و هر کس سبقت کند بگرفتن محلی اولی است از دیگری بآن
مکان و هرگاه برخیزد و دیگری بنشیند ثانی اولی است اگرچه بقصد وضو ساختن برخاسته باشد مگر
آنکه رخت خود را گذاشته باشد قسم سوم موقوفات عامه چون مدرسها و رباطها و فائده آنها نزول
طلبه علم و قوافل در آنها پس هر کس که ساکن حجره شود از آنها از آن جماعت که اهلیت سکنی
آنجا داشته باشد اولی است از دیگری تا در آنجا است و بیرون کردن او جائز نیست و اگرچه
بسیار در آنجا بماند بشرط آنکه واقف شرطی معین نکرده باشد چه درین صورت بانقضای آن
مدت بیرون میتواند کرد و همچنین بیرون میتواند کرد اگر واقف شرط کرده باشد که طالب علم
مشغول باشد و آن کس مشغول نباشد و جائز است که ساکن حجره کسی را با خود شریک بکند
مادامیکه بر صفتی باشد که واقف شرط کرده باشد و هرگاه از حجره بیرون رود حق او از آن
مکان باطل میشود و آیا اگر رخت او در آنجا باشد حق او باطل میشود یا نه میانه مجتهدین خلافست
قسم چهارم معدنها و کانها و آن بر دو قسم است قسم اول کانهای ظاهر که محتاج بتخریج نیست چون
نمک و نفط و کبریت و قیر و مومیائی و سرمه و یاقوت چه اینها مشترکست میانه مسلمانان
و بعضی از مجتهدین اینها را مخصوص امام میدانند و اگر کسی چیزی از اینها بردارد منع او
نمی تواند کرد و تا حاجت او تمام نشود دیگری نمیتواند گرفت و اگر دو کس یا زیاده سبقت
کنند و اجتماع ایشان ممکن نباشد قرعه زنند و احتمال قسمت و تقدیم محتاج نیز دارد و اگر
در جانب نمکزار پاهی در زمین اموات بکنند و آب بآنجا آرند و نمک کنند مالک آن
می شوند و غیری با او در آن نمک شریک نیست قسم دوم معدنهای باطنی که محتاج بتخریج
و عمل است چون کان طلا و نقره و آهن و مس و رصاص و بلور و فیروزج و آن نیز مشترکست

یعنی قسمت [illegible] [illegible] تقدیم محتاج [illegible]

میان مسلمانان و بعضی از مجتهدین آنها را نیز مخصوص امام میدانند پس اگر ظاهر باشد باحیا
مالک آن نمی‌شوند و اگر ظاهر نباشد پس اگر شخصی آنرا ظاهر کند و احیا کند اگر در ملک او باشد
مالک می‌شود و همچنین اگر در زمین اموات باشد باحیا کردن مالک آن می‌شود و اگر معدن در
زمینی پیدا شود که بایع احیا کرده ملک اوست خواه ظاهر باشد و خواه مخفی و تعلق باحیاکننده
دارد اما اگر پیش از احیا ظاهر باشد مالک او نمی‌شود و اگر چاهی بکنند در زمین مباح تا باشد آبهای آن
مشترک است میان مسلمانان و مالک نمیشود و قسم پنجم آبها و آن بر شش قسم است اول آنکه
در ظرفی کرده باشند یا حوضی و آن ملک کسی است که ظرف و حوض از او است و اگر از دریا گرفته
باشند و جایز است فروختن آب آنها دوم آب چاهی که در ملک خود بکنند یا در زمین مباح
چه درین صورت مالک می‌شود و کسی را بی اذن در ان تصرف جایز نیست و فروختن
آن کیلا و وزنا جایز است باکراهیت و فروختن همه آب چاه جایز نیست چه تسلیم آن متعذر
است و چاه قدیم هرگاه پر از خاک شود و کسی آنرا پاک کند مالک آن نمیشود و اگر کسی چاهی
در زمین مباح کند نه بقصد مالک شدن بلکه جهت نفع گرفتن او اولی است بآن تا وقتیکه
آنجا باشد و هرگاه مفارقت کند از آنجا هر که سابق باشد در آنجا او اولی است بانتفاع از آن چاه
و مخصوص احدی نیست و هرگاه کسی چاهی در ملک خود بکند منع همسایه خود نمی‌تواند کرد از
چاه کندن هر چند بگیرد نم از چاه او و اگر چه آب چاه او بآن چاه سرایت کند سوم آب چشمه و باران
و آب انهار در زمین مباح نه از روی مالک شدن مشترک است میان مسلمانان و مخصوص
احدی نیست و از آنها هر کس هر چه بردارد مالک میشود چهارم آب نهرهای بزرگ چون آب
فرات و آب دجله که میان مسلمانان مشترک است پنجم نهرهای کوچک که ملک کسی نباشد آن میانه
مسلمانان مشترک است و اگر آب آن کم باشد و وفا بهمه نکند ابتدا اول بکسی بکنند که نزدیک بنهر
باشد اگر جهت زراعت باشد تا بند نعلین آب بدو دهند و اگر جهت درخت غیر خرما باشد تا قدم و جهت
درخت خرما تا ساق بعد از آن سر دهند آنجماعت آب را بکسانیکه در پهلوی ایشان باشند
و سر دادن پیش از این قدر که مذکور شد واجب نیست و اگر چه بمتاخر نرسد پس اگر
از اول چیزی باقی نماند ما بقی را حقی نیست ششم آب نهر مملوک که بنا کرده باشند

از مباح آنکه کسی نهری از فرات مثلاً بریده باشد مالک آن آب می شود و هر کس که
در آن نهر کار کرده شریک است در آن بقدر نفقه و عمل پس اگر همه وفا کنند و الا بقدر
حصه و نصیب خود قسمت کنند

باب یازدهم

در بیان نکاح کردن بدوام و متعه و تحلیل و ما سوی ذلک و در آن مقدمه و سه مطلب و خاتمه
است مقدمه در بیان فضیلت نکاح کردن و اقسام آن بدانکه احادیث بسیار در فضیلت
نکاح کردن وارد شده و چون این مختصر گنجایش ذکر جمیع آنها نداشت لهذا به سه حدیث
اقتصار نموده و از آنجمله در حدیث ائمه معصومین آمده که بهتر فائده که مسلمانان را بعد از
اسلام حاصل شده باشد بهتر از زنی صالحه نیست که هرگاه به بیند او را خوشحال شود و هرگاه
از و غائب شود حفظ ناموس و مال او کند و هم در حدیث ائمه معصومین علیهم السلام واقع
شده که دو رکعت نماز که صاحب زن بگزارد بهتر است از هفتاد رکعت نماز کسی که عزب
گزارد و هم در حدیث آمده که بدترین مردهای مسلمانان آن کسانی اند که عزب مرده باشند
و اقسام نکاح کردن نظر بنکاح کننده پنج است اول واجب و آن وقتی است که نفس او
مشتاق باشد که اگر نکاح نکند در زنا افتد دوم سنت و آن وقتی است که خوف زنا باشد
و قادر بر نفقه و مهر باشد سوم حرام چون زیاده از چهار زن آزاد و دو کنیز خواستن مرد
آزاد و زیاده بر دو زن آزاد و چهار کنیز خواستن بنده و نکاح کردن کافر و سنی زن مسلمان
و شیعه را چهارم مکروه و آن وقتی است که نفس کسی مشتاق نباشد و عاجز باشد
از نفقه بقول بعضی از مجتهدین پنجم مباح و آن ما عدای چهار قسم مذکور است و اقسام نکاح
نظر بمنکوحه نیز پنج است اول واجب چون نکاح زن آزاد یا کنیز که با ایشان ترسند از
افتادن بزنا دوم مستحب چون نکاح خویشان جهت صله رحم سوم حرام چون نکاح زنانی
که بسبب رضاع و غیر آن حرام اند و زن کافر غیر یهودیه و اهل کتاب را بعقد دوام خواستن
و نکاح جماعتی از زنان که در میان ایشان از محرمات چون مادر و خواهر و خواهر زن
کننده باشد که نکاح جمیع آنها حرام است چهارم مکروه چون نکاح زنان سفیه و زنگیه

عقیم باشند یعنی از وی فرزند بهم نرسد و نکاح دختر زنی که نکاح کرده باشند به مادر او و پنجم مباح
و آن ما عدای چهار قسم مذکور است و باز نکاح کردن منقسم می‌شود به سه قسم قسم اوّل نکاح
کردن زن آزادی که سبب میراث بردن از یکدیگر شود و این قسم نکاح را دائمی گویند
قسم دوم نکاح کردن زن آزادی که سبب میراث بردن از یکدیگر نشود و آنرا نکاح متعه
گویند قسم سوم نکاح کردن کنیز و آن نیز به سه وجه است اوّل کنیز غیر را بعقد خواستن دوم
کنیز غیر را بتحلیل خواستن چنانچه مذکور خواهد شد سوم خریدن کنیز چه بخریدن وطی آن حلال
می‌شود **مطلب اوّل در بیان نکاح متعه** بدانکه مشروع بودن نکاح متعه پیش فرقه
اثنا عشریه اجماعی است و مشروعیت آن بنص قرآن و احادیث موافق و مخالف ثابت
است خلافست مر مخالفین را که ایشان دعوی میکنند که مشروع بود امّا نسخ شده و احادیثی
که در باب نسخ شدن آیهٔ کریمهٔ قرآنیه نقل کرده اند همه معارض یکدیگر اند و قول عمر که دو چیز که
در زمان حضرت رسول صلعم حلال بوده و من نهی میکنم دلالت بر آن میکند که نسخ نشده بود
و بواسطهٔ قول عمر آیهٔ صریحهٔ قرآنیه را نسخ کردن معقول نیست زیرا که اگر عمر باجتهاد خود حرام
کرده اجتهاد در مقابل نص قرآنی خطا است و اگر بطریق روایت از حضرت رسالت
پناه صلعم بوده چگونه بر جمیع صحابه تا زمان خلافت او چنین حکمی مجهول بوده باشد و در
صحاح ترمذی هروی که از علمای مخالفین است مذکور است که شخصی از اهل شام از
عبد الله بن عمر پرسید که پدر تو متعه را نهی کرد عبد الله بن عمر در جواب شامی گفت
که اگر چه پدرم نهی کرده امّا حضرت رسالت پناه صلعم حلال کرده و کاری که آنحضرت کرده
باشد بجهت قول پدرم ترک نمی توان کرد و متعه کردن به سه وجه است اوّل سنّت چون
متعه کردن مؤمنه عفیفه دوم حرام چون متعه کردن زن بت پرست و دشمن اهلبیت
و سنّی را متعه کردن زن مسلمان شیعه حرام است سوم مکروه چون متعه کردن فاحشه و دختر
بکر بی رخصت پدر او و شرطهای نکاح متعه شش است اوّل ایجاب چون انکحتک او
متّعتک یعنی نکاح کردم ترا یا متعه کردم ترا اگر زن و شوهر خود لفظ گویند و اگر
وکیل ایشان لفظ گوید وکیل زن چنین گوید متّعتُ موکّلتی من موکّلک یعنی متعه کردم

وکیل کننده خود را هست و وکیل کننده تو دوم قبول چون قبلت در صورت اول و قبلت
لنفسی یا لموکلی در صورت دوم سیوم ذکر مدت که احتمال زیادتی و کمی نداشته باشد پس اگر مدت
را در عقد متعه ذکر نکنند میان مجتهدین خلافست بعضی گفته‌اند که عقد باطل می‌شود و بعضی گفته
اند که نکاح دائم میشود چهارم ذکر مهر پس اگر ذکر مهر نکنند باطل است بخلاف نکاح دائم که اگر
ذکر مهر نکنند صحیح است و کمی و زیادتی او را مقداری نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که کمتر
از درهم نباید عقد کردن پنجم آنکه زن مسلمان باشد یا اهل کتاب و در مجوسیه اشکال است
ششم آنکه زنان اهل کتاب را اگر متعه کنند منع نمایند ایشان را از خوردن شراب و گوشت
خوک و استعمال محرمات و عقد متعه قابل شرط مشروع است چون شب یا روز پیش او آمدن و
یک مرتبه دخول کردن بشرط آنکه زمان مشخص باشد چه اگر زمان آن مجهول باشد صحیح نیست
و متعه محتاج بطلاق نیست بلکه هرگاه مدت تمام شود جدا میشود از شوهر و متعه را نفقه دادن
لازم نیست و میراث نمی‌برد و اگر در عقد متعه شرط میراث بردن کنند آیا میراث می‌برد یا نه خلافست
و لعان و ایلا در متعه نیست چنانچه در دائمی هست بطریقیکه مذکور خواهد شد و اما متعه را
ظهار میتوان کرد یعنی با او میتوان گفت که پشت تو چون پشت مادر من است چنانچه
تفصیل او خواهد آمد خلافست و گواه گرفتن در عقد متعه سنت نیست چنانچه در نکاح دائم
سنت هست اما اگر ترسد که او را گویند زنا میکند سنت است که گواه بگیرد و سنت
است که متعه را از حالش سوال کنند هرگاه با او بدگمان باشد و خلافست میانه مجتهدین
که آیا زیاده از چهار متعه جمع کردن جائز است یا مثل نکاح دائم زیاده از چهار حرام است
اولی آنست که زیاده از چهار متعه جمع نکنند مطلب دوم در بیان نکاح کنیز و آن
بر سه قسم است قسم اول عقد و آن مخصوص کنیز غیر است و خلافست میانه مجتهدین
که عقد کردن آزاد بر کنیز جائز است یا نه بعضی از مجتهدین گفته‌اند که جائز است بدو شرط
یکی ترسیدن وقوع در زنا دوم مفلسی که قدرت نداشته باشد بر خواستن زن آزاد و
فرزند این کنیز اگر شوهر آزاد باشد آزاد است و اگر آقای کنیز شرط کرده باشد که فرزند [illegible]
که بهم رسانیده باشد آیا آن شرط فرزند او بنده میشود یا نه میانه مجتهدین خلافست

قول مشهور آنست که بنده میشود و شرطهای آن شش است اول ایجاب دوم قبول بطریقیکه
مذکور شد سوم اذن صاحب چه عقد غلام و کنیز بی اذن آقا موقوف بر اجازت آقا است
و بعضی از مجتهدین گفته اند که باطل است و درین صورت فرزندی که بهم رسانیده است بنده
است اگرچه آزادی را شرط کند هرگاه با علم دخول کند چهارم اذن زن آزاد چه اگر کسی
بی اذن زن آزاد کنیزی را عقد کند و اگرچه آن زن آزاد دیوانه یا پیر یا کوچک باشد جائز
نیست پنجم آنکه زیاده از دو کنیز نباشند اگر شوهر آزاد باشد بقول بعضی از مجتهدین و بعضی زیاده
از یک کنیز جائز نمیدانند ششم آنکه زیاده از چهار کنیز نباشند اگر شوهر بنده باشد قسم دوم مالک
شدن کنیز چه جائز است مالک کنیز خود را دخول کردن و عقد و ملک جمع نمی شود چه هرگاه کنیز
غیری را عقد کنند آنگاه بخرند نکاح فاسد می شود و بملک دخول می کنند و این قسم منحصر
در عدد نیست چه میتواند شخصی بملک هزار کنیز خود را دخول کند بخلاف عقد و هرگاه آقا
کنیز خود را بدیگری تزویج کند جائز نیست مر او را دخول کردن بآن کنیز مگر بعد از طلاق
شوهر و انقضای عدت او و فسخ عقد او نمی تواند کرد هرگاه شوهر غلام او نباشد اما اگر شوهر
غلام او باشد تفریق میانه ایشان می تواند کرد و سنت است مر آقا را که هرگاه کنیز خود را
بغلام خود نکاح کند چیزی بدهد از مال خود که بصورت مهر باشد و بعضی از مجتهدین این چیز
را دادن واجب میدانند و اگر یکی از غلام یا کنیز را بدیگری بفروشد مشتری مخیر است
در فسخ عقد او و هرگاه آقا کنیز خود را بدیگری عقد کند و از خدمت آقا می کند و بر او لازم
است که شب بگذارد که پیش شوهر خود برود و اگر آقا کنیز خود را همراه سفر برد و شوهر او خواهد
که همراه او بسفر رود آقا منع شوهر او نمی تواند کرد و میانه دو کنیز خوابیدن جائز است بخلاف
دو زن آزاد که خوابیدن میانه ایشان مکروه است و همچنین جائز است دخول کردن
با کنیز هرگاه طفلی آنجا باشد که نگاه کند و وطی کنیز فاجره و کنیزی که از زنا بهم رسیده باشد
جائز است و منی در پیش فرج کنیز ریختن نیز جائز است و هیچیک از دو شریک را وطی کنیز
مشترکه جائز نیست و در تحلیل خلاف است قسم سوم اباحت و تحلیل است و آن چنین است
که شخصی بدیگری دخول کردن کنیز خود را حلال کند و این قسم از خواص فرقه ناجیه اثنا عشریه

است و خلافست میانه مجتهدین که این قسم داخل قسم اول است یا داخل در قسم ثانی و
سید مرتضی رحمه الله او را داخل قسم اول میدانند و شرطهای این قسم شش است اوّل ایجاب
چون اَحْلَلْتُ لَكَ وَطْیَ اَمَتِی هٰذِهٖ یعنی حلال کردم برتو دخول کردن فلان کنیز خود را
و آیا بلفظ اباحت جائز است خلافست دوّم قبول چون قَبِلْتُ سوّم آنکه کسیکه تحلیل
میکند میباید که مالک کنیز باشد پس تحلیل کنیز غیر جائز نیست چهارم آنکه مالک کنیز دیوانه نباشد
و طفل نیست و بیهوش و مفلس نباشد که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد بجهت
قرض خواهان پنجم آنکه وطی کنیز را بر او حلال میکند میباید که شخصی نباشد که وطی او حرام باشد
مثل آنکه کنیز مسلمان باشد و کافر را تحلیل کند یا کنیز شیعه را بسنی تحلیل کند چه دخول کردن اینها
جائز نیست ششم آنکه کنیز شوهر نداشته باشد و هرگاه این شرطها بعمل آید وطی کردن کنیز
بمجرد گفتن صاحب که دخول کردن او را بر تو حلال کردم حلال میشود و تعیین مدت شرط
نیست و اقتصار بر قول صاحب کنیز باید کرد پس اگر [illegible] کردن آن کنیز را با [illegible] کردن
او را حلال کند جائز نیست امّا اگر دخول کردن حلال کند بوسه حلال است امّا خدمت
کردن حلال نیست و فرزندیکه از این کنیز بهم رسد اگر پدر او آزاد باشد و صاحب کنیز
شرط نکرده باشد که فرزند او بنده باشد آزاد است مطلب سوم در بیان
نکاح دائمی و مقدمات و شروط آن و در آن سیزده فصل است فصل اوّل مقدمات
نکاح بدانکه شصت و سه امر بنکاح متعلق است یک امر واجب و سی و چهار
امر سنّت و هشت امر حرام و بیست و شش امر مکروه امّا یک امر واجب اجابت کردن
خواستگاری کردن مؤمنی که قادر باشد بر نفقه دادن و اگرچه در نسب مساوی نباشد و
در این صورت ولی اذن اگر ندهد گناه دارد امّا سی و چهار امر سنّت اوّل خواستگاری
کردن پیش از عقد دوّم پیش از عقد دو رکعت نماز گزاردن سوّم استخاره کردن چهارم
بعد از نماز و استخاره دعای منقول خواندن پنجم دو رکعت نماز حاجت کردن ششم دعای
بر آمدن حاجت کردن هفتم اختیار کردن دختر بکر هشتم اختیار کردن زنی که از زنان
او زاینده باشد یعنی خویشان او زاینده باشند نهم اختیار زن صاحب اصل کردن

یعنی زنی را بخواهد که پدر و مادر او مؤمن و صالح باشند دهم اختیار زن صاحب جمال کردن
که مهر او کم باشد و قصد جمال و نکند یازدهم اختیار کردن زنی که از خویش و قوم باشد جهت
ازالهٔ رسم خلاف مر سنیان را که ایشان نکاح خویشان مکروه میدانند دوازدهم اختیار کردن
مؤمنه زیرا که نکاح زن سنی نیز جائز است سیزدهم عقد را ظاهر کردن در این نکاح چهاردهم
گواه گرفتن بر عقد پانزدهم خطبه خواندن پیش از عقد و میباید که این خطبه مشتمل باشد بر حمد
خدای تعالی و صلوات بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین صلوات
الله علیهم و گفتن الحمد لله کافی است و بعضی از سنیان خطبه خواندن را واجب میدانند شانزدهم
در شب عقد کردن خلاف مر سنیان را که ایشان در روز جمعه سنت می دانند هفدهم
دیدن روی و دستهای زنی را که ارادهٔ نکاح او داشته باشد و ایستاده و نشسته
دیدن او هیجدهم طعام دادن جماعتی از فقراء مؤمنین یک روز یا دو روز و بعضی از سنیان
این طعام دادن را واجب میدانند و سنت است که این طعام در روز باشد نوزدهم اجابت کردن
و رفتن بمجلس عروسی و خوردن طعام آن مجلس اگرچه روزهٔ سنتی داشته باشد خصوصاً اگر داند
که اگر افطار نکند صاحب طعام آزرده می شود اما اگر مجلس عروسی مشتمل باشد بر کردن
چیزهای حرام رفتن بآنجا حرام است مگر آنکه کسی باشد که تواند منع کرد یا آنکه بواسطهٔ خاطر
او فعلهای حرام را برطرف کنند و اگر ندانسته بآن مجلس روند اگر قدرت داشته باشند
واجب است که از آن مجلس برخیزند و بروند و اگر رفتن از آنجا دشوار باشد بشنیدن آنها گناه
ندارند و اگر مجلس عروسی مشتمل باشد بر صورتهای سایه دار بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر
آن صورتها در قالیچه و فرشها باشد جائز است رفتن بآن مجلس و بعضی گفته اند که اگر
بالش باشد نیز رفتن بآن مجلس جائز است و اگر دو کس بیک دفعه کسی را بعروسی خبر کنند
بخانهٔ آنکس برود که بخانهٔ او نزدیکتر باشد بیستم رخصت گرفتن دختر بکر در عقد کردن از پدر
بیست و یکم وکیل کردن زن برادر بزرگ را در عقد کردن هرگاه پدر نباشد بیست و دوم
اختیار کردن عقد برادر بزرگ اگر هر یک از برادران جهت شخصی عقد کرده باشند
اول بیست و سوم دو رکعت نماز کردن هر یک از زن و شوهر پیش از دخول

کردن بیست و چهارم دعای منقول خواندن هر یک از ایشان بعد از نماز بیست و پنجم امر کردن
مردمی را که در آنجا حاضر باشند در وقت دعا خواندن بآنکه آمین گویند بیست و ششم دست به پیشانی
زن نهادن و روی او را بقبله کردن پیش از دخول کردن و دعای منقول خواندن و طلبیدن فرزند
صالح تمام اعضا و موزه های زن را از پای او کندن و پاهای او را آب شستن و آن آب
را در دور خانه ریختن بیست و هفتم دخول کردن در شب بیست و هشتم در وقت دخول کردن و بعد
از دخول کردن بسم الله الرحمن الرحیم گفتن بیست و نهم با وضو بودن هر یک از زن و شوهر سی ام
غلام خود را رخصت نکاح دادن اگر نکاح خواهد سی و یکم منی را در خارج فرج ریختن هرگاه کنیزی
را حامله دیده باشد و بعد از چهار ماه خواهند که با او دخول کنند سی و دوم مشخص کردن مهر اگر در حال
عقد کردن مشخص نکرده باشند پیش از دخول سی و سوم بیشتر از یک زن آزاد نخواستن سی و چهارم
چشم خود را در وقت جماع پوشیدن و اما آن هشت امر حرام اول خواستگاری کردن بعد از آنکه
کسی دیگر آن زن را خواستگاری کرده باشد و اجابت کرده باشد و بعضی از مجتهدین
این را مکروه میدانند دوم خواستگاری کردن زنی که در عده رجعیه باشد خواه بصریح خواه
بکنایه و در عده وفات خواستگاری کردن بصریح حرام است اما بکنایه جائز است
سوم عقد کردن وکیل زن او را جهت خود چهارم نکاح کردن کسیکه احرام بسته باشد پنجم
نکاح کردن زن مسلمانی را بکافر ششم تزویج زن مؤمنه جهت سنی و بعضی از مجتهدین این را
مکروه میدانند هفتم غارت کردن چیزی را که در عروسی نثار کنند هرگاه دانند که صاحبش راضی
نیست هشتم تزویج کردن مسلمان زن کافره را و اما آن بیست و شش امر مکروه اول ترک
نکاح کردن جهت ترسیدن از پریشانی و مفلسی دوم نکاح کردن بقصد مال و جمال چه در
حدیث ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده که اگر کسی زنی را بقصد مال و جمال نکاح کند
محروم میشود از او و اگر بقصد سنت پیغمبر نکاح کند حضرت حق سبحانه تعالی مال و جمال او را
افزون کند سوم عقد کردن هرگاه قمر در برج عقرب باشد چهارم عقد کردن در سه روز آخر
ماه پنجم ترک بسم الله کردن در حالت دخول کردن ششم زیاده از دو روز طعام دادن
هفتم در حال جماع کردن بفرج زن نگاه کردن و باندرون فرج زن نگاه کردن کراهیت دارد

سخت تر است و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند و در حدیث آمده که اگر فرزندی در این
حال حاصل شود کور خواهد بود دهم سخن گفتن در حال جماع خصوصا شوهر را مگر ذکر خدا تعالی
چه در حدیث آمده که اگر در حال جماع سخن گویند و فرزندی حاصل شود گنگ خواهد بود نهم
مخصوص ساختن طعام دادن در عروسی به مالداران امّا اگر بعضی مفلس و بعضی مالدار باشند
جائز است دهم رفتن مجالس عروسی کافر یازدهم غارت کردن آنچه در عروسی نثار کنند هرگاه
نمیدانند که صاحب راضی هست یا نه دوازدهم شوهر کردن زن مرد فاسق را خصوصا
شراب خوار و سنّی و مستضعف سیزدهم نکاح کردن کردان و زنانی که سیاه باشند سوای
زنان نوبی چهاردهم نکاح کردن زنانیکه سفیه و احمق باشند پانزدهم نکاح کردن زنان فاحشه
و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند هرگاه توبه ظاهر نکرده باشد شانزدهم نکاح کردن
زنان دیوانه و سلیطه و حسوده و بدخلق و عقیم هفدهم زنیکه اراده نکاح داشته باشد صریح
گفتن که جماع کردنی که ترا راضی کند در نزد من است یا کنایه گوید که ای لیبا جامعی که ترا
راضی کند هیجدهم عقد کردن زنی که او را زاینیده باشد و تربیت کرده باشد و بعضی از مجتهدین
این را حرام میدانند نوزدهم نکاح کردن دختر زنیکه او را زاینیده و تربیت کرده باشد
بیستم نکاح کردن دختر زنیکه پدر او آن زن را خواسته باشد و بعد از آنکه طلاق داده باشد
شوهر کرده باشد بهم رسیده بیست و یکم نکاح کردن زنیکه با مادر او یک شوهر کرده باشد غیر از پدر
او بیست دوم نکاح کردن دختر بکر بی رخصت پدر او بیست و سوم نکاح کردن خواهر زنیکه
او را طلاق بائن داده باشند فی الحال بر قول بعضی از مجتهدین بیست و چهارم منع کردن زنان
از عیادت خویشان و تعزیه بیست و پنجم ریختن منی در غیر فرج زن آزاد که بعقد دوام او را
خواسته باشد بی اذن آن زن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند و بهر تقدیر هرگاه
این عمل کنند واجب است که ده مثقال طلا دیت نطفه بآن زن دهند امّا در متعه و شیر
دهنده و عقیم و زنان مسن و سلیطه و کنیز بی اذن ایشان جائز است بیست و ششم خوابیدن
در میان دو زن آزاد امّا در میان دو کنیز میتوان خوابید **فصل دوم** در بیان شرطهای
عقد نکاح دائمی و آن شانزده است اوّل ایجاب چون زوّجتک یعنی زن گوید بمرد که تزویج

زنان نوبی زنان دیاسه سوده بخشائی نام قومی از حبش که بلال موذن حضرت رسول خدا صلعم از ایشان است ... زنانه ... و از زنان بیان ...

کردم ترا و دوم قبول چون قَبِلْتُ النِّکاحَ یعنی مرد گوید که قبول کردم نکاح را و قَبِلْتُ گفتن
بی آنکه نکاح را با آن ضم کنند نیز کافی است و اگر دو لفظ ایجاب و قبول بر وفق نباشد چنانچه
مذکور شد جائز است و مقدّم داشتن ایجاب بر قبول لازم نیست و اگر هر یک از زن و شوهر
شخص دیگر را وکیل کنند وکیل زن چنین گوید که زَوَّجْتُ مُوَکِّلَكَ مِنْ مُوَکِّلَتِی یعنی نکاح کردم
وکیل کننده خود را بجهت وکیل کننده تو وکیل مرد بگوید قَبِلْتُ لِمُوَکِّلِی یعنی قبول کردم
نکاح را بجهت وکیل کننده خود سوم آنکه هر یک از ایجاب و قبول را بصیغه ماضی گویند
چنانچه مذکور شد پس اگر بصیغه مضارع گویند جائز نیست امّا اگر بصیغه امر گویند بعضی از مجتهدین
آنرا جائز داشته اند چهارم آنکه در صیغه قصد انشا کنند یعنی قصد ماضی نکنند چه اگر قصد ماضی کنند
صحیح نیست پنجم آنکه ایجاب و قبول را بصیغه عربی گویند هر گاه قدرت بر صیغه عربی داشته
باشند امّا اگر قادر نباشند بزبان هر لغت که دانند صحیح است ششم آنکه هر یک از ایجاب و قبول
را بلفظ بگویند پس اگر با قدرت اشاره کنند صحیح نیست امّا اگر قادر بر گفتن بلفظ نباشد
اشاره کافی است هفتم آنکه عقد را معلّق بر شرط نسازند پس اگر معلّق بر شرط سازند صحیح
نیست فامّا اگر در عقد شرط مشروعی کنند صحیح است هشتم آنکه ایجاب و قبول در یک
مجلس واقع شود بی فاصله پس اگر در دو مجلس واقع شود یا با فاصله باشد اگر چه اندک باشد
صحیح نیست امّا اگر فاصله بسعال باشد صحیح است نهم آنکه هر یک از شوهر و زن بالغ باشند
پس اگر طفل باشند عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست دهم آنکه هر یک از ایشان عاقل
باشند چه اگر دیوانه باشند عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست یازدهم آنکه قصد کنند عقد را
پس اگر مست یا بیهوش یا خفته باشند صحیح نیست و اگر چه بعد از آنکه بخود آیند اذن دهند دوازدهم
آنکه هر یک از ایشان مسلمان باشند چه اگر هر یکی کافر باشد یا آنکه زن مؤمنه باشد و شوهر سنّی
صحیح نیست سیزدهم آنکه آزاد باشند چه عقد بنده بی اذن آقا صحیح نیست چهاردهم آنکه
زن یکی از آنها نباشد که بر مرد حرام است پانزدهم آنکه زن در حال عقد مشخص باشد پس
اگر ولی یکی از دو دختر خود را عقد کند بی آنکه مشخّص سازد صحیح نیست شانزدهم آنکه در
عقد وکیل مخالفت قول موکّل نکند چه مثلاً اگر زن شخصی را وکیل کند که او را با نصد درهم

نفره عقد کنند پس آن شخص بدو نیست و در هم عقد کنند صحیح نیست بر قول بعضی از مجتهدین و آیا
قدرت داشتن شوهر بر نفقه و مهر شرط است خلافست میانه مجتهدین اقرب آنست که شرط
نیست و اگر از نفقه دادن بعد از عقد کردن عاجز شود زن اختیار فسخ ندارد **فصل سوم**
در جماعتی که ولی عقد اند و آنها سه قوم اند اول پدر و جد پدری چه ایشان ولی طفل و دیوانه
و سفیه اند تا وقتیکه بالغ و عاقل شوند و با وجود ایشان کسی ولی نیست و خلافست میانه مجتهدین
که جد در حالت فوت پدر ولی است یا آنکه در ولی بودن او زندگی پدر شرط است اقرب
آنست که ولی است و اگرچه پدر مرده باشد و اگر پدر و جد کسی را وصی طفل سازند آیا وصی را
ولایت نکاح طفل هست یا نه میانه مجتهدین نیز درین مسئله خلافست اقوی آنست که
او را ولایت نکاح هست و اگر طفل فاسد العقل بالغ شده باشد یا وصی با احتیاج او بنکاح
میتواند جهت او نکاح کرد و اگر ولی طفل یا دیوانه جهت ایشان نکاح کند ایشان را بعد از بلوغ
و عقل اختیار فسخ نیست مگر در چهار موضع اول آنکه او را بهم جنسی نکرده باشد دوم آنکه بکسی
تزویج کرده باشد که آلت مردی نداشته باشد سوم آنکه زنیکه جهت او نکاح کرده باشد صاحب
عیب باشد چهارم آنکه جهت طفل کنیزی خواسته باشد یا دختر خود را بغلامی داده باشد چه بر قول
بعضی از مجتهدین ایشان را اختیار فسخ هست بعد از بالغ شدن خصوصا در مذهب جماعتی از مجتهدین
که در حال بودن مهر حره کنیز خواستن خوف در زنا افتادن را شرط میدانند چه برین مذهب طفل را
بعد از بالغ شدن فسخ میرسد و هرگاه پدر و جد هر یک جهت دیگری عقد کنند عقد
کسیکه پیشتر کرده باشد صحیح است و اگر هر دو یکدفعه عقد کرده باشند عقد جد صحیح است و
بیکی از چهار امر ولایت پدر و جد ساقط می شود اول آنکه بنده باشد چه ولایت بنده
بی اذن آقا صحیح نیست دوم آنکه ناقص العقل باشد سوم آنکه کافر باشد و طفل مسلمان چه کافر
را ولایت بر فرزند مسلمان نیست اما بر فرزند کافر ولایت هست چهارم آنکه احرام بسته
باشد جهت حج یا عمره چه اگر محرم در حال احرام عقد کند صحیح نیست و هرگاه یکی از این
چهار امر حادث شود ولایت جد و پدر ساقط میشود و منتقل بامام میشود و قوم دوم آقای
بندگان چه آقا را ولایت نکاح بندگان خود هست اگرچه ایشان بنکاح راضی نباشند تعدی

نمی‌توانند ایشان را بیکدیگر نکاح کرد و باید خود آقا دیگر ولی نیست و بندگان را بی اذن آقا نکاح
صحیح نیست قسم سوم حاکمان شرع هرگاه پدر و جد نباشند یا طفل سفیه بالغ شود چه در این صورت
حاکم شرع ولی است و اگر چه پدر و جد او باشند و سفیه یا ام ولی کسی است که بعد از بالغ شدن
دیوانه شود و با احتیاج و صرفه او بنکاح میتواند دهد او را نکاح کرد فصل چهارم در ذکر جماعتی
از زنان که بر مردان حرام اند و ایشان بر سه قسم اند قسم اول جماعتی که ایشان را نمیتوان خواست
مطلقا و ایشان دو صنف اند صنف اول جماعتی از زنان اند که بواسطه خویشی محرم و مانند تسع
حرام اند و هرگز حلال نمی‌شوند و آنها هفت قوم اند اول مادر و هر چند بالا رود دوم فرزند
سوم فرزند فرزند و هر چند پائین رود چهارم خواهر پدری و مادری پنجم دختر خواهر و هر چند
پائین رود ششم دختر برادر و هر چند پائین رود هفتم عمه و هر چند بالا رود چون عمه پدر و عمه مادر و عمه جد و عمه جده
و هر چند بالا رود و آنا عمه گاه است که حرام نیست هشتم خاله و هر چند بالا رود چون خاله پدر
خاله مادر و آنا خاله خاله گاه هست که حرام نیست و بر زنان نیز هشت جماعت حرام اند
اول پدر و هر چند بالا رود دوم فرزند سوم فرزند زاده و هر چند پائین رود چهارم برادر
پدری و مادری پنجم پسر برادر و خواهر و هر چند پائین رود ششم عم و هر چند بالا
رود بطریق مذکور هفتم خال و هر چند بالا رود بطریق مذکور صنف دوم جماعتی از زنان اند
که حرام شدن ایشان عارض شده و سبب آن شده که نکاح ایشان اصلا جائز نیست
و آن پانزده قوم اند قوم اول مادر زن و هر چند بالا رود چه هرگاه کسی زنی را بنکاح
صحیح خواه با آن دخول کند یا نه مادر آن زن هر چند بالا رود حرام مؤبد میشود و اگر جماع بزنا با
آن زن باشد همچنین مادر کنیزی که با او دخول کرده باشد حرام مؤبد میشود و اگر زنی
را عقد کنند و دخول نکنند آیا مادر او حرام مؤبد می‌شود یا نه در این مسئله میان مجتهدین
خلاف است اقوی آنست که حرام مؤبد میشود و آیا در عقد کردن دختر باید که لازم باشد
از هر دو طرف یا از یک طرف یا آنکه لازم بودن عقد لازم نیست بلکه اگر عقد فضولی کنند
مادر حرام مؤبد میشود خلافست میان مجتهدین در این مسئله قوم دوم دختر زن مدخوله هر چند
پائین رود چه هرگاه زنی را بنکاح صحیح دخول کند دختر او هر چند پائین رود حرام مؤبد میشود

از هر دو طرف یا از یک طرف فقط فضول است ۱۲

واگرچه دختر رضاعی باشد خواه آن دختر بعد از دخول کردن بهم رسیده باشد و خواه پیش دخول
کردن و آیا دخول کردن بشبهه یا زنا همین حکم دارد میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلاف ست امّا زنا
کردن بدختر بعد از نکاح مادر مادر را حرام نمی سازد قسم سوم زن پدر و هر چند بالا رود و اگرچه
پدر رضاعی باشد بر پسر حرام مؤبد است و اگرچه پدر دخول نکرده باشد و همچنین است کنیزی
که پدر دخول کرده باشد و همچنین حرام مؤبدند زنان که پدر کسی یا پسر او با ایشان زنا کرده باشد
قسم چهارم زن فرزند و هر چند پایین رود و اگرچه رضاعی باشد بر پدر حرام است و اگرچه
پسر دخول نکرده باشد و همچنین است کنیزی که پسر دخول کرده باشد امّا اگر هر یک از پدر و پسر
زن یکدیگر را بشبهه دخول کنند آیا بر دیگری حرام می شود درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلاف
است اصح آنست که حرام نمی شود و همچنین خلافست میانهٔ مجتهدین در اینکه کنیزی را که
پدر یا پسر دست بشهوت مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بجائی که غیر از آقا کسی دست نتواند
مالید و نگاه کرد آیا بمجرد دست مالیدن و نگاه کردن حرام مؤبد می شود بر دیگری اقرب
آنست که حرام نمی شود بلکه مکروه است و بعضی از مجتهدین بر آن رفته اند که اگر پسر دست مالیده
باشد یا نگاه کرده باشد بر پدر حرام نمی شود امّا اگر پدر دست مالیده باشد یا نگاه کرده باشد
بر پسر حرام می شود قسم پنجم جماعتی از زنان اند که بواسطهٔ رضاع یعنی شیر خوردن طفلی از
از ایشان حرام می شوند و شرطهای شیر خوردن ده است اوّل آنکه شیر دهنده زن باشد
پس اگر طفل شیر مردی را بخورد رضاع بهم نمی رسد دوم آنکه هر یک از شیر خورنده و دهنده
زنده باشد پس اگر مرده باشد رضاع نیست سوم آنکه شیر آن زن از آبستنی بهم رسیده باشد
پس اگر زنی بی آنکه حامله باشد شیر بهم رساند رضاع بهم نمی رسد چهارم آنکه طفل شیر خالص از
پستان آن زن بمکد پس اگر چیزی در دهن آن طفل باشد که با شیر ممزوج شود و بخورد و در
عرف آنرا شیر نگویند رضاع بهم نمی رسد پنجم آنکه آن طفل شیر از پستان آن زن بمکد پس اگر آن
زن شیر خود را در ظرفی بدوشد و آن طفل بخورد رضاع بهم نمی رسد ششم آنکه شیر آن
زن از نکاح صحیح بهم رسیده باشد پس اگر از زنا بهم رسیده باشد رضاع بهم نمی رسد و در
شیری که از دخول کردن بشبهه بهم رسد آیا رضاع بهم میرسد یا نه میانهٔ مجتهدین درین مسئله

چه در احادیث آمده الحرام لا یحرم الحلال

خلاف نیست اقرب آنست که رضاع بهم میرسد و رضای شوهر و آقا در شیر دادن شرط نیست
پس اگر زن کسی یا کنیز شخصی بی‌رخصت شوهر یا آقا طفلی را شیر دهد رضاع بهم میرسد و ششم
زائیدن زن حامله در شیر دادن طفل شرط نیست پس اگر زن آبستن پیش از زائیدن طفلی را شیر
دهد رضاع بهم میرسد و همچنین دوام نکاح در آن زن شرط نیست پس اگر متعهٔ شخصی که از او آبستن
باشد یا زن حامله را که شوهر طلاق داده باشد شیر دهد طفل را رضاع بهم میرسد هفتم آنکه طفل
آن مقدار شیر بخورد که استخوان او سخت شود و گوشت بروید یا آنکه یک شبانه روز شیر بخورد
یا پانزده مرتبه شیر بخورد آن مقدار که سیر شود و خود پستان را بگذارد و در بعضی حدیث صحیح وارد شده که
ده مرتبه کافیست هشتم آنکه طفل در میان پانزده مرتبه شیر زنی دیگر را نخورد نهم آنکه شیر خوردن
طفل پیش از دو ساله شدن باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که طفل شیرخورنده میباید که دو ساله
نباشد پس اگر بعد از دو ساله شدن او شیر خورد رضاع بهم نمیرسد دهم آنکه صاحب شیر یکی
باشد پس اگر زنی طفلی را از شیر یک شوهر پانزده مرتبه داده باشد و طفل دیگر را شیر شوهر
دیگر داده باشد بر یکدیگر حرام نمیشوند و شیخ طبرسی برین رفته که اینها بر یکدیگر حرام میشوند
و هرگاه این شرطها بهم رسد زن شیر دهنده مادر آن طفل میشود و شوهر او که صاحب شیر
باشد پدر او میشود و فرزندان که از ایشان حاصل شده باشند یا شیر ایشان را خورده باشند
برادر و خواهر میشوند و بسبب شیر خوردن هفت زن حرام مؤبد میشوند اول زن شیر دهنده
و مادر او هر چند بالا رود حرام مؤبد اند بر طفل شیرخورنده و همچنین هر زنیکه پدر و مادر و اجداد
طفل را شیر داده حرام مؤبد اند جهت آنکه اینها همه بمنزلهٔ مادر اند در نسب دوم هر دختری را
که زن شخصی شیر دهد چه آن دختر بمنزلهٔ دختر است در نسب سوم فرزندان دختری که زن
او شیر داده باشد چه اینها بمنزلهٔ فرزند زاده است در نسب چهارم هر دختری که از شوهر شیر
دهنده حاصل شده باشد یا شیر او را خورده و دخترانی که آن زن شیر دهنده زائیده باشد
بر آن طفل حرام است چه اینها بمنزلهٔ خواهر اند در نسب پنجم فرزندان فرزندان شوهر زن شیر
دهنده خواه نسبی و خواه رضاعی و فرزندان فرزند نسبی شیر دهنده چه اینها بمنزلهٔ دختران خواهر
و برادر اند در نسب ششم خواهر زن شیر دهنده چه او بمنزلهٔ خاله است در نسب هفتم خواهر شوهر

زن شیردهنده چه او بمنزلهٔ عمه است در نسب و همچنین هفت کس از مردان بر زنان حرام می‌شوند
بسبب شیر خوردن اوّل شوهر زن شیردهنده چه او بر دختری که شیر او را خورده باشد حرام می‌شود
است چه او بمنزلهٔ پدر اوست دوّم پسری که شیر شیردهنده را خورده باشد بر او حرام می‌شود با است
چه او بمنزلهٔ پسر او است در نسب سوّم پسر اینکه از آن طفل شیرخورنده بهم رسد چه اینها بمنزلهٔ فرزندزاده
اند در نسب چهارم پسر نسبی و رضاعی شوهر شیردهنده و نیز شیردهنده بر دختر شیرخورنده چه
اینها بمنزلهٔ برادر و خواهر اند در نسب پنجم فرزندان فرزند رضاعی نسبی شوهر شیردهنده و نسبی
شیردهنده چه اینها بمنزلهٔ پسران برادر و خواهر اند در نسب ششم برادر شوهر شیردهنده چه
این بمنزلهٔ عم است در نسب هفتم برادر زن شیردهنده چه او بمنزلهٔ خال است در نسب امّا
برادر رضاعی شیردهنده و فرزند رضاعی او که از غیر آن شیر خورده باشد و عمه و خاله رضاعی
او و خواهر و دختر خواهر و دختر برادر رضاعی او بر شیرخورنده حرام نمی‌شوند و در حرام شدن
اولاد رضاعی شیردهنده بر پدر طفل شیرخورنده خلاف است شیخ طبرسی برین رفته که حرام
می‌شوند و خواهران آن طفل که از آن شیر خورده باشد بر شوهر شیردهنده حرام نمی‌شوند و
برادران آن طفل که از آن شیر خورده باشد می‌توانند که دختران شیردهنده شوهر او را
نکاح کنند و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند و در رضاع حرام میشود از رضاع لاحق
نکاح سابق را مثلاً اگر مادر شخصی زن او را شیر دهد آن زن حرام مؤبد می‌شود بر آن
شخص و اگر زن بزرگ شخصی زن کوچک او را شیر دهد هر دو بر شوهر حرام می‌شوند هرگاه
بزن بزرگ دخول کرده باشد و اگر دخول نکرده باشد زن بزرگ حرام می‌شود و قسم ششم
زناست که شوهر داشته باشند یا در عدهٔ رجعیه باشند و جماعتی با ایشان زنا کنند
چه درین صورت آن زنان بر آنها که دخول کرده اند حرام مؤبد می‌شوند و کنیزی
که آقا با او دخول کرده باشد اگر شخصی با او دخول کند آیا بر آن شخص آن کنیز حرام مؤبد می‌شود
یا نه میان مجتهدین درین مسئله خلاف است قسم هفتم زنانی که ایشان را شوهرهای
ایشان طلاق گفته باشند و هنوز از عده بیرون نرفته باشند اگر جماعتی ایشان را دانسته
عقد کنند درین صورت آن زنان بمجرد عقد کردن بر آن جماعت حرام مؤبد می‌شوند و اگر

دخول با آنها کرده باشد و اگر نادانسته از آن زنان عقد کند حرام نمیشوند تا آنکه دخول کند پس اگر
دخول کرده باشد حرام میشوند اما اگر کسی در مدت استبرای کنیز نادانسته آن کنیز را عقد کند آیا
بر آن کس حرام مؤبد میشود مثل عقد کردن بر زنی که در عده باشد میانه مجتهدین درین مسئله
خلافست و اگر کسی زن شوهردار یا معتده کسی را نادانسته عقد کند آیا بمجرد عقد بر او حرام مؤبد
میشود درین مسئله نیز خلافست قوم هشتم زنانی که مردان در حالتی که احرام بسته باشند
ایشان را دانسته نکاح کنند چه آن زنان بر ایشان حرام مؤبد میشوند و اگر نادانسته عقد کرده
باشند و دخول نکرده باشند آن عقد باطل است و حرام مؤبد نمیشوند اما اگر دخول کرده باشند آیا
آن زنان حرام مؤبد میشوند بر ایشان درین مسئله میانه مجتهدین خلافست قوم نهم زنانی که شوهر
ایشان با ایشان لعان کرده باشند و لعان آنست که شخصی بزن گوید که فلان با تو زنا کرده
و گواه نداشته باشد حاکم شرع ایشان را امر میکند با آنکه یکدیگر را لعنت می کنند بطریقی که زود
باشد که در بحث لعان بیاید چه بعد از لعان آن زنان بر شوهران حرام مؤبد میشوند
قوم دهم زنان کر و گنگ که شوهران ایشان با ایشان گفته باشند که فلان با تو زنا کرده
چه در این صورت بمجرد گفتن آن زنان بر شوهران ایشان حرام مؤبد میشوند قوم یازدهم دختران عمه
و خاله هرگاه بعمه و خاله زنا کنند چه دختران ایشان بر آن کسانیکه با ایشان زنا کرده باشند
حرام مؤبد می شوند اما اگر بعمه و خاله بشبهه دخول کنند یا عقد دختران ایشان پیش از زنا
با ایشان باشد حرام نمی شوند قوم دوازدهم مادران و دختران و خواهران مردانی که
با ایشان لواطه کرده باشند و حشفه یا بعض حشفه در دبر ایشان غائب شده باشد چه
مادران و دختران و خواهران ایشان بر لواطه کننده حرام مؤبد میشوند هرگاه عقد ایشان پیش از
لواطه کردن نباشد و آیا مادر و خواهر رضاعی آن پسر بمجرد دخول کردن با او حرام می شوند
یا نه خلافست و همچنین خلافست در حرام بودن مادر مادر او و دختر دختر او اما دختر
خواهر او حرام نمی شود قوم سیزدهم زنان آزادی که شوهران ایشان نه مرتبه طلاق عدی
دهند ایشان را چه بعد آن حرام مؤبد می شوند بر شوهران ایشان قوم چهاردهم کنیزانی که
شوهران ایشان شش مرتبه ایشانرا طلاق عدی دهند چه بعد از آن شوهران ایشان

حرام مؤبد میشوند قسم پانزدهم دختری که نه سال نداشته باشد و شوهر با او دخول کند و مخرج حیض و
بول و یا مخرج بول و غائط او یکی شود حرام مؤبد میشوند بر شوهر و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر
بعد از آنکه هر دو مخرج یکی شود نیک شود حلال میشود و آیا اگر دختری بالغ را نکاح کرده باشند و
دخول کنند و این حال او را بهم رسد آیا حرام مؤبد میشود یا نه در این مسئله میانهٔ مجتهدین خلافست و همچنین
خلافست در اینکه اگر دختری را با انگشت بکارت ببرند آیا حرام میشود یا نه و همچنین خلافست
در اینکه اگر کنیزی را چنین کنند آیا حرام مؤبد میشود یا نه اقرب آنست که حرام نمیشود قسم دوم جماعتی از
زنان که حرام مؤبد نیستند بلکه بواسطهٔ امری حرام شده‌اند چون جمع میانهٔ دو صنف از ایشان
یا غیر آن و آن هفده‌اند اوّل جمع کردن میانهٔ مادر و دختر بشرطیکه دخول بمادر نکرده باشند
چه هرگاه مادر را طلاق دهند دختر را میتوان خواست امّا جمع کردن میانهٔ هر دو حرام است
دوم جمع کردن میانهٔ دو خواهر و اگر چه بعقد متعه باشد حرام است چه تا یک خواهر را طلاق ندهد
آن دیگری را نمیتوان خواست تا آن خواهر مطلقه از عدّت بیرون آید یا اگر طلاق رجعی باشد که شوهر تواند
در عدّت رجوع کرد و در طلاق باین خلافست میانهٔ مجتهدین اصح آنست که جائز است
سوم جمع کردن میانهٔ عمّه و خاله هر چند بالا رود و دختر برادر و دختر خواهر بی اذن عمّه و خاله
در عقد اگر چه متعه باشد حرام است امّا اگر اذن دهند حرام نیست و در حرام بودن جمع کردن
عمّه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر هرگاه کنیز باشند خلافست میانهٔ مجتهدین و استاد بنده
اعنی افضل المتأخرین بهاء الملّة و الدّین محمد عاملی طاب ثراه در این مسئله متوقف بودند زیرا که
در این باب حدیثی بنظر نرسیده چهارم جمع کردن میانهٔ کنیز و زن آزاد بی اذن زن آزاد
حرام است و آیا باذن او جائز است خلافست مجتهدین را در این مسئله پنجم جمع کردن
مرد آزاد میانهٔ زیاده از چهار زن دائمی و متعه بقول بعضی از مجتهدین ششم جمع کردن مرد
آزاد میانهٔ زیاده از دو کنیز و بعضی از مجتهدین جمع میانهٔ دو کنیز را جائز نمیدانند هفتم
جمع کردن بنده میانهٔ سه زن آزاد یا بیشتر که بنده را بیشتر از دو زن آزاد جائز نیست
هشتم جمع کردن بنده میانهٔ پنج کنیز یا زیاده چه بنده را زیاده از چهار کنیز حرام است
نهم نکاح زن بت پرست چه کفر مانع است از حلال بودن او بمسلمان دهم نکاح زن مسلمانی

که مرتد شده باشد چه مرتد شدن مانع است از خواستن او یازدهم زن جهود و ترسا را بعقد دائمی
خواستن امّا متعه کردن جائز است بقول بعضی از مجتهدین دوازدهم زن آزاد که سه مرتبه
شوهر او را طلاق دهد بر آن شوهر حرام است تا آنکه دیگری او را بعقد دخول نکند و طلاق ندهد
آنگاه حلال نمیشود و اگرچه طلاق دهنده بنده باشد سیزدهم زن آزاد را که شش مرتبه شوهر او را
طلاق گوید بر شوهر حرام است تا آنکه دیگری او را بعقد آورد و طلاق دهد آنگاه حلال میشود
و اگرچه طلاق دهنده بنده باشد چهاردهم کنیز را هرگاه شوهر او دو مرتبه طلاق گوید حرام
میشود تا آنکه شخصی دیگر او را بعقد در آورد و دخول کند و طلاق دهد و اگرچه طلاق دهنده او
آزاد باشد پانزدهم کنیز را هرگاه چهار مرتبه طلاق دهند حرام میشود بر شوهر تا آنکه دیگری او را
بعقد دخول کند و طلاق دهد و اگرچه طلاق دهنده او آزاد باشد شانزدهم هرگاه هر یک از دو شخص
دختر خود را بدیگری بدهند که هر یک فرج دیگری باشد حرام است و این را نکاح شغار میگویند
و این نکاح باطل است هفدهم هرگاه جماعتی از زنان که شمردن ایشان ممکن باشد و یکی از ایشان
از محارم باشد چون مادر و خواهر و مشتبه باشد نکاح کردن آن جماعت بالتمام حرام است

فصل پنجم در اقسام دخول کردن و این بر پنجاه و یک وجه است سه وجه واجب است
و شانزده وجه حرام و پنج وجه سنت و بیست و هفت وجه مکروه امّا سه وجه واجب اوّل
دخول کردن بعد از چهار ماه چه هرگاه چهار ماه بگذرد و بزن خود کسی دخول نکند واجب است که دخول
کند دوم هرگاه قسم بخورد کسی که با زن خود دخول نکند آن زن بحاکم شرع معامله خود را رجوع
میکند و حاکم شرع آن شخص را تا چهار ماه مهلت میدهد و مخیّر میسازد میانه دخول کردن
با کفّاره و طلاق دادن و بعد از چهار ماه بر او واجب است دخول کردن با کفّاره یا طلاق
دادن چنانچه در بحث ایلا خواهد آمد سوم هرگاه کسی با زن خود گوید که پشت تو همچو پشت مادر
من است آن زن حال خود را بحاکم شرع عرض میکند و حاکم تا سه ماه او را مهلت میدهد
آنگاه واجب است بر او دخول با کفّاره یا طلاق دادن چنانچه در بحث ظهار خواهد آمد امّا شانزده
وجه حرام اوّل دخول در حالت حیض داشتن با زنان دوم در حالتیکه زنان نفاس داشته
باشند سوم در حالتیکه هر یک از زن یا شوهر احرام حج واجب یا عمره بسته باشند

چهارم در حالتی که هر یک از ایشان روزهٔ واجب چون ماه رمضان یا نذر معین داشته باشند
و در نذر معین خلاف است پنجم در حالتیکه وقت نماز تنگ باشد ششم هرگاه یکی از ایشان نیت
اعتکاف واجب کرده باشد هفتم در حالتیکه یکی از ایشان در مسجد باشد هشتم هرگاه کسی بزن خود
گفته باشد که پشت تو چون پشت مادر من است پیش از آنکه کفاره بدهد دخول کردن حرام است
نهم در حالتی که شخصی زن دیگری را بشبهه دخول کند شوهر آن زن را دخول کردن بآن زن
حرام است تا آنکه از عدهٔ آن دخول کننده بیرون رود دهم هرگاه بسبب دخول کردن دختر
غیر بالغ مخرج بول و غائط یا مخرج بول و حیض یکی شود دخول با او حرام است و بعضی از
مجتهدین گفته اند که اگر نیک شود دخول کردن حلال میشود یازدهم دخول کردن بیکی از
زنان در شبی که نوبت زنی دیگر باشد بی اذن زنی که نوبت او باشد بر قول بعضی از
مجتهدین دوازدهم در وقتیکه زن نگذارد که شوهر با او دخول کند جهت گرفتن مهر خود اگر شوهر
بقهر و غلبه دخول کند حرام است سیزدهم در حالتیکه زنان را طلاق گفته باشند که شوهر را
رجوع رسد پیش از آنکه از عده بیرون روند دخول کردن غیر شوهر بایشان حرام است
چهاردهم دخول کردن بکنیز حامله که خریده باشند پیش از آنکه چهار ماه ۱۰ از آبستنی او بگذرد حرام
است پانزدهم دخول کردن بزنیکه عاجز باشد از دخول کردن [illegible] بیماری یا بزرگی
آلت شوهر حرام است شانزدهم هرگاه کنیزی را بخرند پیش از آنکه یک حیض ببیند یا چهل و پنج
روز از وقت خریدن بگذرد دخول کردن بآن کنیز حرام است و آیا درین مدت چنانچه دخول
کردن حرام است بوسیدن آن کنیز و دست مالیدن باو حرام است یا نه میانهٔ مجتهدین
درین مسئله خلاف است و اما آن پنج وجه سنت اول مطلق دخول کردن با زن خود بی آنکه
ضرری بآن رسد و قدرت بر آن داشته باشد سنت است دوم در شب اول ماه رمضان
دخول کردن سوم در شب دوشنبه و سه شنبه و پنجشنبه و جمعه بعد از خفتن دخول
کردن چهارم روز پنجشنبه در وقت ظهر دخول کردن پنجم در روز جمعه بعد از عصر دخول کردن
و اما بیست و هفت وجه امر مکروه اول دخول کردن بعد از آنکه محتلم شده باشد پیش از آنکه
وضو بسازد یا غسل کند چه در حدیث آمده که اگر کسی بعد از آنکه محتلم شده باشد

دخول کند با زن خود و وضو نساخته باشد یا غسل نکرده باشد فرزندیکه حاصل شود دیوانه باشد
دوم برهنه دخول کردن سوم در کشتی و در جائیکه سقف نداشته باشد و در زیر درختهای میوه دار
دخول کردن چهارم در وقت طلوع فجر تا طلوع آفتاب دخول کردن پنجم دخول کردن
در وقت غروب آفتاب هرگاه زرد باشد ششم دخول کردن در وقت ظهر مگر در روز پنجشنبه
که سنت است هفتم دخول کردن در آخر روز وقتی که آفتاب زرد باشد هشتم دخول کردن
بعد از غروب آفتاب تا رفتن شفق نهم دخول کردن در اول هر ماهی مگر در اول ماه رمضان
که سنت است چنانچه مذکور شد و همچنین مکروه است دخول کردن در اول ساعت
شب دهم دخول کردن در میان هر ماهی خصوصاً ماه شعبان یازدهم دخول کردن در آخر هر ماهی
چه در حدیث آمده که اگر فرزندی در اول ماه یا میان ماه یا آخر ماه صورت بندد از شکم بیفتد
و اگر بیفتد دیوانه خواهد بود دوازدهم دخول کردن در وقتیکه آفتاب و ماه گرفته باشد یا بادی
سیاه وزد که ترسناک بود و یا زمین بجنبد سیزدهم دخول کردن در جائیکه طفلی ایشانرا ببیند چه
در حدیث آمده که اگر فرزندی بهمرسد درین حالت اگر پسر باشد زنا کننده باشد و اگر دختر باشد
زانیه باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر طفل ممیز باشد مکروه است و در حدیث مطلق
واقع شده و همچنین مکروه است دخول کردن با زن هرگاه زن دیگر نگاه کند چهاردهم رو
بقبله و پشت بقبله و ایستاده و رو بآفتاب دخول کردن پانزدهم دخول کردن در سفر
هرگاه آب نباشد و آیا اگر در حضر آب نباشد دخول مکروه است یا نه میانه مجتهدین خلاف است
شانزدهم دخول کردن با دختر بکر هرگاه او را متعه کرده باشد چه سنت است در صورت
که بکارت او نبرند هفدهم دخول کردن در پس زنان و مالک که نیز یکی از علماء سنیان است
بدین رفته و بعضی از مجتهدین این دخول کردن را حرام میدانند هیجدهم دخول کردن بکنیز حامله
بعد از آنکه از آبستنی او چهار ماه گذشته باشد نوزدهم دخول کردن بزنی که از زنا بهمرسیده
باشد خواه بعقد باشد و خواه بتحلیل بیستم دخول کردن پیش از دادن مهر یا بعضی از آن
بیست و یکم دخول کردن بزنیکه مهر او را در وقت عقد کردن ذکر نکرده باشند پیش
از آنکه مشخص کنند بیست و دوم دخول کردن بزنیکه از حیض و نفاس پاک شده باشد

و غسل نکرده باشد بیست و سوم دخول کردن در شب عید قربان بیست و چهارم دخول کردن
در میانهٔ اذان و اقامت بیست و پنجم دخول کردن در شبی که در روز آن از سفر آمده باشد بیست و ششم
دخول کردن در شبی که در روز آن بسفر رود بیست و هفتم دخول کردن بزنی که [illegible]
غیر آن زن تتمّه دخول کردن بشبهه بر سه قسم است اوّل نسبت بکسی که دخول کرده باشد
چنانچه کسی زنی را در جامهٔ خواب خود ببیند و گمان کند که زن اوست و دخول کند دوم نسبت
بکسیکه دخول با او واقع شده باشد چون دخول کردن بکنیز مشترک یا مکاتبه یا کنیز یا امّ ولد
سوم نسبت بماخذ حکم جهت اختلاف در آن چون دخول کردن بزنی که از زنا عقد واقع
شده باشد چه میانهٔ مجتهدین در حرام بودن او خلافست پس درین صورت اگر دخول
کند شبهه خواهد بود و احکام دخول کردن بشبهه پنج است اوّل ساقط شدن حدّ از دخول
کننده بشبهه و در کنیز شرط است که گمان حلّیت داشته باشد و اگر گمان حلّیت نداشته
باشد حد بقدر حصّهٔ شریک لازم است دوم ثابت شدن نسب بوطی شبهه چنانکه شخصی
بزنی بگمان آنکه زن اوست دخول کند فرزندیکه حاصل شود فرزند اوست امّا اگر دانسته دخول کند
نسب بهم نمیرسد سوم عدت داشتن زنیکه بشبهه با او دخول کند جهت محافظت نطفهٔ
دخول کننده از ممزوج شدن بنطفهٔ شوهر آن زن امّا اگر دانسته دخول کند عدت ندارد
و اگر زن حامله باشد عدت دارد میانهٔ مجتهدین خلافست چهارم مهر دادن چه هر کسیکه بزنی
بشبهه دخول کند مهر دادن بر او لازمست بشرطیکه زن عالم نباشد که اگر عالم باشد مهر ندارد
پنجم حرام شدن مادر آن زن و دختر او بر کسیکه بشبهه با آن زن دخول کرده باشد بشرطیکه زن
نیز جاهل باشد و بعضی از مجتهدین درین مسئله توقف کرده اند و بر تقدیر حرمت محرمیّت
آن زن بهم نمیرسد باجماع مجتهدین چه محرمیّت از خواص نکاح صحیح است و در هر موضعی
که نکاح کردن با آن زن حرام است دست مالیدن نیز با او حرام است امّا زنی را که
دست مالیدن او حرام باشد نکاح کردن او لازم نیست که حرام باشد چه نگاه کردن بزن
اجنبیه جهت گواه شدن بواسطهٔ او حلال است و دست مالیدن او حرام است امّا نگاه
هست که دست مالیدن زن جائز است و نگاه با او کرده چون دست مالیدن زن خود و نگاه

(۱) بشبهة تارة تقصر على الفاعل [illegible] على [illegible] والكلام [illegible] [illegible] المرأة [illegible] الزوجة او الامة او تزوج امرأة [illegible] محرمة عليه [illegible]

کردن بفرج چنانچه مذکور شد **فصل ششم** در آنچه بعقد کردن بزن و تمکین دادن زن بشوهر را بر
دخول کردن و آنچه با و مترتب میشود و آن صد و هفت امر است سی و یک امر از آن واجب
و بیست امر حرام و دو امر سنت و پنجاه و چهار امر دیگر و آنها از خصائص نیستند اما سی و یک امر واجب
اول غسل کردن هر دو جهت نماز دوم تیمم کردن ایشان جهت نماز هرگاه آب نباشد سوم
قضا کردن روزه واجب هرگاه در ان حال دخول کنند چهارم قضای اعتکاف واجب هرگاه
در اثنای او دخول واقع شود پنجم تمام کردن دو اعتکاف واجب یا زیاده هرگاه شرط تتابع
کرده باشد و دخول کردن در اثنای دو اعتکاف واقع شود ششم قضای حج و عمره واجب
هرگاه پیش از آنکه وقوف عرفه و مشعر کرده باشند هفتم کفاره دخول کننده هشتم تمام کردن
افعال آن حج که بسبب دخول باطل کرده باشند نهم کفاره دخول کردن در روزه واجب و اعتکاف
و حج واجب و آنچه در بحث روزه و اعتکاف و حج مذکور شد دهم نفقه دادن زنیکه دخول با و
کرده باشد راحله او بعد دخول کننده واجبست در سال دوم که حج کنند هرگاه فاسد گردانیدن
حج از جانب شوهر باشد و زن اطاعت او نکرده باشد یازدهم تفرقه کردن در میانه زن و
شوهر در سال دوم هرگاه بآن موضع که در سال اول دخول کرده باشند برسند باین طریق
که شخصی با ایشان باشد تا آنکه افعال حج را تمام کنند و نگذارد که با یکدیگر خلوت کنند دوازدهم
هر دخول در حالتی که زن حیض دار باشد واقع شود کفاره واجب است چنانچه
در بحث حیض مذکور شد و بعضی از مجتهدین کفاره را سنت میدانند سیزدهم عدت
داشتن هرگاه بشبهه دخول واقع شود هرگاه آن زن در سن زنانی باشد که حیض ببیند و همچنین
عدت لازم است هرگاه شوهر زن را طلاق دهد و دخول با و کرده باشد چهاردهم هرگاه مرد
زنی را عقد کرده باشد و زنا کند واجبست که حاکم شرع سنگسار کند زنا کننده را و اگر آن
زن نیز شوهر داشته باشد او را نیز سنگسار کنند و اگر شوهر نداشته باشد یا مردی زن نکاحی
نداشته باشد و زنا کند موجب حد تازیانه است و موی سر او را باید تراشید و آن مرد را
از شهر یکسال بیرون باید کرد چنانچه زود باشد که بتفصیل مذکور شود پانزدهم هرگاه زن
آزادی را سه طلاق گوید شوهر او را واجب است که صبر کند که شخصی دیگر او را نکاح کند

و دخول کند و طلاق دهد تا بر آن شوهر حلال شود و همچنین هرگاه شش طلاق گوید محتاج محلل بهم رسد
که دخول کند تا حلال شود و همچنین هرنه طلاق غیر عدی محتاج محلل ست امّا اگر طلاق عدّی باشد
در مرتبه نهم حرام مؤبد میشود چنانچه مذکور شد و اگر کنیز باشد در طلاق دوم و چهارم محتاج محلل بهم میرسد یعنی کسیکه
دخول کند و طلاق دهد تا حلال شود شانزدهم تعزیر کردن مردی که زن مرده خود را دخول کند
واجب است هفدهم هرگاه کنیزی را بخرد بشرط آنکه بکر است و دخول کند آنگاه ظاهر شود
که بکر نبوده ده یک قیمت آن کنیز را واجب است که بفروشنده دهد هجدهم هرگاه کنیزی خریده
باشد آنگاه ظاهر شود که آبستن است بعد از آنکه دخول کرده باشد بیست و یک قیمت آن کنیز را
با کنیز بفروشنده دهد نوزدهم هرگاه شخصی مرتد شود و بعد از آنکه مرتد شده باشد دخول کند بزن
خود مهر لازم است که بدهد بیستم هرگاه کنیزی که آقای او با او دخول کرده باشد شخصی بخرد واجب
است که بگذارد تا یک حیض ببیند آنگاه دخول کند اگر حیض ببیند و اگر حیض نبیند و در سن زنی
باشد که حیض نه بیند چهل و پنج روز میباید که صبر کند آنگاه دخول کند امّا اگر آقا دخول نکرده باشد
همان ساعت دخول میتواند کرد بیست و یکم زنی را که عقد کرده باشد و پیش از دخول طلاق
دهد نصف مهر واجب است بر شوهر که بآن زن بدهد و اگر دخول کرده باشد تمام مهر او را باید
داد بیست و دوم اگر در وقت عقد کردن مهر را مشخص نکرده باشد مهر المثل واجبست که
بدهد شوهر بآن زن بیست و سوم هرگاه آن زن معتقد ساختن مهر خود را بشوهر رجوع کرده
باشد واجبست بر شوهر که بعد از دخول کردن مهر آن زن را مشخص سازد بیست و چهارم
مهر المثل واجبست بر شوهر در هر موضعیکه مهر مسمّی فاسد باشد و همچنین مهر المثل واجبست
در مهر وطی شبهه و بیعقدی بزنی زنا کردن بیست و پنجم نفقه دادن بزنیکه او را عقد دائمی کرده
باشد و اگر چه آن زن را طلاق داده باشد تا از عدّت بیرون نرفته باشد و همچنین
زنی را که طلاق گفته باشد و حامله باشد و همچنین جامه که بدن خود را بپوشد دادن بآن
زن واجب است و همچنین واجبست خانه که دران بنشیند و خادمی که او را خدمت کند
هرگاه از جماعتی باشد که خدمتکار داشته باشد و همچنین واجب است فرش دادن بآن
زن و آنچه ای که بدن بآن پاکیزه کند و ازاله بوی بد از بدن کند و آنچه ای که بآن طعام

نیز دو واجب است طعام در وقت احتیاج و قیمت آب غسل بر قول بعضی از مجتهدین بیست و ششم شب
خوابیدن هر چهار شب یک شب پیش زن چه خوابیدن یک شب از چهار شب پیش زن واجب
است و اگر شوهر ظلم کرده باشد بران زن که پیش او نخوابیده باشد قضای آن واجب است
بیست و هفتم اگر کسی منی را بیرون فرج زن دائمی بریزد بی اذن آن زن واجب است که ده
مثقال طلا بآن زن دهد بیست و هشتم هر زنی که شوهر او مرده باشد واجب است که بعد از فوت
او تا چهار ماه و ده روز ترک زینت کند بیست و نهم واجب است بر زن تهیه آنچه دخول کردن
و تمتع گرفتن از آن زن موقوف باشد بر آن سی ام هرگاه زنی نفس خود را بشوهر واگذارد و نام
مهر نبرد و شوهر او طلاق دهد یا فسخ نکاح ایشان بشود پیش از دخول کردن مشخص ساختن مهر
واجب است بران شوهر اگر مالدار باشد که بآن زن جامه اعلی که قیمت او ده مثقال طلا
باشد یا اسبی که قیمت او ده مثقال طلا باشد یا ده مثقال طلا بدهد و اگر مفلس باشد انگشتری
طلا یا نقره و اگر میانه باشد جامه یا اسبی که پنج مثقال قیمت او باشد یا پنج مثقال طلا
بدهد و فرقی نیست درین در میانه بنده و آزاد سی و یکم کشتن حیوانیکه ماکول اللحم باشد
و دخول کند با او واجب است و همچنین واجب است قیمت آنرا دادن بمالک و همچنین سوزانیدن
آن واجب است اما آنچه حرام است اول نماز کردن ایشان پیش از غسل دوم طواف کردن
ایشان سوم روزه داشتن ایشان چهارم سجده تلاوت و سجده سهو کردن ایشان پنجم خواندن
چهار سوره های عزیمه که در خواندن آنها سجده واجب است و بعضی از آنها چون خواندن بسم الله
الرحمن الرحیم بقصد این چهار سوره ششم داخل شدن ایشان در مسجد مکه و مدینه هفتم درنگ
نمودن ایشان در مسجدها سوای آن دو مسجد هشتم مادر زنی را که عقد کرده باشد حرام است
خواستن او نهم دختر زنی که با او دخول کرده باشد حرام است خواستن دهم پدر و فرزندان شوهر آن زن بر آن زن
حرام است یازدهم خواستن خواهر زنی را که عقد کرده باشد در حالتیکه آن زن در نکاح او باقی باشد
یا در عده رجعیه باشد حرام است دوازدهم دختر برادر یا دختر خواهر زنی را که نکاح کرده باشد
بی اذن ایشان حرام است سیزدهم معقوده هر یک از پدر و پسر بر دیگری حرام است چهاردهم مرد آزاد که
چهار زن نکاحی داشته باشد زیاده از آن خواستن حرام است و همچنین حرام است زیاده از دو کنیز خوا

پانزدهم بنده را زیاده از دو زن آزاد و چهار کنیز خواستن حرام است شانزدهم شخصی که زن آزادی داشته باشد
کنیز خواستن او بی اذن آن زن حرام است هرگاه آن مرد آزاد باشد اما اگر غلام باشد آیا کنیز را بی اذن زن
آزاد میتواند خواست یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلاف است اقرب آنست که نمیتواند و بعضی از
سنیان این را جائز میدانند هفدهم فرزند زنی را که دخول با او کرده باشد رد کردن و گفتن که
از من نیست حرام است هجدهم منی را در غیر فرج زن آزادی که بعقد دوام او را خواسته باشد بی اذن
او ریختن حرام است اما در متعه و کنیز جائز است نوزدهم حرام بودن زنیکه عقد کرده باشد چه بر غیر
شوهر بمجرد عقد حرام می شود بیستم امتناع نمودن زن از دخول کردن شوهر با و جهت مهر
گرفتن بعد از دخول کردن و غیر آن حرام است اما ده امر سنت اول وضو ساختن کسیکه
دخول کرده جهت خواب کردن هرگاه غسل نکرده خواهد که بخوابد سنت است و این وضوئی
هست که مجتهدین گفته اند که او را بول و غائط نمی شکند و هرگاه در آن حال آب نباشد تیمم
سنت است جهت خواب کردن دوم برابر داشتن زنان در گشاده روئی و قسمت روزها
میانه ایشان و اما پنجاه و چهار امر باقی از خصائص اند اول باطل شدن وضو و غسل و تیمم بدخول
کردن دوم باطل شدن نماز بدخول کردن سوم باطل شدن روزه اگر عمداً دخول کرده باشد
چهارم باطل شدن تتابع در روزه های نذریکه در آن شرط تتابع کرده باشند هرگاه در
اثنای آن دخول کرده باشد و همچنین باطل میشود روزه در کفاره رمضان و غیر آن هرگاه
دخول در اول ماه روزه واقع شده باشد پنجم باطل شدن اعتکاف بسبب دخول
ششم باطل شدن حج و عمره هرگاه پیش از وقوف عرفه و مشعر عمداً دخول کرده باشد
هفتم فاسق شدن کسیکه در حالت احرام یا روزه اعتکاف واجب دانسته دخول کند
هشتم غیر بکر شدن دختر بکر بسبب دخول کردن با او پس احکامیکه مخصوص بکر است از و ساقط
است مثل آنکه در بکر جهت نکاح سکوت کافی بود و در غیر بکر میباید که حرف بزند چنانچه مذکور
خواهد شد نهم بیرون رفتن از عنین بودن بسبب دخول کردن دهم ملحق شدن فرزندی که
بعد از شش ماه یا بیشتر زاید بدخول کننده و اگرچه دخول او بشبهه باشد هرگاه آن زن از
شوهر خالی باشد یازدهم در عدت رجعیه رجوع کردن بسبب دخول دوازدهم لعان کردن

لعان

با زن مدخوله چه هرگاه نفی ولد کند لعان باید کرد سیزدهم ساقط شدن امتناع کردن زن از دخول
کردن شوهر جهت گرفتن مهر بعد از دخول چهاردهم ثبوت طلاق سنت و بدعت پانزدهم
ثبوت مهر بوطی کنیز مشترکه بشبهه شانزدهم ثبوت مهر بوطی کنیز مشترکه هفدهم گردیدن کنیز صاحب
فراش بسبب دخول کردن چه باین مضمون روایت شده هجدهم قطع عده هرگاه از زنا حامله
باشد نوزدهم ثبوت فسخ مشتری کنیز را هرگاه بایع وطی کرده باشد بیستم اجازت بایع
اگر مشتری کنیز دخول کرده باشد بکنیز بیست و یکم عدم جواز فسخ بسبب دخول کردن در
کنیزی که بخشیده باشد بکسی در جائیکه رجوع کردن جائز باشد بیست و دوم فسخ بیع هرگاه بایع
در [illegible] باید چون دخول کردن بکنیز بیست و سوم دلالت کردن دخول بر اختیار کردن هرگاه
شخصی مسلمان شود و زیاده از چهار زن داشته باشد لازم است که اختیار چهار زن کند
از جمله آنها و هرگاه دخول کند شخص میشود که اختیار کرده و همچنین در طلاق مبهم و عتق مبهم
دلالت بر تعیین میکند بیست و چهارم موقوف بودن فسخ نکاح بر انقضای عدت
هرگاه مدخوله مرتد شود مطلقا یا آنکه دخول کننده مرتد ملی باشد یا مدخوله مسلمان شود و یا دخول
کننده مسلمان شود و مدخوله او بت پرست باشد بیست و پنجم مانع شدن دخول کردن از
رد کردن مگر جهت آبستنی کنیز و عیب دیگر بوده باشد در این صورت دخول مانع نیست از رد کردن
آن کنیز بیست و ششم ساقط شدن اختیار بعد از دخول چه اگر پیش از دخول کنیزی آزاد
شود اختیار فسخ عقد خود دارد اما بعد از دخول اختیار فسخ ندارد خواه شوهر او آزاد باشد خواه
غلام بقول بعضی از مجتهدین بیست و هفتم ممنوع بودن بسبب دخول اینکه چهار زن کافره
یا زیاده داشته باشد و خود مسلمان شود تا انقضای عدت ایشان از نکاح کردن
زنان دیگر چه احتمال دارد که در عدت مسلمان شوند اما اگر دخول نکرده باشد میتواند بعمل آید
دیگر خواستن و همچنین ممنوع است از خواستن خواهر آن زن کافره تا آنکه زن کافره از عده
بیرون آید و همچنین ممنوع است از اختیار کردن کنیز که هرگاه مسلمان شود و زن آزاد کافره
داشته باشد تا آنکه آن زن از عدت بیرون آید بیست و هشتم واقع شدن ظهار معلق بدخول
بیست و نهم واقع شدن آزادی معلق بر دخول به نذر سی ام باطل شدن اختیار زن

[illegible] اگر دخول بکند آن کنیز آزاد خواهد شد ۱۲ م ش

وشوهر بسبب دخول اگر عیبی بهم رسد بعد از دخول مگر دیوانگی در مرد که باطل نمیشود چنانچه زود باشد
که بیاید سی و یکم تغییر مهر بسبب روزها در متعه سی و دوم قرار یافتن صحیح بودن نکاح بیمار بدخول کردن
چه بیمار اگر زنی را نکاح کند آن نکاح قرار نمی گیرد مگر با آنکه دخول کند که اگر دخول نکرده بمیرد
نکاح باطل میشود سی و سوم ثبوت تحصین هر یک از ایشان بسبب دخول خواه بعقد دوام
و خواه بملک سی و چهارم نشر حرمت رضاع چه اگر دخول نکرده باشد نشر حرمت نمی کند سی و پنجم
حرام شدن دختر بسبب دخول با مادر و محرم شدن مادر بسبب عقد دختر سی و ششم امتناع
فسخ کردن نکاح خود را بعنین شدن شوهر بعد از دخول سی و هفتم متحقق شدن رجوع در ایلا
و ظهار بدخول کردن سی و هشتم منع کردن از چیزهایی که بوی بد داشته باشد چون پیاز و سیر و ازاله
بوی بد و امر کردن بپاک کردن آنچه طبیعت از آن متنفر باشد چه دادن مهر تقاضای
آن می کند که شوهر اینها تواند کرد سی و نهم التزام نمودن زن جهود به غسل کردن بر قول
بعضی از مجتهدین در نکاح متعه و نهی کردن از مجاورت نجاست و شراب چهلم منع دخوله
از بیرون رفتن از خانه جهت عیادت یا سفر غیر واجب چهل و یکم وفا کردن کسی که قسم خورده
باشد یا نذر کرده باشد که نکاح کند بعقد کردن چه وفا به نذر خود کرده و همچنین خلاف نذر
و سوگند کرده اگر قسم خورده باشد یا نذر کرده باشد که نکاح نکند چه بجهت عقد خلاف نذر و سوگند
کرده چهل و دوم بیرون آمدن دخول کننده از عزب بسبب کردن عقد چهل و سوم تمتع گرفتن
از زن و نگاه کردن بجمیع بدن او و نظر کردن زن نیز بجمیع بدن مرد بسبب عقد چهل و چهارم
مالک شدن طلاق و خلع و ظهار و ایلا و لعان بسبب عقد چهل و پنجم ثبوت فسخ هر یک
بعیب چهل و ششم جواز سفر کردن و دور شدن از زن که او را خواسته باشد چهل و هفتم
ساقط شدن عفو ولی بعد از دخول از صداق چه پیش از دخول عفو میتواند کرد چهل و هشتم ثبوت
میراث بردن زن و شوهر از یکدیگر بسبب عقد صحیح و دخول در بیمار چهل و نهم جایز بودن
غسل دادن و کفن کردن هر یک از زن و شوهر یکدیگر را بسبب عقد هرگاه عقد دائمی باشد
پنجاهم مالک شدن نصف صداق را بمجرد عقد هرگاه طلاق دهند پنجاه و یکم جدا گردانیدن حاکم
شرع در وقتی که میانه زن و شوهر نزاع باشد دو کس از خویشان هر دو را که میانه ایشان

اصلاح کند پنجاه و دوم قبول کردن قول شوهر هرگاه اختلاف کنند در قدر مهر و قول زن در
نگرفتن پنجاه و سوم سوگند خوردن هر یک از زن و شوهر در تعیین مهر با اختلاف ایشان پنجاه و چهارم
منع کردن زن از سوگند خوردن و نذر و عهد کردن و شیر دادن هرگاه مستلزم منع حقی از حقوق شوهر
باشد تتمه بدانکه جمیع احکامیکه مذکور شد قبل و دبر در آنها شریک اند الا در پنج موضع که مخصوص قبل
است اول حلال شدن زن آزاد که سه طلاق او را داده باشد یا کنیزی که او را دو طلاق
داده باشند چه موقوف است حلال شدن آن زن بر شوهر بدخول شخصی دیگر در قبل آن زن
دوم کسی که ایلا کرده باشد یعنی قسم خورده باشد که با زن خود دخول نکند وقتی که دخول در
قبل آن زن کند حکم ایلا برطرف میشود سوم احصان یعنی زن داشتن مرد و شوهر داشتن زن
بدخول در قبل ثابت میشود چهارم طلب سخن کردن زن در نکاح کردن وقتی لازم است که
دخول در قبل او واقع شده باشد پنجم بیرون آمدن منی از قبل موجب غسل است بقول
بعضی از مجتهدین اما از دبر منی بیرون آمدن موجب غسل نیست و احکامی که بر دخول کردن
مترتب میشود میباید که در آن مقدار حشفه یا بعض آن غائب شود و آیا احکام این نسبت
بکسی که حشفه او را بریده باشند و بمقدار حشفه غائب شود مترتب میشود یا نه میانه مجتهدین
درین مسئله خلافست ظاهر آنست که احکام در آن جاری نیست مگر حرام بودن مادر و خواهر
و دختر کسی که با او دخول کند تکمله شش حکم از خواص بکارت است اول ولایت پدر و
جد در نکاح بکر دوم استحباب اختیار کردن بکر جهت تزویج کردن سوم وصیت نمودن بجاریت
بکر چه اگر بغیر بکر بدهند از عهده بیرون نمی تواند آمد چهارم وکیل کردن در خریدن بکر چه وکیل
اگر بغیر بکر بخرد صحیح نیست پنجم اکتفا کردن بسکوت بکر در نکاح بخلاف غیر بکر که میباید سخن بگوید
ششم مخصوص بودن بکر در وقت زفاف بهفت شب خوابیدن پیش او بخلاف غیر بکر که
پیش او سه شب باید خوابید و بکارت همچنانکه بسبب وطی برطرف میشود بغیر وطی نیز برطرف
می شود چون جستن دختر از جائی بجائی یا بسبب زدن چیزی باو یا بیماری یا بسبب
بیماری جستن آن زن و آیا احکام بکارت زائل میشود از غیر بکری که بغیر جماع
بکارت او رفته باشد چون احتیاج او بحرف زدن در نکاح و مخصوص بودن او بسه شب

خوابیدن در ابتدای نکاح یا آنکه آنها مخصوص غیر بکر نیست که بکارت او بجماع رفته باشد درین مسئله میانه مجتهدین خلافست و بعضی از سنیان گفته اند که این چنین زن نه داخل بکر است و نه داخل غیر بکر تتمه عادت مجتهدین امامیه این شده که در کتاب نکاح خصائص حضرت رسالت پناه صلعم ذکر کنند و اگرچه بعضی از آنها دخل بنکاح ندارد بنابراین بنده دعاگو نیز اقتدا بایشان درین کتاب کرده آنها را مذکور ساخت بدانکه سی و سه چیز از خواص آنحضرت است اوّل حرام بودن نکاح کنیزان بعقد چه غیر آنحضرت را جائز است بدو شرط اوّل قدرت نداشتن بر زن آزاد خواستن و ترسیدن افتادن در زنا دوم حرام بودن نکاح کردن زنان یهودی و نصاری بعقد چه غیر او را جائز است بر قول بعضی از مجتهدین سوم حرام شدن زنانیکه آنحضرت نکاح با ایشان میکرده و میخواسته بر شوهران ایشان و این حکم بر طرف شده و واجب بودن طلاق دادن شوهران ایشان را چهارم حلال بودن زیاده از چهار زن خواستن چه غیر آنحضرت را از زیاده بر چهار زن جائز نبود و حرام بودن زیاده بر نه زن خواستن و حرام بودن بدل کردن از هر یک از نه زن بدیگری و این حکم نیز نسبت با آنحضرت بر طرف شد پنجم مخیر بودن آنحضرت میانه بودن نزد او و مفارقت از او بغیر لفظ طلاق و زنان غیر او بی طلاق نمیتوانند مفارقت کرد ششم حلال بودن نکاح کردن بلفظ هبه و وطی کردن بی مهر چه غیر آنحضرت را جائز نیست هفتم واجب نبودن شب خوابیدن پیش زنان چه غیر آن حضرت را واجبست که از چهار شب یک شب پیش زن بخوابد هشتم حرام بودن زنان آنحضرت بغیر او نهم واجب بودن مسواک کردن بر آنحضرت دهم واجب بودن قربانی کردن بر آنحضرت یازدهم واجب بودن شب برخاستن و نماز شب بر آنحضرت دوازدهم واجب بودن انکار کردن بر کسیکه فعل نامشروعی کند و اظهار کردن انکار بر او واجب بود و اگرچه داند که دیگری بر او انکار کرده باشد سیزدهم حرام بودن گرفتن تصدقات واجبی بر قول بعضی از مجتهدین و تصدقات سنتی نیز بر او حرام است چهاردهم حرام بودن چشمک زدن بر خلاف ظاهر از زدن یا کشتن بخلاف غیر آنحضرت که حرام نیست مگر در محل حرامی پانزدهم حرام بودن چیز نوشتن و کتابت کردن شانزدهم حرام بودن شعر گفتن هفدهم حرام بودن کندن زره

ازتن بعد از آنکه پوشیده باشد پیش از آنکه دشمن را ببیند هیجدهم حلال بودن اختیار کردن آنحضرت
آنچه خواهد از غنیمتی که لشکر در جنگ بگیرند چون کنیزان خوش شکل و چاروا های نیکو و جامه خواب و
غیر آن چنانچه در بحث جهاد مذکور شد نوزدهم حلال بودن روزه وصال داشتن و آن چنان است
که یکروز و شب تا سحر روزه دارد و قصد روزه کند چه این روزه بر غیر آنحضرت حرام است
بیستم حلال بودن گرفتن نان و آب از گرسنگان و تشنگان چه غیر آن حضرت را حرام است
بیست و یکم حلال بودن مخصوص ساختن زمینها جهت چرانیدن چاروا های آنحضرت چه غیر
او را حرام است بیست و دوم حلال بودن غنیمت بر آن حضرت و بر امت او و چه پیغمبران دیگر را
حلال نبوده بلکه جمع میکرده و آتشی بهم رسانیده آنها را می سوزانیده اند بیست و سوم حلال بودن
داخل شدن او در مکه بی احرام چه غیر او را حرام است مگر جماعتی را که فقها استثنا کرده اند چون هیزم کش
و غیر او بیست و چهارم برانگیختن آنحضرت بر تمام عالمیان بیست و پنجم باقی بودن معجزه او یعنی قرآن تا قیام
قیامت بیست و ششم گردانیدن آنحضرت را خاتم پیغمبران بیست و هفتم نصرت کردن آنحضرت
بترسیدن دشمنان از او در جنگ از یکماهه راه بیست و هشتم نگاه داشتن امت او از مسخ شدن و فرو
رفتن بزمین بیست و نهم مخصوص بودن او در روز قیامت بشفاعت عام سی ام مخصوص بودن
آنحضرت بدیدن از پشت چنانچه از پیش میدید باین معنی که آنچه در پشت او کنند میدیده است
سی و یکم مخصوص بودن آنحضرت بخواب کردن چشم و بیدار بودن دل او باین معنی که آن حضرت
اگر در خواب باشد و کسی چیزی میگوید میشنید آنرا سی و دوم مضاعف شدن ثواب زنان
او و عذاب آنها سی و سوم جائز بودن سجده کردن بر زمین و تیمم کردن بخاک چه پیغمبران سابق را
جائز نبوده و سجده کردن بخاک بغیر از وضو و غسل جائز نبوده فصل هفتم در بیان صداق
بدانکه ذکر صداق در نکاح دائمی شرط نیست بلکه سنت است پس اگر در عقد ذکر صداق نکنند آن
عقد صحیح است و مهر المثل لازم است با دخول اگر تعیین کردن مهر را راضی نشوند لیکن سنت است که
دخول نکنند تا مهر را مشخص نکنند اما اگر در عقد شرط کنند که مهر نداشته باشد آیا آن نکاح صحیح است
یا نه مجتهدین را در این مسئله دو قول است و سنت است که صداق پنجاه مثقال طلا یا کمتر باشد و
مکروه است زیاده از پنجاه مثقال صداق کنند و سید مرتضی رضی الله عنه زیاده از پنجاه مثقال طلا

عقد کردن را جائز نمیدانند و سنت است که اگر شوهر پیش از دخول بمیرد زن یا ولی او مهر را عفو کند و مکروه است که خویشان زن بعد مردن او طلب صداق زن کنند هرگاه زن در حالت زندگی خود طلب نکرده باشد و شروط صداق هرگاه در حال عقد کردن شود شش است اول آنکه چیزی که صداق میکنند میباید چیزی باشد که مسلمان مالک آن شود خواه عین باشد و خواه منفعت چون تعلیم سوره از قرآن و تعلیم صنعتی پس اگر چیزی باشد که مسلمان مالک نتواند شد چون شراب و گوشت خوک صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که نکاح درین صورت باطل میشود و بر تقدیری که عقد صحیح باشد آیا مهر مثل میدهد یا قیمت شراب و خوک را میانه مجتهدین درین مسئله خلاف است اقرب آنست که مهر المثل میدهد اما اگر جهود آن شراب را صداق کند صحیح است و هرگاه مسلمان شوند و قبض نکرده باشد قیمت آنرا میدهد دوم آنکه صداق معلوم باشد بدیدن و اگرچه وزن آن معلوم نباشد چون پارچه طلا یا نقره یا خرمن گندم یا آنکه وصف کنند آنرا که جهالت از آن برطرف شود پس اگر چیزی مجهول را صداق کنند صحیح نیست و مهر المثل میدهد سوم آنکه در صداق شرطی نکنند که مخالف نکاح باشد پس اگر وعده نهند جهت دادن صداق و شرط کنند که اگر در آن وعده ندهد نکاح باطل باشد صحیح نیست و آیا شرط صحیح نیست یا صداق میانه مجتهدین درین مسئله خلاف است چهارم آنکه صداق چیزی نباشد که وجود او عدم لازم داشته باشد پس اگر صداق اینچنین چیزی باشد صحیح نیست مثل آنکه آقای غلام جهت آن غلام زنی نکاح کند که تمام او یا بعض او آزاد باشد و آن غلام را صداق او کند چه درین صورت صداق باطل میشود و مهر المثل میباید داد پنجم آنکه صداق مقداری باشد که زن بآن راضی باشد پس اگر مقداری باشد که زن بآن راضی نباشد صحیح نیست ششم آنکه ولی طفل او را بکمتر از مهر المثل صداق نکند یا جهت طفل صغیر خود زیاده از مهر المثل صداق نکند چه اگر بکمتر یا زیاده از مهر المثل صداق کند صحیح نیست و آیا درین صورت صداق باطل است یا نکاح میانه مجتهدین درین مسئله خلاف است و صحیح است که آقا کنیز خود را آزاد کند و آزادی آن کنیز مهر آن کنیز کند و آیا درین صورت ابتدا بآزادی وی می کند یا به نکاح میانه مجتهدین خلاف است اقرب آن است که بهر کدام که ابتدا کند صحیح است چه هر دو بمنزله یک کلام است

فایده ... مسلمان شود نکاح باطل نمی شود و صحت نکاح ... صحت ... است و بطلان ... بطلان ...

فصل هشتم در بیان آنکه بدخول کردن مهر مسمی واجب است بدانکه مهر مسمی بدخول کردن در قبل یا در دبر
زن بعقد صحیح و شبهه واجب میشود و ممکن نیست که دخول بی مهر باشد الا در چهار موضع اول آنکه
شخصی کنیز خود را بغلام خود عقد کند و دخول کند چه درین صورت دخول بی مهر است لیکن سنت
است که آقا بغلام خود چیزی بدهد که بصورت مهر باشد و بعضی از مجتهدین چیزی دادن را بر آقا
درین صورت واجب میدانند دوم آنکه زن کافره حربیه باشد و نفس خود را بر شوهر کافر خود
واگذاشته باشد باعتقاد نکاح و دخول کرده باشد و بعد از ان هر دو مسلمان شوند چه درین صورت
مهری نیست سوم آنکه زن سفیهه دانسته بی اذن ولی شوهر کند و دخول واقع شود چه درین
صورت مهر ندارد چهارم آنکه زن آزادی غلام شخصی را دانسته بی اذن و بی رخصت
آقا شوهر کند و دخول واقع شود چه درین صورت مهر ندارد و واجب نیست بیکبار دخول
کردن مگر یک مهر الا در پنج موضع اول آنکه شخصی کنیزی دیگری را بشبهه دخول کند و در اثنای
دخول کردن آقای آن کنیز او را بفروشد و در تمام شدن دخول در ملک آقای دوم باشد
چه بعضی از مجتهدین گفته اند که دخول کننده دو مهر بدهد یکی بآقای اول و یکی
بآقای دوم دوم آنکه زن پسر را پدر بشبهه دخول کند چه بعضی از مجتهدین گفته که پدر دو مهر بدهد
یک مهر بزن جهت دخول با آن و یک مهر به پسر خود جهت فسخ نکاح میانه پسر و زن سوم آنکه
شخصی زنی را نکاح کند و پسر او دختر آن زن را آنگاه دختر را پدر وطی کند بشبهه و مادر را
پسر چه درین صورت هر کدام که پیشتر دخول کرده باشد مهر آن زنی را که بشبهه دخول کرده
میدهد و نصف مهر زن خود را و کسیکه بعد از و دخول کرده باشد نیز مهری و نصف
مهری میدهد و در نصف مهر رجوع می کند بر کسیکه پیشتر دخول کرده باشد پس آن کسیکه
پیشتر دخول کرده دو مهر میدهد چهارم آنکه دو زن را هر گاه در دو وقت عقد کرده باشند
و با زنی که آخر عقد کرده باشند دخول کنند آنگاه ظاهر شود که یکی مادر و دیگری
دختر بوده چه درین صورت آن زنی که دخول با او واقع شده بشبهه مهری گیرد
و آن زنی که پیشتر عقد او کرده اند نصف مهری گیرد پس بسبب دخول کردن یک مهر
و نصف میدهد پنجم آنکه با زنی که از حیض دیدن مایوس شده هر گاه دخول کند و در اثنا

دخول کردن او را طلاق دهد چه درینصورت مهر مسمی و مهر المثل بآن زن میدهد و اگر در ثانی الحال
عقد کنند دو مهر مسمی میدهند فصل نهم در بیان آنکه در چند موضع فسخ نکاح میشود بدانکه
در بیست و هشت موضع نکاح برطرف میشود اول آنکه طلاق دهند دوم آنکه میانهٔ زن و شوهر
رنجش بهم رسد و زن چیزی دهد در عوض و این را خلع و مبارات گویند سوم آنکه ولی او در
حالت طفولیت او را بغیر مثل خود نکاح کرده باشد چه درینصورت بعد از بالغ شدن میتواند
فسخ کرد چهارم آنکه ولی طفل او را با دیوانه یا خنثی یا خصی نکاح کند چه بعد از بالغ شدن اختیار
فسخ دارد پنجم آنکه زن مسلمان شود پیش از دخول چه فسخ نکاح خود میتواند کرد و بعد از دخول
موقوف است بر انقضای عدت پس اگر عده منقضی شود و شوهر او مسلمان نشود فسخ میکند ششم
آنکه زن جهود یا از دین خود بغیر دین اسلام انتقال کند پیش از دخول چه نکاح او فسخ میشود اما بعد از
دخول موقوف است بانقضای عدت پس اگر عدت منقضی شود و مسلمان نشود فسخ میشود
و همچنین است حکم شخصی که مرتد شود و پدر او کافر باشد چه بعد از دخول و انقضای عدت
نکاح زوجهٔ او باطل میشود و فسخ موقوف بر انقضای عدت است پس اگر در عدت آن شخص
رجوع باسلام کند فسخ نمیکنند و اگر کسیکه پدر او مسلمان باشد مرتد شود بعد از انقضای عدت
وفات نکاح زوجهٔ او فسخ میشود هفتم آنکه زن و شوهر او در جنگ بگیرند یا آنکه شوهر صغیر گرفتار
شود یا شوهر بالغ را بنده کنند مثل آنکه کافر باشد گرفتار شود چه درینصورت فسخ نکاح زن
میشود هشتم آنکه آقای غلام کنیز میانهٔ ایشان جدائی اندازد بعد از آنکه نکاح کرده باشد بیکدیگر
نهم هر یک از زن و شوهر ادعای نکاح شود یا ادعای آنکه دیگری از طائفهٔ مشخص باشد آنگاه
ظاهر شود که از آن طائفه نبوده باشد چه آن دیگر را درینصورت فسخ نکاح میرسد بقول
بعضی از مجتهدین دهم آنکه جدهٔ هر یک از زن و شوهر یکی از ایشان را شیر دهد بیکدیگر حرام
میشوند و نکاح ایشان فاسد میشود زیرا که شیر خورنده اگر پسر باشد عم زن خود میشود یا خال
و اگر دختر باشد عمه یا خاله یازدهم آنکه با مادر زنیکه دخول کند نکاح دختر او باطل میشود
دوازدهم خریدن زن شوهر خود را چه درینصورت نکاح برطرف میشود سیزدهم فروختن
آقا کنیز یا غلام خود را چه موجب آن میشود که آقای دوم مخیر میشود در رضا بنکاح اول و فسخ

آن پیش از دخول و بعد از دخول خواه یکی از ایشان بنده باشد و خواه آزاد باشد و خواه مالک وارث باشد و خواه متعدد و بعضی از مجتهدین گفته اند کسیکه بنده را بخرد فسخ نکاح زن آزاد او نمی تواند کرد چهارم آنکه هر یک از مرد یا زن پیش از عقد دیوانه باشد خواه دیوانگی او دائمی باشد و خواه دوری و خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد فسخ نکاح میتواند کرد اما اگر بعد از عقد دیوانگی حادث شود زن نکاح او را فسخ نمی تواند کرد اما مرد را اختیار فسخ هست پانزدهم آنکه مرد خصی باشد یعنی خواجه سرا پیش از عقد چه زن فسخ نکاح میتواند کرد اما اگر بعد از عقد حادث شود فسخ نمیتواند کرد و همچنین است حکم در کسیکه خصیه او کوفته باشد یا بریده باشد پیش از دخول و اگر بعد از دخول باشد در خصیه بریده مجتهدین را دو قول است و اگر بعضی بریده باشد و بعضی باشد زن اختیار فسخ ندارد شانزدهم اگر مرد عنین باشد بحیثیتی که از دخول کردن مطلقا عاجز باشد چه در این صورت زن بحاکم شرع حال خود عرض میکند و حاکم او را یک سال مهلت میدهد پس اگر چنانچه در این یک سال دخول توانست کرد و الا بعد از آن زن را فسخ نکاح میرسد و اگر این حال بعد از دخول کردن حادث شود زن را فسخ نمی رسد هفدهم هر یک از زن یا شوهر جذام داشته باشد چه فسخ نکاح میتواند کرد و بعضی از مجتهدین جذام مرد را در زن عیب میدانند و میگویند اگر مرد جذام داشته باشد فسخ نکاح او نمی تواند کرد هیجدهم آنکه هر یک از زن و شوهر برص داشته باشد چه فسخ نکاح میتواند کرد و بعضی از مجتهدین برص را در مرد عیب نمیدانند و عجب از بعضی مجتهدین که جذام را در مرد عیب میدانند و برص را در عیوب مردان ذکر نکرده اند و حال آنکه دلیل ایشان در جذام حدیث صحیح نبوی است و در برص نیز مذکور است نوزدهم آنکه هر دو چشم زن کور باشد چه بقول بعضی از مجتهدین فسخ نکاح او میتواند کرد بیستم آنکه زن لنگ و زمین گیر باشد چه بقول بعضی از مجتهدین مرد فسخ نکاح او میتواند کرد بیست و یکم آنکه زن قرن داشته باشد و قرن بفتح قاف و سکون راء مهمله چیزیست شبیه باستخوان که در فرج زن بهم میرسد که مانع دخول میشود [illegible] مرد فسخ نکاح او میتواند کرد بیست و دوم آنکه زن عفل داشته باشد و عفل چیزیست که در فرج زن بهم میرسد شبیه بگوشت که مانع دخول میشود [illegible] بقول بعضی از مجتهدین

مرد را فسخ نکاح آن زن میسر نیست و سوم آنکه زن رتق باشد و رتق بفتح رای مهمله و
سکون تای منقوطه بفوق او دو نقطه و قاف بهم آمدن فرج است و روئیدن گوشت بنوعیکه
دخول کردن با او دشوار باشد چه بقول بعضی از مجتهدین مرد در این صورت فسخ نکاح زن میتواند کرد
نیست و چهارم آنکه مخرج بول و حیض یا مخرج بول و غائط یکی بوده باشد چه با این حالت مرد فسخ نکاح
آن چنین زن میتواند کرد نیست و پنجم آنکه هر یک از زن و شوهر خنثی باشد چه در این صورت بعضی از مجتهدین
گفته اند که فسخ نکاح میتوانند کرد نیست و ششم هرگاه کنیزی آزاد شود و شوهر او غلام باشد چه
در این صورت این کنیز اختیار فسخ نکاح خود دارد مگر در یک صورت که فسخ نمیتواند کرد و آن وقتیست
که شخصی صد درهم داشته باشد و کنیزی داشته باشد که قیمت او صد درهم بوده باشد و عقد کرده باشد
او را بدیگری بصد درهم و در حال مرض او را آزاد کند چه در این صورت کنیز را فسخ نکاح نمی رسد
زیرا که اگر فسخ کند آزاد نمی شود نیست و هفتم خواستن دختر برادر و دختر خواهر زن را بدون
اذن عمه و خاله هرگاه کسی که عمه و خاله را نکاح کرده باشد چه در این صورت بقول بعضی از مجتهدین
عقد باطل است و بقول بعضی متزلزل است و موقوف بر اذن عمه و خاله و بقول بعضی
عمه و خاله فسخ نکاح خود میتوانند کرد نیست و هشتم خواستن کنیز هرگاه زن آزادی داشته باشد
بی اذن زن آزاد چه در این صورت زن آزاد فسخ نکاح خود میتواند کرد تتمه خیار فسخ فوریست
پس اگر بعد از دانستن عیب فسخ نکند اختیار فسخ ندارد و در فسخ کردن نکاح بعیب اذن حاکم شرع
شرط نیست و ثبوت عیب در چیزهای که ظاهر باشد چون برص و جذام و جنون بدو گواه عادل
است و در چیزهای که ظاهر نباشند چون عیبهای باطنی زنان بگواهی زنان و اقرار ایشان ثابت
می شود فصل دهم در بیان آنکه در چند موضع مهر المثل لازم است بدان که در
نیست و پنج موضع مهر المثل میگیرد با دخول اول آنکه ذکر مهر نکرده باشند در عقد چه در این
صورت مهر المثل میگیرد با دخول و اگر در این صورت آن زن را خواهند که طلاق دهند
پیش از دخول متعه می باید داد و آن متعه آنست که اگر شوهر او مالدار باشد جامه اعلی
یا اسب اعلی یا ده مثقال طلا بدهند و اگر متوسط باشد جامه متوسط یا پنج مثقال طلا
و اگر مفلس باشد انگشتری طلا یا نقره چنانچه مذکور شد و اگر مفارقت بغیر طلاق واقع شود

ط ۱ و بعضی میگویند که فسخ نمیتوانند کرد و این در صورتی است که خنثی مشکل باشد و اگر ذکوریت یا انوثیت او ثابت باشد چه مشکل

[illegible]

چون فسخ و لعان آنچه مذکور شد از متعه دادن است و بعضی از مجتهدین متعه دادن را درین صورت
نیز واجب میدانند و فرقی نیست در متعه گرفتن میانهٔ زن آزاد و کنیز دوم آنکه در عقد گفته
باشد که آنچه یکی از زن و شوهر یا اجنبی بعد از عقد مشخص کنند مهر آن باشد آنگاه آن کس بمیرد
پیش از آنکه مشخص سازد مهر را و دخول کرده باشد چه درین صورت مهر المثل میگیرد آن زن سوم
آنکه صداق چیزی کرده باشد که مسلمان مالک آن نشود چون شراب و خوک هرگاه یکی از
زن و شوهر مسلمان باشد چه درین صورت مهر المثل میباید داد چهارم آنکه صداق چیزی
مجهول باشد چه درین صورت مهر المثل میگیرد پنجم آنکه صداق مشتمل بر عیب باشد چه دران
صورت مهر المثل باید داد و بعضی از مجتهدین گفته اند که مثل آن چیزی بی عیب باید داد
ششم آنکه زن و شوهر در قدر مهر اختلاف کنند و هر دو سوگند بخورند چه درین صورت
مهر المثل زن میگیرد هفتم آنکه شخصی زیاده از چهار زن با دخول با ایشان مسلمان شود چه درین
صورت مهر المثل میدهد و بعضی از مجتهدین مهر مسمی را درین صورت واجب میدانند
هشتم آنکه صداق پیش از قبض تلف شود و مقدار آنرا ندانند چه درین صورت مهر المثل میباید
داد نهم آنکه صداق مغصوب باشد یا آنکه عالم باشند بغصب چه درین صورت مهر المثل باید
داد و اگر جاهل بغصب باشند مثل آنرا یا قیمت آنرا باید داد و بعضی از مجتهدین درین صورت
نیز مهر المثل گفته اند دهم آنکه در صداق شرط نامشروعی کرده باشند چه درین صورت نیز
مهر المثل باید داد یازدهم آنکه صداق چیزی کرده باشند که متضمن فساد نکاح باشد چون صداق
کردن آقای غلام جهت زنی شوهر او را که غلام او باشد چه درین صورت مهر المثل میدهد
دوازدهم آنکه ولی طفل کمتر از مهر المثل یا زیاده از آن صداق کند چه درین صورت
منصرف بمهر المثل میگردد سیزدهم آنکه عقد بر خلاف آنچه زن گفته باشد واقع شده باشد
چه درین صورت مهر المثل باید داد بقول بعضی از مجتهدین چهاردهم آنکه سفیه بی اذن ولی
زیاده از مهر المثل صداق کند و دخول کرده باشد چه منصرف بمهر المثل میشود پانزدهم آنکه
هرگاه شخصی بدیگری گوید که تزویج کردم بتو کنیز خود را بشرطیکه تزویج کنی بمن دختر خود را
و آن کنیز را صداق کند چه درین صورت مهر المثل میدهد شانزدهم آنکه بشبهه با زنی

دخول کرده باشد چه درین صورت مهر المثل میدهد [۱۷] هفدهم آنکه هرگاه کنیزی که پیش شخصی گرو کرده
باشد آنکس دخول کند بآن بگمان آنکه جائز است مهر المثل باید داد بدخول کردن [۱۸] هجدهم هرگاه کنیز کسی را
بی رخصت آقا کسی دخول کند مهر المثل باید داد [۱۹] نوزدهم هرگاه کنیزی را به بیع فاسد خریده
باشند و دخول کنند مهر المثل باید داد [۲۰] بیستم هرگاه زنی را باکراه دخول کنند مهر المثل باو باید داد
[۲۱] بیست و یکم هرگاه زن بزرگ مدخول شخصی زن کوچک او را شیر دهد مهر المثل زن کوچک را میدهد
هرگاه دانسته شیر داده باشد [۲۲] بیست و دوم هرگاه دو عادل گواهی دهند که فلان مرد زن خود را
طلاق داده و آن زن بشوهر رود و بعد از دخول کذب گواهان ظاهر شود مهر المثل میدهد
بآن زن و رجوع میکنند بگواهان و همچنین است حکم در صورتی که گواهان گواهی دهند که میانه
زن و شوهر او رضاع واقع شده و آن زن بران شوهر حرام است و حاکم شرع میانه ایشان
تفریق کند و آن زن شوهر کند آنگاه ظاهر شود که گواهان دروغ گفته اند چه درین صورت
شوهر دوم مهر المثل میدهد و زن همان زن شوهر اول است [۲۳] بیست و سوم هرگاه دو کس
دعوی کنند شوهر بودن یک زن را و زن تصدیق یکی از ایشان کند زن می باید که قسم بخورد
بجهت ساقط شدن دعوی آن شخص دیگر پس اگر آن زن قسم بخورد و آن شخص قسم بخورد
مهر المثل باید داد [۲۴] بیست و چهارم هرگاه دعوی کند شخصی بر زنی بعد از آنکه آن زن بشوهر
رفته باشد که من در عده رجوع کرده ام و زن تصدیق او کند قول زن را قبول نمی کنند و
غرامت مهر المثل میکشد [۲۵] بیست و پنجم آنکه زن دعوی نماید که مهر من مقدار معینی است و شوهر
گوید که من نمیدانم زیرا که وکیل من عقد کرده و وکیل مرده باشد یا آنکه شوهر گوید که مرا فراموش
شده شوهر سوگند بخورد و مهر المثل میدهد بر قول بعضی از مجتهدین و معتبر در مهر المثل حال
زن است بجهت شرف و جمال بشرطیکه از پنجاه مثقال طلا زیاده نباشد که اگر زیاده باشد پنجاه
مثقال طلا را باید داد فصل یازدهم در بیان آنکه در چند موضع مهر نیست بدانکه چهارده
موضع زن مهر نمیگیرد [۱] اول مرتد شدن زن پیش از دخول چه او مهر ندارد [۲] دوم مسلمان شدن
کافری که زیاده از چهار زن مدخوله داشته باشد چه زیاده از چهار زن مهر
ندارد و همچنین مهر ندارد اگر زن مسلمان شود پیش از دخول [۳] سوم مردن یکی از زن

وشوهر پیش از دخول در حالتی که ذکر مهر در عقد نکرده باشد چه درینصورت زن مهر ندارد چهارم شیر خوردن زن کوچک شخصی از زن بزرگ مدخول او بی آنکه زن بزرگ عالم باشد مثل آنکه در خواب باشد یا بیهوش باشد چه درین صورت زن کوچک مهر ندارد پنجم شوهر کردن زن آزادی غلام شخصی را بی اذن آقای او و دانسته چه درینصورت مهر ندارد ششم شوهر کردن کنیزی آزادی را بی رخصت آقا و دانسته چه درینصورت مهر ندارد هفتم فسخ کردن شوهر نکاح را بسبب یکی از عیب هایی که مذکور شد که موجب فسخ نکاح است چه با وجود عیب و فسخ نکاح پیش از دخول زن مهر ندارد هشتم فسخ کردن شوهر نکاح را بسبب حرام موبد بودن آن زن بر مرد چه درینصورت پیش از دخول مهر ندارد و بعد از دخول نیز اگر آن زن عالم بوده مهر ندارد و بعضی از مجتهدین گفته اند که درین صورت مهر المثل دارد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر چیزی گرفته همان چیز گرفته مهر اوست و دیگر چیزی دادن لازم نیست نهم فسخ کردن شوهر نکاح زنی را که با دعای آزاد بودن آن زن نکاح کرده باشد و بعد از آن ظاهر شود که کنیز است چه درین صورت با فسخ کردن پیش از دخول زن مهر ندارد و اگر چه شوهر او بنده باشد دهم فسخ کردن زن نکاح مردی که با دعای آزاد بودن آن مرد را نکاح کرده باشد آنگاه پیش از دخول ظاهر شود که بنده بود چه با فسخ کردن درینصورت مهر ندارد یازدهم فسخ کردن مرد نکاح زنی را که با دعای آنکه دختر زنی بوده که او را مهر کرده اند نکاح کرده باشد آنگاه پیش از دخول ظاهر شود که دختر کنیز است چه با فسخ کردن مهر ندارد دوازدهم فسخ کردن کنیزی که پیش از دخول آزاد شود و شوهر او غلام باشد چه درینصورت با فسخ مهر ندارد سیزدهم فسخ کردن زن آزاد پیش از دخول نکاح خود را بواسطه خواستن کنیزی بی اذن او چه درین صورت با فسخ مهر ندارد چهاردهم فسخ کردن عمه و خاله پیش از دخول نکاح خود را بجهت خواستن دختر برادر و دختر خواهر ایشان بی رخصت ایشان چه درینصورت پیش از دخول با فسخ مهر ندارد

فصل دوازدهم در بیان آنکه در چند موضع نصف مهر لازم است بدانکه در نه موضع زن نصف مهر میگیرد اول طلاق دادن زن پیش از دخول و اگر چه متعه باشد دوم مدت را بآن زن بخشد نصف آنچه با او قرار داده بوده

و اگر زنی مهر خود را صلح کرده باشد بر چیزی آنگاه پیش از دخول آنرا طلاق دهد نصف مهر مسمی را
از شوهر زن میگیرد نه نصف آن چیزی را که بآن صلح کرده است دوم فسخ کردن نکاح زن
بیکی از چیزها باینکه در زنان عیب است پیش از دخول موجب نصف مهر است سوم عنین
بودن شوهر پیش از عقد چه زن درین صورت نصف مهر میگیرد و بعضی از مجتهدین درین صورت تمام
مهر را واجب میدانند چهارم مسلمان شدن زن پیش از شوهر و پیش از دخول چه درین صورت
نصف مهر میگیرد پنجم خصی بودن شوهر پیش از عقد کردن چه بقول بعضی از مجتهدین زن
نصف مهر میگیرد ششم مرتد شدن شوهر درین صورت پیش از دخول زن نصف مهر میگیرد
و بعضی از مجتهدین تمام مهر نیز گفته اند هفتم خریدن زن شوهر خود را پیش از دخول چه بقول بعضی
از مجتهدین و بعضی گفته اند که درین صورت مهر ندارد هشتم طلاق دادن با تفخید یعنی درمیان
ران زن منی ریختن چه باین حمل زن نصف مهر میگیرد و بعد از طلاق و اگر بسبب این حمل منی
بفرج زن رود و حامله شود آیا نصف مهر میگیرد درین مسئله خلاف است اقرب آنست که
نصف مهر میگیرد نهم شیر دادن زن بزرگ زن کوچک را دانسته چه درین صورت زن بزرگ
نصف مهر زن کوچک را میدهد و بعضی از مجتهدین درین صورت کل مهر ثابت داشته اند

فصل سیزدهم در بیان اختلاف میانه زن و شوهر بدانکه اگر اختلاف کنند زن و شوهر
در عنین بودن باینکه زن ادعای آن کند که شوهر او عنین است و شوهر منکر باشد و گواه
عادل نباشد قول قول شوهر است با قسم و در سه موضع نیز اگر زن دعوی کند که
شوهر او عنین است قبول نمیکنند اول آنکه شوهر او طفل باشد دوم آنکه دیوانه باشد چه
احتمال دارد بعد از آنکه دیوانگی او برطرف شود دعوی کند که دخول کرده بود سوم آنکه زن
کنیز باشد بر قول جماعتی از مجتهدین که شرط کرده اند در صحیح بودن نکاح کنیز ترسیدن از زنا را
زیرا که اگر قول کنیز درین صورت مسموع باشد لازم می آید که نکاح او باطل شود و اگر اختلاف
شود میانه زن و شوهر در اصل مهر و شوهر منکر باشد قول قول اوست با قسم
هرگاه گواه نباشد پیش از دخول و بعد از دخول نیز همین حکم دارد بر قول مشهور و اگر
اختلاف کنند در وصف مهر یا جنس او و گواه نباشد قول قول شوهر است با قسم خواه

پیش از دخول باشد وخواه بعد از دخول خواه موافق مهر المثل باشد وخواه نباشد هرگاه هر یک از زن وشوهر گواهان بر مدعای خود داشته باشد گواهان زن مقدم ست و اگر شوهر دعوی کند که مهرا بزن داده وزن منکر باشد قول قول زن ست با قسم خواه پیش از دخول باشد وخواه بعد از دخول و در بعضی احادیث وارد شده که با دخول قول قول شوهر ست با قسم و اگر اختلاف کنند در آنکه آنچه زن گرفته مهر او بوده وزن دعوی هبه کند قول قول شوهر ست با قسم و اگر میانهٔ ورثهٔ زن و شوهر اختلاف شود همین حکم دارد و اگر زن دعوی دخول کند وشوهر منکر دخول باشد پس اگر زن بکر باشد وشوهر گواهان عادل بر عدم دخول داشته باشد دعوی زن باطل می شود و اگر گواهان عادل نداشته باشد مجتهدین را درین مسئله دو قول ست و اگر زن دعوی کند که شوهر او را در دو وقت عقد کرده و دو مهر لازم ست او را وشوهر دعوی کند که دو مرتبه یک عقد کردم و یک مهر لازم ست بر من قول قول زن ست با قسم و اگر اختلاف کنند در نیک شدن مرض افضا وزن منکر نیک شدن باشد قول قول زن ست

خاتمه در بیان آنچه تعلق بنکاح دارد و در آن شش فصل ست فصل اول در بیان شب خوابیدن پیش زن بدانکه در خوابیدن شب پیش زنان اختلاف ست میانهٔ مجتهدین که آیا واجبست یا نه بعضی از مجتهدین گفته اند که واجب نیست مگر آنکه ابتدا بقسمت کند میانهٔ ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر یک زن داشته باشد قسمت واجب نیست و مشهور آنست که واجبست پس اگر مرد یک زن دائمی داشته باشد بر او لازم ست که در هر چهار شب یک شب پیش او بخوابد و اگر دو زن داشته باشد دو شب پیش ایشان بخوابد و دو شب دیگر هر جا که خواهد بخوابد و اگر سه زن داشته باشد سه شب پیش ایشان بخوابد و یک شب هر جا که خواهد بخوابد و اگر چهار زن داشته باشد و همه زن دائمی باشند واجبست که هر شب پیش یک زن بخوابد و تا ضرورتی نباشد بی رضای زنیکه نوبت اوست جای دیگر بخوابد که حرام ست و در روز پیش زنان بودن لازم نیست و در بعضی احادیث وارد شده که شب پیش هر زنی که بخوابد صباح با او چاشت کند و محدثین حمل کرده اند این حدیث را بر اینکه سنت است با آن زن چاشت کردن و در شب خوابیدن میان زنان ابتدا بزنی کند که نام او بقرعه بیرون آید و آیا زیاده از یک شب

[illegible] ... لو تزوجها ... بعقدین ... المرأة ... فالقول قولها ... [illegible]

قسمت کردن میانهٔ زنان بدون رضای ایشان جائزست مثل آنکه قرار دهد که پیش هر یک
سه شب بخوابد میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست اما کمتر از یک شب قسمت کردن جائز نیست
و فرقی نیست درین شب خوابیدن در شوهر میانهٔ بنده و آزاد و خصی و عنین و غیر اینها و در
زن میانهٔ بیمار و حائض و نفسا و احرام بسته و غیر اینها زیرا که شب خوابیدن جهت انس است
و غرض دخول کردن نیست و متعه و کنیز که عقد نکرده باشد و زن کوچک و دیوانه که تمام وقت دیوانه
باشد و زنیکه سرکشی از شوهر کرده باشد و از اطاعت او بیرون رفته باشد در قسمت شب خوابیدن
با زنان دیگر شریک نیستند و تفاوتی نیست در شب خوابیدن میانهٔ زنان آزاد الا در خوابیدن
دختر بکر در وقت آوردن او بخانهٔ شوهر هفت شب پیش او خوابیدن شوهر لازم است و اگر بکر
نباشد سه شب پیش او باید خوابید چنانچه مذکور شد اما میانهٔ کنیز و زن آزاد در خوابیدن شب
پیش ایشان تفاوت هست چه کنیز نصف زن آزاد از ین قسمت می برد پس اگر کسی یک زن
آزاد و کنیزی داشته باشد دو شب پیش زن آزاد بخوابد و یک شب پیش کنیز و پنج شب دیگر هر جا که
بخواهد بخوابد و اگر شوهر بسفر رود شب خوابیدن پیش زنان ساقط میشود و آیا قضا
شب خوابیدن نسبت بزنیکه در سفر واجب چون حج واجب باشد یا غیر واجب چون حج
سنت برضای شوهر بر شوهر واجبست میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست و زنیکه شب نوبت
خوابیدن پیش او باشد نمیتواند که شب خود را بدیگری بخشد مگر برضای شوهر و اگر بخشد رجوع
میتواند کرد در آن پیش از تمام شدن آن شب و جائز نیست که عوض شب خوابیدن چیزی بگیرد
پس اگر چیزی گرفته باشد رد کند و در شبی که نوبت خوابیدن زنی باشد نزد زن دیگر نمیتواند
دید مگر بواسطهٔ عیادت زن بیمار اما اگر تمام شب آنجا باشد جهت زن صاحب نوبت قضا
کند و واجب در شب خوابیدن آنست که نزدیک زن بخوابد اما دخول کردن لازم نیست
مگر در چهار ماه یک نوبت و اگر در شب خوابیدن پیش زنان ظلم کند واجب است که قضا
کند جهت ایشان بمقدار آنچه پیش ایشان نخوابیده باشد و مخیرست شوهر در خوابیدن
شب پیش زنان که بخانهٔ ایشان رود یا ایشان را بخانهٔ خود طلبد و کسیکه شب نتواند خوابید
پیش زنان چون پاسبانان روز بجای شب او ست **فصل دوم** در بیان بخششی که میان

ف بخط الشهید اول ... الا برضاء الزوج ... وقال الشهید ... حفظه دام ...

شوهر و زن بهم رسد بدانکه اگر در میان زن و شوهر کدورت بهم رسد چنانچه اگر زن از اطاعت شوهر بیرون رفته باشد یا آنکه هرگاه شوهر را ببیند روی در هم کشد یا عادت خود را نسبت با او تغییر دهد میباید که شوهر نصیحت کند او را و اگر نصیحت کردن فائده ندهد در شب خوابیدن پشت خود را بجانب او کند و اگر نیز فائده نکند کناره کند از او و در جامه خواب دیگر بخوابد و اگر او نیز فائده نکند بزند او را تا آنچه بعد از آن میانه ایشان اصلاح توان کرد و میباید که زدن چنان نباشد که عضوی از اعضای او را مجروح سازد چه اگر جراحت کند اعضای او را و بسبب زدن تلف شود ضامن است و اگر سرکشی از جانب شوهر باشد یا آنکه منع کند بعضی از حقوق زن را حاکم شرع با امتناع شوهر از دادن آن حقوق جبر میکند شوهر را بر دادن حقوق و اگر شوهر بی گناه زن را بزند حاکم شرع او را منع کند و اگر زن در صورت نخشی شوهر دارد و بعضی حقوق خود را بشوهر بخشد که شوهر با او میل پیدا کند حلال است شوهر را قبول کردن و اگر سرکشی از هر دو جانب باشد و بترسند که میانه ایشان بجدائی رسد حاکم شرع یک کس از خویشان شوهر و یک کس را از خویشان زن امر کند که میانه ایشان اصلاح کنند پس اگر هر دو باصلاح متفق شوند صحیح است آنچه حکم کنند و اگر متفق شوند بر جدائی میانه زن و شوهر صحیح نیست مگر باذن شوهر در طلاق دادن و اذن زن در بخشیدن صداق و بعضی از حقوق او در عوض طلاق اگر خلع باشد **فصل سوم** در بیان لاحق گردانیدن اولاد به پدر بدانکه هرگاه از دخول کردن زن شش ماه یا بیشتر بگذرد و فرزندی که حاصل شود از آن شوهر است بشرطیکه از انقضای مدت آبستنی نگذرد و میانه مجتهدین در انقضای مدت آبستنی خلافست بعضی از ایشان گفته اند که نه ماه است و بعضی از ایشان ده ماه گفته اند و بعضی یکسال و یکماه گفته اند و اگر کمتر از شش ماه طفل … ممکن باشد لاحق گردانیدن او به پدر ملحق به پدر باید گردانید و … آنکه زن فاحشه باشد شوهر نمی تواند گفت که فرزندی که از او حاصل شده باشد فرزند او نیست و فرزندی او … فرزند بر طرف نمی شود اگر زن دائمی باشد مگر آنکه میانه زن و شوهر لعان واقع شود چنانچه زود باشد که کیفیت لعان مذکور شود اما اگر آن زن متعه باشد یا کنیز بمجرد گفتن شوهر فرزندی آن فرزند برطرف می شود و محتاج بلعان کردن نیست و … جایز نیست

نفی کردن فرزند بمجرد آنکه منی را در وقت انزال در غیر فرج زن بریزد چه ممکن است که منی او بی شعور او ریخته باشد **فصل چهارم** در بیان احکام ولادت فرزند بدانکه سنی امر بولادت فرزند تعلق دارد دو امر واجب است و ده امر سنت و شش امر مکروه اما دو امر واجب اول مدد دادن زنان یا شوهر در وقت زائیدن و اگر زنان متعذر باشند مردان محرم مدد کنند و اگر وجود مردان محرم نیز متعذر باشد غیر ایشان از خویشان مدد کنند دوم ختنه کردن فرزند بعد از بالغ شدن او و اما ده امر سنت اول غسل مولود در وقت ولادت فرزند دوم اذان در گوش راست او گفتن و اقامت در گوش چپ او چه از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق منقول است که گناهی بعد از ان بطفل نمیرسد و از برص و مرض ام الصبیان محفوظ است و شیطان برا او دست ندارد سوم خاک کربلا بکام طفل مالیدن و اگر خاک کربلا نباشد از آب دجله و فرات بکام او مالیدن و اگر آن نیز نباشد آب شیرین بکام او مالیدن و اگر آب شیرین نیز نباشد خرما یا عسل در آب ریختن تا شیرین شود و همچنین سنت است که خرما بخایند و بکام طفل مالند چهارم تراشیدن موی سر طفل در روز هفتم از ولادت پنجم تصدق کردن برای موی سر او طلا یا نقره ششم نام گذاشتن بر ان طفل روز هفتم و بهترین نامها آنست

که در او بندگی خدا تعالی باشد چون عبدالله اگر پسر باشد و بعد از آن بهتر است که محمد یا احمد یا علی
یا حسن یا حسین یا جعفر یا طالب نام طفل کنند و اگر دختر باشد فاطمه نام کنند چه در حدیث آمده که
مفلسی بخانه آنکس داخل نمیشود که در او نام محمد و احمد و علی و حسن و حسین و جعفر و طالب و عبدالله
و فاطمه باشد هفتم کنیت و لقب بر طفل گذاشتن هشتم ختنه کردن طفل در روز هفتم ولادت نهم سوراخ
کردن گوش است طفل را پائین و سوراخ کردن گوش چپ را در بالا دهم عقیقه کردن جهت
طفل در روز هفتم یعنی گوسفند یا شتر کشتن و قیمت آن مجزی نیست و اگر طفل پیش از نشستن روز
هفتم یعنی از روز ولادت بمیرد عقیقه ساقط میشود یازدهم آنکه گوسفند و شتر که عقیقه میشود مثل
طفل باشد یعنی اگر فرزند پسر باشد گوسفند و شتر نر کشند و اگر دختر باشد ماده دوازدهم آنکه در آن
گوسفند صفتهای که در گوسفند قربانی شرط است باشد یعنی شاخ اندرون شکسته و کور و لنگ و لاغر
نباشد سیزدهم آنکه چهار یک آن گوسفند و شتر بزنی دهند که طفل را ازا بائیده باشد و اگر آن زن
نباشد بمادر طفل دهند که تصدق کند چهاردهم آنکه آن گوشت را اطعام کنند یا بدرویشان
دهند و اقل این ده درویش اطعام دادن است پانزدهم آنکه عقیقه کردن و موی سر تراشیدن
در یک مکان واقع شود و عقیقه بعد از تراشیدن موی سر باشد شانزدهم آنکه در وقت
گوسفند این دعا بخواند بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ هٰذِهِ عَقِيقَةٌ عَنْ فُلَانٍ لَحْمُهَا بِلَحْمِهِ
بنام خدا و بنام خدا خداوندا این عقیقه است از فلان گوشت او بگوشت او
وَدَمُهَا بِدَمِهِ وَعَظْمُهَا بِعَظْمِهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ وِقَاءً لِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
و خون آن بخون او و استخوان آن باستخوان او خداوندا بگردان آنرا حفاظت برای آل محمد صلی الله علیه و آله
و در روایت دیگر از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام وارد شده که در وقت ذبح
و نحر بگوید یَا قَوْمِ اِنِّی بَرِیءٌ مِمَّا تُشْرِکُونَ اِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ
ای قوم بدرستیکه من بیزارم از آنچه شریک میسازید بدرستیکه من گردانیدم روی خود را بسوی خدائیکه آفرید آسمانها را و زمین را
حَنِیفًا مُسْلِمًا وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ اِنَّ صَلَاتِی وَنُسُکِی وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِی لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ
در حالتیکه مایلم بحق و گردن نهنده و نیستم من از مشرکان بدرستیکه نماز من و قربانی من و زندگانی من و مردن من برای خدای پروردگار عالمیان است
لَا شَرِیکَ لَهُ وَبِذٰلِکَ اُمِرْتُ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ اَللّٰهُمَّ مِنْکَ وَلَکَ بِسْمِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ
نیست شریکی او را و بهمین مامور شدم و هستم من از گردن نهندگان خداوندا از تست و برای تست بنام خدا و خدا بزرگتر است

آنگاه گوسفند و شتر را ذبح کنند هفدهم آنکه اعضای گوسفند و شتر را از هم جدا کنند چه شکستن استخوان آنها مکروه است هجدهم عقیقه کردن طفل بعد از بالغ شدن او اگر چنانچه پدر بجهت او عقیقه نکرده باشد نوزدهم مبارکباد گفتن کسی را که فرزندی بهم رسد بیستم خوردن زن حامله به را چه در حدیث آمده که هر زن حامله که به بخورد طفل او خوبروی و خوش طبع باشد بیست و یکم خرما خوردن زن حامله در وقت دیدن خون نفاس چه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که فرزند او در این حالت از حمل شود و در بعضی از احادیث وارد شده که اگر رطب بخورد فرزند او حلیم شود بیست و دوم پیچیدن طفل بخرقه سفید و اما آن شش امر مکروه اوّل کنیت کردن ابو القاسم طفلی را که نام او محمد باشد و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند دوم نام طفل حکیم یا خالد یا حارث یا ضرار یا حکم یا مالک کردن سوم کنیت طفل ابو الحکم یا ابو المالک یا ابو العیسی کردن چهارم پاره موی سر طفل را تراشیدن و پاره گذاشتن پنجم از گوشت عقیقه پدر و مادر و جماعتی که بعیال ایشان باشند خوردن ششم استخوان گوسفند و شتر عقیقه را شکستن بلکه اعضای آنها را جدا باید کرد فصل پنجم در بیان شیر دادن طفل و محافظت کردن او و دایه گرفتن جهت او بدانکه چهارده امر در شیر دادن طفل

۱۵ یعنی [illegible] ذبح کردن و پاک نمودن استخوان [illegible]

[illegible]

[illegible]

و محافظت کردن و دایها تعلق دارد دو امر واجب است و شش امر سنت و شش امر مکروه اما دو امر واجب
اول آنکه مادر اول شیری که از پستان او بعد از زائیدن طفل بیرون می آید بخورد طفل دهد چه اگر آن
طفل آن شیر را نخورد زنده نمی ماند دوم اجرت آن شیر بر پدر از مال خود واجب است که بمادر
دهد اما اجرت آن شیر دادن در مدت دو سال از مال طفل باید و اگر طفل مال نداشته باشد بر پدر
واجب است و اما شش امر سنت اول آنکه شیر دهنده مادر باشد چه بهترین شیرها شیر مادر است
و اگر مادر در شیر دادن اجرت خواهد لازم است بر پدر که بدهد مگر آنکه زن بیگانه بی اجرت شیر دهد چه در این صورت
بمادر دادن لازم نیست و اگر مادر نیز اجرت طلبد او اولی از بیگانه است و اگر مادر زیاده از اجرت
زن بیگانه خواهد لازم نیست و اگر پدر دعوی نماید که زن بیگانه هست که بی اجرت شیر دهد و مادر
منکر باشد قول قول پدر است با قسم دوم آنکه دو سال تمام شیر دهند چه کمتر از دو سال بیست و
یک ماه جایز است اما ظلم است بر طفل و زیاده از دو سال جایز نیست اما زیادتی اجرت
ندارد سوم آنکه شیر دهنده عاقله باشد چهارم آنکه مسلمان باشد پنجم آنکه عفیفه باشد ششم آنکه
خوش شکل باشد و اما شش امر مکروه اول آنکه زن شیر دهنده کافره باشد اما اگر مضطر شوند
زن جهودیه میتواند شیر دادن اما او را منع باید کرد از خوردن شراب و گوشت خوک دوم
آنکه شیر دهنده زن مجوسیه باشد با قدرت بر غیر او و کراهت در زن مجوسیه سخت تر است
سوم دادن طفل بزن جهودیه که بخانه خود برد و شیر بدهد چهارم آنکه شیر دهنده ولد الزنا باشد
پنجم آنکه شیر دهنده از زنا بهم رسیده باشد و در بعضی از احادیث وارد شده که اگر کنیزی
زنا کرده باشد و حامله شده باشد و شیر دهد اگر آقای او حلال کند شیر او حلال می شود ششم
آنکه زن شیر دهنده زن مسلمان بدخلق و احمق باشد و بمحافظت کردن طفل در دو سال که
شیر میخورد مادر اولی است از پدر اگر چه طفل پسر باشد و بعد از دو سال تا بالغ شدن طفل بمحافظت
پسر پدر اولی است از مادر و اگر شیر خورنده دختر باشد تا هفت سال مادر بمحافظت او اولی
است از پدر و بعضی از مجتهدین تا نه سال گفته اند و بعضی از ایشان گفته اند که تا مادر
شوهر نکرده اولی است از پدر و قول اول اقوی است و اگر دختر پدر نداشته باشد
تا وقت بالغ شدن مادر بمحافظت او اولی است از دیگری و بعد از بالغ شدن اختیار خود

داردو اما سنت است که دختر تا شوهر نکند از مادر جدا نشود و اگر یکی از پدر و مادر طفل بمیرد محافظت
او تا بلوغ بدیگری متعلق است و هرگاه هیچ یک از ایشان نباشد محافظت ایشان بقول بعضی از
مجتهدین بجد تعلق دارد و اگر جد نیز موجود نباشد محافظت تعلق بخویشان دارد و بعضی از مجتهدین
محافظت غیر پدر و مادر را منع کرده اند و در هشت موضع محافظت مادر ساقط میشود و متعلق
بپدر میشود اول آنکه مادر کافره باشد و پدر مسلمان دوم آنکه مادر بنده باشد و پدر آزاد سوم
آنکه مادر مامونه نباشد و پدر مامون باشد یعنی علم و تقوی پدر زیاده باشد چهارم آنکه مادر
از محافظت امتناع نماید حاکم شرع حکم بجبر میکند پدر را بر محافظت طفل پنجم آنکه مادر شوهر کند
ششم آنکه پدر خواهد سفر کند چه در این صورت بعضی از مجتهدین گفته اند که محافظت مادر ساقط
میشود و پدر پسر را همراه می برد هفتم آنکه مادر جذام بهم رساند چه بعضی از مجتهدین گفته اند که پدر
در این صورت اولی است از مادر هشتم آنکه مادر دیوانه باشد فصل ششم در بیان نفقه و کسوت
دادن بدانکه سه چیز سبب واجب شدن نفقه و کسوت دادن میشود اول خویشی چه نفقهٔ پدر
و مادر هر چند بالا روند و نفقهٔ فرزندان هر چند پائین روند واجب است هرگاه قادر بر نفقه
و کسوت نباشند و آزاد باشند و سوای پدر و مادر را چون برادر و خواهر و فرزندان ایشان
و عم و خال و عمه و خاله نفقه دادن واجب نیست بلکه سنت موکده است و بعضی از مجتهدین نفقهٔ
اینها را نیز واجب میدانند و شرط نیست که پدر و مادر مسلمان و عادل باشند پس اگر کافر و
فاسق نیز باشند نفقهٔ ایشان با آنکه مفلس باشند واجب است و نفقهٔ پدر و مادر وقتی واجب
است که زیاده از قوت یک روز و یک شب جهت خود و عیال خود داشته باشد و اگر از
دادن نفقه با قدرت بر آن امتناع نماید حاکم شرع جبر میکند او را بر نفقه دادن و آن مقدار
نفقه با ایشان باید داد که ایشان را کافی باشد و جامه که ایشانرا بپوشد و خانه که در او ساکن
باشند لازم است که با ایشان دهد اما نکاح کردن جهت ایشان با احتیاج لازم نیست بلکه سنت
است و نفقهٔ ایشان لازم نیست و خدمتکار جهت ایشان بهم رسانیدن با احتیاج و نفقهٔ
خدمتکار ایشان لازم نیست و اگر نفقهٔ خویشان را مدتی نداده باشد قضای آن
واجب نیست اما اگر ایشانرا حاکم شرع اذن داده باشد که قرض کنند جهت آنکه خویش ایشان

[illegible]

غائب باشد دادن آن قرض واجب است و هرگاه پدر موجود نباشد یا موجود باشد و مفلس
باشد نفقهٔ فرزند بر جد لازم است و هر چند بالا رود و اگر جد نیز موجود نباشد یا مفلس باشد
بر اجداد مادری واجبست که بالسویه نفقه دهند و هر خویش که نزدیکتر باشد مقدم است در
نفقه از آن خویشی که دورتر باشد و پدر و مادر و فرزندان در نفقه گرفتن برابرند سبب سوم زن دادن
چه نفقهٔ زن بر شوهر واجب میشود بچهار شرط اول آنکه زن دائمی باشد چه نفقهٔ متعه واجب نیست
و نفقهٔ زنی را که طلاق رجعی داده باشند و هنوز از عده بیرون نرفته باشد لازم است آیا
در عدهٔ وفات نفقهٔ زن واجب است مجتهدین را درین مسئله دو قول است دوم آنکه زن
قدرت کامل بدهد شوهر خود را بر دخول کردن پس اگر تمکین کامل نکند بعد دخول نفقهٔ او واجب
نیست و همچنین نفقهٔ زن سرکش واجب نیست سوم آنکه زن بالغ باشد چه نفقهٔ زن غیر بالغ
لازم نیست و بعضی از مجتهدین نفقهٔ غیر بالغ را نیز واجب میدانند چهارم آنکه زن مرتد نباشد
چه نفقهٔ مرتده ساقط است و اگر حامله باشد بقول بعضی از مجتهدین که نفقه را بجهت حمل
لازم میدانند و هرگاه این چهار شرط بهم رسیده باشد چند چیز بر شوهر واجب است اول آنکه شکم او را
از نان سیر کند دوم آنکه نان خورش باو بدهد و اگر مدتی نان و نان خورش بزن ندهد قضای
آن لازم است و اگر بعضی از مدت با شوهر چیزی بخورد قضای آن مدت لازم نیست و
نمیتواند شوهر که تکلیف کند زن را که با من چیزی بخور و هر صباح زن نفقهٔ خود را میتواند
طلبید و صبر کردن تا شب لازم نیست پس اگر در اثنای روز طلاق دهد او را طلاق بائن
نفقهٔ آن روز را باز نمیگیرد اما اگر در اثنای روز سرکشی کند آیا در بعضی نفقه رجوع می کند
یا نه درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلافست و زن زیاده از یک روز نفقه نمیتواند طلبید
و اگر شوهر مفلس باشد مهلت دهند او را تا خدای تعالی وسعتی باو دهد و زن در هیچ صورت
فسخ نکاح خود نمیتواند کرد و بعد از آنکه شوهر مالدار شود نفقهٔ سابق را میتواند گرفت بشرطیکه
در ایام مفلسی بقدر استطاعت از و نگرفته باشد سوم آنکه جامه باو دهد که او را بپوشاند
و آن پیراهنی و زیر جامه و مقنعه است و اگر از اهل تجمل و اشراف باشد چادر بجهت غیر
خانهٔ او لازم است مانند چادر و برقعه و در زمستان زیادتی جامه جهت دفع سرما لازم است

واگر در شهری باشد که زنان امتعارف باشد که پوستین بپوشند جهت ایشان پوستین لازم
است واگر در جامه دادن مدتی تقصیر کند قضای آن مدت بر شوهر لازم است و در جنس نان
و نان خورش و جامه رجوع بزنانی که مثل آن زن باشند در آن شهر میکنند چهارم خدمتکار جهت
آن زن اگر از اهل خدمتکار باشد و لازم نیست که جهت او کنیزی بخرد بلکه با اجرت خدمتکار جائز
است و زیاده از یک خدمتکار دادن لازم نیست اگر چه آن زن از اهل زیاده از یک خدمتکار
باشد و نفقه خدمتکار زن بر شوهر لازم است و اگر زن خدمتکاری داشته باشد و شوهر راضی بآن
باشد خوب است والا شوهر او را میتواند بیرون کردن و دیگری را بجای او آوردن و اگر آن زن
بشوهر گوید که اجرت خدمتکار را بمن ده و من خدمت خود میکنم اجرت بر شوهر لازم نیست
و اگر آن زن زیاده از یک خدمتکار داشته باشد شوهر منع زیاده از یک خدمتکار میتواند کرد
و منع میتواند کرد شوهر مادر و پدر آن زن را از داخل شدن باو و آیا منع میتواند کرد او را از
خوردن چیزهای بدبو درین مسئله مجتهدین را دو قول است اقرب آنست که او را منع می رسد
و همچنین منع میرسد او را از خوردن چیزهائیکه سبب بیماری آن شود و از زهر خوردن منع میتواند
کرد او را پنجم خانه که زن در آنجا ساکن گردد و غیر شوهر بآن تردد نکند ششم فرشی که بالای آن
نشیند در روز و لحاف و بالش جهت خواب و لحاف و بالش جهت خدمتکار آن لازم است
هفتم ظرفی که زن طبخ کند در او و ظرفی که در آن طعام بخورد و کوزه که در او آب بیاشامد
و کافیست که از چوب یا گل باشد هشتم آلتهائیکه بآن بدن را از کثافت پاک کند چون
شانه و روغن و صابون اما سرمه و بوی خوش و حمام لازم نیست مگر آنکه سرما باشد چه
درینصورت اجرت حمام لازم است و اجرت فصد و حجامت کننده و دوا جهت بیماری
او بر شوهر لازم نیست سبب سوم مالک بودن چه نفقه بنده و علف حیوانات تا آنکه علف
کرم ابریشم و زنبور عسل بر مالک واجب است و اگر بنده کسب داشته باشد جائز است که آقا
نفقه او را از کسب او بدهد اگر کسب او وفا بنفقه او کند و اگر نکند تتمه آنرا لازم است که آقا
بدهد و در نفقه بنده رجوع میکنند به بندگان مثل آن آقا که در آن شهر اند و هرگاه آقا مفلس باشد
یا از نفقه دادن امتناع نماید حاکم شرع او را جبر می کند بنفقه دادن یا فروختن آنها یا کشتن

حیواناتی که قابل کشتن باشند

باب دوازدهم

در طلاق دادن زنان و عدت نگاه داشتن ایشان و خلع و مبارات و ایلا و ظهار و لعان با ایشان و در آن چند مطلب است مطلب اول در طلاق دادن و در آن چند فصل است فصل اول در اقسام طلاق دادن بدانکه طلاق دادن بر چهار قسم است قسم اول طلاق واجب و آن بر سه قسم است اول طلاق دادن شوهر زنی را که شوهر با او گفته باشد که پشت تو همچون پشت مادر من است چه درین صورت حاکم شرع او را سه ماه مهلت میدهد آنگاه واجبست بر او طلاق گفتن یا دخول کردن و اجبست بعد از کفاره دادن دوم طلاق دادن زنیکه شوهر او قسم خورده باشد که با او دخول نکند چه درین صورت حاکم شرع او را چهار ماه مهلت میدهد آنگاه طلاق گفتن یا دخول کردن واجبست سوم طلاق دادن خویشان شوهر خویشان زن در حالتیکه اصلاح در میانه زن و شوهر ممکن نباشد باذن شوهر بعضی از مجتهدین این قسم را سنت میدانند قسم دوم طلاق حرام و آن بر چهار قسم است اول طلاق دادن زنیکه حیض یا نفاس داشته باشد هرگاه دخول کرده باشد شوهر با او و حاضر باشد دوم طلاق دادن زن با طهری که حیض بیند و حامله نباشد و با او دخول کرده باشد پیش از آنکه حیض ببیند و پاک شود سوم زیاده از یک مرتبه طلاق گفتن در یک مجلس چه همه سه شب بیکبار گفتن نامیده یکمرتبه لفظ طلاق کافی است و دوم و سوم حرام است اما نیت سنیان جائز است چهارم طلاق دادن زنیکه شب خوابیدن نوبت او باشد بر آن شب بقول بعضی از مجتهدین قسم سوم طلاق مکروه و آن بر دو قسم است اول طلاق دادن شوهر زن خود را در حالتیکه میانه ایشان الفت باشد چه در حدیث وارد شده که خدای تعالی دشمن میدارد طلاق را دوم طلاق دادن بیمار زن خود را قسم چهارم طلاق سنت و آن در حالتی است که شوهر ترسد که از عهده حقوق زن بیرون نتواند آمد یا شکی از آن زن در دل داشته باشد و گاهی مجتهدین طلاق سنت میگویند مقابل طلاق بدعت میخواهند و این طلاق را سنت بمعنی اعم میگویند و گاهی طلاق سنت میگویند و مراد ایشان آنست که طلاق دهند زن را مشروط بطلاق بعد از آن نگذارند که آن زن از عده بیرون

رود آنگاه عقد او کنند و این را طلاق سنت بمعنی اخص گویند و طلاق سنت بمعنی اعم بر دو قسم
است قسم اول طلاق باین یعنی طلاق دادنی که شوهر را بعد از صیغهٔ طلاق رجوع نمیرسد و آن
بر هفت قسم است اول طلاق دادن زنیکه با او دخول نکرده باشد دوم طلاق دادن زنیکه از
دیدن خون حیض مایوس شده باشد سیوم طلاق دادن زنیکه بالغ نشده باشد چهارم طلاق دادن
زنیکه چیزی بشوهر داده باشد که در عوض آن طلاق گفته باشد چه درینصورت تا وقتیکه آن زن
رجوع در آن چیزی که داده باشد نکند شوهر رجوع نمیتواند کرد پنجم طلاق دادن زن آزاد مرتبهٔ
سوم و کنیز را مرتبهٔ دوم درینصورت شوهر رجوع نمیتواند کرد تا آنکه شخصی دیگر آن زن را نکاح کند
و دخول کند و بعد از دخول طلاق دهد ششم طلاق دادن زن آزاد مرتبهٔ ششم و در کنیز مرتبهٔ
چهارم چه درینصورت شوهر رجوع نمیتواند کرد تا آنکه شخصی او را نکاح کند و دخول کند و بعد از آن
طلاق گوید هفتم طلاق دادن زن آزاد مرتبهٔ نهم و در کنیز مرتبهٔ ششم چه درین صورت نیز
شوهر را رجوع نمیرسد چه اگر طلاق عدی باشد حرام موبد میشود و اگر غیر عدی باشد محتاج
بآنست که شخصی دیگر او را نکاح کند و دخول کند چنانچه عنقریب مذکور میشود قسم دوم رجعی
و آن بر دو قسم است اول طلاقی که شوهر را بعد از طلاق گفتن رجوع کردن جائز است و
آن ماسوای اقسام طلاق باین است دوم طلاق عدی و آن چنانست که زنی را
بشرائط طلاق دهند و در عدهٔ آن زن رجوع کنند و دخول کنند آنگاه بگذارند که حیض دیگر بیند
دیگر طلاق دهند آنگاه در عده رجوع کنند و باز دخول کنند و هرگاه این چنین طلاق
دهند زن آزاد را سه مرتبه و کنیز را دو مرتبه شوهر را رجوع نمیرسد بی دخول
حرام است تا آنکه شخصی دیگر آن زن را دخول کند بنکاح دائمی و در مرتبهٔ ششم در زن آزاد و
چهارم در کنیز حرام نمیشود تا دیگری دخول کند بنکاح دائمی و در مرتبهٔ نهم در زن آزاد و ششم در کنیز
بر شوهر حرام موبد میشود و اگر این چنین طلاق بگویند و در عده رجوع نکنند بلکه بگذارند که از عده بیرون
رود و عقد کنند در مرتبهٔ نهم در آزاد و ششم در کنیز حرام موبد نمیشود بلکه هرگاه شخصی بنکاح
دائمی با آن زن دخول کند و سر دهد حلال میشود و فرقی نیست که آن شخص در این حرام شدن
میانهٔ زن و شوهر بنکاح دائمی در آمده باشد یا آزاد و آیا اگر این شخص در حالت حیض

و نفاس با آن زن دخول کند بعد از مفارقت او بر شوهر حلال نمیشود یا آنکه شرط است که در حالتی که
آن زن از حیض پاک شده دخول کند تا آنکه حلال شود و مجتهدین را در این مسئله دو قول است
و شرط است که آن شخص دخول در فرج کند پس اگر منی خود را در فرج آن زن بریزد حلال نمیشود
و همچنین حلال نمی شود اگر در غیر قُبُل دخول کند فصل دوم در بیان شرطهای طلاق بدانکه شرطهای
طلاق پانزده است اوّل صیغه مثل آنکه شوهر بزن خود گوید اَنْتِ طالِقٌ یعنی تو طالقی یا آنکه اشاره
بزن خود کند و گوید هٰذِهِ طالِقٌ یعنی این زن طالق است یا آنکه گوید زَوْجَتی طالِقٌ یعنی
زن من طالق است و سوای این سه طریق پیش شیعه طریقه دیگر صحیح نیست پس اگر بزن خود بگوید
اَنْتِ طلاقٌ یعنی تو طلاقی یا تو از مطلقاتی یا تو مطلقه و مثل اینها طلاق واقع نمیشود و همچنین طلاق
نیست اگر بزن خود گوید تو خلیه و بریه از شوهر و مثل اینها زیرا که این لفظها صریحاً دلالت بر طلاق ندارد
و اگرچه قصد طلاق کند بآن دوم آنکه صیغه طلاق را بعربی بگوید هرگاه قدرت بعربی داشته باشد و اگر
قدرت بعربی نداشته باشد بهر طریقی که قدرت بر آن داشته باشد صحیح است سوم آنکه صیغه را بلفظ
گوید هرگاه قادر بر گفتن باشد پس اگر در صورت بلفظ نگویند بلکه بنویسند طلاق صحیح نیست خواه شوهر
حاضر باشد و خواه غائب و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر غائب باشد نوشتن صحیح است و اگر قادر
بر گفتن نباشد مثل آنکه گنگ باشد اشاره کافی است و در حدیث آمده که در این صورت مقنعه
بر سر آن زن بیندازد تا دلالت کند بر آنکه زن را لازم است که بعد از این رو بپوشاند از و
و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شوهر مخیر سازد زن را میانه طلاق و غیر طلاق و قصد طلاق
کند و زن اختیار طلاق کند صحیح است چهارم آنکه معلق نسازد صیغه را بشرطی یا صفتی چون
آمدن حاجیان از حج پس اگر معلق سازد بر شرطی یا صفتی صحیح نیست پنجم آنکه بعد از صیغه طلاق
چیزی ذکر نکند که منافی طلاق باشد بعد از آنکه گوید اَنْتِ طالِقٌ بگوید نصف طلقه ششم آنکه
در صیغه طلاق قصد انشا کند یعنی قصد ماضی و مستقبل و حال نکند پس اگر این قصدها کند صحیح
نیست هفتم آنکه طلاق دهنده بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح نیست و اگرچه ولی او را اذن
دهد و اگرچه ده سال داشته باشد و بعضی از مجتهدین طلاق دادن ده ساله را صحیح میدانند
هشتم آنکه طلاق دهنده عاقل باشد چه طلاق دیوانه صحیح نیست و ولی دیوانه که تمام وقت دیوانه

باشد زن او را طلاق میتواند داد و امّا اگر دیوانگی او دوری باشد طلاق ولی صحیح نیست نهم آنکه طلاق دهنده باختیار طلاق دهد پس اگر او را باکراه بران دارند صحیح نیست دهم آنکه طلاق دهنده قصد طلاق کند پس طلاق مست و خفته و بیهوش و غافل صحیح نیست و همچنین صحیح نیست اگر نام زنی طالق باشد و در وقت صیغه گفتن قصد آن نام زن کند یازدهم آنکه آن زن که طلاقش میگویند زن دائمی باشد چه طلاق متعه و کنیزی که با او دخول کرده باشد بسبب مالک شدن و زنیکه بشبهه با او دخول کنند صحیح نیست دوازدهم آنکه آن زن در وقت طلاق دادن پاک باشد از حیض و نفاس اگر دخول کرده باشند با او و حیض ببیند و حامله نباشد و شوهر او حاضر باشد پس اگر شوهر او با آن زن دخول نکرده باشد و حاضر نباشد و عالم نباشد که از پاکی بپاکی دیگر انتقال کرده یا آنکه زن آبستن باشد طلاق دادن آن زن در حالتی که حیض و نفاس داشته باشد صحیح نیست سیزدهم آنکه آن زنی را که طلاق میدهند میباید که معیّن باشد در لفظ یا در قصد پس اگر مجهول باشد چون طلاق دادن یکی از دو زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که طلاق در این حالت صحیح است و تعیین آن بقرعه میشود یا آنکه شوهر تعیین کند چهاردهم آنکه در وقت طلاق دادن دو عادل حاضر باشند و بشنوند یکبار پس اگر حاضر نباشند یا آنکه هر دو یکبار نشنوند یا آنکه یک عادل بشنود و یا عادل نباشند صحیح نیست و بعضی از مجتهدین عدالت ظاهری را در طلاق کافی میدانند پانزدهم آنکه دو عادل مرد باشند چه شنیدن زنان عادله در طلاق معتبر نیست نه تنها و نه با مردان

فصل سوم در بیان رجوع کردن شوهر بعد از طلاق

بدانکه جائز است رجوع کردن بشوهر در طلاق رجعی و این بر دو قسم است اوّل قولی مثل آنکه شوهر بزن بگوید راجعتُكِ وارتجعتُكِ یعنی رجوع کردم من در نکاح تو یا آنکه انکار طلاق کند و اگر شوهر گنگ باشد اشاره او یا گرفتن مقنعه از سر زن که از او رجوع فهمیده میشود بجای گفتن است دوم فعلی چون دخول کردن با آن زن یا بوسیدن یا دست بشهوت برا و مالیدن و اگر آن زنی را که طلاق رجعی گفته در عدّه عقد کند آیا عقد کردن رجوع است یا نه درین مسئله دو قول است و همچنین خلافست در میانه مجتهدین در صحیح بودن معلق ساختن رجوع بشرطی و شرط نیست در رجوع کردن شوهر دانستن زن رجوع شوهر را پس اگر زن غائبه را

طلاق دهد و در عدهٔ رجوع کند صحیح است و واجب نیست گواه گرفتن بر رجوع بلکه سنت است و
حرام بودن دخول کردن بزن چون حائض بودن آن زن مانع رجوع کردن نیست پس اگر
در حالتیکه حیض داشته باشد یا احرام بسته باشد رجوع کند صحیح است و اگر خلاف واقع شود
میانهٔ زن و شوهر در رجوع یا دخول و زن منکر دخول باشد قول قول زن است با قسم و اگر زن
دعوی کند بشوهر که عدت تمام شده در زمانیکه احتمال داشته باشد که راست گوید مثل آنکه بیست و
شش روز و دو لحظه از طلاق گفتن او گذشته باشد قول قول او است با قسم و ظاهر بعضی از احادیث
دلالت میکند که قول زن را قبول نمیکنند در چیزهائیکه معتاد نباشد مگر گواهی دادن چهار زن عادله
که بر باطن آن زن مطلع باشند فصل چهارم در بیان عدت داشتن زنان یعنی انتظار کشیدن
ایشان مدتی معین که شارع جهت ایشان قرار داده که تا آن مدت منقضی نشود شوهر نکنند و آن
بر ده قسم است قسم اول جماعتی که از زنان که عدهٔ ایشان سه مرتبه پاک شدن از حیض است
و ایشان جماعتی که از زنان اند که عادتی داشته باشند که در هر ماهی چند روز معین حیض بینند و با
ایشان دخول کرده باشند و حشفه در قبل ایشان غائب شده باشد و اگرچه منی نیامده باشد
و طلاق دهند ایشان را چه میباید که این طائفه سه مرتبه از حیض پاک شوند و اگر شوهر این قسم
زنان را ذکر بریده باشند و خصیتین او باقی باشد آیا بعد از طلاق دادن عده دارند یا نه میانهٔ
مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر این قسم زنان دعوی کنند که عدت ایشان تمام شده
زمانیکه ممکن باشد که راست گویند قول ایشان را قبول میکنند و کمتر زمانیکه زنان سه مرتبه حیض
بینند و پاک شوند بیست و شش روز و دو لحظه است چه ممکن است که بعد از طلاق بیک لحظه حیض
دیده باشد و عادت سه روز باشد و در میانهٔ دو حیض ده روز پاک باشد و خلافست میانهٔ
مجتهدین که آیا لحظهٔ اخیره داخل عده است یا آنکه علامت بیرون رفتن ایشان است از عده
اصح آنست که لحظهٔ اخیره داخل عده نیست بلکه آن علامت بیرون رفتن ایشان است از
عده قسم دوم جماعتی از زنان که سه ماه عدت ایشان است و ایشان چهار قسم اند اول زنانیکه
و عادتی در حیض دیدن نداشته باشند یا هر شش ماه یکمرتبه حیض بینند و در سن زنانی باشند
که حیض می بینند و ایشان را طلاق دهند چه عدت ایشان سه ماه است اگر در وقتیکه بیان شد

طلاقش دهند والا دو ماه هلالی و پنج روز عدت ایشان است دوم زنانیکه بالغ نباشند چه بر قول بعضی
از مجتهدین بعد از طلاق دادن ایشان سه ماه عده میدارند و بعضی از مجتهدین گفته اند که ایشان
عدت ندارند سوم زنانیکه از حیض دیدن مایوس شده باشند و مایوس شدن در زنانیکه قریشی
و نبطی نباشند در پنجاه سالگی بهم میرسد و در زنان قریشی و نبطی در شصت سالگی پس بعد از
طلاق بر قول بعضی از مجتهدین عدت ایشان سه ماه است و بعضی از مجتهدین گفته اند که
ایشان عده ندارند چهارم زنان حامله که حمل ایشان از غیر شوهری باشد که ایشان را طلاق گفته
چه عدت ایشان سه ماه است قسم سوم جماعتی از زنان که عدت ایشان دو مرتبه از حیض پاک
شدن است و ایشان دو قوم اند اول کنیزانیکه ایشان را عادتی باشد و بعقد دخول کرده باشند
با ایشان چه بعد از طلاق دادن عدت ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدن است و اگرچه شوهر
ایشان آزاد باشد و کمتر زمانیکه کنیزان از عده بیرون آیند سیزده روز است و دو لحظه دوم
زنانیکه ایشان را بعقد متعه دخول کرده باشند چه عدهٔ ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدن است
هرگاه ایشان را عادت مستقیم باشد قسم چهارم جماعتی از زنان که عدت ایشان چهل و پنج روز است
و ایشان نیز دو قوم اند اول کنیزانیکه ایشان را بعقد دخول کرده باشد دوم زنانیکه ایشان را بعقد
متعه دخول کرده باشند و حیض نمیبینند و در سن زنانی باشند که حیض بینند چه عدت ایشان نیز
چهل و پنج روز است قسم پنجم جماعتی از زنان که عدت ایشان نه ماه است و ایشان زنانی
اند که یک مرتبه یا دو مرتبه حیض بینند و دیگر نمی بینند چه بعد از طلاق عدت ایشان نه ماه است
و بعضی از مجتهدین گفته اند که عدت این قسم زنان شش ماه است قسم ششم جماعتی از زنان که عدهٔ
ایشان بزائیدن ایشان منقضی میشود و آنها زنان حامله اند چه زنان حامله را هرگاه طلاق دهند
بزائیدن از عده بیرون می آیند اگرچه بعد از طلاق دادن بیک لحظه بزایند بشرط آنکه
حمل از کسی باشد که بجهت او عده نگاه میدارند یا احتمال داشته باشد که از او باشد چون فرزند
زنیکه شوهر با او لعان کرده باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که عدت حامله در طلاق کمتر از سه
ماه و تا زائیدن است پس اگر زائیدن او کمتر از سه ماه باشد عدهٔ او زائیدن اوست و اگر
سه ماه کمتر از زائیدن باشد عده او سه ماه است و اگر حمل زنان از زنا باشد عده ندارد و اگر

زنی را در سفر طلاق دهند و خواهند که خواهر او را تزویج کنند یا زیاده بر چهار زن بعد از طلاق دیگری بر سفر خواهند تزویج کنند نه ماه صبر کنند چه احتمال حامله بودن ایشان هست قسم هفتم جماعتی از زنان که عدهٔ ایشان چهار ماه و ده روز است و ایشان جماعتی از زنان اند که شوهرهای ایشان مرده باشند و اگرچه شوهرهای ایشان بنده باشند چه بر ایشان لازم است که چهار ماه و ده روز عده نگاه دارند و ترک زینت کنند در آن چهار ماه و ده روز یعنی جامهٔ نیکو نپوشند و بوی خوش بر خود نزنند و سرمه نکشند و اگر احتیاج بسرمه پیدا شود شب سرمه بکشند و روز پاک کنند و حنا نبندند و سفیداب بر روی نمالند و هرچه در عرف و عادت آنرا زینت دانند حرام است بر آن زن اما پوشیدن لباس مخصوص لازم نیست زیرا که بسبب اختلاف شهرها و عادتها مختلف میشود پس هر جامه که در عرف و عادت آنرا زینت گویند نپوشند اما موی سر خود را شانه کردن و پاک گردانیدن بدن و مسواک کردن و ناخن گرفتن و در خانهای عالی بودن و بر فرشهای نیکو نشستن حرام نیست و همچنین حرام نیست زینت کردن فرزندان و کنیزان و زنانیکه شوهرهای ایشان مرده باشند در آنچه مذکور شد فرقی نیست میانهٔ زنان مدخوله و غیر مدخوله و کوچک و بزرگ و خواه در حیض دیدن عادتی داشته باشند و خواه نداشته باشند و همچنین کنیزانی که با ایشان دخول کرده باشند و حامله باشند بعد از مردن آقا چهار ماه و ده روز عده نگاه میدارند قسم هشتم کنیزانیکه شوهرهای ایشان مرده باشند اگرچه آن شوهرها آزاد باشند چه عدهٔ ایشان بعد از مردن شوهران ایشان شصت و پنج روز است نصف عدهٔ زنان آزاد و آنچه در زن آزاد مذکور شده از ترک زینت کردن بر کنیز نیز واجب است و بعضی از مجتهدین گفته اند که عدهٔ کنیزان نیز بعد از مردن شوهران ایشان چهار ماه و ده روز است و اگر کنیز در عده آزاد شود عدهٔ او عدهٔ آزاد است اما اگر عدهٔ بائن باشد همان عدهٔ رجعیه کنیزان را تمام میکند قسم نهم جماعتی از زنان که حامله باشند و شوهرهای ایشان مرده باشند چه عدهٔ ایشان دورترین دو مدت است از چهار ماه و ده روز و زائیدن یعنی هر کدام از این دو مدت که دورتر باشد آن عدهٔ ایشانست پس اگر در کمتر از چهار ماه و ده روز حامله بزاید عدهٔ او چهار ماه و ده روز است و اگر زائیدن او زیاده از چهار ماه و ده روز باشد عدهٔ او زائیدن او است قسم دهم زنانی اند که شوهرهای ایشان

۲۷ عدهٔ زنان حامله که شوهرهای ایشان مرده باشند دورترین دو مدت است از چهار ماه و ده روز و زائیدن

گم شده باشد و خبری از ایشان ظاهر نشود و خویشان نداشته باشد که نفقهٔ زنان ایشان دهند
و اگر نفقه ندهند و آن زنان صبر نکنند و بحاکم شرع حال خود را عرض کنند حاکم شرع چهار سال آن
زنان را انتظار میفرماید و نفقه از بیت المال بایشان میدهد و در آن چهار سال در آن جستجو کند که
شوهرهای ایشان گم شده اند ایشانرا طلب میکنند پس اگر خبر از ایشان بهم نرسد ولی گم شده
ایشانرا طلاق میدهد و عدهٔ ایشان چهار ماه و ده روز است بر قول مشهور و اگر ولی طلاق ندهد
حاکم شرع خود طلاق میدهد و اگر شوهر او در عده پیدا شود او اولی است بزن خود و اگر بعد از
تمام شدن عده پیدا شود زن از او نیست خواه شوهر کرده باشد و خواه نکرده باشد تتمه واجبست
بر کسیکه مدخولهٔ خود را میفروشد یا کنیز را مالک شود بخریدن یا بهر نحو که باشد و آن کنیز جوان باشد
و حیض بیند که انتظار بکشد که کنیز یک حیض ببیند اگر حیض بیند آنگاه دخول کند با او و اگر حیض
نه بیند و در سن زنی باشد که حیض می بیند واجبست بر او که چهل و پنج روز انتظار بکشد و اگر کنیز حامله
باشد انتظار بکشد که بزاید یا آنکه چهار ماه و ده روز بگذرد آنگاه دخول کند و آیا در مدت استبرا
غیر دخول کردن نیز از بوسه و غیر آن حرام است در این مسئله مجتهدین را دو قول است اقوی آنست
که جایز است و اگر در ایام استبرا دخول کند آیا استبرا ساقط میشود یا نه درین مسئله مجتهدین را دو قول
اقوی آنست که استبرا لازم است و اگر دو عادل گواهی دهند که مالک اول استبرا کرده یا آنکه
در حالتیکه حیض داره باشد منتقل شود یا آنکه زن او بوده باشد یا آنکه مالک او زنی بوده باشد استبرا
درین صورتها واجب نیست و در مدت عدت رجعیه نفقه بر شوهر لازم است بطریقیکه در نکاح
مذکور شد و حرام است بر آن زن بیرون رفتن از خانه که طلاق گفته او را در آن خانه بغیر عذر و بی رضای
شوهر و نیز بیرون کردن او از خانه حرام است مگر آنکه کاری کند که مستوجب حد زدن باشد چه او را
جهت حد زدن میتوان بیرون کرد دیگر آنکه اهل او را آزار کند چه درین صورت جایز است که او را از خانه بیرون
کنند و بخانهٔ دیگر فرستند و همچنین نفقهٔ کنیز در عدهٔ رجعیه لازم است و در عدهٔ بائن نفقه لازم نیست مگر آنکه
حامله باشد مطلب دوم در بیان خلع و مبارات کردن و آن چنان است که میانهٔ زن و شوهر رنجش
بهم رسد و زن مهر خود را یا بعضی از آن بشوهر بخشد که در عوض آن زنرا طلاق گوید و فرق میانهٔ خلع
و مبارات آنست که خلع رنجش از جانب زن واقع شود و مبارات از هر دو طرف و اقسام خلع سه است

حرام و سنت و مباح اما خلع حرام و آن وقتی ست که شخصی زن خود را باکراه بزبان وا دارد که خلع کند
و همچنین حرام است که هرگاه شخصی زن را از بعضی حقوق او منع کند تا خلع کند و اما خلع سنت
آنست که زن بشوهر گوید که من کسی را بر تو داخل سازم که تو از آن آزرده شوی و بعضی از مجتهدین
درینوقت خلع را واجب میدانند و اما خلع مباح و آن گاهی ست که زن از مرد آزرده باشد
و مالی دهد که او را خلع کند و شرطهای خلع و مبارات زیاده بر شرطهائیکه در طلاق مذکور شد شش
چیز است اول ایجاب چون خالعتك یا بارأتك علی کذا یعنی شوهر گوید بزن که خلع کردم
با تو یا مبارات کردم با تو برین قدر مبلغ و آیا بعد از صیغه خلع بی فاصله طلاق باید گفت یا آنکه
خلع فسخ است و محتاج بطلاق نیست درین مسئله میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که فسخ
است و محتاج بطلاق نیست اما اگر بلفظ طلاق واقع شود مستغنی از صیغه خلع است دوم قبول خواه
پیش از ایجاب یا بعد از ایجاب سوم آنکه خلع با آزردگی زن واقع شود و مبارات با آزردگی زن و
شوهر پس اگر خلع و مبارات بی آزردگی واقع شود صحیح نیست و احیانا اگر بصیغه طلاق واقع شود
طلاق رجعی خواهد بود و شوهر را در عده رجوع میرسد چهارم آنکه چیزی را که در عوض طلاق زن بشوهر
میدهد میباید که چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد پس اگر شراب باشد صحیح نیست و آن عوض مقدار
معین ندارد بلکه آنچه در عوض میدهد جائز است که در خلع زیاده از مهر باشد اما در مبارات میباید که از
مهر زیاده نباشد و خلع کردن کنیز بی اذن آقا صحیح نیست اما اگر آقا اذن دهد صحیح است و آن عوض را
وقتیکه آزاد میشود میدهد و اگر بنده شخصی بی اذن آقا با زن خود خلع کند آن عوض ملک آقا است و
خلع صحیح است پنجم آنکه صیغه خلع و مبارات را دو مرد عادل یکدفعه بشنوند بطریقیکه در طلاق مذکور شد
پس اگر دو عادل نشنوند صحیح نیست ششم آنکه خلع و مبارات مجرد از شرط باشد مگر آنکه شرطی
باشد که خلع و مبارات آنرا لازم داشته باشد چون شرط آنکه هرگاه زن رجوع کند در آن عوض
شوهر در زوجیت رجوع کند چه این شرط صحیح است زیرا که هرگاه عقد خلع و مبارات منعقد
شود شوهر را رجوع نمیرسد مگر آنکه زن در آن عوض که بشوهر داده باشد در عده رجوع کند
چه درینصورت رجوع میرسد شوهر را در عده اما اگر زن طفل باشد یا غیر مدخوله باشد یا زنی
باشد که از حیض دیدن مایوس شده باشد رجوع نمیتواند کرد در عوض و اگر اختلاف کنند زن و شوهر

فائده وانما یجب الخلع اذا قالت المرأة لزوجها انی لا اطیع لک امرا ولا ابر لک قسما ولا اغتسل لک من جنابة ولاوطئن فراشک من تکرهه ان لم تطلقنی فمتی سمع منها هذا القول او علم من حالها عصیانه فی شیء من ذلک وان لم تنطق به وجب علیه خلعها ۱۲ نهایة المرام شرح مختصر نافع ۱۲

در قدر عوض یا جنس آن قول زن مقدم است با قسم مطلب سوم در بیان ظهار و ایلا
کردن با زن خود و در آن دو فصل است فصل اول در اقسام ظهار کردن و شرطهای وی بدانکه
ظهار بر دو قسم است قسم اول آنکه کفاره او پیش از دخول کردن است و آن چنانست که شخصی بزن
خود بگوید که تو بمن چو پشت مادر منی چه درین صورت حرام است دخول کردن با آن زن تا کفاره ندهد چنانچه
در بحث کفاره مذکور شد دوم آنکه کفاره دادن بعد از دخول باشد و آن چنانست که شخصی بزن خود
بگوید که تو بمن چون پشت مادر منی اگر با تو دخول کنم پس درین صورت اگر دخول کند با آن زن ظهار
بهم میرسد و کفاره برو لازم میشود و شرطهای ظهار کردن نه است اول صیغه مثل آنکه انتِ عَلَیَّ
کَظَهْرِ اُمّی یعنی تو بر من چون پشت مادر منی و آیا درین حکم غیر مادر چون خواهر و دختر از زنان محرمه
خواه نسبی و خواه رضاعی مساوی اند با مادر یا این حکم مخصوص مادر است و درین مسئله میانه مجتهدین
خلافست اقرب آنست که همه درین مسئله مساوی اند و اگر گوید شخصی بزن خود که پشت تو چون پشت
زن فلان کس است ظهار واقع نمیشود دوم آنکه ظهار کننده بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح نیست
سوم آنکه ظهار کننده عاقل باشد پس اگر دیوانه باشد صحیح نیست چهارم آنکه ظهار کننده قصد
ظهار کند و مختار باشد پس اگر مست یا خفته یا بیهوش یا کسی باشد که او را باکراه بران دارند
صحیح نیست پنجم آنکه دخول بران زن کرده باشد پس اگر دخول نکرده باشد ظهار بآن زن صحیح
نیست چنانچه در روایت فضیل بن یسار از امام بحق ناطق جعفر صادق ع وارد شده و بعضی
از مجتهدین رضی الله عنهم این را شرط نمیدانند و اول اصح است و کافیست در دخول کردن دخول در دبر
ششم آنکه معلق نسازد ظهار را بر صفتی پس اگر معلق سازد بصفتی چون طلوع آفتاب مثلا
صحیح نیست و اگر ظهار را معلق بر شرط سازد آیا صحیح است یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست
اقرب آنست که صحیح است هفتم آنکه صیغه ظهار را دو مرد عادل یکبار بشنوند بطریقیکه در طلاق مذکور شد
پس اگر دو مرد عادل یکبار نشنوند آنرا صحیح نیست هشتم آنکه زن در حالتیکه شوهر صیغه ظهار می گوید
نهم آنکه پاک باشد از حیض و نفاس هرگاه شوهر او حاضر باشد و زن حامله نباشد و دران
پاکی دخول با آن زن نکرده باشد چنانچه در طلاق مذکور شد پس اگر ظهار کند در حالتیکه آن زن
۹۰ حیض یا نفاس داشته باشد و آن زن حامله باشد یا دران پاکی دخول کرده باشد صحیح نیست

نهم آنکه ظهار را بلفظ ظهر یعنی پشت واقع گرداند پس اگر بگوید بزن خود که دست تو یا همچون دست مادر
منست ظهار نیست و آیا اسلام شرط است در ظهار یا نه میانهٔ مجتهدین در این مسئله خلافست و آیا
نکاح دائمی شرط است در زن پس متعه را ظهار نمیتوان کرد در این مسئله نیز میانهٔ مجتهدین خلافست
و آیا صحیح است که ظهار را تعلق بدارند بوقتی معین مجتهدین را در این مسئله دو قولست اقرب آنست
که صحیح است و همچنین مجتهدین را دو قول است در آنکه آیا مکرر میشود حکم ظهار بمکرر کردن ظهار
یا آنکه همه در حکم یک مرتبه ظهار کردنست اقرب آنست که مکرر میشود و کفارهٔ ظهار وقتی واجب میشود
در قسم اول که ارادهٔ دخول کند زیرا که پیش از دخول کردن کفاره واجب است و جائز نیست
دخول کردن پیش از کفاره و اگر دخول کند پیش از کفاره از روی عمد و علم دو کفاره واجب میشود
و اگر مکرر دخول کند کفاره دخول کردن مکرر میشود نه کفارهٔ ظهار و اما اگر دخول نکند و طلاق
دهد و بگذارد که از عده بیرون رود و آنگاه عقد کند و دخول کند کفاره ندارد و همچنین کفاره ندارد
اگر با کنیزی ظهار کند آنگاه کنیز را بخرد و بر قول بعضی از مجتهدین و اگر شوهر از دخول کردن با زنیکه
با او ظهار کرده امتناع نماید زن حال خود را بحاکم شرع عرض میکند حاکم او را سه ماه مهلت
میدهد یا آنکه کفاره بدهد و دخول کند یا طلاق دهد و بعد از سه ماه جبر میکند او را بیکی از اینها باین
طریق که طعام و آب را بر او تنگ میگرداند تا آنکه اختیار یکی از اینها کند فصل دوم در ایلا کردن
و آن چنانست که شخصی قسم بخورد که زن دائمی خود را دخول نکند مطلقاً یا زیاده از چهار ماه بقصد ضرر
رسانیدن بآن زن و شرطهای ایلا کردن هشت است اول آنکه آن شخص که سوگند میخورد بالغ باشد
چه سوگند طفل صحیح نیست دوم آنکه عاقل باشد چه اگر دیوانه باشد صحیح نیست سوم آنکه قصد
کند و مختار باشد پس اگر غافل یا مست یا خفته باشد یا کسی باشد که او را باکراه بر آن دارند
صحیح نیست چهارم آنکه آن زنی را که سوگند میخورد که دخول با او نکند زن نکاحی او باشد چه اگر
کنیز او باشد و بایست دخول کرده باشد صحیح نیست پنجم آنکه دخول بآن زن کرده باشد چه اگر
دخول بآن زن نکرده باشد صحیح نیست ششم آنکه سوگند را باسم خدا تعالی بخورد چنانکه ذکرش
در سوگند مذکور شد پس اگر بغیر اسم خدا سوگند بخورد صحیح نیست و بعربی گفتن لازم نیست
پس اگر با زن خود بفارسی گوید که والله با تو دیگر دخول نکنم ایلا واقع میشود و سوگند خوردن

بطلاق زن آزادی بنده صحیح نیست خلاف مر سنیان را که ایشان میگویند صحیح است ششم آنکه
صریح بگوید که والله من فرج خود را در فرج تو غایب نکنم پس اگر بکنایه بگوید مثل آنکه والله با تو بسر یک
بالین نگذارم یا آنکه گوید والله با تو در زیر یک سقف نباشم صحیح نیست و اگرچه باینها قصد
ایلا کند و اگر گوید که والله با تو جماع نکنم یا وطی نکنم و قصد ایلا کند صحیح است هشتم آنکه مجرد سازد
سوگند خوردن را از شرط و صفتی پس اگر معلق بر شرط و صفت سازد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین
این را اشتراط نمیدانند و هرگاه این شرطها بهم رسد زن بنحوی حال خود را بحاکم شرع عرض میکند حاکم شرع
او را چهار ماه مهلت میدهد و مخیر میسازد او را میانه دخول کردن و کفاره دادن و طلاق گفتن
و بعد از چهار ماه اگر از اینها امتناع نماید جبر میکند بر اینها و اگر طلاق باین دهد حکم ایلا باطل میشود
و اگر در اثنای چهار ماه شوهر مرتد شود یا هر دو مرتد بودن او داخل چهار ماه نیست و اگر مجبوب
یا خواجه سرا با زن خود ایلا کند صحیح است و هر کس که اعتقاد بخدای تعالی داشته باشد و ایلا کند
صحیح است و اگر کسی سوگند بخورد بترک دخول مدتی معین و آن مدت منقضی شود آنگاه دخول
کند کفاره ندارد و اگر کسی ایلا کند با کنیز و آنگاه او را بخرد و آزاد کند و عقد کند حکم ایلا باطل میشود
و آیا حکم ایلا بمجرد خریدن آن کنیز باطل میشود یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلاف است و اگر
چند مرتبه ایلا کند آیا کفاره آن مکرر میشود یا همه یک حکم دارد میانه مجتهدین درین مسئله خلاف
است اقرب آنست که مکرر نمیشود مگر آنکه در زمانهای مختلف ایلا کند مثل آنکه گوید والله که
شش ماه با تو دخول نکنم و بعد از شش ماه گوید والله که شش ماه دیگر دخول نکنم و کفاره با دخول
کردن در ایلا وقتی واجب میشود که عمداً دخول واقع شود پس اگر سهواً دخول کند یا بشبهه یا جنون
واقع شود کفاره ندارد و آیا حکم ایلا بسبب این دخول کردن باطل می شود یا نه میانه مجتهدین
درین مسئله خلافست و اگر اختلاف شود میانه زن و شوهر در انقضای چهار ماه قول کسی
مقدم است که دعوی باقی بودن آن کند و اگر اختلاف در زمان واقع گردانیدن ایلا
واقع شود قول کسی مقدم است که دعوی موخر بودن ایلا کند و اگر میانه یهود و
نصاری ایلا واقع شود و بحاکم شرع حال خود را عرض نمایند حاکم مخیر است که میانه ایشان
بطریق اسلام حکم کند یا آنکه ایشان را بملت ایشان رجوع نماید مطلب چهارم در لعان

بعضی ... دخول قدر ... مانده باشد و اگر کمتر مانده باشد نزد بعضی از مجتهدین واقع میشود جهت عموم آیات و اطلاق روایات ...

یعنی لعنت کردن شوهر و زن بطریقیکه مذکور میشود و دران سه فصلست **فصل اول در چیزهائیکه**
سبب لعان میشود بدانکه دو امر سبب لعان میشود سبب اول انداختن شوهر زن خود را بزنا و در
به پنج شرط لعان لازم است اول آنکه هر یک زن و شوهر عاقل و بالغ باشند چه لعان طفل و
دیوانه صحیح نیست دوم اسلام و آزادی و عدالت شرط نیست پس لعان کافر و فاسق و بنده
صحیح است و بعضی از مجتهدین اینها را شرط میدانند سوم آنکه آن زنیکه شوهر او دعوی مینماید
که زنا کرده بعقد دائمی خواسته باشد او را چه اگر متعه باشد لعان واقع نمیشود چهارم آنکه آن زن
عفیفه باشد چه اگر مشهور بزنا باشد لعان او صحیح نیست پنجم آنکه شوهر دعوی مشاهده کند یعنی
گوید که زن دیدم که شخصی با او زنا میکرد بطریق میل در سرمه دان پس اگر گمان کرده باشد یا جماعتی
که با او گفته باشند و اگرچه شیاع بهم رسد لعان صحیح نیست ششم آنکه آن زن کر یا گنگ نباشد چه اگر
کر یا گنگ باشد بی لعان کردن بران شوهر حرام مؤبد میشود و هرگاه شوهر دعوی مشاهده زنا
کردن با آن زن کند آیا دخول کردن شوهر با آن زن شرط است مجتهدین را درین مسئله سه
قول است بعضی از ایشان دخول را شرط میدانند و بعضی شرط نمیدانند و بعضی از ایشان گفته
اند که اگر سبب لعان دعوی زنا کردن باشد دخول شرط نیست و اگر انکار ولد باشد دخول
شرط است سبب دوم انکار فرزند خود کردن چه درین صورت نیز چهار شرط لعان لازم است
اول آنکه زن بعقد دائم باشد چه انکار فرزند زن متعه و زن اجنبیه که بشبهه با او دخول کرده
باشد سبب لعان نمی شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر انکار فرزند متعه باشد که جهت
برطرف شدن حد انکار فرزند متعه نیز سبب لعان میشود آیا در کنیز لعان واقع میشود
مجتهدین را درین مسئله چند قول است بعضی میگویند که مطلقا موجب لعان نمی شود و بعضی
گفته اند که مطلقا موجب لعان میشود و بعضی گفته اند که بسبب انداختن او بزنا لعان واقع
می شود اما در انکار فرزند او لعان واقع نمی شود و قول اقرب آنست که در کنیزی که
بجماع دخول کند لعان واقع نمیشود و اگر بعقد دخول کرده باشد لعان واقع میشود دوم
آنکه با آن زن دخول کرده باشد چه اگر دخول نکرده باشد انکار فرزند او موجب لعان
نمی شود سوم آنکه از دخول کردن با آن زن شش ماه یا زیاده گذشته باشد و از نه ماه یا ده ماه

یا یکسال که نهایت مدت آبستنی زنان است نگذشته باشد چه اگر این چنین نباشد انکار فرزند او
سبب لعان نمیشود چهارم آنکه در وقت زائیدن آن فرزند اقرار بفرزندی او نکرده باشد چه اگر
اقرار کرده باشد انکار او موجب لعان نمیشود و اگرچه اقرار بفرزندی او بکنایه از و صادر شده باشد
مثل آنکه شخصی باو گفته باشد که مبارک باشد فرزندیکه خدا تعالی بتو داده و او آمین گفته باشد
یا قول انشاء الله گفته باشد اما اگر در حالت زائیدن آن زن ساکت بوده باشد آنگاه انکار
کند فرزندی آن فرزند را بعد از زائیدن مجتهدین را درین مسئله دو قول است اقرب آنست
که انکار او درین صورت موجب لعان میشود فصل دوم در کیفیت لعان کردن و شرطهاے
او بدانکه هرگاه شخصی بزن خود گوید که من دیدم که شخصی با تو زنا میکرد یا انکار فرزند او کند بشرطهائیکه
مذکور شد و گواهی بر مدعای خویش نداشته باشد حاکم شرع آن شخص را امر می کند که چهار
مرتبه بگوید اَشْهَدُ بِاللّٰهِ اِنِّیْ لَمِنَ الصَّادِقِیْنَ فِیْمَا رَمَیْتُهَا بِهٖ مِنَ الزِّنَا یعنے گواه
میگیرم خدا تعالی را که من از راستگویانم در آنچه این زن را انداخته ام بآن از زنا کردن و بعد
از آنکه چهار نوبت این قول را بگوید امر کند او را که بگوید اَنَّ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلَیَّ اِنْ کُنْتُ
مِنَ الْکَاذِبِیْنَ یعنے بدرستیکه لعنت خدا باد بر من اگر من از دروغگویان باشم و بعد
از آنکه آن شخص این قول را بگوید آن زن را امر کند که چهار نوبت بگوید اَشْهَدُ بِاللّٰهِ اِنَّهٗ
لَمِنَ الْکَاذِبِیْنَ فِیْمَا رَمَانِیْ بِهٖ مِنَ الزِّنَا یعنی گواه میگیرم خدا تعالی را که شوهر من از
دروغگویانست در آنچه انداخته مرا بآن از زنا کردن و بعد از آنکه چهار نوبت این قول را بگوید
امر کند او را که بگوید اَنَّ غَضَبَ اللّٰهِ عَلَیَّ اِنْ کَانَ مِنَ الصَّادِقِیْنَ یعنی غضب خدا تعالے
بر من باد اگر شوهر من درین دعوی از راستگویان باشد و هرگاه از لعان کردن فارغ
شوند چهار امر ثابت میشود اول ساقط شدن حد از شوهر و زن بسبب لعان کردن و اگر پیش از
لعان کردن زن بمیرد لعان ساقط میشود و آن مرد از آن زن میراث میبرد و حد درین صورت بر و لازم
است و جائز است که بجهت اسقاط حد با وارث لعان کنند و اگرچه وارث حاضر نباشد و این
لعان مانع میراث بردن او نمیشود و در بعضی از احادیث وارد شده که میراث درین صورت
نمی برد و اگر مرد پیش از لعان کردن بمیرد زن از و میراث میبرد و فرزندیکه آن شوهر انکار او

صیغهٔ لعن را مرد یک مرتبه میخواند و همچنین صیغهٔ غضب را زوجه یک مرتبه می خواند و در نسخ کتاب هر جا لفظ چهار نوبت غلط است ظاهرا سهو کاتبان است

سهو است زیرا چهار نوبت خواندن ملاحظه نشده

یعنی لعان با وارث و لعان با وارث

کرده بود نیز میراث میبرد و اگر زن اقرار بزنا کند چهار مرتبه از لعان کردن امتناع نماید حد زنا
نسبت باو ثابت میشود و اگر حامله باشد حد نمیزنند او را تا آنکه بزاید و اگر شوهر پیش از تمام شدن
لعان اعتراف کند که دروغ گفته حد ثابت میشود نسبت باو و اگر بعد از تمام شدن لعان او پیش
از لعان کردن زن اعتراف کند بدروغ گفتن خود یا بعد از لعان کردن هر دو اعتراف
کنند بدروغ گفتن خود میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر شوهر بزن خود گفته باشد که
من دیدم که فلان مرد با تو زنا میکرد دو حد بر او لازم میگردد یکی جهت زن و یکی جهت آن مرد
و هرگاه لعان واقع شود حدی که جهت زن بر او لازم بود ساقط میگردد اما حدی که جهت آن مرد بر او
لازم شود ساقط نمیشود به لعان کردن دوم زائل شدن علاقهٔ زن و شوهری میانهٔ ایشان سیم
حرام موبد شدن آن زن بر آن شوهر بسبب لعان چهارم بر طرف شدن فرزند بودن فرزند
بسبب لعان هرگاه بسبب انکار فرزندی فرزند آن زن باشد فصل سوم در بیان آنچه تعلق
بلعان کردن دارد بیست امر است دوازده امر واجب هشت امر سنت اما دوازده امر واجب
اول واقع گردانیدن لعان در حضور امام یا در حضور کسیکه امام نصب کرده باشد او را جهت
حکم کردن میانهٔ خلائق یا جهت لعان بخصوص و اگر شوهر و زن بیکی از مجتهدین راضی شوند
در لعان کردن جائز است اگرچه امام یا نائب امام موجود باشد دوم آنکه شهادت را
بطریقیکه مذکور شد بگویند پس اگر بجای اَشْهَدُ اَحْلِفُ یا اُقْسِمُ یا شَهِدْتُ بِاللهِ بگوید
لعان واقع نمیشود سوم آنکه لفظ الله را بگوید اگر آنرا بالرحمن یا بالرحیم بدل کند لعان نیست و همچنین
اگر بعضی از کلمات آنرا بگوید و بعضی را ذکر نکند چهارم آنکه لفظ لعن و غضب را بلفظی که دلالت
بر معنی آنها کند بدل نکند پس اگر چنان کند لعان واقع نشده پنجم آنکه در هر مرتبه که مرد شهادت
را ذکر می کند می باید که بگوید که فرزندی که ازین زن بهم رسیده از من نیست اما بر زن ذکر
خلاف آن لازم نیست ششم آنکه لفظ صدق و کذب را بطریقیکه مذکور شد بگویند که انّی
صَادِقٌ یا کَاذِبٌ یا مانند آنها و لام تاکید را بر آن داخل نسازند لعان واقع نشده هفتم
آنکه آنچه مذکور شد از شهادت و لعان و غضب بلفظ عربی بگویند با قدرت و اگر عاجز باشند غیر
عربی نیز جائز است و درین صورت حاکم شرع را دو عادل لازم است که زبان غیر عربی را

دانند و یک عادل کافی نیست هشتم ترتیب بطریقی که مذکور شد بآن شوهر اول ابتدا بشهادت کنند چهار مرتبه آنگاه لعن کند بعد از آن زن ابتدا بشهادت کند چهار مرتبه آنگاه بغضب نهم آنکه شوهر و زن در وقت ذکر شهادت و لعن و غضب میباید که هر دو ایستاده باشند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که شوهر در حال ذکر شهادت و لعن میباید که ایستاده باشد و اگرچه زن نشسته باشد و زن نیز در حالت ذکر شهادت و غضب میباید که ایستاده باشد و اگرچه شوهر نشسته باشد و در آن حال دهم مشخص ساختن زن بآنکه نام او را ذکر کند تا معین شود یا او را وصف کند بنوعی که احتمال غیر او نداشته باشد یا آنکه اشاره کند باو پس اگر زن مشخص نباشد لعان واقع نشده یازدهم آنکه کلمات شهادت و لعن و غضب را بزبان عربی بگویند دوازدهم آنکه هر یک از شوهر و زن شروع در گفتن آن کلمات وقتی کنند که حاکم شرع ایشان را تلقین آن نماید پس اگر هر یک از ایشان پیش از آنکه حاکم شرع ایشان را تلقین کند بگویند صحیح نیست اما هشت امر سنت است اول آنکه حاکم شرع پشت بقبله کند و رو بایشان دوم آنکه شوهر بدست راست حاکم بنشیند و زن بدست چپ او سوم آنکه جماعتی از مردان در آن مجلس حاضر باشند بجهت شنیدن لعان و کمتر از چهار کس نباشند چهارم آنکه حاکم شرع شوهر را پیش از ذکر لعن وعظ بگوید و نصیحت کند و بترساند او را از عذاب خدای تعالی در آخرت و این آیه را نزد او بخواند إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا پنجم آنکه حاکم شرع زن را پیش از ذکر غضب وعظ بگوید و نصیحت کند بطریقی که در شوهر گفته باشد ششم آنکه لعان را در مکان شریفی چون میانه رکن حجرالاسود و مقام ابراهیم علیه الصلوة والتسلیمات واقع گردانند اگر در مکه باشد و در میانه منبر حضرت رسالت پناه صلعم و قبر آن واقع گردانند اگر در مدینه باشد و در زیر صخره واقع گردانند اگر در بیت المقدس باشد و در مشاهد حضرات ائمه معصومین علیهم السلام واقع گردانند و در شهرهای دیگر در مسجد جامع واقع گردانند هفتم آنکه در زمانهای شریف چون روز جمعه بعد از عصر واقع گردانند هشتم آنکه مردمان را برای ایشان جمع کنند

باب سیزدهم

در شکار کردن و در آن چند فصل است **فصل اول** در اقسام شکار کردن بدانکه شکار کردن بر پانزده وجه است یک وجه واجب و یک وجه سنت و هفت وجه حرام و شش وجه مکروه اما

یک وجه واجب و آن وقتی ست که نفقهٔ شخصی که شکار میکند و نفقهٔ عیال او موقوف باشد بر شکار کردن چه درین صورت شکار کردن واجبست و اما یک وجه سنت و آن وقتی است که آن شخص نفقه داشته باشد اما وسعتی نداشته باشد و قصد وسعت معاش کند در شکار کردن چه درین صورت سنت است شکار کردن و اما هفت وجه حرام اول شکار کردن بآلتی که از دیگری بتعدی و قهر گرفته باشد خواه آن آلت سگ شکاری یا سلاح یا دام یا غیر آن چه درین صورت شکار کردن بآن آلت حرام است اما شکار حرام نمیشود و اجرت آن آلت را بصاحب او واجبست که بدهند دوم شکار کردن بآن آلتی که از شکار ریزه کمتر باشد و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند سوم شکار کردن در خانهٔ غیر بی اذن او چهارم شکار کردن بغیر از سگ و تیر و نیزه و شمشیر چون شکار کردن باز و باشه و چرخ و پارس و پلنگ و کمان گروهه و کندن سر شکار و کوفتن سر او و تفنگ کشتن آن و سید مرتضی رحمه الله نقل باجماع امامیه کرده بر حرام بودن شکاری که بغیر سگ معلم و تیر و نیزه و شمشیر کشته باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند آنچه درندها چون پارس و پلنگ بکشند حلال است و در حدیث صحیح بنقلی از حضرت امام رضا واقع شده که آنحضرت فرموده که اگر پارس شکاری را بکشد حلال است و بعضی از مجتهدین گفته اند که سوای سگ شکاری هرچه شکار کنند حرام است و این قول ضعیف است و بعضی از مجتهدین شکار کردن کمان گروهه را مکروه میدانند پنجم شکار کردن کافر و دشمن اهلبیت و دیوانه و طفل غیر ممیز چه شکاری را که اینها بکشند حرام است خوردن او ششم شکار کردن محرم در حالتی که احرام بسته باشد چه درین صورت اگر شکار کند حکم مرده دارد و حرام است خوردن او هفتم شکار کردن در حرم مکه و اما شش امر مکروه اول شکار کردن بسگی که او را آتش پرست تعلیم کرده باشد دوم شکار کردن بسگ سیاه و بعضی از مجتهدین این قسم شکار کردن را حرام میدانند چه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که آنحضرت فرمود که گوشت شکاری که آنرا سگ سیاه گرفته باشد نباید خورد و حضرت رسالت پناه صلعم امر بکشتن سگ سیاه کرده سوم شکار کردن در شب و بچهٔ جانوران را از خانه های ایشان بیرون آوردن چهارم شکار کردن ماهی در روز جمعه پنجم شکار کردن در حرم مدینه ششم شکار کردن شکاری که متوجه باشد بحرم فصل دوم در شرطها

شکار کردن بدانکه ده امر در شکار کردن شرط است اول آنکه سگی را که با او شکار میکنند میباید که
تعلیم کرده باشند بحیثیتی که هرگاه سر دهند او را برود و هرگاه منع کنند او را باز بایستد پس اگر آ
تعلیم نداشته باشد و بکشد شکاری را حرام میشود دوم آنکه سگ آن شکار را نخورد و اگر نادر
عادت آن سگ باشد که شکار را نخورد آن شکاری را که آن سگ کشته باشد حلال نیست سوم
آنکه کسیکه سگ را سر میدهد یا تیرے انداز د یا نیزه و شمشیر میزند میباید که مسلمان باشد
مسلمان باشد چون طفل ممیز خواه مرد باشد و خواه زن پس اگر کافر باشد یا دشمن اهلبیت یا
دیوانه یا طفل غیر ممیز آن شکار حلال نیست و اگر چه بسم الله گفته باشد و اگر آنکس جهود
باشد آیا حلال است میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اقرب آنست که حلال نیست و
باشد آیا حلال است درین مسئله نیز میانه مجتهدین خلافست بعضی از مجتهدین گفته اند
سنی عداوت اهلبیت داشته باشد حرام است و گرنه حلال است و بعضی از مجتهدین گفته
شخص که سر میدهد سگ را اگر مسلمان کور باشد حلال نیست و بعضی از ایشان گفته اند و اگر
کوری باشد که تواند قصد شکار کرد حلال است و اگر با سگ مسلمان سگ غیر مسلمان باشد
سگ بکشند آن شکار را حلال نیست چهارم آنکس که آن سگ را سر میدهد یا تیر می اندازد یا
میزند میباید که بسم الله یا الله اکبر یا سبحان الله و هرچه ذکر خدا باشد در آن وقت بگوید و گفتن ا
کافی نیست پس اگر عمداً ترک گفتن بسم الله کند آن شکار حلال نیست و همچنین حلال نیست اگر
که سر میدهد بسم الله نگوید و همچنین حلال نیست اگر دو سگ آن شکار را بکشند و در وقت سر دا
از ینها بسم الله گفته باشد و در وقت سر دادن دیگری عمداً بسم الله نگفته اما اگر بسم الله را فرا
کرده باشد آن شکار حرام نمیشود و در بعضی از احادیث وارد شده که اگر در وقت سر دادن بسم الله
را فراموش کنند در وقت خوردن گوشت آن شکار بسم الله باید گفت و اگر در وقت سر
بسم الله را فراموش کرده باشد و پیش از آنکه سگ یا تیر یا نیزه و شمشیر به آن شکار برسد بسم الله
حلال میشود اما اگر عمداً باشد آیا حلال میشود اگر پیش از رسیدن بشکار بسم الله گوید میانه مجتهـ
مسئله خلافست و اگر جاهل حکم باشد آیا حکم کسے دارد که عمداً ترک بسم الله کرده یا حکم کسے
فراموش کرده درین مسئله نیز میانه مجتهدین خلافست دوم آیا نام خدا تعالی بغیر عربی گفتن لا

یا هر زبانیکه گویند جائز است میانهٔ مجتهدین درین مسئله نیز خلافست و بجای بسم الله الله اکبر یا الحمد لله
یا اللهم صل علی محمد و آل محمد گویند آیا شکار حلال میشود یا نه درین مسئله نیز میان مجتهدین
خلافست هفتم آنکه بقصد شکار کردن سر دهند سگ را یا تیر بیندازند پس اگر بی قصد شکار کردن سگ بدواند
و یا تیر از کمان بجهد و شکاری را بکشد حلال نیست اما اگر در اثنای رفتن سگ او را طلبند و نگاه دارند
آنگاه قصد کرده سر دهند حلال میشود هشتم آنکه قصد جنس شکار کنند اگر در وقت سر دادن سگ
و انداختن تیر و نیزه قصد جنس شکار نکنند و شکاری را بکشد حلال نیست نهم آنکه شکار بسبب
جراحت دندان سگ و خوردن تیر و نیزه و شمشیر بمیرد و جراحت موضع ذبح لازم نیست بلکه هر
عضوی از اعضای او را که جراحت کرده باشد و بآن بمیرد حلال است و اگر بآن جراحت نمیرد بلکه
بواسطهٔ تعب بسیار یا غرق شدن در آب یا افتادن از کوه یا آنکه سگ گلوی او را بگیرد و بی آنکه
جراحت کند بمیرد یا درندهٔ غیر سگ بعد از جراحت سگ او را بکشد حلال نیست مگر آنکه درینصورت
جراحت سگ کشنده باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شکاری را که مجروح شده باشد و
در آب بمیرد اگر سر او از آب بیرون آمده باشد یا آنکه شکار حیوانی باشد که آب او را نکشد چون
قاز و اردک حلال است دهم آنکه شکار مجروح از نظر غائب نشود و در روایات مستفیضه باشد و
ممکن باشد که بماند و اگرچه نصف یک روز باشد پس اگر پنهان شود و درین صورت از نظر
او را مرده بیابد حلال نیست خواه بعد از آنکه از نظر غائب شود سگ بر سر او باشد و
خواه سگ بر سر او حاضر نباشد یازدهم آنکه آنکس که سگ را سر داده و تیر انداخته و نیزه زده
پیش شکار حاضر نباشد چه اگر حاضر باشد و آن مقدار وقت باشد که او را تواند کشت لازم
است که سر او را ببرد که اگر بگذارد تا بمیرد حلال نیست و اگر در وقت حاضر شدن او چیزی
نباشد که شکار را بآن تواند کشت درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که حرام
است و بعضی گفته اند که درینصورت بگذارند که سگ آن شکار را پاره پاره کند دوازدهم آنکه
آن شکار بباید چنان باشد که تواند گریخت خواه وحشی باشد خواه اهلی پس اگر کوچک باشد
یا قدرت گریختن نداشته باشد حلال نیست فصل سوم در احکام شکار کردن بدانکه واجب
است که موضعی را که سگ بدندان گرفته باشد از شکار بآب بشویند و بعضی از مجتهدین شستن

او را واجب نمیدانند و شرط نیست در تیر انداختن و نیزه و شمشیر زدن که تنها باشد چه اگر جماعتی شکار را به تیر یا شمشیر بزنند حلال است و همه در آن شکار شریک باشند و همچنین شرط نیست که دیگری مدد نکند چه اگر مدد کند او را حلال است و همچنین حلال است اگر تیر بر زمین آید و از آنجا جسته به شکار خورد و بکشد و اگر شخصی شکاری را شمشیر زند و دو نصف شود و هر دو نصف را که ذکر شد حلال است خواه دو نصف مساوی شود خواه مختلف و خواه هر دو نصف حرکت کنند و خواه نکنند مگر آنکه نصفی که سر با او باشد حرکتی کند که حیوان زنده چنان حرکت کند چه در این صورت محتاج بکشتن او است و بعضی از مجتهدین گفته اند که حیوانی را که دو نصف کنند مختلف نصف بزرگتر حلال است و بعضی گفته اند که دو نصف کنند و یکی حرکت کند از نصف که حرکت میکند حلال است و شکاری که کسی بست یا بدام بگیرد مالک آن میشود و اگر از دست او بیرون رود و دیگری آنرا بگیرد مالک آن نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر آنکس که گرفته بود او را در وقت بیرون رفتن از دست شود قصد بیرون رفتن از ملک او کرده باشد آن کس که ثانی الحال آن شکار را گرفته باشد مالک آن میشود اما اگر شکاری یا مرغی بخانه کسی درآید یا در خانه کسی مکان کند یا ماهی از دریا بکشتی کسی درآید مالک آن نمیشود بلکه آنکس که گرفتن آن از دیگری اولی است پس اگر کسی بی رخصت او بخانه او درآید و آنرا بگیرد مالک آن میشود اما فعل حرامی کرده اما اگر صاحب خانه و کشتی آنها را بقصد شکار کردن ساخته باشد آیا اگر شکاری یا مرغی بآن خانه یا کشتی درآید مالک میشود صاحب خانه و کشتی آن شکار را میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر شکاری بدست کسی افتد که علامت ملکیت شخص دیگر بآن باشد چون منقراض کردن بال کبوتر مالک آن نمیشود و اگر صاحب آن پیدا شود و طلب کند واجب است که بصاحب دهند

باب چهاردهم

در ذبح حیوانات و حلال و حرام حیوان و غیر آن و در آن چند فصل است فصل اول در اقسام ذبح بدانکه ذبح حیوانات بر دوازده قسم است چهار قسم حرام و یک قسم مکروه و یک قسم سنت و شش قسم مباح اما چهار قسم حرام اول ذبح کردن کافر و دشمن اهلبیت و خارجی و در ذبح نمودن یهود و نصاری میانه مجتهدین خلافست اصح آنست که حرام است دوم ذبح کردن

دیوانه سوم ذبح کردن مست چهارم ذبح کردن طفل غیر ممیز و اما یک قسم مکروه و آن ذبح کردن شتری است
هرگاه موشی نباشد و محتاج باو شوند و اما یک قسم سنت و آن ذبح کردن مؤمن است و اما شش
قسم ذبح مباح اول ذبح کردن بسلاح چون تیر و نیزه و شمشیر دوم بسگ شکاری بشرطهائیکه
در باب شکار کردن مذکور شد سوم ذبح کردن بچه که در شکم حیوانی باشد که قابل ذبح کردن باشد
چه ذبح کردن او ذبح کردن مادر اوست هرگاه خلقت او تمام شده باشد یعنی موی بر او روئیده
باشد خواه روح داشته باشد خواه نداشته باشد اما اگر از شکم زنده بیرون آید ذبح کردن او
لازم است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر از شکم بیرون آید و آن قدر وقت نباشد که او را
بکشند حلال است اگر بمیرد و درین قول اشکال است و اگر خلقت او تمام نشده باشد
حرام است چهارم ذبح کردن ماهی و آن بیرون آوردن اوست زنده از آب و در بیرون
آوردن ماهی از آب مسلمان بودن آن شخص و بسم الله گفتن شرط نیست بلکه سنت پس اگر
کافرے ماهی از آب بیرون آورد حلال است بشرطیکه مسلمان ببیند که زنده او را بیرون آورد
و اگر مسلمان نه بیند آنرا حرام است و اگر ماهی در آب مرده باشد حلال نیست و اگر مشتبه
شود ماهی مرده بغیر آن احتیاط آنست که اجتناب از همه کنند پنجم ذبح نمودن ملخ و آن گرفتن
اوست بدست زنده یا بآلتی چون دام و غیر آن و در گرفتن ملخ بسم الله گفتن و مسلمان
بودن شرط نیست چنانچه در گرفتن ماهی مذکور شد پس اگر پیش از گرفتن ملخ بدست او را آتش
سوزانیدن حلال نیست خوردن آن و ملخهائیکه نتوانند پرید حلال نیست خوردن آنها هرگاه
بگیرند آنها را ششم ذبح نمودن حیوانیکه در چاه افتاده باشد یا در صحرای بگریزد و ممکن
نباشد کشتن آنها بطریق معهود از شارع کشتن آنها بهر طریق که ممکن باشد مشروع است فصل
دوم در بیان آنچه بذبح نمودن تعلق دارد بدانکه بیست و پنج امر بذبح کردن متعلق است
سیزده امر واجب و پنج امر سنت و هفت امر مکروه اما سیزده امر واجب اول آنکه کسی که ذبح
میکند میباید که تمیز داشته باشد چه ذبح نمودن طفل غیر ممیز حلال نیست دوم آنکه عاقل باشد
چه اگر دیوانه باشد حلال نیست سوم آنکه قصد تواند کرد پس ذبح نمودن مست و بیهوش
حلال نیست چهارم آنکه مسلمان باشد یا در حکم مسلمان باشد چون طفل ممیز پس اگر کافر

یا دشمن اهل بیت یا خارجی باشد حلال نیست واگرچه در وقت کشتن بسم الله گفته باشد و در ذبح نمودن
یهود و نصاری میانه مجتهدین خلافست اصح آنست که حرام است چنانچه گذشت پنجم آنکه آن
حیوان قابل ذبح کردن باشد خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند پس اگر قابل ذبح کردن نباشد
چون سگ و خوک بذبح کردن پاک نمیشود و حیوانیکه قابل ذبح باشد و گوشت او را نخورند بذبح
کردن پوستش پاک میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که پوست ایشان تا دباغی نکنند پاک نمیشود
و حیوانیکه مسخ شده باشد چون فیل و میمون و خرس و غیر اینها آیا بکشتن پوست ایشان پاک
میشود یا نه میانه مجتهدین خلافست ششم آنکه چهار عضو آن حیوان را ببرند جائیکه آب و طعام میرود و
راه نفس و دو رگ گردن چه اگر این چهار را نبرند حلال نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که بریدن حلقوم
کافیست هفتم آنکه اعضای آن حیوان را که میخواهند که ذبح میکنند باآهن چون کارد و شمشیر و غیره
ببرند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بهرچه مقدور باشد ببرند چون آبگینه و سنگ سرتیز و نی آیا اگر
بناخن و دندان ببرند حلال میشود یا نه درین مسئله میانه مجتهدین خلافست و بعضی از مجتهدین گفته اند
که بدندان و ناخن متصل ببدن و انگشتان جائز است اما اگر جدا شده باشد جائز نیست هشتم آنکه
در وقت کشتن بسم الله گوید و آنچه بسم الله گفتن شرط باشد نهم آنکه در وقت کشتن رو بقبله
کنند اگر مقدور باشد بانطریق که سر و گردن و سینه او را بقبله کنند و بعضی از مجتهدین محل ذبح را
گفته اند قبله باید کرد پس اگر عمداً رو بقبله ذبح نکنند حرام است و اگر فراموش کنند یا در جائی که
مقدور نباشد رو بقبله کردن شرط نیست چنانچه مذکور شد و بعضی از مجتهدین برین رفته اند که در
صورتیکه ممکن نباشد آن حیوان را رو بقبله کنند آنکس که ذبح کند خود رو بقبله کند دهم آنکه اعضا
را بیک دفعه ببرند پس اگر بعضی را ببرند و بعضی را بگذارند که در زمان دیگر ببرند آیا حلال است مجتهدین
را درین مسئله دو قول است اقرب آنست که اگر در وقتی که بعضی اعضای آن حیوان را بریده
باشند حیوان حیات داشته باشد و ممکن باشد که زنده بماند آنگاه بکشند حلال است یازدهم آنکه
آن حیوان بعد از ذبح کردن حرکت کند یا خون معتدل از و بیرون آید پس اگر حرکت کند و خون
معتدل بیرون نیاید حلال نیست دوازدهم آنکه مردن او بسبب کشتن او باشد پس اگر چنان باشد
که در حین ذبح نمودن دیگری شکم او را پاره کند حلال نیست سیزدهم آنکه اگر آن حیوان

شتر باشد نحر کنند او را یعنی به نیزه بکشند او را و محل نحر کردن گودی گردن شتر است و اگر آن حیوان گوسفند
باشد سر او را ببرند پس اگر شتر را سر ببرند و گاو و گوسفند را به نیزه بکشند حلال نیست و اما پنج امر سنت
اول نحر کردن شتر ایستاده در حالتی که یک پای او را بسته باشند میانه بغل و سر پای او و رها کردن
دوم بستن هر دو دست و هر دو پای گاو را در حال ذبح کردن و رها کردن دم او سوم بستن هر دو
دست و یک پای گوسفند در وقت کشتن و یک پای او را رها کردن چهارم سر دادن پرنده را در وقت
بریدن گلوی آنها پنجم زود کشتن و اما هفت امر مکروه اول بریدن نخاع یعنی مغز مهره های پشت
او را در وقت ذبح نمودن دوم پوست کندن پیش از سرد شدن سوم جدا کردن سر در وقت ذبح
نمودن از روی عمد و بعضی از مجتهدین این فعل را حرام میدانند و گوشت او را حرام دانسته اند
چهارم گردانیدن کارد را در وقت ذبح نمودن که بالا بریده شود و در بعضی از احادیث نهی از این
عمل واقع شده پنجم ذبح کردن حیوان در حالتی که حیوان دیگر نگاه کند ششم شب ذبح نمودن بی احتیاج
هفتم ذبح نمودن در روز جمعه پیش از زوال فصل سوم در بیان حلال و حرام و مکروه حیوانات و آن
بر چهل قسم است شش قسم آنها حلال و بیست قسم حرام و چهارده قسم مکروه اما شش قسم حلال اول شتر و بعضی
از سنیان گفته اند که مذهب امامیه آنست که گوشت شتر حرام است و غلط کرده اند چه ابو الخطاب
را مذهب آنست که او در وقتی امامی بوده آنگاه غالی شده دوم گاو اهلی و وحشی سوم گوسفند و قوچ
و بز کوهی و آهو چهارم گورخر پنجم هر پرنده که به هم زدن بال بیشتر از صف زدن او باشد یا آنکه چینه دان
یا سنگدان داشته باشد یا آنکه در عقب پای او چیزی باشد مانند خاری پس کبوتر و قمری و کبک و
دراج و تیهو و گنجشک و آنچه به اینها مانند حلال است ششم ماهی که فلس دار باشد پس کنعت و زبیدا و
اربیان و طمر و طبرانی از اقسام ماهی حلال است چه ایشان فلس داشته اند و اما بیست قسم حرام اول
سگ بری و بحری دوم خوک بری و بحری سوم گربه اهلی و وحشی چهارم درنده های تمام چون شیر و
پلنگ و گرگ و یارس و کفتار و روباه و خرگوش و شغال و آنچه به اینها مانند پنجم موش اهلی و صحرائی
و سوسمار ششم خز و سمور و سنجاب و فنک هفتم حشرات چون مار و عقرب و خنفسا و مگس و کیک و
پشه و شپش و غیر اینها هشتم آنچه مسخ شده اند چون فیل و میمون و غیر اینها نهم حیوانی که عادت بخوردن
فضله کرده باشد چه او حرام است تا آنکه او را مدتی استبرا کنند یعنی اگر آن حیوان شتر باشد چهل روز

اورا به بندند و علامت پاک بدهند و اگر گاو باشد بیست روز و بعضی از مجتهدین در گاو نیز چهل روز
گفته‌اند و بعضی از ایشان سی روز گفته‌اند و اگر گوسفند باشد ده روز و بعضی از مجتهدین در گوسفند
بیست روز گفته‌اند و بعضی چهارده روز و بعضی گفته‌اند که یک هفته و اگر مرغ خانگی باشد سه روز و اگر
ماهی باشد یک روز و اگر اردک باشد پنج روز و بعضی سه روز گفته‌اند و در بعضی روایات شش روز
واقع شده و اگر غیر اینها باشد واجب است که آنقدر ایشان را به بندند و علف دهند که آن اسم ازو
برطرف شود دهم حیوانیکه گوشت او را خورند چون گوسفند که شیر خوک بخورد آنقدر که استخوان او
سخت شود حرام میشود و هرچه از آن بزاید نیز حرام است یازدهم حیوانیکه گوشت او را خورند و با
او شخصی دخول کرده باشد چه آن حیوان و نسل او حرام میشود و واجب است سوزانیدن آن حیوان
چنانچه زود باشد که در بحث حدود مذکور خواهد شد و اگر آنچنین گوسفندی در میان گله گوسفند
مشتبه شود دو قسم کنند و قرعه بزنند تا آنکه یکی بماند دوازدهم هر مرغ پرنده که مخلب داشته
باشد چون باز و چرغ و عقاب و شاهین و باشه و غیر اینها سیزدهم کلاغ بجمیع اقسام او سوای
کلاغ کوچک که در زراعت پیدا شود و زاغی که برنگ خاکستری باشد که این هر دو مکروه است
چهاردهم خفاش و طاوس و بعضی این هر دو را مکروه میدانند پانزدهم هر حیوانیکه او را نشانه تیر
بسازند تا آنکه بمیرد و همچنین حیوانیکه مجروح سازند و بگذارند تا بمیرد شانزدهم ماهی که فلس
نداشته باشد چون اجربیث و ماهی که در آب مرده باشد و هرگاه مشتبه شود ماهی مرده بماهی زنده
بعضی از مجتهدین گفته‌اند که در آب اندازند اگر بر پشت افتد حرام است و اگر بر رو افتد
حلال است هفدهم سنگ پشت هجدهم خارپشت نوزدهم خرچنگ بحری بیستم گوشتی که در زیر سیخ
بریان کنند زیرا که آن گوشت حرام میشود بشرط آنکه سیر زرا شگافته باشند و همچنین حرام میشود
اگر ماهی حلال و ماهی حرام را باهم بریان کنند و ماهی حرام بالای ماهی حلال باشد اما اگر ماهی
حلال بالای ماهی حلال باشد حرام نیست و تخم هر حیوانی تابع آن حیوان است و اگر
مشتبه شود هر کدام که هر دو مختلف باشند حلال است و هر کدام که متفق باشند حرام است
و آنچه فاسد شده باشد حرام است اما چهارده قسم مکروه اول اسپ دوم خر سوم استر و بعضی
از مجتهدین گوشت استر را حرام میدانند چهارم حیوانی که یک نوبت یا دو نوبت شیر خوک

خورده باشد. و سنت است استبرای چنین حیوانی هفت روز اگر آن حیوان علف نخورد و اگر علف
نخورده روز شیر حیوانی خورد که گوشت او را خورند اما اگر شراب خورده باشد گوشت او حرام
نمیشود بلکه آنچه در شکم او است بشوید نباید پنجم حیوانیکه شیر آدمی بخورد ششم کلاغ کوچک که در حوالی زراعت
میباشد و زاغی که برنگ خاکستر باشد هفتم هدهد چه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم نهی کرد
از کشتن هدهد هشتم خطاف چه در حدیث آمده که خطاف همیشه الحمد لله رب العالمین میگوید
و بعضی از مجتهدین او را حرام میدانند و مؤید قول اول است آنکه بال بهم زدن شیر از صف زدن
بال او است نهم قبره چه در حدیث آمده که قبره را نباید خورد و بطفلان نباید داد که بازی با او
کنند زیرا که همیشه تسبیح میگوید و لعن بر دشمنان اهلبیت میکند دهم فاخته چه در حدیث آمده
که شوم است نگاه داشتن فاخته یازدهم جباری دوازدهم صرد سیزدهم صوام و آن مرغی است
دراز گردن گرد آلود رنگ که در درخت خرما میباشد چهاردهم شقراق و وجه کراهت او آنچه
در حدیث آمده او مار را میخورد فصل چهارم در بیان آنچه از حیوانات و غیر اینها حرام است
و مکروه و آن برسی و دو قسم است بیست و چهار قسم حرام و هشت قسم مکروه اما بیست و چهار قسم
حرام اول هر چیز روانیکه مست کند چون شراب که از شیره انگور میگیرند و نبیع که از عسل میگیرند و نقیع
که از مویز میگیرند و مزر که از ذرت میسازند و فضیخ که از خرما میسازند و جع که از جو میگیرند و غیر اینها
از هر چه مست کننده باشد خواه کم باشد و خواه بسیار و حکم فقاع که از مویز یا جو میگیرند حکم شراب
دارد باجماع مجتهدین اما هر چیزیکه از و بوی شراب آید چون رب سیب و رب به و اترج
و آنچه بدینها ماند حلال است و در حکم شراب است شیره انگور که بجوشد و کمتر از دو حصه او ناقص
شود اما اگر دو حصه او ناقص شود و اگر چه بغیر آتش باشد حلال است و اگر شیره مویز با جوشانند
آیا حلال است یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اصح حلال است زیرا که آفتاب دو حصه
از دو حصه او را ناقص کرده و همچنین کشمش و مویز که در طعام کنند حلال است بر قول اصح و اگر
شراب سرکه شود حلال میشود خواه بعلاج باشد چون نمک انداختن و خواه بی علاج و خواه
آنچه بسبب آن شراب سرکه شود مستهلک شود در و خواه نشود اما اگر چیزی نجس در شراب
اندازند یا کافری دست با او مالد آنگاه سرکه شود پاک نمیشود و اگر سرکه در شراب بریزند آنقدر که

۱۲ و آن نوعیست از شرابها که از ذرت و برنج میسازند و از آن قیمت اورا فقیل گویند ۱۲ منتخب

سرکه او را استهلاک سازد و یا آنقدر شراب باشد که سرکه را استهلاک کند حلال نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه اندک شرابی در سرکه ریزند جائز نیست استعمال کردن آن تا آنکه آن شراب سرکه شود دوم خونیکه از ذبح کردن حیوان آید حرام است خواه خون جهنده داشته باشد یا نه چون خون کیک و غیر آن و در حلال بودن خون دل در میان مجتهدین خلافست سوم بول و آن حرام است از هر حیوانی خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند سوای بول شتر جهت شفا و بعضی از مجتهدین بول حیوانیکه گوشت او را خورند جائز میدانند و همچنین حرام است منی و غیر آن از اعیان نجسه و همچنین فضلات انسان و حیوان ماکول اللحم و غیر آن چون آب دهن و بینی و عرق ایشان چه خوردن اینها حرام است چهارم شیر حیوانیکه گوشت او را نخورند و در حلال بودن شیری که در پستان حیوان مرده باشد میانه مجتهدین خلافست پنجم هر چیز روانی که نجاست او عارضی باشد خوردن او حرام است چون آب نجس ششم طعام غیری را بی اذن او خوردن مگر جماعتی که در آیه کریمه قرآنیه استثنا واقع شده که بی اذن میتوان خورد و اگر ایشان را نیز دانند که راضی نیستند آن نیز حرام است هفتم اعیان نجسه چون نجاست آدمی و چیزهای پاک که نجس شده باشد بملاقات نجاست پس اگر آن چیزها قابل پاک کردن باشد خوردن آنها پیش از پاک کردن حرام است و همچنین نانی که آنرا با آب نجس خمیر کنند خوردن آن و روغن که بسته باشد هرگاه نجاستی به بعضی اجزای آن رسد همانچه نجاست باو رسیده حرام است هشتم مرده و در حکم اوست هر پاره که از زنده پاره کنند چه آن نیز حکم مرده دارد و خوردن آن و استعمال کردن آن حرام است سوای پشم و مو و ته نشین و پر مرغ اگر ببرند و اگر بکنند آن موضعیکه متصل است بآن باید شست و شاخ و سم و ناخن و دندان و استخوان و تخم هرگاه پوست بالایین آن سخت کرده باشد و انفحه یعنی مایه چه بعضی از مجتهدین استعمال آنها را از مرده جائز داشته اند نهم ذکر حیوانات خواه گوشت او را خورند یا نخورند دهم فرج حیوانات خواه ظاهر آن و خواه باطن آن یازدهم سپرز حیوان دوازدهم زهره هر حیوان سیزدهم انثیان از هر حیوان یعنی هر دو خایه که در هم جمع میشود چهاردهم مثانه هر حیوان یعنی محل بول او پانزدهم مشیمه یعنی جائیکه در و بچه قرار میگیرد شانزدهم نخاع و آن مغزیست سفید که در مهره های پشت میباشد و عوام او را

مخ میگویند حرام است هجدهم علبا و آن دو عصب است زرد که از پس سر تا بیخ کشیده هجدهم
غدد و یعنی گره‌هائیکه در میان گوشت میباشد نوزدهم اصلهای انگشتان که متصل بعصب کف
دست و پاست بیستم حدقه و آن سیاهی است که در چشم میباشد که بآن چیزی می‌بیند و آنرا مردمک
چشم میگویند بیست و یکم خرزه دماغ و آن مغزیست که در کله سر میباشد بقدر نخودی و بعضی از
مجتهدین سوای خون و سپرز و سرگین و ذکر و فرج و انثیان و مثانه چیزی دیگر را از حیوانات
حرام نمیدانند بلکه مکروه میدانند بیست و دوم خاک گل خوردن خواه پاک باشد و خواه نجس
سوای خاک تربت حضرت امام حسین علیه السلام که بمقدار نخودی جهت شفا میتوان خورد و گل
ارمنی نیز جهت دوا میتوان خورد بیست و سوم زهرهای کشنده اما چیزهائیکه بسیار آن کشنده
باشد و کم آن کشنده نباشد بسیار خوردن حرام است چون تریاق و سقمونیا و تخم حنظل و مانند
آنها بیست و چهارم بنگ خوردن حرام است هرگاه کسی را احتیاج باین چیزهای حرام بهمرسد
مثل آنکه در صحرای واقع شده باشد و چیزی نباشد که بخورد سوای آن چیزها که حرام است و ترسد
که اگر نخورد ضعیف شود و پیاده نتواند رفت و از همراه باز ماند و ترسد که بکشند او را یا مال او را
ببرند در این صورت جایز است که آن قدر بخورد که سد رمق او شود زیاده جایز نیست بشرطیکه
آن شخص بجنگ امام عادل نرود و راهزن مسلمانان نباشد چه اگر چنین شخصی باشد خوردن
چیزهای حرام در حالت اضطرار نیز او را حرام است و اگر شخصی در صحرای باشد و چیزی
نداشته باشد و ترسد که از گرسنگی بمیرد و کسی طعام نه داشته باشد و این کس قیمت آنرا داشته
واجب است بر آنکس که بدهد و اگر [illegible] بقهر و غلبه از او میتواند گرفت و اگر در صحرای تشنه باشد و
ترسد که بمیرد و از مقدار شراب میتواند خورد که نمیرد و اگر محتاج بخوردن بول باشد
از تشنگی میتواند خورد و فرقی نیست میانه بول خود و غیر و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که
بول خود را بخورد نه از دیگری و خوردن تریاق فاروق حرام است مگر باحتیاج و اما آن هشت
قسم مکروه اول گوشتهای دل حیوانانی که گوشت او را خورند در گاهی باد دوم گرده حیوانات
که گوشت او را خورند سوم گوشت خر و اسب و استر چهارم شیر الاغ پنجم چیزهائی که
جنب و حائض و کسیکه پرهیز از نجاست نکند دست بآن نهاده باشد خوردن آنها

مکروه است ششم پیاز و سیر خوردن که اراده داخل شدن مسجد داشته باشد و هم در شب جمعه خوردن هفتم آبهای گرم خصوصاً آبهایی که بوی کبریت از و آید بقصد شفا هشتم شرابیکه او را بعلاج سرکه کرده باشد خوردن و بعضی از مجتهدین خوردن اینها را حرام میدانند

باب پانزدهم

در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن و دران چهار مطلب است

مطلب اول در بیان طعام خوردن و اقسام آن بدانکه اقسام طعام پنج است اول واجب چون طعامی که سد رمق شود و طعام واجب النفقه و طعام کفارات با عاجز شدن از عتق دوم حرام چون طعام مائده که دران شراب خورند سوم سنت چون طعام عروسی و خانه نو ساختن و از حج آمدن و ختنه پسر کردن چهارم مکروه چون طعام ختنه کردن زنان و طعام خانه تعزیت پنجم مباح و آن ماعدای طعامهاست که مذکور شد و اما آنچه تعلق بطعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن دارد هفتاد و چهار امر است یک امر واجب و چهل و چهار امر سنت و چهار امر حرام و بست و پنج امر مکروه اما یک امر واجب آن گردانیدن هر چه است از موضع طلا و نقره که در ظرف طلا کوب و نقره کوب باشد اما چهل و چهار امر سنت اول دست شستن پیش از طعام خوردن دوم پاک نکردن دست خود بمندیل بعد از دست شستن پیش از طعام چه در حدیث ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین وارد شده که تا آن تری در دست باشد برکت دران طعام است سوم نشستن بر جانب چپ در حالت طعام خوردن چهارم بسه انگشت طعام خوردن پنجم انگشتان خود را لیسیدن ششم طعام پیش از خود خوردن هفتم لقمه را کوچک برداشتن هشتم بسیار خائیدن نهم کم نگاه کردن در حالت طعام خوردن دهم پیش از طعام خوردن بسم الله الرحمن الرحیم گفتن و همچنین سنت است بسم الله الرحمن الرحیم بواسطه هر لونی از طعام یا هر ظرفی و اگر در ابتدای طعام خوردن نگوید بسم الله الرحمن الرحیم بر اول و آخر طعام کافیست و اگر بسم الله فراموش کرده باشد هر وقت که بخاطرش آید بگوید و در بعضی از احادیث اهلبیت علیهم الصلوة والسلام آمده که اگر یکی از اهل مجلس بسم الله گوید کافیست یازدهم الحمد لله گفتن بعد از فارغ شدن از طعام خوردن و حالا آنچه متعارف

شبیه به میانه مردمان از خواندن سوره فاتحه بعد از طعام خوردن در حدیث مذکور نیست
دوازدهم مکرر الحمد لله گفتن در اثنای طعام خوردن سیزدهم بعد از فارغ شدن این دعا بخواند
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَطْعَمَنَا فِیْ جَائِعِیْنَ وَسَقَانَا فِیْ ظَامِئِیْنَ وَکَسَانَا فِیْ عَارِیْنَ وَآوَانَا
سپاس مر خدا را که سیر کرد ما را در گرسنگان و سیراب کرد ما را در تشنگان و پوشانید ما را در برهنگان و آفرید ما را
وَاَنْعَمَ عَلَیْنَا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ یُطْعِمُ وَلَا یُطْعَمُ وَیُجِیْرُ وَلَا یُجَارُ عَلَیْهِ وَیَسْتَغْنِیْ وَیَفْتَقِرُ اِلَیْهِ
و انعام کرد بر ما سپاس مر خدا را که می‌خوراند و خورانیده نمی‌شود و پناه می‌دهد و پناه داده نمی‌شود بر وی بی‌نیاز است و احتیاج می‌شود بسوی او
چهاردهم هر دو دست را شستن و اگر چه یکی طعام خورده باشد پانزدهم مالیدن هر دو دست
بعد از شستن بابروهای خود چه در حدیث اهل‌بیت علیهم السلام آمده که کلفت روی را زائل
میگرداند شانزدهم آبهائیکه از دست شستن بهم میرسد در ظرفی جمع کردن هفدهم در وقت دست
شستن پیش از طعام اول صاحب طعام دستهای خود را شستن آنگاه کسی که بر دست
راست او نشسته باشد و در دست شستن بعد از طعام ابتدا بکسی کنند که در دست چپ
صاحب طعام نشسته باشد آنگاه آخر از همه صاحب طعام دستهای خود را بشوید و در بعضی
احادیث واقع شده که در دست شستن ابتدا بکسی کنند که در جانب راست در خانه نشسته
خواه آزاد باشد خواه بنده هیجدهم آنکه اول صاحب طعام شروع در طعام خوردن کند نوزدهم
صاحب طعام را بعد از همه دست از طعام خوردن کشیدن بیستم دعا کردن جهت صاحب طعام
بطریقیکه از حضرت رسالت پناه منقول است که آنحضرت بعد از طعام میگفتند بصاحب طعام طَعِمَ
عِنْدَکُمُ الصَّائِمُوْنَ وَاَکَلَ طَعَامَکُمُ الْاَبْرَارُ وَصَلَّتْ عَلَیْکُمُ الْمَلٰئِکَةُ الْاَخْیَارُ بیست و یکم
اول نماز کردن هرگاه طعام در وقت نماز حاضر شود و وقت نماز وسعتی داشته باشد مگر آنکه جماعتی
انتظار کشند بیست و دوم بعد از طعام خوردن بر پشت افتادن و پای راست را بر پای چپ
نهادن بیست و سوم بعد از سه روز یکبار گوشت خوردن بیست و چهارم چوب خلال
دندان جهت مهمان آوردن بعد از طعام خوردن و خلال کردن بعد از طعام خوردن و
بیرون آوردن آنچه در بیخ دندان مانده باشد بیست و پنجم سبزیها با طعام آوردن چه در حدیث
آمده که حضرت امیر المؤمنین چنین میکرد بیست و ششم پیش از طعام ابتدا بنمک خوردن

کردن و بعد از طعام ختم به سرکه یا نمک کردن بیست و هفتم دهن را بعد از طعام بسعد یعنی تبلاق
شستن چه در حدیث آمده که درد دندان را دفع میکند بیست و هشتم جمع کردن آنچه در دستارخوان
ریخته باشد اگر در خانه طعام خورده باشد و در صحرا گذاشتن آنچه در دستارخوان ریخته باشد
اگر در صحرا طعام خورده باشد بیست و نهم شب سیر خوابیدن مرد پیر چه در حدیث آمده که هرگاه
مرد پیر شب بخوابد و شکم او سیر باشد باعث آن میشود که بهتر خواب کند و بوی دهن نیک میشود
سیم خوردن آنچه از طعام در سر خوان ریخته باشد چه در حدیث آمده که سبب شفای مرضها میشود
و محتاجی را بر طرف میگرداند و فرزند زیاده میگرداند و مرض ذات الجنب را بر طرف میکند سی و یکم ضیافت
کردن مهمان و اگر نخواهند آب خورده جهت ایشان آوردن و اگر نخواهند آب وضو جهت ایشان حاضر کردن
سی و دوم اعزاز و احترام نمودن مهمان سی و سوم بسیار مهمان بخانه آوردن و طعام دادن
چه در حدیث آمده که بسیاری دست در طعام موجب برکت طعام است سی و چهارم آنچه در خانه حاضر
باشد جهت مهمان آوردن سی و پنجم تکلف نکردن جهت مهمانان اگر ناخوانده باشد و تکلف کردن
اگر او را طلبیده باشد سی و ششم بسیار طعام پختن اگر مقدور باشد و کم پختن اگر زیاده مقدور
نباشد سی و هفتم دو روز مهمان را دعوی خوش نمودن و آنچه خواهش باشد حاضر ساختن چه روز
سوم مهمان چون اهل خانه این کس میشود سی و هشتم خوردن صاحب طعام خود با مهمان سی و نهم
اجابت کردن دعوت مسلمان بطعام خوردن و اگر چه بمسافت پنج میل طلبند اما اگر کافری
بطلبد اجابت او لازم نیست چهلم باشتهای عیال خود طعام خوردن چه در حدیث وارد شده
که مؤمن باشتهای عیال خود طعام میخورد و کافر عیال او باشتهای او طعام میخورند چهل و یکم
انتظار چیزی دیگر نکشیدن با حاضر شدن نان چهل و دوم کوچک پختن نان چه در حدیث آمده
که با هر نانی برکتی هست چهل و سوم بعد از گزاردن نماز خفتن چیزی خوردن که آن
از عادت پیغمبر است چهل و چهارم خوردن پاره پاره نان که در راهها یافته باشد چه در حدیث
آمده که هر کس آن را بخورد حسنه در دیوان عمل او مینویسند اگر نجس باشد بشوید و بخورد هفتاد
حسنه در دیوان عمل او نوشته میشود اما چهار امر حرام اول بسیار خوردن که ضرر رساند چه هرگاه
چیزی خورده باشد و دیگر چیزی خورند باعث امتلا میشود و مرضها از این بهم میرسد و در حدیث

گلیست خوشبو که بهندی ناگرمتهن گویند ۱۲ منه

در حدیث معتبر منقول است که ترک طعام خوردن طرف شب آدمی را پیر سست کند و [illegible]

[illegible]

آمده که چیزی خوردن در حالتیکه سیر باشند باعث مرض میشود دوم رفتن بمجلسی جهت طعام
خوردن که او را نطلبیده باشند و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند سوم خوردن طعام
در مائده که شراب یا هر چه مست کننده باشد خورند چهارم در ظرف طلا و نقره طعام خوردن اما
آن بیست و پنج امر مکروه اول شکم از طعام پر ساختن دوم تکیه کرده طعام خوردن سوم بعد از
طعام خوردن هرگاه آروغ زند سر سوی آسمان کردن چهارم مربع نشستن در وقت طعام
خوردن چه در حدیث آمده که مربع نشستن را خدا تعالی دوست نمیدارد پنجم پسر خود را همراه
بردن هرگاه او را تنها طلبیده باشند ششم طعام خوردن بدست چپ با اختیار هفتم طعام
خوردن در حالتیکه راه برود هشتم اجابت کردن طعامیکه جهت ختنه دختران پخته باشند نهم
نان را بکارد پاره کردن و در زیر کاسه نهادن دهم خالی کردن استخوان از گوشت چه در حدیث
آمده که جن را در آن نصیبی هست پس اگر تمام گوشت را بخورد در آنجا آنچه بهتر است میبرد یازدهم
هر روز گوشت خوردن و در روزی دو مرتبه گوشت خوردن کراهت دارد و بیشتر از بیست
دوازدهم زیاده از چهل روز ترک گوشت خوردن کردن سیزدهم گوشت نیم پخته خوردن چهاردهم
شب گرسنه خوابیدن در پیری پانزدهم فراخ دستی کردن در معاش هرگاه مفلس باشد شانزدهم
خدمت فرمودن مهمان را هفدهم ترک کردن در شام چیزی خوردن را چه در حدیث
آمده که موجب خرابی بدن میشود و نیز در حدیث آمده که هر کس شب شنبه و یکشنبه شام
نخورد قوت از و میرود تا چهل شبانه روز باز نمی آید هیجدهم بدو انگشت طعام خوردن نوزدهم
در ظرفهای نقره کوب طعام خوردن بیستم خلال کردن بچوب درخت انار و نی و ریحان چه خلال
به نی و ریحان کردن سبب مرض جذام میشود و همچنین خلال کردن بچوب شاه اسپرغم و آس
کردن مکروه است بیست و یکم ماهی خوردن چه در حدیث آمده که خوردن آن گوشت را
میگدازد بیست و دوم پنیر بی مغز گردو و مغز گردو بی پنیر خوردن بیست و سوم گوشت قاق خوردن
بیست و چهارم گوشت گندیده خوردن چه باعث خرابی بدن میشود بیست و پنجم خوردن از
چیزی که موش از آنجا خورده باشد مطلب دوم در بیان منافع طعامها و میوه‌ها بطریقیکه
از حضرات ائمه معصومین منقول است نان جو بدانکه نان جو خوردن در حدیث وارد شده که

ریحان [illegible]

خوردن نان جو دافع امراض ست و در هیچ شکم قرار نمیگیرد الا هر مرضی که در و باشد بیرون کند و قوت
پیغمبرانست انار و یخ در حدیث آمده که جهت مبطون نافع ترین دواهاست و دباغت معده میکند
گوشت در حدیث آمده که خوردن گوشت میرویاند گوشت را در بدن و سید طعامهاست در دنیا و
آخرت و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم گوشت سر دست را دوست میداشت و گوشت
قالچه بدترین گوشتهاست چه به محل بول نزدیکست گوشت کباب ساقهای پا را قوی میکند و تب را
میراند گوشت مرغ از حضرت امیر المؤمنین منقولست که گوشت مرغ بچه بهترین گوشتهاست گوشت قطا
از حضرت امام محمد باقر منقولست که گوشت قطا مبارکست و صاحب یرقان را کباب
آن نافع است و قوت باه میدهد گوشت حباری از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست
که گوشت حباری بواسیر و درد پشت را نافع است و قوت باه میدهد گوشت میش و گاو از حضرت
محمد باقر منقولست که گوشت میش بینائی و شنوائی را زیاده میگرداند و گوشت گاو را با سلق
خوردن برص را برطرف میسازد هریسه در حدیث آمده که نفع بسیار دارد و سبب قوت باه
میشود تخم مرغ در حدیث آمده که سبب بسیاری فرزند میشود عسل شفای بیماریست که سبب
آن بلغم باشد عدس بریان کرده تشنگی را می نشاند و قوت معده را میدهد و شفای هفتاد مرض است
و عدس دل را نازک میکند و اشک چشم را زیاده میکند آرد گندم بریان کرده طعام پیغمبران است
و خوردن آن گوشت را میرویاند و استخوان را سخت میکند و قوت باه میدهد پنیر با مغز گردو در
حدیث آمده که هر دو با هم شفاست و هر یک تنها مضرست شکر نافع است از همه چیزها و
ضرر ندارد و سرکه و زیت طعام انبیاست و منافع آن بسیارست چه ذهن را روشن
میگرداند و عقل را زیاده میگرداند و صفرا را مینشاند و دل را زنده میکند و جانوران که در شکم
آدمی میباشند می کشد و شهوت زنان را برطرف میسازد زیتون باد را می شکند روغن
دواست خصوصاً در تابستان شیر گوسفند سیاه نافع است از گوسفند سرخ و شیر گاو
سرخ بهترست از گاو سیاه شیر و عسل جهت آب پشت نافع است زنیان اصلح طعام
است برنج بهترین چیزهاست جهت قطع بواسیر نخود بریان کرده جهت درد پشت
نافع است و هفتاد پیغمبر او را دعا کرده باقلا مغز ساق را زیاده میکند و فربه میسازد

آنرا زیاده میکند دماغ را و اگر با پوست بخورد دباغت معده میکند و بادها را از شکم میراند و ماش
مرض بهق را زائل میکند و باعث زیادتی دماغ میشود و موی سرخ هر صباح بیست و یک عدد
خوردن دفع مرضها میکند انجیر شبیه ترین میوه هاست بمیوه های بهشت و بعضی از مرضها نافع
است قطع بواسیر و نقرس میکند انار رسیده میوه هاست حضرت رسالت پناه صلعم او را بهترین میوه ها
گفته سیر را گرسنه میسازد و گرسنه را سیر میسازد و در هر اناری دانه از بهشت است و لهذا بعضی از
حضرات ائمه معصومین صلعم انار تنها میخورده اند و دانه انار را با پیه او خوردن دباغت می کند و
وسوسه شیطان را از دل میبرد و اگر کسی در روز جمعه پیش از آنکه چیزی بخورد یک انار بخورد چهل روز
دل را نورانی میکند و اگر دو انار بخورد هشتاد روز و اگر سه انار بخورد صد و بیست روز و پس از
وسوسه شیطان خلاصی میشود و دود کردن چوب انار جانوران را میگریزاند سیب نافع است
جهت زهر و صرع و دیوانگی و زیادتی بلغم و خوردن آن خون بینی آمدن را برطرف میسازد به رنگ
را نیکو میگرداند و اگر زن در آبستنی بخورد فرزند او را نیکو میسازد و غم را میبرد و کسیکه او را بخورد
کلام او تمام حکمت است و شجاعت می آورد و قوام دل را جلا میدهد و معده را دباغت
میکند خصوصا در وقتیکه طعام خورده باشد آلو اطفای حرارت میکند و صفرا را ساکن
می سازد و خشک آن خون را ساکن می سازد و مرض را میبرد اترج بعد از طعام خوردن
نافع است و حضرت رسالت پناه دوست میداشته اند اترج سبز را آنچه دباغت معده
میکند و بواسیر را زائل میکند و ساقین را قوی میکند تقطیر بول را نافع است کاسنی را ست
از قولنج هفت ورق آن و بر هر ورقی از و قطرهٔ آب بهشت است و باه را زیاده میکند و فرزند
را نیک میسازد و دارو و شفای هر مرض است بادروج یعنی ریحان کوهی سده را میگشاید و اشتها
طعام می آورد و سل را میبرد و هضم طعام میکند و حضرت امیر المؤمنین دوست میداشته او را
گندنا جهت سپرز نافع است و اگر سه روز بخورد بو را خوب میکند و بادها را دفع میکند و قطع بواسیر
میکند و امان است از جذام و حضرت امیر المؤمنین او را با نمک میخورد کرفس طعام الیاس و یوشع و یسع پیغمبر
است باعث زیادتی حافظه میگردد و دل را پاک میکند و جنون و جذام و برص را برطرف
میکند خرفه حضرت فاطمه علیها السلام او را دوست میداشته کاهو خون را صاف میکند

عقل را زیاده میکند سیم آنکه از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق منقولست که او رفع جذام میکند
و دوا و شفای مرضها است و استخوان را سخت میکند تا آنکه آب آن شفای درد چشم است
نهم سبا از حضرت جعفر صادق منقولست که در وسمه خصلت است و رفع وباد ها میبرد و بلغم را
و بول را میبرد و اصل و بلغم را برطرف میکند چون زنا است از قولنج و بواسیر و باه را قوی میکند
شلغم جذام را می برد و بادنجان مرض بواسیر و طبیعت را باصلاح می آورد پیاز قوت باه میدهد
و بلغم را می برد و پشت را سخت میکند و تب را برطرف میکند و مرض وبا را برطرف میسازد
سقم خوردن آن پیش از طعام رطوبت را دفع میکند مطلب سوم در آداب آب نوشیدن بدانکه
بیست و سه امر با آب نوشیدن تعلق دارد یک امر واجب سیزده امر سنت و یک امر حرام و هشت امر مکروه
اما یک امر واجب و آن گردانیدن دهن از موضع طلا و نقره اگر ظرف نقره کوب یا طلا کوب باشد
چنانچه مذکور شد و اما آن سیزده امر سنت اول آنکه در وقت آب خوردن این دعا بخواند
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَنْزَلَ الْمَاءَ مِنَ السَّمَاءِ وَيُصَرِّفُ الْأَمْرَ كَيْفَ يَشَاءُ
سپاس مر خدایی را که فرو می فرستد آب را از آسمان و میگرداند کارها را هر قسم که می خواهد
بِسْمِ اللهِ خَيْرِ الْأَسْمَاءِ دوم آنکه بعد از آب خوردن این دعا بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي سَقَانِي
بنام خدای بهترین نامها — سپاس مر خدای را که آشامید مرا
مَاءً عَذْبًا وَلَمْ يَجْعَلْهُ مِلْحًا أُجَاجًا بِذُنُوبِي اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي سَقَانِي فَأَرْوَانِي
آب شیرین و نگردانید آنرا شور بی مزه بگناهان من سپاس مر خدای را که آب داد مرا پس سیراب کرد مرا
وَأَعْطَانِي فَأَرْضَانِي وَعَافَانِي وَكَفَانِي اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِمَّنْ تَسْقِيهِ فِي
و عطا کرد مرا پس خوشنود کرد مرا عافیت داد مرا و کفایت کرد مرا خداوندا بگردان مرا از آنکه سیراب گردانی او را در
الْمَعَادِ مِنْ حَوْضِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتُسْعِدُهُ بِمُرَافَقَتِهِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
قیامت از حوض محمد درود فرستد خدا بر او و اولاد او و یاری کنی او را بر فاقت او ای بخشنده ترین بخشندگان
سوم آنکه آب را بمکد چهارم آنکه آب را بنوشد بهر دو دست پنجم آنکه به سه نفس بنوشد اگر آب
دهنده غلام باشد ششم آنکه بیک نفس بنوشد اگر آب دهنده آزاد باشد هفتم آنکه آب بسیار
ننوشد چه بسیار نوشیدن آب ماده جمیع مرضها است هشتم آنکه از نزدیک دسته کوزه و موضع شکست ۱

آب ننوشند نهم آنکه در وقت آب نوشیدن حضرت امام حسین را یاد کنند و قاتلان او را لعن کنند
چه اگر آنحضرت را یاد کنند و قاتلان آنحضرت را لعن کنند صد هزار حسنه در دیوان اعمال او
ثبت میشود و صد هزار گناه از دیوان عمل او محو میشود و صد هزار درجه بلند او را و روزی میگردد دهم آب
زمزم نوشیدن چه شفای مرضها در آن آب است یازدهم آبی که از ناودان خانه کعبه فرود آید
نوشیدن چه شفای مرضها در آن آب است دوازدهم آب باران نوشیدن چه سبب شفای امراض
است سیزدهم هدیه بردن آب زمزم بشهرها و اما یک امر حرام در ظرف طلا و نقره آب نوشیدن
و اما هشت امر مکروه اول آب نیل مصر نوشیدن چه در حدیث آمده آب نیل مصر دل را میمیراند دوم
آنکه بیک نفس نوشند اگر آب دهنده غلام باشد سوم آنکه بسه نفس آب نوشند اگر آب دهنده آزاد
باشد چهارم بیکبار فرو بردن آب چه باعث مرض کباد میشود و آن مرضیست در جگر پنجم
ایستاده آب نوشیدن ششم آنکه از نزد یک دسته کوزه و کوزه شکسته آب نوشیدن هفتم بسیار آب
نوشیدن هشتم کوک خوردن مطلب چهارم در آداب رخت پوشیدن و عمامه پیچیدن و انگشتری
در دست کردن و کفش و نعلین و موزه در پا کردن و در آن دو فصل است فصل اول
در اقسام رخت پوشیدن بدانکه رخت پوشیدن جهت تجمل بر پنج قسم است قسم اول رخت
پوشیدن واجب چون رخت خوب پوشیدن زن هرگاه شوهر او خواهد آنرا و رخت
پوشیدن والی هرگاه باعث خوف و ترس عدو شود قسم دوم رخت پوشیدن سنت چون رخت
پوشیدن زن جهت شوهر خود اول دفعه و رخت پوشیدن مرد جهت زن خود و رخت پوشیدن
والی جهت تعظیم شرع و رخت پوشیدن علما جهت تعظیم علم قسم سوم رخت پوشیدن حرام چون
رخت حریر پوشیدن مردان در غیر جنگ و ضرورت چنانچه مذکور شد قسم چهارم رخت پوشیدن
مکروه چون پوشیدن رخت خوب زن در وقت مردن شوهر چنانچه در بحث طلاق مذکور شد
هرگاه اراده زینت نکند و اگر اراده زینت کند حرام است قسم پنجم رخت پوشیدن مباح و
آن رخت خوب پوشیدن سنت سوای آنچه مذکور شد چه رخت خوب پوشیدن مباح است
فصل دوم در بیان آنچه برخت پوشیدن متعلق است بدانکه چهل و سه امر متعلق است
برخت پوشیدن یک امر واجب است و شش امر حرام و بیست و شش امر سنت و ده امر مکروه

اما یک امر واجب آنکه پاک باشد در حالتیکه نماز میکنند چه در جامه نجس نماز صحیح نیست و اما شش
امر حرام اول پوشیدن مردان حریر محض را در غیر جنگ و ضرورت دوم پوشیدن زنان حریر را در
حالت احرام و در نماز کردن ایشان در حریر خلافست سوم پوشیدن پوست مرده چهارم پوشیدن
رختی که غصب کرده باشند پنجم رخت خوب پوشیدن زن اجنبیه بقصد آنکه زنا کنند با او ششم
انگشتری طلا بانگشت کردن مرد و اما بیست و شش امر سنت اول آنکه رختی که میپوشند قیمتی باشد
بجهت تجمل و زینت دوم آنکه سفید باشد و از پنبه باشد چه در حدیث آمده که جامه پنبه پوشیدن لباس
حضرت رسالت پناه صلعم و ائمه علیهم السلام بوده سوم آنکه کوتاه باشد چهارم آنکه آستین آن جامه
از انگشتان دراز تر نباشد پنجم آنکه جامه خانه غیر جامه بیرون باشد ششم آنکه در حالت پوشیدن
جامه نو کوزه را پر آب سازند و سوره انا انزلناه بر وی سی و دو بار بخوانند و بسم الله گفته بر آن جامه
ریزند چه از حضرت امام جعفر صادق منقولست که سبب فراخی نعمت میشود مادامیکه از آن جامه
چیزی باشد هفتم آنکه در حالت پوشیدن جامه نو بخواند این دعا را که محمد بن مسلم بسند صحیح از حضرت
امام محمد باقر نقل کرده که پرسیدم از آن حضرت که کسیکه جامه نو پوشد چه کار کند آن حضرت
فرمود که این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ ثَوْبَ یُمْنٍ وَتُقًی وَبَرَکَةٍ اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِی فِیهِ
حُسْنَ عِبَادَتِکَ وَعَمَلاً بِطَاعَتِکَ وَاَدَاءَ شُکْرِ نِعْمَتِکَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی کَسَانِی مَا
اُوَارِی بِهِ عَوْرَتِی وَاَتَجَمَّلُ بِهِ فِی النَّاسِ هشتم آنکه در وقت عمامه پیچیدن این دعا بخواند
اَللّٰهُمَّ سَوِّمْنِی بِسِیمَاءِ الْاِیمَانِ وَتَوِّجْنِی بِتَاجِ الْکَرَامَةِ وَقَلِّدْنِی حَبْلَ الْاِسْلَامِ وَلَا
تَخْلَعْ رِبْقَةَ الْاِیمَانِ مِنْ عُنُقِی نهم آنکه عمامه ایستاده بندد چه در حدیث نهی وارد شده از نشسته
عمامه پیچیدن دهم آنکه تحت الحنک بندد یازدهم آنکه در وقت زیر جامه پوشیدن این دعا بخواند
اَللّٰهُمَّ اسْتُرْ عَوْرَتِی وَآمِنْ رَوْعَتِی وَاَعْفِفْ فَرْجِی وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّیْطَانِ فِی ذٰلِکَ نَصِیباً
وَلَا لَهُ اِلَی ذٰلِکَ وُصُولاً فَیَصْنَعَ لِیَ الْمَکَائِدَ وَیُهَیِّجَنِی لِارْتِکَابِ مَحَارِمِکَ دوازدهم آنکه
زیر جامه را رو بقبله نپوشند سیزدهم آنکه موزه و نعلین ایستاده نپوشند چهاردهم آنکه در وقت
پوشیدن نعلین و موزه پای راست را پیش از پای چپ در نعلین و موزه کنند و در کندن اول
از پای چپ کنند پانزدهم آنکه در وقت نعلین و موزه پوشیدن این دعا بخواند بسم الله ۸۱

وَبِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَوَطِّئْ قَدَمَیَّ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَثَبِّتْهُمَا عَلَی الصِّرَاطِ
یَوْمَ تَزِلُّ فِیهِ الْأَقْدَامُ شانزدهم در وقت کندن موزه و نعلین [illegible] بخواند بِسْمِ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ
لِلّٰهِ الَّذِی رَزَقَنِی مَا أُوقِی بِهِ قَدَمَیَّ مِنَ الْأَذَی اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْهُمَا عَلَی صِرَاطِکَ وَلَا
تُزِلَّهُمَا عَنْ صِرَاطِکَ السَّوِیِّ هفدهم آنکه نعلین و موزه زرد باشد چه در حدیث از امام
جعفر صادق منقول است که کسیکه نعلین زرد بپوشد همیشه خوشحال خواهد بود تا کهنه شود هیجدهم
نعلین سفید پوشیدن چه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که نعلین سفید اگر کسی
بپوشد کهنه نشود که مالی بدست پوشنده آن آید و نعلین زرد لباس پیغمبرانست نوزدهم پوشیدن
موزه بیستم پوشیدن پیراهن کتان چه در حدیث آمده که فربه میکند پوشنده را بیست و یکم انگشتری
بدست کردن بیست و دوم انگشتری بدست راست کردن بیست و سوم انگشتری عقیق در دست
کردن چه در حدیث آمده که امانست از هر بلائی بیست و چهارم انگشتری که نگین او یاقوت باشد
در دست کردن چه در حدیث آمده که مفلسی را میبرد بیست و پنجم انگشتری که نگین او فیروزه باشد
در دست کردن چه در حدیث آمده که محتاج نمیشود کسیکه در دست او انگشتری باشد که نگین
او فیروزه باشد بیست و ششم انگشتری که نگین او جزع یمانی باشد و بلور باشد در دست کردن
و اما ده امر مکروه اول پوشیدن موزه سرخ در حضر اما در سفر مکروه نیست دوم پوشیدن
نعلین سیاه چه در حدیث آمده که بچشم ضرر میرساند و غم می آورد و اما کفش سیاه پوشیدن
مکروه نیست سوم پوشیدن جامه که در او صورت باشد و در او نماز کردن چهارم جامه
سیاه پوشیدن چه از حضرت امام جعفر صادق منقول است که حق تعالی وحی فرستاد به پیغمبری
از پیغمبران که بمؤمنان بگو که لباس دشمنان مرا مپوشید یعنی جامه سیاه پنجم جامه
پوشیدن که انگشت نما باشد بسبب آن جامه چه در حدیث آمده که کسیکه بپوشد جامه که
مشهور باشد بسبب آن جامه خدا تعالی جامه از آتش در پوشاند او را ششم جامه سرخ
پوشیدن مگر در عروسی هفتم پوشیدن جامه که زرد باشد و بزعفران رنگ کرده باشند
مگر در عروسی چه در حدیث آمده که حضرت امام محمد باقر فرمود که رنگ کردن بزعفران
خاصیت بنی امیه است و در حدیث آمده که آنحضرت وقتی قبای زرد پوشیده اند

و عند گفته چون من عروسی کردم جهت آن قبای زرد پوشیدم هشتم آنکه کفش یا یک نعل پوشند و راه روند مگر آنکه یکی را داده باشند که بدوزند چه در حدیث آمده آن کسیکه در یک نعل راه راه رود و اگر ضرری باو شیطان رساند کسی را ملامت نکند الا نفس خود را نهم آنکه انگشتری از آهن در دست کند دهم آنکه عمامه را نشسته بپیچد

باب شانزدهم

در قضا پرسیدن و دران چند مطلب است مطلب اول در اقسام قضا پرسیدن و صفات قضا و دران سه فصل ست فصل اول در اقسام قضا پرسیدن و آن بر دو قسم است قسم اول قضا پرسیدن عام یعنی حکم کردن میانه مسلمان و آن وظیفه امام است یا نائب او و بر امام واجبست که در هر قطرے از اقطار و هر مصری از امصار قاضی نصب کند و هر قاضی جامع الشرائطے که امام تعیین کند جهت قضا پرسیدن بر او واجب عینی است و بعضی از مجتهدین واجب عینی نمیدانند با تعیین هرگاه جماعتی باشند و اگر امام تعیین نکند واجب کفائیست مگر آنکه منحصر در شخصی باشد چه در صورت عدم تعیین امام نیز بران کس واجب عینی است و اگر امام عالم نباشد بحال آنکس واجبست بران کس که حال خود را عرض کند تا امام عالم شود بحال او و در حالت غیبت امام فقیه جامع الشرائط را است حکم کردن و واجبست بر مردمان رفع قضایای خود را باو چنانچه در قاضی منصوب از جانب امام لازم بود و بعضی از مجتهدین گفته اند که در حالت غیبت امام و نبودن فقیه جامع الشرائط قضای فقیه عادل امامی کافی است اگرچه مجتهد نباشد و حکم او حکم فقیه جامع الشرائط است و هرگاه جماعتی اهلیت قضا داشته باشند و بسیار باشند آیا قضا را متکفل شدن سنت است یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اقرب آنست که اگر بر خود اعتماد داشته باشد که بآن قیام نماید سنت است و بعضی گفته اند که اگر مفلس باشد سنت ست که قضا را کفیل شود و از بیت المال رزق بگیرد و اگر مشهور نباشد بفضل سنت ست که مرتکب قضا شود تا مشهور بفضل شود و اگر مشهور باشد بفضل یا آنکه محتاج نباشد مکروه است قضا پرسیدن و جائز است از جانب حاکم ظالم قاضی شدن هرگاه داند که احکام شرع را بطریق حق جاری میتواند ساخت

و حکمی که قاضی منصوب از جانب ظالم کند صحیح نیست و اگرچه آن ظالم صاحب شوکت باشد اما
نزد رفع جهت ضرورت آن قاضی جائز است و اگر آن قاضی حکمی کند بجهت شخصی بگرفتن مال خود
آن شخص را جائز است گرفتن آن و جائز است متعدد بودن قاضی در یک شهر و در این صورت
مخیر اند مردمان در رفع کردن قضایای خود بهر کدام که خواهند هرگاه مساوی باشند و الا رفع
به اعلم میباید کرد و با تساوی در علم یا ورع و اگر یکی اعلم باشد و یکی اورع اعلم مقدم است و اگر
در این صورت میانه مدعی و مدعا علیه واقع شود در اینکه هر یک از ایشان از این دو قاضی را راضی شوند قاضی
که مدعی خواهد مقدم است و جائز است که امام در هر محله قاضی نصب کند یا آنکه هر قاضی را
بنوعی از قضا مخصوص گرداند مثل آنکه یکی را بجهت قضا پرسیدن میانه مردان تعیین نماید و دیگری
را بجهت زنان و آیا جائز است که شرط کند که هر دو باتفاق حکم واحد متفق شوند میانه مجتهدین در این
مسئله خلافست و کسیکه جاهل باشد باحکام شرعیه و یا شرائط قضا در او متحقق نباشد قضا پرسیدن
حرام است چه در حدیث از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که قاضی بر چهار قسم است
سه قسم ایشان در دوزخ اند یکی آنکه دانسته حکم کند بباطل دوم آنکه حکم کند بباطل و نداند که
باطل است سوم آنکه حکم بحق کند و نداند که حق است و این هر سه بدوزخ میروند چهارم آنکه حکم
بحق کند و داند که حق است و این قاضی به بهشت میرود قسم دوم قضا پرسیدن خاص و آن
در صورتیست که مدعی و مدعا علیه بشخصی راضی شوند که میانه ایشان حکم این شخص بر ایشان جاریست
و اگرچه امام یا کسی از جانب امام بجهت قضا پرسیدن عام موجود باشد و شرط است در این قاضی آنچه
در قاضی منصوب از جانب امام شرط است از صفتهائیکه مذکور خواهد شد و آیا رضای مدعی و
مدعا علیه بعد از حکم این قاضی شرط است میانه مجتهدین خلافست و اگر یکی از ایشان پیش از
حکم یا در اثنای حکم رجوع کند حکم آن قاضی نافذ نیست و حکم این قاضی از مدعی و مدعا علیه تعدی
نمی کند پس اگر حکم بدیت کند در خطا عاقله دیت نمیدهند فصل دوم در صفات قاضی بدانکه
بیست و هفت صفت در قاضی میباید که باشد دوازده صفت واجب و پانزده صفت سنت
اما دوازده صفت واجب اول آنکه بالغ باشد که قضای طفل صحیح نیست دوم آنکه عاقل باشد
که قضای دیوانه صحیح نیست سوم آنکه مرد باشد چه قضای زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند

که قضای زن درمواضعی که گواهی او مسموع باشد صحیح است چهارم آنکه مؤمن باشد پس قضای غیر
مؤمن صحیح نیست پنجم آنکه عادل باشد یعنی گناه کبیره نکند و گناه صغیره بسیار نکند پس قضای فاسق
صحیح نیست ششم آنکه حلال زاده باشد پس قضای ولد زنا صحیح نیست هفتم آنکه قدرت بر نوشتن
نوشتن داشته باشد بمذهب بعضی از مجتهدین هشتم آنکه آزاد باشد بقول بعضی از مجتهدین نهم آنکه بینا باشد بمذهب
بعضی از مجتهدین اما اگر کر باشد صحیح است دهم آنکه فراموشی و زیاده از باید نبوده باشد پس اگر
فراموشی او غالب باشد صحیح نیست قضای او یازدهم آنکه کسی باشد که گواهی او بر مدعی و مدعا علیه
مسموع باشد پس اگر چنین نباشد صحیح نیست چون قضای فرزند بر پدر و بنده بر آقا و عدو بر
عدو دوازدهم آنکه در احکام شرعیه و اصول آن اجتهاد کرده باشد و اجتهاد بدانستن هفت علم
حاصل میشود اول علم کلام بدلیل تفصیلی چه اجمالی کافی نیست و آن علمی است که بحث میشود در آن
از شناختن خدا تعالی و صفات ثبوتیه و سلبیه و عدل و حکمت او و نبوت پیغمبر و امامت امیر المؤمنین
و ائمه علیهم السلام و معاد و اما معرفت آنچه در کتب حکمت مذکور میشود از جواهر و اعراض و رفع
شبهها که کرده اند و کننده واجب کفائی است دوم علم اصول فقه و آن علمیست که بحث میشود
در او از دلیلهای حکمهای شرعی از امر و نهی و عموم و خصوص و اطلاق و تقیید و اجمال و بیان و غیر
اینها سوم علم نحو ضروری و آن علمی است که بحث میشود در او از احوال آخر کلمه و کلام از حیثیت
اعراب و بنا اما استقصای مسائل نحو لازم نیست چهارم علم صرف ضروری و آن علمی ست
که بحث میشود در او از احوال بنای کلمه از حیثیت بنا اما استقصای مسائل صرف لازم نیست
پنجم علم لغت عرب آنمقدار که قرآن را و احادیث حضرت رسالت پناه صلعم و ائمه معصومین
علیهم السلام را تواند فهمید ششم علم منطق و آن علمیست که فهم را از خطا در فکر نگاه میدارد و از
علم منطق دانستن شرائط حد و برهان و معرفت اشکال اقترانیه و استثنائیه کافی است هفتم
دانستن چهار اصل اول آیات قرآنیه دوم احادیث نبویه و ائمه علیهم السلام را که از آنها
احکام شرعیه مستنبط میشود و در دانستن آنها دانستن بیست و پنج امر لازم است و آن
دانستن ناسخ و منسوخ آنهاست و عموم و خصوص امر و نهی و اطلاق و تقیید و محکم و متشابه
و اجمال و بیان و ظاهر و مأول و قضیه الفاظ و کیفیت دلالت و مقاصد الفاظ و متواتر

و احادیث مسند و مرسل و مقطوع و حال رواة و تعارض ادله دوم قوت استخراج آیات قرآنیه
که از آن احکام شرعیه مستنبط میشود و قریب به پانصد آیه است و شرط نیست حفظ از برها بلکه فهمیدن
معنی آنها و استحضار آنها هرگاه محتاج آنها شود کافیست و در احادیث اعتماد بر اصل صحیحی از
چهار اصل مشهور نماید که آن کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار است که بسند متصل
از معصوم تا امام روایت کرده باشند کافیست سوم احاطه بمسائل اجماعیه تا آنکه اجتهاد بخلاف
آن نکنند اما معرفت مسائل اجماعی و خلافی لازم نیست چهارم دلیل عقلی از مستصحب و برائة
اصلیه و رجائی که محتاج بدلیل عقلی میشوند که آیات قرآنیه و احادیث در و نباشد و دانستن
قیاس چه نزد شیعه امامیه حجت نیست اما نزد سنیان حجت است و مراد بدانستن این علوم آنکه او را قوتی باشد
که در فرع باصل تواند کرد و استنباط فرع از اصل تواند کرد چه تحصیل این علوم چنانچه درین زمان
متعارف است سهل است اما آن قوت بهم رسانیدن بغایت مشکل است تا آنکه توفیق الهی شامل
حال کدام دولتمند گردد و اما پانزده صفت سنت اول آنکه قاضی زاهد و متورع و امین باشد دوم
اعمال صالحه بسیار کند سوم آنکه شدید الفقه باشد از هوای نفس چهارم آنکه حریص باشد بتقوی پنجم
آنکه صاحب قوت باشد بی آنکه عنف و تعدی کند و ملائم باشد بی ضعف تا آنکه طمع نکند قوی در
باطل و مایوس نشود ضعیف از عدل ششم آنکه حلیم باشد هفتم آنکه فهیم باشد در ایا بی امور هشتم آنکه
ضابط باشد نهم آنکه زود فهمد و چیز را یاد دهم آنکه قوت در بصیرت او باشد یازدهم آنکه دانا
باشد بزبان اهل آن شهر که در آنجا قاضی ست دوازدهم آنکه از طمع منزه باشد سیزدهم آنکه صادق القول
باشد چهاردهم آنکه صاحب رای سخت باشد پانزدهم آنکه جبار نباشد تتمه قاضی بودن شخصی
بسبب تعیین امام ثابت میشود بسه طریق اول شنیدن از امام که بشخصی بصیغه ماضی بگوید
وَلَّیْتُكَ فِی الْحُكْمِ یعنی والی گردانیدم ترا در حکم کردن یا اِسْتَنَبْتُكَ فِی الْحُكْمِ یعنی نایب
گردانیدم ترا در حکم کردن یا بصیغه امر چون اُحْكُمْ بَیْنَ النَّاسِ یعنی حکم کن در میان مردمان دوم
گواهی دادن دو عادل بقول امام در تعیین او سوم گواهی دادن جماعتی که از گواهی دادن
ایشان ظن حاصل شود و بشیاع رسد و قول قاضی در تعیین از جانب امام درین سه طریق
کافی نیست و اگر چه قرینه دلالت کند بر آن و آیا کافی است خط امام در قبول کردن قول

او و میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست و عزل قاضی از منصب قضا بچهار چیز میشود اول دیوانه
شدن و یا فاسق شدن و بیهوش شدن و نسیان غالب شدن برا و و درین سه صورت هرگاه
زائل شود اینها قضا عود می کند دوم مردن امامی که آن قاضی را نصب کرده سوم ساقط
شدن ولایت کسیکه او را تعیین کرده چون فاسق شدن و یا بیهوش شدن چهارم عزل
کردن امام او را جهت مصلحت و آیا بی مصلحت امام او را میتواند عزل کرد یا نه میانهٔ مجتهدین درین
مسئله خلافست اقرب آنست که میتواند و در عزل علم قاضی بعزل او شرط است پس اگر پیش از علم
بعزل حکمی کرده باشد صحیح است و اگر قاضی بعد از عزل دعوی نماید که در فلان معامله حکم کرده بودم
قبول نمیکنند قول او را مگر بگواه گذرانیدن و اگر پیش از عزل دعوی کند قولش قبول است

فصل سوم در آنچه تعلق بقضا پرسیدن دارد

بدانکه شصت و هفت امر تعلق بقضا پرسیدن
دارد شانزده امر واجب و سی و شش امر سنت و چهار امر حرام و یازده امر مکروه اما شانزده
امر واجب اول حاضر ساختن مدعا علیه جهت مدعی و اگرچه تحریر دعوی نکرده باشد بخلاف
غائب که تکلیف حضور نکنند او را مگر با تحریر دعوی و تکلیف حضور وقتی لازم است که از ولایت
او باشد و اگر در ولایت دیگر باشد بعد از ثبوت حکم میکنند و گواه میگیرند و اگر مدعا علیه زنی باشد که از
خانه بیرون نیامده باشد قاضی کسی پیش او فرستد که وکیل او باشد اگر او وکیلی تعیین نکرده باشد
و اگر حکم قسم خوردن باشد امین خود را با دو گواه بفرستد که او را قسم دهند و اگر خصم از حاضر شدن
پیش قاضی امتناع نماید قاضی حکم میکنند و اگر قاضی خواهد که او را تعزیر کند جائز است و قاضی
معزول نیز اگر مدعا علیه را طلبد لازم است رفتن اما اولی آنست که تحریر دعوی کند آنگاه
مدعا علیه را طلبد دوم برابر داشتن مدعی و مدعا علیه خواه هر دو مسلمان باشند و خواه
کافر در نظر کردن و گوش کردن بسخن ایشان و جواب کلام ایشان دادن و در جا دادن و
تعظیم کردن و عدل کردن در حکم و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند اما اگر یکی از
ایشان مسلمان باشد و یکی از اهل کتاب جائز است مسلمان را در مجلس مقدم بر اهل کتاب
سازند چنانچه حضرت امیرالمؤمنین در مجلس شریح بپهلوی او نشست و جائز است که کافر ایستاده
باشد و مسلمان بنشیند اما تسویه در میل قلبی واجب نیست سوم مقدم داشتن کسی که پیشتر

بدعوی آمده باشد مگر آنکه متاخر ضرورتی داشته باشد چون مستعجل و کسیکه بسفر رود و با زن باشد چه
اینها از اسقدم دارد و اگر در آمدن مساوی باشند قرعه بزند بنام هر کس که بیرون آید دعوی او را
مقدم دارد در یک دعوی چهارم شنیدن سخن کسیکه پیشتر سخن کند از خصمین و اگر هر دو ابتدا کنند
از کسی بشنود که در دست راست خصم بوده باشد و شیخ طوسی درین مسئله نقل اجماع کرده که بعد از آن
قرعه بزنند خلاف مر سفیان را که ایشان گفته اند که هر دو قسم بخورند که کدام یک پیشتر کدام مدعا علیه
و صرف دعوی ایشان کنند یا صلح کنند و حاکم درین صورت در مقدم داشتن مخیر است پنجم زجر کردن
کسیکه از طریق شرع در مجلس او تعدی کند با آهستگی و نرمی و اگر باز نشنود درشتی کند و اگر
محتاج بزدن باشد بزند اما اگر حق از قاضی باشد سنت است عفو کند [illegible] ششم
تلقین نکردن یکی از مدعی و مدعا علیه چیزی را که ضرر دیگری در آن باشد و هدایت کردن یکی از ایشان
بحجت او هفتم رشوت نگرفتن پس اگر گرفته باشد واجب است که اعاده کند [illegible]
بدل آنرا با تلف آن هشتم آنکه قاضی در میان گواهی دادن گواه ایشان از [illegible] چیزی نگوید که گواه
آنرا وسیله سازد و گواهی خود را بآن درست سازد هر گاه او در گواهی دادن متردد باشد یا آنکه
ترغیب کند بگواهی دادن هر گاه او در گواهی دادن متردد باشد نهم چیزی نگوید که مدعا علیه بخواهد که
اقرار کند یا حقی که حاکم او را چیزی نگوید که باعث انکار کردن او شود دیگر در صدد دهم حکم کردن
هر گاه مدعی التماس کند حکم را و موجب حکم ثابت شده باشد بمثل اینکه در هر صورت بگوید حکم
کردم یا قضیه کردم یا انفاذ کردم و آنچه بدینها ماند و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر گاه حق مدعی را
تسلیم او کند یا امر کند مدعی را بگرفتن آن عین یا فروختن آن کافی نیست و کافی نیست که بگوید ثابت شد
ثابت شد مدعای تو یا دعوی تو ثابت است [illegible] بخلاف امر کردن
بگرفتن عین [illegible] یازدهم حکم خود را [illegible] نقض کردن هر گاه خلاف آن ظاهر
شود بقرآن یا حدیث متواتر یا اجماع یا خبر واحد صحیح خواه او حکم کرده باشد و خواه مجتهد دیگر کرده
باشد جاهل بآن و خواه تنفیذ آن کرده باشد یا دوازدهم نوشتن حکم و محضر [illegible] واجب است نوشتن
تمسک حجت اقرار کننده هر گاه خصم او التماس کند و معروف باشد یا کسی که بشناسد او را [illegible]
و قیمت کاغذ تمسک از بیت المال باید داد و [illegible] آن که سائل التماس می کند [illegible]

دوازدهم جبر کردن محکوم علیه برای بیرون آمدن از عهدهٔ حق اگر انکار کند و اگر ادعای مفلسی کند و
اصل مال ظاهری نداشته باشد یا آنکه اصل دعوی مال نباشد سوگند بدهد او را و سر دهد و اگر
چنین نباشد حبس کند او را تا آنکه مفلسی او ظاهر شود بگواه مطلع بر ظاهر و باطن او یا آنکه خصم تصدیق
افلاس کند او را و اگر مال ظاهر داشته باشد امر کند حاکم او را بفروختن آن و اگر از فروختن امتناع
کند جبر کند او را بر فروختن بلکه بفروشد به نیابت او سیزدهم سوال کردن از گواه هرگاه مدعا علیه منکر
حق باشد پس اگر مدعی دعوی گواه کند او را امر کند بحاضر گردانیدن آن و بعد از آنکه گواه را حاضر کند
سوال نکند حاکم از و مگر بالتماس مدعی یا آنکه بگوید هر کسیکه پیش او گواهی هست بگوید پس اگر هر دو گواه
متفق گویند و مطابق دعوی مدعی باشد و عدالت ایشان نزد حاکم ثابت شده باشد حکم کند
بالتماس مدعی و بعضی از مجتهدین گفته اند که بی اذن مدعی حکم نمیتواند کرد و لیکن واجبست که تسلیم
عرض کند گواهان را تا آنکه اگر خصم داند فسق ایشان اظاهر گرداند پس اگر خصم جهت جرح کردن مهلتی
طلبد سه روز مهلت میدهد او را و بعد از آن حکم کند و اگر حاکم حال گواهان را نداند معدل از
مدعی طلب کند و اگر مدعی گوید گواه ندارم خاطر نشان مدعی کند که قسمی میرسد او را بر مدعا علیه پس
اگر مدعی طلب قسم نماید حاکم قسم دهد او را چهاردهم سوال کردن از حال گواهان از عدالت و فسق
ایشان اگر عالم نباشد بحال ایشان و اگرچه مدعا علیه از آن ساکت باشد موقوف نیست واجب
بودن تزکیه گواهان بر طعن در ایشان را آیا ساقط میشود وجوب تفحص حال گواهان باقرار کردن
مدعا علیه بعدالت ایشان مجتهدین را درین مسئله دو قولست پانزدهم آنکه در حالتی که مدعا علیه
از قسم خوردن امتناع نماید حاکم تکلیف تنبیه او بگوید که اگر قسم نخوری مدعی قسم میخورد و حق را باز یافت
مینماید و همچنین واجب است بر حاکم قسم دادن مدعی بر غائب و میت و غیر اینها شانزدهم
آنکه تا یکی از مدعی یا مدعا علیه حاضر نباشد حکم نکند چه اگر اینها نباشند و حکم کند حکم او صحیح نیست
و اما سنی و شش امر سنت اول بمسجد جامع رفتن در وقت آمدن بشهر و دو رکعت تحیت مسجد
کردن و سوال نمودن از خدا تعالی توفیق عصمت و اعانت را و سلام کردن بر آن کسی که
اول پیش او آید دوم نزول کردن در میان شهر سوم گرفتن صورت تمسکات و محضرها و
قبالها از قاضی معزول چهارم سوال کردن از احوال آن شهر و شناختن اهل آن که محتاج

بشناختن باشد پنجم منادی کردن بآمدن او و در وقت آمدن بشهر و خواندن چیزیکه امام جهت او
نوشته است ششم آنکه ابتدا کند باحوال آنهائیکه در حبس قاضی معزول باشند پس اگر محبوس
اقرار کند جهت حق خصم نگهدارند او را تا آنکه حق را بدهد و اگر منکر باشد سؤال کند از خصم پس اگر خصم
اعتراف کند بآنکه او را بغیر حق حبس کرده ام رها کند او را و اگر محبوس گوید مرا خصمی هست
اما نمی شناسم نگاه دارند تا خصم پیدا شود و اگر گوید خصم ندارم حال خصم او بمنادی کردن تحقیق نماید
پس اگر بعد از منادی کردن خصم او ظاهر نشود سر دهد او را و اگر گوید که حبس من بغیر حق واقع شده
مجتهدین را درین مسئله دو قول است اقرب آنست که قولش مقبول نیست چه متضمن قدح در
قاضی اول است بلکه تفحص حال او باید کرد و قسم باید داد به بری الذمه بودن او و آنگاه سر دهد او را
و آیا کفیل درین صورت لازم است یا نه خلافست و اگر گوید خصمی دارم اما بظلم مرا حبس کرده بود درین
مسئله نیز میان مجتهدین خلافست و حکم آن مثل حکم مسئله مذکور است هفتم نگاه دارند در مالهای اطفال
و دیوانگان پس حکم کند میانه ایشان بآنکه نظر کند که اطفال اگر بالغ شده اند مال ایشانرا بایشان
تسلیم کند و ولی ایشان اگر از ولایت معزول نشده باشد حکم باسقاط ولایت او کند و همچنین
نظر کند در حال اوصیا و اخراج حقوق پس اگر ایشان خلاف وصیت کرده باشند یا فاسق شده
باشند تصرف ایشانرا باطل کند و بدل ایشان جماعت دیگر تعیین کند و اگر ضعیف باشند ضم کند
بایشان دیگری را هشتم نظر کردن در امینان قاضی اول در لقطه و ضاله پس اگر امینان خائن شده
باشند باز گیرد از ایشان امانتهای مسلمانان را در لقطه و ضاله که در معرض تلف باشند یا آنکه
نفقه ایشان برابر قیمت ایشان باشد بفروشد آنها را و ما عدای آنها را نگاهدارد یا آنکه بکسی دهد
آنها را که یافته باشد نهم فکر کردن در محرران و قسمت کنندگان املاک و کسانیکه گواهان را تزکیه کنند
و مترجمان و کسانیکه قاضی اگر کر باشد سخنان مدعی و مدعا علیه را بقاضی بفهمانند پس هر کدام
از اینها که فاسق شده باشند تبدیل کنند بدیگری دهم نشستن جهت قضا در قضائیکه سهل باشد
آمدن پیش او یازدهم آنکه رو بقبله نشیند و بعضی از مجتهدین گفته اند که قاضی پشت بقبله نشیند
و بر خاک و بوریا ننشیند بلکه جهت او فرش بیندازند دوازدهم آنکه وضو بسازد و جامه خوب
بپوشد سیزدهم آنکه با سکینه و وقار از خانه بیرون آید چهاردهم آنکه بسیار کشاده روی

نکند که مردم جرأت کنند در سخن گفتن پیش او و بسیار گرفته نباشد که مانع سخن گفتن پیش او باشند
پانزدهم آنکه خالی باشد از آنچه او را مشغول سازد و باعث پراگندگی خاطر او گردد چون غضب و گرسنگی
و تشنگی و خوشحالی بسیار و غم بیشمار و بیماری و خواب و آنچه بدینها ماند شانزدهم حاضر گردانیدن
علما در مجلس قضا پرسیدن تا آنکه او را آگاه گردانند بر مأخذ حکم و خطا نکند هفدهم حاضر گردانیدن
در مجلس قضا پرسیدن جماعتی از عدول را جهت ترتیب خصوم در دعوی و جماعتی که گواه شوند
بر اقرار کردن مردمان و حکم کردن قاضی و کاتبی عادل و قاسمی امین هجدهم ترغیب کردن قاضی
مدعی و مدعا علیه را بصلح کردن پس اگر از صلح انکار نماید حکم کند و اگر آن مسئله بر او مشتبه باشد
مهلت طلبد تا ظاهر شود و اجتهاد در تحصیل آن کند نوزدهم متفرق ساختن گواهان هرگاه در
قضیهٔ ایشان شک داشته اگر گواهان از اهل فضل و علم نباشند بیستم آنکه کسی اقرار بحدی کند
او را چنان کند که شاید انکار کند و از حد خلاص گردد چنانچه حضرت رسالت پناه صلعم نسبت
بماعز کردند بیست و یکم امر کردن بنشستن مدعی و مدعا علیه برابر او و جایز است که هر دو بایستند
اما ایستادن یکی از ایشان جایز نیست مگر آنکه ایستاده کافر باشد و نشسته مسلمان باشد بیست
دوم آنکه در وقت قضا پرسیدن دربان نداشته باشد بیست و سوم آنکه قاضی خود متوجه خریدن
و فروختن جهت خود نشود بیست و چهارم حاضر نشدن قاضی بضیافت مدعی و مدعا علیه و ضیافت
نکردن یکی از ایشان را بیست و پنجم آنکه هرگاه مدعی و مدعا علیه از سخن کردن ساکت باشند
با ایشان بگوید که سخن گوئید یا مدعی شما سخن گوید بیست و ششم آنکه قاضی در ساقط گردانیدن
حق یا ابطال دعوی شفاعت نکند بیست و هفتم عیادت بیمار مدعی و مدعا علیه و حاضر شدن
بجنازهٔ ایشان بیست و هشتم اجتهاد کردن در آنکه مدعی و مدعا علیه را برابر خواهد اگر ممکن باشد
بیست و نهم سوال کردن از عدالت گواهان در پنهانی چه آن از تهمت دورتر است و هرگاه مدتی
بگذرد که در گواهان تغیر حال ممکن باشد مجدد از حال ایشان سوال کند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند
که هرگاه شش ماه بگذرد از حال ایشان سوال باید کرد سی ام قضایای هر روز و هفته و هر ماه
و هر سال را هر یک در جای جمع کند و تاریخ آنها را بنویسد تا آنکه از تغیر محفوظ باشد سی و یکم
آنکه قاضی وعظ گوید در وقت قسم دادن سی و دوم آنکه در حکم کردن در هر قضیه گواهان

عادل بگیرد سیم و سوم عفو کردن قاضی از کسی که با او درشتی کند سیم و چهارم ترک کردن قاضی گرفتن چیزی از بیت المال جهت رزق اگر احتیاج نداشته باشد و همچنین است حکم کاتب قاضی و مترجم قاضی و معلم قرآن و مدرس آداب و غیر آن و صاحب دیوان و کیال و گواهان که گواهی دهند مگر آنکه جهت سفر کردن بمؤنت سفر محتاج باشند چه درین صورت گرفتن چیزی جهت مؤنت سفر جائز است سی و پنجم آنکه سه نوبت کسی که قسم متوجه او است بگوید اگر قسم نخوری حکم میکنم بحق جهت دیگری سی و ششم سوگند مغلظه دادن در اموالیکه زیاده از ربع دینار باشد و اما چهار امر حرام اول دادن چیزی جهت قاضی شدن و بعضی از مجتهدین گفته اند که آنکس که اراده قاضی شدن دارد اگر مشهور نباشد میانه مردمان سنت است که چیزی دهد و قاضی شود تا آنکه مشهور شود بعلم و فضل دوم رشوت گرفتن در قضا پرسیدن و همچنین رشوت دادن بقاضی حرام است مگر آنکه داند که اگر رشوت ندهد مالش فوت میشود چه درین صورت جائز است سوم اجرت گرفتن قاضی با عدم تعیین و احتیاج از مدعی و مدعا علیه و غیر ایشان اما با حاجت مکروه است چهارم تلقین کردن قاضی مدعی و مدعا علیه را چیزی که مستلزم ضرر دیگری باشد و اما یازده امر مکروه اول دربان نگاهداشتن قاضی در وقت قضا پرسیدن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند جهت آنکه حضرت رسالت پناهی صلعم نهی از آن کرده دوم قضا پرسیدن در وقت گرسنگی و غضب سوم خریدن و فروختن قاضی بنفس خود چیزی را جهت خود چهارم بسیار گشاده روی بودن قاضی که سبب آن شود که هیبت او از دلها ساقط شود پنجم بسیار مقبوض بودن قاضی ششم تعیین کردن جماعتی مخصوص جهت گواه شدن هفتم شفاعت کردن قاضی جهت اسقاط حقی یا ابطال دعوی هشتم متفرق ساختن گواهان هرگاه فاضل باشند و عیب گرفتن ایشان نهم با یکی از مدعی و مدعا علیه سخن گفتن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند دهم در مسجد قضا پرسیدن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند یازدهم رزق گرفتن قاضی با احتیاج و عدم تعیین از بیت المال مطلب دوم در بیان تحقیق دعوی و جواب و کیفیت حکم حاکم و در آن چند فصل است فصل اول در تحقیق دعوی بدانکه مدعی کسی است که هرگاه او ترک دعوی کند کسی با او کاری نداشته باشد یا آنکه خلاف اصل یا خلاف ظاهر را دعوی کند و مدعا علیه مقابل او است و شش چیز در مدعی شرط است

[illegible] یا کسی که مدعی اصل باشد یا کسی که مدعی ظاهر باشد ۱۲

اول آنکه بالغ باشد چه دعوی غیر بالغ مسموع نیست دوم آنکه عاقل باشد چه دعوی دیوانه معتبر نیست سوم آنکه مختار باشد چه دعوی عاقل و مست و بیهوش و خفته و کسیکه او را اکراه بران دارند صحیح نیست چهارم آنکه دعوی را جهت نفس خود کند یا جهت کسیکه ولی یا وصی یا وکیل او باشد یا حاکم شرع یا امین او باشد پس اگر غیر اینها دعوی کند صحیح نیست پنجم در آنچه دعوی کند چیزی باشد که مسلمان مالک آن شود پس دعوی شراب و گوشت خوک کردن مسلمان صحیح نیست و اگرچه دعوی بر یهود باشد ششم آنکه دعوی او لازم باشد بحسب شرع پس اگر شخصی دعوی نماید که فلان ملک را فلان شخص بمن بخشیده این دعوی مسموع نیست تا آنکه گوید بمن بخشیده و تصرف بمن داده چه در بخشیدن تا القبض نشود لازم نمیشود و جواب مدعا علیه بر سه قسم است قسم اول آنکه اقرار کند بآنچه مدعی دعوی میکند پس درین صورت هرگاه مدعا علیه بالغ و عاقل و مختار و جایز التصرف باشد لازم میشود بر او ادای حق آن و اگر درین صورت مدعی از حاکم التماس نماید که بر اقرار مدعا علیه چیزی بنویسد یا گواه بگیرد حاکم چیزی بنویسد و گواه بگیرد بشرطیکه مدعا علیه را بشناسد یا دو گواه عادل گواهی دهند که بر حاکم ظاهر شود حال مدعا علیه چنانچه گذشت و اگر گواه نباشد بر بن مدعا و مدعی التماس چیزی نوشتن کند حاکم چیزی بنویسد و در ان نوشته شکل مدعا علیه را بنویسد و بمجرد قول اقرار کننده ننویسد و اگرچه مدعی تصدیق او کند زیرا که ممکن است که هر دو با یکدیگر ساخته باشند جهت لازم ساختن حقی بر غیری و اگر مدعا علیه در صورتیکه اقرار بمال مدعی کند دعوی مفلسی نماید و بگواه آنرا ثابت سازد مهلتش باید داد تا چیزی پیدا کند و اگر مفلسی خود را ثابت نسازد حاکم او را حبس کند تا حال او معلوم شود قسم دوم آنکه مدعا علیه انکار دعوی مدعی کند پس درین صورت حاکم شرع اگر عالم باشد بحق مدعی حکم میکند بر مدعا علیه بدادن آن حق بمدعی و اگر عالم نباشد طلب گواه از مدعی میکند پس اگر گواهان عادل بگذارند که بر حاکم ظاهر شود حکم کند و اگر گواهانی بگذارند که حال آنها بر حاکم مجهول باشد و حکم طلب ظاهر ساختن عدالت گواهان از مدعی بنماید و جرح در ایشان از مدعا علیه اگر مهلت خواهند سه روز ایشانرا مهلت دهند پس اگر مدعی گوید که گواهان من غائب اند مخیر است از حاکم او را میانه قسم دادن مدعا علیه و صبر کردن تا گواهان را حاضر کند و درین صورت بر مدعا علیه لازم نیست که کفیل بدهد

ف در صورتیکه قاضی مدعا علیه را نشناسد و گواه بر اقرار او هم نرسد [illegible]

[illegible]

واگر مدعی گوید که گواه ندارم حاکم خاطرنشان او نماید که او را بر مدعا علیه قسمی هست پس اگر طلب قسم کند حاکم مدعا علیه را قسم بدهد و حاکم بی رضای مدعی قسم نمیتواند داد و مدعا علیه نیز بی رضای مدعی یا حاکم شرع اگر قسم بخورد اعتباری ندارد و بعد از آنکه مدعا علیه قسم بخورد دعوی ساقط میشود و بعد از آن اگر مدعی مالی از مدعا علیه بیابد بر او حرام است که بعوض مال خود بردارد دیگر آنکه مدعا علیه بعد از قسم خوردن بگوید که قسم دروغ خوردم و اگر مدعی بعد از قسم گواه بگذارد حق او در این صورت ثابت میشود یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اصح آنست که ثابت نمی شود و در صورتیکه قسم متوجه مدعا علیه باشد اگر از قسم خوردن امتناع نماید آیا بمجرد امتناع حاکم را میرسد که حکم کند بآن حق جهت مدعی یا آنکه مدعی هرگاه قسم بخورد حکم جهت او کند درین مسئله میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که مدعی باید که قسم بخورد و اگر درین صورت نیز مدعی از قسم خوردن امتناع نماید آیا دعوی او بالکلیه ساقط میشود یا در آن مجلس دعوی او ساقط میگردد و میانه مجتهدین نیز درین مسئله خلافست مشهور آنست که بالکلیه دعوی ساقط میشود مگر آنکه بر مدعای خود گواهان عادل بگذارند و اگر مدعی از قسم خوردن درین صورت مهلت طلبد مهلتش میدهد حاکم بخلاف مدعا علیه که اگر مهلت طلبد در قسم خوردن مهلتش نمیدهد و در صورتیکه قسم متوجه مدعی باشد آیا میرسد او را که طلب حاضر گردانیدن حق خود کند میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اقرب آنست که لازم نیست و قسمی که باعث اسقاط دعوی مدعی میشود آنست که باسم خدا تعالی یا بصفات مختصه او باشد چنانچه در بحث سوگند خوردن گذشت و اگر حاکم داند که یهود را اگر قسم بمذهب او دهد بیشتر میترسد قسم بمذهب او دهد مگر آنکه مشتمل باشد بمذهب او قسم دادن بر فعل حرامی و سنت است که حاکم سوگند مغلظه بدهد در حقوق مگر آنکه کم از ربع دینار باشد اگر سوگند مغلظه نخواهد داد و قسم مغلظه خوردن بر مدعا علیه لازم نیست و سنت است که حاکم وعظ گوید سوگند خورنده را پیش از سوگند خوردن و قسم خوردن میباید که در مجلس حکم حاکم باشد مگر کسیکه معذور باشد چون زنی را که عادت او نباشد که از خانه بیرون آید و بیماری که نتواند بمجلس حکم حاضر شود و سوگند خوردن گنگ باشاره او است و بعضی از مجتهدین گفته اند که دست او را باسم خدا تعالی نهند و بعضی از مجتهدین گفته اند که صورت قسم را بر چیزی بنویسند و بشویند و بگنگ دهند که بخورد و اگر

بخورد ساقط میشود دعوی او و اگر نخورد آنچه مذکور شد در حکم میکنند و کافیست منکر را سوگند خوردن
بر نفی استحقاق مدعی و اگرچه جواب مدعی را بانکار چیزی مشخص داده باشد و سوگند خوردن قطع
باید در فعل نفس خود و در ترک آن و در فعل غیر اما بر نفی علم است در نفی فعل غیر و قسم خوردن بر دو
قسم است اول بر نفی و آن وظیفه منکر است چنانچه مذکور شد دوم اثبات و آن در پنج موضع است
که مدعی در آنها قسم میخورد جهت اثبات حق خود یا اثبات دفع ضرری از خود اول لعان نزد بعضی
جماعتی از مجتهدین که لعان را قسم دانند دوم قسم خوردن مدعی بکشتن و قسم خوردن ایشان برای او
سوم قسم خوردن مدعی هرگاه یک گواه داشته باشد چهارم قسم خوردن مدعی هرگاه مدعا علیه رد
کند یا از قسم خوردن امتناع نماید چنانچه مذکور شد پنجم قسم استظهاری هرگاه دعوی بر میت یا
طفل یا دیوانه یا غائب باشد چه مدعی در این صورتها اگر از اثبات بشهود قسم میخورد جهت اثبات
مال خود و در چهار موضع مدعی قسم میخورد اول آنکه مدعا علیه قسم را رد کند چه در این صورت مدعی قسم میخورد
چنانچه مذکور شد دوم آنکه مدعا علیه از قسم خوردن امتناع نماید چه در این صورت مدعی قسم میخورد
سوم آنکه مدعی یک گواه داشته باشد چنانچه مذکور شد چه در این صورت مدعی قسم میخورد چهارم آنکه
مدعی دعوی کشتن یا لوث بر کسی نماید چنانچه در بحث قصاص خواهد آمد چه قسم در این صورت متوجه
مدعی است و در سه موضع رد قسم بر مدعی ممکن نیست اول هرگاه دعوی کند وصی یتیم مالی را
بر شخصی و آن شخص منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید چه در این صورت رد قسم بر وصی یتیم
نیست دوم آنکه وصی یتیم بر وارث دعوی نماید که میت بر فقرا وصیت کرده بچیزی یا وصیت
کرده بخمس یا زکوة یا حج و وارث منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید چه در این صورت حبس منکر لازم است
تا آنکه سوگند خورد یا اقرار کند سوم آنکه امام وارث میت باشد چه سوگند خوردن امام نامشروع
است بلکه حبس منکر میکنند تا سوگند خورد یا حکم کند بنکول کردن او و در پنج موضع قسم نمیتوان داد
اول آنکه شخصی منکر باشد تمام شدن سال را بر مال او در زکوة دوم آنکه شخصی منکر باشد رسیدن
مال او را بنصاب سوم آنکه شخصی دعوی اخراج زکوة از مال خود کند چهارم آنکه شخصی دعوی ناقص
بودن خرص معتاد کند پنجم آنکه یهودی دعوی اسلام کند پیش از تمام شدن سال تا آنکه از دادن
جزیه خلاص شود قسم سوم آنکه مدعا علیه از دادن جواب ساکت باشد و سبب آن اگر از آفت گنگی

باشد حاکم او را بهر طریق که تواند گرداند تا آنکه جواب دهد از اقرار و انکار او معلوم شود و اگر بسبب عناد و
عداوت باشد حبس کنند او را تا جواب مدعی گوید تا آنکه حکم کند بنکول کردن او یعنی قسم نخوردن او بعد
از آنکه حاکم شرع با او اظهار کند جواب را آنگاه جواب را نگوید مدعی را بقسم خوردن امر کند اگر قسم خوردن
او ممکن باشد حکم کند جهت مدعی بحق **فصل دوم** در آنچه سبب حکم حاکم میشود بدانکه امام بعلم خود حکم میتواند کرد
در حقوق الله و حقوق الناس و غیر امام از قاضیان جامع الشرائط در حقوق الناس بعلم خود حکم میتواند
کرد و آیا در حقوق الله بعلم خود حکم میتواند کرد یا نه میانه مجتهدین در این مسئله خلافست اقرب آنست
که حکم میتواند کرد اما بمجرد دیدن خط خود حکم نمیتواند کرد هرگاه در خاطرش کیفیت آن حکم نباشد و بعضی
از مجتهدین حکم کردن قاضی را بعلم خود در چهار موضع جائز داشته‌اند و در ماسوای چهار موضع
منع کرده‌اند اول عدالت گواهان و جرح ایشان چه اگر قاضی عالم باشد بعدالت یا فسق ایشان
حکم میتواند کرد و اگر بعدالت و فسق ایشان عالم نباشد واجبست از حال گواهان سؤال کند اگرچه
مدعا علیه از آن ساکت باشد دوم اقرار کردن در مجلس حاکم اگرچه غیر او نشنود سوم حکم کردن با علم یقینی
بخطا کردن گواهان یا کذب ایشان چهارم تعزیر کردن کسیکه بی ادبی کند در مجلس قضا اگرچه غیر او
عالم نباشد بآن و بعضی از مجتهدین زیاده کرده‌اند موضع پنجم را که بعلم خود قاضی حکم میتواند کرد و آن صورتی
است که در واقع یک گواه باشد و قاضی خود یک گواه دیگر باشد چه در این صورت قاضی حکم میتواند کرد و
حکم میکند قاضی در حقوق الناس بر غائب از مجلس حکم خواه دور باشد و خواه نزدیک بشرط آنکه مدعی
قسم بخورد بر بقای حق خود چه در این صورت قسم دادن مدعی واجبست هرگاه مدعی جهت خود دعوی
نماید اما اگر از جهت موکل یا مولی علیه باشد قسم نیست بلکه مال را تسلیم او میکند با کفیل تا آنکه غائب
حاضر شود و در دعوی بر طفل و میت و دیوانه قسم خوردن لازم است اما اگر در شهری باشد که آمدن
او بمجلس حاکم متعذر باشد آیا حکم میکند یا نه در این مسئله میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که
حکم میکند اما بعد از آنکه حاضر شود و دعوی ادای حق یا ابرای آن کند و بگواهان عادل ثابت سازد
رد کند حاکم حجت او را آنچه حکم کرده باشد و قاضی در حق الله بر غائب حکم نمیتواند کرد اما اگر چیزی
باشد که مشتمل باشد بر حق الله و بر حق الناس چون دزدی کردن غائب حکم کند بر غائب برد مال را
اما دست بریدن او حکم نمیتواند کرد و بسبب نوشته قاضی که بقاضی دیگر نوشته باشد حکم نمیتواند کرد

اگر چه مهر کرده باشد اما اگر قاضی بقاضی دیگر بحکم کردن خبر دهد انفاذ حکم او میتواند کرد و اگر قاضی
بقاضی دیگر گوید که پیش من ثابت شده بود دیگری را لازم نیست انفاذ آن **فصل سوم در کیفیت حکم
کردن حاکم** بدانکه هرگاه مدعی و مدعا علیه دعوی کنند چیزی را که در دست هر دو باشد و گواه نداشته
باشند حاکم هر یک را بر نفی استحقاق دیگری سوگند میدهد و بالسویه آن چیز را میان ایشان قسمت
مینماید و همچنین است حکم اگر هر دو از قسم خوردن امتناع نمایند و اگر یکی از ایشان سوگند خورد و دیگری
نخورد حاکم آنرا بکسی دهد که سوگند خورد پس اگر سوگند خوردن آن کس بعد از سوگند نخوردن آن
دیگری باشد که حاکم او را اول مقرر کرده بود بقرعه سوگند میدهد حاکم آن مدعی را یک قسم برای نفی و
یک قسم برای اثبات و اگر خواهد یک سوگند میدهد حاکم او را و جمع میکند میانه نفی و اثبات و اگر
پیش از قسم نخوردن آن دیگری باشد قسمی دیگر میدهد حاکم شرع او را جهت اثبات و تمام میگیرد
و همچنین بالسویه میان ایشان قسمت میکند هرگاه هر دو گواه داشته باشند و آنچه در دست هر یکی باشد
حاکم از و میگیرد و بدیگری میدهد و اگر یکی از ایشان گواه داشته باشد آنچیز تعلق باو دارد بی قسم
پس اگر یکی از ایشان خانه را متصرف باشد و دیگری گواه نداشته باشد قسم متوجه است خواه آنکس
که متصرف است گواه داشته باشد و خواه نداشته باشد و گواه کافی از قسم خوردن او نیست و اگر
یکی از ایشان که متصرف باشد دعوی جمیع آنچیز کند و دیگری دعوی نصف آن کند و گواه داشته
باشد نصف را بکسی میدهد حاکم که دعوی کل میکند بی منازعت و نصف دیگر را بقرعه بدهد
با قسم هر که بیرون آید از وست بعد از آنکه خوردن جهت نفی استحقاق دیگری و اگر از قسم خوردن امتناع
نماید دیگری قسم نخورد و اگر او نیز امتناع نماید میانه ایشان نصف را دو قسم سازند پس مدعی کل سه
ربع میبرد و مدعا علیه نصف یک ربع و اگر ایشان گواه نداشته باشند میانه ایشان بالمناصفه
قسمت میکنند بعد از آنکه مدعی نصف را قسم بدهد و اگر هر دو متصرف باشند و گواه نداشته باشند
حاکم باید حکم بتقسیم منقسم نماید میانه ایشان مدعی قسم نخورد و بر مدعا علیه قسم نیست و اگر در نصورت هر دو گواه
داشته باشند نصف را حاکم بمدعی کل میدهد و در نصف دیگر چون گواهان متعارض شده اند و در
جمیع امور مساوی اند مجتهدین را در این مسئله خلافست جهت آنکه آیا گواهان داخل معتبرند یا خارج پس بمذهب
آن جماعه که گواهان خارج را اعتبار کرده اند آن نصف را بمدعی کل باید داد و بمذهب آن جماعه که گواهان

داخل را اعتبار کرده اند آن نصف را بمدعی نصف باید داد و در صورتیکه گواهان متعرض شوند حاکم
عمل بقول اعدل گواهان میکند و اگر در عدالت مساوی باشند اگرچه تاریخ گواهان مختلف باشد
آنچه در تاریخ مقدم باشد حکم کردن بآن مقدم است و اگر مساوی باشد قرعه بزنند و هرگاه گواهان
بعد از گواهی دادن رجوع کنند پیش از حکم کردن حاکم حکم نمیتواند کرد و اگر پس از حکم کردن رجوع
کنند حکم باطل نمیشود و لیکن اگر دعوی مال باشد گواهان آن مال را ضامن اند خواه آن عین
1 باقی باشد و خواه نباشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر عین باقی باشد آن عین را میگیرند و اگر دعوی
کشتن یا رجم کردن یا بریدن اعضا یا جراحت کردن باشد و رجوع کردن گواهان پیش از استیفای
آنها باشد استیفا جائز نیست و در قصاص بعضی از مجتهدین گفته اند که منتقل بدیت میگردد و بعضی گفته
اند که ساقط میشود و اگر رجوع کردن ایشان در این صورتها بعد از استیفای آنها باشد و اعتراف
کنند که عمدا بدروغ گواهی داده اند گواهان را قصاص میتوانند کرد اما زیادتی دیت ایشانرا باید
داد و اگر اعتراف کنند که بخطا گواهی داده اند قصاص نیست بلکه دیت میدهند و اگر بعضی گویند
که عمدا بدروغ گواهی دادیم و بعضی گویند که بخطا گواهی دادیم بر آنهائیکه عمدا گواهی دروغ داده
اند قصاص است و آنهائیکه خطا کرده اند حصه دیت آنها میدهند و اگر دعوی طلاق زن باشد و بعد
از شوهر کردن رجوع کنند در این مسئله میانه مجتهدین خلافست بعضی از ایشان گفته اند که شوهر
اول رد کند حاکم آن زن را و گواهان مهری که شوهر ثانی داده غرامت میکشند و بعضی از
مجتهدین گفته اند که اگر بعد از دخول شوهر اول رجوع کرده اند غرامتی نمیکشند برای او بلکه شوهر
اول بسبب دخول مهر مستقر شده و زن تعلق بثانی دارد چه حکم را بعد از وقوع باطل نمیدانند و اگر
پیش از دخول رجوع کنند غرامت میکشند گواهان نصف مهر را و اگر دروغ گفتن گواهان
بر حاکم یقین شود حکم او باطل است در جمیع صورتها و تعزیر ایشان میکنند خواه ثبوت آن پیش از
حکم باشد و خواه بعد از حکم و گواهان ضامن اند در صورتهای مذکوره بتفصیلیکه مذکور شد

فصل چهارم در بیان قسمت کردن میان شریکان و آن تمیز کردن حصه یکی از شریکان است
از حصه دیگری بدانکه سنت است بر حاکم که شخصی تعیین کند در هر شهری که میان شریکان چیزهائیکه مشترک
باشند قسمت نماید و رزق قسمت کننده را از بیت المال مسلمانان بدهد و شرطهای قسمت کننده

ف
[illegible]
وان رجعا بعده
فان کان [illegible]
دخول الزوج الاول
[illegible] ۱۲
شوهر اول ۱۲
حاکم ۱۲
برای شوهر اول ۱۲

پنج است اول آنکه بالغ باشد دوم آنکه عاقل باشد سوم آنکه مؤمن باشد چهارم آنکه عادل باشد پنجم آنکه
عالم باشد بمعرفت حساب و اگر شریکان متفق شوند بر شخصی که میان ایشان قسمت کند غیر آن شخص که
حاکم شرع تعیین کرده جایزست و درین شخصیکه شریکان با و راضی شده باشند سوای آنکه مکلف باشد
از شرطهائیکه مذکور شد چیزی لازم نیست چه اگر بقسمت کردن کافری راضی شوند صحیح ست و قسمت
کردن بر دو قسم است اول قسمت اجباری یعنی اگر یکی از شریکان از قسمت امتناع نماید حاکم شرع بجبر و
قهر میانهٔ ایشان قسمت میکند و آن بر دو قسم است اول آنکه چیزیکه میان شریکان حاکم بجبر قسمت میکند
میباید که حصهٔ هر یک مساوی باشد یا آنکه مختلف باشد اما توان مساوی ساخت و در قسمت
کردن ضرری بدیگری نرسد و مراد بضرر آنست که در قسمت کردن قیمت واقعی آن نقصان فاحش
بهم رساند و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر قسمتی که مستلزم نقصان باشد اگر چه اندک باشد بی رضای
شریک حاکم قسمت نمیتواند کرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر قسمتی که سبب آن شود که شریک از
حصهٔ خود منتفع نشود لازم نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند وقتی قسمت لازم است که شریک
بطریقی که پیش از قسمت کردن انتفاع از حصهٔ خود میبرد بعد از قسمت نیز همان انتفاع گیرد و بهترین
اقوال قول اول است دوم آنکه شریکی که ضرر باو رسد بسبب قسمت کردن راضی بقسمت شود چه
درین صورت نیز حاکم بقهر میانهٔ آنها قسمت میکند قسم دوم قسمت تراضی یعنی قسمتی که بجبر و بقهر حاکم
نتواند کرد بلکه شریکان تا بآن راضی نشوند صحیح نیست و آن نیز بر دو قسم است اول آنکه بقسمت کردن
که ضرر بشریک رسد و از آن منتفع نشود چون قسمت کردن جواهر که قابل قسمت کردن نباشد یا آنکه
بقسمت کردن ضایع شود چون شکستن یاقوتی که میان دو کس مشترک باشد دوم قسمت کردن
مستلزم آن باشد که یکی از ایشان چیزی بدیگری بدهد تا حصه مساوی شود پس درین صورت حاکم
شرع با ایشان اگر راضی نشوند بقهر نمیتواند میانهٔ ایشان قسمت کرد و در صورت قسمت اجباری و غیر
اجباری اگر یکی از شریکان طلب قسمت کردن باجزا یا بزبان کند جایزست اما احادیث و بدیگری
لازم نیست بلکه هر یک را فسخ میرسد و در قسمت غیر اجباری هرگاه حصهٔ شریک باجزا قسمت
میکنند در صورتیکه اجزا مساوی باشند و متفق نشوند باختصاص هر کدام بر حصهٔ خود لازم میشود
بی قرعه و اگر متفق نشوند قرعه بزنند حاکم میانهٔ ایشان باین طریق که اسمهای ایشانرا بر رقعها

اینکه درین دو صورت قسمت منقصه است چنانچه شارح لمعه علیه الرحمه تصریح نموده و بهذه عبارته ولو طلب المهایاة ... احد ... مساوی ... بالاجزاء ... جائز ... سالت ... ۱۲

بنویسند و بکسی دهد که مطلع بران نباشد و امر کند او را بیرون آوردن اسم هر یک بر حصه یا حصه را با اسم
اسم یکی از ایشان انچه بیرون آید بدان عمل کنند و اگر بر حاکم ظاهر شود که در قسمت کردن غلطی واقع شده
قسمت باطل میشود و اگر یکی از ایشان دعوی غلط نماید و بگواه ثابت نتوان ساخت شریک دیگر را
قسم باید خورد پس اگر قسم بخورد قسمت صحیح است و اگر قسم نخورد و مدعی قسم بخورد قسمت باطل است و
اگر حصه بعضی از شریکان ظاهر شود که مال غیری بوده و اجزا مساوی باشد قسمت باطل نمیشود اما اگر
اجزا مختلف باشد قسمت باطل میشود مطلب سیوم در بیان شهادت یعنی گواهی دادن و دران چند
فصلست **فصل اول** در واجب بودن شهادت و شرطهای آن بدانکه گواهی دادن واجب کفائیست
باجماع مجتهدین با قدرت بران خواه طلبیده باشند او را جهت گواه شدن و خواه نطلبیده باشند مگر
با خوف ضرر غیر مستحق بر خود و بعضی از مومنین و اجرت گرفتن بران حرام است مگر مونت سفر جهت ادای شهادت
و گاه هست که واجب عینی میشود و آن هنگامیست که گواهی منحصر در شخصی باشد و شرطهائیکه در گواه میباید
یازده است شرط اول آنکه بالغ باشد پس گواهی دادن طفل صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند
که گواهی اطفال در جراحتی که سرایت بکردن نکند مقبول است بشرط آنکه ده سال داشته باشند و متفرق
گواهی نداده و بر چیز مباح مجتمع شده باشند و بعضی از مجتهدین گواهی اطفال را مطلقا قبول
نمیدانند شرط دوم آنکه عاقل باشد چه گواهی دادن دیوانه صحیح نیست اما اگر دیوانگی او دوری باشد
و دران حالت که دیوانه نباشد صحیح است شرط سیوم آنکه مسلمان باشد چه گواهی کافر صحیح نیست و
اگرچه جهت کافری گواهی دهد و بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهی جهود جهت جهود مقبولست و بعضی از
مجتهدین گواهی اهل ذمه را در حق یکدیگر جائز داشته اند اگرچه در مذهب مختلف باشند چون گواهی دادن جهود
جهت ترسا و گواهی دادن گبر جهت جهود و باجماع مجتهدین جائز نیست و گواهی دادن جهود نیز جهت مسلمان
جائز نیست مگر در وصیت کردن هرگاه مسلمانان عادل نباشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهی ایشان وقتی در
وصیت مقبولست که در سفر باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهی ایشان وقتی در وصیت مقبولست که بعد
از نماز عصر قسم بخورند به وصیت شرط چهارم آنکه مومن باشد یعنی قائل بامامت دوازده امام علیهم السلام
باشد پس گواهی دادن غیر مومن صحیح نیست شرط پنجم آنکه عادل باشد و عدالت ملکه ایست نفسانی که
باعث ملازمت تقوی و مروت میشود و زائل میشود عدالت بکردن گناهان کبیره و بسیار کردن گناهان

صغیره و مجتهدین در کتب خود عدد گناهان کبیره را مختلف ذکر کرده اند بعضی از ایشان بیست چیز گناه کبیره
ذکر کرده اند اول شریک اثبات کردن جهت خدا تعالی شانه دوم کشتن مؤمن بغیر حق و زخم زدن
بغیر حق سیوم زنا کردن چهارم لواطه کردن پنجم گریختن از جنگگاه هرگاه دشمن کمتر از دو مثل باشند مگر
بدو طریق که در بحث جهاد مذکور شد ششم سحر کردن هفتم ربا خوردن هشتم زنان شوهردار را بزنا انداختن
نهم خوردن مال یتیم بغیر حق دهم غیبت کردن مسلمانان یازدهم سوگند دروغ خوردن دوازدهم
گواهی دروغ دادن سیزدهم شراب و هرچه مست کننده باشد مثل بنگ خوردن چهاردهم
استحلال کعبه معظمه یعنی ترک کردن احرام در وقت داخل شدن با سوای جماعتی که استثنا کرده اند پانزدهم
دزدی کردن شانزدهم هجرت را شکستن هفدهم کافر شدن و بدیار کفار رفتن بعد از مسلمان شدن
هیجدهم از رحمت خدا ناامید بودن نوزدهم از مکر خدا ایمن بودن و در حکم این هر دو است اعتراض کردن
بر قضای الهی و قدر او بیستم عاق شدن یعنی از اطاعت پدر و مادر در هر موضعی که اطاعت ایشان لازم
باشد بیرون رفتن و بعد از آنکه این بیست چیز را گناه کبیره ذکر کرده اند نقل نموده اند که این بیست چیز در
احادیث مذکور است صریحاً که اینها گناه کبیره اند و بعضی از مجتهدین زیاده بر آنچه مذکور شد هجده چیز ذکر کرده
اند اول قیادت یعنی میان مردان و زنان وسیله شدن برسیدن ایشان بحرام بیکدیگر دوم دیوث
بودن سیوم بیرون آوردن کسی را که پناه بکعبه و به بیت برده باشد مگر آنچه را مجتهدین استثنا کرده اند چهارم
غصب کردن مال مسلمانان پنجم سخن چینی کردن ششم قطع صله رحم کردن هفتم کم فروختن و زیاده کشیدن
هشتم نفع رسانیدن باهل ظلم نهم ترک نماز و روزه و زکوة و خمس و حج در سالیکه واجب شده باشد
کردن دهم ظهار کردن با زن خود یازدهم خوردن گوشت مرده و خوک بی احتیاج دوازدهم راه مسلمانان
زدن سیزدهم شنیدن سرود و دستان و خواندن آن بطریق چهاردهم قمار باختن پانزدهم هجو کردن
مسلمانان شانزدهم مرد را حریر محض و طلا پوشیدن هفدهم کبر و حسد و بغض مؤمنان داشتن هجدهم
وصیت کردن جهت غیری بقصد ضرر رسانیدن بوارث و بعضی از مجتهدین گفته اند که عدد گناه کبیره
هفتاد است و در بعضی احادیث آمده که عدد گناه کبیره بهفتصد نزدیکتر است تا بهفتاد و بعضی از مجتهدین گفته اند
که گناه کبیره آنست که شارع جهت کردن آن حدی قرار داده باشد پس هرچه حد نداشته باشد گناه کبیره
نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که گناه کبیره هر گناهی است که کننده آن را در قرآن یا در حدیث وعده

داده باشد بعقاب سخت و بعضی از مجتهدین گفته‌اند گناه کبیره هر گناهی است که در کردن آن فهمیده
شود که کننده آن بمذهب و ملت کم اعتقاد است و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که گناه صغیره نمیباشد
بلکه همه گناه کبیره اند اما نظر بیکدیگر کرده بعضی از آنها صغیره است مثل آنکه نظر کردن بزنان اجنبیه
صغیره است نسبت ببوسیدن ایشان و بوسیدن ایشان صغیره است نسبت بزنا کردن با ایشان
و این قول خالی از قوتی نیست چه در حدیث آمده که بگناه خردی گناه نکنند بلکه نگاه ببزرگی کسی کنند که
نسبت باو گناه واقع میشود و در بعضی احادیث آمده که هر گناهی عظیم است و زائل میسازد عدالت را
ترک مروت کردن و آن هر چیزی است که سبب سبکی شود چون طعام خوردن غیر بازاری در بازارها و
سر برهنه راه رفتن و بسیار چیزها که سبب خنده شود ذکر کردن و پوشیدن علما لباس لشکری را و غیر اینها
و عدالت گواهان بسه چیز ثابت میشود اول علم حاکم شرع بآن بمعاشرت باطنی دوم گواهی دادن
دو عادل بعدالت او و میباید که تعریف کنند آن شخص را بنام او و نام پدر او و در حضور مدعی و مدعا علیه
چه ممکن است که میانه شاهد و مدعی شرکتی باشد یا میانه او و مدعا علیه عداوتی باشد سوم شیاع بحسب
بعضی از مجتهدین و بعضی از مجتهدین شیاع را در اثبات مجروح ساختن گواه کافی میدانند و اگر گواهان
عدالت و گواهان جرح آنها متعارض شوند گواهان فسق مقدم است هرگاه مطلق گواهی بدهند و سبب
آن مذکور نسازند و اگر ذکر سبب کنند بعضی از مجتهدین گفته‌اند که گواهان جرح مقدم است و بعضی گفته
اند گواهان عدالت و آیا اثبات میشود عدالت گواه باقرار کردن مدعا علیه بعدالت او میانه مجتهدین
خلافست و اگر بعد از گواهی دادن گواهان عادل به عدالت حاکم را شکی باشد سنت است که
میانه گواهان تفریق کنند هرگاه از فضلا نباشند و عدالت گواهان در وقت گواهی دادن معتبر است
نه در وقت گواه شدن مگر در طلاق که عدالت گواهان طلاق در وقت شنیدن معتبر است نه در وقت
گواهی دادن شرط ششم آنکه حلال زاده باشد چه شهادت ولد الزنا مقبول نیست و در بعضی از احادیث صحیحه
وارد شده که شهادت فرزند زنا به اندک چیزی قبول میتوان کرد و گواهی ولد الزنا وقتی مردود است
که بحسب شرع حال آن شخص باشد پس اگر در میان مردمان بخلاف آن مشهور باشد گواهی او مقبول است
شرط هفتم آنکه در گواهی دادن متهم نباشد چه اگر در گواهی او رسیدن نفعی یا دفع ضرری متصور باشد چون
گواهی شریک بجهت شریک خود و شهادت وصی در آنچه جهت او وصی است و شهادت قرضخواهان بجهت مفلسی

بمالی و شهادت آقا جهت غلام و شهادت عاقله بفسق گواهان گواهی دهند بر کشتن شخصی بخطا و شهادت
قرضخواهان مفلس بفسق گواهان قرضخواهان دیگر شرط ششم آنکه میان ایشان عداوت دنیوی نباشد
چه گواهی عدو بر عدو مسموع نیست اما جهت عدو صحیح است هرگاه عداوت متضمن فسق نباشد و عداوت
دینی مانع نیست جهت آنکه گواهی دادن مؤمن بر جمیع اهل ملتها صحیح است شرط هفتم آنکه گواهان بسیار گو
نباشند شرط دهم پسر خود گواهی ندهند در حقوق الناس تا آنکه حاکم شرع از ایشان گواهی نطلبد پس
اگر پسر خود گواهی دهند گواهی ایشان مقبول نیست در آن معامله که پسر خود گواهی جهت آن داده
باشند اما در معامله دیگر مقبول است اگر پسر خود در آن گواهی ندهند اما اگر در گواهی دادن از ایشان پسر خود
در حقوق الله باشد مسموع است شرط یازدهم آنکه گواهی بلفظ گوید با قدرت چه اشارت کافی
نیست اما در گنگ که اشاره دلالت بر مقصود کند کافیست و شرط نیست آنکه در گواهی یگانه
باشد چه گواهی خویشان مقبول است و آیا گواهی پسر بر پدر مقبول است یا نه میانه مجتهدین در این
مسئله خلافست و اقوی آنست که صحیح نیست و این شرطها که مذکور شد میباید که گواه در وقت گواهی
دادن متصف باشد بآنها پس اگر این شروط در ایشان نباشد در وقت گواه شدن و در وقت
گواهی دادن متصف شوند باینها گواهی ایشان مقبول است مگر در گواهان طلاق که در وقت گواه
شدن میباید که متصف باینها باشند چنانچه مذکور شد **فصل دوم** در آنچه بسبب گواه شدن
میشود بدانکه گواه گواهی نمیتواند داد تا آنکه او را علم قطعی حاصل نباشد بآنچه گواهی بران دهد و آن
بدو چیز حاصل میشود اول دیدن آن چیز اگر چیزی باشد که توان دید مانند چون غصب کردن و دزدی
نمودن و کشتن و شیر خوردن و زائیدن و زنا کردن و لواطه و گواهی دادن کسیکه کور باشد درینها مسموع
است هرگاه شرطهائیکه مذکور شد درو باشد و جائزست دیدن گواه روی زن اجنبیه جهت گواه
شدن بر او مگر آنکه آواز او را بشناسد چه در غیر صورت دیدن روی او جائز نیست دوم شنیدن
در آنچه قابل شنیدن باشد چون شنیدن عقود و ایقاعات و کافی نیست دیدن خط خود اگرچه
عادلی گواهی دهد و آنچه سنیان نسبت کرده اند بامامیه که ایشان قائل اند بجواز آنکه شخصی جهت
برادر مؤمن خود گواهی دهد بدروغ غلط است زیرا که امامیه نقل اجماع کرده اند بر آنکه این گواهی
دادن جائز نیست و تصریح کرده اند که این قول مذهب محمد بن علی شلمغانی است که داخل غلاة

بوده و بسبب غلط افتادن سنبان این بوده که این مرد وقتی نسبی با سید داشته و بعد از آن فی الجمله
غلط شده و گواه تا آنکه نسب شخصی و عین او را نشناسد گواهی جهت او نمیتواند داد و بمجرد انتساب
او کافی نیست چه تزویر ممکن است و اگر بیان آن مرد بگواه مجهول باشد اگر دو عادل حال او را بگویند آن شخص
کفایت صحیح است فصل سوم در بیان تفصیل حقوقی که بگواهان عادل ثابت میشود و آنها بر نه قسمست
قسم اول آنکه بگواهی چهار مرد عادل ثابت میشود و آنها سه چیزند اول لواط دوم مساحقه قسم دوم
آنکه بگواهی چهار مرد یا سه مرد عادل و دو زن ثابت میشود و آن زناست که موجب رجم است و آن بگواهی
سه مرد و دو زن نیز ثابت میشود قسم سوم آنکه بگواهی دو مرد عادل و چهار زن ثابت میشود و آن
زناست که موجب جلد است چه آن بگواهی دو مرد و چهار زن نیز ثابت میشود قسم چهارم آنکه بگواهی
دو مرد عادل ثابت میشود و آن بیست و دو چیز است اول مرتد شدن دوم زنا دادن زنان
سوم خوردن هر چیزی که مست کننده باشد چهارم حد کسی که دزدی کرده باشد پنجم زکوة ششم خمس
هفتم نذر هشتم کفارات نهم مسلمان شدن دهم بالغ شدن یازدهم ولای عتق دوازدهم تعدیل و جرح
سیزدهم عفو کردن از قصاص چهاردهم طلاق پانزدهم عده زنان شانزدهم خلع هفدهم وکالت
هجدهم وصیت کردن بشخصی بغیر مال نوزدهم نسب بیستم دیدن ماه هرگاه در آسمان ابر باشد
بیست و یکم دخول کردن با حیوان بیست و دوم کشتن آدمی که موجب قصاص باشد یعنی عمدا باشد
قسم پنجم آنکه بگواهی دو مرد عادل و یکمرد و دو زن و یکمرد و قسم ثابت میشود و آن هر چیزیست
که مال باشد یا حق از مال باشد و آن بیست چیز است اول دین دوم قرض سوم غصب
چهارم قراض پنجم بیع ششم صلح هفتم اجاره هشتم مضاربه نهم مساقات دهم شرکت یازدهم رهن دوازدهم
وعده کردن در بیع سیزدهم وصیت بمال چهاردهم خیار اشتراط پانزدهم شفعه شانزدهم فسخ کردن
عقد هفدهم گرفتن مال کتابت هجدهم هبه نوزدهم صدقه بیستم کشتن که موجب دیت باشد و دیت
جراحتها و همچنین کشتن پدر پسر خود را و کشتن مسلمان کافر را یا آزاد بنده را چه در همه صور تنها دیت ثابت
میشود و خلافست میانه مجتهدین در آنکه آزادی و نکاح و قصاص باین قسم از گواهان ثابت
میشود و اقرب آنست که بیک مرد و دو زن ثابت میشود قسم ششم که بگواهی مردان تنها و زنان تنها
و باجماع هر دو ثابت میشود و قاعده در آن آنست که هر چه مخفی باشد از اطلاع مردان بر آن

دشوار باشد غالباً گواهی زنان در آن کافیست و آن هشت چیز است اول بکارت دوم زائیدن سیم
آواز کردن طفل در وقت زائیدن چهارم عیوب باطنی زنان پنجم رضاع بر قول قوی ششم وصیت
بمال بگواهی چهار زن ثابت میشود تا آنکه بگواهی یک زن یک ربع وصیت ثابت میشود و بگواهی دو
زن نصف وصیت ثابت میشود و بگواهی سه زن سه ربع وصیت ثابت میشود آیا بگواهی یک
مرد نصف وصیت ثابت میشود یا نه میانه مجتهدین خلافست در این مسئله اشکال و خفتی اقوی
است و اگر زنان بدانند که شخصی جهت شخصی وصیت بمال کرده آیا جائز است که او وصیت را در گواهی
دادن زیاده گرداند تا آنکه ربع او موافق اصل وصیت باشد خلافست میانه مجتهدین در این مسئله
هفتم انقضای عده هشتم حیض و نفاس قسم هشتم آنکه بگواهی یکجا کس ثابت میشود و چون دیدن ماه
هر گاه آسمان ابر نباشد بقول بعضی از مجتهدین قسم هشتم آنکه بگواهی یک کس ثابت میشود و چون
عزل وکیل چه هر گاه وکیل را بگواهی یک مرد عادل ظن حاصل شود معزول میشود چنانچه در بحث وکالت
مذکور شد و چون دیدن ماه بقول سلار که در اول ماه یک گواه عادل کافی میداند قسم نهم
بقسم تنها ثابت میشود و چون کشتن چه مدعی و خویشان او هر گاه گواه نداشته باشد پنجاه قسم بخورد
و کشتن ثابت میشود فصل چهارم در بیان تفصیل حقوق که بشیاع ثابت میشود بدانکه جماعتی
از مجتهدین که شیاع را کافی میدانند و شیاع اینجا عبارتست که حاکم شرع را ظن غالب حاصل
شود و در ذکر تفصیل حقوق که بشیاع ثابت میشود میانه مجتهدین خلافست و بعضی از ایشان هفت
چیز ذکر کرده اند اول نسبت به پدر و مادر دوم مردن شخصی سوم ملک مطلق چهارم وقف و
صدقات پنجم نکاح ششم آزادی و بندگی هفتم ولایت از قبل امام و بعضی از مجتهدین زیاده
بر هفت چیز مذکور پانزده چیز دیگر را بشیاع ثابت میدانند اول عزل دوم ولای عتق سیوم
رضاع چهارم ضرر رسانیدن بزن پنجم تعدیل گواه ششم جرح کردن گواه هفتم مسلمان بودن هشتم
کافر بودن نهم رشید بودن دهم سفیه بودن یازدهم حامله بودن دوازدهم زائیدن سیزدهم وصایه
چهاردهم آزاد بودن پانزدهم تهمت بر کشتن شخصی دیگری را و بعضی از مجتهدین زیاده بر این بیست و دو
چیز پنج دیگر ذکر کرده اند اول غصب کردن دوم دین سوم آزاد کردن بنده چهارم مفلس
بودن پنجم دیدن ماه فصل پنجم در تفصیل حقوقی که ثابت می شود بگواهی دادن گواهان عادل

بر گواهان عادل و این قسم را گواهی بر گواهی میگویند و آیا درین گواهی گواهی دادن زنان
بر گواهی دادن مردان مقبول است میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که مسموع نیست
اگرچه در مکانهائی باشد که گواهی زنان مقبول باشد در آنها و باین قسم گواهی یازده چیز ثابت میشود
اول قصاص دوم طلاق سوم نسب چهارم آزادی پنجم قرض ششم دین هفتم عقود هشتم عیب زنان
نهم زائیدن دهم فریاد زدن طفل در وقت زائیدن یازدهم وکالت دوازدهم وصیت کردن
بمال و غیر آن و قاعدهٔ کلی درین قسم آنست که هر چه حق الناس است ثابت میشود و اما حق الله باین
گواهی ثابت نمیشود و اگر چیزی مشتمل باشد بر حق الله و حق الناس چون لواط حق الناس باین قسم
ثابت میشود و اما حق الله ثابت نمیشود و شروط گواهی دادن گواهان بر گواهی دادن گواهان چهار
چیز است اول آنکه بر هر یک از گواهان اصل دو گواه فرع گواهی دهند پس اگر بر هر یک از گواهان اصل
دو گواه فرع گواهی ندهند مسموع نیست دوم آنکه گواهان اصل حاضر نباشند یا مرده باشند یا در سفر باشند
بیمار باشند یا در حبس باشند یا از ترس ظالم بیرون نتوانند آمد چه اگر ممکن باشد که ایشان حاضر شوند
گواهی گواهان فرع مسموع نیست سوم آنکه شرطهائیکه در گواهان اصل مذکور شد در گواهان فرع نیز باشد
پس اگر آن شرطها نباشد گواهی ایشان مسموع نیست چهارم آنکه گواهان اصل را معین سازند در وقت
گواهی دادن بآنکه نام ایشانرا ذکر کنند پس اگر ایشانرا مذکور نسازند گواهی ایشان مقبول نیست
و اگر گواهان فرع بر گواهان اصل گواهی دهند و ایشان منکر باشند میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست
و اصح آنست که گواهی گواهان فرع درینصورت مسموع نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر گواهان
فرع عادل تر باشند قول ایشان مسموع است و با مساوی بودن گواهی ایشان مسموع نیست و بعضی
گفته اند که با مساوی بودن گواهی ایشان مسموع است و مراتب این قسم گواهی دادن سه قسم است اول
اعلام و آن چنانست که گواهان اصل بگویند بگواهان فرع که گواه باشید که گواهیم بر فلان شخص که نزد فلان
شخص مبلغی دارد دوم آنکه گواهان فرع این قول را در حضور حاکم شرع بشنوند از گواهان اصل سوم آنکه
گواهان فرع بشنوند این قول را از گواهان اصل در غیر مجلس حاکم شرع و در قسم سوم میانهٔ مجتهدین خلافست
اقرب آنست که مسموع است و گواهان در قسم اول چنین ادای شهادت کنند که گواهان گواه گرفتند ما را فلانیان
و در قسم دوم شنیدیم در مجلس حاکم شرع که فلانیان گواهی دادند و در قسم سوم شنیدیم که فلانیان چنین گفتند

دشوار باشد غالباً گواهی زنان در آن کافیست و آن هشت چیز است اول بکارت دوم زائیدن سیم
آواز کردن طفل در وقت زائیدن چهارم عیوب باطنی زنان پنجم رضاع بر قول قوی ششم وصیت
بمال بگواهی چهار زن ثابت میشود تا آنکه بگواهی یک زن یک ربع وصیت ثابت میشود و بگواهی دو
زن نصف وصیت ثابت میشود و بگواهی سه زن سه ربع وصیت ثابت میشود آیا بگواهی یک
مرد نصف وصیت ثابت میشود یا نه میانه مجتهدین خلافست و درین مسئله اشکال و خنثی اقوی
است و اگر زنان دانند که شخصی چهار شخص وصیت بمال کرده آیا جائز است که او وصیت را در گواهی
دادن زیاده گوید تا آنکه ربع او موافق اصل وصیت باشد خلافست میانه مجتهدین و درین مسئله
هفتم انقضای عده هشتم حیض و نفاس قسم هفتم آنکه بگواهی پنجاه کس ثابت میشود چون دیدن ماه
هرگاه آسمان ابر باشد بقول بعضی از مجتهدین قسم هشتم آنکه بگواهی یک کس ثابت میشود چون
عزل وکیل چه هرگاه وکیل را بگواهی یک مرد عادل ظنی حاصل شود عزل میشود چنانچه در بحث وکالت
مذکور شد و چون دیدن ماه بقول سلار که در اول ماه یک گواه عادل کافی میداند قسم نهم
بقسم تنها ثابت میشود چون کشتن جهودی و خویشان او هرگاه گواه نداشته باشند پنجاه قسم بخورد
و کشتن ثابت میشود فصل چهارم در بیان تفصیل حقوقی که بشیاع ثابت میشود بدانکه جماعتی
از مجتهدین که شیاع را اتفاقی میدانند و شیاع اسم جماعتی است که حاکم شرع را ظن غالب حاصل
شود و در ذکر تفصیل حقوقی که بشیاع ثابت میشود میانه مجتهدین خلافست و بعضی از ایشان هفت
چیز ذکر کرده اند اول نسب است به پدر و مادر دوم مردن شخصی سوم ملک مطلق چهارم وقف و
صدقات پنجم نکاح ششم آزادی و بندگی هفتم ولایت از قبل امام و بعضی از مجتهدین زیاده
بر هفت چیز مذکور پانزده چیز دیگر را بشیاع ثابت میدانند اول عزل دوم ولای عتق سوم
رضاع چهارم ضرر رسانیدن بزن پنجم تعدیل گواه ششم جرح کردن گواه هفتم مسلمان بودن هشتم
کافر بودن نهم رشید بودن دهم سفیه بودن یازدهم حامله بودن دوازدهم زائیدن سیزدهم وصایه
چهاردهم آزاد بودن پانزدهم تهمت بر کشتن شخصی دیگری را و بعضی از مجتهدین زیاده برین بیست و دو
چیز پنج دیگر ذکر کرده اند اول غصب کردن دوم دین سوم آزاد کردن بنده چهارم مفلس
بودن پنجم دیدن ماه فصل پنجم در تفصیل حقوقی که ثابت می شود بگواهی دادن گواهان عادل ٨

بر گواهان عادل و این قسم را گواهی بر گواهی میگویند و آیا درین گواهی گواهی دادن زنان
بر گواهی دادن مردان مقبول است میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که مسموع نیست
اگرچه در مکانهائی باشد که گواهی زنان مقبول باشد در آنجا و باین قسم گواهی یازده چیز ثابت میشود
اول قصاص دوم طلاق سوم نسب چهارم آزادی پنجم قرض ششم عقود هفتم عیوب زنان
هشتم زائیدن نهم فریاد زدن طفل در وقت زائیدن دهم وکالت یازدهم وصیت کردن
بمال و غیر آن و قاعده کلی درین قسم آنست که هر چه حق الناس است ثابت میشود اما حق الله باین
گواهی ثابت نمیشود و اگر چیزی مشتمل باشد بر حق الله و حق الناس چون زنا حق الناس باین قسم
ثابت میشود اما حق الله ثابت نمیشود و شرط گواهی دادن گواهان بر گواهی دادن گواهان چهار
چیز است اول آنکه بر هر یک از گواهان اصل دو گواه فرع گواهی دهند پس اگر بر هر یک از گواهان اصل
دو گواه فرع گواهی ندهند مسموع نیست دوم آنکه گواهان اصل حاضر نباشند یا مرده باشند یا در سفر باشند
بیمار باشند یا در حبس باشند یا از ترس ظالم بیرون نتوانند آمد چه اگر ممکن باشد که ایشان حاضر شوند
گواهی گواهان فرع مسموع نیست سوم آنکه شرطهائیکه در گواهان اصل مذکور شد در گواهان فرع نیز باشد
پس اگر آن شرطها نباشد گواهی ایشان مسموع نیست چهارم آنکه گواهان اصل را تعیین سازند در وقت
گواهی دادن با آنکه نام ایشانرا ذکر کنند پس اگر ایشانرا مذکور نسازند گواهی ایشان مقبول نیست
و اگر گواهان فرع بر گواهان اصل گواهی دهند و ایشان منکر باشند میانه مجتهدین درین مسئله خلافست
و اصح آنست که گواهی گواهان فرع درین صورت مسموع نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر گواهان
فرع عادل تر باشند قول ایشان مسموع است و با مساوی بودن گواهی ایشان مسموع نیست و بعضی
گفته اند که با مساوی بودن گواهی ایشان مسموع است و مراتب این قسم گواهی دادن سه قسم است اول
اعلام و آن چنانست که گواهان اصل بگویند بگواهان فرع که گواه باشید که گواهیم بر فلان شخص که نزد فلان
شخص مبلغی دارد دوم آنکه گواهان فرع این قول را در حضور حاکم شرع بشنوند از گواهان اصل سوم آنکه
گواهان فرع بشنوند این قول را از گواهان اصل در غیر مجلس حاکم شرع و در قسم سوم میانه مجتهدین خلافست
اقرب آنست که مسموع است و گواهان در قسم اول چنین ادای شهادت کنند که گواهان گواه گرفتند ما را فلانیان
و در قسم دوم شنیدیم در مجلس حاکم شرع که فلانیان گواهی دادند و در قسم سوم شنیدیم که فلانیان چنین گفتند

باب هفدهم

در اقرار کردن و وصیت نمودن و در آن دو مطلب است مطلب اول در اقرار و آن بر دو قسم
است اقرار بحق نمودن و اقرار بخویشی نمودن و در آن چند فصل است فصل اول در اقرار بحق
کردن و شرطهای آن چهارده است اول آنکه اقرار کننده بالغ باشد چه اقرار غیر بالغ صحیح نیست اما
اقرار ببلوغ باحتلام یا امکان آن صحیح است بدون گواه و قسم اما اقرار ببلوغ بسال در صورتی است
که بگواه ثابت نسازد صحیح نیست دوم آنکه عاقل باشد چه اقرار دیوانه صحیح نیست و اگر دیوانگی او
دوری باشد اقرار او در حالت غیر دیوانگی صحیح است سوم آنکه معلق نسازد و اقرار را بچیزی چون خواهش
زید یا شهادت عمرو پس اگر معلق سازد صحیح نیست و صحیح است اقرار کردن بصیغه عربی و فارسی و غیر آن
چهارم آنکه قصد اقرار کند و اقرار کسیکه قصد نداشته باشد چون مست و خفته و سهو کننده و غلط کننده
صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر مستی بسبب خوردن غیر حرامی باشد اقرارش صحیح است
و باقرار خود ماخوذ است پنجم آنکه اقرار کننده آزاد باشد چه اقرار بنده بآنچه تعلق بمولی او دارد از نفس او
و مال او صحیح نیست بلکه آنچه اقرار بمال او واقع شود بر او لازم است که بعد از آزاد شدن از عهده آن
بیرون آید اما اگر بنده ماذون آقای خود در تجارت کردن باشد و آنچه تعلق بآن دارد پس اگر اقراری
از او واقع شود بچیزیکه متعلق بتجارت باشد صحیح است و همچنین صحیح است اقرار او که بغیر مال باشد چون
طلاق زوجه ششم آنکه مختار باشد پس اقرار کسیکه او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست هفتم آنکه جائز
التصرف باشد پس اقرار سفیه در غیر جنایتی که موجب قصاص باشد و غیر طلاق و نکاح چه اقرار
سفیه که حاکم شرع او را جهت سفه تصرف در اموالش منع کرده باشد در عین صحیح نیست اما در دین
صحیح است و اقرار بیمار در زیاده از سه یک مالش جهت اجنبی با تهمت بر وی صحیح نیست اما اگر
تهمت نباشد پس ثابت و ارثی باشد از اصل بیرون میرود هشتم آنکه کسیکه اقرار بجهت او میکنند میباید
اهلیت آن داشته باشد که چیزی جهت او اقرار کنند چه اگر اقرار کنند جهت ملک یا دیوار و غیر آن
صحیح نیست و اگر اقرار کنند بجهت چارپای در آن خلافست بعضی از مجتهدین گفته اند که احتمال
بطلان دارد و بعضی گفته اند احتمال استفسار دارد و اگر گوید که بسبب آن چارپا بعضی گفته اند که
باطل است زیرا که متعلق است و اقرب استفسار است پس اگر تفسیر کند بآن جنایتی بعضی قبول میکنند

آنرا و اگر تعیین نکند بر قول اقرب طلب تعیین از و میکنند و احتمال بطلان درین صورت میرود
و اگر اقرار کند جهت بنده منصرف بمولای او میشود و اگر اقرار کند جهت مسجدی یا مدرسه و ذکر
سبب ممکن آن کند چون وصیت یا وقف یا مطلق گوید صحیح است و اگر سببی محال ذکر کند سبب
لغو است بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی اقرار را درین صورت باطل میدانند و اگر اقرار کند جهت حمل
همچنین است و اگر مرده بیفتد باطل است اگر منسوب بوصیت کرده باشد و از باقی ورثه است
اگر نسبت بارث داده باشد و اگر حمل متعدد باشد قسمت کنند بطریق میراث اگر وصیت نباشد
چه در وصیت با عدم تخصیص بزیاده و نقصان همه مساوی باشند نهم آنکه کسیکه اقرار جهت او میکنند تکذیب
اقرار کننده نکند چه اگر تکذیب او بکند مستحق چیزی نمیشود مگر آنکه بعد از تکذیب رجوع نماید باقرار بعید
جهت غیری آزادی غلام را لازم داشته اند بر قول شیخ اگر شخصی اقرار کند بنده را جهت شخصی و او
منکر شود آزاد میشود دهم آنکه او کسی باشد که مالک شود چیزی را که جهت او اقرار کند پس اقرار جهت
مسلمانی بخوک یا شراب یا جهت کافری بمصحف و بنده مسلمان صحیح نیست و بعضی از مجتهدین اقرار
را در دو صورت آخر جایز داشته اند و گفته اند که حاکم شرع جبر میکند ایشان را بفروختن آنها یازدهم
آنکه آنچه بآن اقرار میکند میباید که چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد پس اگر اقرار کند بآزادی
جهت کسی صحیح نیست و همچنین اگر اقرار بفضله انسان یا پوست مرده کند مگر آنکه پوست را جهت
حلال دانسته مرده اقرار کند چه درین صورت صحیح است و اگر اقرار کند جهت شخصی بگندم یا پوست خوکی
لازم نیست که بآن کس بدهند اگرچه او را مال گویند دوازدهم آنکه آنچیز ملک اقرار کننده نباشد پس اگر گوید
که ملک من از فلانست صحیح نیست سیزدهم آنکه چیزی باشد که احکام اقرار در آن جاری باشد پس
اگر کسیکه بسبب شرع ثابت شده باشد که چیزی را بر او وقف کرده باشند اقرار کند بآنچیز جهت
غیری صحیح نیست چهاردهم آنکه چیزی که اقرار میکند بآن چیز در دست او باشد پس اگر اقرار بمال
غیری کند صحیح نیست فصل دوم در اقرار کردن بخویشی بودن بدانکه شرطهای اقرار کردن
زیاده بر آنچه مذکور شد سه چیز است اول آنکه ممکن باشد الحاق مقر پس اگر اقرار کند ببنوت معروف
بنسبی یا ببنوت بزرگتر از خود یا مساوی یا ناقص که عادت بدان جاری نباشد باطل است
و همچنین باطل است اقرار بنسب کسی که شرعاً ممنوع باشد چون ولد الزنا و ولد اللعان اگرچه زنده وارث

فرزند میراث میبرد و اگر اقرار کند که امری لذتی است از زنا خلافست که اقرار او از قبیل تعقیب
اقرار بمنافی ست که قبول نمیکنند و اول آنرا قبول میکنند دوم تصدیق مقر به در غیر ولد صغیر و
مجنون لازم نیست چه در صغیر او را اعتبار نباشد و اگرچه بعد از بلوغ باشد و اگر دو شخص با یکدیگر تصادق کنند
بر نسب غیر ولد چون ثبوت صحیح است و تعدی نمیکنند از متصادقان بورثه ایشان سیم عدم منازع
در نسب پس اگر دو کس نزاع کنند در ان فرزند اعتبار بگواه است و اگر عم اقرار کند ببرادری برادر
میت مال میت باو داده شود و اگر زوجه اقرار کند بولدیت و برادران تصدیق کنند مال بفرزند میرسد و
و اگر تکذیب کنند نصیب زوجه داده شود ... نصیب خود را بفرزند میدهد و اگر برادران بگویند که فرزند
... آنچه زیاده ... باشد ... ربع است برادران بفرزند میدهند و اگر فرزند بفرزند دیگر
اقرار کند ... را باو میدهند و اگر هر دو بثالثی اقرار کنند ثلث را باو میدهند و ... هر دو
نسبت ... ثابت شود فصل سوم در احکام اقرار بدانکه هرگاه اقرار کنند بمالی معینی جهت شخصی معین
لازم است دادن مال بآن شخص و هرگاه اقرار کنند بچیزی مجهول یا مجمل بر سبیل عادت بلد اقرار کننده است
و هرگاه ... آنچه غالب باشد در استعمال و اگر استعمال غالب نباشد تعیین آن بر اقرار
کننده تعلق دارد و هرگاه اقرار بمجهول کند صحیح است و الزام میکند حاکم اقرار کننده را بتفسیر آن
مثل آنکه اقرار کند بمال یا بشیء یا بمال بسیار عظیم یا بمال کبیر یا نفیس بشرط آنکه او را در عرف مال گویند
هیچ ... صورت اگر اقرار بپوست بادام یا حبه از گندم کند صحیح نیست و شیخ طوسی رحمه الله گفته که
هرگاه بمال کثیر ... هشتاد است زیرا که در بعضی احادیث وارد شده که کثیر را حضرات ائمه معصومین بهشتاد
تفسیر کرده اند و درین قول اشکالست چه در حدیث در نذر کردن واقع شده و حمل نذر بر اقرار
کردن قیاس است و اقرار مجهول بر پانزده وجه است اول اقرار کردن بشیء و آن اعم از مالست
پس اگر تفسیر کند بحد قذف یا شفعه قبول میکند حاکم آنرا و اگر تفسیر کند بسرگین نجس قبول نمیکنند
و بعضی از مجتهدین این را نیز جایز داشته اند دوم اقرار بمال و لازمست بر او آنچه او را در عرف
مال گویند اگرچه قلیل باشد پس اگر مال نباشد داخل نیست چون سرگین نجس و آیا تفسیر بمال بحبه
... جایز است یا نه خلافست چنانچه مذکور شد سیم اقرار باسمای اجناس چون بیست و ...
و ... قول مقر است در تفسیر اینها با قسم چهارم اقرار بصیغه جمع و حمل میکنند بر سه یا بیشتر و اگر

گوید که من ده و بیست درهم که اقل جمع منطوق است خلافست اقرب آنست که قبول میکنند پنجم اقرار بصیغه
عدد چون صد و هزار تفسیر او تعلق بمفرد دارد و اگر چه بجمع کنند ششم ابهام در جمله چون لَهُ عَلَیَّ مِنْ
وَاحِدٍ إِلَی عَشَرَةٍ یعنی فلان را است بر من از یک تا ده چه احتمال نه است دارد و احتمال ده دارد
و احتمال نه دارد و احتمال نیاوردن هیچ دارد هفتم ابهام در وصف چون لَهُ عَلَیَّ دِرْهَمٌ نَاقِصٌ و چنین
اگر گوید که لَهُ عَلَیَّ مَالٌ عَظِیمٌ جَلِیلٌ نَفِیسٌ هشتم ابهام در جزو چون نصف مثلاً و تفسیر میکنند بنصف
آنچه متمول باشد و اگر اقرار کنند بدرهمی و نصفی بعضی از مجتهدین میگویند که نصف راجع بدرهم میشود
نهم ابهام بکذا پس اگر گوید که لَهُ عَلَیَّ کَذَا مثل آنست که بگوید لَهُ عَلَیَّ شَیْءٌ پس اگر بگوید لَهُ عَلَیَّ کَذَا
درهم برفع یا بنصب یا بجر اقرب آنست که مراد او واحدست چه رفع بدلیت است و نصب تمیز و جر
باضافت و در جر بعضی درهم نیز احتمال دارد و بعضی گفته اند که در نصب احتمال بیست درهم دارد چه اقل عدد
مفرد که تمیز منصوب میباشد بیست است و در جر احتمال صد درهم دارد چه اقل عدد که تمیز مجرور دارد است
باضافه صدست و اگر کذا کذا درهم باشد مثل اوست در حال نصب و جر و بعضی گفته اند که در نصب احتمال
یازده دارد و اگر با حرف عطف باشد در حال نصب بیست و یک است دهم ابهام بعطف و مانند آن
چون لَهُ عَلَیَّ دِرْهَمٌ دِرْهَمٌ دِرْهَمٌ چه احتمال دارد که مراد سه درهم باشد و اگر گوید مراد ثالث تاکید
ثانی است صحیح است و اگر گوید مراد ثالث تاکید اوست صحیح نیست یازدهم ابهام بظرفیت و مانند آن
چون لَهُ ثَوْبٌ فِی صُنْدُوقٍ أَوْ سَمْنٌ فِی عُکَّةٍ أَوْ قُمَاشٌ فِی عَیْبَةٍ أَوْ أَلْفٌ فِی صُنْدُوقٍ و ظرف داخل
نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر چیزی که ظرف نمیباشد اقرار باو اقرار بظرف هست اقرار بکار دو اقرار بخاتم
اوست یا اقرار به بنده که عمامه و جامه در بر و تن دارد اقرار بجامه و عمامه نیست دوازدهم ابهام در
اعیان چون لَهُ هَذَا الثَّوْبُ وَ هَذَا الْعَبْدُ مطالبه تعیین میکنند پس اگر تعیین کند مقر له منکر باشد
سوگند شرعیه بیند و انتزاع میکنند حاکم مقر به را یا او در دست مقر میگذارد پس اگر مقر له تصدیق
کند بعد از انکار قبول میکنند سیزدهم ابهام مستخرج بطریق استخراج مجهولات و این قسمی معتبرست که مقر عالم
باشد بآن عبادت پس اگر عاصی را تلقین کنند حکم مترتب نمیشود بران مثلاً بطریق جبر و مقابله اگر گوید
زید را بر من مالی است که نصف مال عمرو و عمرو را بر من بیست و نصف مال زید پس مال هر یک چهار است
بطریق جبر و مقابله و هر یک از ایشان شش مینماید و در تفسیر چنین رجوع باقرار کننده باید کرد چهاردهم

ابهام ممکن الاستخراج بحساب و رجوع بمقر چون لَهُ عَلَيَّ مِنَ الْفِضَّةِ بِوَزْنِ هٰذِهِ الصَّنْجَةِ یا قِ
بِقَدْرِ ثَمَنِ عَبْدٍ ذَكَرَهُ پانزدهم ابهام از حیثیت عموم چنانچه گوید زید هست جمیع آنچه در دست
منست و اگر گوید فلان شخص را بر من زیاده از مال فلانست بقدر مال ع و زیاده باید و اگر در صورت
دعوی کند که من مال او را کم پنداشتم سوگندش میدهند و اقرار بمبهم درین صحیح است پس اگر گوید
که دینی که بر ذمه بکر است تعلق بزید دارد و نام من در تمسک عاریت است صحیح است و اگر گوید
بر تست هزار و در جواب گوید بلی یا نعم یا اجل یا من مقرم بآنست در همه صورت هزار و اگر گوید
در جواب وزن کن یا نقد کن یا گوید من مقرم و نگوید بآن در هیچ صورت لازم نیست چه در عرف
در دو صورت اول احتمال استهزا دارد و در صورت آخر احتمال آن دارد که من مقرم بآن حق جهت
تو یا دیگری **فصل چهارم در منافی اقرار** و آن بر دو قسم است قسم اول مقبول بدو شرط اول
آنکه بعد از اقرار کردن بچیزی استثنا زیاده بر آن چیز یا مساوی آن نکند بلکه کمتر از آن استثنا کند
مثل آنکه گوید فلانی راست بر من ده درهم الا دو درهم چه در این صورت اقرار بهشت درهم کرده دوم
آنکه استثنا متصل باشد چه اگر بفاصله گوید الا سه درهم در مثال مذکور صحیح نیست اما اگر بعد از مدتی
استثنا کند صحیح نیست و استثنا از اثبات نفی است باجماع و از نفی اثبات خلاف مر ابو حنیفه را
که بر آن رفته که استثنا از نفی اثبات نیست و اگر استثنا متعدد باشد بحرف عطف یا آنکه استثنا
دوم زیاده از اول باشد هر دو استثنا از اول بیرون میرود مثل آنکه گوید فلانی راست بر من ده درهم
الا سه درهم و الا سه درهم یا فلانی راست بر من ده درهم مگر دو درهم مگر چهار درهم پس در این دو
صورت چهار درهم اقرار کرده و اگر بحرف عطف نباشد و استثنا از جنس باشد صحیح است بشرط
آنکه مستغرق نباشد و اگر استثنا مردد باشد مثل آنکه گوید فلانی راست بر من ده درهم الا سه درهم
یا چهار درهم صحیح است و درین دو احتمالست احتمال شش دارد و احتمال هفت نیز دارد و اگر
گوید که فلانی راست بر من درهمی بلکه درهمی میانه مجتهدین درین قول خلافست اقوی آنست
که اقرار کرده بیک درهم مگر آنکه گوید مراد من دو درهم است و اگر بعد از دو جمله استثنا واقع شده باشد
مثل آنکه گوید فلانی راست بر من ده درهم و جامه الا درهمی میانه مجتهدین درین خلافست بعضی گفته
اند که عاید بهر دو جمله است و بعضی برین رفته اند که عاید بجمله اخیره است قسم دوم مردود مثل آنکه گوید

فلانی را هست بر من هزار دینار قیمت شراب یا گوشت خوک یا مناهی که مثل این چیزها باشد یا اقرار کند
بیعت مسلمانی بشراب یا خوک چه در این صورتها منافی اقرار است و وصیت باطل است ... در
وصیت نمودن و دران سه فصل است فصل اول در وصیت نمودن و بیان شرایط آن است
بدانکه وصیت مالک گردانیدن عین یا منفعت است بعد از موت شخصی یا تسلیط است و بعضی از مجتهدین گفته اند
که وصیت مسلط ساختن شخصی است بر تصرف در چیزی که بعد از مردن باشد و شرایط آن چند چیز است
اول ایجاب چون اوصیت لفلان بکذا او اعطوا فلانا بعد وفاتی یعنی وصیت کردم بجهت
فلان شخص بفلان چیز مثلا یا آنکه گوید بفلان مبلغ تصدق کنید یا بفلان مبلغ حج اجاره کنید بعد از وفات
من و آنچه بدین ماند و صیغه عربی در وصیت لازم نیست اگر چه قادر بر عربی باشد و وصیت گنگ
کسیکه عاجز باشد از نطق باشارت و کنایت تمام است اگر قادر بر نطق باشد و بوصیت باشاره کند عمل
بآن واجب نیست اگر چه در حال نوشتن او حاضر باشد دوم قبول کسیکه وصیت جهت او میکند خواه بقول
باشد چون قبلت و خواه بفعل چون تصرف کردن در آن و اینجا شرط است که محصور باشد اما
در غیر محصور چون فقرای بنی هاشم یا مسجد یا قنطره قبول شرط نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که
قبول صحیح نیست مگر بعد از وفات و در قبول اتصال بایجاب شرط نیست پس اگر قبول بعد از وفات
واقع شود صحیح است و اگر رد کرده باشد وصیت را در حیات موصی یا بعد از وفات او رجوع میتوان
کرد و قبول کردن خلاف است و مشهور آنست که با اثر است اما اگر بعد از وفات پیش از قبول رد کند
باطل است و اگر پیش از قبول و قبض رد کند لغو است باجماع و اگر بعد از قبول پیش از قبض رد کند خلاف است
و اگر پیش از قبول موصی له بمیرد وارث او قبول میکند خواه در زندگی پیش از موصی باشد خواه بعد از
موصی و بعضی از مجتهدین گفته اند که در صورتی که در زندگی وصیت باطل است و بعضی گفته اند که اگر غرض و
تعلق بمیت داشته باشد باطل میشود و گرنه صحیح و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر موصی له بعد از موصی
بمیرد تعلق بوارث او میگیرد و اگر پیش باشد باطل است و در قبول و رد ورثه موصی له حکم او دارند
و اگر موصی له وارث نداشته باشد راجع میشود بورثه موصی و بعضی گفته اند که با امام میرسد سوم آنکه
موصی بالغ باشد چه وصیت طفل صحیح نیست و در وصیت طفل ممیز کسیکه ده ساله باشد خلاف است
بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر ده ساله داشته باشد وصیت او در ابواب البر صحیح است و بعضی گفته اند

اگر مرد است وصیت هشت ساله صحیح است و اگر زن است هفت ساله چهارم آنکه عاقل باشد پس وصیت
دیوانه صحیح نیست پنجم آنکه رشید باشد پس وصیت سفیه صحیح نیست مگر در ابواب بر و معروف نزد بعضی
از مجتهدین و بعضی مطلقا صحیح نمیدانند و همچنین کسیکه خود را زخم زده باشد و در آن زخم خوف مردن باشد
چه او نیز حکم سفیه دارد ششم آنکه قصد کند چه وصیت مست و خفته و بیهوش صحیح نیست هفتم آنکه
موصی له موجود باشد در حال وصیت پس اگر وصیت کند جهت حمل موجود او در حال وصیت معتبر است
و اگر مشکوک باشد در وجود وصیت او صحیح نیست هشتم آنکه صحیح باشد آنچیز را که مالک شود چه
وصیت جهت ملک چهار وا و دابه صحیح نیست مگر آنکه در دابه قصد علف او کند نهم آنکه موصی و
موصی له آزاد باشد چه وصیت بنده و جهت بنده صحیح نیست اگرچه قائل شویم باینکه بنده مالک
چیزی میشود و آیا بعد از آزادی وصیت که در حال بندگی کرده نافذ است خلافست اولی نفوذ است
هرگاه معلق ساخته باشد وصیت را بر آزادی خود و اگر موصی له بنده موصی باشد صحیح است و منعتق
میشود با آزادی هرگاه ثلث مال موصی وفا کند بآن دهم آنکه موصی له را جائز باشد که وصیت برو
کنند پس وصیت بر قتال مسلمان و نوشتن کتب ضلال و کافر حربی صحیح نیست اگرچه ذی رحم باشد و بعضی
از مجتهدین در ذی رحم جائز داشته اند و وصیت بر یهود آن صحیح است و بعضی از مجتهدین مطلقا
وصیت بر یهود آن را جائز نمیدانند و در کسیکه وصیت میکند اسلام شرط نیست پس وصیت کافر
جهت مسلمان صحیح است بچیزیکه مالک آن شود پس اگر شراب باشد جهت مسلمانی صحیح نیست یازدهم
آنکه موصی به چیزی باشد که مالک آن توانند شد پس وصیت بمرد آزاد و وقف و ام ولد و گوشت میته
و سرگین نجس و فضلات و حشرات صحیح نیست و شراب و خوک در وصیت مسلمانان اما اگر هر دو یهود
باشند صحیح است دوازدهم آنکه ثلث مال در حال وفات باشد وفا بآن کند پس اگر زیاده از ثلث
مال باشد آن زیاده باطل است مگر آنکه وارث اجازت بدهد و اجازت وارث معتبر است بعد از
وفات باجماع و قبل از آن بنا بر قول اکثر و بعضی از مجتهدین اجازت پیش از وفات منع نموده
اند و خلافست میانه مجتهدین که آیا اجازت وارث در خصوص تنفیذ آن چیزیست که موصی وصیت
کرده یا ابتدای عطیه است **فصل دوم** در اقسام وصیت کردن و احکام وصیت مطلق بدانکه وصیت
بر چهار قسم است اول وصیت واجبه چون وصیت جهت ادای حقوق واجبه خواه حق الله باشد خواه

حق الناس دوم وصیت مستحب چون وصیت بمال کم کردن چون وصیت بخمس مال کردن بهتر است
از ربع و ربع بهتر است از ثلث و ثلث بهتر است از نصف و بعضی از مجتهدین وصیت بثلث را با غنای
وارث بهتر میدانند و اگر حال ورثه متوسط باشد وصیت بربع را میدانند و خمس را با فقیر بهتر میدانند
و چون وصیت بشهادتین و اقرار بنبوت پیغمبر و امامت ائمه علیهم السلام و بهر آنچه خبر داده پیغمبر
بآن سوم وصیت حرام چون وصیت کردن بشراب و گوشت خوک و غیر آن چهارم وصیت مکروه
چون وصیت کردن بمال بسیار و هرگاه وصیت جهت جماعتی مطلق واقع شود لفظ اقتضای تسویه
میکند مگر با [illegible] کردن بتفاوت و در بعضی از احادیث صحیحه وارد شده که در عمه و خاله بطریق میراث
و وصیت جهت خویشان و موالی و مستحق زکوة و سبیل الله بطریقی است که در بحث وقف مذکور شده
و وصیت بمجهول و غیر موجود صحیح است و تعیین آن بوارث متعلق است بعد از وفات پس اگر وصیت
بمال یا نصیب یا مال قلیل یا عظیم کند تعیین آن بوارث متعلق است هرگاه نداند از مورث قدر معین
و اراده او مراد بجزو عشر است چنانچه در روایت حسن ابن ابان بن تغلب از امام بحق ناطق جعفر صادق ع
وارد شده است و در بعضی از روایات صحیحه وارد شده که مراد بجزو سبع است و بعضی دیگر ثلث سبع
است و در روایات صحیحه وارد شده که مراد بسهم ثمن است و در بعضی روایات ضعیفه سدس وارد شده
و شیء سدس و اگر وصیت کند بمال بسیار پیش بعضی از مجتهدین هشتاد درهم است چنانچه در بعضی
احادیث وارد شده در نذر چنانچه مذکور شد و اگر کسی وصیت کند جهت شخصی بشمشیرے
در احادیث وارد شده که غلاف و زیورهای آن شمشیر داخل است و در وصیت بصندوق
آنچه در وی باشد از اموال داخل است و در کشتی آنچه در وی باشد از طعام داخل است فصل
سوم در بیان وصی ساختن کسی و آنچه لایق است باخراج حقی یا استیفاء حقی بر طفل و
مجنون پدر و جد طفل بالاصالة مالک ولایت اند و وصی که پدر و جد تعیین کنند بمنزله ایشان است
و اگر اذن دهند وصی را در وصی گرفتن جایز است و اگر نهی کنند وصی را از وصی گرفتن نمیتواند
گرفت و با اطلاق خلاف است و مکاتبه صفار از امام حسن عسکری ع موید جواز است و شروط وصی
هشت است اول آنکه عاقل باشد پس وصی گردانیدن دیوانه صحیح نیست و اگر دیوانگی بهم رساند
وصی بودن او باطل میشود اگر عاقل شود آیا عود میکند میان مجتهدین خلاف است دوم آنکه [illegible]

دوری باشد نیز خلافست اقرب آنست که در وقت غیر دیوانگی صحیح است دوم آنکه بالغ باشد هرگاه تنها
باشد پس وصی گردانیدن طفل منفرد آنکه ضم کنند باو بالغی را صحیح نیست و تصرف بالغ نافذ است تا بلوغ
طفل آنگاه هر دو شریک اند سوم آنکه مسلمان باشد هرگاه موصی مسلمان باشد یا کافر باشد و وصیت
بر اطفال مسلمانان باشد چهارم آنکه عادل باشد بر قول مشهور پس وصایت فاسق باطلست اگرچه
فاسق شود بعد از فوت موصی و بعضی گفته اند که درین صورت باطل نشود پنجم اذن مولی اگر بندهٔ شخصی را
وصی کند و آیا بندهٔ خود را وصی میتواند کرد خلافست ششم آنکه کسی نباشد که اولی از وصی باشد
چون پدر و جد پس اگر شخصی وصی گرداند غیر پدر را صحیح نیست هفتم آنکه وصی تواند که از عهده
بیرون آید پس اگر عاجز باشد از تصرف بسبب مرض یا پیری یا آنکه سفیه باشد آیا باطل است
یا آنکه صحیح است و حاکم ضم کند باو خلافست میانهٔ مجتهدین درین مسئله و اگر عجز در اثنا بهم رسد
حاکم ضم میکند باو شخصی دیگر را هشتم آنکه صیغه گوید چون أَوْصَيْتُ إِلَيْكَ یعنی وصایت را
بتو رجوع کردم یا تفویض امر فلان طفل خود را بتو کردم یا تو وصی منی و این شروط در حال وصیت
معتبر است تا حین فوت پس اگر خلل رساند یکی ازین شروط را وصایت باطل است و بعضی گفته اند
که حال وصیت کافیست و بعضی گفته اند تا حین وفات میباید و شرط نیست ذکوریت پس
زن و خنثی با اجتماع شرائط میتواند وصی کرد و شیخ طوسی اجماع شیعه را برآن نقل کرده بصر شرط
نیست و آنچه در روایت سکونی واقع شده از منع محمولست بر کراهت و یا تقیه و اتحاد وصی
شرط نیست و با طلاق هر دو با هم تصرف کنند و جبر میکند حاکم با امتناع ایشان را بر اجتماع
و واجب نیست بر وصی قبول کردن وصیت بلکه رد میتواند کرد در حیات موصی بشرط آنکه برسد
این خبر بموصی و اگر نرسد و بمیرد مشهور آنست که لازم است وصی را قیام بامور وصایت
مگر آنکه عاجز باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر عالم نباشد بوصیت تا آنکه بمیرد رد میتواند
کرد و وصی امین است و ضامن نیست مگر با تعدی و تفریط و در جائی که عادت جاری
بتوکیل باشد جائز است که وکیل بگیرد و در غیر آنچه جاری نباشد عادت بآن خلافست
اقوی آنست که جائز است که وکیل بگیرد و نیز جائز است وصی را استیفای دین خود را از آنچه در
دست اوست بی اذن حاکم و قضای دین غیر نیز با علم خود میتواند کرد بعد از آنکه قرضخواه را سوگند

و بعضی گفته‌اند که تا نزد حاکم شرع ثابت نشود نمی‌توانند داد و این قول اقوی است و اختصار کند وصی بر آنچه تعیین کرده از جهات او پس اگر به مال موجود وصی کرده باشد او را در مالیکه بهم رسد دخلی ندارد و اگر مطلق باشد همه داخل است و هرگاه کسی بمیرد و وصی جهت اطفال خود تعیین نکند حاکم تعیین کند و حاکم با مالک عزل آن وصی است هرگاه که خواهد و اگر حاکم مفقود باشد یا متعذر باشد مراجعت او جایز است آحاد مؤمنین عدول را التصرف در وصیت او امینکه زنده باشد و وصایت او به رجوع ثابت نمی‌شود مگر بشهادت دو مرد عادل مسلمان

باب پنجم

در قسمت کردن ترکه و میراث و آن منتقل شدن مالی است یا حقی از شخصی بعد از فوت او بوارث بیکی از وجوهی که مذکور خواهد شد بشرطیکه یکی از اموریکه مانع میراث بردن است در آنها نباشد چنانچه مذکور خواهد شد و در آن شش مطلب است **مطلب اول** در بیان آنکه آنچه سبب میراث بردن میشود و آن بر هفت وجه است وجه اول خویش بودن و آن متصل بودن شخصی است بدیگری بولادت یا بانتهای هر دو بدیگری بوجه شرعی و آن بر سه قسم است قسم اول دو قوم اند که با یکدیگر میراث میبرند اول پدر و مادر دوم فرزندان که هر چند پائین روند این دو قوم با یکدیگر میراث میبرند و با ایشان سوای زن و شوهر دیگری میراث نمیبرد پس هرگاه شخصی بمیرد و پدری داشته باشد تمام مال به پدر تعلق دارد و همچنین اگر مادری داشته باشد و اگر پدر و مادر هر دو جمع شوند ثلث مال میت تعلق بمادر او دارد و تتمه بپدر تعلق دارد و اگر با پدر و مادر پسری جمع شود هر یک از مادر و پدر شش یک مال را میبرند و تتمه آن تعلق بپسر دارد و اگر با پدر و مادر دختری جمع شود هر یک از ایشان شش یک آن مال را میبرند و نصف مال را دختر میبرد و تتمه میانه ایشان و دختر پنج حصه میشود بشرطیکه میت دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدری و مادری یا پدری نداشته باشد چه اگر اینها موجود باشند تتمه مال میانه دختر و پدر بچهار حصه منقسم میشود چنانچه مذکور خواهد شد و اگر دو دختر با ایشان جمع شوند دو ثلث مال تعلق بدختران دارد و ثلث مال با پدر و مادر ان تعلق بپدر و مادر دارد و هرگاه یکی از ایشان با دختران جمع شوند و دختران ثلثان میبرند و شش یک از پدر یا مادر راست

و تتمه میان ایشان به پنج سهم یا چهار سهم منقسم میگردد و هرگاه شخصی بمیرد و پسری داشته باشد
تمام مال از پسر است و اگر متعدد باشند مال را میانه خود بالسویه قسمت می کنند و اگر پسر و دختر
جمع شوند دختر نصف پسر میراث میبرد و هرگاه شخصی بمیرد و یک دختر داشته باشد تمام مال
ازان دختر است و اگر متعدد باشند مال را میانه خود قسمت میکنند و اگر میت فرزندان نداشته و
فرزند زاده داشته باشد آن فرزند زاده بجای فرزندان حصه میبرد بطریقیکه مذکور شد خواه
تنها باشد و خواه با پدر و مادر میت جمع شوند و هریک از ایشان حصه کسی را میبرند که باو میرسد
پس پسر دختر حصه دختر میبرد و دختر پسر حصه پسر و ذکور و اناث هریک از ایشان بطریق میراث
پسر دو برابر دختر میراث میبرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اولاد دختر ذکور و اناث در میراث
بردن مساوی اند قسم دوم نیز دو قوم اند اول برادران و خواهران و اولاد ایشان با عدم ایشان
دوم جد و جده هرچند بالا روند و این دو قوم وقتی از میت میراث میبرند که دو قوم مرتبه اولی
نباشند چه با پدر و مادر و فرزند و فرزندزادگان میراث نمیبرند پس اگر شخصی بمیرد و یک برادر
داشته باشد و دیگر میراث خواری نداشته تمام مال او باو تعلق دارد اگرچه برادر پدری یا مادری
باشد و اگر دو برادر یا زیاده داشته باشد مال میانه ایشان بالسویه منقسم میگردد و همچنین اگر
یک خواهر یا زیاده داشته باشد و اگر جمع شوند برادر و خواهر برادر دو حصه میبرد و خواهر یک
حصه میبرد چنانچه در میراث پسر و دختر مذکور شد و هرگاه برادر و خواهر پدری و مادری باشد برادر
و خواهر پدری میراث نمی برند و اگر برادر یا خواهر مادری جمع شوند با پدر و مادری اگر واحد
(یعنی با برادر پدر و مادری ۱۲)
شش یک مال تعلق باو دارد و اگر زیاده از واحد باشد ثلث یک مال تعلق بایشان دارد و تتمه
آن از برادران و خواهران پدر و مادری است و بعضی از مجتهدین گفته اند هرگاه با خواهر پدر
و مادری خواهر مادری جمع شوند نصف از خواهر پدری و مادری است و شش یک از خواهر مادری
باقی میانه ایشان بچهار حصه میشود سه حصه از خواهر پدر و مادری و یک حصه از خواهر مادری و بعضی
از مجتهدین گفته اند که هرگاه برادر و خواهر مادری با خواهر پدری تنها جمع شوند تتمه رد بهمه میشود
و هرگاه جد و جده میت و برادر و خواهر و یا یکدیگر جمع شوند جد مساوی برادر میراث میبرد
و جده مساوی خواهر و جده پدری چون برادر و خواهر پدری است و جد و جده مادری
[illegible] ۱۲

چون برادر و خواهر مادری ست لیکن جد پدر یا مادری جد پدری را از میراث منع نمیکند چنانچه برادر
و خواهر پدری یا مادری منع برادر و خواهر پدری میکند و فرزندان برادر و خواهر در وقتیکه پدران یا مادران
ایشان موجود نباشند با جد و جده حصه پدران یا مادران خود را میگیرند و هرگاه شخصی بمیرد و از و
جد پدری یا مادری بماند و باشند و دیگر میراث خواری نداشته باشد تمام مال تعلق باو دارد و خواه
جد پدری باشد و خواه جد مادری و هرگاه جد و جده جمع شوند جد یک حصه میبرد و جده نیم حصه
و هرگاه پدری باشند برابر حصه میبرند اگر هر دو مادری باشند و اگر هر دو طرف باشند جد یا جده
مادری اگر تنها باشد شش یک حصه میبرد و تتمه تعلق بجد و جده پدری دارد و اگر زیاده باشند سه
یک مال تعلق بایشان دارد و تتمه تعلق بجد و جده پدری دارد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر
کسی مادر مادری بگذارد و مادر پدری مال او میانه ایشان بچهار حصه شود و یک حصه مادر مادر
برمیدارد و سه حصه مادر پدر و جد قریب با میت منع میکند جد بعید را پس جد بعید با وجود جد
قریب میراث نمیبرد و میت را در مرتبه اول چهار جد و جده ممکن ست که باشد پدر و مادر پدر او و پدر
و مادر مادر او و در مرتبه دوم هشت جد و جده ممکن ست و در مرتبه سوم شانزده و در مرتبه
چهارم سی و دو و همچنین هر چند بالا رود پس اگر شخصی هشت جد و جده بگذارد اجداد و جدات مادری
ثلث مال برابر دارند و تتمه با اجداد و جدات پدری متعلق ست باین طریق که ثلث تتمه به پدر و مادر
مادر پدر متعلق ست ذکر دو مثل انثی و دو ثلث تتمه به پدر و مادر پدر پدر متعلق ست ذکر دو مثل انثی پس
سهام اجداد و جدات مادری چهار ست و سهام اجداد و جدات پدری نه ست پس فریضه ایشان
از صد و هشت منقسم میشود جهت تباین چنانچه در بحث تصحیح قسمت ترکه خواهد آمد و بعضی از مجتهدین
گفته اند که ثلث ثلث به پدر و مادر مادر میرسد بالسویه و دو ثلث ثلث به پدر و مادر پدر مادر میرسد
بالسویه و ثلث دو ثلث باقی به پدر و مادر مادر پدر متعلق ست بالسویه و باقی به پدر و مادر پدر پدر
تعلق دارد ذکر دو مثل انثی و درین صورت سهام خویشان مادری شش ست و سهام خویشان
پدری بیست و هفت ست پس فریضه ایشان از پنجاه و چهار منقسم میگردد جهت تداخل چنانچه خواهد
آمد و بعضی از مجتهدین گفته اند که ثلث ثلث از پدر و مادر مادر مادر ست بالسویه و دو ثلث
ثلث از پدر و مادر پدر مادر ست ذکر دو مثل انثی میبرد و این مسئله نیز از پنجاه و چهار منقسم

[illegible]



[illegible]

میگردد و قول اول اقوی است قسم سوم نیز دو قوم اند اول عم و عمه هر چند بالا روند دوم خال
و خاله هر چند بالا روند و این دو قوم با هم در مرتبه ثالثه میراث میبرند پس هرگاه شخصی بمیرد و عم
بگذارد میراث باو تعلق دارد و همچنین است عمه و اگر جمع شوند یک [illegible] میبرند و [illegible]
اگر عم و عمه پدر مادری یا پدری باشند اما اگر مادری باشند بالسویه میبرند و اگر جمع شوند
عم و عمه پدر مادری و عم و عمه مادری ثلث مال از خویشان مادری است هرگاه زیاده از واحد باشند
و سدس اگر واحد باشد و تتمه بخویشان پدری متعلق است ذکر مثل دو انثی و اگر شخصی بمیرد و از او
خال بماند تمام مال تعلق بخال دارد و همچنین است خاله خواه پدری باشد خواه مادری و فرقی
نیست میان خال و خاله در میراث چه همه برابر میراث میبرند و اگر خال و خاله پدر مادری یا
خال و خاله مادری جمع شوند خویشان مادری سدس میبرند اگر واحد باشند و اگر متعدد باشند
ثلث بالسویه میبرند و باقی از خویشان پدری و مادری یا پدری است و اعمام خویشان پدر
و مادری و آبا ذکر ایشان در صورت دو مثل انثی میبرند میان مجتهدین در این مسئله خلافست
و اصح آنست که همه برابر میبرند و اگر عم و عمه و خال و خاله جمع شوند اخوال را ثلث میدهند
اگرچه یکی از ایشان باشد و ذکور و اناث ایشان را میدهند بالسویه و تتمه بعم و عمه تعلق
دارد و اولاد عم و عمه و خال و خاله با وجود ایشان میراث نمیبرند و هرگاه ایشان موجود باشند
میراث می برند و اعمام و اخوال میت اولی است بمیراث از اعمام و اخوال پدر و مادر او و
اگر عم و عمه و خال و خاله پدر میت با عم و عمه و خال و خاله مادر او جمع شوند ثلث ترکه متوفی بالسویه
بخویشان مادری متعلق است بقول مشهور و دو ثلث دیگر تعلق بخویشان پدری دارد باین
طریق که ثلث دو ثلث بخال و خاله پدری متعلق است بالسویه و دو ثلث دیگر بعم و عمه متعلق است
ذکر دو مثل انثی می برد پس فریضه ایشان از صد و هشت منقسم میگردد و بعضی گفته اند که
خال مادر و خاله او ثلث ثلث بالسویه میبرند و دو ثلث ثلث از عم و عمه مادر است پس در این
صورت فریضه از پنجاه و چهار قسم منقسم میگردد و بعضی گفته اند که اخوال ربع ثلث را بالسویه
میبرند و ثلث ثلثان را عم و عمه مادری میبرند بالسویه و دو ثلث ثلثان را عم و عمه
پدری میبرند ذکر دو مثل انثی و از سی و شش منقسم میگردد و تتمه قریب بمیت از

صنفی منع میکنند ابعد آن صنف را از اصل میراث و آن بر شش وجه است اول منع طبقهٔ اولی
ثانیه را مگر سدس که حق ایشانست پس از آنکه سدس بجد و جده دهند یا نصیب اعلی خواه جد و جدهٔ پدری
باشند و خواه مادری بشرط آنکه پدر و مادر موجود نباشند این دادن سنت نیست دوم منع طبقهٔ ثانیه
اخوت و اجداد طبقهٔ ثالثه را سوم منع نزدیکتر از هر فرقه بعید را در خویشان پدری نهاد ادران
مرتبه چهارم منع طبقهٔ ثالثه معتق را پنجم منع معتق ضامن جریره را ششم منع ضامن جریره خبر امام را
و اقرب از هر صنفی منع ابعد از صنف دیگر نمیکند چون خواهران مادری و جد قریب پدری میت
چه در این صورت جد قریب دو ثلث مال میبرد و خواهران مادری ثلث را چون جد مادری و پسر
برادر مادری با برادر پدری چه در این صورت جد برادر پسر برادری را حاجت نیست و مزاحمت
به پسر برادر پدری نمیرساند و پسر میراث می برد با جد و این قاعده تخلف نمیکند مگر در هشت
موضع اول میراث بردن پدر و مادر با فرزند زاده چه پدر و مادر نزدیکتر از فرزند زاده بمیت اند
دوم میراث بردن اجداد با فرزند زاده بقول محمد بن بابویه و مستند شده بحدیثی که از
حضرت امام موسی نقل کرده اند که اگر شخصی بمیرد و از دو دختر دختر بماند و جد و جده سدس
مال را جد و جده میبرند و باقی از وست سوم میراث بردن برادر مادری با پسر برادر پدر
مادری بقول بعضی از مجتهدین و مستند شده باینکه چون در پسر برادر پدری و مادری
دو سبب جمع شده و در برادر مادری یک سبب سدس از برای برادر مادری است و
تتمه از پسر برادر پدر و مادری و این قول ضعیف است چه همین علت را در برادر پدری برادر زادهٔ
پدر و مادری جاری میتوان ساخت و حال آنکه مانع است برادرزادهٔ پدر و مادری را برادر
پدری بمذهب صاحب این قول هم چهارم در صورتیکه شخصی بمیرد و پسر عم پدر و مادری بگذارد
و عم پدری چه باجتماع مجتهدین شیعه امامیه مال آن میت تمام تعلق دارد به پسر عم و عم را در
مال او دخلی نیست و این حکم تغییر نمی یابد بسبب بودن هر یک از پسر عم پدر و مادری و عم یا هر دو
و همچنین حکم تغییر نمی یابد بسبب بودن زوج و زوجه با ایشان و آیا بذکوریت و انوثیت تغییر
می یابد حکم مثل آنکه دختر عم پدر و مادری با عم پدری جمع شوند یا پسر عم پدر و مادری با عمهٔ
پدری جمع شوند میانهٔ مجتهدین در این مسئله خلافست احوط آنست که حکم تغییر نیابد

و مال درین صورت تعلق بعم یا بعمهٔ پدری دارد و همچنین خلافست میان مجتهدین درین مسئله که هرگاه با پسر عم پدر مذکور خال جمع شوند بعضی از مجتهدین گفته اند که مال تعلق بخال و پسر عم دارد بطریق میراث و بعضی از ایشان گفته اند که میانهٔ پسر عم و خال منقسم میشود بطریق میراث و بعضی گفته اند که تعلق بخال دارد و قول اول قوی ست و اگر کسیکه اند میرد عم و خال خنثی باشد یا هردو خنثی باشند احتمال تعمیم حکم نیز دارد و احتمال دارد که فرض کنیم ایشانرا پنجم میراث بردن جداد پدری و مادری یا مادری بقول بعضی از مجتهدین ششم منع کردن جد پدری فرزند فرزند را بر قول بعضی از مجتهدین هفتم میراث بردن خال مساوی جده هرگاه جمع شوند بقول بعضی از مجتهدین هشتم میراث بردن عمه مساوی جد هرگاه جمع شوند بقول بعضی از مجتهدین تکمله هرگاه با پدر و مادر فرزند جمع شوند منع میکنند پدر و مادر را از زیاده از دو سدس مال مگر آنکه فرزند یک دختر باشد چه یک دختر پدر و مادر را منع زیاده از دو سدس مال نمیکند بلکه با یکدیگر میراث میبرند بطوریکه مذکور شد و همچنین دو دختر یا یکی از ایشان و فرزند شوهر و زن را از نصیب اعلی ایشان که نصف و ربع ست منع میکنند و هرگاه برادران میت با مادر او جمع شوند منع میکنند مادر را از زیاده از سدس بهفت شرط اول آنکه پدر ایشان موجود باشد چه اگر پدر ایشان موجود نباشد منع نمیکنند مادر را دوم آنکه دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر باشند چه اگر اینچنین نباشد منع نمیتوانند کرد مادر را و خنثی درین صورت چون انثی ست و احتمال قرعه درینجا قوی ست سوم آنکه برادران پدر و مادری یا پدری باشند چه برادران مادری میت منع مادر نمیتوانند کرد چهارم آنکه در برادران یکی از چیزهائیکه مانع ارث است موجود نباشد چه اگر موانع ارث در ایشان موجود باشد مادر را منع نمیکنند پنجم آنکه برادران میت در وقت موت موجود باشند چه اگر در شکم مادر باشند منع نمیکنند مادر را از زیاده از سدس ششم زنده باشند چه اگر مرده باشند منع نمی کنند و همین حکم دارد اگر برادران میت و میت در یک زمان بمیرند که تقدیم و تاخیر مشخص نباشد و بعضی از مجتهدین در غرقی و مهدوم علیهم توقف کرده اند هفتم آنکه میانهٔ حاجب و محجوب مغایرت باشد چه اگر متحد باشند منع نمی کنند مثل آنکه مادر کسی خواهر پدری باشد چنانچه در میراث مجوس خواهد آمد یا در وطی شبهه

اتفاق افتد چنانچه اگر کسی پیشتر دختر خود را وطی کند و دختر بهم رسد خواهر مادر و هم خواهر پدری فرزند
خود خواهد بود و چهارم کسی سبب میراث بردن بشود و آن زنان شوهری ست که بعقد
دوام باشند خواه زن آزاد باشد و خواه کنیز و دخول شرط نیست مگر آنکه شخصی در حالت بیماری زنی را
عقد کرده باشد چه درین صورت اگر دخول نکرده باشد و بمیرد میراث نمی برد و هر یک از زن و شوهر
با اصحاب مراتب ثلثه سابقه میراث می برند هر گاه مانعی از موانع میراث بردن در ایشان نباشد
و ایشان را دو نصیب است اول اعلی و آن در شوهر نصف مال ست و در زن چهار یک اگر یک
زن باشد و اگر متعدد باشند هر گاه میت را فرزندی نباشد دوم ادنی و در شوهر چهار یک مال ست و در زن
اگرچه متعدد باشند هر گاه میت را فرزندی باشد و چه سوم ولای آزادی چه هر گاه کسی بنده خود را
آزاد کند از او میراث می برد به چهار شرط اول آنکه او را برضا و رغبت آزاد کند یعنی آزاد کردن بر او
واجب نباشد چون کفاره که درین صورت میراث نمی برد دوم آنکه کاری نکرده باشد که بسبب
آن آزاد شود چون بریدن گوش و بینی چنانچه در بحث عتق مذکور شد چه اگر چنین کرده باشد میراث
نمی برد از آن بنده و بنده بآزاد کردن از آقا میراث نمی برد بلکه اگر در ولا شیخ ابن بابویه قدس سره گفته
که در ولای عتق بنده آزاد کرده آقا میراث می برد سوم آنکه از گناهان و از جنایاتی که از بنده
صادر شود در وقت آزاد کردن بری نساخته باشد خود را چه درین صورت میراث نمی برد چهارم
آنکه میراث خواری سوای او نداشته باشد چه اگر میراث خواری داشته باشد میراث نمی برد
و هر گاه باین شرطها مردی بنده را آزاد کند و آن بنده بمیرد آزاد کننده از آن بنده میراث
می برد و اگر آزاد کننده موجود نباشد میراث بنده تعلق باولاد آزاد کننده دارد خواه ذکور
و خواه اناث و اگر اولاد نباشد میراث او به برادران و خواهران پدری و اجداد و جدات است
و اعمام و اخوال و اولاد ایشان تعلق دارد و خویشان مادری درین صورت میراث نمی برند و اگر
آزاد کننده خویش نداشته باشد خویشان کسیکه آزاد کننده را آزاد کرده باشد میراث از و می برند
و همچنین هر چند از و بالا روند و اگر آزاد کننده زن باشد خود میراث می برد و بعد از او خویشان
پدری میراث می برند اما فرزندان آن زن از آن بنده میراث نمی برند مگر آنکه فرزندان او
خویشان پدری آن زن باشند پس درین صورت بسبب خویشی پدر آن زن از بنده میراث می برند

[illegible] بنده از آن [illegible] آنکه [illegible] درین صورت میراث [illegible] آقا [illegible] بولا می برد ۱۲

و اگر بنده کنیزی را که آزاد کرده باشند نکاح کند ولای اولاد ایشان تعلق بکسی دارد که مادر ایشان را
آزاد کرده باشد پس اگر بعد از آزادی مادر ایشان کسی پدر ایشان را آزاد کند ولای اولاد منتقل
میشود بکسی که پدر را آزاد کرده باشد و اگر بعد از آن پدر ایشان را آزاد کنند ولای ایشان منتقل میشود بکسی که
پدر ایشان را آزاد کرده باشد و چهارم ولای ضامن جریره و آن چنانست که شخصی گناهان و آزادی
را و ارش جنایتهای او را ضامن شود و شرط میراث بردن کند از و میراث میبرد هرگاه میراث خواری نداشته
باشد و آن آزاد از آن کس میراث نمیبرد مگر آنکه او نیز ضامن او شده باشد و پنجم ولای کسیکه بنده
او کافری مسلمان شده باشد چه هرگاه آن کافر مسلمان شده بمیرد و هیچ میراث خوار نداشته باشد حکم ضامن
جریره کسی که او را مسلمان کرده باشد دارد میراث میبرد و ششم ولای ... چه هرگاه بنده را از
زکوة بخرند و آزاد کنند و آن بنده بمیرد و میراث خواری نداشته باشد میراث او از مستحقان زکوة است
و هفتم ولای امامست چه هرگاه کسی بمیرد و هیچ یک از جماعتی که مذکور شد نداشته باشد میراث او از امام
و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه شخصی بمیرد و از و یکزن بماند چهار یک آن از زن است و تتمه آن
در حال حضور تعلق بامام دارد و حضرت امیرالمؤمنین میراث کسی که میراث خواری نداشته بود در زمان خود
بفقیران شهر میت و همسایهای مفلس او میداد و اگر امام غایب باشد در آن چند قولست بعضی از
مجتهدین گفته اند که نگاه دارند تا ظهور امام و وصیت میکند بوارث خود در رسانیدن آن بامام
و بعضی گفته اند که در زمین دفن میکنند و بعضی گفته اند که قسمت میکنند بفقرا و استاد بنده یعنی
افضل المتأخرین بهاء الملة والدین محمد آملی طاب ثراه ترجیح این قول کرده بود و اگر ظالمی آنرا
بتعدی بگیرد کسی ضامن آن نیست اما دادن آن بظالم بی خوف جائز نیست و اگر کافر
حربی یا ذمی بمیرد و میراث خوار نداشته باشد میراث او نیز از امامست مطلب دوم
در بیان آنچه مانع میشود فی الجمله میراث خوار را از میراث بردن از مال میت بدانکه سه
امر مانع از میراث بردن فی الجمله می شود اول بنده بودن چه بنده میراث
نمی برد خواه میت آزاد باشد و خواه بنده و میراث میت بغیر او از ورثه تعلق میگیرد هرگاه میراث خوار
آزاد دارد اگر چه دور باشد چون ضامن جریره و اگر بعضی از و آزاد باشد و بعضی بنده
بمقدار آنچه آزاد است میراث می برد پس اگر شخصی بمیرد و فرزندی داشته باشد که نصف او آزاد

باشند و برادر آزادی داشته باشد مال و میانه برادر و پسر منقسم بدو قسم میشود و اگر برادر نصف آزاد
باشد نصف مال از پسر است و چهار یک آن از برادر و اگر با ایشان کم آزادی باشد چهار یک تتمه را
او میبرد و اگر نصف او آزاد باشد هشت یک را میبرد و اگر شخصی بمیرد و میراث خوار نداشته باشد
سوای بنده حاکم شرع آن بنده را از مال میت بخرد و آزاد میسازد و تتمه مال را باو میدهد خواه
آن بنده پدر و مادر و فرزند نداشته باشد و خواه غیر اینها باشد از خویشان و بعضی از مجتهدین گفته اند
که سوای پدر و مادر و فرزند کسی دیگر را نمیخرند دوم کافر بودن چه کافر از مسلمان میراث نمیبرد اگرچه
نزدیک او باشد تا آنکه ضامن جریره مسلمان اولی از پسر کافر است اما مسلمان از کافر میراث میبرد
و منع میکند ورثه کفار را اگرچه نزدیک باشند اما اگر ورثه مسلمان موجود نباشد ورثه کافر میراث
میبرد و فرقی نیست میانه کافر حربی و ذمی و خارجی و ناصبی و غالی در میراث بردن از یکدیگر و بعضی از
مجتهدین گفته اند که ناصبی و غالی از غیر خود از کفار میراث میبرند و در عکس میراث نیست اما بعد از
مسلمانان میان ایشان و اهل حق توارث جایز است و بعضی از مجتهدین گفته اند که مؤمن از اهل بدعت
میراث میبرند و اما در عکس میراث نمیبرد و ورثه کافر اگر پیش از قسمت ترکه مسلمان شوند شریک اند اگر
مساوی باشند و تمام مال را میبرند اگر اولی باشند خواه میت مسلمان باشد و خواه کافر و ورثه اطفال
تابع پدر و مادر اند در اسلام و کفر بسبب اسلام میراث میبرند سوم کشنده بودن چه کشنده را از
مال میت میراث نیست و اگر جمعی در قتل شریک باشند همه ممنوع اند اگر عمداً و ظلماً کشته باشند
و هرگاه بخطا کشته باشند خلافی نیست مشهور آنست که از دیت او ممنوع اند و اگر شبیه عمد باشد
نیز در آن خلافست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شخصی پسر خود را جراحت ادب بزند که بمیرد میراث
از و میبرد و اگر جراحت کسی از خویشان خود را ببندد و یا بدوزد و بمیرد میراث می برد و اگر
چاروا کسی که می کشیده باشد لگد بزند و بکشد و اگر طفل یا دیوانه کسی را بکشد میراث می برد
و منع میراث مخصوص قاتل است پس فرزند قاتل میراث میبرد و همچنین اگر آقا آزاد کند غلام خود را
آنگاه بکشد او را آقا را پسری باشد چه در هیچ صورت [illegible] بعضی از مجتهدین گفته اند که اینجا پسر
مولی میراث نمیبرد چه انتقال ولایت به پسر بعد از فوت پدر [illegible]
او ساقط شده و بعضی از مجتهدین گفته اند که در [illegible] میراث میبرد [illegible] انتقال

میشود از اقربای بعد با عدم او و درین حال معتق در حکم عدم است و همچنین خلافست اگر معتق گریزد و کافر
باشد بدار حرب و او را بگیرند و بنده کنند و او فرزندی داشته باشد آنگاه غلام بنده که معتق آزاد کرده
بود بمیرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که درین صورت ولد معتق از او میراث نمیبرد بلکه تعلق ببیت المال
دارد و بعضی گفته اند که میراث میبرد چه معتق درین صورت در حکم عدم است و دیت مقبول کسی
میبرد که وارث مال اوست و بعضی منع قرابت مادری کرده اند و بعضی از ایشان منع خویشان
پدری کرده اما چهارم لعان کردن چه بعد از لعان زن و شوهر از یکدیگر میراث نمیبرند و فرزندی
که بسبب انکار او لعان واقع شود از پدر و پدر از او میراث نمیبرد اما آن مادر و او از مادر میراث
میبرد و فرزندان او از او میراث میبرند و خویشان مادری و زوج و زوجه میراث میبرند و در
بعضی از روایات وارد شده که او از خال میراث نمیبرد و خال از او میراث میبرد و اقرب
آنست که میراث میبرند و اگر پدر بعد از لعان اعتراف کند بولد ولد از او میراث میبرد اما پدر
از او میراث نمیبرد و آیا درین صورت خویشان پدر از او میراث میبرند یا نه خلافست میانه مجتهدین
پنجم زنا کردن چه فرزند زنا از زانی و زانیه و خویشان میراث نمیبرند و او هم از ایشان میراث
نمیبرد اما پسر او و زوجه و معتق و ضامن جریره و امام از او میراث میبرند و در بعضی از روایات
وارد شده که مادر و برادران مادری و خویشان مادری از او میراث میبرند ششم بری شدن
پدر نزد حاکم از گناهان پسر چه مانع میراث بردن اوست از پسر بقول بعضی از مجتهدین و
اکثر ایشان رفته اند که منع نمیکند هفتم بی سر ماندن پسر پدر خود را از میراث چه درین
صورت پسر از ثلث ترکه محروم است هشتم مشکوک بودن نسب مثل آنکه زنی را شوهر دخول کند
و اجنبی نیز دخول کرده باشد در طهر واحد چه درین صورت فرزندی که حاصل شود مشکوک فیه خواهد
بود چه پدر از پسر و پسر از پدر درین صورت میراث نمیبرند و میراث پسر از فرزندان اوست و پدر
را نسبت به پسر نیست که بیرون کند جهت او حصه از مال خود و بعضی از مجتهدین انکار این قسم
کرده اند نهم غیبت منقطعه یکی از میراث خوار چه آن مانع است از میراث بردن او تا آنکه
دانسته شود زندگی او و بگواه یا گذشتن مدتی که زنده تواند بود در او کسی و بعضی از مجتهدین
گفته اند که درین صورت چهار سال مال او را نگاه دارند و درین چهار سال او را طلب کنند

اگر یافته نشود مال او را میان ورثه قسمت کنند دهم قرض که تمام ترکه را فرا گرفته باشد یازدهم دو کس
بیکدفعه مرده باشند یا آنکه مشتبه باشد تقدیم و تاخیر هر یک بغیر سبب غرق یا هدم یا هدم چه در این صورت
چنانچه زوده باشند میراث از یکدیگر نمیبرند و مال هر یک از ورثه احیای اوست دوازدهم
در شکم بودن طفل تا از شکم بیرون نیاید زنده میراث نمیبرد و پس اگر از شکم مرده باشد یا نطفه سقط
میراث نمیبرد سیزدهم البعد درجه با وجود اقرب از کل میراث یا بعضی چنانچه مذکور شد چهاردهم
مبعض بودن در عقد زوجه دخول نکردن و مردن در آن مرض چه بقول مشهور میراث نیست
پانزدهم منع طفلی که از شکم افتاده از بعضی میراث مثل آنکه کسی که بگواهی ایشان ثابت نمی‌شود کل میراث
گواهی دهند چون یک زن که او آزاد زاده و چه در این صورت طفل میراث نمیبرد مگر چهار یک مال
شانزدهم مشتبه شدن وارث آزاد به بنده و در بعضی روایات وارد شده که بقرعه آزاد را
بیرون آرند و میراث باو دهند هفدهم قدر کفن و خرج دفن کردن میت چه ورثه از آن میراث
نمیبرند هیجدهم وصیت کردن میت جهت کسی بسه یک مال خود چه در این صورت ورثه از سه یک
مال میت میراث نمیبرند نوزدهم مالی را که میت وقف کرده باشد چه از آن نیز میراث نمیبرند ورثه
بیستم جنایت کردن بنده از روی عمد بکسی چه در این صورت اگر او را بکشند وارث از قیمت او محروم
است اما اگر جنایت بنده خطا باشد محروم نیست چه در این صورت مخیر است میان دادن غلام
و دیت جنایتی که در شرع جهت آن جنایت مقرر باشد بیست و یکم فرزند نداشتن زن چه آن
زن از زمین میراث نمیبرد بیست و دوم حرام مؤبد شدن زن مدخوله بر شوهر بواسطه شیر دادن
زن کوچک در این صورت میراث نمیبرد و همچنین اگر از طرف مرد باشد خلاف است و این چهار را
مجتهدین در موانع ارث در کتاب میراث نقل کرده‌اند و از خواص این رساله است بیست و سوم
قدر حبوه که تعلق به پسر بزرگتر دارد و دیگران از آن محروم‌اند و حبوة در لغت عرب بمعنی عطیه
است و آن چنانست که هرگاه شخصی بمیرد انگشترین و شمشیر و مصحف و رختهای بدن او
تمام تعلق به پسر بزرگ دارد و در بعضی روایات وارد شده که زره و کتابها و اسلحه
و سلاح او نیز از پسر بزرگ است و آیا آن اجناس اگر متعدد باشد از پسر بزرگتر است یا نه
میان مجتهدین در این مسئله خلاف است اقرب آنست که جامه‌ها چون بلفظ جمع در حدیث

وارد شده تمام از دست و اجناس دیگر بلفظ واحد وارد شده یک فرد از آن تعلق به پسر بزرگ
دارد دوم آنکه عوض این عطیه به پسر بزرگ لازم است که قضا کند نماز و روزه را که از میت فوت شده
باشد بسبب بیماری یا سفر و قدرت بر قضای آن داشته باشد و اهمال کرده باشد و این قاعده
مذهب امامیه است و در مذهب سنیان سنت ثابت و شروط حبوه شش است اول آنکه پسر
بزرگ موجود باشد چه اگر پسر بزرگ نداشته باشد حبوه نیست و اگر پسران بزرگ متعدد باشند
میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که حبوه میانه ایشان منقسم میشود دوم آنکه پسر بزرگ
فاسد العقل نباشد و سفیه بقول بعضی از مجتهدین سوم آنکه بالغ باشد بقول بعضی از مجتهدین
چهارم آنکه غیر از حبوه چیزی دیگر داشته باشد و اگر غیر از حبوه چیزی دیگر نداشته باشد حبوه
نیست پنجم آنکه میت قرض نداشته باشد که تمام مال او را مستغرق باشد چه اگر چنین قرض داشته
باشد حبوه نیست اما اگر بعضی از ورثه قرض میت را از مال خود بدهند آیا حبوه تعلق به پسر بزرگ دارد
خلافست درین مسئله میانه مجتهدین اقرب آنست که تعلق به پسر بزرگ دارد و اگر در صورتی
که قرض مستغرق ترکه داشته باشد و پسر بزرگ قرض را از مال خود بدهد که حبوه را متصرف شود
آیا جایز نیست خلافست اقرب آنست که جایز است ششم آنکه قضای نماز و روزه پدر کند بقول
بعضی از مجتهدین چنانچه مذکور شد چه اگر قضای آنها نکند حبوه تعلق باو ندارد و خلافست
میانه مجتهدین که آیا حبوه به پسر بزرگ دادن واجبست یا نه اکثر برین رفته اند که واجبست
و اگر فرزند بزرگ میت دختر باشد حبوه تعلق به پسر بزرگتر دارد و خلافست میانه مجتهدین که
آیا قیمت حبوه را از حصه میراث پسر بزرگ کم میکنند یا نه اکثر برین رفته اند که قیمت آنرا از حصه
میراث او کم نمیکنند و اگر میت بحبوه وصیت کرده باشد بجهت دیگری یا جهت صرف مصلحتی از
مصالح مسلمانان میانه مجتهدین خلافست و اقرب آنست که اگر ثلث ترکه باشد صرف در آنچه
تعیین کرده باشد باید کرد و اگر زیاده از ثلث باشد موقوفست آن زیاده بر اذن پسر بزرگ
و اگر نصیب هر وارثی از حبوه کمتر باشد میانه مجتهدین خلافست و بعضی گفته اند ممنوع نیست
پسر بزرگ از حبوه و بعضی گفته اند که ممنوع است مطلب سوم در بیان تفصیل صاحبان فروض
و قرابت و سهام ایشان و در آن دو فصل است فصل اول در تفصیل صاحبان فروض

قرابت بدانکه آنچه در قرآن مجید وارد شده از تصریح بحصه هر یک از میراث خواران آنرا فرض ایشان
گویند و آنچه بعموم قرآن استنباط کرده اند از حصه ایشان آنرا قرابت گویند پس بدین سبب ارث
منقسم میشود بسه قسم قسم اول جماعتی که بفرض تنها میراث میبرند چون مادر و شوهر در صورتیکه فریضه
منحصر در وی نباشد بر زوجه بنابر قول اصح برو رد نمیشود قسم دوم جماعتیکه گاهی بفرض و گاهی
بقرابت میراث میبرند چون پدر و یک دختر و یا زیاده و یک خواهر یا زیاده و کلاله ام قسم سوم جماعتیکه
بقرابت تنها میراث میبرند و ایشان سوای جماعتی اند که مذکور شد چون جد و جده و عم و عمه و خال و خاله
و اولاد ایشان پس اصحاب در مرتبه اولی اصحاب فروض اند سوای پدر با عدم فرزند و پسر هرگاه با او
دختر نباشد و اجداد و جدات از هر طرف که باشند و اصحاب مرتبه ثالث بقرابت میراث میبرند سوای
خویشان مادری چه ایشان صاحب فروض اند و آنچه از میت میماند صاحب فرض فرض خود را میبرد
و اگر متعدد باشند هر یک حصه خود را میبرند و آنچه زیاده میماند رد میشود بر صاحبان فرض چنانچه مذکور
خواهد شد و در رد بر شوهر هرگاه میراث خواری سوای او نباشد خلافست اصح آنست که برو رد میشود و
در رد بر زن نیز خلافست اصح آنست که رد نمیشود چنانچه مذکور شد خواه در غیبت امام و خواه در حضور امام
هرگاه میراث خواری سوای او نباشد و اگر در وارثی چند امر سببی یا نسبی که با او میراث میبرد جمع شوند
بهمه میراث میبرد و هرگاه یکی از آن مانع دیگری باشد بهمه میراث نمیبرد و آن بر هشت وجه است اول
در شخصی دو امر نسبی جمع شوند که بهر دو میراث میبرد چون عم که خال باشد دوم آنکه در شخصی زیاده از دو
امر نسبی جمع شوند که بهمه میراث میبرد چون پسر پسر عم که پسر پسر خال باشد که پسر دختر خاله باشد که هم پسر دختر عمه
باشد سوم آنکه در شخصی دو امر نسبی جمع شوند که یکی از آنها منع دیگری میکند بیک امر میراث میبرد
چون برادری که پسر عم باشد ببرادری میراث میبرد چهارم آنکه نسبی و سببی در یک شخص جمع شود که
یکی مانع دیگری نباشد اما غیر آنها یکی از آنها را مانع باشد چون شوهری که پسر عم باشد و زن او برادری
یا پسری دارد می باشد چه درین صورت برادر یا پسر برادر پسر عم را مانع اند از میراث بردن
پس نصف میراث پسر عم از شوهریست و نصف از برادری پنجم آنکه در شخصی دو نسب جمع شوند
و یک نسب در شخصی چون دو پسر عم که یکی از ایشان پسر خال نیز باشد چه یکی ازین دو بهر دو نسب
میبرد و آن دیگری بیک نسب ششم آنکه در یک شخص دو سبب جمع شوند که هر یک مانع دیگری نباشد

برد و میراث میبرد چون شوهری که معتق باشد یا ضامن جریره باشد هفتم آنکه دو سبب یک شخص باشد
و در شخص دیگر نسبی که منع کند یکی از آنها را چون شوهری که معتق باشد و زن را پسری یا برادری
باشد چه در این صورت شوهر بشوهری میراث میبرد و اما بمعتق بودن میراث نمیبرد هشتم آنکه دو سبب
جمع شوند در شخصی که یکی مانع باشد دیگری را از میراث بردن چون امام هرگاه غلامی که آزاد کرده باشد
بمیرد چه بولای عتق میراث از آن غلام میبرد نه بولای امامت **فصل دوم** در بیان تفصیل سهام
مفروضه و صاحبان فروض یعنی آنکه فروض در قرآن مجید بر شش قسمست قسم اول نصف و آن نصیب
سه قوم است اول نصیب شوهر هرگاه میت فرزند و فرزندزاده نداشته باشد دوم نصیب یک دختر
هرگاه با او پسری نباشد سوم نصیب یک خواهر پدری و مادری یا پدری با عدم خواهر پدر و مادری
هرگاه برادر نباشد قسم دوم ربع و آن نصیب دو قوم است اول نصیب شوهر هرگاه فرزند یا فرزندزاده
باشد دوم نصیب زن هرگاه فرزند و فرزندزاده نباشد قسم سوم ثمن و آن نصیب یک زن
یا چند زن است هرگاه فرزند یا فرزندزاده موجود باشد قسم چهارم ثلث و آن نصیب دو قوم است
اول نصیب مادر هرگاه میت فرزند یا برادران نداشته باشد دوم نصیب دو کس یا بیشتر از خواهران
مادری خواه ذکر باشند یا انثی قسم پنجم ثلثان و آن نصیب دو قوم است اول نصیب دو دختر یا
بیشتر هرگاه پسر نباشد با ایشان دوم نصیب دو خواهر یا بیشتر هرگاه برادر نباشد با ایشان
قسم ششم سدس و آن نصیب سه قوم است اول نصیب پدر و مادر هرگاه فرزند یا فرزندزاده
موجود باشد دوم نصیب مادر هرگاه میت دو برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدری و مادری
یا پدری داشته باشد سوم نصیب یکی از خویشان مادری باشد و ترکیبات فروض سته هر یک با
دیگری بعد از سقوط مکررهای آنها بیست و یک حاصل است چهارده ترکیب آن ممکن است اول
جمع شدن نصف با نصف مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و خواهر پدری یا پدری و مادری داشته
باشد دوم جمع شدن نصف با ربع مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و دختری داشته باشد یا مردی زن
و زنی و خواهر پدر مادری یا پدری داشته باشد سوم جمع شدن نصف با ثمن مثل آنکه شخصی بمیرد
و زنی و دختری داشته باشد چهارم جمع شدن نصف با ثلثان اما قسمت نمیشود بلکه نقص بر
خویشان پدری میشود مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و دو خواهر پدری و مادری یا پدری داشته باشد

الجدول المشتمل بالترکیبات کلها

درین صورت نصف تا از شوهر آن زن میت و باقی از خواهران او پنجم جمع شدن نصف با ثلث مثل آنکه زنی
بمیرد و شوهری و مادری داشته باشد ششم جمع شدن نصف و سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و دختری و
مادری داشته باشد هفتم جمع شدن ربع و ثلثان مثل آنکه مردی بمیرد و زنی و دو خواهر پدر و مادری
یا پدری داشته باشد هشتم جمع شدن ربع و ثلث مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و مادری داشته باشد
نهم جمع شدن ربع و سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و یک خواهر مادری داشته باشد دهم
جمع شدن ثمن با ثلثان مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و دو دختر داشته باشد یازدهم جمع شدن ثمن و
سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و فرزندی و پدری داشته باشد دوازدهم جمع شدن ثلثان با
ثلث مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر پدر و مادری یا پدری داشته باشد و دو خواهر مادری داشته
باشد سیزدهم جمع شدن ثلثان با سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر پدری و مادری یا پدری داشته
باشد و یک خواهر مادری داشته باشد چهاردهم جمع شدن سدس با سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و
مادر و فرزند داشته باشد اما هفت ترکیب دیگر که ممتنع است اول جمع شدن ربع با ربع چه ربع فریضه
شوهر است با فرزند و فریضه زن است با عدم فرزند دوم جمع شدن ربع با ثمن چه ربع فریضه زن است
با عدم فرزند و ثمن فریضه اوست با وجود فرزند سوم جمع شدن ثمن با ثلث چه ثمن فریضه زن است
با وجود فرزند و ثلث فریضه مادر است با عدم فرزند چهارم جمع شدن ثلثان با ثلثان پنجم جمع شدن
ثلث با ثلث ششم جمع شدن ثلث و سدس چه ثلث فریضه مادر است با عدم فرزند و سدس
فریضه اوست با وجود فرزند هفتم جمع شدن ثمن با ثمن [illegible]
قسمت ترکه احتیاج باینها میشود و درین [illegible] فصل اول در بیان نسبتهائی که میان سهام
ورثه و عدد ایشان بهم میرسد بدانکه نسبتهائیکه درمیان عددهای غیر واحد ممکن است که بهم رسد چهار
قسم است قسم اول تماثل که دو عدد مثل یکدیگر باشند قسم دوم تداخل و آن چنانست که دو عدد
بر وجهی باشند که عدد اقل را چون بر آن عدد اکثر بیندازند دو مرتبه یا چند مرتبه عدد اکثر را فانی
سازد و میباید که عدد اقل از نصف عدد اکثر بیشتر نباشد چون سه و شش [illegible] و این قسم را
متداخلان گویند قسم سوم توافق و آن چنانست که دو عدد [illegible] باشند که عدد اقل [illegible]
چون [illegible] اکثر بیندازند عدد اکثر را فانی نسازد [illegible] ثالث [illegible]

[illegible]

یساز دو و این عدد ثالث مخرج کسری باشد که آن هر دو عدد در آن موافق اند چون چهار و شش که هر دو
شریک اند در عدد دو که مخرج نصف است که هر دو را افانی میسازد و گاهی هست که فقها جهت کمی
عدد فریضه متداخلان را متوافقان یعنی اعم میگویند زیرا که البته متداخلان در کسری موافق
هستند و این را میان رؤس و سهام اعتبار میکنند چنانچه زود باشد که در مسائل انکسار مذکور شود
قسم چهارم تباین و آن چنانست که دو عدد بر وجهی باشد که اقل اکثر را افانی نسازد و عددی
ثالث غیر از واحد نیز ایشان را افانی نکند چون سه و پنج **فصل دوم** در بیان کسرهائیکه در فریضه باشد
و مخارج مشترکه آنها بدانکه کسر آنست که واحدی را باجزای معینه قسمت میکنند و تمام آن اجزا
را مخرج گویند و بعضی از آن اجزا را کسر و کسر نیز بر پنج قسم است اول کسر مفرد چون ثلث دوم کسر
مکرر چون ثلثان سوم کسر مضاف متحد چون نصف ثلث چهارم کسر مضاف متعدد چون نصف
سدس یا ربع پنجم کسر معطوف چون ثلث و ربع و مخرج کسر مفرد اقل عددی ست که آن کسر از و صحیح بیرون
آید پس مخرج نصف دو است و مخرج ثلث و ثلثان سه است و مخرج ربع چهار است و مخرج ثمن هشت
است و مخرج سدس شش است مخارج فروض ستة پنج است و مخرج کسر مضاف حاصل ضرب
مخرج مضاف است در مخرج مضاف الیه مثلاً مخرج ثلث ثمن بیست و چهار است و مخرج نصف سدس
ربع چهل و هشت است و مخرج کسر معطوف ثنائی حاصل ضرب مخرج کسر معطوف ست در مخرج کسر
معطوف الیه اگر میانه ایشان تباین باشد چون ثلث و ثمن که مخرج ایشان بیست و چهار ست
و اگر توافق باشد حاصل ضرب مخرج کسر معطوف ست در جزو وفق مخرج کسر معطوف علیه چون ربع
و سدس که مخرج ایشان دوازده است و اگر تداخل باشد اکتفا باکثر از دو مخرج مفرد آنها باید کرد
چون ربع و ثمن که مخرج ایشان هشت است و قاعده مخرج کسر معطوف ثلاثی یا بیشتر آنست
که نظر کنی در نسبت میانه مخرج کسر معطوف ثانی و ثالث پس اگر تباین باشد ضرب کنی حاصل
ضرب مخرج هر سه است و اگر توافق باشد در جزو وفق ضرب کنی و حاصل ضرب مخرج ست و اگر تداخل
باشد اکتفا کنی باکثر بنا بر آنچه مذکور شد پس مخارج فروض ستة بیست و چهار ست زیرا که میانه مخرج
نصف که دو است و مخرج ثلث و ثلثان که سه است چون تباین بود ضرب کردیم دو را در سه و نظر کردیم
میانه شش و چهار چون توافق بنصف دید نصف احدهما در دیگری ضرب کردیم دوازده شد

و نظر کردیم میانهٔ دوازده و هشت نیز توافق بربع بود و ربع احدهما را در دیگری ضرب کردیم بیست
و چهار شد چون میانهٔ بیست و چهار و شش تداخل بود اکتفا به بیست و چهار کردیم مطلب پنجم در بیان
دانستن نصیب هر وارثی از ترکه بعلم حساب و آن بر پنج طریق است طریق اول آنکه در میان ورثه
صاحب فرضی نباشد و همه در یک مرتبه باشند و عدد رؤس ایشان سهام ایشان خواهد بود
و اگر دختران با ایشان جمع شوند هر دو دختر را مثل یک پسر حساب کنند و بر ایشان قسمت کنند و اگر
در میانهٔ ورثه صاحب فرضی باشد طلب عددی باید کرد که سهام مفروضهٔ صاحبان فروض از آن درست
باشد و قسمت باید کرد بر ایشان و ترکهٔ میت نسبت بسهام ورثه بر سه قسم است قسم اول آنکه ترکه
بقدر سهام ورثه باشد و آن بر چند وجه است اول آنکه منقسم باشد بر ورثه بی آنکه کسری واقع شود
مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادری و چهار دختر داشته باشد چه اقل عددیکه سدس از او درست شش است
سهام او که دو است بپدر و مادر متعلق است و چهار باقی بچهار دختر دوم آنکه منکسر باشد چه خالی
از آن نیست که بر یک فرقه منکسر است یا زیاده پس در صورت اول اگر میانهٔ رؤس و سهام ایشان تباین باشد ضرب
باید کرد عدد رؤس را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادر و سه دختر داشته باشد اصل فریضه
شش است دو از پدر و مادر است و چهار سهام از سه دختر است چون بر ایشان منکسر است میانهٔ
سهام و عدد رؤس ایشان تباین است ضرب باید کرد سه را در شش هجده میشود پس پدر و مادر را
شش سهم میرسد و هر دختری چهار سهم و اگر میانهٔ عدد رؤس و سهام توافق باشد جزو وفق عدد رؤس
را نه جزو وفق سهام را در اصل فریضه ضرب باید کرد مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادر و شش دختر داشته
باشد حصهٔ پدر و مادر دو سهم میشود و حصهٔ شش دختر چهار سهم و میانهٔ چهار و شش توافق بنصف
است نصف عدد رؤس ایشان را که سه است در اصل فریضه ضرب باید کرد هجده میشود و شش
سهم از پدر و مادر است و هر یک از دختران را دو سهم میرسد و اگر بر زیاده از یک فرقه منکسر باشد
پس خالی از آن نیست که انکسار مستغرق جمیع فرق است یا مخصوص بعضی دون بعضی است پس بر تقدیر اول
اگر میانهٔ رؤس هر فرقهٔ منکسره و سهام ایشان توافق باشد رد باید کرد رؤس ایشان را بجزو وفق
و اگر میانهٔ رؤس و سهام ایشان توافق نیست بحال خود باید گذاشت و اگر میانهٔ رؤس و
سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانهٔ رؤس و سهام بعضی از ایشان توافق نباشد رد کنند

رئوس متوافقین ایشان را بجزء وفق و آنچه میانه ایشان توافق نباشد بر حال خود بگذارند آنگاه نظر کنند میان
عدد رئوس جمیع فرق پس اگر میانه ایشان تماثل باشد ضرب باید کرد یکی از ایشان را در اصل فریضه و اگر
تداخل باشد اکتفا باکثر ایشان باید کرد و اگر توافق باشد جزو وفق فرقه را در عدد رئوس فرقه دیگر ضرب
باید کرد و حاصل را در وفق فرقه ثالثه و همچنین هر چند فرقه که باشد و اگر تباین باشد ضرب باید کرد
عدد رئوس هر فرقه را در عدد رئوس فرقه دیگر حاصل را در عدد فرقه ثالثه و همچنین هر فرقه که باشد و
بعد از امعان نظر در آنچه مذکور شد ظاهر میشود که مسائلی که در انکسار سهم بر ورثه دائر باشد بیست و چهار
است دوازده صورت آنها که انکسار بر متفرق جمیع فرق است و امهات مسائل انکسار است در این
رساله مذکور میگردد اول آنکه میانه سهام جمیع فرق و عدد رئوس ایشان توافق باشد و میانه رئوس
جمیع فرق تماثل باشد و رئوس هر فرقه را بجزء وفق رد باید کرد و عدد رئوس یک فرقه را در اصل
فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و هشت خواهر مادری و ده خواهر پدری داشته باشد
اصل فریضه ایشان دوازده سهم است سه سهم نصیب شش زن است و چهار سهم نصیب خواهران مادری و پنج
سهم نصیب خواهران پدری و میانه سهام زوجات و رئوس ایشان توافق بثلث است یعنی اعم بود
رد کردیم رئوس ایشان را بثلث که دو بود و میانه سهام خواهران مادری و رئوس ایشان توافق
بربع یعنی اعم بود رئوس ایشان را بربع که دو بود رد کردیم و میانه رئوس خواهران پدری و سهام
ایشان توافق بخمس بود یعنی اعم رد کردیم رئوس ایشان را بخمس که دو بود چون رئوس جمیع فرق
بعد از رد آنها بجزو وفق تماثل باشد یکی از آنها را که دو است در اصل فریضه ضرب کردیم بیست و چهار شد
حصه هر یک از زنان یک سهم شد و حصه هر یک از خواهران مادری و خواهران پدری یک سهم
شد دوم آنکه میانه رئوس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانه رئوس ایشان تماثل باشد
رئوس یک فرقه را در اصل فریضه ضرب باید کرد مثل آنکه شخصی بمیرد و هفت زن و هفت خواهر پدری
و هفت خواهر مادری داشته باشد چه اصل فریضه ایشان دوازده سهم است بر رئوس ایشان منکسر و
میانه آنها تباین است و حصه خواهران مادری چهار سهم است بر رئوس ایشان منکسر و میان آنها تباین
و حصه خواهران پدری پنج سهم بر رئوس ایشان منکسر و میانه ایشان تباین است و چون رئوس جمیع
متماثل بود رئوس یک فرقه را در اصل فریضه ضرب کردیم هشتاد و چهار سهم شد حصه هر یک از زنان

اصل فریضه ۱۲
ربع زوجه ۳ هفت خواهر پدری ۵
هفت خواهر مادری ثلث ۴

چون حصه ازواج ربع است
در ربع ۸۴ ، ۲۱ ازواج سبعه
هر یک ثلثه سهم

ثلث سه سهم شد و حصه هر یک از خواهران مادری چهار سهم و حصه هر یک از خواهران پدری پنج سهم سوم
آنکه میانه رؤس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانه رؤس و سهام بعضی دیگر توافق نباشد و میانه
رؤس جمیع فرق تماثل باشد رؤس آن بعضی که میانه سهام و رؤس آنها توافق باشد بجزو وفق
رد باید کرد و همان رؤس یک فرقه را در اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و سه زن و نه خواهر پدری
داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار سهم است حصه زنان یک سهم است و حصه خواهران سه سهم
و چون میانه سه و نه توافق بثلث بود یعنی اعم رد کردیم ایشان را بسه سهم و سه را در اصل فریضه ضرب
کردیم دوازده شد سه سهم حصه زنان شد و هر یک از خواهران پدری را یک سهم رسید چهارم آنکه میانه
رؤس و سهام جمیع فرق توافق باشد و میانه رؤس ایشان تداخل باشد رؤس هر فرقه را بجزو وفق رد
باید کرد و اکثر را در اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و شانزده خواهر مادری و ده خواهر
پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده سهم است حصه زنان سه سهم است با رؤس
ایشان چون متوافق بثلث بود یعنی اعم رد کردیم رؤس ایشان را بدو که ثلث شش است و حصه خواهران
مادری چهار است با رؤس ایشان چون متوافق بربع بود یعنی اعم رد کردیم رؤس ایشان را بربع که
چهار است و حصه خواهران پدری پنج است با رؤس ایشان متوافق بخمس بود رد کردیم رؤس ایشان را
بخمس که دو است و چون میانه رؤس جمیع فرق تداخل بود اکتفا بچهار کردیم چهار را در اصل فریضه
زدیم چهل و هشت شد حصه هر یک از زنان دو سهم و حصه هر یک از خواهران مادری یک سهم و حصه
هر یک از خواهران پدری دو سهم شد پنجم آنکه میانه رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانه
رؤس ایشان تداخل باشد همان رؤس یک فرقه را در اصل فریضه ضرب باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد
و سه زن و شش پسر داشته باشد اصل فریضه ایشان هشت سهم است یک سهم حصه زنان و میان
آن و رؤس ایشان تباین است و هفت سهم حصه پسران و میانه آنها تباین است و چون میان هر دو
فرقه تداخل بود اکتفا بشش کردیم و شش را در اصل فریضه زدیم چهل و هشت سهم شد حصه هر یک
از زنان دو سهم و حصه هر یک از پسران هفت سهم ششم آنکه میانه رؤس و سهام بعضی از فرق توافق
باشد و میانه رؤس و سهام بعضی از فرق توافق نباشد و میانه رؤس تداخل باشد رؤس
آن بعضی را که با سهام ایشان موافق اند بجزو وفق رد باید کرد و اکثر را در اصل فریضه ضرب

اصل فریضه
سه زوجه — نه خواهر پدری

اصل فریضه
شش زوجه — شانزده خواهر مادری
ربع — ثلث
ده خواهر پدری

فریضه
سه زوجه — شش پسر
ثمن — بقیه

باید دو مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار زن و شش برادر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان چهار سهم است
حصهٔ زنان یک سهم شد و حصهٔ برادران سه سهم شد و چون میانهٔ ایشان توافق بثلث بود یعنی اگر
رد کرده اند رؤس ایشان را بثلث که دو است و چون میانهٔ دو و چهار تداخل بود چهار را در اصل
فریضه ضرب کردیم شانزده شد حصهٔ زنان چهار سهم است و حصهٔ هر یک از برادران پدری دو سهم هفتم آنکه
میانهٔ جمیع رؤس فرق و سهام ایشان توافق بمعنی اعم باشد و میانهٔ رؤس ایشان توافق باشد
رؤس ایشان را بجزو وفق رد باید کرد و جزو وفق رؤس فرقه را در فرقهٔ دیگر ضرب باید کرد و حاصل را در وفق
فرقهٔ ثالثه و حاصل را در اصل فریضه ضرب باید کرد مثل آنکه شخصی بمیرد و دوازده زن و بیست و چهار خواهر
مادری و پنجاه خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده سهم است حصهٔ زنان سه سهم است
چون میانهٔ رؤس و سهام ایشان توافق بمعنی اعم بود بثلث رد کردیم رؤس ایشان را بثلث یعنی چهار و حصهٔ
خواهران مادری چهار سهم بود و میانهٔ رؤس و سهام ایشان توافق بربع بود رد کردیم رؤس ایشان را بربع
یعنی شش و حصهٔ خواهران پدری پنج بود و میانهٔ رؤس و سهام توافق بخمس بود رد کردیم رؤس ایشان را بخمس
یعنی ده و چون میانهٔ رؤس فرقهٔ اولی و ثانیه توافق بنصف بود ضرب کردیم دو را در شش دوازده شد
و میانهٔ حاصل و رؤس فرقهٔ ثالثه توافق بود بنصف ضرب کردیم حاصل را در پنج شصت حاصل شد آنگاه
شصت را در اصل فریضه که دوازده بود ضرب کردیم هفتصد و بیست سهم شد حصهٔ زنان صد و هشتاد
سهم شد و حصهٔ خواهران مادری دویست و چهل سهم شد و حصهٔ خواهران پدری سیصد سهم باشد هشتم
آنکه میانهٔ رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانهٔ رؤس ایشان توافق باشد جزو وفق فرقهٔ
اولی را در فرقهٔ ثانیه ضرب باید کرد و حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد چهار زن و ده برادر پدری
داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان چهار سهم است حصهٔ زنان یک سهم و حصهٔ برادران پدری سه سهم
و چون میانهٔ رؤس ایشان توافق بنصف بود رد کردیم رؤس ایشان را بنصف دو را در ده ضرب
کردیم بیست شد و بیست را در چهار ضرب کردیم هشتاد شد حصهٔ زنان بیست شد و حصهٔ برادران شصت
شد نهم آنکه میانهٔ رؤس بعضی از فرق و سهام ایشان توافق باشد و میانهٔ سهام و رؤس بعضی توافق
نباشد و رؤس ایشان متوافق باشد رؤس آن بعضی را که توافق است میانهٔ سهام و رؤس
ایشان رد باید کرد بجزو وفق و ضرب باید کرد جزو فرقهٔ اولی را در ثانیه و حاصل را در

اصل فریضهٔ ایشان مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و دوازده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ
ایشان چهار است حصهٔ زنان یک سهم و حصهٔ خواهران پدری سه سهم است و میانهٔ سهام و رؤس توافق
بثلث است یعنی ثلث رد کردیم رؤس ایشان را که چهار است و چون میانهٔ رؤس هر دو فرق توافق
بنصف بود نصف را در چهار ضرب کردیم حاصل را که دوازده است در چهار اصل فریضه زدیم چهل و هشت
سهم شد حصهٔ زنان دوازده سهم شد و حصهٔ خواهران پدری سی و شش سهم شد دهم آنکه میانهٔ سهام و رؤس
جمیع توافق باشد و میانهٔ رؤس آنها تباین باشد و رؤس آنها را بجزو وفق رد باید کرد و ضرب باید
کرد رؤس هر فرقه را در دیگری و حاصل را در عدد فرقهٔ ثالثه و حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی
بمیرد و شش زن و دوازده خواهر مادری و بیست و پنج خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان
دوازده سهم است سه سهم حصهٔ زنان چون میانهٔ رؤس و سهام ایشان توافق بثلث بود یعنی رد کردیم
رؤس ایشان را بثلث که دو است و حصهٔ خواهران مادری که چهار است و چون میانهٔ رؤس و سهام
ایشان توافق بربع بود رد کردیم رؤس ایشان را بربع یعنی سه و حصهٔ خواهران پدری پنج سهم است و
چون میانهٔ رؤس و سهام ایشان توافق بخمس بود رد کردیم رؤس ایشان را به پنج آنگاه دو را در سه ضرب
کردیم حاصل را در پنج ضرب کردیم و حاصل را در دوازده که اصل فریضه است زدیم سه صد و شصت
حاصل شد حصهٔ زنان نود سهم شد و حصهٔ خواهران مادری صد و بیست شد و حصهٔ خواهران پدری
صد و پنجاه شد یازدهم آنکه میانهٔ رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانهٔ رؤس جمیع فرق
تباین باشد رؤس هر فرقه را در دیگری ضرب باید کرد و حاصل را در عدد رؤس فرقهٔ ثالثه و حاصل را
در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد دو زن و پنج خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته باشد اصل
فریضهٔ ایشان دوازده سهم است حصهٔ زنان سه سهم است و حصهٔ خواهران مادری چهار سهم است و حصهٔ
خواهران پدری پنج سهم است و میانهٔ سهام و رؤس جمیع فرق توافق نبود پس ضرب کردیم
دو را در پنج و حاصل را در هفت و حاصل را در اصل فریضه هشتصد و چهل سهم میشود و حصهٔ زنان
دویست و ده سهم میشود و حصهٔ خواهران مادری دویست و هشتاد سهم میشود و حصهٔ خواهران پدری
سه صد و پنجاه سهم میشود دوازدهم آنکه میانهٔ رؤس و سهام بعضی از فرق موافقت باشد
و میانهٔ رؤس و سهام بعضی توافق نباشد و میانهٔ رؤس جمیع فرق تباین باشد رؤس

منوا فقین بجزو وفق رد باید کرد و در رؤس فریقه اول را در ثانیه ضرب باید کرد و حاصل را در فریقه ثالثه و
حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار زن و شش خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته
باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده است حصهٔ زنان سه سهم و حصهٔ خواهران مادری چهار سهم و حصهٔ
خواهران پدری پنج سهم چون میانهٔ رؤس خواهران مادری و سهام ایشان توافق بنصف بود
رد کردیم رؤس ایشان را بنصف که سه باشد و چون میانهٔ رؤس جمیع فرق تباین بود ضرب کردیم
چهار را در سه و حاصل را در هفت و حاصل را در حاصل فریضه یکهزار و هشت سهم حاصل شد حصهٔ زنان که سه است
دویست و پنجاه و دو سهم شد و حصهٔ خواهران مادری که چهار سهم بود سیصد و سی و شش سهم و حصهٔ خواهران پدری چهارصد و
بیست سهم میشود و قسم دوم آنکه ترکه زیاده باشد بر سهام مفروضه صاحبان فروض پس باید زیادتی را رد
باید کرد بر صاحبان فروض سوای زوجه که اصح آنست که بر او رد نمیشود و در باب زوج خلاف است
اصح آنست که رد میشود چنانچه مذکور شد و سوای مادر با حاجب بخلاف مذهب سنیان که ایشان میگویند
که آنچه از حصهٔ صاحبان فروض زیاده بماند از خویشان پدر است و این را تعصیب میگویند و تعصیب
پیش شیعه باطل است و از عادت فقهای امامیه آنست که هرگاه ترکه زیاده از فرض صاحبان
فروض باشد اول قسمت فرض ایشان میکنند آنگاه تتمه را نیز بر ایشان رد میکنند و حضرت
سلطان المحققین و برهان المدققین نصیر الملة والدین محمد طوسی قدس الله سره در رسالهٔ میراث
خویش بیکدفعه قسمت میکنند بر صاحبان فروض و طریقهٔ سلطان المحققین با وجود آنکه اخصر است
در احادیث ائمه معصومین نیز مذکور است چنانچه در روایت صحیحهٔ محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر
وارد شده که گفت حضرت امام محمد باقر صحیفهٔ میراثی که بخط مبارک حضرت امیر المؤمنین بود و املای
حضرت رسالت پناه بمن نمود و میخواند نوشته بود که شخصی مرده بود و او دختری و مادری داشته حصهٔ
دختر نصف است و حصهٔ مادر سدس قسمت باید کرد بر چهار سهم پس سه حصه تعلق بدختر دارد و یک
حصه بمادر تعلق دارد و همچنین محمد بن مسلم نقل کرده که دیدم در آن صحیفه که بخط حضرت امیر المؤمنین
و املای حضرت رسالت پناه صلعم نوشته بود که مردی فوت شد و دختری و پدری و مادری
داشته حصهٔ دختر نصف است سه سهم و حصهٔ هر یک از پدر و مادر او یک سهم قسمت باید کرد مال او بر
پنج و سه حصهٔ آن تعلق بدختر دارد و دو حصهٔ آن تعلق بپدر و مادر او و تفصیل جمیع مسائل که متعلق

رد صاحبان فروض است در طبقهٔ اولی و طبقهٔ ثانی نزد جماعتی از مجتهدین که در طبقهٔ ثالثه رد را
جائز میدانند یازده قسم است اول آنکه شخصی مرده باشد و دختری و یکی از پدر و مادر داشته باشد
بطریق سلطان المحققین فریضهٔ او از چهار سهم منقسم میشود دوم آنکه شخصی مرده باشد و دختری
و پدری و مادری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از پنج سهم منقسم میشود سوم آنکه شخصی بمیرد و سه
دختر داشته باشد یا بیشتر و یکی از پدر و مادر داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان نیز از پنج سهم منقسم میشود چهارم
آنکه زنی مرده باشد و دختری و یکی از پدر و مادر و شوهری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از شانزده سهم منقسم
میشود پنجم آنکه مردی مرده باشد و دختری و یکی از پدر و مادر و زنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از
سی و دو سهم منقسم میشود ششم آنکه مردی مرده باشد و دختری و پدری و مادر و زنی داشته باشد
اصل فریضهٔ ایشان از چهل سهم منقسم میشود هفتم آنکه شخصی مرده باشد و دو دختر یا بیشتر و یکی از پدر
و مادر و زنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از چهل سهم منقسم میشود هشتم آنکه شخصی بمیرد و یک
خواهر مادری و یک خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از چهار سهم منقسم می شود نهم
آنکه شخصی مرده باشد و یک خواهر مادری و دو خواهر پدری یا بیشتر داشته باشد اصل فریضهٔ
ایشان پنج سهم است دهم آنکه شخصی مرده باشد و دو خواهر مادری یا بیشتر و یک خواهر پدری داشته
باشد اصل فریضهٔ ایشان نیز پنج سهم است یازدهم آنکه شخصی بمیرد و یک خواهر مادری و یک پدری
و زنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان شانزده است و اگر در این یازده صورت اصل فریضه
بر ایشان صحیح منقسم نمیشود رعایت نسبتهائیکه در باب سابق مذکور شد باید کرد تا منقسم شود بر ایشان و
رد نیز بر دو قسم است اول رد اخماسی که آنچه از فروض صاحبان فروض زیاده میشود بر پنج قسم
منقسم می گردد مثل آنکه شخصی بمیرد و دختری و پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان شش
سهم است دو سهم تعلق بپدر و مادر دارد و سه سهم تعلق بدختر دارد و تتمه بر ایشان رد می شود
بر پنج سهم دوم رد اربعی و آن چنانست که تتمه بچهار سهم منقسم میشود مثل آنکه شخصی بمیرد و جماعت
مذکوره و دو برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدری و مادری یا پدری داشته باشد چه در این صورت
بر مادر رد نمی شود بلکه تتمه میان دختر و پدر بچهار سهم منقسم می شود و بعضی از مجتهدین در این
صورت نیز بر پنج حصه منقسم می کنند و حصهٔ مادر را بپدر میدهند پس پیش ایشان بر یک

ف ... سلطان المحققین ... خواجه نصیرالدین طوسی قدس سره

قسم سیم آنکه ترکه ناقص باشد از سهام صاحبان فروض و سبب آن دو امر است اول داخل
شدن شوهر مثل آنکه زنی بمیرد و دو دختری و پدری و مادری و شوهری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان
دوازده است چهار سهم حصهٔ پدر و مادر است و سه سهم حصهٔ شوهر است و پنج سهم باقی مانده و سهام مفروضهٔ
دختران هشت است چون اینجا شوهر داخل باشد حصهٔ او ناقص شد و نقص بر دو دختر واقع شده و هر جا که در
ترکه نقص واقع شود بر پدر و دختران و خواهران پدر مادری یا پدری است خلاف سنیان که ایشان
بر فریضه زیاده میکنند تا نقص بر کسی واقع نشود و این را عول میگویند و عول در مذهب حقهٔ امامیه باطل است
دوم داخل شدن زن مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر مادری و یک خواهر پدر مادری یا پدری و
زنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده است ثلث آنکه چهار است حصهٔ خواهران مادری و ربع
آن که سه حصه است حصهٔ زن است و باقی پنج حصهٔ خواهر پدر مادری یا پدری است و سهام مفروضهٔ
ایشان شش باشد اینجا نقص بر او واقع میشود طریق دوم آنکه نسبت دهند سهام هر وارثی را به فریضه
پس بآن نسبت از ترکه میگیرند و این نزدیک است بفهم هرگاه نسبت واضح باشد مثل آنکه شخصی بمیرد و از
زنی و پدری و مادری بماند و مادر را حاجب نباشد چه فریضهٔ دوازده سهم منقسم میشود زن ربع
ترکه که سه است میبرد و مادر ثلث ترکه میبرد که چهار است و باقی که پنج است ربع و سدس ترکه است
بپدر متعلق است و گاه هست که نسبت واضح است و آسان نمیشود مگر بضرب مثل آنکه ترکه پنج دینار باشد
و ورثه جماعت مذکوره باشند چه محتاج است که ضرب کنند پنج را در عدد سهام مفروضه تا شصت حاصل
شود پس هر دیناری را دوازده جزو باید کرد تا منقسم شود پس زوجه را پانزده جزو میرسد که دینار
و ربع دینار باشد و مادر را بیست جزو میرسد که یک دینار و دو ثلث دینار باشد و پدر را بیست و پنج
جزو میرسد که دو دینار و نصف سدس دینار باشد طریق سیوم آنکه قسمت کنند ترکه را بر فریضه پس
خارج قسمت را ضرب کنند در سهام هر یک آنچه بهم رسد نصیب هر یک باشد و این نزدیک بفهم است
چه قسمت در این صورت سهل است چون فریضهٔ مذکوره و ترکه شش دینار باشد و بعد از قسمت
بر دوازده سهم هر یک سهم را نصف دینار میرسد پس ضرب کنند نصف دینار را در سهام زوجه که
سه است یک دینار و نصف سهم میرسد و نصف دینار را در سهام مادر که چهار است ضرب کنند دو دینار
شود و نصف دینار را در سهام پدر که پنج است ضرب کنند دو دینار و نصف میشود طریق چهارم آنکه مستعمل

یعنی ... نصف ... ربع ... دوازده سهم ... ۱۲

دو یا سه و فریضه باشد و آن بر دو قسم است اول آنکه در ترکه کسر نباشد چون دوازده دینار چه سهام
هر وارثی را از فریضه باید گرفت و ضرب باید کرد در ترکه آنچه حاصل شود قسمت کنند بر اصل فریضه پس خارج قسمت
نصیب آن وارث است مثل سه زن و پدر و مادر و دو پسر و یک دختر چه فریضه ایشان بیست و چهار است منکسر
میشود نصیب اولاد بر پنج و پنج را ضرب باید کرد در اصل فریضه صد و بیست حاصل میشود پس سهام
هر یک از زوجات پنج بود ضرب کن او را در دوازده که مقدار ترکه است شصت آنگاه قسمت باید کرد
بر صد و بیست و نصف دینار خارج قسمت است نصیب هر یک از زوجات و سهام هر یک از پدر و مادر بیست
است چون ضرب کنند در دوازده دویست و چهل میشود و بعد از قسمت بر صد و بیست خارج قسمت
دو دینار میشود و آن نصیب هر یک از پدر و مادر است و سهام هر پسری بیست و شش است چون ضرب کنند
با دوازده و قسمت کنند بر صد و بیست خارج قسمت دو دینار و سه خمس دینار میشود نصیب دختر دینار
و سه عشر دینار میشود دوم آنکه در ترکه کسر باشد پس بسط باید کرد تا از جنس کسر گردد و زیاده کنند بر و کسر را
عمل کنند آنچه پاره مذکور شد پس مثال آنکه هرگاه ترکه دوازده دینار و نصف باشد چه آن را بیست و پنج
باید کرد و اگر ثلث باشد سی و هفت و همچنین هرگاه ممکن باشد قسمت بقیراط و حبات و ارز با این طریق
عمل کنند دو دینار بیست قیراط و قیراط سه حبه و حبه چهار ارز و بعد از آن اسم خاصی نیست طریق پنجم مناسخات
و آن چنانست که شخصی بمیرد و قسمت میراث او نشده باشد و یکی از ورثه او بمیرد چه درین
صورت قسمت هر دو فریضه را از یک اصل باید کرد و آن بر دو قسم است اول آنکه وارث و استحقاق
واحد باشد چون شش برادر و شش خواهر از شخصی بعد از فوت او بمانند و پیش از قسمت ترکه
یکی از برادران بمیرد و بعد از آن یک خواهر و همچنین یک برادر و یک خواهر بمیرد تا آنکه خواهر و
برادر بماند مال میت میان ایشان اثلاثا حصه میشود و اگر برادران و خواهران پدری باشند و
بالسویه می برند اگر برادران و خواهران مادری باشند دوم آنکه مختلف باشند وارث و استحقاق
یا یکی از اینها پس اگر منقسم شود نصیب میت ثانی بر ورثه ایشان هر دو مسئله از مسئله اولی
منقسم میگردد مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و چهار خواهر پدری داشته باشد آنگاه شوهر
بمیرد و پسری و دو دختر بگذارد و فریضه اولی هشت است حصه شوهر چهار است و بر ورثه
او منقسم می شود و اگر منقسم نشود پس اگر نسبت میان نصیب میت ثانی و سهام ورثه او

توافق باشد وفق فریضهٔ ثانیه را در وفق نصیب ضرب کنند در فریضهٔ اولی مثل آنکه کسی بمیرد
و پدری و مادری و پسری داشته باشد بعد از آن پسر بمیرد و از و پسری و دو دختر بماند فریضهٔ
اولی شش است نصیب پسر چهار است و سهام ورثهٔ او شش و میانهٔ سهام ورثه و در رؤس ایشان توافق
بنصف است ضرب میکنند سه را در شش هجده میشود و اگر تباین باشد ضرب کنند فریضهٔ ثانیه او را در
اولی چون پدر و مادر و پسر و پسر بمیرد و دو پسر و یک دختر از و بماند فریضهٔ اولی شش است و حصهٔ
پسر چهار است و سهام ورثهٔ او پنج و میان رؤس سهام ایشان تباین پنج را در شش ضرب باید کرد
سی میشود و اگر یکی از ورثه خواه میت ثانی پیش از قسمت بمیرد عمل واحد است و همچنین اگر فرض کثرت
تناسخ کنند مطلب ششم در لواحق میراث و در آن چهار فصل است فصل اول در بیان میراث
جماعتی که بیک دفعه در دریا غرق شوند یا دیواری بر سر ایشان افتد و همه بمیرند از یکدیگر میراث
می برند بچهار شرط اول آنکه هر یک مالی داشته باشد چه میراث در مال است پس اگر در میانهٔ ایشان
کسی باشد که مال نداشته باشد میراث میبرد و از و میراث نمی برند دوم آنکه از یکدیگر میراث می برند
پس اگر از یک دیگر میراث برند مثل آنکه دو برادر غرق شوند و یکی از ایشان فرزندی داشته باشد
چه برادر میراث نمی برد با وجود فرزند سوم آنکه تقدیم و تاخیر مردن هر یک بر دیگری مشخص نباشد چه
اگر تقدیم و تاخیر مشخص باشد مقدم میراث نمی برد چهارم آنکه مردن ایشان بسبب غرق یا هدم
باشد پس در دو کس که بیکدفعه باجل خود بمیرند میراث نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که
هر سببی که باعث اشتباه شود این حکم دارد و بعضی از ایشان گفته اند که اگر جماعتی را در آتش
اندازند یا بکشند از یکدیگر میراث می برند و هر گاه این شرطها بهم رسند از یکدیگر میراث می برند از جمیع
چیزهای یکدیگر سوای آنچه از یکدیگر می برند چه از آن میراث نمی برند زیرا که لازم می آید که شخصی مرده
را زنده فرض کنند و این محال است و بعضی از مجتهدین گفته اند که از آن نیز میراث می برند
و خلافست میانهٔ مجتهدین که آیا درین صورت تقدیم میراث بردن کسی که نصیب او کمتر
باشد واجب است یا نه اقرب آنست که واجب نیست لیکن سنت است پس اگر پدری
و پسری بیکدفعه غرق شوند اول فرض مردن پسر باید کرد و حصهٔ پدر را باید داد آنگاه فرض
مردن پدر بکنند و حصهٔ پسر را بیرون کنند از متروکات پدر سوای آنچه از پسر میراث برده چه

صورتهای تناسخ چهار است صورت اول وارث و استحقاق واحد باشد [illegible]

ازان میراث نمیبرد و آنگاه از هر یک آنچه میراث برده اند بمیراث خوار زنده ای ایشان میرسد و اگر یکی از
ایشان میراث خوار نداشته باشد مال کسیکه میراث خوار ندارد بکسی میرسد که با او غرق شده باشد و از وی بورثه
زنده او میرسد **فصل دوم** در میراث خنثی یعنی کسیکه فرج مردان و هم فرج زنان داشته باشد و قاعده
در تحقیق حال او چنانست که ببینند که بول از کدام فرج بیشتر بیرون می آید حکم بآن کنند و اگر از هر دو یکدفعه
بیرون می آید ببینند که از کدام آخر منقطع شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که حکم بکسی کنند که اول منقطع شود
و اگر هر دو در ابتدا و انقطاع مساوی باشند درین صورت خنثی مشکل است و در حکم او میانه مجتهدین
خلاف است بعضی گفته اند که پهلوهای او را بشمارند پس اگر هیجده ضلع داشته باشد زن است و اگر هفده
داشته باشد باین طریق که نه ضلع از جانب راست او باشد و هشت از جانب چپ او مرد است
و بعضی گفته اند که قرعه بزنند و بعضی گفته اند که اگر علامتی داشته باشد از حیض یا از بول یا از حیض
یا از احتلام یا از جماع بآن عمل کنند و اگر اینها نباشد میراث مرد باو دهند و مشهور در میراث او
آنست که نصف میراث مرد و نصف میراث زن بگیرد بآنکه ترکه بر تقدیر ذکوریت قسمت سازند
یک مرتبه و بر تقدیر انوثیت مرتبه دیگر آنگاه ضرب کنند یکی را در دیگری در تباین یا در جزو وفق در توافق
یا در اکثر یا در تداخل و حاصل را در دو ضرب کنند یا تضعیف کنند حاصل را آنگاه هر وارثی را نصف
آنچه حاصل میشود در دو فریضه بدهند پس هرگاه میت پسری و دختری و خنثی بگذارد فریضه ایشان از
چهل سهم منقسم میشود چه فریضه ذکوریت پنج است و انوثیت چهار و چهار را در پنج ضرب کردیم بیست
میشود و بیست را در دو ضرب کردیم چهل شد حصه ذکر بر تقدیر ذکوریت خنثی شانزده میشود و حصه
او بر تقدیر انوثیت خنثی بیست می شود و نصف هر دو هیجده می شود حصه خنثی سیزده میشود
زیرا که حصه او بر تقدیر ذکوریت شانزده است و بر تقدیر انوثیت ده و دختر نه می شود زیرا که
حصه او بر تقدیر ذکوریت خنثی هشت می شود و بر تقدیر انوثیت او ده می شود و اگر در صورت
مذکوره شوهر یا زن جمع شود مخرج نصیب ایشان را در فریضه ضرب باید کرد و نصیب او را بیرون
باید کرد آنگاه تتمه را قسمت باید کرد بر چهل هر آئینه را سه سهم اگر شوهر باشد و سه ثلث اگر زن
باشد و اگر جمع شود با پدر و مادر خنثی فریضه ذکوریت شش است و فریضه انوثیت پنج است
و حاصل ضرب پنج در شش سی است هرگاه در دو ضرب کردیم شصت میشود و پدر و مادر

بیست و دو می برند جهت حصهٔ ایشان بر تقدیر ذکوریت بیست و بر تقدیر انوثیت بیست و چهار و خنثی سی و هشت می برند چه بر تقدیر ذکوریت چهل می برد و بر تقدیر انوثیت سی و شش و اگر با پدر و مادر دو خنثی جمع شوند اکتفا بشش باید کرد در هر دو صورت و اگر یکی از پدر و مادر با خنثی جمع شود فریضهٔ ذکوریت شش است و فریضهٔ انوثیت چهار و میانهٔ ایشان توافق است ضرب کردیم نصف هر یک را در دیگری دوازده شد در دو ضرب کردیم بیست و چهار شد پنج حصهٔ یکی از پدر و مادر و حصهٔ خنثی نوزده شد اگر دو خنثی با یکی از پدر و مادر جمع شوند فریضهٔ ایشان نیز مثل فریضهٔ پدر و مادر با دو خنثی است که مذکور شد تا شصت را در دو ضرب کردیم صد و بیست میشود و اگر با دختر و خنثی یکی از پدر و مادر باشد پنج مسئلهٔ انوثیت را در شش مسئلهٔ ذکوریت ضرب کردیم نود میشود و در دو ضرب کردیم صد و هشتاد میشود حصهٔ هر یکی از پدر و مادر سی و سه میشود چه بر تقدیر ذکوریت سی می برد و بر تقدیر انوثیت سی و شش و حصهٔ دختر شصت و یک و حصهٔ خنثی هشتاد و شش پس در این صورت از حصهٔ پدر نصف دو ثلث افتاد زیرا که حصهٔ او بر تقدیر فرض کردن انوثیت هر دو شش است که فاضل است بر تقدیر ذکوریت و اگر جمع شود با پدر و مادر با دو خنثی یا خناثی ذکری یعنی برادری نصیب مادر ایشان بر فریضه زیاده میشود و همچنین دو خنثی با پدر و مادر و اگر برادران پدری و مادری و یا پدری خنثی باشند چون اولاد پدر اند اما برادران مادری مساوی اند و اعمام همچون برادران پدری اند و اخوال چون برادران مادری

فصل سوم در بیان میراث کسیکه فرج نداشته باشد و میراث کسیکه دو سر داشته باشد و میراث کسیکه در شکم باشد و میراث فرزندی که با مادر او پدر او لعان کرده باشد و میراث ولد الزنا اما میراث کسیکه فرج ذکر و انثی نداشته باشد یا مخرج دبر نداشته باشد یا مخرج بول نداشته باشد آنچه بخورد کند یا بول و غائط او هر دو از یک موضع بیرون آید میراث اینها همه بقرعه بیرون می آید باینطریق که بر کاغذی بنویسند که عبد الله و بر دیگری بنویسند امة الله و بگردانند در سهام مبهمه و این بخوانند

اللّٰهُمَّ اَنْتَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ اَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيْمَا كَانُوْا فِيْهِ يَخْتَلِفُوْنَ بَيِّنْ لَنَا اَمْرَ هٰذَا الْمَوْلُوْدِ كَيْفَ يُوَرَّثُ مَا فَرَضْتَ لَهُ فِيْ كِتَابِكَ

و بعد از آن سهامها را مشوش سازند و بیرون آورند پس اگر عبد الله بیرون می آید میراث پسر می برد و اگر امة الله بیرون آید میراث دختر می برد اما میراث کسیکه دو سر یا دو بدن بر یک کمر داشته باشد

بانیطریق است که یکی از ایشان را بیدار میکنند اگر هر دو یکدفعه بیدار شدند میراث یک کس میبرد و اگر یکی بیدار شد و دیگری نشد میراث دو کس میبرند و میراث کسیکه در شکم باشد وقتی ثابت میشود که زنده از شکم بیرون می‌آید و حرکت کند حرکت احیا اما احتیاط آنست که حصه دو پسر باید گذاشت پس اگر مرده زاید بر ورثه قسمت کنند اما میراث ولد الملاعنه از مادر و فرزند و زوجه است و با عدم ایشان از خویشان مادری است بالسویه و او نیز از خویشان مادری میراث میبرد و میراث ولد الزنا از طرفین فرزند و زوجه است نه پدر و مادر او و میراث نمیبرد نه کسیکه با ایشان نزدیک باشد و هرگاه فرزند و زوجه مفقود باشد ضامن جریره میراث میبرد از او و با عدم او امام و ولد الزنا از یک طرف منع محدود میشود آن طرفست نه طرف دیگر

فصل چهارم در بیان میراث مجوس بدانکه میانه مجتهدین خلافست در میراث ایشان بنسب صحیح و سبب صحیح و فاسد و بعضی گفته‌اند هر دو میبرند خواه صحیح و خواه فاسد و بعضی گفته‌اند که بنسب صحیح و فاسد میراث میبرند و بسبب صحیح میبرند نه بسبب فاسد و آنچه در حدیث وارد شده مؤید قول دوم است چه در روایت سکونی از حضرت امیر المؤمنین ع وارد شده که مجوسی از مادر و خواهر و دختر میراث میبرد از جهت آنکه مادر اوست و زن اوست و حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق ع بکسیکه دشنام مجوسی میداده که مادر خود را خواسته بود گفت نمیدانی که این پیش مجوسی نکاح است پس اگر مجوسی دختر خود را تزویج کند و از و دختری بهم رسد زوجه او نصیب دختری و زنی را میبرد و دختر نصیب دختران دیگر میبرد و اگر خواهر مادری خود را اگر جده پدری او باشد بخواهد یا خواهر پدری خود را که جده مادری او باشد بخواهد هر دو میراث میبرد و اگر یکی از آنها منع دیگری کند ارث مانع میبرد چون دختری که خواهر مادری باشد و عمه که خواهر پدری باشد و عمه که دختر عم باشد و خواهری که مادر باشد و اما غیر مجوس حکم ایشان حکم مسلمانانست و مسلمانان بسبب فاسد میراث نمی‌برند باجماع اما بنسب فاسد چون وطی شبهه میراث میبرد

باب نوزدهم

در بیان حدودی که در شرع مقررست جهت دزدی و زنا و لواطه و سحق و غیر آن و تعزیرهای که جهت بعضی از گناهان از شارع مقررست بدانکه حد در لغت عرب بمعنی منع آمده است و بحسب عقوبت خاص است که متعلق بآزار بدن کسی است که گناهی از و صادر شده باشد و شارع

جهت آن مقداری تعیین کرده بحسب هر فردی از افراد حدود و دران شش مطلب است **مطلب اول**
در بیان اقسام حدود و آن چهارده است و در آن شش فصل است **فصل اول** در بیان قسم اول از
اقسام حدود و آن بریدن دست دزد است در مرتبه اولی و پای چپ در مرتبه ثانیه و حبس مخلد در
مرتبه سوم و کشتن در مرتبه چهارم و این حد دزدی کردنست و شروط آن چهارده است اول آنکه دزد
بالغ باشد پس اگر طفل دزدی کند او را تادیب باید کرد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که در مرتبه اول دزدی
طفل را عفو باید کرد و در مرتبه دوم او را تادیب باید کرد و در مرتبه سوم سرهای انگشتان او را باید
تراشید آنقدر که بخون آلوده شود و در مرتبه چهارم سرهای انگشتان او را باید برید و در مرتبه پنجم
دست او را بطریق بالغ باید برید دوم آنکه عاقل باشد پس دیوانه را تادیب باید کرد و اگر چه
مکرر از وی دزدی صادر شود و اگر جنون دوری باشد و در حالت غیر دیوانگی دزدی کند از و حد
ساقط نمی‌شود سوم آنکه مختار باشد پس اگر کسی باشد که او را اکراه بران دارند بر او حد نیست
چهارم آنکه آنچه دزدیده مال باشد پس اگر مال نباشد بر او حد نیست مثل آنکه طفل آزادی را بدزدد
اگر چه جامه‌های او زیاده از یک ربع مثقال طلا بوده باشد اما خوابیده بر متاع اگر بالغی را بدزدد
جامه‌های او ربع مثقال طلا بوده باشد حد دارد و اگر غلام کوچک شخصی را بدزدد حد دارد و اگر غلام بزرگ
شخصی را بدزدد حد ندارد مگر آنکه غلام در خواب باشد یا مست باشد و در دزدیدن مال فرقی
نیست میانه جامه و طعام و میوه و آب و نمک و برف و خاک و گل ارمنی و حیوان و غیر آن پنجم
آنکه آن مال بنصاب رسیده باشد و نصاب چهار یک مثقال طلا شرعی خالص است که مضروب
باشد بسکه معامله یا هر چه قیمت او ربع مثقال باشد پس در دزدیدن چیزی که قیمت آن کمتر ازین باشد
حد ندارد پس انگشتری که وزن آن شش یک مثقال باشد و قیمت آن چهار یک مثقال باشد اگر بدزدد
حد ندارد و اگر مالی را که قیمتش ربع مثقال طلا باشد بدزدد و گمانش آن باشد که ربع مثقال نیست
حدی ندارد و اگر کسی جامه را بدزدد که قیمت آن کمتر از ربع مثقال طلا باشد و در جیب آن جامه
ربع مثقال طلا باشد و عالم بآن نباشد و بعد از دزدیدن جامه بر و ظاهر شود آیا حد دارد یا نه میانه
مجتهدین درین مسئله نیز خلافست و آیا از دزدیدن نصاب بیکدفعه شرط است یا نه مجتهدین را
درین مسئله نیز خلافست اقرب آنست که شرط است و آیا اگر دو شخص ربع یک مثقال طلا بدزدند

۱ علامه حلی رحمه الله در قواعد الاحکام [illegible]

۳ علامه حلی رحمه الله در کتاب قواعد الاحکام [illegible]

۵ [illegible]

آیا قطع نیز با ایشان هست یا نه درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که قطع بر ایشان نیست
ششم آنکه آن مال مال فرزند و آقا و غلام نباشد چه اگر پدر مال فرزند خود را بدزدد یا آقا مال
بندهٔ خود را اگرچه مکاتب باشد بدزدد درین دو شخص قطع نیست اما اگر پسر مال پدر را بدزدد
قطع هست و همچنین اگر مادر مال پسر را بدزدد هفتم آنکه آنچه دزدیده باشد در سال قحط طعام نباشد
چه اگر در سال قحط طعام بدزدد قطع نیست هشتم آنکه تمام آن مال از مال غیر دزدیده چه اگر مال خود
را باجاره داده از مستاجر بدزدد قطع نیست و همچنین قطع نیست اگر مال مشترک را بدزدد و همچنین
است حکم آنکه اگر مال خود را بگمان آنکه مال غیر است بدزدد قطع نیست هرگاه پیش از بیرون بردن از حرز یا بعد از
بیرون آوردن از حرز پیش از آنکه بحاکم عرض کنند در آن حکم قطع او حکم کند مالک آن شود بهبه یا ببیع
یا بجز این نهم آنکه توهم حلیت نباشد پس اگر توهم حلیت باشد قطع نیست مثل آنکه کسی توهم کند
که مال او دوست آنچه برده اگرچه مجرد دعوی باشد قطع نیست دهم آنکه مال دزدیده مال محترم باشد
پس دزدیدن شراب یا گوشت خوک باعث قطع نمیشود اگرچه از جهود و مانند آن باشد لیکن [illegible]
غرامت آن جهت جهود باید کشید و اگر سگی را که قیمت آن ربع مثقال طلا باشد بدزدد در آن میانهٔ
مجتهدین خلافست اقرب آنست که سبب قطع میشود و اگر آلات لهو چون طنبور یا ظرف طلا و
نقره را بدزدد بقصد شکستن قطع نیست و اگر بقصد دزدیدن برداشته و قیمت آن ربع دینار
باشد در آن خلافست و اقرب آنست که قطع هست و اگر مال کافر حربی را بدزدد باعث قطع
نمیشود و اگر مال جهود یا کسی که شرائط ذمه باشد بدزدند باعث قطع میشود یازدهم آنکه آن مال از
حرز بدزدد و مراد بحرز جائیست که بواسطهٔ نگهداشتن در آن بگذارند و آن مختلف باختلاف
اموال است پس حرز زر و جواهر صندوق است با قفل و دکان بسته جهت متاع و مثل آن و خانه
و باغ جهت میوه حرز است و طویله جهت چاروا و قبر جهت کفن و اگر در دکان گشاده باشد و صاحب
دکان نگاه کند آیا اگر چیزی بدزدد موجب قطع میشود یا نه میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست
و درخت میوه حرز نیست پس اگر از درخت بدزدد قطع نیست و اگر در مسجد را بدزدند یا چیزی
از آلات سقف او قطع نیست و اگر کفن از قبر بدزدند قطع هست و آیا شرط است که قیمت آنها
ربع یک مثقال باشد یا نه میانهٔ مجتهدین خلاف هست و اگر غیر کفن چیزی با میت در قبر گذارند

[illegible] در قواعد الاحکام فرموده [illegible]

و کسی آن را بدزدد قطع نیست و دزدیدن جامهٔ خانهٔ کعبه یا پارهٔ آن میانهٔ مجتهدین خلاف است نهم اگر
چیزی را غیر از حرز چون صحراها و آسیاها و راهها و مسجدها بدزدند قطع نیست دهم آنکه دزد در
بیرون آوردن آن متاع از حرز منفرد باشد پس اگر یکی حرز را بشکند و دیگری بیرون برد هیچکدام را
قطع نیست یازدهم آنکه دزد متاع را بنفس خود بیرون برد پس اگر بر چارپای بار کند و بیرون آرد
یا آنکه طفلی را همراه خود ببرد که او را ببرد او را قطع نیست دوازدهم آنکه دزد پنهانی برد پس اگر بظاهر برد
بقهر و غلبه یا غیر آن قطع نیست و در دزد مسلمان بودن و آزادی و ذکوریت و بینائی شرط نیست
پس اگر کافری یا بنده یا زنی یا کوری چیزی بدزدد قطع هست بعد از آنکه این شرطهای مذکوره
متحقق شود و واجب است بر دزد که آنچه دزدیده باشد بصاحبش باز دهد یا مثل آن یا قیمت آن را
یا تلف و قطع کردن دست او مانع نیست از رد کردن مال دزدیده بصاحب او و حد او آنست
که حاکم شرع بعد از ثبوت در مرتبهٔ اول چهار انگشت دست راستش را ببرد و کف دست و شست
او را بگذارد و در مرتبهٔ دوم پای چپ او را ببرند تا عقب و عقب را بگذارند و در مرتبهٔ سوم او را
حبس مخلد کنند و در مرتبهٔ چهارم اگر دزدی کند مثل آنکه در حبس چیزی بدزدد او را حاکم می کشد و غیر
حاکم را جائز نیست قطع و اگر دست راست دزد بعد از دزدی و پیش از قطع تلف شود یا شل
باشد دست چپ او را عوض دست راست نمی توان برید و سنت است که بعد از بریدن دست
و پای دزد را بروغن زیت داغ کنند فصل دوم در بیان قسم دوم از اقسام حدود و آن بریدن
دست راست و پای چپ یا عکس آن و کشتن و گلو کشیدن است و خلاف است در این حد میانهٔ
مجتهدین که امام میانهٔ آنها مخیر است یا بترتیب همه را بفعل آورد و بعضی از مجتهدین بترتیب گفته اند
و همچنین خلاف است در این که آیا زنده بگلو باید کشید یا اول بکشند و آنگاه بگلو بکشند و آن حد محارب
است و آن کسی است که در شهر یا در صحرا یا در دریا در شب یا در روز شمشیر برهنه کند بقصد ترسانیدن
مسلمانان خواه مرد باشد و خواه زن و خواه ضعیف باشد و خواه قوی و خواه از جماعتی باشد
که گمان برند که راه مسلمانان بزنند یا نه و بعضی از مجتهدین این را مخصوص مردان ساخته
اند و بعضی گفته اند که اگر کسی را کشته باشد و مال او را برده باشد دست راست و پای
چپ او را باید برید آنگاه او را باید کشت و اگر مال برده باشد و کسی را نکشته باشد دست

راست و پای چپ او را باید برید و از شهر بیرون باید کرد و مکتوبی به شهرها باید نوشت که او مفسد
و محارب است و نکاح کردن با او و اجتناب کنند و منع کنند او را از داخل شدن بلاد شرک و اگر
ایشان او را در بلاد خود جا دهند قتال کردن با ایشان لازم است تا آنکه او را بیرون دهند و از شهر
بیرون کنند و اگر جراحت کرده باشد قصاص بر او لازم است و اگر اقتصار بر کشیدن سلاح کرده
باشد و کسی را نکشته باشد و جراحت نکرده باشد و مال کسی را نبرده حد او آنست که او را از شهر
بیرون کنند و اگر آن شخص محارب پیش از گرفتن او توبه کند حد از او ساقط است اما اگر مال کسی برده
باشد از و بگیرند و اگر کسی را جراحت کرده باشد قصاص بر او لازم است و اگر کسی که سلاح ظاهر کرده
طلیع بوده باشد یعنی کسی که اطلاع دهد محارب را و جاسوسی کند برای او و ناظر او باشد بر راه [illegible]
حدی نیست چه او محارب نیست و همچنین ردء یعنی کسی که مدد محارب کند اما باعث کشتن و ایذای
مومنان نشود چه بر او حدی نیست و سنت نیست که بعد از بریدن دست و پای محارب را داغ
کنند بروغن زیت فصل سوم در بیان هشت قسم از اقسام حدود و آن حد زنا است و شرطهای
آن هشت است اول آنکه هر یک از زن و مرد بالغ باشند چه طفل را حدی نیست بلکه تعزیرش می کنند
دوم آنکه عاقل باشد چه بر مجنون حدی نیست بر قول اقوی سوم آنکه مختار باشد چه بر کسی که
او را اکراه بر آن دارند حدی نیست چهارم آنکه آن زنی که با او دخول کرده بر آن مرد حرام باشد
پس اگر حلیله او باشد حد بر او نیست پنجم آنکه عقد نکرده باشد یا مالک نباشد چه اگر عقد کرده باشد
یا مالک باشد حدی نیست ششم آنکه آن زن را بشبهه دخول نکند بلکه عالم بتحریم باشد پس اگر
بشبهه دخول کند حدی ندارد هفتم آنکه فرج مرد در فرج زن غائب ساخته باشد خواه در دبر
و خواه در قبل او و غائب شدن حشفه کافیست پس اگر در فرج حشفه را غائب نسازد حد زنا ندارد
و در اول اسلام حد زنا در بکری که زنا میکرده آن بود که او را سرزنش کنند و سخنان درشت
گویند و اگر در غیر بکر بوده حبس مخلد میکرده اند آنگاه آن منسوخ شد و احکام حد زنا هشت است
حکم اول رجم کردن یعنی تا کمر در زمین نشانیدن و سنگسار کردن و آن حد هر یک از مرد جوان
و آزاد و بالغ و عاقل است که زن مدخوله بعقد صحیح یا ملک باشد و ممکن باشد که هر صبح و شام
با آن زن برسد و زن جوان اجنبیه که شوهر داشته باشد و زنا کند و بعضی از مجتهدین گفته اند

[illegible]

(رجم) محارب است ۱۲ شرح لمعه ۱۲ ... یعنی حد هر یک از مرد جوان و زن جوان عطف بر مرد جوان است ۱۲

که در این صورت جمع میانه صد تازیانه و سنگسار باید کردن و اگر یکی از مرد و زن و شوهر یا زن داشته
باشد این حد تعلق باو دارد و دیگری حد دیگر دارد چنانچه خواهد آمد و همچنین است حد زنیکه شوهر داشته
باشد و دیوانه با او دخول کند حکم دوم جمع میانه صد تازیانه و سنگسار کردن و آن حد دو قوم است
اول حد مرد پیر آزاد و بالغ و عاقل است که زن مدخوله بعقد صحیح یا بملک داشته باشد و زن پیر
اینچنین اگر شوهر داشته باشد زنا کند پس در این صورت ابتدا تازیانه باید کرد و آنگاه سنگسار باید
کرد و اگر یکی از ایشان بطریق مذکور باشد آن حد باو تعلق دارد دوم حد مردی که در میان پاهای
مرد دیگری منی خود را بریزد و زن داشته باشد و در اینها فرقی نیست میانه بنده و آزاد و مسلمان
و کافر و محصن و غیر محصن حکم سوم صد تازیانه است و آن حد هفت قوم است اول حد مرد و
زن آزادی که زن و شوهر نداشته باشد و زنا کند دوم حد زن آزادی که شوهر با او دخول
نکرده باشد اگر چه عقد واقع شده باشد و زنا کند سوم حد مردی است محصن که زنا بزن صغیره
یا دیوانه کند چهارم حد زنیکه شوهر داشته باشد و طفلی با او زنا کند برضا و رغبت او پنجم حد دو زن
که در یک لحاف برهنه بخوابند و قریبه ایشان را تعزیر کنند ششم حد مردی که در میان پاهای
مردی دیگر منی خود را بریزد و زن نداشته باشد هفتم حد زنیکه با زن دیگر مساحقه کند و بعضی
از مجتهدین گفته اند که اگر شوهر داشته باشند ایشان را سنگسار باید کرد حکم چهارم صد تازیانه
است و تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن و آن حد مرد آزادی است که بکر باشد
یعنی زن نخواسته باشد و زنا کند و بعضی تفسیر بکر چنین کرده اند که زن را عقد باشد و
دخول نکرده و آنست که صد تازیانه زنند او را و سر او را بتراشند و یکسال او را از شهر بیرون
کنند و بعضی تراشیدن موی سر و بیرون کردن از شهر نیست حکم پنجم پنجاه تازیانه و آن حد بنده
بالغی است که زنا کند خواه آن زن شوهر داشته باشد خواه نداشته و بر بندگان تراشیدن
موی سر و از شهر بیرون کردن نیست حکم ششم هفتاد و پنج تازیانه است که سه ربع حد است
و آن حد دو گروه است اول حد جماعتی که نصف ایشان آزاد باشد و نصف بنده و زنا کنند
پس در این صورت نصف حد آزاد که پنجاه تازیانه و نصف حد بنده که بیست و پنج تازیانه است
بر ایشان زنند هرگاه زن و شوهر یا رقیقه در آزاد نکرده شده نداشته باشد دوم حد بالغی که

از زنان را و مساحقت و بند مردان بزنا یا مردان را با مردان بهم رساند و احکام آن مذکور شد ... یعنی جمع
کردن تازیانه و یکبار زدن جمیع آنها را بر آن کس که زنا کرده و آن حد سوای آنست ...
نداشته باشد حکم ششم حد با زیادتی تعزیر و آن حد جائی است که در شهر رمضان یا در مکه ...
فصل چهارم در بیان قسم یازدهم از چهارده قسم حدود و آن حد لواط است یعنی مردان با
یکدیگر جماع کنند و شروط آن سه چیز است اول آنکه بالغ باشد چه غیر بالغ را حد نیست بلکه تعزیر لازم
است دوم آنکه عاقل باشد چه دیوانه را تعزیر باید کرد اما اگر یکی از ایشان بالغ و عاقل باشد و
دیگری طفل یا دیوانه حد بر عاقل بالغ است و تعزیر بر غیر بالغ و دیوانه سوم آنکه اختیار داشته
باشد پس اگر کسی را باکراه بران دارند حد بر او نیست و بعد از آنکه این شرطها بهم رسد حد لواطه
آنست که ایشان را بشمشیر بکشند یا بسوزانند یا سنگسار کنند یا دیواری بر سر ایشان اندازند
یا از کوه بلندی ایشان را بیندازند و امام مخیر است که میان دو چیز از اینها جمع کند که یکی از ایشان
سوختن باشد و فرقی نیست میان آزاد و بنده و مسلمان و کافر و میانه آنکه ایشان زن
داشته باشند یا زن نداشته باشند و میانه فاعل و مفعول و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر
ایشان زن داشته باشند سنگسار باید کرد ایشان را بطریقیکه در زنا گذشت و اگر این چنین
نباشد صد تازیانه باید زد و اگر بعد از آنکه نزد حاکم شرع بگواهان ثابت شود لواطه شخص توبه
کند حد از ایشان ساقط نیست و اگر اقرار کرده باشد پیش امام آنگاه توبه کنند امام مخیر است
میانه حد زدن و عفو کردن فصل پنجم در بیان قسم دوازدهم از اقسام حدود و آن هشتاد
تازیانه است و آن حد دو قسم است اول حد کسیکه دشنام دهد کسی را ... بلفظیکه صریح در زنا یا
یا لواط باشد و آنچه بدینها ماند و شروط آن هفت است اول آنکه بالغ باشد چه طفل را تعزیر
باید کرد دوم آنکه عاقل باشد چه دیوانه را نیز تعزیر باید کرد سوم آنکه کسی را که دشنام میدهد
آزاد باشد چهارم آنکه کسی را که دشنام میدهد مسلمان باشد نه کافر پنجم آنکه عفیف باشد
چه اگر زانی باشد یا کسی باشد که بفسق مشهور باشد دشنام بآنچه در او هست ... حد ندارد
ششم آنکه کسی را دشنام میدهد فرزند او نباشد چه اگر فرزند باشد ...
آنکه دشنام دهنده عالم باشد بدشنامی که میدهد چه اگر ... دشنام ...

تمیز نشده او را و هرگاه این شرطها متحقق شوند آن کسی که دشنام داده او را هشتاد تازیانه باید زد و
مشهور سازند او را تا گواهی او را قبول نکنند و فرقی نیست درین حکم در میانهٔ بنده و آزاد و بعضی از
مجتهدین گفته اند که اگر بنده بآزادی دشنام دهد چهل تازیانه حد اوست و اگر دشنام دادن بیک دفعه
باشد نسبت بجماعتی حد نیز متعدد میشود و اگر جماعتی را دشنام دهند و بیکدفعه جمع شوند در طلب حد
یک حد باید زد و اگر متفرق بطلبند حد متعدد میشود و اگر شخصی را گوید که ای پسر زانی و زانیه درین صورت
دو حد بر و لازم است و اگر بکسی دیوث گوید اگر در عرف دشنام دهنده این لفظ دشنام باشد حد میزنند
او را و اگر نه تعزیرش باید کرد و اگر کافری را که مادرش مسلمان باشد گوید که ای پسر زانیه حد بر و لازم است
اما اگر آن زن بمیرد حد از و ساقط میشود و حد بچهار امر نیز ساقط میشود اول تصدیق مقذوف
دوم بگواه گذرانیدن سوم بعفو کردن چهارم بلعان کردن و ازین حد میراث برده میشود و اگر بعضی از
ورثه عفو کنند ساقط نمیشود و هرگاه سه مرتبه حد بزنند بعفو نکنند در مرتبه چهارم میکشند و هرگاه
قذف مکرر شود و حد نزده باشد یک حد باید زد قسم دوم جماعتی اند که شراب یا هر چه مست کننده
باشد خورند و شیرهٔ انگور که بجوشد و دو ثلث او نرود حکم شراب دارد و شروط آن چهار است
اول آنکه شراب خورنده بالغ باشد چه طفل را حدی نیست دوم آنکه عاقل باشد چه دیوانه را حدی
نیست سوم آنکه مختار باشد چه اگر کسی را باکراه شراب دهند یا آنکه بخوردن شراب مضطر باشد
مثل آنکه در جائیکه آب نباشد و لقمه در گلوی و مانده باشد شراب آن مقدار توان خورد که آن لقمه را
فرو برد چهارم آنکه عالم باشد بحرام بودن و نجاست او چه اگر جاهل باشد حد ندارد و هرگاه این شرطها
متحقق شود حد آن هشتاد تازیانه است و فرقی نیست میانهٔ کافری که بتظاهر شراب بخورد
و مسلمان و بنده و آزاد و بعضی از مجتهدین حد بنده را تا چهل تازیانه مقرر کرده اند و اگر حد مکرر بر او
بزنند و باز بخورد در مرتبه چهارم بکشند او را و اکثر مجتهدین برین رفته اند که در مرتبه سوم او را باید کشت
و اگر مکرر شراب بخورد و بر و حد نزده باشند بر و یک حد لازم است و اگر پیش از آنکه نزد حاکم شرع بگواه
شراب خوردن او ثابت میشود توبه کند حد از و ساقط است اما بعد از ثابت شدن توبه کردن
حد از و ساقط نمی شود و اگر ثبوت آن باقرار خود باشد امام مخیر است در حد زدن بر و و عفو کردن
او و اگر شرابخوار اعتقاد حلال بودن شراب داشته (و توبه نکند) باشد که حرمتش اجماعی است و پدر او مسلمان

باشد حد او کشتن است اگر مرد باشد توبه کردن او مقبول نیست چه او مرتد است و بعضی از مجتهدین
گفته اند که توبه او در غیر مرتد فطری مقبول است و کسی که فروختن شراب را حلال داند او را باید زد و اگر از
توبه کردن امتناع نماید او را باید کشت و اگر حلال نداند فروختن آنرا تعزیرش باید کرد و کشتن هر کسیکه
غیر شراب را حلال داند نیست و کسیکه شراب خورده باشد و دعوی نماید که جماعتی باکراه بمن داده اند
حد از وساقط میشود بشرطیکه گواهان عادل تکذیب او نکنند و اگر دعوی کند که من عالم بحرام بودن
شراب نبودم قولش مقبول است چه احتمال دارد که جدید الاسلام باشد فصل ششم دربیان
قسم سیزدهم و چهاردهم از اقسام حدود و آن حبس مخلد است و کشتن یا حبس مخلد آن حد چند جماعت
است اول حد کسیکه امر کند بکشتن کسی دوم حد کسیکه در مرتبه سوم دزدی کند بعد از آنکه دست
راست و پای چپ او را بریده باشند سوم حد زنیکه مرتد شده باشد و اما کشتن بیست و پنج
قوم است قوم اول حد دزدی که در مرتبه چهارم بعد از حبس مخلد دزدی کند دوم حد کسیکه با مادر
یا دختر خود یا خواهر یا دختر برادر و یا دختر خواهر یا عمه و یا خاله زنا کند سوم حد جهودی که با زنان
مسلمانان زنا کند خواه بشرائط ذمه باشد و خواه نباشد خواه زن اطاعت او کرده باشد و خواه
نکرده باشد چهارم حد کسیکه باکراه با زنی زنا کند پنجم حد کسیکه زنا کند بزن پدر و کنیزیکه پدر دخول
کرده باشد با او ششم حد کسیکه او را تفخیذ یعنی منی ریختن در میان پای مردان سه مرتبه
تعزیر او کرده باشند هفتم زنانی که سه مرتبه ایشان را جهت سحق تعزیر کرده باشند هشتم حد
کسانیکه جهت دشنام دادن ایشان را سه مرتبه حد زده باشند نهم حد کسیکه شراب خورده باشد
و او را سه مرتبه حد زده باشند دهم حد کسیکه شراب را حلال داند و توبه نکند یازدهم حد کسیکه
فروختن شراب را حلال داند و توبه نکند دوازدهم حد کسیکه محرمات اجماعی را حلال داند هرگاه
پدر او مسلمان باشد سیزدهم حد کسیکه بکشتن کسی آید و گریختن آن کس ممکن نباشد چهاردهم حد
کسیکه بقصد بردن مال کسیکه آید و بغیر از کشتن دفع او ممکن نباشد پانزدهم حد کسیکه پیغمبر و
امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام را سب کند چه او را باید کشت اگرچه بی اذن امام باشد هرگاه
با دامیکه متضمن فتنه نباشد شانزدهم حد کسیکه دعوی پیغمبری کند و شک در نبوت کند هفدهم
حد کسیکه تصدیق کند دعوی آن کسی را که دعوی پیغمبری کند هجدهم حد کسیکه [illegible] باشد و ...

دزدی در مرتبه دوم دزدی ۱۲

نوزدهم حد کسیکه با زنان شخصی زنا کند چه شوهر را کشتن او روا نیست و در کشتن شوهر او کفاره
ندارد اما اگر بحسب شرع ثابت نسازد قصاص بر او لازم است بیستم حد کسیکه پدر او مسلمان باشد
و او کافر گردد و آن کس را مرتد فطری گویند بیست و یکم حد کسیکه پدر او کافر باشد و او مسلمان شود و
بعد از اسلام باز کافر گردد و این کس را مرتد ملی گویند چه او را توبه باید داد و تا سه روز مهلت باید
داد پس اگر مسلمان نشود او را باید کشت و اگر اینچنین شخصی سه مرتبه توبه کند و باز کافر شود در مرتبه
چهارم او را باید کشت و مرتد شدن یا بقول است چون گفتن چیزیکه دلالت کند بر آنکه کافر است
یا بفعل چون سجده کردن به بت و مصحف را در نجاست انداختن بقصد استهزاء او استخفاف و شرط
مرتد ملی و فطری چهار است اول آنکه بالغ باشد چه اگر طفل مرتد شود تعزیر باید کرد دوم آنکه عاقل
باشد چه مرتد شدن دیوانه را اعتبار نیست سوم آنکه مختار باشد چه اگر باکراه او را مرتد سازند
چیزی بر او لازم نیست چهارم آنکه قصد داشته باشد چه اگر بی قصد از او واقع شود چیزی بر او
لازم نیست و مرتد فطری را توبه اش بحسب ظاهر مقبول نیست و تصرفات او چون هبه و عتق
و تدبیر و وصیت صحیح نیست و زن او فی الحال عدهٔ وفات نگاه دارد اگرچه با او دخول نکرده باشد
بقول قوی و میراث خوار او ترکهٔ او را میان خود قسمت نمایند اگرچه هنوز نکشته باشند او را
و اگر زن مرتد شود او را نمی توان کشت بلکه او را حبس مخلد باید کرد و در اوقات نماز او را
باید زد و لباس خشن در او باید پوشانید تا آنکه توبه کند یا بمیرد و مرتد ملی را توبه باید داد و اگر از
توبه کردن امتناع نماید بکشند او را و این مرتد ملی را تا نکشند ورثهٔ او میراث او را قسمت نمیکنند
و تصرفات او صحیح نیست تا آنگاه که مسلمان نشود و زن او عدهٔ طلاق نگاه میدارد پس اگر در
عدهٔ طلاق توبه کرده باشد همان زن او است و اگر بعد از عده توبه کند زن او نیست و توبه
مرتد آنست که اقرار کند بآنچه انکار کرده بود و بیزار گردد از دینی که قائل بود و کردن نماز فایده
نمیکند بلکه توبه باید کرد و اگر بعد از مرتد شدن دیوانه شود کشتن او روا نیست و لا بد است
مرتد شدن ساقط نمیشود پس [illegible] جایز نیست بواسطه جهت دیگری عقد کند یا جهت کنیز
خود زن خواهد و مجتهدین تجویز نموده اند و بعضی از مجتهدین گفته اند که کنیز خود را
بشوهر داده باشد [illegible] بیک جا نکاح [illegible] از آنکه او را [illegible] نگردد

چهارم آنکه آن کس که شش بار و بیست و سوم حد آقائیکه غلام خود را بکشد و بکشتن غلامان عادت کرده باشد
بیست و چهارم حد مسلمانیکه بکشتن یهود عادت کرده باشد بیست و پنجم حد کسیکه مؤمنی را از روی
عمد بظلم کشته باشد چه او را در عوض او قصاص باید کرد چنانچه در باب بیستم مذکور خواهد شد مطلب دوم
در آنچه تعلق بحدود دارد و در آن دو فصل است **فصل اول** در آنچه حدود بآن ثابت میشود
بدانکه دزدی بسه چیز ثابت میشود اول بگواهی دادن دو عادل پیش حاکم شرع دوم گواهی
دادن یک مرد عادل با قسم خوردن صاحب مال سوم باقرار کردن دزد دو مرتبه و محارب
بودن و تیغ بدست آوردن و با بهیمه دخول کردن بدو چیز ثابت میشود اول گواهی دادن دو
مرد عادل دوم یک مرتبه اقرار کردن و لواطه بدو چیز ثابت میشود اول بگواهی دادن
چهار مرد عادل دوم باقرار کردن چهار مرتبه و سحق و قیاده و شراب خوردن و دشنام دادن
بدو چیز ثابت میشود اول بدو گواه عادل دوم اقرار کردن دو مرتبه و بوی شراب کردن
بدهن شراب خوار چه احتمال مضمضه دارد و زنا بدو چیز ثابت میشود اول بگواهی دادن چهار
مرد عادل و یا دو مرد عادل و چهار زن عادله دوم باقرار کردن چهار مرتبه شرطیکه در گواهان
زنا و لواطه میباید سه است اول آنکه گواهان دخول مشاهده کنند بطریق میل در سرمه دان
دوم آنکه گواهان متفق گواهی دهند بحسب زمان و مکان و هیئت سوم اتفاق گواهان در
وقت گواهی دادن چه اگر متفرق گواهی دهند صحیح نیست و بعد از آنکه ثابت شود بطریق مذکور
پیش حاکم شرع اقامت حد بر آنها که بر ایشان لازم شده می کنند و متولی حد غیر از امام و
نائب او نمیشود و میانه مجتهدین خلاف است در اقامت کردن آقا بر غلام و کنیز خود
حد را هرگاه ببینند و همچنین خلاف است در میانه مجتهدین در اقامت نمودن پدر و شوهر
حد را بر پسر و زن خود هرگاه خود ببینند اما اگر پیش ایشان بگواه ثابت شود حد نمی توانند زد
مگر بر حضرت امام و امام خود مخیر است در حد زدن یهود ان بطریق اهل اسلام و میانه
دادن ایشان بدست اهل ملت خود تا بطریق خود حد بر او زنند و در اقامت کردن حد در
حضور گواهان که بآن لازم و ثابت شده لازم نیست چه اگر آن گواهان بمیرند یا غائب شوند
حد میتوان زد و سنت است امام را که تلقین کند هر کسی را که اقرار میکند اقرار کردن را

چه مکروه است مخلص ساختن اقرار کننده بر اقرار به کسیکه عالم باشد بحال او فصل دوم در آنچه تعلق
دارد بحدود بدانکه سی امر است که تعلق بحدود دارد دوازده امر واجب و پنج امر حرام و هفت امر
سنت و شش امر مکروه اما دوازده امر واجب اول اقامت حدود در حق الله و حق الناس بعد از
مطالبه صاحب حق دوم حاضر شدن شهود و بعضی حاضر شدن جماعتی را واجب میدانند جهت
اقامت حد و اقل ایشان یکی است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اقل جماعتی که حاضر شوند ده
کس است و بعضی از ایشان سه کس گفته اند و بعضی از مجتهدین این حاضر شدن را سنت
میدانند سوم امر کردن کسیکه خواهند او را سنگسار کنند بغسل میت کردن و کفن پوشیدن و
اگر غسل نکرده باشد واجبست که بعد از رجم یا حد او را غسل دهند و کفن کنند چهارم دفن کردن
و نماز گزاردن بر او بعد از کشته شدن پنجم آنکه آن گواهان که بزنا کردن گواهی دهند اول ایشان
سنگ بزنند هرگاه بگواه ثابت شده باشد ششم آنکه امام ابتدا بزدن سنگ کند اگر بغیر گواه پیش او
ثابت شده باشد هفتم آنکه بر کسی رجم و جلد واجب شود اول تازیانه او را زنند آنگاه رجم کنند
هشتم آنکه در سنگسار کردن زنان را تا سینه و مردان را تا کمر در زمین پنهان کنند و بعضی از
مجتهدین این را سنت میدانند و اگر بعد از آنکه ایشان را در زمین پنهان کرده باشند
بگریزند اگر ثبوت آن بگواه شده ایشان را برگردانند و اگر باقرار خود ثابت شده اگر سنگ
بر او خورده برگردانیدن او لازم نیست نهم آنکه زانی را برهنه بزنند بر قول بعضی و بر قول بعضی
بطریقیکه زنا کرده دهم آنکه پوشیدن عورتین مرد واجب است و زنان را با رخت بزنند
یازدهم سخت زدن تازیانه و بعضی میانه گفته اند دوازدهم اجتناب کردن سر و روی
و فرج او را اما پنج امر حرام اول اهمال کردن در دفن کسیکه او را سنگسار کرده باشند دوم اقامت
حد غیر قتل بر زنیکه بیمار باشد و امید نیک شدن داشته باشد یا زنی که نفاس یا استحاضه داشته باشد
چه آن هر دو بیماران اند تا آنکه بهتر شوند و اگر مصلحت تقاضا کند حد ضغث باید زد چنانچه مذکور
شد سوم اقامت حد بر زنیکه حامله باشد تا آنکه بزاید و طفل او مستغنی از و شود اگر کسی نباشد که
محافظت او کند و شیر دهد چهارم آنکه اقامت حدود در حرم خانه کعبه کسی را که بحرم ملتجی شده
باشد پنجم گذاشتن کسیکه بگلو کشیده باشند او را زیاده از سه روز اما هفت امر سنت اول آنکه

امام مردمان را خبر کند و امر کند بحاضر شدن ایشان جهت اقامت حدود دوم آنکه سنگهائیکه اندازند
بزرگ نباشند تا آنکه زود کشته شود و بسیار کوچک نباشند که دیر کشته شود سوم آنکه مرد را ایستاده
حد زنند و زنان را نشسته و زنان مخدره را در خانه حد زنند چهارم آنکه بر بدن متفرق گردانیدن
حد را پنجم آنکه در بریدن دست و پای دزد حدی ببرند که آسان باشد ششم آنکه داغ کنند برید و روغن
زیت بعد از بریدن هفتم آنکه دست بریده را در گردن او آویزند اما شش امر مکروه اول حاضر
شدن کسیکه حدی بر او باشد دوم آنکه اقامت حد در مسجد باشد سوم آنکه اقامت حدود
در سختی گرما و سرما باشد پس در تابستان در صباح و شام باید زد و در زمستان میان روز
چهارم ضامن شدن کسی را که حدی بر او است پنجم آنکه شفاعت کردن در اسقاط حد او ششم
مؤخر داشتن حد بی عذر مطلب سوم در بیان تعزیر کردن و آن در لغت عرب بمعنی تادیب
است و بحسب شرع عقوبتی است یا اهانتی است که بجا آوردن آن تعلق دارد به گناهی که مستوجب حد
نباشد کرده باشد و مقدار آنها بآنکه گناهی که سبب تعزیر کننده آنها می شود بر سی و پنج
قسم است اول کسیکه در روز رمضان با زن خود جماع کند چه سه امر او را لازم است اول
قضای آن روز دوم کفاره سوم بیست و پنج تازیانه دوم کسیکه زن آزادی داشته باشد و کنیزی
را بی رخصت او عقد کند و دخول کند چه او را دوازده و نیم تازیانه که هشت یک حد زنا است باید
زد و نصف تازیانه را باین طریق باید زد که نصف تازیانه را بدست گیرند و بنصف دیگر بزنند
سوم دو مرد بیگانه که برهنه در زیر یک لحاف باشند چه ایشان را از سی تازیانه تا نود و نه تازیانه
باید زد چهارم مردی و زنی بیگانه که برهنه در زیر یک لحاف باشند چه ایشان را از ده تازیانه
تا نود و نه تازیانه باید زد و بعضی از مجتهدین حد در این صورت لازم میدانند پنجم کسیکه بانگشت
بکارت دختری ببرد چه او را از سی تازیانه تا هفتاد و هشت تازیانه باید زد بقول بعضی از
مجتهدین و بعضی از ایشان از سی تا هشتاد تازیانه گفته اند و بعضی از سی تا نود و نه گفته اند
ششم آنکه کسیکه اقرار بحدی کند آن مقدار تازیانه بزنند او را که خود گوید که تمام شد بشرط
آنکه از صد تازیانه تجاوز نکند هفتم کسیکه اقرار بلواط کند یا بحق کردن یک مرتبه کند هشتم کسیکه
پسری را بشهوت ببوسد نهم دو زن بیگانه که برهنه در زیر یک لحاف باشند دهم کسیکه

دشنام شخصی دهد که در عرف گوینده دشنام نباشد یازدهم کسیکه بکنایه چیزی بگوید که سبب آزردگی
دیگری باشد مثل آنکه بکنایه شخصی گوید که من حرام زاده نیستم دوازدهم کسیکه بزن خود گوید که من ترا باکره نیافتم
سیزدهم دشنام دادن طفل یا دیوانه چهاردهم دو مرد که زن داشته باشند بیک دیگر دشنام
دهند پانزدهم کسیکه ترک واجبی کند و تعزیر او برای امام منوط است بشرط آنکه از حد آزاد
و بنده نگذرد شانزدهم کافری که تحرکند هفدهم طفل و دیوانه که شراب خورد هیجدهم کسیکه شراب
بفروشد و حلال نداند نوزدهم کسیکه حرام کند و حلال نداند بیستم کسیکه مال کسی ظاهر بقهر و غلبه
بگیرد و دیگر بیرد بیست و یکم کسیکه خفیه مال کسی را ببرد و دیگر نیز دست بیست و دوم کسیکه حیله بکند
و اموال مسلمانان بسبب تزویرها و کتابها و نوشتها ببرد بیست و سوم کسیکه بنگ بخوردن
کسی دهد یا داروی بیهوشی بیست و چهارم کسیکه منی بدست بیرون آورد که در حدیث آمده
که حضرت امیر المؤمنین ع چنین شخصی را آن مقدار تازیانه بر کف دست او میزد که کفش سرخ
می شد بیست و پنجم کسیکه غلام خود را بکشد بیست و ششم مسلمانی که یهودی را بکشد
بیست و هفتم کسیکه در مجلسی که شراب خورند یا آنچه مست کننده باشد باختیار بنشیند یا طعام
بخورد بیست و هشتم کسیکه ماهی فلس نداشته باشد بخورد بیست و نهم کسیکه حیوان درنده و پرنده
را بخورد سی ام کسیکه بهتر حیوانات بخورد سی و یکم کسیکه پسر خود را بکشد سی و دوم طفل و دیوانه که زنا
کنند سی و سوم دزدی کردن طفل یا دیوانه سی و چهارم طفل و دیوانه که مرتد شوند سی و پنجم
دخول کردن با چهارپایان چه در این صورت پنج امر لازم است اول تعزیر آنچه [illegible]
امام باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که بیست و پنج تازیانه باید زد و بعضی از مجتهدین گفته اند
که صد تازیانه که حد است و بعضی کشتن گفته اند دوم قیمت آنرا ضامن است که آن را بصاحب
بدهد سوم حرام شدن او و فرزند او اگر گوشت او را خورند چهارم کشتن و سوزانیدن آن حیوان را
اگر گوشت او نخورند پنجم بیرون بردن او از آنجا که دخول کرده بشهر دیگر اگر گوشت او را نخورند و قیمت
آن را بصاحب میدهد یا خود منصرف شود یا تصدق میکند مجتهدین را در آن خلافست و اگر
آن حیوان بحیوان دیگر مشتبه شود دو قسم کنند و قرعه بزنند تا یکی بماند تتمه فرق میانهٔ حد و تعزیر
از [illegible] امر می شود اول بمقدار معین نداشتن تعزیر بر در طرف کم نگردد در هیچ موضع که مذکور شد

دوم مساوی بودن آزاد و بنده در تعزیر سوم موافق بودن تعزیر با گناهان در بزرگی و کوچکی چه در حد
مسمی فعل کافی ست چهارم آنکه تعزیر تابع مفسده است اگرچه معصیت نباشد چون تادیب
طفل و دیوانه بخلاف حد که تابع معصیت ست پنجم آنکه هرگاه معصیت حقیر باشد تعزیر او نیز حقیر ست
اگرچه فایده ندهد و بعضی از مجتهدین گفته اند که این تعزیر عبث ست چه قلیل فایده ندهد و کثیر جایز
نیست ششم ساقط شدن تعزیر بسبب توبه بخلاف حد چه بعضی از مجتهدین گفته اند که اینها بتوبه ساقط
نیست هفتم داخل شدن تخییر در تعزیر بحسب انواع تعزیر بخلاف حد که در اینها تخییری نیست مگر در
محارب و لواطه هشتم اختلاف تعزیر بحسب اختلاف فاعل و مفعول و جنایت بخلاف حدود
که مختلف نمیشود باختلاف آنها نهم آنکه اگر مختلف شود بسبب تعزیر بسبب زمان و شهر رعایت کنند
در هر شهری تفاوت آن شهر بخلاف حد دهم آنکه تعزیر بر چند قسم است حق الله چون دروغ گفتن
و حق الناس چون دشنام دادن فحش و حق هر دو چون دشنام دادن صلحایی که مرده باشند بخلاف حد
که حق الله است الا حد قذف که در ان خلاف ست

باب بیستم

در بیان خونبهای کشتن آدمی و خونبهای اعضای او و خونبهای سگ شکاری و سگ گله و سگی
که محافظت باغ و زراعت کند و در ان شش مطلب و خاتمه است مطلب اول در بیان آنچه
موجب کشتن ست و در ان چند فصل ست فصل اول در اقسام کشتن بدانکه کشتن آدمی بر پنج قسم
است اول واجب چون کشتن کافر حربی هرگاه مسلمان نشود و جهود و ترسا و آتش پرست هرگاه التزام
دوازده شرط که در بحث جهاد مذکور شد نکنند و مسلمان نشوند و کشتن بیست و پنج کس که در بحث
حدود مذکور شد و کشتن مسلمانی که کفار اسیر خود کرده باشند در جنگ و فتح ممکن نباشد مگر بکشتن ایشان
قسم دوم حرام چون کشتن مومنی بغیر حق و کشتن جهود و ترسا و آتش پرست که التزام دوازده شرط
مذکور کنند و کشتن کافری که امام با ایشان عهد کرده باشد جهت مصلحتی بغیر [illegible] و کشتن کافری
که او را امان داده باشند و کشتن زنان اهل حرب و اطفال ایشان مگر بضرورت و کشتن اسیرانی
که بعد از جنگ بدست آیند و کشتن کافران در ماههای حرام هرگاه که [illegible]
قسم سوم مکروه چون کشتن کسی که جهاد [illegible] پدر کافر خود [illegible] قسم چهارم [illegible]

کسیکه جهت قصاص هرگاه ترسد که اگر قصاص نکنند آنرا کشند او را چه درین صورت ممکن است که مستحب باشد
قسم پنجم مباح چون کشتن کسیکه بسبب حد یا بسبب قصاص و در سر جراحت و کشتن آدمی باعتبار سبب
او منقسم شود بشش قسم قسم اول آنکه موجب قصاص و کفارات و دیت و گناه نباشد چون کشتن
واجب سوای کشتن مسلمانان که اسیر کرده باشند کفار در جنگ چه در آن کفاره هست و کشتن
مباح قسم دوم آنکه موجب قصاص و دیت و کفاره نباشد اما گناه داشته باشد چون
کشتن اسیری که از راه رفتن عاجز آید و کشتن جهاد کننده کسی را بی اذن امام یا پیش از آنکه امام
ایشانرا دعوت باسلام کند سوم آنکه موجب قصاص و کفاره باشد چون کشتن مومنی مثل خود را از
روی عمد بغیر حق قسم چهارم آنکه موجب دیت و کفاره باشد چون کشتن پدر پسر خود را و کشتن
مومن مثل خود را از روی خطا یا شبه عمد چنانکه مذکور خواهد شد قسم پنجم آنکه موجب دیت باشد
و کفاره نباشد چون کشتن یهود و ترسا و آتش پرست قسم ششم آنکه موجب کفاره باشد و
موجب دیت نباشد چون کشتن بنده خود هرگاه مسلمان باشد و کشتن آدمی باز منقسم می شود
بسه قسم قسم اول خطای محض که کشنده در فعل و قصد هر دو خطا کند مثل آنکه قصد داشت که تیری
بر کبوتری اندازد خطا شد و بر آدمی خورد و کشت قسم دوم شبه عمد که کشنده کرده باشد آن کار را
اما بقصد کشتن نکرده باشد چون زدن طفل بجهت تادیب بچیزی که غالبا باشد قسم سوم عمدا محض که
کشنده بقصد کسی را بکشد و این قسم موجب قصاص است یعنی آن کشنده را بعوض باید
کشت **فصل دوم** در بیان احکام قتل عمد و جراحتی که از کسی سر زند و در آن چند فصل است
فصل اول در بیان مواضعیکه در آن موضع قصاص لازم است بدانکه در پانزده موضع قصاص باید
کرد اول کشتن مومنی بغیر از حق بروی عمد دوم جراحت کردن هرگاه داند که آن جراحت سرایت کند
بکشتن اما اگر بسحر کردن کسی بکشد آیا موجب قصاص است یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلاف است
اقرب آنست که درین صورت دیت لازم است مگر آنکه کشنده اقرار کند که من او را بسحر کشته ام
سوم بسیار زدن که احتمال آن نتوان کرد چهارم زدن باندک که بسبب آن بیمار شود و بمیرد
پنجم تیری یا سنگ سر تیزی زدن که بآن بمیرد ششم گلوی کسی را گرفتن و نگاه داشتن تا بمیرد
هفتم خود را از بلندی بر سر کسی انداختن و کشتن او را یا از سر بلندی انداختن هشتم کسی را

در آتش یا در دریا انداختن بشرطیکه داند که شنا کردن بیرون نمی‌تواند آمد نهم طعام زهر دار دانسته
بخورد کسی دادن که خورنده نداند که این طعام زهر دارد امّا اگر آن کس خود دانسته بخورد دیگری خصومت
او بجانب او نیاید و بخورد قصاص نیست دهم آنکه کسی را در دریا اندازد و ماهیان و جانوران دریا
او را بخورند اگرچه قصد نکرده باشند بر قول بعضی از مجتهدین یازدهم چاه کندن در راه و
طلبیدن جماعتی را و در چاه افتادن و مردن و سگ درنده را بر گرفتن کسی تحریص کردن
تا آنکه او را بکشد بشرطیکه آن کس را ممکن نباشد خلاص شدن دوازدهم پیش شیر انداختن کسی را
بشرط مذکور سیزدهم پیش مار انداختن کسی را تا آنکه او را بگزد و بمیرد چهاردهم در چاه انداختن
کسی را و مردن او در آن چاه پانزدهم گواهی دادن دروغ بکشتن کسی جهت قصاص و کشتن
آن کس را بگواهی او بشرط آنکه ولی که قصاص کرده نداند که او دروغ گفته امّا اگر داند قصاص
بر ولی است فصل دوم در شرطهای قصاص کردن بدانکه در قصاص هشت امر شرط است
اوّل مساوی بودن هر دو در آزاد بودن و بنده بودن پس مرد آزاد را در عوض بنده نمیکشند مگر آنکه
آزاد بنده بسیار بکشد که در این صورت او را می‌کشند و مرد آزاد را جهت مرد آزاد و جهت زن
آزاده میکشند با آنکه رد کنند نصف دیت مرد را بورثهٔ او و زن آزاده بعوض زن آزاده و جهت
مرد آزاد می‌کشند و رد نیست بر قول قوی و قصاص میکنند جهت آزاد و بنده از بنده دوم
مساوی بودن در دین پس مسلمان را جهت کافر قصاص نمی‌کنند بلکه اگر جهود را کشته باشد
تعزیرش میکنند و دیت میدهند چنانکه خواهد آمد و اگر عادت کند بکشتن جهود قصاص لازم
است چنانکه مذکور شد بعد از آنکه زیادتی جهت مسلمانان رد کنند و ذمّی را جهت ذمّی میکشند
و ذمّی را جهت ذمیّه میکشند باز و ذمیّه را جهت ذمیّه و ذمّی میکشند و نسبت ذمّی را جهت
مسلمان میکشند و مال و فرزندان کوچک تعلق بولی مقتول دارد بقول بعضی از مجتهدین و اگر کافری
را بکشد و مسلمان شود قصاص از او ساقط میشود بلکه دیت میدهد اگر مقتول ذمّی باشد و ذمّی
اگر مرتدی را بکشد قصاص میکنند سوم آنکه کشنده پدر و جد نباشد چه پدر و جد را جهت پسر و
پسرزاده نمیکشند بلکه تعزیر و کفّاره و دیت بر ایشان لازم است و اگر پدر و بیگانه در کشتن پسر
شریک باشند بیگانه را میکشند و پدر نصف دیت بیگانه بورثهٔ او میدهد چهارم آنکه کشنده بالغ

باشد چه اطفال را قصاص نیست و دیت بر عاقلهٔ ایشان است چه عمد ایشان خطاست و در مقام
حضرت شیخ شهید قدس الله سره اشکال کرده که اصحاب گفته اند که عمد اطفال در کشتن خطاست
و تصریح کرده اند که حیوانی را که طفل ممیز بکشد و شکاری را که او بکشد حلال است و حال آنکه در این
هر دو قصد شرط است پس چون قصد ایشان در کشتن اعتبار نکرده اند و در ذبح کردن و شکار کردن
اعتبار کرده اند پنجم آنکه کشنده عاقل باشد چه اگر مجنون باشد قصاص نمیکنند اما اگر عاقل باشد
آنگاه دیوانه شود قصاص میکنند ششم آنکه کشته را جائز نباشد کشتن او پس اگر مباح باشد
کشتن او بحسب شرع یا واجب شود قصاص نیست هفتم آنکه بنفس خود یا بشراکت دیگری بکشد
چه اگر امر کند بکشتن قصاص نیست بلکه او را حبس مخلد باید کرد **فصل سوم** در بیان آنچه قصاص
بسبب آن ثابت میشود بدانکه بیکی از سه چیز قصاص ثابت میشود اول اقرار کردن مختار و آزاد و
عاقل و خلافست میانهٔ مجتهدین که بیک مرتبه اقرار کردن ثابت میشود یا دو مرتبه اقرار کردن
و اقرار بنده صحیح نیست مگر آنکه آقای او تصدیق کند و اقرار سفیه و مفلس و محجور در آنچه قصاص باشد
صحیح است اما آنچه موجب خونبها باشد صحیح نیست و اگر یکی از دو کس اقرار کند که شخصی را بعمد کشته
و دیگری اقرار کند که او را بخطا کشته ولی مقتول مخیر است در تصدیق هر یک از ایشان که خواهد
و اگر شخصی اقرار کند که شخصی را کشته آنگاه شخصی دیگر بگوید که من کشته ام این مسئله ایست که حضرت
امام حسن را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مأمور ساخته اند بجواب آنحضرت گفته قصاص از
هر دو ساقط است و خونبهای مقتول را از بیت المال بدهند و باین روایت اکثر مجتهدین عمل
کرده اند و بعضی از مجتهدین گفته اند که ولی مقتول در این صورت مخیر است در تصدیق هر یک از
ایشان که خواهد دوم گواه گذرانیدن چه هرگاه دو مرد عادل گواهی دهند که شخصی دیگری را کشته
قصاص ثابت میشود و بگواهی زنان یا دو زن و یک مرد قصاص ثابت نمیشود و بعضی از مجتهدین
گفته اند که بگواهی دو زن و یک مرد خونبها ثابت میشود و این قول ضعیف است و میباید که
گواهی دادن گواهان متفق باشد بحسب زمان و مکان و آلت و خالی باشد از احتمال چه اگر مختلف باشد
بحسب زمان و مکان و آلت یا آنکه محتمل باشد مثل آنکه گویند که ما دیدیم که جراحت کرده او را ثابت
نمیشود سوم قسامه و آن چنانست که هرگاه بر کسی دعوی کنند که تو کسی را کشته و گواه

نداشته باشد میباید که پنجاه قسم بخورد و اگر دعوی قتل عمد نماید باجماع مجتهدین و در قتل خطا و
شبیه عمد خلافست اقوی آنست که درین نیز پنجاه قسم است و بعضی از مجتهدین در قتل خطا بیست و پنج [۴۵]
قسم گفته اند و این قسم خوردن وقتیست که توان گفت که مدعی راست میگوید مثل آنکه شخصی
دعوی نماید بر صاحب سلاحی که سلاح او خون آلوده باشد که کس ما را او کشته یا در خانه افتاده
باشد یا در دهی که دیگران تردد نکنند افتاده باشد یا در میان دو دوده افتاده باشد که غیر مردم
آن دو دوده از آنجا تردد نکنند و کشته در میان حقیقی آن دو دوده افتاده باشد چه اگر یکی از آن
دو دوده نزدیکتر باشد نزدیکتر اولیست بگمان بردن باو و یا آنکه بر طبق دعوی مدعی یک عادل یا
جماعت فساق گواهی دهند بشرط آنکه ظن بشود که مدعی راست میگوید اما اگر کشته در مسجد جامع
یا در راهی که جماعتی تردد کنند در آن راه یا کشته در صحرا افتاده باشد یا در مکانی که ازدحام
خلق باشد یا بر بالای پل یا جسری باشد درین صورت لوث نیست بلکه خونبهای او را از بیت المال
میدهند و آیا با مظنه صدق مدعی تفصیل دعوی خون تعیین قاتل و نوع قتل شرط است یا نه
میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و هرگاه مدعی درینصورت چهل و نه [۴۹] کس خویش داشته باشد
هر یک قسم میخورند تا پنجاه قسم تمام میشود که فلانی خویش ما را کشته است قصاص ثابت میشود
و اگر زیاده از پنجاه کس داشته باشد به پنجاه کس اقتصار میکنند که یکی از ایشان مدعی باشد
و ولی مقتول درینصورت مخیر است میانه تعیین قسم خورنده و اگر کمتر از پنجاه کس باشند
یا بعضی از قسم خوردن امتناع نمایند تتمه مکرر قسم بخورند تا پنجاه قسم تمام شود و اگر خویشان
او از قسم خوردن امتناع نمایند یا خویش نداشته باشد مدعی خود پنجاه قسم بخورد و اگر مدعی خود
از پنجاه قسم خوردن امتناع نماید مدعا علیه و خویشان او پنجاه قسم میخورند و دعوی او ساقط
میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر مدعا علیه قسم نخورد و خویشان نداشته باشد درینصورت
قصاص ثابت میشود و بعضی از مجتهدین درین صورت گفته اند که هرگاه مدعا علیه نکول نماید
و خویشان نداشته باشد رد قسم بر مدعی کنند و مدعی یک قسم میخورد و ثابت میشود و سنت
است که حاکم شرع پیش از قسم دادن ایشان را وعظ بگوید و آیا درین قسم خوردن پی در پی پنجاه [۵۰]
قسم شرط است یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و حاضر بودن مدعا علیه در وقت

قسم خوردن پیش شیعه شرط نیست و شرط است در قسم خوردن ذکر کردن نام کشنده و کشته شده و مخصوص بودن کشنده و شریک بودن او و نوع کشتن او از عمد و خطا و شبه عمد

فصل چهارم

در بیان قصاص و استیفای آن بدانکه در کسی هرگاه شرائط قصاص متحقق شوند و کسی را بکشد قصاص بر او لازم است و اگر کسی او را باکراه بجان داشته باشد اما اگر طفل غیر ممیز و دیوانه را باکراه بکشتن کسی مامور گردانند قصاص در این صورت بر امر کننده است و اگر جماعتی در کشتن شخصی شریک باشند ولی مقتول همه ایشان را میتواند کشت و زیادتی خونبهای ایشان را بورثه ایشان میدهند و اگر دو زن یک مرد را بکشند هر دو زن را بعوض یک مرد میکشند چه دو زن بیک مرد حساب میشود و اگر یک زن مردی را بکشد آن زن را بعوض میکشند و آیا نصف خونبهای مرد را میگیرند خلافست اقوی آنست که دیگر چیزی از او نمیگیرند و اگر دو خنثی مردی را بکشند هر دو را میکشند و نصف خونبهای هر دو بورثه ایشان میدهند و اگر یک مرد و یک زن مردی را کشته باشند هر دو را میتوان کشت و نصف خونبهای مرد را بورثه او باید داد و اگر در این صورت مرد را بکشند زن نصف خونبهای مرد را بورثه او میدهد و اگر زن را بکشند مرد نصف خونبهای مرد را میدهد و اگر مردی زنی را بکشد مرد را بعوض آن زن میکشند بعد از آنکه نصف خونبها او را بورثه او دهد و اگر بنده آزادی را بکشد آنگاه آزاد شود قصاص لازم است و در این صورت ردی نیست و اگر جماعتی از بندگان آزادی را بکشند ولی مقتول مخیر است همه را میتواند کشت و زیادتی قیمت ایشان را از خونبهای کشته شده به آقاهای ایشان میدهند و بنده را در عوض بنده قصاص لازم است و آیا در بندگان تساوی در قیمت شرط است میانه مجتهدین خلافست در مسئله و اگر بنده و آزادی آزادی را بکشند ولی مقتول هر دو میتواند کشت و نصف خونبهای آزاد را بورثه او میدهد و زیادتی قیمت غلام را از نصف خونبها بآقای او میدهد و سنت است حاضر ساختن دو عادل در وقت استیفای قصاص و اعتبار آلت که زهر آلوده نباشد خصوصا در قصاص عضو پس اگر در حالت قصاص آلت زهر آلوده باشد ضامن است و قصاص نمیتوان کرد مگر بشمشیر و در وقت استیفای قصاص گردن را باید برید نه جای دیگر را اگر جنایت کننده سر او را بریده باشد و آیا سر او را جدا میتوان کرد اگر قاتل سر مقتول را جدا کرده باشد میانه مجتهدین خلافست و در این مسئله اقرب آنست که نمیتوان

جدا کرده جایز نیست گوش و بینی را بریدن یا بآب غرق کردن یا بآتش سوزانیدن اگرچه بهمین
طریق واقع شده باشد بلکه بشمشیر باید کشت و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که بطریقیکه کشته بهمان عنوان کشت
او را و حرام است کشتن بغیر شمشیر کند حبس نشود و سوای آن چیزی بر قصاص کننده بغیر از گناه لازم نیست
و قصاص زن حامله جایز نیست تا آنکه بزاید و طفل خود را شیر دهد اگر کسی نباشد که او را شیر دهد و اجرت
کسیکه قصاص کند از بیت المال باید داد و اگر در بیت المال چیزی نباشد یا باشد و صرف مهم
دیگر شود از مال ولی مقتول باید داد و کسی را قصاص کردن میرسد که میراث خوار مقتول باشد مگر
زن و شوهر که ایشان را قصاص نمیرسد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که قصاص کردن مخصوص پدر
و خویشان پدر است و مادر و خویشان او را قصاص نیست و بعضی گفته‌اند امام را مطلق و ... نیست
و ولی بی اذن امام قصاص نمیتواند کرد اما باذن امام سنت است خصوصا در قصاص عضو و بعضی
از مجتهدین در قصاص اذن امام را واجب ... و اگر ولی متعدد باشند محتاج باذن جمیع آنها
است و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هر یک از ایشان را قصاص میرسد و اگر ولی مقتول طفل باشد و آن
طفل پدری یا جدی داشته باشد با ایشان قصاص را نمیتوانند کرد بلکه صبر کنند تا بالغ شود و آن
طفل و بعضی گفته‌اند که اگر مصلحت در تعجیل قصاص باشد قصاص را باید کرد چه ممکن است که تاخیر سبب
فوت قصاص شود و اگر بعضی از اولیا راضی بقصاص شوند و بعضی بخونبهای آن بعضی را قصاص
میرسد بشرطیکه حصه جماعتی را که بخونبها راضی شده‌اند بدهد و شرط نیست در قصاص کردن آنکه در
زمان اسلام قصاص کنند چه اگر در دار کفر مسلمانی را بکشند از روی عمد قصاص لازم است و جایز است
تجویز و مفلس را استیفای قصاص هر گاه بالغ و عاقل باشد و قرضخواهان ایشان را نمیرسد که
مانع شوند از قصاص کردن و وکیل کردن در قصاص جایز است پس اگر عزل کنند وکیل را و
پیش از آنکه عالم بعزل شود قصاص کند چیزی بر او لازم نیست فصل پنجم در قصاص اعضای
آدمی بدانکه موجب قصاص اعضای آدمی نیز تلف کردن آن عضو است یا آنچه در حکم تلف کردن باشد
بچیزیکه غالبا تلف کند اگرچه قصد تلف نداشته باشد یا بچیزیکه تلف کند نادرا با قصد مطلب
کردن و ثبوت آن نیز بیکبار ... چنانچه در قصاص نفس مذکور شد اما در سوگند خوردن جهت قصاص
اعضا میانه مجتهدین خلاف است بعضی گفته‌اند در جائیکه خونبها بر وی تمامست شود شش قسم باید خورد

واگر کمتر از خونبها باشد قیاس شش قسم کنند یعنی اگر نصف خونبها باشد چون یک دست سه قسم باید خورد
واگر خونبهای اعضا کمتر از شش یک خونبها باشد چون انگشت یک قسم باید خورد و بعضی از مجتهدین
گفته‌اند که در قصاص اعضا نیز پنجاه قسم باید خورد بشرط آنکه دیه او خونبها تا بتمام شود واگر کمتر باشد از
دیت بیست و پنج قسم باید خورد و شرطهای قصاص اعضا نیز همان شرط قصاص نفس است بازیادتی
یک شرط دیگر و آن مساوی بودن اعضاست در صحیح بودن و بنابر آن پس دست صحیح را بعوض
دست شل نمیتوان برید اما اگر صاحب دست صحیح راضی شود بعوض دست صحیح دست شل
او ببرند جائز است بشرطیکه از سرایت نترسد چه با خوف سرایت جائز نیست واگر قصاص کنند
و سرایت کند ضامن نیست و عوض دست راست دست چپ نمیتوان برید مگر آنکه دست راست
نداشته باشد واگر دست چپ هم نداشته باشد پای راست عوض دست راست ببرند واگر
پای راست نداشته باشد پای چپ او را باید برید واگر کسی یک چشم داشته باشد یک چشم کسی که دو
چشم داشته باشد کور کند چشم او را بعوض چشم او کور میتوان کرد و بر عکس یک چشم صحیح او را بعوض او
کور باید کرد و بعضی گفته‌اند که نصف خونبها نیز باید داد زیرا که یک چشم او بجای دو چشم است پس در
کور کردن آن کل خونبها لازم است واگر کسی چنان کرده باشد که بینائی چشم کسی رفته باشد و
حدقه بجای خود باشد کیفیت قصاص او بطریقی که در حدیث وارد شده آنست که پنبه تر کنند
و بر پشت چشم او بگذارند و او را برابر آئینه گرمی که رو بآفتاب کرده باشند بدارند تا آنکه بینائی
از چشم برود و حدقه بجای خود باشد و اقوی در کیفیت قصاص در این صورت آنست که بهر طریق
ممکن باشد جائز است و گوش صحیح را در عوض گوش کر باید برید و بینی صحیح را در عوض بینی که
بو نشنود میتوان برید و ذکر جوان را بعوض ذکر مرد پیر میباید برید و ختنه کرده را بعوض ختنه
ناکرده باید برید و دندان کسی را که دندان دیگری را کنده باشد مثل آنرا باید کند بشرطیکه
دندان آن کس که کنده‌اند بیرون نیاید اما اگر بیرون آید قصاص نمی‌تواند کرد و رجوع
در این باب با اهل خبرت باید کرد اگر اهل خبرت گویند که دندان کنده شده دیگر بیرون نمی‌آید
و بعد از قصاص کردن بخلاف عادت بیرون آید بر او چیزی نیست واگر دندان
کسی را که اهل خبرت گویند که بیرون می‌آید کنده باشد ارش لازم است و دندان طفل را

اگر کنده باشد انتظار بیرون آمدن باید کشید پس اگر بیرون نیاید قصاص لازمست و اگر بیرون
آید ارش لازمست جهت مدتی که دندان نداشته باشد و اگر متغیر شده بیرون آید ارش تغیر نیز
اگر طفل بمیرد پیش از آنکه مایوس شوند از بیرون آمدن دندان او نیز ارش لازمست و دندان
اصلی را جهت دندان زیادتی نمیتوان کند و همچنین نمیتوان دندان زیادتی عوض دندان زیادتی که
در غیر مکان باشد کند و اگر شخصی انگشت شخصی بریده باشد و دست دیگری را پس انگشت او را
باید برید آنگاه دست او را و اگر انگشت بریدن سابق باشد و اگر بریدن انگشت دست سابق
نباشد خونبهای انگشت را بصاحب انگشت دهند و هر عضوی که واجب باشد در قصاص
هرگاه یافت نشود خونبهای او را باید داد و ثابت میشود قصاص در خارصه یعنی زخمیکه پوست
سر را بشکافد و در باضعه یعنی زخمی که در پوست سر فرو رفته باشد نیز قصاص ثابت میشود و در سمحاق
یعنی زخمیکه از گوشت سر گذشته باشد و به پوست نازک که بر استخوان سر پیچیده رسیده باشد نیز
قصاص میرسد و در استیفای آن طول و عرض را رعایت باید کرد اما قدر فرو رفتن اعتبار ندارد
چه اعضاها در فربهی و لاغری تفاوت است و قصاص ثابت نمی شود در زخمیکه استخوان را
شکسته باشد یا از جای خود بجای دیگر نقل کرده باشد جهت آنکه استیفای آن ممکن نیست بجهت
اینکه البته زیادتی و نقصان واقع میشود در قصاص و در حال قصاص هر دو طرف زخم را
نشان باید کرد و از نشانهای اول تا نشان دوم را باید برید و در هوای معتدل تا آنکه از سرایت
محفوظ باشد و قصاص بغیر آهن جایز نیست و اگر در قصاص سرایتی بهم رسد ضامن نیست
و جایز است قصاص کردن پیش از نیک شدن جراحت اگرچه صبر کردن تا نیک شدن بهتر است
و بعضی از مجتهدین گفته اند که جایز نیست قصاص پیش از نیک شدن جهت آنکه احتمال سرایت
بمردن دارد و چه درین صورت داخل میشود در قصاص نفس و هرگاه شخصی زخمی زند بر عضو شخصی و
بعد خوردن زخم بمیرد و مشتبه شود مردن بواسطه زخم یا مرض در آن قصاص نیست بلکه
قصاص عضو ثابت است مطلب دوم در بیان خونبهای آدمی و در آن چند فصل است
فصل اول در بیان آنچه موجب خونبها میشود بدانکه در شصت و هشت موضع خونبها باید داد
اوّل کشتن آدمی هرگاه از روی خطا واقع شود مثل آنکه شخصی تیری بقصد حیوانی بیندازد

[illegible] ۱۳۱۱

و به آدمی خورد و بکشد دوم کشتن آدمی از روی شبه عمد مثل آنکه شخصی او را بواسطهٔ ادب کردن بزند بچیزی
که عادةً کشنده نباشد و اتفاقاً بکشد او را سوم کشتن آدمی از روی عمد هرگاه از هر دو جانب بخونبها
راضی شوند زیرا که در اصل شرع درین صورت قصاص لازم است اما اگر از هر دو جانب بخونبها راضی
شوند جائز است و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که ولی مقتول مخیر است میان قصاص و خونبها گرفتن
و یا عفو کردن و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هرگاه ولی مقتول بخونبها گرفتن راضی شود واجب است
بر قاتل خونبها دادن چهارم در صورتیکه کسی چاهی بکند یا ناودان در ملک دیگری بی اجازت
یا در راه مسلمانان که مضر برهروان باشد و دیگر [illegible] که چاه است و در چاه بیفتد آنکس که چاه کنده
خونبها میدهد پنجم هرگاه دو سبب جمع شوند و یکی سابق باشد سابق ضامن خونبها است مثل آنکه کسی
سنگی [illegible] گذارد و دیگری چاهی [illegible] کسی بر سنگ آید و در چاه افتد سابق ضامن است
و اگر یکی [illegible] در ملک خود سنگ گذاشته باشد یا چاه کنده باشد ضمان خونبها بر دیگری است
ششم طبیب [illegible] ضامن خونبها است از مال خود [illegible] بعلاج از نفس و عضو و اگرچه احتیاط کرده
باشد و اگرچه بیمار اذن داده باشد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر طبیب سعی تمام کرده باشد و
حاذق باشد ضامن خونبها نیست و اگر بیمار برائت از طبیب بکند پیش از خوردن دوا خونبها ساقط
میشود و مجتهدین را درین مسئله دو قول است هفتم کسیکه خواب آلوده باشد و کسی را بکشد یا عضو
کسی را تلف کند عاقلهٔ او ضامن خونبها اند و بعضی از مال آن کس گفته‌اند هشتم بردارندهٔ متاع
هرگاه بکسی بخورد و بکشد یا عضو او را تلف کند ضامن است از مال خود نهم کسیکه زن خود را در
[illegible] یا جماع کند [illegible] بواسطهٔ آن زن بمیرد ضامن خونبهای او است از مال خود دهم کسیکه
غافل [illegible] بواسطهٔ آن طفل یا دیوانه یا بیمار است [illegible] ضامن است که
خونبهای او را از مال خود بدهد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که عاقلهٔ او ضامن اند یازدهم کسیکه
[illegible] کسی را [illegible] ضامن خونبهای او است از مال خود و اگر [illegible] است
و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر در افتادن مضطر باشد خونبها بر عاقلهٔ او است و اگر [illegible]
[illegible] است دوازدهم هرگاه طفل را [illegible] بگیرد [illegible] کشتن [illegible] غالب
آن [illegible] کشته شدن نباشد و اتفاقاً بکشد ضامن خونبهای او است از مال سیزدهم

آنکه هرگاه کسی در راه تنگی بایستد در جائیکه مکان ایستاده نباشد و کسی بر و خورد و بکشد او را ضامن خونبها
او ست چهاردهم هرگاه کسی را شب از خانه بیرون آورد و صباح او را کشته یابند ضامن خونبهای
او ست هرگاه گواه نداشته باشد که باز او را بخانه او برده یا دیگری او را کشته و اگر مرده یابند آیا
بر و خونبها هست یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر بیرون آوردن بالتماس کشته
شده باشد بیرون آورنده ضامن نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که درین صورت نیز ضامن
است و امّا اگر شخصی را بطلبد و دیگری از خانه بیرون آید ضامن نیست پانزدهم زن شیر دهنده
هرگاه در خواب بر سر طفلی بغلطد و او را بکشد عاقله او ضامن خونبهای طفل است و بعضی از مجتهدین
گفته اند که شیر دهندگی را از جهت افتخار قبول کرده از مال خود بدهد و اگر جهت احتیاج قبول کرده
خونبهای آن طفل را عاقله او بدهد اقوی آنست که در هر دو صورت عاقله او بدهد شانزدهم
اگر شیر دهنده طفل شخصی را بگیرد که شیر دهد و در وقت رجوع نزاع شود میانه ولی طفل و آن زن در آن
که آن شخص گوید که این فرزند من نیست و شیر دهنده گوید که این فرزند تست آنگاه ظاهر شود که
دروغ گفته درین صورت هرگاه فرزندی را که ایشان شناسند حاضر نسازد ضامن خونبهای آن
طفل است هفدهم هرگاه کسی بر کسی سوار شود و دیگری یکی از ایشان را بدندان گزد و او نفرت کند
و سوار را بیندازد و بکشد درین مسئله سه قول است اوّل آنکه خونبها بر آن کس است که بدندان گزیده
و این از حضرت امیر المؤمنین منقول است دوم آنکه هرگاه از گزنده و کسیکه بر او سوار بود ثلث
خونبها بدهد و ثلث دیگر ساقط است چه او خود بعبث سوار شده سوم آنکه اگر گزنده ملجا کرده باشد
آنکس را او را بانداختن بحیثیتی که بی اختیار نفرت کرده باشد خونبها بر گزنده است و اگر چنین نباشد
خونبها بر کسی است که او را انداخته است و این قول سوم اقوی است هجدهم هرگاه زن شخصی دیگری را
در خانه پنهان کرده باشد و بر شوهر ظاهر شود و آن شخص بکشد و زن شوهر را بعوض او بکشد خونبهای
آن شخص را زن میدهد بر قول بعضی از مجتهدین و اقوی آنست که خونبهای آن شخص هدر است
و زن را بعوض شوهر میکشند نوزدهم هرگاه شخصی که طفلی را باذن ولی خواهد شنا یاد دهد پس آن
طفل غرق شود ضامن خونبهای طفل است خواه تقصیر کرده باشد و خواه نکرده باشد و بعضی
از مجتهدین گفته اند اگر بی تقصیر شود ضامن نیست بیستم هرگاه کسی در راه مسلمانی بنائی احداث

کرده باشد یا سنگی گذارد و راه تنگ شود و شخصی بسبب آن کشته شود ضامن خونبهای آن شخص است
هرگاه بی اذن امام احداث کرده باشد و اما اگر راه وسیع باشد و امام اذن داده باشد ضامن نیست
بیست[٢١] و یکم اگر از دیوار کج شده شخصی بر سر کسی افتد و بکشد و آنکس عالم باشد و ممکن باشد که اصلاح کند
آنرا و نکند ضامن خونبهای او است بیست[٢٢] و دوم هرگاه ناودان خانه یا پنجره که بر راه مسلمانان داشته
باشد و باعلم صاحب خانه بیفتد و کسی را تلف کند ضامن خونبهاست و اگر بی علم صاحب خانه بیفتد
و بشکند و کسی را تلف کند خلافست میانه مجتهدین اقرب آنست که ضامن نیست بیست[٢٣] و سوم
هرگاه کسی آتشی در ملک خود روشن کند در غیر روزی که باد باشد زیاده از قدر احتیاج و سرایت کند تا تلف
دیگری ضامن خونبهای کسی نیست که بسوزد و همچنین اگر در روزهای باد در ملک خود آتش روشن کند
و همچنین اگر در غیر ملک خود آتش روشن کند و سرایت کند به دیگری بیست[٢٤] و چهارم هرگاه شخصی تقصیر
در حفظ چاروای خود کند و آن چاروا کسی را بکشد ضامن نیست خونبهای آنکس را که چاروا
تلف کرده چه واجبست بر صاحب چاروای مست شده و درنده محافظت اینها بیست[٢٥] و پنجم
هرگاه شخصی را بضیافت طلبد و سگ درنده او آن شخص را تلف کند ضامن خونبهای او است
اگر چه بداند که سگ او درنده است بیست[٢٦] و ششم هرگاه کسی بر چاروایی سوار شود و آن چاروا
که در دست داشته باشد و بکشد و صاحب آن چاروا همراه آن چاروا نباشد و بسر و دستها کسی را
بکشد ضامن خونبهای او است اما آنچه بپا یا بپا تلف کند ضامن نیست بیست[٢٧] و هفتم هرگاه سوار
یا کسی اسپی در دست داشته باشد و استاده باشد بدست یا بسر یا بپای آن چاروا کسی را
بکشد ضامن خونبهای او است و اگر دو کس سوار باشند هر دو مساوی اند در ضامن بودن خونبها
هرگاه یکی طفل یا بیمار نباشد بیست[٢٨] و هشتم هرگاه صاحب چاروا کاری کند که چاروا رم کند
و کسی را بکشد ضامن خونبهای او است بیست[٢٩] و نهم هرگاه کسی کاری بکند که عقل کسی برطرف
شود ضامن خونبهای او است و اگر بعد از گرفتن خونبها عقل او بحال خود باز آید خونبها را از و نمیتوان
گرفت سی ام هرگاه کسی کاری کند که گوشهای کسی کر شود که چیزی نشنود بشرطیکه مایوس
شوند از شنیدن او چیزی را خونبهای او باید داد و اگر مایوس نباشد از شنیدن
بلکه ممکن باشد که بعد از مدتی بشنود انتظار باید کشید سی[٣١] و یکم هرگاه کسی کاری کند که

هر دو چشمهای آنکس چیزی نه بیند خواه حدقه بحال خود باشد و خواه نباشد ضامن خونبهای اوست
سی و دوم هرگاه کاری کند که کسی هیچ بوی را نشنود ضامن خونبهای اوست و اعتبار حال او
به بوهای خوش و بد میتوان کرد و اگر باینها معلوم نباشد یقیناً قسامه عمل کنند و در بعضی از احادیث
وارد شده که حضرت امیرالمؤمنین ع فرموده که پنبه سوخته را پیش دماغ او برند اگر چشمهای او
پر آب شود دروغ میگوید سی و سوم آنکه کسی کاری بکند که ذائقهٔ کسی برطرف شود بر قول بعضی از
مجتهدین سی و چهارم آنکه کسی کاری کند که در وقت جماع منی او بدشواری آید سی و پنجم آنکه کسی کاری
کند که زن حامله نشود سی و ششم آنکه کسی کاری کند که همیشه بول شخصی منقطع نشود بر قول
بعضی از مجتهدین سی و هفتم آنکه کسی کاری کند که شخصی حرف نتواند زد و زبان داشته باشد و اگر
بعضی از حروف را تواند گفت و بعضی را نتواند گفت قیاس بر بیست و هشت باید کرد سی و هشتم آنکه
کسی کاری کند که هر دو استخوانها که دندانهای آدمی در آن نشانیده و رسته هر دو را بیکباره بشکند
هرگاه دندانها با آن نباشد سی و نهم آنکه کسی کاری کند که گردن کسی بشکند و چنان کج بماند چهلم آنکه
کسی کاری کند که بگلوی شخصی چیزی فرو برد چهل و یکم آنکه هر دو دست کسی را از بند دست که آنرا زند گویند
ببرد چهل و دوم آنکه کسی هر دو استخوان دست را که آنرا ذراع گویند تا مرفق از دست ببرد چهل و سوم
آنکه کسی هر دو بازوی کسی را با دوش جدا از دست ببرد چهل و چهارم آنکه کسی پشت شخصی را بشکند
و همچنین است حکم اگر کسی را گوژپشت کند بحیثیتی که قادر بر نشستن نباشد چهل و پنجم آنکه کسی زخمی زند
بر دیگری و مغزی که در مهره های پشت است بریده شود چهل و ششم آنکه کسی هر دو پستان مرد را
یا زن را ببرد و همچنین است حکم در بریدن سرهای پستان ایشان بقول بعضی از مجتهدین چهل و هفتم
آنکه کسی ذکر کسی را ببرد از بیخ یا حشفهٔ کسی را ببرد اگرچه عنین باشد چهل و هشتم آنکه خصیهٔ کسی را ببرد
چهل و نهم آنکه کسی هر دو طرف فرج زن را ببرد خواه صحیح باشد آن زن و خواه علت دار چون رتقا
خواه بکر و خواه غیر بکر و خواه بزرگ باشد و خواه کوچک پنجاهم آنکه کسی زنی را دخول کند و موضع
بول و غائط یا مخرج بول و حیض او را بدرد و یکی کند خواه شوهر باشد و خواه اجنبی و خواه بالغ
باشد و خواه غیر بالغ باشد اما در بالغ اگر شوهر باشد خونبها ساقط است پنجاه و یکم آنکه هرگاه هر دو
نشستنگاه کسی را ببرد که باستخوان برسد پنجاه و دوم آنکه هر دو پای شخص ببرد تا مفصل ساق

پنجاه و سوم آنکه کسی انگشتان هر دو دست کسی را ببرد و کفها را بگذارد پنجاه و چهارم آنکه کسی انگشتان پایها را
ببرد و باقی را بگذارد پنجاه و پنجم آنکه هر دو ساق پایهای کسی را تا زانو جدا کند پنجاه و ششم آنکه کسی هر دو
زانوی کسی را ببرد تنها اما اگر با ساقین ببرد در هر دو یک خونبها لازم است پنجاه و هفتم آنکه کسی استخوان
دبر آدمی بشکند و سبب آن شود که همیشه غائط آید پنجاه و هشتم آنکه کسی بکارت بکری را بانگشت ببرد
و مثانهٔ او دریده شود بقول بعضی از مجتهدین پنجاه و نهم آنکه کسی بینی را ببرد یا بشکند و فاسد شود
شصتم آنکه کسی کاری کند که موی ریش کسی بیرون نیاید شصت و یکم کسی کاری کند که موی سر
کسی بیرون نیاید شصت و دوم آنکه کسی پلکهای هر دو چشم کسی را ببرد شصت و سوم آنکه کسی مژه های
مژه های هر دو چشم را بجهانند و دیگر بیرون نیاید شصت و چهارم آنکه هر دو لب کسی را ببرد
شصت و پنجم آنکه کسی زبان کسی را از بیخ ببرد شصت و ششم آنکه کسی بیست و هشت دندان کسی را
بشکند شصت و هفتم آنکه کسی کاری کند که طفل تمام خلقت که متحرک شده باشد از شکم زن بیفتد
شصت و هشتم آنکه شخصی را در ماههای حرام بکشد چه در این صورت خونبها باید داد جهت کشتن و ثلث
خونبها جهت کشتن در ماههای حرام و همچنین است حکم در حرم مکه بقول بعضی از مجتهدین مطلب
سوم در بیان خونبهای اعضای آدمی و آن بر سی و پنج قسم است قسم اول آنچه سبب نصف
خونبها میشود و آن بیست امر است اول آنکه کاری کند که موهای ابروی کسی برود دوم آنکه یک چشم
کسی را کور کند سوم آنکه یک دست کسی را ببرد تا بند چهارم آنکه ذراع کسی را ببرد تا مرفق پنجم آنکه یک
بازوی کسی را ببرد تا کتف هرگاه اینها ببرد از یک دفعه ایشان را تا کتف ببرد هم حسب نصف
خونبهاست بقول بعضی از مجتهدین ششم آنکه یک پای کسی را ببرد تا مفصل ساق هفتم آنکه یک
ساق پای کسی را ببرد تا زانو هشتم آنکه زانوی کسی را ببرد و اگر یک دفعه یک پای تا زانو ببرد هم حکم
نصف خونبهاست نهم آنکه یک استخوان رو را که دندانها در او هست بشکند یا ببرد دهم
آنکه یکی از لبهای شخصی را ببرد بقول بعضی از مجتهدین یازدهم آنکه یک پستان زن را
ببرد دوازدهم آنکه یک خصیهٔ شخصی را ببرد بقول بعضی از مجتهدین سیزدهم یک طرف فرج را
ببرد چهاردهم آنکه یک طرف نشستنگاه ببرد پانزدهم آنکه کاری بکند که یک گوش کسی
چیزی نشنود شانزدهم آنکه یک گوش کسی را ببرد هفدهم آنکه کاری کند که یک چشم کسی چیزی نبیند

هیجدهم آنکه کاری کند که مژه‌های چشم کسی برود نوزدهم آنکه کاری کند که کسی از یک سوراخ بینی بوی
چیزی نشنود بیستم آنکه دو سوار آزاد یا دو پیاده در اثنای دویدن بر یکدیگر خورند و هر دو کشته شوند و رثه
هر یک نصف خونبها از یکدیگر بگیرند قسم دوم آنکه موجب خونبها و دو ثلث خونبها است و آن در
صورتی است که کسی پشت کسی را بشکند و بسبب آن شود که هر دو پا شل شود قسم سوم آنچه دو
خونبها باید داد و آن پنج امر است اول شکستن هر دو استخوانیکه دندانها در او است یا دندانها دوم
هرگاه پشت کسی بشکند که از جماع کردن بیفتد سوم هرگاه چیزی بر شخصی زنند که عقل برود چهارم
آنکه هرگاه چیزی بر گوش کسی بزنند و گوشش فاسد و کر شود یا هر دو گوش کسی را ببرند پنجم هرگاه بینی کسی را
ببرند که دیگر بو بیاورا نشنود قسم چهارم آنچه موجب خونبها و زیادتی ارش است و آن در صورتیست که پستان را
زیاده ببرند و شیر آن منقطع شود قسم پنجم آنچه موجب دو ثلث خونبها میشود و آن چهار امر است اول بریدن
لب پائین شخصی بر قول بعضی از مجتهدین دوم هرگاه کاری کند که هر دو لبهای شخصی شکسته شود
و از خلقت طبیعی دراز تر شود سوم هرگاه پلکهای بالای چشم را زائل کنند بر قول بعضی از مجتهدین
چهارم بریدن خصیه چپ شخصی است بر قول بعضی از مجتهدین قسم ششم آنچه موجب ثلث خونبها
است و آن چهارده امر است اول بریدن لب بالا بر قول بعضی از مجتهدین دوم زائل ساختن
پلکهای پائین چشم شخصی بر قول بعضی از مجتهدین سوم بر طرف کردن حائلیکه میان دو سوراخ
بینی است چهارم زبان گنگ را بریدن پنجم نیزه از هر دو سوراخ بینی گذرانیدن که سوراخ آن بهم
نیاید ششم هرگاه پشت کسی بشکند آنگاه نیک شود هفتم آنکه کاری کند که بول کسی منقطع شود
آنگاه نیک شود هشتم بریدن ذکر عنّین نهم بریدن خصیه راست کسی بر قول بعضی از مجتهدین دهم
هرگاه بکارت زنی را با انگشت ببرند و بول و غائط او بند شود یازدهم هرگاه چیزی بر شکم کسی
زنند که بول و غائط او بیرون آید دوازدهم بریدن انگشت نر خواه از دست خواه از پای بر قول
بعضی از مجتهدین سیزدهم هرگاه کسی زخمی بر کسی زند که باندرون شکم او برود چهاردهم آنکه کسی
زخمی بر کسی زند که بخریطه دماغ او برسد بر قول بعضی از مجتهدین قسم هفتم آنکه موجب ربع خونبها میشود
و آن سه امر است اول تراشیدن یکی از دو ابرو دوم بریدن هر دو سر پستان مرد سوم بر طرف
ساختن مژه یکی از دو چشم قسم هشتم آنکه موجب خمس خونبها میشود و آن دو امر است اول هرگاه

تیر زده و سوراخ بینی کسی بگذرانند و بعد از آن جراحت او بهم برآید دوم هرگاه شش کس در آبی شنا کنند و یکی غرق شود و بر هر یکی از آن پنج کس باقی خمس خونبهای آن غرق شده واجبست بر قول بعضی از مجتهدین قسم نهم در آنچه سه خمس خونبها در او لازم است چون شکستن دوازده دندان پیشین شش از بالا و شش از پایین که ابتدای دندان پیش باشد و انتهای دندان آن پیشتر و شش بالا بطریق مذکور قسم دهم آنچه در دو خمس خونبها لازم است و آن دو امر است اول شکستن دوازده دندان که از دندانهای پیش نباشد دوم هرگاه کسی کاری بکند که هر دو خصیه شخصی بزرگ شود قسم یازدهم آنکه در چهار خمس خونبهاست و آن در صورتیست که کسی کاری کند که هر دو خصیه شخصی بزرگ شود که قادر بر آن نباشد که در رفتن پا را نزدیک بگذارد قسم دوازدهم آنکه موجب سدس خونبها است و آن صورتیست که در یک سوراخ بینی شخصی چیزی بگذرانند و آنگاه آن جراحت آن نیک شود قسم سیزدهم آنچه موجب عشر خونبها است و آن پنج قسم است اول بریدن انگشت خواه از پا و خواه از دست دوم چیزی گذرانیدن از یک سوراخ بینی به در آنکه جراحتش نیک شود سوم آنکه کسی کاری کند که طفل تمام خلقت که متحرک نشده باشد از شکم بیندازد خواه مرد باشد خواه زن خواه مرد باشد و خواه نصارا و خواه آزاد باشد و خواه بنده که در همه عشر خونبها دادن لازم است چهارم بریدن سر مسلمان مرده را پنجم آنکه زخمی بر آدمی زنند که استخوان پیدا باشد و استخوان را شکسته باشد قسم چهاردهم آنچه در و نصف عشر خونبهاست که پنجاه مثقال طلا باشد چون شکستن یکی از دوازده دندان پیش شش از بالا و شش از پایین که ابتدای آنها از دندان پیش باشد و انتهای آن همان دندان قسم پانزدهم آنچه در آن نصف عشر خونبها است که بیست و پنج مثقال طلا باشد و آن دو امر است اول شکستن یکی از شانزده دندان غیر از دندان پیش که مذکور شد دوم شکستن ضلعی که نزدیک دل باشد قسم شانزدهم آنچه در ثلث خونبهای آن عضو لازم است و آن دو امر است اول آنکه کاری بکند که چشم کور کسی فرو رود چه در ثلث خونبهای چشم صحیح است دوم بریدن نرمه هر دو گوش چه در حدیث آمده که ثلث خونبهای گوش صحیح است سوم شل ساختن بینی کسی چهارم کندن دندان زیادتی شخصی چه در این کندن ثلث خونبهای دندان اصلی است اگر تنها کنده باشد اما اگر با دندان

سه کس از ایشان شهادت دهند که دو کس ... اتفاق کردند ... [illegible]

اصلی کنده باشد چیزی در این لازم نیست ششم بریدن انگشت زیادتی چه در آن ثلث خونبهای
انگشت اصلی است هفتم شل کردن انگشت کسی چه در آن ثلث خونبهای انگشت صحیح است
هشتم کوفتن استخوان عضوی چه در آن ثلث خونبهای آن عضو لازم است نهم شکافتن هر دو لب
آدمی بطریقیکه دندانها نمایان شود چه ثلث خونبهای هر دو لب لازم است خواه تمام لبها شکافته
باشد و خواه بعضی نهم بریدن انگشت نه بقول بعضی از مجتهدین دهم شکافتن یکی از لبها در آن
ثلث خونبهای لب لازم است قسم سیزدهم آنچه در دو ثلث خونبهای آن عضو لازم است و آن
چهار امر است اول شل گردانیدن انگشتان صحیح خواه از دست خواه از پا دوم کندن ناخن انگشتان
و بیرون آمدن آن سیاه سوم آنکه استخوان عضوی را بشکنند و آن عضو باطل شود چهارم هرگاه کاری
کند که شخصی را تا نصف روز بول منقطع نشود قسم چهاردهم آنچه در خمس خونبهای آن عضو بود لازم
است و آن چهار امر است اول شکستن هر عضوی دوم هرگاه زخمی زند بر عضو شخصی که استخوان را
ظاهر سازد چه در آن خمس خونبهای شکستن آن عضو لازم است سوم آنکه کاری کند که لبها
شکافته شود و بعد از آن نیک شود چه در آن خمس خونبهای لبها ست چهارم شکافتن یک
لب و بعد از آن نیک شود چه در آن خمس خونبهای یک لب است قسم پانزدهم آنچه در آن چهار
خمس خونبهای هر عضوی لازم است و آن دو امر است اول هرگاه استخوان عضو را بشکنند آنگاه
نیک شود دوم هرگاه استخوان عضوی را بکوبند آنگاه نیک شود چهار خمس خونبهای کوفتن
لازم است قسم شانزدهم آنچه هشت یک خونبها در آن لازم است چون بریدن یک سر پستان مرد قسم
هفدهم آنچه در یک شتر لازم است چون خارصه و آن زخمی است در سر که پوست را بشکافد
قسم هجدهم دوم آنکه در آن دو شتر است چون دامیه و آن زخمی است در سر که از پوست
گذشته باشد و بگوشت رسیده باشد و بسیار فرو نرفته باشد قسم نوزدهم سوم باضعه که در آن
سه شتر لازم است و آنرا متلاحمه گویند و آن زخمی است در سر که از گوشت فرو رفته باشد
قسم بیستم چهارم آنکه در آن چهار شتر لازم است چون سمحاق بکسر سین و سکون میم و آن زخمی است
در سر که از گوشت گذشته باشد و به پوست نازکی که استخوان را پوشیده رسیده باشد و در آن
چهار شرط لازم است که مذکور شد قسم بیست و یکم پنجم در آن پنج شتر لازم است و آن موضحه است

وآن زخمی ست که در سر یا استخوان رسیده باشد و استخوان را ظاهر کرده باشد قسم بیست و ششم آنچه در آن
ده شتر لازم ست چون هاشمه و آن زخمی ست که در سر یا استخوان رسیده باشد و استخوان را شکسته یا شکسته
و منقله که استخوان را از جای بجای دیگر نقل کرده باشد قسم بیست و هفتم آنکه در آن سی و سه شتر لازم ست چون
مأمومه آن جراحتی ست در سر که بخریطه که دماغ آدمی در آنجاست رسیده باشد و آنرا ام الراس گویند
و بعضی از مجتهدین سی و سه شتر و ثلث شتر گفته اند که ثلث خونبهاست قسم بیست و هشتم آنکه در آن سی و
سه شتر و ثلث شتر زیادتی ارش لازم ست چون دامغه و آن زخمی ست در سر که خریطه دماغ را بشکافد و
دور ست از آدمی که با این زخم زنده باشد قسم بیست و نهم آنکه در خونبهای او قیاس بآن عضو باید کرد
چون خارصه و [illegible] مثلاً آنچه در آن نصف شتر باشد قسم سی ام آنچه در ده مثقال طلا لازم ست و آن
سه امر ست اول شکستن ضلعی که نزدیک بازو باشد دوم منی را بی رخصت زن آزاد دائمی بیرون
فرج او ریختن [illegible] لازم ست بر آن کس که ده مثقال طلا بآن زن بدهد سوم آنکه کسی
کاری کند که سبب آن شود که منی خود را در خارج فرج زن بریزد قسم سی و یکم آنچه در بیست مثقال
طلا لازم ست و آن آنست که کسی کاری کند که نطفه بعد از آنکه در رحم زن قرار گیرد بیفتد قسم
سی و دوم آنچه در چهل مثقال طلا لازم ست و آن آنست که کسی کاری کند که از شکم زنی
نطفه بعد از آنکه علقه یعنی خون بسته شده باشد بیفتد قسم سی و سوم آنچه در [illegible] مثقال طلا
لازم ست و آن آنست که کسی کاری کند که از شکم زنی نطفه بعد از آنکه مضغه شده باشد یعنی
مانند گوشت خائیده شده باشد بیفتد قسم سی و چهارم آنچه در هشتاد مثقال طلا لازم ست و
آن چنانست که کسی کاری کند که از شکم زنی طفلی که استخوان داشته باشد بیفتد قسم سی و پنجم آنچه در
صد مثقال طلا است و آن چنانست که کسی کاری کند که طفلی کامل و تمام خلقت که متحرک نشده
باشد بیفتد و اگر بعد از حلول روح افتاده باشد خونبهای هر قسمی که مذکور شد لازم ست که بپدر بدهد
مطلب چهارم در بیان آنکه در چند موضع نصف خونبها گرفتن ساقط است و در چند تمام
خونبها ساقط ست بدانکه در بیست و دو موضع خونبها تمام ساقط میشود و در دو موضع نصف
خونبها ساقط میشود اما آن بیست و دو موضع که خونبها تمام ساقط میشود اول آنکه ولی مقتول
عفو قاتل [illegible] و اگر ولی نداشته باشد امام ولی وست و آیا امام را میسر باشد که عفو کند

میانه مجتهدین خلافست دوم آنکه شخصی تیری بیندازد هرگاه شخصی گوید که بپرهیز باشد و آن شخص حذر نکند و
تیر بر او خورد و بکشد سوم آنکه دو بنده سوار یا پیاده در اثنای دویدن بر یکدیگر خورند و بمیرند چهارم آنکه
بار کسی از بلندی بیندازد و در زیر کسی را بکشد پنجم آنکه خود را کسی بر کسی بیندازد و خود کشته شود ششم آنکه کسی خانه
کسی را بدزدی کردن و کشته شود هفتم حرامی که مسلمانان آیند و کشته شوند هشتم آنکه کسی را جهت قصاص
بکشند نهم آنکه مقتول کافر حربی باشد یا ذمی باشد که بشرائط جزیه عمل نکند دهم آنکه مسلمانی باشد که کفار
اسیر کنند او را و ممکن نباشد فتح جز به کشتن آنها یازدهم آنکه زن شخصی دیگری را بخانه خود ببرد و پنهان کند
و شوهر او واقف شود و بکشد آن مرد را دوازدهم آنکه کسی در راه واسع بی اذن امام بنائی احداث نماید
یا سنگی نصب کند و بسبب آنها کسی کشته شود سیزدهم آنکه ناودان و پنجره شخصی که بر سر راه نصب کرده
بی علم او بیفتد و کسی را بکشد چهاردهم آنکه کسی روزی که باد نباشد در ملک خود بقدر احتیاج آتشی
روشن کند و سرایت کند بسوختن کسی پانزدهم آنکه چارپای شخصی که بر او سوار باشد یا میکشیده باشد
بپاهای او کسی را بکشد شانزدهم آنکه شخصی هر دو دست کسی را قطع کرده باشد و خونبها از و نگیرد آنگاه
او را بکشد عمداً و هرگاه در این صورت عفو کند خونبها ساقط میشود هفدهم آنکه شخصی هر دو دست کسی را ببرد و خونبها
او را عوض آن ببرند و سرایت کند بمردن چه ولی مقتول اگر عفو کند خونبها ساقط میشود هیجدهم آنکه شخصی هر دو
دست کسی را ببرد و خونبها بگیرد آنگاه سرایت کند بمردن چه ولی مقتول میتواند کشت اما اگر عفو کند خونبها ساقط
است نوزدهم آنکه شخصی دستهای کسی را ببرد آنگاه دستهای آنکس را بعوض آن ببرند و سرایت باو
کند و ثانی سرایت نکند چه در این صورت ولی میتواند کشت او را اما اگر بمیرد پیش از کشتن ولی خونبها از
مال او نمیتواند گرفت بر قول بعضی از مجتهدین بیستم هرگاه دو دست غلامی را که خونبهای او هزار مثقال
طلا باشد ببرند آنگاه آن غلام آزاد شود آنگاه بمیرد قصاص میتوانند کرد ورثه غلام و اگر عفو کنند چیزی
نمیتوانند گرفت زیرا که خونبهای دستهای آن مال آقای غلام است بیست و یکم هرگاه کسی خود را
بکشد بیست و دوم هرگاه کسی بجهة الظلم کسی را کشته باشد و بمیرد و مال نداشته باشد بر قول بعضی از
مجتهدین فصل اما آن دو موضع که نصف خونبها ساقط میشود اول آنکه دو مرد آزاد سوار یا پیاده که
در دویدن بر یکدیگر خورند و هر دو کشته شوند چه ورثه هر یک نصف خونبها بورثه دیگری میدهند
دوم آنکه زنی دست مردی را ببرد بعوض آن هر دو دست زن را ببرند آنگاه سرایت کند و هر

بمیرد آنگاه ولی مرد از کشتن عفو کند نصف خونبها ساقط است مطلب پنجم در بیان مقدار خونبها و قتل عمد
و خطا و شبه عمد و آن بر هفت قسم است قسم اوّل خونبهای مرد مسلمان اگرچه طفل باشد بدانکه خونبهای
مرد مسلمان در صورتیکه کسی او را بغیر حق عمداً کشته باشد و از هر دو طرف بخونبها راضی شوند یکی از شش
چیز است اوّل صد شتر که پنج سال داشته باشد یا بیشتر که علّت نداشته باشد و لاغر نباشد و قیمت
هر یک ده مثقال طلا باشد یا صد و بیست درهم باشد دوّم دویست گاو که در عرف آنها را
گاو گویند سوّم دویست حلّه و هر حلّه دو جامه از برد یمنی است و غرض آنست که اسم جامه
بر او صادق آید چهارم آنکه هزار گوسفند بطریقیکه در گاو مذکور شد می باید که قیمت هر بیست
گوسفند ده مثقال طلا باشد یا صد و بیست درهم پنجم هزار مثقال طلای شرعی خالص ششم
ده هزار درهم شرعی نقره و فرق نیست در این شش چیز میانه قتل عمد و شبه عمد و خطا مگر به سه چیز
اوّل سن شتر یعنی چند در صورتیکه بخطا و شبه عمد کشته باشد صد شتر می باید داد باین طریق که در
حدیث صحیح تصریح بآن وارد شده بیست شتر ماده یکساله و بیست شتر دو ساله و سی شتر سه ساله
و سی شتر سه ساله و در شبه عمد آنچه در حدیث وارد شده چهل شتر پنج ساله است و سی
شتر سه ساله و سی شتر دو ساله باید داد دوّم آنکه در صورتیکه عمد یا شبه عمد کشته باشد خونبها را
از اصل مال خود بدهد و در صورتیکه بخطا کشته باشد عاقله او بدهند و زود باشد که معنی
عاقله در خاتمه مذکور شود سوّم آنکه در قتل عمد خونبها را در یکسال بگیرند و ابتدای سال از وقت
کشتن است و در آخر سال و زیاده از یکسال دادن جایز نیست مگر برضای ورثه مقتول بخلاف
قتل خطا که در سه سال هر سال ثلث خونبها از عاقله باید گرفت در آخر سال و در شبه عمد در دو
سال از مال قاتل باید گرفت در آخر سال و در خونبهای ولد الزنا هرگاه اظهار اسلام کند
خلاف است بعضی از مجتهدین گفته اند که مثل خونبهای مسلمانانست و بعضی گفته اند که مثل
خونبهای یهودان هشتصد درم است قسم دوّم خونبهای زن مسلمان و آن نصف خونبهای
مرد است یعنی پنجاه شتر یا صد گاو یا پانصد گوسفند یا صد حلّه یا پانصد مثقال طلا یا پنج هزار درهم
نقره و در خونبهای اعضا چنانچه مذکور شد تفاوتی میان مرد و زن نیست تا آنکه خونبهای
آن عضو بثلث خونبهای مرد برسد آنگاه خونبهای عضو زن نصف خونبهای مرد است قسم سوّم

خونبهای خنثی و آن سه ربع خونبهای مرد است قسم چهارم خونبهای زنیکه طفل در شکم داشته باشد چه در و
خونبهای زن و سه ربع خونبهای مرد لازم است قسم پنجم خونبهای مرد جهود و آن هشتصد درهم شرعی است
قسم ششم خونبهای زنان جهود و آن چهارصد درهم شرعی است قسم هفتم خونبهای غلام و آن قیمت او ست
بشرطیکه خونبهای آزاد زیاده نباشد و خونبهای اعضای غلام بطریقی ست که در خونبهای اعضای
آزاد مذکور شد پس هر چه سبب نصف خونبهای آزاد میباشد در غلام نصف قیمت میشود و همچنین
در عضو یکه در آزاد بحسب شرع خونبها مقرر نباشد قیاس بغلام باید کرد و در قیمت او پس آنچه در غلام
قیمت کنند در آزاد آنرا باید داد و اگر غلام شخصی زخمی از روی خطا بکسی زند که خونبهای آن
مساوی قیمت او باشد آقای غلام اختیار دارد که غلام را بدهد یا قیمت آنرا بگیرد و اگر شخصی غلام
شخصی را زخمی زند که خونبهای آن مساوی قیمت او باشد آقای غلام اختیار دارد که غلام
را بدهد و قیمت آنرا بگیرد یا آنکه غلام را نگهدارد و چیزی نطلبد **مطلب ششم** در بیان آنچه
سبب ارش تفاوت در صحیح بودن و معیوب بودن عضو آدمی شود بدانکه در شانزده موضع
ارش لازم است اول کسی کاری کند که بسبب آن چیزی بگلوی شخصی فرو نرود دوم آنکه کسی
پشت دیگری بشکند آنگاه نیک شود سوم آنکه کسی کاری کند که موی فرج کسی بر نیاید بر قول
بعضی از مجتهدین و بعضی در این صورت خونبها گفته اند چهارم آنکه کسی بعد از بریدن انگشتان کسی
را ببرد پنجم آنکه بعد از بریدن کف دست کسی را استخوان زند چیزی ببرد ششم آنکه دست زیادتی
کسی را ببرد هفتم آنکه بریدن سرهای پستان بر قول بعضی از مجتهدین هشتم بریدن رکب است
و آن چیزیست در زن که مثل پشت زهار است در مرد نهم آنکه چیزی در شکم کسی زند که بول یا
غایط او بیرون آید دهم هرگاه کسی کاری کند که گوش کسی چیزی نشنود آنگاه نیک شود یازدهم
آنکه کسی کاری کند که بول کسی منقطع شود آنگاه نیک شود دوازدهم آنکه پستانهای زنی را
ببرد شیر از و منقطع شود یا دیر بیرون آید چه در این صورت خونبها یا زیادتی ارش باید داد سیزدهم
هرگاه کسی زخمی بر دیگری زند که خریطهٔ دماغ او بشکافد چه در این صورت ثلث خونبها یا ارش باید داد
چهاردهم سیلی بر روی کسی زند که روی او سرخ یا زرد یا سیاه شود بر قول بعضی از مجتهدین و
بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر سرخ شود یک مثقال و نیم طلا باید داد و اگر سیاه شود شش

مثقال طلا و اگر زرد شود سه مثقال طلا و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر اینها در بدن آدمی واقع شود نصف
آنچه گفته اند باید داد و اطلاق روایت شامل هر دو زن است پانزدهم حیوان کسی را که عیبناک کنند در صورت
تفاوت عیبناک شدن و نا عیبناک شدن را باید داد شانزدهم هرگاه حیوانی را بکشند و آن بر دو قسم است قسم اول
آنکه قابل کشتن باشد و آن بر دو نوع است اول آنکه گوشت او را خورند چه در صورت تفاوت قیمت میان
کشته و زنده را باید داد و آیا مالک را در صورت میرسد که گوید کشته را بردار و قیمت آنرا که خریده ام
بمن بده مجتهدین را درین مسئله دو قول است اگر تفاوت نداشته باشد و اگر مفروض عدم قیمت باشد
مثل آنکه گوسفندی را در صحرائی بکشند که کسی از گوشت او منتفع نشود قیمت آنرا باید داد دوم آنکه گوشت
آن حرام باشد چه قیمت آنرا باید داد در روز کشتن اند بطریقی که قیمت آنچه از مرده قیمت دارد چون مو
و پشم و دو بر و مانند آنرا کم کنند اگر غاصب نباشد و اگر غاصب باشد بعضی از مجتهدین گفته که قیمت اعلی را
از روز غصب تا روز تلف میدهد قسم دوم آنکه قابل کشتن نباشد و آن بر پنج قسم است قسم اول سگ
شکاری و در آن چهل درهم باید داد بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی گفته اند که قیمت آنرا باید داد
دوم سگی که گله را محافظت کند و در آن یک بره لازم است و بعضی از مجتهدین بیست درهم گفته اند
و بعضی گفته اند قیمت آنرا باید داد سوم سگی که محافظت باغ میکند و در آن بیست درهم لازم است
بر قول مشهور و بعضی از مجتهدین قیمت آنرا لازم میدانند چهارم سگی که محافظت باغ و زراعت
می کند در آن قفیزی از گندم باید داد و در غیر این چهار سگ چیزی لازم نیست پنجم خوک کسی را
که حلال داند خوردن گوشت آنرا چه قیمت آنرا باید داد و همچنین قیمت شراب او را اگر تلف
کند باید داد **خاتمه** در بیان تحقیق عاقله و کفاره قتل و در آن دو بحث است
بحث اول در کفاره بدانکه در کشتن مسلمانی بغیر حق و آنچه در حکم مسلمان باشد چون اطفال
ایشان اگر چه در شکم باشند و دیوانگان ایشان و غلام ایشان از روی عمد یا خطا یا شبه عمد واجب
است که کفاره بدهند چنانچه در بحث کفاره مذکور شد و اگر ولی مقتول بخونبها راضی شود
و اگر او را بکشند آیا کفاره واجب است یا نه خلاف است اقرب آنست که واجب است از
مال او بیرون باید کرد و همچنین کفاره واجب است هرگاه کسی کاری کند که بسبب آن کار کسی کشته
شود مثل آنکه سنگی در راهی که ملک او نباشد انداختن یا کاردی آنجا گذاشتن و اگر جماعتی

و کشتن شخصی شریک شوند هر یک از ایشان کفاره علیحده واجبست و واجب است کفاره
در کشتن مسلمانی که در میان کفار باشد و ندانسته کشته شود و واجب نیست کفاره در کشتن
جهودان و ترسایان و غیر ایشان از اصناف کفار خواه بشرائط ذمه گردن بنهند و خواه ننهند
و همچنین کفاره نیست بر کسی که خود را بکشد و همچنین کفاره نیست اگر کاری کند که زن حامله بچه
در شکم او بیندازد بشرط آنکه بچه در شکم حرکت نکرده باشد و خلقت او تمام نباشد
بحث دوم در تحقیق عاقله بدانکه عاقله جماعتی اند که خونبهای کسی را که خویش ایشان کشته
باشند از روی خطا میدهند چون پدر و فرزندان و خویشان پدری و شروط عاقله ده است
اول آنکه خویشان پدری باشند پس برادر و خویشان مادری خونبها دادن واجب نیست دوم
مردان باشند چه بر زنان واجب نیست سوم بالغ باشند چه بر طفل واجب نیست چهارم
عاقل باشند چه بر دیوانه واجب نیست پنجم مالدار باشند در وقت دادن خونبها پس اگر مفلس
باشند در آن وقت واجب نیست بر ایشان اگرچه در وقت کشتن مالدار باشند ششم آنکه کشتن را
بگواهان عادل ثابت ساخته باشند پس اگر کشنده اقرار کند یا صلح کند خونبها بر عاقله واجب نیست
هفتم آنکه بخطا کشته باشند پس اگر عمدا کشته باشند خونبها را عاقله نمیدهند هشتم آنکه کشته شده آزاد باشد
چه اگر بنده باشد عاقله چیزی نمیدهند نهم آنکه کشنده جهود نباشد چه جهود را عاقله نیست دهم
آنکه کشنده آزاد باشد چه بنده را عاقله نیست و مولای او مخیر است در دادن خونبها یا دادن غلام
بدست ولی مقتول و هرگاه این شروط متحقق شوند خونبها را در کشتن ایشان دهند اگرچه ایشان
در آنحال از قاتل میراث نبرند خونبها را میدهند و هرگاه خویشان موجود نباشند عاقله او کسی است که
او را آزاد کرده باشد و اگر او نیز موجود نباشد عاقله او کسی است که نزد حاکم شرع گفته باشد که هر جنایتی
که از دست من صادر شود ضامن او باشم و اگر او نیز موجود نباشد عاقله او امام است و بر عاقله در کشتن عمد و شبه عمد
چیزی لازم نیست از خونبها مگر آنکه کشنده مرده باشد یا گریخته باشد چه در این صورت بعضی از مجتهدین گفته
اند که خویشان نزدیک او میدهند هرگاه مالی نداشته باشد و همچنین عاقله را خونبها دادن لازم
نیست هرگاه چارپا یا غلام او کسی را بکشد بلکه در این صورت از مال قاتل باید داد و وجود او نقل ندارند
بلکه قاتل متعهد خونبهای کسی است که کشته باشد خواه عمدا خواه خطا و اگر جهودان چیزی نداشته باشند امام

عاقلهٔ ایشان است زیرا که امام جزیه از ایشان میگیرد و خونبها را امام بر عاقله قسمت میکند بحسب رای
خویش و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که مالدار ایشان نیم مثقال طلا میدهد و فقیر ایشان چهار یک مثقال
و قول اوّل اولی است و اقرب آنست که قسمت میکند امام آنرا بحسب رای خویش بر عاقلهٔ او بطریق
مراتب میراث پس اگر فرزندان از عهدهٔ خونبها بیرون نتوانند آمد یا چیزی نداشته باشند و برادران یا فرزندان
ایشان قادر باشند ایشان میدهند و همچنین اگر عاجز آیند اعمام و اولاد ایشان میدهند و همچنین اگر
ایشان نیز عاجز آیند اعمام پدر و اولاد ایشان و اگر ایشان نباشند آزاد کننده و اگر نباشد ضامن جریره
و اگر نباشد امام میدهد و شریکند از خویشان حاضر و غائب پس در صورت حاکم شرع آن شهر چیزی
بنویسد بحاکم شرع شهر غائب که بر ایشان قسمت کنند و حاکم شرع با خطاء در حکم یا اجتهاد از بیت المال
خونبها میدهد و در غیر حاکم از روی خطا عاقلهٔ او میدهند و کتبه داعی دولت قاهره نظام ساوجی گوید
که از استاد خویش یعنی افضل المتأخرین بهاء الملّة والدّین محمد آملی رحمه الله استماع رفت که روزی
نوّاب اقدس اعلی شاه عبّاس الحسینی الموسوی الصفوی مجلس در برابر ایشان حاضر شده بودند و بحث
دیت عاقله در میان بود نواب اعلی پرسیدند که عاقله چه معنی دارد ایشان فرمودند عاقله جماعتی
اند که هرگاه کسی از روی خطا کسی را بکشد خونبهای کشته شده را ایشان میدهند نواب اعلی فرمودند
که حکمت در این صورت چه باشد که شخصی کسی را بکشد با وجود او جماعتی دیگر خونبها بدهند ایشان در جواب
فرمودند که ظاهرا حکمت در این آنست که چون خویشان دانند که خویش ایشان هرگاه کسی را بکشد
ایشان را خونبها باید داد نگذارند که هرزه گردی کند و ناهنجاری کند و اهتمام در بازداشتن او
از افعال ناصواب نموده باشند و همیشه محافظت کنند او را و سبب آن شود که دیگر کسی را
نکشد نوّاب اعلی فرمودند که حکمت در آن نیز این خواهد بود که آن شخص همیشه منّت کش و شرمندهٔ
خویشان باشد و همچنین کاری نکند امید که الله تعالی فواتح و خواتیم این پادشاه دین پناه
جوان بخت سزاوار تخت را بیامن برکات خویش و بانواع نصرت و ظفر و خرمی و کامرانی
مقرون دارد و ربع مسکون بسیط زمین این پادشاه را مسلّم کرده اعدای دین و دولت
را همیشه مقهور و منکوب دارد بحق النبی و آله الامجاد علیهم الصّلوٰة والسلام الی یوم التّناد
ع یا رب دعای خسته دلان مستجاب کن ٭ و ختم این کتاب بر دعای دولت ابد قرین کرده شد

و سبب آنکه منظور نظر کیمیا اثر نواب همایون اعلی شد اقدس اعلی گردید سبب حصول مطالب
و مقاصد این داعی گشته در باقی عمر از فواضل انعامات این پادشاه که دولت مخلد باد و به
امداد ظفر و بهره مند شده در سلک ادعیه مشتغل به طاعات و عبادات الهی و وظیفه دعاگوئی
دوام دولت ابد قرین شاهی ظل اللهی قیام و اقدام تواند نمود و لله الحمد علی فواضل نعمائه
و کوامل مبراته و حسناته و جزائل آلائه و هباته و منه التوفیق فی البدو والختام و کان الفراغ
من اتمامها یوم الجمعة آخر العشر الثانی من السنة الثانیة والثلثین بعد الالف من الهجرة
النبویة المصطفویة علی هاجرها الف الف صلوة و تحیة علی ید جامعها المذنب نظام الدین محمد
بن نظام القرشی الساوجی عفی الله عنهما بالنبی والوصی و آلهما النجباء الکرام ببلدة ساوه صینت
عن الآفة حامداً و مصلیاً و مسلماً

خاتمة الطبع

الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین الطاهرین اما بعد بر ارباب
بصیرت مخفی نماند که کتاب مستطاب جامع عباسی را القدوة [illegible] جناب حضرت خاتم المجتهدین [illegible] مولانا
شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن عبد الصمد الحارثی الهمدانی الجبعی العاملی تصنیف ساخته بود که
داعی حق را لبیک اجابت فرموده لیکن بعد وفات آنجناب طاب ثراه و جعل الجنة مثواه
مولانا نظام الدین القرشی الساوجی که از ارشد تلامذه جناب شیخ بوده اند بحکم شاه عباس صفوی
بتکمیل دیگر ابواب مشغول شده جامع عباسی بیست باب را [illegible] در مدت یک سال باتمام
رسانیده رحمه الله اکنون واضح باد که ترتیب [illegible] ابواب این کتاب هدایت انتساب باین
منوال است باب اول در بیان طهارت یعنی وضو و غسل و تیمم و توابع آن باب دوم در نماز
واجبی و سنتی باب سوم در خمس و زکوة واجبی و سنتی باب چهارم در روزه واجبی و سنتی
باب پنجم در حج گزاردن باب ششم در وقف کردن و تصدق نمودن [illegible] و آزاد
کردن و با کافران جهاد کردن باب هفتم در زیارت حضرت رسول خدا صلعم و حضرت امیر المؤمنین
و باقی ائمه معصومین علیهم السلام و ایام مولود و وفات ایشان باب هشتم در بیان نذر و عهد
کردن و سوگند خوردن و کفاره دادن باب نهم در رهن کردن [illegible]

باب دهم در اجاره دادن و عاریت نمودن و احکام غصب کردن و توابع آن باب یازدهم در نکاح
کردن بدوام و متعه و تحلیل و ملک یمین باب دوازدهم در طلاق و خلع و مبارات و ایلا و
ظهار و لعان و عدّه داشتن زنان باب سیزدهم در شکار کردن و شروط آن باب چهاردهم
در ذبح حیوانات و حلال و حرام آن باب پانزدهم در آداب طعام خوردن و آب آشامیدن
و رخت پوشیدن باب شانزدهم در قضا و رسیدن و شروط آن باب هفدهم در اقرار کردن
و وصیت نمودن باب هجدهم در قسمت کردن ترکه باب نوزدهم در حدود که در شرع
مقرر است بجهت دزدی و زنا و لواطه و سحق و غیر آن باب بستم در بیان خونبهای قتل آدمی
و خونبهای قطع اعضای او و خونبهای زخمی که بر آدمی زنند و خونبهای سگ شکاری و
سگ گله و سگی که محافظت باغ یا زراعت کند - از آنجا که کتاب هذا تصنیف دو مصنف
است رضوان الله علیهما نظر بران و هم بجهت سهولت طلاب هند بیست باب علحده و
پانزده باب علحده کرده شد و نیز چون این نسخه مشتمل بر جامع مسائل فقهیه بموجب مذهب حقه
اثنا عشری و در درس طلبه داخل است لهذا چند بار در مطبع اوده اخبار طبع گردید و با وجود تعداد
کثیر طبع هر مرتبه در اندک زمان بسبب کثرت خریداران نشانی از آن باقی نماند پس الحمد لله علی
احسانه که درین ایام ببرکت انضمام و وفور خواهش طالبان بار ششم به تصحیح محتاج مغفرت
رب قوی حقیر سید تصدق حسین رضوی در مطبع نامی و گرامی مشهور نزدیک و دور منشی
نولکشور واقع لکهنو بعالی همتی جناب معلی القاب جناب منشی پراگ نراین صاحب دام اقباله
و زاد اجلاله مالک مطبع موصوف بماه نومبر سنه ۱۹۱۶ء مطابق ماه رمضان المبارک سنه ۱۳۳۵ هجری
از حلیه طبع متحلی گردید حق تعالی کافه مؤمنین و زمره مسلمین را ازین صحیفه هدایت
بهره وافی عنایت فرماید بمنه و کرمه

کتبه [illegible] السید محمد [illegible] ابن المرحوم المغفور السید قاسم الحسینی الکشمیری عفی الله ذنوبهما

نام کتاب	قیمت
اِنارۃ البصائر و کشف السرائر - یہ کتاب عجیب رتبہ کی ہے جس میں اصول دین مذہب اثنا عشری کا بیان نہایت تفصیل و توضیح سے بدلائل و براہین بزبان اُردو عام فہم تحریر کیا گیا ہے مصنف اسکے عالم المعی فاضل لوذعی جناب شفاء الدولہ ذکاء الملک حکیم سید افضل علیخان بہادر ظفر جنگ ہیں یہ کتاب چار جلد میں کامل واضح و خوشخط بتصحیح مصنف علام چھپی - نہایت عمدہ کتاب ہے حسب تفصیل ذیل - کاغذ سفید -	
ایضاً جلد اول - بیان توحید میں -	[illegible]
ایضاً جلد دوم - بیان نبوت میں -	[illegible]
ایضاً جلد سوم - بیان امامت میں -	[illegible]
ایضاً جلد چہارم - بیان ثبوت امامت میں -	[illegible]
چہاردہ مجلس مسمی بہ تاریخ الائمہ بنا بر روایات مذہب امامیہ از سید وزیر حسین خان صاحب	۱۲ر
چہل مجلس شبیر مسمی بہ ذائقۂ ماتم از سید وزیر حسین رضوی -	[illegible]
لسان المتقین - عربی - فارسی - اُردو - نثر مولفہ سید محمد تقی صاحب لکھنوی کتب معتبرہ فقہ مذہب امامیہ سے [illegible]	[illegible]
مواعظ حیدری مصنفہ [illegible] سید [illegible] خان	۵ر
حلیۃ العرائس - از مولوی امداد علی -	۲ر [illegible]

نام کتاب	قیمت
خلاصۃ المصائب - منقول از نسخہ مطبوعہ مطبع سلطانی شاہی و بنظر ثانی مولوی سید تصدق حسین رضوی -	[illegible]
[illegible] جوشن [illegible] مع ترجمہ تحت اللفظی اُردو	[illegible]
احکام الائمہ - از حاجی حسن علی -	۴ر
منہج النجاۃ - شرح دعائے عاشورا از [illegible] غلام حیدر خان -	۳ر
زبدۃ المصائب - جلد اول - از محمد عسکری	[illegible]
اعمال الصالحین - [illegible] اثنا عشریہ	[illegible]
[illegible] - ایڈیشن جدید کاغذ سفید -	[illegible]
[illegible]	[illegible]
تحفۃ العوام - واضح [illegible] حاجی حسن علی تصحیح و اضافہ سید تصدق حسین رضوی - [illegible] کاغذ سفید -	۱۲ر
ایضاً [illegible] کاغذ [illegible]	۱۰ر
دیوان نوحہ جات [illegible] مع مناجات [illegible]	۴ر
مراثی [illegible] تعشق [illegible] رباعیات و مراثی [illegible] کلیات [illegible] - و رباعیات و سلام [illegible]	[illegible]
مراثی [illegible] کامل دو جلدین	[illegible]
(جلد اول) [illegible] کاغذ [illegible]	[illegible]
(جلد دوم) [illegible]	۱۱ر

نام کتاب	قیمت
کلیات مراثی - و رباعیات وسلام از میر ببر علیصاحب متخلص بہ انیس کامل چار جلدمین -	[illegible]
(جلد اول) کاغذ حنائی وسفید -	عہ
(جلد دوم) کاغذ سفید وحنائی -	۱۵ر
(جلد سوم) کاغذ سفید وحنائی -	۱۱ر
(جلد چہارم) کاغذ سفید -	۱۲ر
مجموعہ مرثیہ ضمیر - جلد اول از سید مظفر حسین متخلص بہ ضمیر - نہایت عمدگی سے یہ مجموعہ نوادر مرثیون کا کوشش وافر سے فراہم ہوا	۱۲ر
کلیات مراثی - و رباعیات وسلام از نواب صاحب متخلص بہ مونس کامل تین جلدین -	[illegible]
(جلد اول) کاغذ حنائی وسفید -	عہ
(جلد دوم) کاغذ سفید -	عہ
(جلد سوم) کاغذ سفید -	عہ
مرقع غم - جلد سوم - مصنفہ محمد رضا خان بہادر متخلص بہ رضا - کاغذ سفید -	۶ر
مرثیہ ہاے اویس - بلگرامی مصنفہ میر ناصر علی صاحب یہ مجموعہ بھی نادر مرثیون کا ایک بیش بہا ذخیرہ ہے اگر سوگواران ماتم جناب سید الشہدا اسکو ملاحظہ مین لائین گے تو ایک مجموعہ سوز وگداز اور نوحہ ولکا پائینگے سبحان اللہ کیا بلیغ کلام ہے - اس مجموعہ کے آخر مین کچھ سلام اور رباعیات بھی ہین -	۱۲ر

نام کتاب	قیمت
مجموعہ مراثی - و رباعیات وسلام از مرزا دلگیر صاحب یہ کلام قدیم اُستاد مرثیہ گو کا ہے جو اُستاد ہمثیل گذرا ہے تفحص سے یہ ذخیرہ دستیاب ہوا چھ جلدون مین کامل ہے -	[illegible]
(جلد اول) کاغذ سفید -	عہ
(جلد دوم) کاغذ سفید وحنائی -	عہ
(جلد سوم) کاغذ سفید وحنائی -	عہ
(جلد چہارم) کاغذ سفید وحنائی -	[illegible]
(جلد پنجم) کاغذ حنائی -	[illegible]
(جلد ششم) کاغذ حنائی -	۱۲ر
کلیات مراثی - و رباعیات وسلام مصنفہ سید حسین مرزا متخلص بہ عشق کامل دو جلدمین -	[illegible]
(جلد اول) مسمی بہ گلزار غم - کاغذ سفید -	عہ
(جلد دوم) مسمی بہ بہار غم کاغذ حنائی وسفید	[illegible]
مجموعہ میلاد مصطفوی - شامل تین رسالہ (۱) میلاد مصطفوی (۲) وظائف المومنین - (۳) شکریہ و زیارت از سید عزیز حسین رضوی -	۳ر
جامع جعفری - ترجمہ شرائع الاسلام ہر دو جلد مترجمہ سید عابد حسین صاحب -	[illegible]

کتب فقہ عربی

نام کتاب	قیمت
مختصر نافع - مولفہ شیخ ابوالقاسم -	۵
ہدایۃ الہدایہ - از علامہ شیخ محمد بن الحسن	[illegible]